تفسیر

روح الجنان و روح الجنان

تصنیف: جمال الدین

شیخ ابوالفتوح رازی

از دانشمندان قرن ۶ هجری

تصحیح و حواشی

بقلم: آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

از انتشارات:

کتابفروشی اسلامیه

تهران - خیابان بوذرجمهری شرقی - تلفن ۵۲۱۹۶۶



۶۰۰ ریال


تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی
۳
کتابفروشی اسلامیه
۸۱۰ ۲
۶۲ ۳



تفسیر

رَوْحُ الجِنان وَ رُوحُ الجَنان

تصنیف: جمال الدّین

شیخ ابوالفتوح رازی

از دانشمندان قرن ۶ هجری

تصحیح وحواشی

بقلم: آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

بتصحیح علی اکبر غفاری

مجلد سوم

از انتشارات:

کتابفروشی اسلامیّه

تهران خیابان بوذرجمهری تلفن ۵۲۱۹۶۶

۱۳۹۸ هجری

«(چاپ اسلامیه)»

بسم الله الرحمن الرحیم

قوله تعالی :

لا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكافِرِينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ

بایدکه نگیرند مؤمنان کافران را دوستان از غیر مؤمنان و هر که کند آن را

فَلَيْسَ مِنَ اللهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً وَ يُحَذِّرُكُمُ اللهُ نَفْسَهُ

پس نیست دردین خدا در هیچ چیز مگرکه ترسید شما از ایشان ترسیدنی ومی‌ترساند شما را خدای ازغضب خود

وَ إِلَى اللهِ الْمَصِيرُ (۲۷)

وباجزای خداست بازگشتن

عبدالله عباس گفت جماعت انصاریان با جماعت جهودان دوستی میکردند چون عمرو بن الحجاج وسلام بن أبی الحقیق و قیس بن زید و میخواستند که ایشانرا دردین بفتنه آرند رفاعة ابن المنذر و عبدالله بن جبیر و سعید بن خیثمه ایشانرا از آن نهی کردند قول ایشانرا نشنیدند حقتعالی این آیه بفرستاد . مقاتلان (۱) گفتند آیه در حاطب بن ابی بلتعه آمد و جماعتی از صحابه رسول که بااهل مکه اظهار مودت میکردند و نامه مینوشتند بایشان تادر خبری آید که چون رسول عليه السلام خواست تا بمکه رود این حدیث پوشیده میداشت و میخواست تا اهل مکه ندانند تا ناگاه رسول آنجا رود . حاطب بن أبی بلتعه نامهٔ نوشت باهل مکه و ایشانرا خبر داد از عزم رسول و انذار کرد ایشانرا و نامه را بزنی داد سیاه از اهل مکه که بمدینه آمده بود بسؤال کردن ، او نامه بستد ودر میان موی خود پنهان کرد و برفت جبرئیل آمدو رسول را خبر داد ، رسول عليه السلام أمیرالمؤمنین علی را و زبیر عوام را گفت از پس او بروی و نامه از

---

(۱) در میان مفسران دوتن بنام مقاتل معروف‌اند و این کلمه تثنیه مقاتل است .

او بستانی وبگفت که بکدام راه میرود ایشان برفتند و اورا دریافتند اول زبیر باو رسید اورا تهدید کرد و گفت نامه که داری بمن ده اوبگریست وسوگند خورد که نامه ندارد برگردید وعلی‌را گفت‌او میگریدوسوگند میخورد که نامه ندارد برگرد تا برویم و رسول‌را خبردهیم، امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت ای‌عجب رسول ماراخبر داد بوحی از قبل‌خدای که اونامه‌داردومارا فرمود که نامه‌از او بستانی وتو میگوئی نامه ندارد، آنگه‌بیامد واورا گفت این‌نامه که‌داری مراده‌والا برهنه‌ات بکنم و نامه‌از تو بستانم وگردنت بزنم این بگفت وتیغ برکشیدزن گفت ای‌علی اگر لابد است روی بگردان تا نامه ترا دهم آنگه نامه از میان‌موی بگرفت‌وبامیر-المؤمنین داد علی نامه بستد و با پیش رسول‌علیه‌السلام آورد رسول علیه‌السلام بلال‌را فرمود تاآوازداد که الصلاة جامعة و صحابه درمسجد حاضرشدند ورسول علیه‌السلام برمنبر شد وخطبه کردو گفت من از خدای تعالی درخواسته‌ام تاخبر من براهل مکه پوشیده دارد تامن ناگاه درمکه شوم اکنون از جملهٔ شما کسی‌این نامه‌باهل مکه نوشته‌است و ایشانرا از عزم من خبرداده‌خداوند نامه باید تابرخیزد و اقرار دهد والا وحی اورا رسوا بکند ، یکدو بار گفت کسی برنخاست ببار سه‌ام گفت من بگویم که کیست خداوند این نامه ، حاطب بن ابی‌بلتعه برپای خاست و چون درخت بید میلرزید و گفت ای رسول‌الله این نامه من نوشتم و بآن خدای که ترا بحق بخلقان فرستاد که نه از سر نفاقی کردم و مرا از پس اسلام نفاق نیست و از پس یقین شك نیست ولیکن مرا در مکه قبیله و قرابتی هست ومن اندیشه کردم که اگر دست‌ایشانرا‌باشد برما این نامه وسیلتی بود مرا بایشان برای‌این کردم، یکی از جملهٔ صحابه گفت ای رسول الله دستور باشدتا گردنش‌بزنم که منافق است رسول علیه‌السلام گفت نباید که او از اهل بدر است ولعل‌الله اطلع اطلاعة فغفر لهم، وهمانا خدای اطلاعی کرده‌باشدوایشانرا بیامرزیده ولیکن «اخرجوه من‌المسجد» ولکن‌از مسجدش بدر کنید مردم دست بپشت اوها میزدند (۱) و اورا میانداختند واو واپس مینگرید تا مگر رسول علیه‌السلام رحمت کند ، اورا باز خواند، چون بدر مسجد رسید رسول علیه‌السلام گفت باز آریدش او را باز آوردند ، گفت یاحاطب ترا عفو کردم توبه کن که دیگر مانند این نکنی خدای تعالی بنهی ایشان این آیه فرستاد قوله تعالی که (لا یَتَّخِذُ المُؤْمِنُونَ الکافِرِینَ أَوْلِیاءَ) أبوصالح‌روایت کرداز عبدالله‌عباس که‌این آیه‌درمنافقان آمدعبدالله اُبی‌سلول و اصحابش که ایشان باجهودان و مشرکان دوستی میکردند امید آن‌را تاکار رسول راتوهینی باشدخدای تعالی این‌آیه فرستاد مؤمنان را نهی کرد ازمثل فعل‌ایشان

(۱) عامه مردم در زمان ماگویند هی میزدند یعنی پیاپی ومکرر .

ضحاك گفت از عبدالله عباس که آیه درعبادهٔ صامت آمد واو مرد مؤمن ومتقی بود ازاهل‌بدر و اورا حلفائی (١) بودند از جهودان چون رسول ﷺ روز احزاب ازمدینه بدرمی‌آمد گفت یارسول‌الله اگر فرمائی تا این جماعت که حلفاء منند پانصد مردند ایشان را بیارم تایار ما باشند بر کافران خدای تعالی این آیه فرستاد و اگر بر عموم حمل کنند تاجمله داخل باشند از مذکوران در این اقوال ونامذکوران اولی‌تر باشد خدای تعالی نهی میکند مؤمنان رااز آنکه باکافران دوستی کنند ،ترا ازایشان تبرا میباید کردن چگونه تولا کنی ؟ وآنکه دعوی دوستی کسی کنی ،بادشمن اودوستی چگونه کنی؟ دوستی حقیقت نباشد الا آنکه بادوست اودوست باشی و با دشمن اودشمن باشی (وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ) و هر که آن کند یعنی دوستی کافران قوله (فَلَيْسَ مِنَ اللهِ فِي شَيْءٍ) ازخدای در هیچ نباشد یعنی ازدین خدای یا ازرحمت‌خدا یا از رضای خدای علی‌حذف المضاف‌وإقامة المضاف إليه مقامه . سدی گفت لیس من‌ولایة‌الله فی شیء ، از ولایت خدای در او هیچ نیست و خدای از او بیزار است آنکه حالتی استثناء کرد ازآن (إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقٰيةً) الا که از ایشان ترسی ترسیدنی و یعقوب درشاذ و مجاهد و حمید و ضحاك و أبورجاء و حسن بصری خواندند تقیة علی وزن بقیة و حمزه و کسائی و خلف خواندند باماله برای مجاورت یاءواینجمله الفاظ مصادر است یقال اتقیت‌تقاة وتقی و تقیة وتقوی واتّقیت‌اتّقاء واین لفظ که درآیه هست مصدری است نه از بناء فعل کما قال‌الله «والله أنبتكم من‌الارض نباتاً » وقال‌القطامی فی‌صفة غیث :

وَلاحَ بِجانِبِ الجَبَلَيْنِ مِنْهُ	رُكامٌ يَحْفِرُ التُّرْبَ احْتِفاراً (٢)

قوله « وتبتل إليه تبتيلا» خدای تعالی مؤمنان را نهی کرد از آنکه باکافران موالاتو مصافات کنند الا در حالی که کافران را قوتی باشد و مسلمانان را ضعفی ، آنکه اظهار مودت و موافقت کنند وباایشان بسازند برای دفع مضرت واین حدیث در عقل مقرر است ودرشرع قرآن مجید بآن‌ناطق است ،و در صحابه جماعتی بر آن عمل کردند چون عمار یاسر رحمةالله علیه وجز او تاخدای تعالی در حق او بفرستاد «الا من اُکره وقلبه مطمئن بالایمان» واین‌از جملهٔ آنست که مخالفان برما عیب کنند و طعن زنند (٣) أعنی تقیة و فرمان خدای تعالی‌در

(١) یعنی هم‌قسم .
(٢) بر کناران دو کوه توده ابری متراکم پدید آمد که خاك‌زمین‌را میکند .
(٣) گویند اگرامام و پیغمبر تقیه‌کنند دین و أحکام دین‌مخفی‌ماند واین منافی‌فائده‌وغایت‌ارسال رسل است چون خدا حکم فرستاد تا آنان بمردم بازگویند و اگر مخفی‌کنند مقصود الهی حاصل‌نشود در جواب گوئیم تقیه‌در آنوقت جایز است که حکم الهی مخفی نماند .

این آیه بدو ناطق و در عقل واجب پس طاعن بر این طاعن است برعقل و شرع و قرآن و أخبار و صحابهٔ رسول . و صادق علیه‌السلام را از تقیه پرسیدند گفت « التقیة دینی و دین آبائی » گفت تقیه دین من است و دین پدران من ، و از پدران او یکی پیغامبر است علیه‌السلام مخالفت دین ایشان همانا نیکو نباشد و حدیث عمار یاسر در جای‌خود گفته شود إن‌شاءالله و به الثقة . و ابن المسیب روایت کند که مردی بنزدیك رسول آمد و گفت یارسول‌الله بفریاد من برس که من هلاك شدم گفت چه کردی گفت قریش مرا بگرفتند و عذاب کردند و گفتند ترا ناسزا گویم من آنچه خواستند بگفتم رسول علیه‌السلام گفت « کیف کان قلبك » گفت دلت چگونه‌بود ؟ گفت کاره بود آنرا . گفت اگر دگرباره‌بدست ایشان افتی و ترا مثل اینحال افتد مثل آنکه گفتی بگو این حدیث سه بار تکرار کرد . عبدالله مسعود گفت « خالطوا الناس و صافحوهم بما یشتهون و دینکم لاتکلموه » گفت با مردم بسازی و مخالطه کنی و بایشان مصافحه کنی و دست در دست ایشان نهی تا آنچه ایشان خواهند و دین را رخنه نکنی ، با کافران مخالطت شرطست و با مؤمنان مخالصت، این‌را بزبان نگاهدار واورا بدل دوست دار ، دلت برای‌جر منفعت ثواب آجل بااین‌باید وزبان برای دفع‌مضرت عاجل بااو . صعصعة بن صوحان رحمةالله علیه أسامهٔ زیدرا گفت پدر تومرا از تو دوست‌تر داشت ومن تورا از فرزند خود دوست‌تردارم و تو را وصیت میکنم بدو خصلت : خالص المؤمن و خالق الکافر . بامؤمن دوستی خالص کن و باکافر بخلق خوش زندگانی کن که‌کافر از تو بخلق خوش راضی‌شود . وصادق علیه‌السلام گفت تقیه واجب است و وقت باشد که من شنوم که کسی مرا دشنام میدهد من ازاو پنهان میشوم تا مرا نبیند که‌بشرم افتد وصادق علیه‌السلام گفت«الریاء مع المؤمن شرك و مع المنافق فی‌داره‌عبادة گفت ریاکردن بامؤمن شرك است و بامنافق در سرای اوعبادت‌است (۱)وشاعر گوید :

وَ دارِهِمْ مادُمْتَ فِي دارِهِمْ   وَأرْضِهِمْ ماكُنْتَ فِي أرْضِهِمْ

و هشام بن سالم گوید که چون صادق‌علیه‌السلام از دنیا برفت من ومحمد بن النعمان صاحب الطاق و أبوجعفر الاحول و جماعتی ازأصحاب صادق علیه‌السلام بمدینه بودیم و مردم چنان گمان میبردند که عبدالله بن جعفر که پسرمهترین بود امام و قایم‌مقام پدر اوست، مادر نزدیك او

(۱) قاعده سیاست امروز همین‌است که چون درکشوری بیشترمردم تابع دین ومذهبی بودندآنها که بشماره اندك ترند مخالفت اکثر نکنند و بمخالفت‌آنان برنخیزندو ببزرگان دین آنها بدنگویند پس‌تقیه‌حکمی برخلاف‌اصول وقواعد سیاست‌وعدل نیست .

شدیم واو را گفتیم یاابن‌رسول‌الله اگر مردی دویست درم‌دارد براو زکوة آن چندباشد گفت پنج درم گفتم اگر صد درم دارد گفت دو درم و نیم ما گفتیم یاابن‌رسول‌الله مرجیان(١)چنین نمیگویند گفت من ندانم تامرجیان چهمیگویند. ما ازنزدیك او بیرون آمدیم آیس‌ودانستیم که او امام نیست برای قلّت علم او بشرع،در گوشه‌ای‌بنشستیم‌وبایکدیگرمیگفتیم‌درسر کجا رویم و باکی فزع کنیم إلی المرجیة ام‌إلی‌القدریة ام‌إلی‌الزیدیه ام‌الی‌المعتزلة . دراین میانه پیری از دور پدید آمد کمااورا نمیشناختیم‌و اشاره کرد بابوجعفر الاحول واورابخواند ما هیچ شك نکردیم که از جمله عیون و جواسیس ابومنصور دوانقی است که اورا در اینوقت جاسوسان بودندتا خود بیند که شیعهٔ صادق‌جعفربن‌محمد علیه‌السلام بنزدیك که شوند و قایم‌مقام‌جعفر که باشد ؟ من گفتم إنا لله و إناالیه راجعون . کار افتاد ولکن شما بروی که او مرامیخواند تا شمانیز هلاك نشوی ومن خایف واندیشناك درپی او ایستادم مرا بیاورد تابدر سرای موسی ابن‌جعفر علیه‌السلام و آنجا بنشاند وبخاد می‌سپردواودرسرای‌شدساعتی‌بود،یکی‌بدر آمد کەدر آی من درسرای‌شدم‌راست که‌چشمش برمن‌افتادمرا گفت«إلیّ إلیّ لا إلی الجبریة ولاإلی القدریةولاإلی المرجیة ولا إلی الزیدیة ولا إلی المعتزلة »من رفتم و پیش‌اوبنشستم او را گفتم‌یاابن‌رسول‌الله پدرت بجوار رحمت خدای تعالی انتقال کرد ؟ گفت‌آری گفتم یاابن رسول‌الله بمرگ مرد؟ گفت بلی گفتم مارا رجوع باکی است پس ازاو ؟ گفت إن‌شاءالله أن یهدیك‌هداك» گفتم‌یاابن رسول‌الله برادرت عبدالله دعوی امامت میکند گفت عبدالله لا یرید أن یعبدالله . او نمیخواهد که خدای پرست باشد گفتم جعلت فداك فمن لنابعده؟ امام مـا کیست پس از پدرت ؟ گفت «إن‌شاءالله أن یهدیك لهداك » گفتم‌یاابن‌رسول‌الله تو امامی پس‌از پدرت گفت من این نمیگویم باخویشتن گفتم‌هیچ‌فائده ای‌حاصل‌نشدمرا، گفتم‌أعلیك إمام برتو إمام هست، گفت نه . چون اینسخن‌از او بشنیدم چندانی هیبت اودردل من آمدواعظام و اجلال او که‌وصف ندانم کردن، گفتم یاابن‌رسول‌الله دستور باشد که مسایل و مشکلاتی که هست از تو پرسم چنانکه ازپدرت پرسیدمی گفت بپرس از هرچه خواهی من ازاو بسیارمسایل پرسیدم همه را جواب گفت آنگه گفت «علیك بالکتمان فان أذعت فهوالذّبح »پوشیده دار و إلا کشتن‌بود گفتم یاابن رسول‌الله شیعهٔ پدرت فرو مانده‌اند دستور باشد که ایشان‌راهدایت کنم بنزدیك تو گفت اگر کسی‌باشد

(١) مرجیان گروهی از مسلمانان‌صدر اول بودند که میگفتند باایمان هیچ‌گناه کبیره زیان‌نرساند و ایمان جبران همه معاصی‌کند چنانکه‌جمعی از غالیان شیعه‌گویند بامحبت آل محمد (ص) همه معاصی آمرزیده‌استوعمل لازم نیست .

که از او رشدی بینی اولا از او عهد و پیمان بستان بر کتمان و تقیه، چه اگر آشکارا کنند اینحدیث ذبح باشد ـ وأشار بیده إلی حلقه ـ و بدست اشاره کرد بحلق. من برون آمدم و اصحاب رادیدم مرا گفتند ماوراك؟ چیست از پس تو؟ گفتم «الهدی» ره راست، وقصه باایشان بگفتم آنگه بتدریج اصحاب صادق عليه‌السلام بنزديك اوميشدند تابراو جمع شدند واینخبر برای این آوردم تابدانند که سیرهٔ ائمهٔ ما علیهم السلام در عهد ظلمهٔ بنی‌امیه وبنی العباس تقیه بوده است(۱) إلاعند ایناس الامن والرشد.

(وَيُحَذِّرُكُمُ اللهُ نَفْسَهُ) ای ایاه و خدای تعالی تحذیر میکند شما را از خود یعنی ازعقاب و معاصی خود علی حذف المضاف و اقامة المضاف إلیه مقامه ونفس وذات و عین‌شیء یکی باشد و نفس شیء و عین ذات او خوداوباشد چنانکه عیسی عليه‌السلام (۲) گفت:

يَوْماً بِأَجْوَدَ نائِلاً مِنْهُ إِذا نَفْسُ الْبَخِيلِ تَجَهَّمَتْ سُؤّالَها(۳)

أي البخيل. (وَإِلَى اللهِ الْمَصِيرُ) وبازگشت باخداست ومورداومورد.وعیدوتهدیداست

قُلْ إِنْ تُخْفُوا ما فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمْهُ اللهُ وَيَعْلَمُ ما فِي السَّمٰواتِ

بگو اگرپنهان دارید آنچه درسینهای شماست یاآشکارا کنید داناست خدا ومی‌داندآنراکه درآسمانها است

وَما فِي الْأَرْضِ وَاللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۸) يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ

و آنچه درزمین است و خدای برهمه چیزی توانا است درآن روزکه یابد هرتنی آنراکه کرده باشد

مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَها وَبَيْنَهُ

از هرنیکی حاضر کرده و آنرا که کرده‌باشد ازبدی دوستداردآن‌نفس‌که اگرآنستی‌که میان‌نفس ومیان‌آن

(۱) در مجمع البیان از شیخ مفید نقل‌کرده است‌که تقیه برچهار قسم باشدواجب‌و مباح‌ومکروه و مستحب و خود فرمایدگاه تقیه حرام‌باشد جائیکه سبب قتل مؤمن شودیا از آن فسادی در دین‌خیزد و از شیخ طوسی روایت‌کرده است‌که تقیه رخصت است نه واجب حتی اگر خوف نفس باشد جائزاست حق را واضح بگوید اگرچه‌کشته شود.

(۲) این بیت از أعشی است و عیسی (ع) مصحف است.

(۳) سؤال جمع سائل است مانند طلاب جمع طالب قبل از این‌بیت‌گوید:

ما النیل أصبح زاخراً من مده جاءت له ریح الصبافجری لها.

یعنی رود نیل آن هنگام‌که آب‌آن ببالا برآید وباد صبا برآن بوزدروانیش‌بیافزاید روزی، در خشش‌و عطا بیشتراز اونیست(ممدوح مردی از عرب‌است‌بنام‌قیس) وقتی بخیل برسائلان‌روی‌ترش کنند.

أَمَداً بَعِيداً وَ يُحَذِّرُكُمُ اللّهُ نَفْسَهُ وَ اللّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ (٢٩) قُلْ إِنْ كُنْتُمْ

عمل بودی مسافتی دور ومی‌ترساند شمارا خدای‌ازغضب خود وخدای مهربان است به‌بندگان‌بگو اگر هستید

تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ

شماکه دوست‌میدارید شما خدای‌را پس متابعت‌کنید مراتادوست دارد شمارا خدای و بیامرزدبرای‌شماگناهان

وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٢٩) قُلْ أَطِيعُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللّهَ

شمارا وخدای‌آمرزگار است بگوفرمان‌بریدخدای‌را وپیغامبررا پس‌اگراعراض کنندپس‌بدرستیکه‌خدای

لاٰ يُحِبُّ الْكافِرِينَ (٣٠) إِنَّ اللّهَ اصْطَفىٰ آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلَ

دوست ندارد کافران را بدرستیکه‌خدای برگزیده آدم را ونوح راوفرزندان‌ابراهیم راوفرزندان

عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِينَ (٣٠) ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (٣١)

عمران را بر جهانیان و فرزندان که برخی ازآن از نسل برخی‌اند و خدای شنواست و داناست

قدیم‌جل‌جلاله چون‌رخصت‌داد در کتمان‌حق‌ومساعدت کافران‌بظاهر برای دفع‌مضرت‌را بازنمود که اگر کسی‌اینمعنی کاربندد نه‌برای‌خوف وعذر واضطرار بل‌برای‌مساعدت وموافقت ومصافات‌ومخالصت دوستی‌با کافران‌و گمان‌برد که‌آن‌برخدای‌تعالی‌پوشیده‌بماند بخلاف‌آنست توبگو ای محمد (إِنْ تُخْفُوا ما فِي صُدُورِكُمْ أَوْتُبْدُوهُ يَعْلَمْهُ اللّهُ) که اگر پوشیده داری آنچه در دل داری‌یااظهار کنی خدای داند، کلبی گفت معنی آن است که اگر آنچه با رسول میگوئی اگر ازسر زبان میگوئی و اگر از میان جان میگوئی ازاخلاص ونفاق‌خدای داند ، برای آنکه او عالم بالذاتست عالم است بجمیع معلومات بر وجهیکه صحیح بود که معلوم بود ، برای آنکه صفت نفس با صحت واجب باشد و چون متعلق بود اختصاص ندارد ببعضی متعلقات دون بعضی(١) (وَيَعْلَمُ مافِي السَّمٰواتِ وَما فِي الْأَرْضِ) وهرچه درآسمان و زمین هست از پنهان و آشکار اوداند ، جمله این و بیشتر این داخل باشد در تحت آنچه مـا

---

(١) متکلمان‌گویند صفـات‌الهی‌گاهی متضمن معنی اضافه هست وگاه نیست مثلا او واجب‌الوجود است و این صفت ذاتی اوست و هم خالق و رازق و عالم است و اینها متضمن اضافه چون تامخلوق را تصور نکنی او را خالق نگوئی و تا معلوم تصور نکنی او را عالم نگوئی و این‌گونه صفات مبدء آن در ذات واجب الوجود است و اضافه و تعلق آن حادث مثلا علم او أزلی و أبدی است اگر چه معلوم او حادث و فانی باشد پس اصل علم صفت نفس است و با صحت یعنی امکان برای او ثابتست و معلوم او اگر حادث باشد علم‌او را زیان ندارد .

بگفتیم . و فعل اول مجزوم است بجزاء شرط ودوم مرفوع است براستیناف برای آنکه عطف صورت نمیبندد اینجا لفساد المعنی معه برای آنکه عالمی او تعالی موقوف نباشد براخفا و اظهارایشان، و تقدیر آن است وهویعلم مافی السماوات ونظیره قوله «قاتلوهم یعذبهم‌الله بایدیکم -الایه الی أن‌قال- ویتوب‌الله علی‌من یشاء » و کذاقوله «فان یشاءالله یختم علی قلبك ویمحوالله الباطل و یحق الحق » بالرفع و معنی‌آیه آنست که چون معلوم شد که در آسمان وزمین هیچ برخدای پوشانیده نماند چگونه پوشیده بود احوال شما در موالات کفار و آنکه شما باایشان مساعدت ازدل‌وزبان کنی (وَاللهُ عَلیٰ كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ) خدای تعالی برهمه چیز قادراست برای آن گفت تا بدانید که این تأخیر عذاب و مهلت و انظار مستحقان عقاب نه برای عجز میکند ولکن لنوع من‌المصلحة المقتضیة لذلك فی‌التکلیف برای‌آن تا مکلفان ممکّن باشند و مُمهَل وایشانرا برخدایتعالی حجت‌نبود بل‌حجت خدای‌را باشد برایشان‌قوله:

(يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً) نصب یوم برفعل مقدر باشد کأنّه قال: اذکروا وخافوا یوم. و گفته‌اند نصب‌او برظرف‌است‌ازمعنی آیهٔ‌مقدم برای‌آنکه‌آیه اول متضمن وعید است‌و تهدید کانه‌قال تعالی‌ماأوعدتکم به‌فی‌الأیة‌المتقدمة إنما یقع ویکون‌یوم القیمة. و گفته‌اند قوله تعالی «ویحذرکم‌الله‌نفسه » و گفته‌اند من‌قوله «وإلی‌الله المصیر» (۱) . گفت یاد کنیدو فراموش مکنید تا بدانی که وعیدها که ذکر آن سابق شد در روزی خواهد بودن که هر نفسی آنچه کرده باشد از خیر و شر و نفع و ضرر ونیك وبد وطاعت و معصیت و حسنه و سیئه حاضر یابد نظیره قوله « و وجدوا ماعملوا حاضراً » جمله قراء خواندندمحضراً بفتح ضاد علی أنه مفعول در شاذ عبیدبن عمرو خواند محضراً علی أنه فاعل علی معنی أن‌عمله یُحضِره للجزاء من الحضور أو یحضره من الحضر وهوالعدو، یعنی عمل اورا حاضر کند (۲).

(۱) یعنی بعضی‌گویند یوم ظرف است برای یحذرکم درآیه متقدمه تاالی‌الله‌المصیر.

(۲) عمل در آخرت مجسم میشود هرچند دراینجاعرض باشد و آخبار بسیار در این معنی آمده است چنانکه قرآن بصورت جوانی نیکو روی بیاید و در قبر و برزخ هم هرعملی بصورتی نیك یابد. ومرحوم مجلسی‌علیه‌الرحمه انکاراین معنی‌کرده است درحق‌الیقین وأخبار را تأویل فرموده که‌مخالف عقل است اماسایر علماء از جمله پدر مرحوم مجلسی در شرح فقیه گوید خود عمل مجسم میشود و در جائی از شرح مزبور فرماید: و أظهرآنستکه ممثل میشوند چنانکه در عالم خواب ممثل میشوند واین عالم مثال واسطه است میان عالم جسمانیات وروحانیات وشکی‌در وجود آن نیست چنانکه بتجربه‌ظاهر است انتهی .

آنجا برای جزا ویا بتازد اورا برای جزاء وما فی‌قوله « ماعملت » روا باشد که مصدری بود وروا بود که موصوله بود ای عملها علی معنی جزاء عملها. قوله (وَماعَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ) روا باشد که موصوله بود و روا بود که مجازات‌را باشد اگرموصوله باشد و اوعطف بود ومحل اونصب بود و اگر «ما» مجازات باشد در (تَوَدُّ) دو وجه روا باشدجزم علی‌الجزاء ورفع علی الاستیناف کقوله الشاعر:

وَإِنْ أَتاهُ خَلِيلٌ يَوْمَ مَسْئَلَةٍ   يَقُولُ لا غايِبٌ مالِي وَلا حَرِم (۱)

و«تودّ» من‌الودادة یعنی تمنا کند که ازمیان اوومیان آن عمل بد که کرده بود(أَمَداً بَعِيداً) غایتی و مسافتی دور باشد وأمد غایت باشد قال‌الله تعالی «افطال علیهم الامد» وقال‌النابغة:

إِلّا لِمِثْلِكَ أَوْمَنْ أَنتَ سابِقُهُ   سَبْقَ الجَوادِ إِذَا اسْتَوْلَى عَلَى الأَمَدِ (۲)

سدی گفت امداً بعیداً أی مکاناً بعیداً یعنی راه‌دور. مقاتل گفت ما بین‌المشرق والمغرب نظیره قوله « یالیت بینی وبینك بعد المشرقین» حسن بصری گفت تمنای آن کند که کاش که تاهرگز آن عمل باپیش‌او نیاوردندی نظیره قوله «یالیتنی لم‌اوت کتابیه ولم‌ادرماحسابیه»قوله (وَيُحَذِّرُكُمُ اللهُ نَفْسَهُ وَاللهُ رَؤُفٌ بِالعِبادِ) ای‌رحیم من‌الرأفة وهی الرحمة.

(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ -الآية-) حسن بصری وابن جریج گفتند در عهد رسول جماعتی دعوی کردند که ماخدای‌را دوست داریم گفتند یامحمد إنّا نحبُّ ربّنا ماخدای‌را دوست داریم خدای تعالی گفت دوستی را علامتی باشد وآن آن بود که از فرمان دوست بدرنه‌آیند و دوست اورا دوست دارند ودشمن اورا دشمن ، این محمد دوست من است اگرشما دراین دعوی راستی گیریدمتابعت او کنیدتامن نیزشما را دوست دارم والا دعوی باشد بی‌بینه ودعوی بی‌بینه باطل باشد.

یا مُدَّعِی الحُبِّ لِمَوْلاهُ   مَنِ ادَّعَى صَحِّحْ مَعْناهُ
مَنِ ادَّعَى شَيْئاً بِلاشاهِدٍ   لابُدَّ أَنْ تَبْطُلَ دَعْواهُ (۳)

ای عجب پاشنهٔ کفیده را دوست داری پای ازهوای اوبیرون ننهی دعوی دوستی خدای

(۱) این بیت‌گذشت.
(۲) خشم مگیر مگر برکسی هم رتبه و هم شأن خود یاکسی که اندکی براو پیشی باندازه پیش بودن اسب تیز روکه بآخر میدان رسد براسب دوم.
(۳) ای‌که دعوی دوستی مولای خویش‌کنی،کسی‌که ادعائی‌کند باید معنی‌آنرا درست‌گرداند. هرکه بی‌گواه دعوی‌کند ناچار دعوی اوباطل‌شود.

میکنی ویك ذرّه پای دررضای او بر جای نداری .

تَعْصِي الإِله وَأَنتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ هذا مُحالٌ فِي القِياسِ بَدِيعٌ
لَوْ كانَ حُبُّكَ صادِقاً لأَطَعْتَهُ إنَّ المُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ (۱)

کسیکه دعوی دوستی مخلوقی کردواورا وفات رسید این‌مدعی‌خویشتن را ملامت‌میکند تاچرا چون اوبرفت واین درمساعدت او نرفت میگوید :

أَلَيْسَ عَجِيباً أنْ طَواكَ يَدُ البِلَى بِرَغْمِيَ ما بَيْنَ الصَّفايِحِ وَالتُّرْبِ
وَيَنْشُرُنِي رُوحُ الحَياةِ وَأَدَّعِي هَواكَ فَياسُحْقاً لِدَعْواىَ فِي الحُبِّ (۲)

دیگری گفت مساعدت وموافقت من دردوستی بادوست‌من‌تا آنجاست که‌اگر مرده باشم وسالیان برخاك‌من گذشته واومرا آوازدهد یا جوابش دهم یا بومی از گورمن اورا جواب‌دهد تا آواز و گفت او برزمین نیفتد .

وَلَوْ أنَّ لَيْلَى الأَخْيَلِيَّةَ سَلَّمَتْ عَلَيَّ وَدُونِي تُرْبَةٌ وَصَفايِحُ
لَسَلَّمْتُ تَسْلِيمَ البَشاشَةِ أَوْزَقا إلَيْها صَدًى مِنْ جانِبِ القَبْرِ صايِحُ (۳)

این بیتهاتوبة بن الحُمَيِّر راست گویند ازاتفاقات عرب یکی آن بود که این توبه که گوینده این بیتهاست فرمان یافت واورادفن کردندومدتی‌براین‌برآمدیکروزشوهر لیلی‌اخیلیه با لیلی از جانبی میامدند بسر گور توبة بن الحمیّر برسیدند این مرد را آن بیتها یاد آمد لیلی را گفت بحقی‌علیك بحق من برتو که بروی برتوبة بن‌الحمیر سلام کنی تا دروغ اوپیدا شود در آنکه گفته :

(۱) نافرمانی‌خدای میکنی واظهار دوستی‌مینمائی‌این درقیاس‌عقل محال وعجیب‌است، اگردوستی تو درست بود اطاعت‌اومیکردی چون دوست اطاعت دوست‌میکند .

(۲) آیا عجیب نیست که دست مرك (وفرسودگی)ترا درمیان سنك وخاك پیچید و بینی مرا بخاك مالید و روح زندگی در کالبد من است و مرا بجنبش می‌آورد و من دعوی دوستی تو میکنم نابود باد و باطل این دعوی دوستی من.

(۳) لیلی اخیلیه بنت عبدالله بن رحال از قبیله معاویة بن عباده است که به‌اخیل معروف بود زنی عاقله و شاعره است و اشعار اورا بغایت‌نیکو میشمرند وتوبه‌بن الحمیرهم شاعر بود بالیلی عشق‌میورزید اما لیلی شوهر دیگر کرد و این هردو در اول اسلام‌بعهد حجاج و عبد الملك می‌زیستند و معنی شعر این است که اگر لیلی اخیلیه برمن سلام دهد در حالی‌که نزد من‌خاك‌گور باشد و سنگ قبر ازشادی جواب سلام او بدهم یامرغ‌ازقبر من‌بانك‌زنان سوی او برجهد .

لَسَلَّمْتُ تَسْليمَ البَشاشَةِ أَوْ زَقا إِلَيْها صَدىً مِنْ جانِبِ القَبْرِ صايِحُ

لیلی گفت رها کن شاعری ازسرسودای خود چیزی بگفت آن را حقیقتی نباشد بر او سخت گرفت وسوگند داد لیلی‌اشترپیش راند و آواز داد گفت السلام علیك یا توبة‌بن‌الحُمیر اتفاق چنان افتاد که در گورشکافی بود ودرآن شکاف کوفی آشیانه کرده چون آواز لیلی‌اخیلیه بشنود ازآنجا بپرید وآوازی کرد و شترلیلی ازآواز وپروازآن مرغ برمید و لیلی را بیفکند ودرجای بمرد و گور اورا همانجای درپهلوی گور او بنهادند . ضحاك گفت ازعبدالله عباس که رسول‌ﷺ بنزد قریش آمد وایشان درمسجدالحرام بتان را می‌پرستیدند وبتان را بیاراسته بودند وگوشوارها در گوش کرده ایشان را ملامت کرد وگفت شرم ندارید که دین پدر خود ابراهیم و اسمعیل رها کرده وجمادی را می‌پرستی که دراو نفعی وضرّی نیست ایشان گفتند مااینها را بدوستی‌خدای می‌پرستیم. «لیقربونا الی‌الله زلفی» . تا ما را بخدای‌نزدیك گردانند خدای تعالی این آیه فرستاد وگفت اگر شما طلب چیزی میکنی که شما را بخدای نزدیك گرداند متابعت من کنید تا خدای‌تعالی شما را دوست دارد که من اولیترم بتعظیم ازاین اصنام که من رسول‌خدایم . ابوصالح گفت ازعبدالله عباس که‌آیه درجهودان‌آمد چون گفتند «نحن أبناءالله وأحباؤه» خدای تعالی این‌آیه فرستاد و گفت اگردراین دعوی راستی گیری متابعت رسول من کنی رسول‌ﷺ آیه برجهودان خواند ابا کردند . محمّد بن جعفربن الزبیر گفت آیة درترسایان نجران آمد که ایشان گفتند ماعیسی را که می‌پرستیم وتعظیم میکنیم برای دوستی خدای تعالی‌میکنیم‌خدای تعالی این‌آیه فرستاد که اگرعیسی را برای دوستی من علی‌زعمکم عبادت میکنی رسول مرا که محمّد است متابعت کنی رسول ﷺ این آیه بر ایشان خواند . عبدالله ابی‌سلول منافق اصحابش را گفت نه‌بینی که محمّد دوستی خود چون دوستی خدای میدارد ومارا میفرماید که‌اورا همچنان دوست داریم که ترسایان عیسی را، خدای تعالی‌بجواب ایشان این‌آیه فرستاد : «قل‌اطیعوا الله والرسول فان تولوا فان‌الله لایحب الکافرین» بدانکه محبت‌از باب ارادت باشد ارادتی‌باشد متعلق‌بنفع غیری یا تعظیم اویعنی‌محبت ما خدای را ارادهٔ طاعت وفرمان برداری او باشد ومحبت اوما را ارادهٔ اوباشد ثواب ونفع ما را و محبت ما یکدیگر را ارادهٔ نفع و خیر باشد در حق محبوب اما این لفظ را دراو خلاف کردند ، و محبت برای اشتباهش (١) بمیل طباع جاری مجری شهوة باشد فی تعلقها بالذوات الباقیة از اینجا گویند

---

(١) یعنی شباهتش .

أحببت زيداً ولا يقولون اردت زيداً وچون تعلق بحوادث دارد خود برحقيقت خويشتن باشد و واحببت فلاناً فهومحبوب‌این مفعول نه ازبنای فعل باشد و كلام عرب براین است وزجاج گفت از كسائی كه حببت‌فلاناً فهو محبوب آمده است فأحبّه فهومحب كما قال عنتره :

وَلَقَدْ نَزَلْتِ فَلاتَظُنّي غَيْرَهُ عِنْدي بِمَنْزِلَةِ المُحَبِّ المُكْرَمِ(۱)

و فراء گفت حببت لغتی متروك است ولفظ او این است كه هذه لغة قدماتت گفت مرده است این لغت‌یعنی‌حببت ، وشك نیست كه متروك است مستعمل درفعل أحببت است ودرمفعول اومحبوب علی‌خلاف القیاس آمد. (يُحْبِبْكُمُ اللهُ) مجزوم است بجزاء شرط ورسول هم گفت‌ازشرایط وعلامات ایمان آن‌است «الحب فی‌الله والبغض فی‌الله» كه دوستی ودشمنی برای خدای كنی‌ورسول‌ﷺ گفت : «إذا أراد أحدكم أن يجد حلاوةالايمان فليحب المرء لايحبه إلالله» گفت چون بنده خواهد كه حلاوت ایمان دردل خودبیابد آنرا كه دوست داردجز برای خدای دوست ندارد رسول ﷺ گفت شرك در امت من پوشیده‌تر از رفتن مورچۀ خرد درشب سیاه برسنگ‌نرم و كمینۀ او آنستكه مرد كسیرا دوست دارد برظلمی یا دشمنش دارد برعدلی ودین نیست الادوستی‌ودشمنی آنكه این آیه برخواند«قل‌ان كنتم تحبون الله ــ الاية» (وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ) عطف است برآن تاخدای تعالی‌شما را دوست دارد و گناهانتانرا بیامرزد (وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) كه خدای تعالی‌آمرزندۀ گناه است وبخشایندۀ گناه كار .

(قُلْ أَطِيعُوا اللهَ وَالرَّسُولَ) بگوا ای محمد كه طاعت داری وفرمان بری خدای را و رسول اورا وطاعت امتثال‌امر با اراده باشد ورتبت معتبرباشد میان‌مطیع ومطاع برعكس آنكه میان آمرومأمور باشدحق‌تعالی طاعت‌رسول باطاعت‌خود برابر كرد ورسول ﷺطاعت‌علی ﷺ را باطاعت خود برابر كرد دراحادیث بسیار از رواة مخالف ومؤالف منهاازآنجمله‌حدیثی كه روایت نمودعمروبن‌مالك‌عن‌فضالة‌بن‌عبيد عن‌أحدهماعليهماالسلام‌أعني‌أباجعفروأباعبدالله مراد صادق‌وباقرعليهماالسلام‌باشندازاین،وبرای‌آن‌این‌خبرازجملهٔ‌اخباریكه‌دراین‌معنی‌هست اختیار كرده‌شد كه این‌خبری‌است متضمن سبب نزول این آیات را وآن آنستكه چون‌خدایتعالی این آیه فرستادقوله‌تعالی: «یا ایهاالذین آمنوا أطیعواالله وأطیعواالرسول واولی الامر منكم» رسول ﷺ خطبه كرد و گفت :«ياايهاالناس‌ان‌اللهأمركم‌أن تطيعوه‌في‌نبيه‌وتطيعوني‌في‌وصيي‌ووزيري وخليفتي في حيوتي وولي الأمر بعدي وفاتي وخير من أخلف بعدی علی بن ابيطالب ألاومن

---

(۱) تونزدمن‌بمنزله دوست‌گرامی باشی وغیراین‌گمان‌مبر .

أطاع علياً فقد أطاعني ومن أطاعني فقد أطاع الله ومن فارق علياً فقد فارقني و من فارقني فقد فارق الله ومن فارق‌الله فعليه لعنة الله « گفت خدای تعالی شما را فرمود که طاعت او داری در حق من وطاعت من داری درباب وصی ووزیر وخلیفهٔ من درحیوة من‌وخداوندامامت(١)ازپس وفات من و بهینهٔ هر کس که اورا رها کنم (٢) وآن علی‌بن ابیطالب است . ألا وهر که طاعت اودارد طاعت من داشته باشد وهر که طاعت من طاعت خدای‌تعالی را داشته باشد وهر که ازاو مفارقت کند ازمن مفارقت کرده باشد وهر که ازمن مفارقت کند ازخدای تعالی‌مفارقت کرده باشد یعنی‌ازدین خدای وهر که ازخدای مفارقت کند لعنت‌خدای براو باشد پس از آن روزی اویس بن بشر التیمی(٣) علی‌عليه‌السلام را گفت «أبیتم یا بنی‌هاشم إلاّ المحال » ای بنی‌هاشم شما الا حیله چیزی دیگر نکنی ای‌بنی‌هاشم چرا شما بولایت مخصوص آئید دون‌ما ؟ امیرالمؤمنین گفت « و أبیت یا اویس إلاّ الکذب » . توای اویس الا دروغ ندانی « إنّ الله اختارنا ذرية إبراهيم » خدای تعالی ما را که فرزندان ابراهیمیم برگزید اویس گفت مانیز از فرزندان آدمیم و زنگیان و نوبیان ازفرزندان حام بن نوحند واینان دوپیغمبر مرسل بودند علی عليه‌السلام برفت ورسول راخبرداد بآنچه میان‌ایشان رفت رسول‌صلى‌الله‌عليه‌وآله گفت :«والله لاأزجره إلاّ بالوحی» بخدا که من زجراو جز بوحی نکنم درحال جبرئیل‌عليه‌السلام آمد و گفت خدایت سلام میکند و این آیات آوردقوله‌تعالی: «قل‌أطیعواالله والرسول»(فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللهَ لا يُحِبُّ الكافِرِينَ) قوله«إن‌الله اصطفی آدم ونوحاً وآل‌ابراهیم وآل عمران علی‌العالمین ذرية بعضها من بعض والله سمیع علیم » صادق جعفربن محمدعليهماالسلام درتفسیر آیه گفت : «قل اطیعواالله فیما أمرکم والرسول فیما اکد علیکم فإن تولوا عن ولايتنا فان‌ّالله لا یحب الکافرین بالآیات فینا إنّ الله اصطفی آدم ونوحاً للولاية ولم یصطف‌اولادهماوآل‌ابراهیم وآل عمران رداً علی اویس» گفت طاعت خدای تعالی دارید در آنچه فرمود وطاعت رسول درآنچه مؤکد کرد برشما اگر برگردی از ولایت ما خدای دوست ندارد کافرانرا بآیاتی که درحق ماست خدای تعالی آدم را و نوح را برگزید و فرزندان ایشان را برنگزید و آل ابراهیم را وآل عمران را برگزید ردّ بر اویس تیمی ومعنی این آیات نظم نمی‌پذیرد تا سبب‌نزول او معلوم نمیشود ومخالفان ما تااین قول نباید گفتن از ظاهر عدول کردند و گفتند مراد بآل ابراهیم خود ابراهیم است وبا آل

---

(١) یعنی صاحب امامت .

(٢) بهترین کسیکه پس‌ازمن درجهان می‌ماند .

(٣) مردی بدین‌نام درصحابه غیرمعروفست والله العالم .

عمران خود عمران است و بیتی آوردند .

وَلاتَبْكِ مَيْتاً بَعْدَ مَيْتٍ أَجَنَّهُ عَلِيٌّ وَ عَباسٌ وَآلُ أَبي بَكْرِ(۱)

یعنی ابابکر وخلاف نیست که ظاهرقرآن رها نکنند إلا عند ضرورتی ولاضرورة ههنا الانصب العداوة لآل محمد ، پس آیه را حمل برظاهر باید کردن .

(إنّ الله اصطَفی)وهوافتعل من الصفوة وهی الاختیاروطاءمقلوب است ازتاء افتعال برای مطابقت صادرا واصطفی واجتبی واختار بیك معنی باشد .(آدَمَ) برگزید آدم را که ابوالبشر است نوح را که شیخ الانبیاست واولوا العزم است ومبعوث بکافهٔ خلق وآل ابراهیم را وهومحمد صلی الله علیه وآله واین باو اولیتراست که ازمیان اینان لقب مصطفی اوراست صلوات الله علیه وآله.(وآلَ عمرانَ) قولی آنستکه مراد موسی بن عمرانست وقولی دیگر آنستکه در اخبار اهل البیت است وتفاسیر ایشان که مراد بآل عمران امیرالمؤمنین علی است وعمران نام ابوطالب است فی التوریة پس اول گزیده.از آل ابراهیم رسول است علیه وآله السلام چنانکه انس مالك روایت کرد که جماعتی از بنی کنده دعوی کردند که رسول علیه السلام ازایشان است این حدیث برسول رسید گفت (ابن عباس وابوسفیان گفتند چون بیمن شدند مازپدران خود انتقال نکنیم)(۲) انا محمد بن عبدالله ابن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصیّ بن کلاب بن مرّة بن کعب بن لؤی بن غالب ابن فهربن مالك بن النضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضربن نزاربن معد ابن عدنان بن ادد بن الهمیسع بن نبت بن سلامان بن قیدار بن اسمعیل بن ابراهیم . و ما افترق الناس فرقتین إلاّ جعلنی الله فی الخیر منهما خرجت من أبوّی من نکاح و لم أخرج من سفاح من لدن آدم حتی انتهیت الی أبی وامّی» گفت مردمان بدوفرقه نشدندالامن دربهینهٔ ایشان بودم و ازهرپدر و مادر که آمدم بنکاح آمدم بسفاح نیامدم ازآدم تا بمادر وپدرخود ، آنگه گفت بدانی که خدای تعالی ازفرزندان ابراهیم اسمعیل را بر گزید وازفرزندان اسمعیل بنی کنانه را و ازبنی کنانه قریش را وازقریش بنی هاشم را و ازبنی هاشم مرا«فأنا خیر کم نفسا و خیر کم اباً و امّاً». « اصطَفی ادَمَ » آدمرا بر گزید برای خلافت و گفت «إنی جاعل فی الأرض خلیفة » تا بدانی که هر که خلیفهٔ اوباشد گزیدهٔ او باشدآنرا که گزیدهٔ اوبود بخلافت دربدایت کار فرشتگانرادرپیش اوبسجده آورداورا که گزیدهٔ او بود بخلافت بهترین پیغمبران

(۱) گریه مکن برهیچ مرده پس ازآن مرده که علی وعباس وابوبکراورا بخاك پنهان کردند یعنی پیغمبر صلی الله علیه وآله .

(۲) عبارت بین الهلالین درنسخه زائد است .

اگرفرشتگان او را سربرخط نهادند تواین را گردن‌نهی؟! نوحرا بر گزید تابدعای او زمین از دشمنان خدای پاك‌شد «ربّ لاتذرعلی‌الأرض من الکافرین دیّاراً» این را برگزید تا بتیغ او زمین از کافران پاك شد حق‌تعالی چون خواست که زمین را پاك کند درعهد نوح از آسمان آب فرستاد که موجب تطهیر آب کرد چون درعهد رسول خواست تا زمین پاك کند سبب آن هم آب کرد از آب خلقی آفرید و تولای این کار بدست او کرد . «خلق من الماء بشراً» و آل عمران برقول عامهٔ مفسران موسی است وهارون تا موسی بعصا زمین را ازسحرپاك کرد . این زمین ازسحره که اصل سحر بودند بتیغ‌پاك کرد، اگرعصای‌موسی‌سحرفروبرد تیغ این‌ساحران را فروبرد ، و اگرهارون موسی را خلیفه بود ، این محمّد را بمنزلهٔ هرون بود موسی را ، جز آنکه هرون پیغمبر بود واز پس رسول ما پیغمبر نبود «أنت منّی بمنزلة هرون من‌موسی إلاّ أنّه لانبیّ بعدی» حسن بصری گفت مراد بآل عمران عیسی مریم است که مریم دخترعمران بود بر این قول عیسی را بر گزید تا مبشرمقدم اوباشد «ومبشراً برسول یأتي من بعدي اسمه أحمد» ومقدمهٔ لشکرفرزند اوباشد که مهدی امت است آنجا آیة بشارت بود واینجا رایت‌باشد و آل ابراهیم بلاخلاف محمّد است و اهل‌البیت او که از فرزندان ابراهیم‌خلیل‌اند، معروف بن خربوذ روایت کرد ازجماعت تابعین که عبدالله عباس گفت که سالی درسالها درموسم حجّ مردم را حدیث میکردم مردی را دیدم در هیئت اعرابی عمامهٔ سیاه در سر بسته هرگه من خبری روایت کردم اوخبری روایت کرد چون فارغ شد گفت : «معاشر الناس من عرفنی فقدعرفني ومن لم یعرفنی فأنا انبئه باسمی اناجندب بن جنادة البدری الغفاری أنا صاحب رسول‌الله صلّی الله علیه وآله سمعت رسول‌الله علیه السلام یقول فی‌هذاالمکان‌وإلاصمت أذنای«إن‌الله اصطفی آدم و نوحاً آل‌ابراهیم وآل عمران علی‌العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم» فأمّا الذریة فمن نوح والآل من ابراهیم والسلالة من‌اسمعیل‌والعترة الهادیة والذریة‌الطاهرة من محمّد صلّی الله علیه وآله والصدیق‌الاکبر علیّ بن أبیطالب فأیتها الأمّة المتحیرة بعدنبیّها لوقدّمتم من‌قدّمه الله ورسوله و أخّرتم من أخّره الله ورسوله لما عال ولی‌الله ولاطاش سهم فی‌سبیل‌الله ولا اختلف الأمة بعدنبیها إلاّ کان تأویله‌عند أهل البیت فذوقوا بما کسبم وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون » گفت از رسول علیه السلام شنیدم که در این موقف این آیه بخواند و گفت أمّا ذرية از نوح است وآل از ابراهیم وسلالة از اسمعیل وعترة هادیه وذریة طاهره ازمحمّد صلّی الله علیه وآله وصدیق اکبر علی‌بن‌ابیطالب است، ای‌امت متحیر از پس پیامبراگرتقدیم کردی آنرا که خدای و پیغمبر اورا تقدیم کرد

و بازپس داشتی آن را که خدای و پیغمبر اورا بازپس داشت، دوست خدای محتاج نشدی و هیچ تیر در راه خدای خطا نرفتی و اُمت ازپس پیغمبر در هیچ چیز خلاف نکردند الا تأویل آن بنزدیك اهل البیت باشد، بچشی وبال آنچه کردی و بدانند ظالمان که باز گشت ایشان چگونه باشد.

(ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ) این فرزندانی اند بهری ازبهری درخبرمیاید که حسن عسکری علیه السلام راپرسیدند ازاین آیه گفت أنا من الزکی علیّ بن محمد والزکی من الهادی محمد بن علیّ، والهادی من الرضا علیّ بن موسی، والرضا من الکاظم موسی بن جعفر، والکاظم من الصادق جعفر بن محمد، والصادق من الباقر محمد بن علی، والباقر من السجاد زین العابدین، والسجاد من الشهید المظلوم الحسین بن علي، و چون بذکر حسین بن علی رسید گریه براو افتاد آنگه گفت السلام علی الشهید المظلوم السلام علی السید المرحوم السلام علی الحق المکتوم، والحسین بن علی من ابیه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام (وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) قوله «ذرية» قولی آن است که بروزن فعلیه است کقمرية من ذرالله الخلق ای خلقهم واین اختیارزجّاج است . وقولی دیگر آن است که اصل او ذرورة علی فعلولة پس برای کراهت راء را دوم بایاء کردند آنگه و اوراهم یاء گردانیدند برای یاء آنگه ادغام کردند فصار ذرية، و نصب اواخفش گفت برحال است وزجاج گفت علی البدل « والله سمیع علیم» وخدای تعالی شنواست اقوال اینان را ودانا باحوال واسرار اینان برای آن برگزید ایشان را که از حال ایشان عصمت معلوم بود وقولی دیگر آن است سمیع علیم لماتقوله امراة عمران «رب انی نذرت لك ما فی بطنی محرراً» کما قال الله :

إِذْ قالَتِ امْرَأَتُ عِمْرانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ ما فِي بَطْنِي مُحَرَّراً فَتَقَبَّلْ

وقتی که گفت زن عمران ای پروردگار من بدرستیکه من نذر کردم برای تو آنرا که درشکم من است آزاد پس قبول کن

مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۱) فَلَمَّا وَضَعَتْها قالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُها أُنْثى

ازمن بدرستیکه تو شنوا ودانا هستی پس آنگاه که نهاد آنرا دینه را گفت ای پروردگار من بدرستیکه من نهادم آنرا مادینه

وَاللهُ أَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثى وَإِنِّي سَمَّيْتُها مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُها

وخدای داناتراست بآنچه نهاد ونیست نرینه چون مادینه ومن نام نهادم اورا مریم وبدرستیکه من درپناه می آورم

بِكَ وَذُرِّيَّتَها مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ (۳۲) فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَها

اورا بنزد تو وفرزندان اواز گزند دیو رانده پس پذیرفت اورا پروردگار او پذیرفتنی نیکو وتربیت فرمود اورا

نَباتاً حَسَناً وَكَفَّلَها زَكَرِيّا كُلَّما دَخَلَ عَلَيْها زَكَرِيَّا الْمِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها

تربیت نیکو وضامن مصالح اوگردید زکریا هرگاه که درآمدی برآن زکریا درمحراب یافتی نزد آن

رِزْقاً قالَ يا مَرْيَمُ أَنّى لَكِ هٰذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ إِنَّ اللهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ
روزی گفت ای مریم ازکجاست تورا این گفت آن از نزد خداست بدرستیکه خدای روزی میدهد آن راکه میخواهد
بِغَيْرِ حِسابٍ (۳۳) هُنالِكَ دَعا زَكَرِيّا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً
بی‌شمار درآن زمان خواند زکریا پروردگارخودرا گفت پروردگارمن ببخش برای من از نزدتو فرزندی
طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعاءِ (۳٤) فَنادَتْهُ الْمَلائِكَةُ وَهُوَ قائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرابِ (۳٤)
پاك بدرستیکه تواجابت‌کننده دعائی پس آوازداد فرشتگان اورا واو ایستاده بود نماز میگذارد در محراب
أَنَّ اللهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيى مُصَدِّقاً بِكَلِمَةٍ مِنَ اللهِ وَسَيِّداً وَحَصُوراً وَنَبِيّاً مِنَ
بدرستیکه خدای مژده میرساند تورا به یحیی تصدیق‌کننده کتاب خدایرا ومهتر وباز دارنده‌است وپیغمبر از
الصّالِحِينَ (۳۵) قالَ رَبِّ أَنّى يَكُونُ لِي غُلامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عاقِرٌ
اولاد نیکان گفت ای پروردگارمن ازکجاست ازبرای من پسر وحال رسیده بمن بزرگی وزن من نزاینده
قالَ كَذٰلِكَ اللهُ يَفْعَلُ ما يَشاءُ (۳٦) قالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قالَ آيَتُكَ أَلاّ
گفت همچنین خدای میکند آنچه‌را که میخواهد گفت ای پروردگارمن پدیدکن برای من نشانی گفت نشان تو آن است اینکه
تُكَلِّمَ النّاسَ ثَلاثَةَ أَيّامٍ إِلاّ رَمْزاً وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيراً وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ
سخن نگوئی با مردم سه روز مگر باشاره و یادکن پروردگارت را بسیار و تسبیح گو درشبانگاه
وَالْإِبْكارِ (۳۷)
و بامداد.

(إِذْ قالَتِ امْرَأَتُ عِمْرانَ) اذ ظرف زمان گذشته باشد ودرعامل او چند قول گفتند اخفش ومبرد گفتند فعلی مضمراست والتقدیر اذکر إذقالت. زجاج گفت عامل دراو اصطفی آدم است واین بعید است. رمانی گفت عامل در اوسمیع علیم است واین قریب‌تراست ازقول زجاج. و ابوعبیده گفت «اذ» زیادت است وهذا أبعدالوجوه. و زن عمران مادرمریم بنت عمران است مادر عیسی علیه‌السلام ونام اوحنّه بنت فاقوذ بن قبیل بود. واما عمران: عبدالله عباس ومقاتل گفتند هو عمران بن ماثان بود ونه پدر موسی بود چه ازمیان این عمران وآن عمران پدرموسی هزار و هشتصد سال بود وفرزند آن رؤساء وعلما واحبار بنی‌اسرائیل بودند. محمد بن اسحق گفت هو عمران بن اشهم بن امون بن میشا بن حرف ازفرزندان سلیمان بن داود بود. یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران که حنه بود بارخدایا من با تونذر کردم وپذیرفتم ونذر آن باشد که مرد برخویشتن چیزی بواجب کند مشروط یا نامشروط، بآنکه گویدلله علیّ کذا إن کان کذا

دراین خلاف نیست که این نذر واجب است ، درمطلق خلاف‌است که نذری منعقد باشد یانباشد نزدیك سید مرتضی علم الهدی نذر نباشد وقد مضی‌الكلام فيه. خدایا من باتو نذر کردم که این بچه که درشکم دارم اورا محرر کردم بنذر واین لفظ درلغت وشرع یك معنی دارد اما در لغت چنانکه أعشی گفت :

عَشيتُ لِلَيْلیٰ بِلَيْلِ جَرُوراً وَطالَبْتُها وَنَذَرْتُ النُّذُورَا (۱)

* * *

فَلَيْتَ رِجالاً فيكِ قَدْ نَذَرُوا دَمي وَهَمُّوا بِقَتْلي يابُثَيْنَ لَقُوني (۲)

واما درشرع قوله حكاية عن مريم « فقولي إني نذرت للرحمن صوماً » أی أوجبت على نفسي ورسول عليه السلام گفت : « من نذرأن يطيع الله فليطعه ومن نذر أن يعصيه فلايعصه» . گفت هر که نذر کند که طاعت خدای دارد باید تا وفا کند وآنکس که نذر کند که معصیت کند باید تامعصیت نکند (مُحَرَّراً) درمحرّر چند قول گفتندیکی آنکه آزاد کردم اورا ازخدمت‌خویشتن من قولهم : حرّرت‌المملوك فحرّرهو،أي صارحراً وقولی‌دیگرجعلته خالصاً صافياً لعبادة الله و خدمة المسجد والكنيسة من قولهم : حرّرت الكتاب إذا صححته و هذبته وأخلصته من الخطأ واللّحن ، اورا خالص بکردم ومجردخدمت خانهٔ خدای را وعبادتگاه را تا جزآن کاری‌نکند ، قولی دیگرآن است که اورا وقف کردم برخدمت عبادتگاه . واصل‌کلمه اخلاص باشد و رجل حرٌّ ازاینجاست وطین حُرّ گلی خالص باشد که دراو سنگ وریگ نباشد ، ونصب او برحال است و ایشاں را عادت بودی که از جملهٔ عبادات و قربات فرزندان خود برخدمت خانهٔ خدا و مساجد وعبادت‌گاه‌ها وقف کردندی‌تاآن میرُفتی(۳) وآب‌میزدی وهیچ‌ازآنجا مفارقت‌نکردی جزعند حاجتی ، تا آنکه‌که بالغ شدی چون بالغ شدی اورا مخیر کردندی گفتندی خواهی باش وخواهی برو، اگربرفتی منع نکردندی‌وبراوحرجی نبودی واگر اختیارخدمت و مقام کردی بعد البلوغ رها کردندی تا همچنان می‌بودی و پس ازآن او را اختیار نبودی ، اگر خواستی‌تا برودروا نبودی،هیچکس‌نبودی‌ازانبیاءوعلماءوإلاّ ازفرزندان‌اویکی‌ودومحرر بودندی، واین تحریر درفرزندان نرینه بودی ودختران‌ازاین‌مسلم‌بودندی‌هم برای‌صیانت‌ایشان ازمردان

(۱) این بیت بوجه دیگرهم‌روایت شده است. یعنی چرانیدم درشبانگاه برای خاطرلیلی شتریرا ولیلی را طلبیدم ونذرهاکردم مطلع قصیده‌ایست‌که درمدح هوذة بن‌علی‌گفته است .

(۲) بثینه زوجه جمیل‌شاعراست واین بیت ازجمیل است‌گوید ای بثینه ای‌کاش‌آن مردانی‌که عهد کردندبرای خاطرتوخون مرا بریزند و مرا بکشند مرا ملاقات‌میکردند .

(۳) میرفتی یعنی جاروب میکرد .

وهم برای صیانت عبادتگاه ازاعذاری کهزنان راباشد ازحیض ونفاس وسبب این آن بود که دو خواهر بودندیکی بحکم زکریا بودیکی بحکم عمران آنکه بحکم زکریا بود اشباع (۱) نام بودمادر یحیی وآنکه بحکم عمران بود حنه‌بود مادرمریم وحنه را فرزند نمی‌بودتا که پیرشد و ایشان اهل البیت بودند از خانهٔ پیغمبری و علم ، یکروز در زیر درختی نشسته‌بود مرغی را دید که بچه‌ای رازقّه (۲) میکرد او را آرزوی فرزند خاست و نذر کرد باخدای که اگرخدای او را فرزندی دهدآن فرزند را محرر کند وبرخدمت‌خانهٔ خدای وقف کند اورا، بسی برنیامد که بارگرفت‌مادرمریم شوهرخودرا گفت‌عمران‌را تودانی که من‌نذر کرده‌ام که این‌فرزندرا محرر کنم عمران گفت خطا کردی این‌تعجیل نبایستی کردن چه گوئی اگر دختری باشد نه اینکار را نشاید وتوبزه‌کارشوی؟ اوهنوز بارننهاده بود که عمران باپیش‌خدای‌شد واودرحال‌نذراین‌دعا کرد که (فَتَقَبَّلْ مِنّي) بارخدایاازمن‌بپذیراین نذرکه کردم (إنَّكَ أنْتَ السَّميعُ العَليمُ) ای السمیع للدعاء العلیم بمصالح العباد و الإماء . توشنوندهٔ دعائی و عالمی بمصالح بندگان وپرستاران . اسما بنت یزید گفت چون خدیجه رضی‌الله‌عنها بفاطمه‌بار بر گرفت گفت بار خدایا تودانی که من از زن عمران بهترم ومحمّد ازعمران بهتراست من این‌مولودرا محرر کردم خدای تعالی وحی کرد بررسول که خدیجه را بگو «لاعتاق قبل الملك خلی بینی وبین صفیتی فإنی أملکها هی أمّ الائمة عتیقتی من النار» . گفت بگو که عتق پیش از ملك نباشد دست بدار از میان من و او که صفیه و گزیدهٔ من است ومادر امامان است وآزاد کردهٔ من است ازدوزخ. خدیجه گفت دلم خوش است اگر چه دختراست چون مادر امامان است .

(فَلَمَّا وَضَعَتْها قالَتْ رَبِّ إنّي وَضَعْتُها أُنْثى) چون بار بنهاد بآن مولود، تأنیث برای‌آن گفت که مولود بر حقیقت مؤنث بود و گفته‌اند روا باشد که ها راجع بودبا«ما»برای آنکه او صالح است واحد و تثنیه و جمع ومذکر و مؤنث را وقول اول ظاهرتر است . چون بنگرید دختری بود ، بر سبیل‌عذر میگوید بارخدایا من امید چنان میداشتم که پسری باشد نرینه که صلاحیت خدمت خانهٔ تو دارد . آنکه اعتراضی است من کلام الله بین کلامها اعنی (وَاللهُ أعْلَمُ بِما وَضَعَتْ) یعنی‌او این‌میگفت نه بروجه اعلام خدای چه خدای جل‌جلاله عالم تر بود بآنچه اوبزاد . این بر قراءت عامهٔ قرّاء است فأمّا بر قراءت آنکس که بضم

(۱) نصاری گویند الیصابات که به آلیزابت نیزتعبیرمیکند وحنه را همچنین حنه‌گویند وگاهی آنا یا آن گویند بتخفیف .

(۲) زقه‌کردن یعنی غذا در دهان کودك گذاشتن .

تاء خواند علی اخبارها عن نفسها « والله اعلم بما وضعتُ » جمله کلام زن باشد و فصلی نبود واین قراءت ابن‌عامر است و یعقوب وابو بکر عن عاصم (وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ) ونر چون ماده نباشد دراین مقصود که مرا هست‌ازخدمت مسجد برای عورتی وضعیفی وعذرهای که زنان را باشد (وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ) ومن اورا مریم نام نهادم و مریم بلغت ایشان عابده و خادمه باشد ، ودرخبر است که مریم علیها السلام نیکوتر زنان روزگار خود، بود؛ابوهریره روایت کند ازرسول ﷺ که گفت «وحسبك من نساء العالمين أربع مريم بنت عمران ، وآسية امرأة فرعون ، وخديجة بنت‌خويلد ، وفاطمة بنت محمّد صلوات‌الله عليه وعليهنّ» (وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ) يقال‌عاذالرجل بفلان واعذته به من كذا إذاأجرته، منه ، عوذ وعياذ پناه با کسی دادن باشد واعاذ، کسی را بپناه وجوار کسی بردن، اورا وفرزند اورابا پناه‌خدای‌می برم ازشردیوملعون‌والرّجیم‌المرجوم باللّعنة والشهب . ابوهریره روایت کرد از رسول ﷺ که گفت هیچ مولود نباشدوالاچون بزاید شیطان دست دراومالد و کودك ازمس شیطان بانگ برداردمگرمریم را وعیسی را بدعاء حنه مادرمریم، آنگه گفت‌اگرشما نیز خواهی برای فرزندان خود بخوانی «وإني اُعيذها بك و ذريّتها من الشيطان الرّجيم» قتاده گفت هیچ کودك نبود که نه شیطان براوطعنی زند وقت آنکه بزاید مگرمریم را وعیسی را که خدای تعالی حجابی پدید کرد میان ایشان وشیطان . وهب منبه گفت چون عیسی ﷺ از مادر جدا شد بتان‌عالم نگونسار شدند شیاطین برابلیس آمدند وگفتند دوش حادثه ای افتاد که بتان نگو نسار شدند ، ابلیس گفت من ندانم که چه بوده است ، آنگه در آفاق بگردید چیزی نیافت تا آنجا رسید که عیسی ﷺ بود اورایافت و فرشتگان گرد او درآمده بازگشت و شیاطین را گفت دوش پیغامبری ازمادر جدا شده است وکم مولودی باشد که ازمادربزاید که من آنجا حاضر نباشم جزاین کودك پس ازاین‌عبادت اصنام را بازار نباشد وشما بربنی‌آدم ازجهت خفت وعجز راه یابی .

(فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ) بپذیرفت خدای تعالی مریم را ـ باآنکه زن بود وگمان چنین بردند که اوخدمت عبادتگاه را نشاید ـ بقبولی‌نیکو. وقبول مصدری است لا من لفظ هذا الفعل ووزن اوفعول است بفتح الفاء وچنین کم آمد معدود ، بنای چند آمد کالولوع و الوروع ، امّا قیاس مصادر براین وجه آن است که مضموم الفا باشد کالدّخول و الخروج والقعود والحلول ومصدراین فعل که مذکور است تقبل‌باشد جز که مخالف‌آورد چنانکه گفت

«أنبتكم من الأرض نباتاً» وچنانكه قطامی گفت :

وَخَيْرُ الْأَمرِ مَا اسْتَقْبَلْتَ مِنْهُ   وَ لَيْسَ بِأَنْ تَتَبَّعَهُ اتِّبـاعاً (١)

وقال آخر «وَإِنْ شِئْتُمْ تَعاوَدْنا عِواداً» ولم‌يقل تعاوداً ومانند این برفت (وَأَنبَتَها نَباتاً حَسَناً) وبرویانید اورا رستنی نیکواز این باب است وقیاس چنان واجب کرد که إنباتاً گفتی، و مفضل گفت تقدیر آن است وأنبتها فنبتت نباتاً حسناً وهمچنین گفت فی‌قوله « والله أنبتكم من الأرض نباتاً» فنبتّم نباتاً، وضحاك گفت ازعبدالله‌عباس معنی قبول‌حسن آن است که اورا توفیق داد تا ره نیك بختان سپرد «و انبتها نباتا حسناً» یعنی او را تمام خلق و راست اندام آفرید (وَكَفَلَهَا زَكَرِيَّا) ابن كثير و نافع وعاصم برواية ابوبكر و ابوعمرو وابن‌عامر و يعقوب خواندند بتخفيف‌فاء ورفع‌زكريّا برفاعليّت‌چنانكه‌فعل زكريّارا باشديعنی زكريا اورا كفالت كرد ودرخويشتن پذيرفت وباقی قرّاءبتشديد خواندند ونصب‌زكريّا برآنكه مفعول به‌باشد وفعل فعل خدای جل جلاله باشد متعدی بدومفعول ، ومعنی آن بود كه خدای جل‌جلاله اورا با زكريا گذاشت . مفسران گفتند چون حنه بار بمريم بنهاد اورا درخرقه پيچيد و بياورد ودر مسجد پيش احبار وعلماء بنهاد وايشان سدنه وحجبهٔ بيت‌المقدس بودند چنانكه امروز بنی‌شيبه سدنه كعبه‌اند گفت بر گيريد اين نذيره را يعنی آنكه نذر درحق اوآمد زكريّا گفت من اوليترم باو برای آنكه خالهٔ او درخانهٔ من است احبار گفتند ما بدين راضی نباشيم كه اگر بخاله رها كردندی بمادرش رها كردندی ودر او منافسه ومناقشه كردند برای آنكه عمران امامی بود درميان ايشان وصاحب قربان ايشان بودهر كسی‌رغبت كرد كه تولاّء تربيت‌فرزند او كند چون گفتا گوی بسيارشد قراردادند برقرعه كه قرعه برافكنند هر كس كه نام اوبقرعه برآيد باوش دهند وايشان بيست و نه مرد بودند برفتند و هريكی تيری بتراشيدند ونام خود براو نقش كردند و بكنار جوی اردن آمدند وتيرها درآب انداختن گرفتند همه تيرها بآب فروشد مگرتيرزكريّا كه برسرآب بماند (٢) ، سدی گفت تيرها درآب انداختند همه آب‌ببرد مگرتيرزكريّا كه برسرآب ايستاده بود، چون حال چنين بود دست بداشتند و اورا بزكريّا تسليم كردند.والكافل والكفيل واحد يقال كفل فلان بفلان بكذا وتكفل به قال الشاعر «وَهُوَ

---

(١) خلاصه معنی‌آنكه بهترين چيزآن است‌كه آن روی بتوی آرد نه آنكه توبدنبال آن روی .

(٢) اينگونه قرعه و فال هنوز ميان زنان روستائی معمول است چوبی‌سبك‌ياپره‌كاه يا نی در آب جاری ميانداز‌ند وازاينكه در آب فرورود يا تابع جريان آب شود تفال ميزنند .

بِضُلالِ الهَوامِي كافِلُ» (۱) وحجت آنان که بتخفیف خوانندقوله «أيهم يكفل مريم» وقوله جل جلاله «هل أدلكم على اهل بيت يكفلونه لكم.» و بيك روايت ازابن كثير آمد و كفلها بكسر الفاء قياساً على ضَمِنَ فهو كفيل وضمين چنانكه سَمِعَ فهو سميع وعلم فهوعليم و كفَل فهو كافل قياساً على نظيره و قتَل فهو قاتل ودرمصحف عبدالله مسعود هست وأكفلها زكريّا نظيره قوله «فقال أكفلنيها وعزني في الخطاب» وزكريّا عليه السلام پيغمبرى بودمعروف وهوزكريّا بن اذربن مسلم بن صدوف من اولاد سليمان بن داود عليهما السلام و زكريا بقصرلغت استوآن قراءة حمزه وكسائي وخلف و حفص راست وبمد قراءة باقي قراءاست. زكريّا او را بخانه بردوبخاله او سپرد ودايه بگرفت تا شير مى‌داد او را چون بزرگ شد و بالغ گشت براى او محرابى بنا كرد يعنى صومعه‌ودر آن بربالاى كردچنانكه جز نردبان براو نتوانستند شدن چنانكه درخانه كعبه هست (كُلَّما دَخَلَ عَلَيْها زَكَرِيّا المِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً قالَ يا مَرْيَمُ) و زكريّا عليه السلام هرروز بيامدى وطعام وشراب وآنچه اورا حاجت بودى بآنجاآوردى . ومحراب درلغت شريفتر جاى باشد وبراى اين محراب مسجد را محراب خوانند كه شريفترجاى باشد قال عدى بن زيد يصف روضةً :

كَدُمَى العاجِ فِي المحاريبِ أوْ كا ... لنُّورِ مِنَ الأَرْضِ زَهْرُهُ مُسْتَنِيرُ (۲)

و مسجد را خود محراب خوانند . قوله تعالى «يعملون له مايشاء من محاريب وتماثيل» اى مساجد، و گفته‌اند مراد بمحراب درآية غرفه است قال عمربن ابى ربيعه :

رَبَّةَ مِحْرابٍ إذا جِئْتُها ... لَمْ أدْنُ حَتّى أرْتَقي سُلَّماً (۳)

اى ربّة غرفة . ربيع‌بن‌انس گفت زكريّا عليه السلام چون بيرون‌شدى هفت دربندر بستى چون درآمدى درها برحال‌خود بودى وبنزديك اوطعام وشراب بودى، بتابستان ميوهٔ زمستان وبزمستان ميوهٔ تابستان، اورا گفتى (أنّى لَكِ هذا) اى من اين لك هذا از كجا آمداين تورا (قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ) گفت اين از نزديك خداست مرا . حسن بصرى گفت اوخود از هيچ پستان شير نخورد بميوهٔ بهشت پرورده شد . وحسن گفت او بكودكى پيش ازوقت سخن گفت . محمّد بن اسحاق گفت بنى‌اسرائيل را قحطى برسيد ورنجورشدند زكريّا عليه السلام بنى‌اسرائيلرا گفت احوال من شما را

---

(۱) هوامى چهارپايانندكه پراكنده بچرا روند وضلال آنهاكه از صاحبانش دور شوند و ندانند كجا رفته‌اند .

(۲) مانندمجسمه‌هاى عاج كه‌درمحراب نهنديامانندشكوفه‌اى كه برگ‌گلهاى آن درزمين ميدرخشد.

(۳) صاحب‌غرفه‌اى كه‌چون نزد او روم نزديك او نتوانم شد مگرازنردبام بالا روم .

معلوم است وضعف حال من ومن بکار دخترعمران قیام نمیتوانم کردن، کیست ازشما که رنج او از من بردارد؟ هیچکس قبول نکردند و گفتند ما را هم‌نیز این عذراست. دگر باره قرعه پیش آورد وقرعه زدند قرعه بنام مردی بر آمدنام‌اویوسف بن یعقوب النجار، مردی درود گر بود وپسرعم مریم بود مریم را با کفالت خود گرفت مریم در او انکساری ودل‌شکستگی‌میدید گفت یا بن‌عم دل مشغول مدار که خدای روزی ما را برساند واوچیز کی‌از کسب دست‌بیاوردی آنجا بنهادی خدای تعالی جل جلاله زیاده کردی و برکت دادی (١)، هر وقت زکریا در آمدی و گفتی‌من‌دانم که یوسف را این‌یسار نباشد «انی‌لك هذا» از کجا آمد تورا این، گفتی «هومن عندالله» این از نزدیك خداست. محمّد بن المنکدر روایت کند از جابر عبدالله انصاری که رسول ﷺ چند روز بگذشت که طعام نخورد رنجورشد برخاست ودرحجرهٔ زنان بگردید، هیچ نیافت بحجرهٔ فاطمه علیها السلام آمد و گفت یا بنیّة‌ای‌فرزندك من‌هیچ طعامی هست بنزدیك تو گفت تن و جان من فدای تو باد هیچ نیست ازنزدیك او بیرون‌آمدوبا مسجدرفت‌همسایه‌ای از آن فاطمه اورا دونان فرستاد وپاره گوشت داد فررند وشوهرهمه گرسنه بودند فاطمه باخود گفت «والله لأوثرنّ بها رسول‌الله» بخدای که پیغامبرخدای را باین‌ایثار کنم برخود وفرزندان خود آنکه یکی را ازفرزندان بفرستاد تا رسول را بخواند رسول‌ﷺ باز آمد فاطمه گفت تن وجان من فدای تو باد چون تو برفتی خدای تعالی ما را چیز کی بداد اگرچه اندك است من خواستم که ایثار کنم برتواین درجفنه نهاده بود وچیزی برسراونهاده پیش رسول آورد چون سر اوبر گرفت جفنه پر ازنان و گوشت بود فاطمه علیها السلام عجب بماند دانست که آن از نزدیك خداست شکرخدای بکرد وبرسول ﷺ صلوات فرستاد ورسول ﷺ اورا گفت «یا بنیّة انی لك‌هذا» از کجا آمدتورا. قالت «هومن عندالله إنَّ اللهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَآءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» رسول ﷺ خدای را شکر کرد و گفت «الحمد لله الّذی لم یخرجنی من الدّنیا حتّی أرانی فیك ماأری زکریا فی‌مریم کلّما دخل علیهازکریّا المحراب‌وجدعندها رزقاً قال‌یامریم أنی لك هذا قالت هومن عندالله ان الله یرزق من یشاء بغیرحساب» ای سپاس خدای را که مرا از دنیا نبرد تا با من نمود در اهل البیت من آنچه باز کریّا نمود در مریم که هرگه در پیش اوشدی بنزدیك او روزی یافتی گفتی از کجا آمد این تورا گفتی ازنزدیك‌خدای تعالی که خدای روزی دهد آن را که خواهد بی حساب آنگه رسول ﷺ کس فرستاد تا علی و حسن وحسین را

---

(١) بنابراین تفسیرمعجزه بودن آن طعام دربرکت اواست وبنا برتفسیر اول دراصل وجود او.

بخواندند وجملهٔ زنان خود را وخویشانرا تا ازآن طعام بخوردند وسیرشدند وهمسایگان را از آنجا بفرستادند فاطمهٔ زهرا علیها السلام گفت چون این از آنجا بخوردند و سیرشدند و همسایگان‌ازآنجا بخوردند وخرج کردندپنداشتی که علی‌حاله وهیئته مانده است ازآن برکت که خدای تعالی درآن نهاده بود (هُنالِكَ دَعا زَكَرِيّا رَبَّهُ) مفسران گفتند چون زکریا چنان دید که خدای تعالی جل جلاله روزی بمریم میرساند و او را در تابستان میوهٔ زمستان میدهد ودرزمستان میوهٔ تابستان‌میدهد رغبت کرد که خدای‌تعالی‌اورا نیز فرزندی دهد واگر چه او پیربود واهل او عاقر شده بود واز ولادت برخاسته و ازآن سنّ درگذشته دانست که بر خدای‌آسان‌باشد در دعاوتضرع گرفت‌وگفت (قالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً) بده مرا ازنزدیك خود نسلی وفرزندانی پاکیزه که تو شنوندهٔ دعائی . قوله «هنالك» ای عند ذلك و«هنا» اشاره بغایب باشد چنانکه هذا اشاره بحاضر باشد و کاف خطاب‌راست، مفضل بن سلمه‌گفت هنالك بیشتردرزمان استعمال کنند وهناك درمکان آنگه بجای دیگربکار دارند قوله تعالی « هنا لك دعا زکریا ربّه» در صومعهٔ خود شد و درها ببست وبا خدای تعالی جل جلاله مناجات کرد و گفت«رب هب لی من لدنك ذریةطیبة» و المعنی یا ربی حذف حرف ندا کرد لدلالة الکلام علیه وِیاء اضافه بیفکندا کتفاءً بالکسرة عنه هب‌لی یقال‌وهب له کذا یهب هبةً وبالام بکاردارند وهبه عطیه باشد «من‌لدنك»ای من عندك ازنزدیك تو ودرلدن چهار لغت است فتح لام وضم‌دال،وفتح لام وضم دال وحذف نون لَدُ و لَدْنَ بفتح لام وسکون دال وفتح نون و لُدنَ بضم لام وسکون دال وفتح نون فرّاء گفت حکم اوحکم منذومذاست در عمل جرّ و رفع واین بیت بردو وجه روایت کرد :

وَما زالَ مُهْرِي مَزْجَرَ الكَلْبِ مِنْهُمُ
لَدُنْ غُدْوَةٍ حَتّى دَنَتْ لِغُرُوبِ (۱)

«ذریة طیبة» ای نسلاً مباركاً تقیاً صالحاً رضیاً نسلی‌مبارك پاکیزه وذریة واحد را وجمع را ومذکررا ومؤنث را بشاید ودرآیه مراد واحد است بدلالة قوله « فهب لی من لدنك ولیاً » وإنّما تأنیث وصفت تأنیث برای لفظ آورد چنانکه شاعر گفت :

أَبُوكَ خَلِيفَةٌ وَلَدَتْهُ أُخْرَى　　　وَأَنتَ خَلِيفَةٌ ذاكَ الكَمالُ (۲)

(۱) کره اسب من درجائی بوده‌که سگ آنها زجر میکرد یعنی نزدیك منازل آنان بود از بام تا شام .

(۲) پدر توخلیفه بود وخلیفه دیگراورا پدربود وتوهم خلیفه هستی‌این استکمال .

وقال آخر :

فما تزدري من حية جبلية سكات إذا ما عض ليست بأدردا(۱)

جبلية بر لفظ حية تأنيث كرد ، آنكه گفت عض بر تذكير براى آنكه نرخواست ولفظ حية نر را وماده را گويند ازينجا گويند حية اسود وحية افعى گفته‌اند اين حكم چندانى روا باشد تا برجنس باشد كالخليفة والذرية والدابة چون بنام شخصى كنى وعلم شود براوچنانكه حمزه ومغيره نشايد گفتن‌فعلت تقول حدثنا المغيرة الصبى ولاتقول المغيرة الصبية براى‌علميت راكه او علم باشد بر مردى (إنك سميع الدعاء) اى سامعه ومجيبه ومنه قوله تعالى جل و علا . «انى آمنت بربكم فاسمعون» اى اطيعونى ومنه‌قوله «سمع الله لمن حمده» اى اجابه و منه قول الشاعر :

دعوت الله حتى خفت ألا يكون الله يسمع ما أقول (۲)

اى يجيب . انس مالك روايت كند از رسول عليه السلام كه گفت :«أيما رجل مات و ترك ذرية طيبة اجرى الله عليه مثل عملهم لاينتقص‌من‌اجورهم شيئاً » يعنى هرمردى كه بميرد ونسلى صالح‌رها كندخداى‌جل‌و علابهرعملى صالح كه‌ايشان كنند همچنند آن ثواب كه‌ايشان رادهد اورا بدهد بى آنكه ازثواب ايشان چيزى بكاهد .

(فنادته الملئكة) حمزه و كسائى وخلف خواندند فناديه الملائكة بياءچنانكه فعل مذكر را باشد براى آنكه فعل مقدم است و چون فعل مقدم باشد تو مخير باشى خواهى تذكير كنى و خواهى تأنيث ، آنكه تأنيث كرد . گفت براى آنكه اسم هم مؤنث است وهم جمع وچون چنين باشد اختيار تأنيث باشد كقوله عزوجل «قالت الأعراب آمنا» وآنكس كه تذكير كرد گفت عبدالله مسعود درهمهٔ قرآن ملائكه را تذكير كردى. أبوعبيده گفت اين براى آن كردى تا ردباشد برمشركان فى‌قولهم « الملائكة بنات‌الله » براى تكذيب ايشان . و شعبى‌روايت كند ازعبدالله مسعود كه گفت هر كجا شما را خلاف‌افتددر«ياءو تاء»قرآن رابتذكير گوى يعنى ياء، ومانند اين ازعبدالله عباس‌روايت كردند. ومفسران گفتند مراد بملائكة اينجا جبرئيل عليه السلام است براى آنكه زكريا عليه السلام پيغمبرى مرسل بود وسراحبار بود وصاحب‌قربان بود و كليدعبادتخانه بدست اوبودى وبدستورى او آنجا رفتندى اودرمسجد نماز ميكردومردم بردرمنتظرتا اودربگشايدنگاه كرد برنائى‌راديدباجامهٔ سفيد وآن جبرئيل بود ندا كرد زكريا

(۱) خوارميشمارى‌آن‌ماركوهى راكه چون بگزدبكشد و دندان اوسست نشده ونريخته است .

(۲) خداى را خواندم تاترسيدم كه اوسخن‌مرانشنود .

بترسید او گفت : «إن الله يبشرك بيحيى» . فذلك قوله « فنادته الملائكة » ونظیراو هم در این سوره قوله تعالى جل جلاله : «واذقالت الملائكة يا مريم » ومراد جبرئیل است وا گرچه لفظ جمع است ومثل قوله تعالى جل‌جلاله في سورة النحل «تنزل الملائكة بالروح من أمره على من يشاء من عباده» ومراد بملائکة جبرئیل عليه السلام است وبروح‌وحی، برای آنکه إجماع است که هیچ فرشته به پیغمبران وحی نیاورد إلاّ جبرئیل عليه السلام ودرمصحف عبدالله مسعود خود این است . فناداه جبرئيل و هوقائم يصلّي في المحراب . واین در عربیت‌روا باشد یقال رکب فلان السفن . فلان در کشتیها نشست واودر یك کشتی نشسته باشد قوله تعالى جل‌جلاله«الّذين قال لهم‌الناس »يعنى نعيم بن مسعود « إنّ الناس قدجمعوا لكم » يعنى اباسفيان و مانند این بسیار است ومفضل گفت چون گوینده بزرگی‌باشد شاید که ازاوخبربجمعی دهند چون جبرئیل عليه السلام رئیس‌فرشتگان است شاید که‌ازاو بجمعی خبردهند(وَهُوَ قَآئِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ)«واو» حال راست‌ای‌في‌المسجد، نظیره قوله فخرج على قومه من المحراب ای‌من‌المسجد. نظیره قوله «اذتسوروا المحراب»ای‌المسجد،والمحراب‌مفعال‌من‌الحرب ، مفعال‌آلة باشدکالمفتاح والمقلاد برای مبالغه‌مسجد، وجای‌نماز را محراب خوانند که‌آن‌جایگاه کارزار است باشیطان ، ایستادن تودرمحراب رغم شیطان بود ، پس آن جای آلت‌کارزار شیطان بود چنانکه میدان که در او اسب تازند مضمار گویند واسب‌بتاختن لاغروباریك شود واسب چنین را مضمر گویند وابن‌عامر درهمهٔ قرآن محراب را إماله کند ودیگران‌بتفخیم. ابن‌عامروحمزه واعمش و عیسی بن عمر خواندند «إن‌الله» بکسرهمزه برتقدیرقول ای فنادته‌الملائكة وقالت ان الله و روا باشد که ندا رابقول‌تفسیردارند که ندا قول باشد ،كانّهم قالوافقالت‌له‌الملائكة(أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ)بدانکه قراء در صیغهٔ این فعل چون مستقبل باشد درقرآن و آن ده جایگاه است خلاف کردند دو در این سوره هست ودیگردرسورة‌التوبة «يبشرهم‌ربهم برحمة‌منه» ودرسورة الحجر«إنا نبشرك‌بغلام حليم» وهم‌دراین‌سوره «فبم تبشرون» ودرسبحان‌ودر کهف «ويبشر المؤمنين» و درمریم دوجایگاه «انّا نبشرك بغلام » و«لتبشر به المتقين»و«حمعسق‌ذلك‌الّذي يبشر الله عباده»این‌ده جایگاه هست دریکجااتفاق کردند برتشدید وهوقوله تعالى‌جل‌جلاله في‌سورة‌الحجر: «فبم تبشرون» ودرآن نه‌جایگاه‌خلاف کردندحمزه جمله‌را بفتح یاء واسکان‌باوضم‌شین‌خواند باتخفیف من‌بشَرَ يبشُرُ على وزن فعَلَ يفعُلُ و کسائی‌پنج‌جای مخفف خواند دواینجا وسه درسبحان و کهف وحمعسق وباقی را بتشدید وابن کثیر و ابوعمرو دریك جا بتخفیف خواند درحمعسق و باقی را بتشدید خواندند من التفعيل‌من بشّريبشّر تبشيراً. ودر شاذحميدبن قيس خواند يُبشرك بضم یا و کسر

شين من الإبشار درجمله مواضع اما آنکس که بشّرخواند من التبشير آن خود لغت عامهٔ عرب است وتکثير فعل ومبالغت را باشد وامّا آنکه از إبشار وإفعال بر گيرد بقول شاعر استدلال کند که گفت :

يا أمَّ عَمْرٍو أَبْشِري بِالبُشْرَى مَوْتٌ ذَرِيعٌ وَجِرارٌ غَضْبَى (١)

و قال آخر : «وَلكِنْ أَبْشِري أمَّ عامِرٍ»(٢)

وآنکه ازفعل يفعل بر گيرد وآن لغت تهامه است وقراءة عبدالله مسعود، استدلال بقول شاعر کرد که گفت :

بَشَرْتُ عِيالي إذْ رَأَيْتِ صَحِيفَةً أَتَتْكِ مِنَ الحَجّاجِ يُتْلَى كِتابُها

و قال آخر :

وَإذا رَأَيْتَ الباهِشِينَ إلى النَّدَى غُبْراً أكُفُّهُم بِقاعٍ مُمْحِلِ
فَأَعِنْهُمُ وَابْشَرْ بِما بَشِرُوا بِهِ وَإذاهُمُ نَزَلُوا بِضَنْكٍ فَانْزِلِ (٣)

ودليل آنانکه بتشديدخوانند آن است که لغت عامهٔ عرب ولغت معروف اين است ، ديگر آنکه درهمهٔ قرآن هر کجا لفظ ماضي وامراست ازاين فعل بتشديد است نحو قوله تعالى جل جلاله «فبشّرناها باسحق» «وقالوابشّرناك بالحق» «فبشرعبادی» «فبشرهم بعذاب اليم» «فبشره بمغفرة» ونيز بقول جرير :

يا بِشْرُ حَقٌّ لِوَجْهِكَ التَّبْشِيرُ هَلّا غَضِبْتَ لَنا وَ أنْتَ أمِيرُ(٤)

(يَحْيَى) اسمي است لاينصرف سبب منع صرف علميت است و وزن فعل جماعتی اماله کنند وجماعتی بتفخيم خوانند وجمع اويحيون باشد چنانکه موسون و عيسون في جمع موسى وعيسى وخلاف کردند که چرا اورا يحيى نام کرد بعضی مفسران گفتند برای آنکه عاقری مادر اوونازايندگی اوباوزنده شد اين قول عبدالله عباس است ، وقتاده گفت لان الله تعالى جل و

---

(١) ای ام عمروبمژده شادباش که مرگی دلخراش درپيش است وگفتارهای خشمگين .

(٢) ام عامر کنيت کفتار است وبشارت بادترا ای ام عامر يعنی من کشته ميشوم دربيابان وتوجسد مرا ميخوری جزء بيتی است ازشعرشنفری.

(٣) هنگامی که ديدی جماعتی طالب بخشش و دست آنها خالی است در زمين قحطناك پس يادی کن آنها را و شادباش بآنچه آنان بدان شادشوند وچون درتنگی فرودآيند تونيز فرود آی .

(٤) اي بشرسزاوار است روی ترا خرمی و شادی چرا خشم نگرفتی برای ما بر دشمن ما در حالتی که امير فرمانروائی .

علا احیا قلبه بالایمان، خدای تعالی دل‌اورا بایمان زنده کرد، وبعضی‌دیگر گفتند برای آنکه خدای تعالی دل او بنبوّت زنده کرد، حسین بن فضل گفت برای آنکه خدایتعالی دل او را بعصمت زنده کرد تا او هر گز معصیت نکرد و همّت وعزم معصیت نکرد، واین درخبر معروف بیامد از عبدالله عباس از رسول صلّی الله علیه وآله که گفت: یحیی زکر یا معصیت نکرد. وهمت برمعصیت نکرد، وزین‌العابدین علی بن‌الحسین علیهماالسلام را گفتند جدترا فضیلتی گوگفت مختصر گویم یا مطول؟ گفتند مختصر گفت: «ماهمّ بمعصية الله قطّ» گفت هر گز همت نکرد که خدای را بیازارد. ابوالقاسم بن حبیب گفت: لأنّه استشهد فأحياه‌الله. برای آنکه او را شهید کردند وخدای تعالی جل جلاله وعده کرد که شهیدان را زنده کند بیانه قوله: «بل‌أحياء عند ربهم‌يرزقون فرحين». حسین‌بن علی صلوات‌الله علیهما چون ازمکه بکوفه می‌شد بهیچ منزل فرود نیامد و إلاّ حدیث یحیی بن زکریا و مقتل او کردی تا روزی گفت: «من هو ان الدّنيا على الله أنّ رأس يحيى بن زكريا اُهدى إلى بغية من بغايا بنی‌اسرائيل». عمر بن عبدالعزیز المقدسی گفت نام‌مادراسحق یساره بود خدای‌تعالی وحی کرد بابراهیم که من از قبل شما شخصی خواهم آفریدن که او بطاعت زنده باشد بمعصیت نمیرد یساره را بگو از نام خود یك حرف باو دهد او اول حرف نام خود باو داد این یحیی شد و او ساره، درست در اسماء اعلام آنست که مشتق نبود و مفید نباشد برای آنکه بمنزلت لقب باشد تغییر و تبدیل او روا نباشد واللغة بحالها، واسماء مفیده برعکس این است و چون اسمی از اسماء مفیده علم کنند و بر کسی نهند چون زید و فضل و عباس وحسن و مانند آن نظر بمعنی و اشتقاق اونباشد از زیاده وافضال و عبوس و حسن بل غرض آن‌باشد تا آن مسمی را باو بخوانند و فرق کنند میان‌او و میان دیگران (مُصَدِّقاً) نصب‌او برحال است در آن حال که او تصدیق کند و براست دارد (بِكَلِمَةٍ مِنَ اللهِ) کلمهٔ خدای را یعنی عیسی را عليه‌السلام وگفتند خدای تعالی عیسی را برای آن‌کلمه خواند که او را بکلمهٔ کن آفرید بی‌پدر بتدریج و گشت روزگار چنانکه عادت رانده است.و یحیی‌اول کس بود که بعیسی‌ایمان آورد و او را تصدیق کرد و یحیی از عیسی بشش ماه مِه بود و پسر خالهٔ یکدیگر بودند و یحیی را پیش‌ازآن کشتند که عیسی را بآسمان بردند،و ابوعبیده گفت وعبدالعزیز بن یحیی «مصدقاً بكلمة» ای بکلام‌الله و کتابه و آیاته و عرب قصیده را کلمه خواند تقول أنشدني‌كلمة ای قصیدة (وَسَيِّداً) و سید فعیل باشد من ساد یسود و بیان کردیم که اصل سید سیود بوده

استواو بایاء کردند ویاءدریاء ادغام کردند سید گشت و سید رئیس قوم باشد، مفضل گفت یعنی سید بوددردین، ضحاك گفت سید خوشخو باشد، سعیدجبیر گفت سید مطیع باشد خدایرا،سعید بن المسیب گفت سید فقیه وعالم باشد،قتاده گفت سید عالم وورع باشد، سعید جبیر گفت‌حلیم باشد،ضحاك گفت پرهیزکار باشد، عکرمه گفت آن‌بود که خشم‌نگیرد، مجاهد گفت آن‌بود که بنزدیك خدای گرامی باشد، سفیان ثوری گفت آن بود که حسدنبردفان الحسودلایسود ،خلیل گفت مطاع باشد، زجاج گفت آن بود که در خصال خیر بر سر آمده بود، احمدبن عاصم گفت آن بود که قناعت کند بآنچه او قسمت کرده باشد، ابو بکر وراق گفت الراضی بقضاءالله ، محمّد ابن‌علی الترمذی گفت المتوکل علی‌الله،ابویزید بسطامی گفت بلند همت بود از آنکه با خود حدیث‌دنیا کند، و گفته‌اند آن بود که بخیل نباشد . جابر عبدالله انصاری روایت کند که رسول عليه‌السلام بنی‌سلمه را گفت«من سید کم یا بنی‌سلمه»؟ سید شما کیست ای بنی‌سلمه گفت جدبن‌قیس علی انا نبخله . باآنکه بخیل است‌رسول عليه‌السلام گفت « وأيّ دآء أدوى من‌البخل » . کدام درد است از بخل بیدرمان تر «بل سید کم الجعد القطط‌عمرو بن الجموح » عبدالله عباس گفت که‌با رسول عليه‌السلام نشسته بودیم جماعتی درآمدند برایشان اثر وجامهٔ‌سفر بود سلام کردندبرصحابه و رسولرا نشناختند گفتند من السیدمنکم؟ سید کیست از شما رسول عليه‌السلام گفت ذاك یوسف بن یعقوب بن اسحق‌بن ابراهیم بدانستند که او رسولخداست گفتند یارسول‌الله درامت‌تو سیدبباشد گفت بلی مردیکه او را مالی بود و سخائی وبا درویشان بنزدیك باشد ومردم از او کم‌شکایت کنند ، عبدالله عباس مردی‌رااز بنی‌شیبان گفت شنیدم که سیادت و مهتری در میان شما ارزان است گفت آنرا ماسید خوانیم کودخل خود برما فراخ گرداند وعرض خود مارا مبذول‌دارد و مال بدهد گفت پس سودد بنزدیك شما گران است اما اگر سیادت بر حقیقت خواهی در خانهٔ‌رسول یابی بیانش آن‌خبر راوی خبر گوید که ام‌سلمه رضی‌الله‌عنها گفت‌روزی زنان‌رسول عليه‌السلام بحجرهٔ من حاضر بودند و هر کسی از مفاخرت قوم خود چیزی میگفتند فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام درآمد حدیث ایشان سنگ شد چون او را بدیدند، عایشه گفت : «مابالکم یا بنی‌هاشم فدحزتم السيادة بأسرهاامّا أنت فسيدة نساء العالمين ، وأمّا ابوك فسيد ولد آدم وأمّا زوجك فسيد العرب، وأما أبناك فسيداشباب أهل الجنة . وأمّا عمك‌فسيد الشهداء » گفت‌جملهٔ سیادت برخود جمع کرده ای أما تو سید زنان جهانی و پدرت سید ولد آدم است و شوهرت سید عرب است و پسرانت سیدان جوانان اهل بهشتندوامّا عمت‌سید شهیدان است « فماتر کتم

لاحد بعد هذا سيادة »برای‌هیچکس پس‌از این سیادتی رها نکرده‌ای‌او برپای خاست ومیگفت « ام‌یحسدون الناس علی ما آتاهم‌الله من فضله » (وَحَصُوراً) اصل او از حصر است وحصر حبس باشد و منه‌الحصارو،الحصر احتباس البطن و حصرت الرجل اذاحبسته ، و حصر الرجل اذاعیي في منطقه والحصر ارتتاج اللسان قوله تعالی‌جل‌جلاله: «وجعلنا جهنم‌للكافرين‌حصيراً» ای محبساً وقال جرير :

وَلَقَدْ تَكَنَّفَنِي العُدَاةُ فَصَادَفُوا حَصْراً بِسِرِّكِ يَا أُمَيْمَ ضَنِينَا(۱)

عبدالله مسعوذ و عبدالله عباس و سعید جبیر و قتاده وعطا وحسن بصری وسدی وابن زید گفتند حصور آن بود که خویشتن باز دارد از زنان و مقاربت نکند بر اینقول حصور فعول باشد بمعنی فاعل یعنی خویشتن را از شهوات باز گرفته بود ، سعید المسیب گفت حصور عنین باشد که قادر نبود بر مقاربت زنان و خبری آورد از ابوهریره که رسول عليه السلام گفت هر کسی از بنی‌آدم ایشانرا گناهی بود جز یحیی زکریا را که اوکان سیداً و حصوراً (وَنَبِيّاً مِنَ الصَّالِحِينَ) آنگه دست فراز کرد و خاشاکی از زمین بر گرفت گفت آلت اوهم چنین بودو اینقول بعید است و اینخبر ضعیف برای چند وجه را یکی آنکه اینحال در حق مردان طعن باشد و صاحب این مطعون بود درعرف، و آنچه در عرف راه طعن دارد در حق‌انبیاء و ائمه منفّر بود، دگر آنکه‌آیت وارد مورد مدح است و خدای تعالی جل جلاله‌او را باین‌مدح کرد اگر مجبول ومخلوق بودي بر اینحال ممدوح نبودی، ومبرد گفت حصور آن بود که در بازی ولهو و عبث واباطیل نشود واصل‌ازآنجا است که‌عرب کسی‌را که‌درقمارنشوداوراحصورخوانند واین‌بربخل حمل کنند چنانکه أخطل گفت:

وَشَارِبٍ مُرْبِحٍ بِالكَأْسِ نَادَمَنِي لا بِالحَصُورِ وَلا فِيهَا بِسَوَّارِ(۲)

چون جبرئیل عليه السلام زکریا را این‌بشارت داد او گفت :

(قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ) خلاف کردند درآنکه خطاب رب با کیست کلبی گفت و جماعتی مفسران که خطاب با جبرئیل است و مراد برب سید است گفت یاسیدی و دیگر مفسران گفتند خطاب با خداست‌جل‌جلاله«أنی یکون لي‌غلام» أی من أین یکون لی او کیف یکون لی‌غلام، أی‌این، مرا از کجا پسر باشدیاچگونه مراپسرباشد(وَقَدْ بَلَغَنِيَ الكِبَرُ)

(۱) دشمنان‌گرد مراگرفتند وحصنی محکم یافتند مرا ای امیمه‌که راز ترا آشکار نکند وبدان بخل ورزد .

(۲) نوشنده‌که ازجام خود سود دهدونفع بخشد با من ندیم شد نه بخیل است و نه عربده جوی .

و او حالست وحال اینکه پیری رسیده است گفته‌اند که اینجمله مقلوب است و معنی اینست وقد بلغت الکبر من به پیری رسیده‌ام چنانکه عرب گوید طلع الثریا وانتصب العود علی الحرباء وانما الحرباء ینتصب علی العود، حرباء برچوب راست بایستد نه چوب بر حرباء، شاعر گفت:

كانَتْ فَرِيضَةُ ما تَقُولُ كَما کانَ الزِّناء فَرِيضَةَ الرَّجم (۱)

أراد کما کان الرجم فریضة الزناء و اینمعنی در کلام عرب بسیار است و طرفی از این برفت، أما قول درست آنستکه کلام بر ظاهر خود است و عدول کردن ضرورت نیست برای آنکه معنی آنستکه اصابنی الکبرو أدرکنی و أخذ منی وأضعفنی پیری بمن رسید ومرادریافت و اینقول مستقیم است و کلام برظاهر خود این اولیتر باشد. قولی دیگر آنستکه بلغ از آن افعالی است که بطرد و عکس برود و باز آید و معنی آنکه یك چیز در او هم فاعل باشد هم مفعول و من ذلك أدرکت و نلت وأصبت تقول بلغنی کذا و بلغت کذا و نلت کذا ونالنی کذا بیك معنی چنانکه فرق نباشد اگر فاعل مفعول بودو اگر مفعول فاعل کلبی گفت آنروز که او را بفرزند بشارت داده بودند نود ودو سالش بود و بروایتی دیگر نود و نه سالش بود و جبیر گفت از ضحاك از عبدالله عباس که صد و بیست سالش بود و اهلش نود وهشت ساله بود (وَامْرَأَتِي عاقِرٌ) ای عقیم و اهل من عاقر است یعنی عقیم که نزاید یقال رجل عاقر و امرأة عاقر وقد عقر بضم القاف یعقر عقراً و عقارة ویقال تکلم فلان حتی عقر ای عیی و بقی لایقدر علی الکلام یعقر عقراً وأنشد الفرّاء

رُدامُ نابٍ عَقَرَتْ أَفْواهاً فَعَلَّقَتْ بِفِيهِمُ الشُّبامـا (۲)

وقال عامر بن الطفیل:

لبِئْسَ الفَتَی إنْ كُنْتُ أَعْوَرَ عاقِراً جَباناً فَما عُذرِي لَدَی كلِّ مَحْضَرِ (۳)

وهاء از عاقر برای اختصاص اناث باین جایگه بیفکنده‌اند بنزدیك کوفیان و خلیل احمد هم این گفت و سیبویه گفت برای آنکه در معنی نسبت است چنانکه امرأة مرضع و مطفل أی ذات رضاع وطفل و کذلك قوله فی حایض وطاهر وطامث أی ذات حیض وطهر وطمث، وقولی دیگر آنستکه برای آنکه درمعنی وصف لفظی مذکر است اراد امرأتی شیء عاقر أو شخص عاقر قال عبید:

---

(۱) این بیت درمجلد اول گذشت.

(۲) ردام بادی است که از شکم حیوان برآید وناب شتر سالخورده است و عقرانکه قومی از ترس یارای سخن نداشته باشند وشبام چوبی است که در دهان بزغاله میگذاشتند تا شیر نخورد و مانع حرکت فك وزبان میشود.

(۳) بدمردی هستم اگریك چشم باشم وزبان بسته وبددل وآنگاه بهانه من نزد مردم چه باشد.

أعاقِرٌ مِثْلُ ذاتِ رَحِمٍ وَ غانِمٌ مِثْلُ مَنْ يَخِيبُ (۱)

(قالَ) گفت يعني جبرئيل (كَذٰلِكَ اللهُ) چنين باشد خدايتعالى جل جلاله يعنى كار خدا وحكم او (يَفْعَلُ ما يَشاءُ) آنچه خواهد كند اگر گويند زكريا عليه السلام چرا منكر بود آنحالرا پس از بشارت فرشتگان او را در وحي شك افتاد او را يا در قادري خدا و اين روا نباشد بر پيغمبران ، يك جواب از اين آنستكه در اخبار آمد كه جبرئيل او را اين حديث بمشافهه نگفت بل ندا كرد او را چنانكه او جبرئيل را نديد او در آن انديشه بود شيطان او را وسوسه كرد و گفت اين آواز ديويست كه بر تو افسون ميكند اوخواست تا كشف آنحال كند، نبيني كه در آيه بلفظ ندا گفت و بلفظ وحي نگفت جواب ديگر آنستكه او اصل اين حديث را منكر نبود و إنما استفهام از كيفيت و شرح حال بود كه اين حال چگونه خواهد بودن خداى تعالى مارا جوان باز كند ياهم براين پيرى و عاقرى فرزندان خواهد دادن يا اين فرزند مرا از زنى ديگر خواهد بودن و اين قول هم قريب است بسداد و اين قول حسن بصرى وابن كيسان است .

(قالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً) أى علامة بارخدايا مرا آيتي كن و علامتي كه من بآنوقت حمل اين زن بدانم تا در شكر و عبادت بيفزايم و اين وجهي ديگر باشد در جواب سؤال كه كردند خداى تعالى جل جلاله گفت (آيَتُكَ أَلّا تُكَلِّمَ النّاسَ ثَلٰثَةَ أَيّامٍ إِلّا رَمْزاً) آيت و علامت تو آنستكه سه روز با مردم حديث نكنى إلا باشارت و بذكر من و عبادتمن مشغول باشي، وقولي ديگر آنستكه سه روز زبانت از گفتار و حديث با مردمان بسته شود تا سخن نگوئي و قول اول درست تر است براى آنكه گفت (وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيراً) واگر زبانش از كلام بسته بودى ذكر خداى جل جلالهنتوانستي كردن امر نكردندى اورا بذكر خداى جل جلاله و اولى تر آنستكه قول دوم را قوت كنند و ترجيح دهند بقوله تعالى «اجعل لى آية » و آيت بينة و معجزه باشد، و آنكه سخن نگويد باختيار آية نباشد و بينه و علامترا نشايد اما جواب از «اذكر ربك كثيراً »آن باشد كه اذكره فيما بينك و بين نفسك تا مناقضه زايل باشد ، عطاء گفتمراد روزهٔ صمت است كه درشرع ايشان بود و رمز اشارت بود ، فراء گفت بزبانى بى بيان و ديگران گفتند بدست و انگشت و مانند آن و غمزه اشاره بود بچشم و اعمش در شاذ خواند «إلا رمزاً» و آن لغتي باشددرمصدر كالطلب و الهرب حقتعالى جل جلاله

(۱) آيا آنكه بى فرزند است مانندآن است كه زاينده است و آيا آنكه بغنيمت رسيده است مانندآن است كه زيان كرده است

گفت اکنون باین بشارت در ذکر خدای بیفزای (وَسَبِّحْ بِالعَشِيِّ وَالإِبْكارِ) وبشبانگاه و بامداد تسبیح کن مجاهد گفت عشی از زوال آفتاب باشد تاشب و عشا از نمازتاپاره‌ای‌از شب شده و البکرة اول النهار ، والابکار الدخول فی البکرة کالاصباح والامساء وغیرهما.

وَإِذْ قالَتِ الْمَلائِكَةُ يا مَرْيَمُ إِنَّ اللهَ اصْطَفاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفاكِ عَلىٰ

وچون گفتند فرشتگان ای مریم بدرستیکه خدای برگزید تورا وپاک گردانید توراوبرگزید تورا بر

نِساءِ الْعالَمِينَ (٣٨) يا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرّاكِعِينَ (٣٩)

زنان جهانیان ای‌مریم طاعت نمای‌پروردگارت را ونمازگذارونمازبجماعت‌بارکوع کنندگان

ذٰلِكَ مِنْ أَنْباءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَما كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ أَيُّهُمْ

این ازخبرهای نهانی‌است وحی‌میرسانیم اورا بتو ونبودی تونزدایشان چون می‌انداختندنامهای‌خودراکه‌کدام

يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَما كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (٤٠) إِذْ قالَتِ الْمَلائِكَةُ يا مَرْيَمُ

یکی ازایشان‌پذیرد مریم را ونبودی تونزدایشان چون خصومت میکردند چون گفتند فرشتگان‌ای‌مریم

إِنَّ اللهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهاً فِي الدُّنْيا وَالآخِرَةِ

بدرستیکه‌خدای‌مژده‌میرساندتورا بفرزندی بی‌پدر که نام‌اومسیح‌است‌عیسی‌پسرمریم‌وباآبروی‌دراین‌جهان وآن‌جهان

وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (٤١) وَيُكَلِّمُ النّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلاً وَمِنَ الصّالِحِينَ (٤٢)

واز نزدیکان خدای و سخن گوید با مردم در گهواره ودر زمان کهولت واز جمله نیکان

قالَتْ رَبِّ أَنّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قالَ كَذٰلِكِ اللهُ يَخْلُقُ ما يَشاءُ

گفت بارخدایا ازکجا بود مرا فرزندی وحال‌آنکه‌نرسید مراآدمی‌گفت همچنان خدای آفریند آنچه خواهد

إِذا قَضىٰ أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (٤٣) وَيُعَلِّمُهُ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ

چون‌گذارد کاری را پس بدرستیکه گوید مراورا بباش پس بباشد وآموزاند او را کتاب و حکمت

وَالتَّوْراةَ وَالإِنْجِيلَ (٤٣) وَرَسُولاً إِلىٰ بَنِي إِسْرائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ

وتوریة و انجیل و فرستاده بود سوی پسران یعقوب ناطق بدانکه من آمدم بشما با معجزه از

رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللهِ

پروردگار شماکه من بسازم برای‌شما ازگل مانند پرنده پس‌بدمم درآن شکل پس‌گرددپرنده‌بفرمان‌خدای

وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْيِ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللّٰهِ وَ أُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ
وتن‌درست‌گردانم‌کوری وپیسی‌را وزنده‌گردانم مردگان‌را بفرمان خدای وبیاگاهانیم شمارا بآنچه خورید
وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۴۴)
وآنچه باقی گذاشته باشید درخانهای شما بدرستیکه آنچه گفتید هر آینه نشانی است برای شما اگر هستید باور دارندگان
وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَلِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ
وباور دارنده آنراکه پیش ازمن بوده ازتوریة وتاحلال گردانم برای شما بهری‌ازآنچه حرام گردانیده برشما
وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُونِ (۴۴) إِنَّ اللّٰهَ رَبِّي
وآمدم‌بشما بمعجزه‌ازپروردگارشما پس بترسیدازخدای‌وفرمان برید مرا بدرستیکه خدای پروردگارمن‌است
وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۴۵) فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ
وپروردگار شما پس‌پرستید اورا این‌راهی‌است‌مؤدی پس‌چون‌یافت عیسی‌ازایشان‌ناگرویدن‌را گفت‌کیست
أَنْصَارِي إِلَى اللّٰهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللّٰهِ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا
یاران من درحالتیکه پناه‌برنده‌ام‌بخدای‌گفت‌یاران‌برگزیده‌اوما یاران‌دین‌خدائیم‌ایمان‌آوردیم‌بخدای‌وگواهی‌ده
مُسْلِمُونَ (۴۶) رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (۴۷)
بآنکه‌ما فرمان‌برداریم‌ای‌پروردگار‌ما ایمان‌آوردیم‌بآنچه‌فرستادی‌وپیروی‌نمودیم‌بپیغمبررا پس‌بنویس‌مارا با امت‌محمد
وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللّٰهُ وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (۴۸) إِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عِيسَىٰ إِنِّي
وفریب‌نمودند وفریب‌فرمودخدای‌وخدای‌بهترین جزادهندگان است چون‌گفت‌خدای ای‌عیسی‌بدرستیکه‌من
مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ
قبض‌روح‌کننده‌توام‌وبردارنده‌توام‌بآسمان‌وپاک‌گرداننده‌توام‌ازآنانکه‌کافرشدندوگرداننده‌ام‌آنانراکه‌متابعت‌نمودند
كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۴۹)
توراغالب‌برآنانکه‌کافرشدندتاروزقیامت‌پس‌بامن است‌بازگشت شما پس‌حکم‌کنم میان‌شمادرآنچه هستیدکه درآن
فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ
خلاف میکنید پس‌آنانکه‌کافرشوندپس‌عذاب‌نمایم‌ایشانراعذابی‌سخت‌دراین‌جهان‌ودرآن‌جهان ونیست‌مرایشانرا
نَاصِرِينَ (۵۰) وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللّٰهُ
هیچ یارانی واما آنانکه ایمان‌آوردند وکردندکارهای نیکو پس‌تمام دهد ایشانرا مزدهای ایشان وخدای

لاَ يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۵۱) ذٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ (۵۲)

دوست ندارد ستمکاران را آنچه میخوانیم آن را برتواز دلایل و ازقـرآن با حکمت

إِنَّ مَثَلَ عِيسٰى عِنْدَ اللهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۵۳)

بدرستیکه داستان‌عیسی درنزد خداچون داستان‌آدم است‌آفرید اورا ازخاك پس‌گفت او را بباش پس می‌بود

اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلاَ تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۵۴) فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ

آن‌سخن‌درست‌است‌ازپروردگارتوپس‌مباش‌ازشك‌آرندگان پس‌هرکه‌حجت‌گویدباتودرکارعیسی‌پس‌ازآنکه‌آمدبتو

مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَ

ازدانش پس بگوبیائید تاخوانیم پسران‌مارا وپسران شماراوزنان مارا وزنان شمارا ونفوس خودمان را و

أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (۵۵) إِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْقَصَصُ

نفوس‌خودتان‌را پس‌جهدکنیددردعاپس‌بگردانیم‌لعنت‌خدارابردروغ‌گویان بدرستیکه‌آنچه‌گفتیم‌هرآینه‌قصه‌گفتن

الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلٰهٍ إِلَّا اللهُ وَإِنَّ اللهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۵۶) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ

درست‌است‌ونیست هیچ‌خدای‌مگرخدای‌وبدرستیکه‌اوست‌غالب‌بیهمتای‌درستکار پس‌اگراعراض‌کنندپس‌بدرستیکه

اللهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ (۵۷).

خدای داناست بحال تباه‌کاران

قوله (وَإِذْ قَالَتِ الْمَلٰئِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللهَ اصْطَفَاكِ) بیان کردیم کهمراد بملائکه اگر چه لفظ جمع است جبرئیل‌است عليه السلام : یاد کن ای محمد چون جبرئیل عليه السلام مریم‌را گفت که خدای تعالی‌جل جلاله ترا بر گزید و خاصه گردانید بآنکه عیسی را از توبیافریدبی‌پدر (وَطَهَّرَكِ) پاك بکرد ترا از آنکه دست مردان بتو رسد سدی گفت طهرك من الحیض و الاستحاضة و النفاس پاك بکرد ترا از اعذاریکه زنانرا باشد از حیض و استحاضه و نفـاس (وَاصْطَفَاكِ) بر گزید ترا بتخصیص تو خدمت خانهٔ او را وازپیش‌آن هیچ زنرا این‌رخصت نبود واین پایه ندارند (عَلٰى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ) ای‌عالمی زمانها برزنان جهان بر گزید ترایعنی برزنان روزگاراو باتفاق. فاما بر گزیدهٔ زنان جهان باتفاق فاطمهٔ زهراست صلوات‌الله علیهـا برای آنکه پارهٔ اندام رسولست و آنکه بعضی از رسول‌باشد برابرنبودبا آنکه بهری‌ازعمران بود . رسول عليه السلام گفته است « فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی » فاطمه پارهٔ اندام من

است هر که او را بیازارد مرا آزرده باشد ،و عبدالله عباس روایت کند از رسول ﷺ فی‌حدیث طویل درحدیث دراز که بگفت و ذکر امیرالمؤمنین‌علی کردو گفت «أمّا ابنتی‌فاطمة فانهاسیدة نساء العالمین من الاولین و الاخرین و هی بضعة منی و هی نور عینی و ثمرة فؤادی و روحی التی بین جنبتی و هی الحوراء الانسیة متی تقوم‌فی‌محرابهابین یدی ربها یزهر نورهالملائکة السماء کما یزهر نور الکواکب لاهل الارض یقول الله لملائکته انظروا إلی أمتی فاطمةسیدة النساء إمائی فانها ترتعد فرایصهامن خیفتی وقدأقبلت بقلبها علی عبادتی اُشهدکم أنی قدأمنتها وشیعتها من‌النار» گفت دختر من‌فاطمه سیدهٔ زنان عالم است ازاولینان و آخرینان واوپاره‌ای از من است و نور چشم من است و میوهٔ دل من است وجان منست از میان پهلوهای من و او حوراء است جز آنکه انسی نسبت است ازمن (۱) در محراب خود بایستد پیش خدای تعالی جل جلاله نور روی او فرشتگانرا همچنان روشنائی دهد که ستارگان آسمان اهل زمین را خدای تعالی فرشتگانرا گوید پرستار مرا بینید فاطمه را سیدهٔ زنان پرستاران من ازپیش من ایستاده پهلوهای او میلرزد از ترس من و روی بعبادت من کرده است شما را گواه میکنم که او را و شیعهٔ اورا از آتش دوزخ ایمن کردم و آنچه درحق مریم گفت «اصطفاك و طهرك الایة» بموجب اینخبر او گزیدهٔ زنان اولین و آخرین است و أما قوله «وطهرك» درحق اووفرزندان و شوهر او فرمود «ویطهرکم تطهیراً» و او را نیز پاك کرد از حیض و استحاضه و نفاس و یك تفسیر این گفتند بتولرا . در أخبار أمیرالمؤمنین علی علیه‌السلام روایت کند از رسول ﷺ که او را پرسیدند که یارسول‌الله مااز تو چند بار شنیدیم که گفتی مریم بتولست و فاطمه‌بتول است . بتول چه باشد گفت بتول از زنان آن باشد که او را عذر حیض نبود و او سرخی‌نبیند و مریم و فاطمه چنین‌اند که حیض در دختران پیغمبران مکروه باشد و اینخبر از کتابی نقل افتاد که جد من خواجه امام سعید ابوسعیدجمع کرد نام آن الروضة الزهراء فی‌مناقب فاطمة الزهراء . قوله

(یَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ) قنوت‌طول‌قیام‌باشد واستقصاء کلام در او در رکوع و سجود برفت فلا وجه لاعادته ، حق تعالی گفت یا مریم قنوت کن و اصل او دوام باشد برکاری یعنی ملازم عبادت باش و سجده کن ورکوع کن و در آیت سجود در پیش رکوع آورد برای آنکه واو ایجاب ترتیب نکند برای آنکه او را معنی جمع‌باشد

(۱) بنظرمیرسدکه مؤلف‌کلمه متی راکه بمعنی هرزمان وهروقت است پس ازکلمه انسیه منی بنون خوانده و«از من» ترجمه‌کرده است .

نبيني که چون گوئی جائنی زید وعمرو، آنکه چون خواهی که اختصار کنی و بتثنية بگوئی گوئی جائنی الرجلان و آنجا ترتیب صورت نبندد همچنین در حال تفصیل و دگر آنکه در جایها استعمال کنند که ترتیب صورت نبندد آنجا قولهم اشترك زید وعمرو، اقتتل زید وعمرو ومانند این بسیار است و چون ترتیب خواهند فاء بیارند برای تعقیب و چون تراخی باشد ثم آرند أما قوله «مع الراكعین» دراو دو قول گفتند یك قول آنکه رکوع کن چنانکه دیگر را کعان میکنند، و یکی آنکه نماز بجماعت کن تا بر کوع ایشان رکوع کنی.

(ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ) «ذلك» اشارت است بآنکه خبر داد از زکریا و یحیی و مریم و عیسی و أنباء اخبار باشد واحدها نبأ و غیب آن بود که از تو غایب و پوشیده باشد یعنی اینکه ما با تو گفتیم از أخبار مقدمان ازخبرهای غیب است «نوحیه إلیك» ما برتو وحی میکنیم ودر آیت احتجاج است برمشرکان برای آنکه مانند این یا ازمشاهده و معاینه دانند یا از قراءت کتب یا از تعلیم معلمان و أخبار مخبران یا بوحی خدای تعالی جل جلاله و آن سه در حق رسول ﷺ نبود باتفاق جز چهارم نماند و وحی بمعانی آمد وحی ارسال فرشته باشد به پیغامبر برای اعلام مصالح و در شرع چون این لفظ اطلاق کنند از او این مفهوم باشد و این آیات را براین تفسیر دهند «إنا أوحینا إلیك کما أوحینا إلی نوح» و «کذلك أوحینا» و «إلاّ نوحی إلیه» و مانند این، و اصل او در لغت القاء باشد وعلي ذلك «إن الشیاطین لیوحون إلی أولیائهم» ووحی بمعنی اشاره باشد قوله عزوجل «فأوحی إلیهم أن سبحوه بکرة و عشیاً» و وحی بمعنی إلقاء فی القلب در دل افکندن باشد في قوله «وأوحینا إلی ام موسی» و وحی الهام باشد في قوله تعالي عز و جل «و اوحی ربك إلی النحل» وأما در بیت عجاج «اوحی لها القرار فاستقرّت»(۱) بر الهام محمول بود و فی قول الاخر «فَأَوْحَتْ إِلَيْهَا وَالْأَنَامِلُ رُسْلُهَا»(۲) محمول بر اشارت باشد و وحی کتابت بود في قول الشاعر: «مِنْ رَسْمِ آثَارٍ كَوَحْيِ الْوَاحِي»(۳) ای ککتابة الکاتب برای آنکه دراو إلقاء معنی باشد در دل و بمعنی امر آمد فی قوله عز وجل: و«أوحیت إلی الحواریین» و غیب خفاء چیزی بود از ادراك و غایب نقیض حاضر بود (إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ) چون قرعه میزدند و شرح این و قصهٔ این برفت و در کلام حذفی هست والمعنی لینظروا أیهم یکفل مریم تا بنگرند که

(۱) الهام کرد بزمین که قرار گیرد وقرار گرفت.
(۲) وحی کرد شوی آن وانگشتان اوپیغامبر اوبودند یعنی اشاره کرد بانگشت.
(۳) نشانهای منزل که برزمین مانده بود مانند خط کاتب بود.

کفالت مریم که خواهد کردن (وَما کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یَخْتَصِمُونَ) حق‌تعالی جل‌جلاله گفت ای محمد تو حاضر نبودی که ایشان قرعه میزدند برای کفالت مریم این بر سبیل تعجب فرمود از رغبت و حرص ایشان در تکفل‌کار مریم و آنکه مشاحه بحد خصومت رسانیدند وتو ای محمد اینجا نبودی بنزدیك ایشان چون خصومت میکردند در اینمعنی قوله‌عزوجل:

(إِذْ قالَتِ الْمَلٰئِکَةُ یامَرْیَمُ) گفتند عامل در «اذ» سه چیز محتمل است یکی اذکر چنانکه ذکر آن در دگر جا برفت اضمار او. وجهی دیگر « یلقون اقلامهم » و وجه سه ام «اذیختصمون» یاد کن ای محمد چون گفت ملائکة، مراد جبرئیل است تنها چنانکه در دیگر جای گفته شد ای مریم (إِنَّ اللّٰهَ یُبَشِّرُكِ) خدای تعالی ترا مژده میدهد (بِکَلِمَةٍ) ابوالسماك قعنب بن زید العدوی درشاذ خواند « بکَلْمَة » و آن لغتیست مثل فَخِذ و فَخْذ و لَعِب و لَعْب و بیان کردیم که عیسی را برای چه کلمة خواندند یك وجه آنستکه گفتیم لان الله تعالی خلقه بکلمة کن فکان من غیر أب، قولی دیگر آنستکه برای آنکه پیش ازوقت سخن گفت «و یکلم الناس فی المهد» قولی دیگر آنکه مبعوث بود بکلمه و آنکلام خدای جل جلاله از انجیل (مِنْهُ) أی من الله عز وجل ازخدای جل جلاله و شاید که من تعلق دارد ببشارة و تعلق دارد بکلمة و معنی ابتدای غایت باشد والتقدیر بکلمة صادرة اوببشارة واردة منه (اسْمُهُ الْمَسِیحُ) رد کنایت کرد باعیسی علیه‌السلام ورد نکرد باکلمه برای آن بتذکیر گفت و گفته‌اند رده إلی معنی الکلمة وهو الکلام. ودر مسیح قولها گفتند مفسران بعضی گفتند فعیل است بمعنی مفعول یعنی ممسوح مطهر من الاقذار پاکیزه ومالیده بود از پلیدیها و گفته‌اند ممسوح بود ببرکت، و گفته‌اند برای آنکه ازمادر بزاد بروغن اندوده (۱) و گفته‌اند برای آنکه ممسوح القدمین بود جمله پای اوبرزمین نشستی ارتفاع نداشت میان پای او و گفته‌اند برای آنکه جبرئیل پر دراو مالید تا شیطانرا براو سبیل نباشد در وقت ولادت ، وبعضی دیگر گفتند فعیل است بمعنی فاعل چون سمیع و علیم ، آنگه خلاف کردند بعضی گفتند برای آنکه او دست بر بیماران و خداوندان علت مالیدی و نیك شدندی ، کلبی گفت برای آنکه دست برچشم أکمه نهادی بینا شدی . و بعضی دیگر گفتند برای آنکه در زمین بسیار سیاحت کردی و رفتی و براینقول میم زیادت باشد و وزن کلمه مفعل بود ، و ابوعمرو بن العلاء گفت مسیح فرشته باشد ، نخعی گفت مسیح صدیق باشد فاما دجال مسیح است بکسر المیم و تشدید السین و بعضی علماء بر این انکار کردند و گفتند این را وجهی

(۱) مسیح ازعبری است و چون کسی نزد آنان بپادشاهی و مناصب بزرگ منصوب میگشت بروغن مقدس مسح میکردند مسیح کنایه ازپادشاه شد .

نیست در تازی (۱) ، او مسیح است برای آنکه ممسوح العین است یعنی أعور است‌یاسیّاحی
است در زمین و اگر خواهند تا آنرا وجهی بگویند هم ممکن است که فعیل باشد بناء مبالغه
چون شرّیب و سکّیروخمّیر من المساحة لامن السیاحة ومعنی‌یکی باشد جز که بنا مختلف
بود یعنی زمین پیمای بود و در حق عیسی علیه السلام هم اینوجه توان گفتن که مسیح فعیل باشداز
مساحت تا میم زیادت نباشد بل از أصل کلمه بود و در اخبار آمد که دجال همهٔ زمین بگردد
مگر مکه و مدینه وبیت المقدس وبقوت قول آنکس که او گفت هردو را مسیح خوانندیعنی
دجالرا و عیسی را این بیت بیاوردند « ان المسیح یقتل المسیحا »یعنی عیسی دجالرا بکشد
و در أخبار ظاهر است که دجالرا مهدی کشد وعیسی مریم با او باشد ولیکن آنانکه مهدی‌را
نشناسند حواله بر عیسی کردند و اتفاقست که عیسی علیه السلام در لشکرمهدی باشدو در قفای او
نمازکند و باو اقتدا کند چه شرع او منسوخست و او شرع ماندانند. (عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ)
بدل مسیح است وکلمه لقب است او را و عیسی علم است و نسبت او با مادر برای آنستکه‌اورا
پدر نبود و نتوان گفتن که عیسی ازفرزندان آدم نیست برای آنکه نسبت ازمادر بآدم میبرد
و خدای تعالی جل جلاله او را از فرزندان ابراهیم میخواند قوله تعـالی جل جلاله « ومن
ذریته داود و سلیمان ــ إلی قوله ــ وزکریا و یحیی‌و عیسی » اگر عیسی از مادر بآدم‌نسبت
میکرد ، بابعد نسب او از آدم ، حسن و حسین علیهما السلام از رسول علیه السلام نسبت نگیرند و از میان
ایشان ورسول‌علیه السلام جزفاطمه‌زهراءنیست لولاالعناد. قوله‌جل‌وعلا (وَجِیهاً) نصب او برحالست
أی ذاجاه وقدر، خداوندجاه ومنزلت بود وآبروی بنزدیك‌خدای‌عزوجل و بنزدیك خلقـان
هم در دنیاوهم درآخرت. قوله (وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ) و از جملهٔ مقربان و نزدیکان بودبنزدیك
خدای عزوجل :

(وَیُکَلِّمُ النَّاسَ فِي‌الْمَهْدِ) بامردم سخن گفت درگـاهواره پیش از وقت بخرق
عادت‌قوله فی‌المهد مجرور درمحل حالست ای صبیاً صغیراً نبینی که وکهلاً براوعطف کرد و
این راعطف برمحل گویندچنانکه شاعر گفت «فلسنا بالجبال ولا الحدیدا » مجاهد گفت‌چون
مریم تنها بودی عیسی علیه السلام از شکم با او سخن گفتی و چون کسی او را مشغولکردی او در
شکم مادر تسبیح کردی و تهلیل گفتی و در خبر میآیند از عبدالله عباس که رسول صلی الله علیه وآله درآن
وقت که خدیجه حامله بود بفاطمه علیها السلام شبی بنزدیك او بوداو سخن میگفت رسول علیه السلام گفت
یاخدیجه من تکلمین با که سخن میگوئی گفت‌ای رسول‌الله بااین جنین که درشکم دارم‌رسول

(۵) یعنی درعربی وزن مسیّح وجهی ندارد .

عليه السلام گفت بشارت باد ترا باو که جبرئیل مرا بشارت داد که اینجنین مادینه است و مادرامامان است و از نسل و فرزندان او امامان باشند که خلایق بایشان اقتدا کنند (وَکَهْلاً) در آن حال که کهل باشد و کهل اشمط موی بود موی یك نیمهٔ سپید شده حسین بن الفضل گفت پس از آنکه از آسمان بزمین آید ابن کیسان گفت این بشارت است مادرش را بآنکه بماندتا کهل شود و گفته اند معنی آن استکه یکلم الناس فی‌المهد صبیاً و کهلا نبیاً . تا باول چون خرق عادت بینند بوقت دعوت تصدیق کنند او را پس کلام او در مهد معجزه بود و در کهولتدعوت مجاهد گفت کهلا ای حلیماً و عرب مدح کند کهولت را برای آنکه آن حالت میانه بود بین الشباب والشیب خفة جوانان نباشد وضعف پیران نبود و آن حالت تجربه احوال و استکمال عقل و اصابهٔ رأی بود و أصل کلمة علو السن باشد من قولهم : أکتهل النبت إذا طال و قوی، و المرأة کهلة قال الراجز :

وَلا أعُودُ بَعْدَها كَـرِيّاً أُمارِسُ الكَـهْلَـةَ وَالصَّبِـيّاً(۱)

و گفته‌اند کهوله حالتسی‌وسه سالگی باشدووجه کلام اودرمهد تبرئة ساحتمادرش بود از تهمت اگر گویند که فایدهٔ کلام او در مهد اینست فایدهٔ کلام او در کهولت چیست و این‌نه حالی بدیع است گوئیم از این چند جواب است یکی آنکه بشارت است بآنکه بماند تا کهل شود ، دوم کنایت است از دعوت و این هردو بر وجـه معجز بـاشد برای آنکه خبر است از غیب و مخبر چون خبر است سهام رد است بر ترسایـان در آن دعوی محـال که کردند از الهیت او برای آنکه اگر خدای بـاشد جل و عـلا متغیر نبـود از حـالی بحـالی از طفـولت بکهـولت و از صبیت بشیخوخت . امـا اظهـار معجز در آن حـال در او چنـد قول گفته‌اند یکی آنکه خدای تعالی جل جلاله عیسی را در آن حال کمال عقل بداد تـا او نظر کرد خدای را شناخت و خدای باو وحی کرد و اینکه گفت « آتانی الکتاب و جعلنی نبیاً » برحقیقت خود بود چون او دعوی نبوت کرد خدای تعالی جل جلاله برای تصدیق او اظهار معجز کرد و او را بسخن آورد پیش از وقت و این اختیار جبائی است . و ابن‌الاخشاد گفت آن بر سبیل تقریر و تأسیس نبوت بود و جاری مجرای بشارت و إنبـاء از نبوت او و گفته‌اند بر سبیل معجزهٔ مریم بود برای‌براءت ساحت او از آنچه او را بآن متهم کردند و هرسه وجه بنزدیك‌مارواست (قالَتْ رَبِّ أنّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ) مریم گفت «رب» خطاب است إما با جبرئیل، ورب‌بمعنی سید، وإما با خدای تعالی چنانکه شرح رفت «أنی یکون‌لی

(۱) پس ازاین بنده‌فرمانبرآنها نشوم که باپیرزن وکودك معاشرباشم

ولد» چگونه مرا فرزندباشد. اگر گویند این چه تعجب است که مریم علیها السلام نمود از آنکه او را فرزندی باشد بی‌مساس مردی و این در مقدور خدای جل جلاله عجب نیست؟ گوئیم از این دو جواب است یکی از روی خرق عادت جای تعجب بود و اگر چه مقدور خدای تعالی جل جلاله هست این و امثال این، چنانکه یکی از ما گوید این صنیعه چگونه بکسی بخشی باآنکه اینهمه رنج بردی براو، این برسبیل شك نبود در قدرت او برهبهٔ آن، ولیکن برسبیل تعجب بود از جود او، جواب دوم آنکه بر سبیل استفهام بود از کیفیت حال که این برخلاف عادت خواهد بودن بی‌مرد یا بر حسب عادت از مردی بحکم شرع و فرمان خدای چنانکه یکی از ما گوید که فلان چگونه سفر خواهد کردن و او مرکوب ندارد و معنی آن است از خود قوت رفتن دارد یامرکوبی جائی هست که او بر نشیند (قالَ كَذٰلِكِ) گفت یعنی جبرئیل علیه‌السلام کذلك همچنین باشد که تو هستی و خدایتعالی جل جلاله بیافریند آنچه خواهد یعنی بر آن وجه که خواهد بامرد و بی‌مرد براو متعذر نبود، قوله جل جلاله (إذا قَضىٰ أمْراً) چون امر کند کاری را آن باشد که گوید (كُنْ) بباش خود بباشد، و در این دو قول گفته‌اند یکی آنکه این عبارت باشد عن نفی التعذر علیه تا در إمکان و تسهل براو چنان بود که یکي ازما گوید کن چنانکه او را رنجی نرسد همچون خدای تعالی بی کلفتی و مشقتی هرچه خواهد بکند. جواب دوم آنست که خدای تعالی «کن» بعلامتی کرده است فرشتگان را تا ایشان بدانند که خدای تعالی فعلی خواهد کردن و ایشان را در آن اعلام لطف باشد. جواب سوم آن است که خدای تعالی جل جلاله این بصیغهٔ امر گفت تنبیه بر آنکه چنانکه آمر مأمور را فرمایدو مأمور امتثال کند در زیر دستی و طاعت نماید فعل منقاد او باشدهمچنانکه بنده مطیع خداوند را أمـا قول (فَيَكُونُ) روا نباشد إلا برفع و نصب بر جواب امر بفاء صورت نبندد برای آنکه این آنجا باشد که کلام متضمن بود بشرط و جزا چنانکه أنزلْ فتصيب خيراً معنی آن بود که ان نزلت أصبت خيراً، و این تقدیر محال باشد اینجا، برای آنکه معنی تباه شود اگر گوئي کن فانك إن كنت كنت أو فانه إن يكن يكن، وأما قوله «إنما قولنا لشيء إذا أردناه أن نقول له كن فيكون» گفته‌اند آنجا نصب روا باشد عطفاً علی أن نقول وآن نیز هم ضعیف است و شاعر گوید:

لاتَخْضَعَنَّ لِمَمْلوكٍ عَلىٰ طَمَعٍ فَإنَّ ذاكَ مُضِرٌّ مِنْكَ بِالدِّينِ
وَاسْتَرْزِقِ اللهَ مِمّا في خَزائِنِهِ فَإنَّ ذٰلِكَ بَيْنَ الكافِ وَالنُّونِ (۱)

(۱) این دو بیت گذشت.

(وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ) مدنيان و عاصم و يعقوب خوانند « و يعلمه الكتاب » بياء حملا علي قوله «يخلق مايشاء» يعني خداى تعالى جل جلاله بياموزد او را و باقي قراء خوانند: « نعلمه الكتاب » بنون وما بياموزيم اورا كتاب حملا علي قوله « نوحيه إليك » «الكتاب » ابن جريج گفت مراد كتابت است ما او را نوشتن بياموختيم و أبوعلى گفت كتابي دگر بود جز توراة و انجيل چون زبور و مانند آن (وَالْحِكْمَةَ) گفته‌اند مراد علم است و گفته‌اند علم عام‌تر بود از حكمت و حكمت خاص‌تر براى آنكه حكمت نوعى از انواع علم باشد وسخن درست و نيكو را حكمت خوانند و اصل اومنع باشد چنانكه گفتيم، وحكمت‌لگام ازاينجا بود (وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ) و اين دو كتاب يكى كتاب موسى عليه‌السلام و يكى كتاب‌او و كوفيان اين‌را آيتى شمارندو اسرائيل را آيتى نشمارند براى آنكه متعلق است برسولا و ديگران آيه نشمارند أعنى إنجيل‌را أماقوله: (وَرَسُولاً إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ) درنصب اوچند وجه گفته‌اند يكى آنكه حال باشد عطفاً علي وجيهاً و وجهى ديگر آنكه و نجعله رسولا ، وليكن بيفكند لدلالةالكلام عليه چنانكه شاعر گفت «عَلَفْتُهَا تبناً وماءً بارداً» (۱)وجهى ديگر زجاج گفت « و يكلم الناس في‌المهد رسولا » حال باشد از« يكلم » ،و وجهي ديگر أخفش گفت واومقحم است تقدير آن است و يعلمه الكتاب رسولا ، و رسولا حال باشد از يعلمه و اول پيغمبران بني‌اسرائيل يوسف بود وآخرشان عيسى‌عليه‌السلام. انس مالك روايت كند از رسول عليه‌السلام كه گفت مرا بر اثر هشت هزار پيغمبر فرستادندچهار هزار از بنى‌اسرائيل . (أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ) همزه براى آن مفتوح كرد كه تعلق دارد برسولا و گفته‌اند بتقدير باأى بأني يالام أىلاني‌و محل او بر اين دوقول بازپسين جرّ بود وبرقول اوّل نصب (بِآيَةٍ) اى بدلالة و بينةومعجزة من آيتى و دليلى و معجزه‌اي آورده‌ام بشما . چون عيسى اين بگفت ايشان گفتند آن‌آيت كدام است گفت (أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ) نافع خواند بكسرهمزه إنى على الاستيناف ، وباقى قرّاء خواندند على البدل من قوله « أنى قد جئتكم » «إنى أخلق» خلق تصوير و تقديراست نه خلق احداث ، براى آنكه برخلق اجسام جز خداى تعالى جل جلاله قادر نيست ، يعني من بكنم بر شما مرغى ازگل(كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ) يعنى كشكل‌الطير، من شكل و مثال‌مرغى بكنم و هيأت صورتى مهيا باشد من هيات الشيء، و در شاذ زهرى و ابوجعفر خواندند كهيّة بتشديد (فَأَنْفُخُ فِيهِ)باددر او دمم (فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللَّهِ) پس مرغى شودبفرمان خداى تعالى، مدنيان ويعقوب خواندندطايراً و باقى قراء طيراً ، آنكه طايراً خواند حمل كرد

(۱) علوفه اوراكاه دادم وشربت اورا آب سرد .

علی طایر واحد برای آنکه‌او بیشتر خفاش کردی شب‌پره، و آنکه طیراً خواند جنس‌خواست و تخصیص خفاش‌برای آن است که از مرغان‌او تمام خلق‌تر باشد ، برای آنکه اوپستان‌دارد و دندان دارد و او را حیض باشد و پرنده است ، در خبر چنین است که عیسی علیه السلام دعوت کردی، از او معجزه خواستندی او پارهٔ گل‌بگرفتی وشکل خفاشی بکردی و بدهن باد دراو دمیدی مرغی زنده شدی و بپریدی. وهب منبه گفت تامردم دراو مینگریستندی میپریدی‌چون ناپدید شدی بیفتادی (١) تافرق بودی میان آنکه مبتدا خدای عزّ وجل آفریده باشدو آنکه بدعای عیسی علیه السلام و معجزه او کرده باشد « باذن‌الله » گفته‌اند طیر را برای آن تعلیق کرد بفرمان و اذن خدای جل جلاله و خلق هیئة الطیر و تقدیره. و نفخ در او مطلق گفت که‌این از فعل و مقدور او بود و اما کونه طیراً آنکه مرغ شود ، بحیوة مرغ شود ، و آن فعل خدا است جل جلاله ،ونفخ‌او بمنزلهٔ روح باشد و جسم بحیوة زنده باشد ومخارق روح شرط است درصحت وجود وبقاء حیوة در محل خود (وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ) نیك باز کنم و شفا دهم اکمه‌را . عکرمه گفت أعمش باشد که آب از چشم او باز نایستد وچیزی نبیند ،ضحاك گفت شب کور باشد، عبدالله عباس وقتاده گفتند نابینای‌مادرزاد باشد که هرگز چیزی ندیده باشد . حسن بصری گفت و سدی هم گفت نابینا باشد علی أی وجه‌کان ، و این در کلام عرب معروف‌تر است یقال کمهت عینه تکمه کمهاً اذا عمیت و أکمتها أنا اذا أعمیتها قال سوید بن أبی کاهل :

كَمِهَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى ابْيَضَّتَا   فَهْوَ يَلْحَى نَفْسَهُ لَمَّا نَزَعْ (٢)

و الابرص پیس باشد و این دو را برای آن تخصیص کرد که بر أطبّاء متعذر بود علاج این هردو و حق تعالی جل جلاله معجز هر پیغامبری که داد از جنس آن داد که درروزگار او تعاطی کردندی و در عهد عیسی علیه السلام مردم بعلم طب مفاخرت کردندی و صنعت ایشان‌این بودی و متفق بودند که بعلم طب این‌دو را دوا نتوانند کردن که دوا نپذیرد عیسی علیه السلام گفت شما بآنکه روزگار و عمر در این علم صرف کرده‌اید و درمان و علاج ، از این عاجزی، من بی‌آنکه مباشرت این کار کنم و داروی و دوا پیش آورم بفرمان خدای تعالی جل جلاله بدعا

(١) این تأثیر از روح حضرت مسیح (ع) ودیدن‌او بودنه دیدن دیگر مردم .

(٢) سوید بن ابی‌کاهل ادراك جاهلیت و اسلام‌کردو این قصیده عینیه بسیار طولانی است در این بیت وصف مردی میکندکه تیر بجانب قلعه محکم وبلند انداخت که تیررس نبود وچشم اوخیره‌گشت وکور شد وخویش را ملامت‌کرد هنگام‌کشیدن زه‌کمان.

و اجابت او اینهارا درست کنم . و ابراء شفاء بیمار باشد یقال: أبرءالله المریض فبرأ هوبراء أوبریء یبرأ، ایشان گفتند ما نیز بروزگار معالجهٔ این معنی بکنیم گفت از جنس آن نباشد که من میگویم ، ابرأ أکمه وأبرص چیست؟! (وَأُحيِ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللهِ) من بفرمـان خدای عز وجل مرده زنده کنم و این هردو مجاز است یعنی اضافهٔ او باخویشتن و انماخدای تعالی کند و او قادر باشد براین و معنی آن است که من دعا کنم تا خدای تعالی ایشان راشفا دهد و اینان را زنده کند . و در اخبار چنین آمد که عیسی عليه السلام چهار کس را زنده کرد یکی عازر. وآن دوست عیسی بود ببعضی دیها بیمار شد : خواهر را بر عیسی فرستاد تا اوراخبر کند از بیماری او ، بیامد و گفت یا روح‌الله دوست تو عازر سخت رنجور است فلانجای ، واز میان عیسی عليه السلام وآنجایگاه سه روزه راه‌بود ، عیسی عليه السلام برخاست بااصحابش و بآنجایگاه شد که او آنجا بود بآنجا رسید عازر بمرده بود سه روز بود تا دفنش کرده بودند او گفت‌بیا تا بسر گور او شویم عیسی را عليه السلام بسر گور اوبردند، عیسی عليه السلام دعا کرد و گفت : « اللهم رب السموات السبع والارضین السبع إنك أرسلتني إلی‌بني‌اسرائیل أدعوهم إلی دینك وأخبرهم أني احیي الموتی باذنك فأحي عازراً » ایخداوند هفت آسمان وهفت‌زمین تومرا ببنی‌اسرائیل فرستادی تا ایشان را با دین تو خوانم و خبر دهم ایشان را که تو بر دست من و بدعای من مرده زنده کنی بار خدایا عازررا زنده کن .درحال گور بشکافت و عازر برپای خاست وروغن از اندام او میچکید و با عیسی با شهر آمد ومدتی دراز بماند و فرزندان آمدند او را.دیگر عیسی عليه السلام میرفت جنازه‌ای میبردند و پیره‌زنی در قفای جنازه ایستاده و جزع میکرد عیسی عليه السلام دعا کرد و او برنعش زنده شد وباز نشست و بپای‌خود از گردن مردان که اورا بر گرفته بودند بزیر آمد و با خانه رفت و عمری بماند و فرزندان آورد ، و سوم یك زنی بود که او را بنت‌العاشر گفتندی‌از عیسی عليه السلام‌در خواستند که اورا زنده کن عیسی عليه السلام دعا کردخدای تعالی جل جلاله او را زنده کرد و روزگاری دراز بماند و فرزندان زاد . چهارم سام بن‌نوح بود و آنچنان بود که عیسی عليه السلام چون دعوت کرد و دعوی احیای موتی کرد او را گفتند کدام مرده زنده کنی گفت هر کس را که شما خواهید ایشان اندیشه کردند و گفتند مرده‌ای دیرینه را اندیشه باید کردن تابدانیم که راست‌میگوید یانه باتفاق گفتند ای عیسی اگرراست میگوئی برای ما سام بن نوح را زنده کن گفت گورش بامن نمائید ایشان او را بسر گور او

(۱) این معجزه راعیسویان‌هم‌با اندك‌اختلاف نقل‌کرده‌اند ودرانجیل‌یوحنامذکوراست ونام‌آنمرد که‌زنده شد نزدنصاری ایلعازراست‌یعنی خداکمك میکند .

بردند او خدایرا بنام مهترین (١) بخواند خدای تعالی جل جلاله سام را زنده گردانید در گور ، عیسی علیه السلام گفت یا سام قم باذن الله ، برخیز بفرمان خداي تعالی جل جلاله سام از گور برخاست و همهٔ سر او سفید شده بود و میگفت : أقامت القيامة ؟ . قیامت برخاسته‌است گفت نه ولیکن من خدایرا جل و علا بنام مهترین بخواندم تا ترا زنده گردانید . ودر عهد او و پس از آن مردم را موی سفید نشدی تا بعهد ابراهیم علیه السلام (٢) ، عیسی علیه السلام اورا گفت تو نه جوان بودی که ترا وفات رسید؟ چرا مویت سفیدشده است؟ گفت چون آواز تراشنیدم پنداشتم قیامت برخاسته است از هول قیامت مویم سفید شد گفت ترا چند سال بود که وفاتت رسید گفت پانصد سال ، آنگه گفت مت باذن‌الله ، بمیر بفرمان خدای بیفتاد و بمرد ، کلبی گفت عیسی علیه السلام خدای را بیاحی یاقیوم‌خواندی چون إحیاء موتی کردی (وَأُنَبِّئُكُمْ بِما تَأْكُلُونَ وَماتَدَّخِرُونَ في بُيُوتِكُمْ) و خبر دهم شما را بآنچه خورده باشي و آنچه ذخیره کني ،کلبی گفت چون عیسی علیه السلام إبراء أکمه و أبرص کرد و احیاء موتی گفتند این سحر است که تو میکني ما از این جنس معجز نخواهیم مارا خبر ده که ما در خانه خود چه خوریم و چه ذخیره نهیم گفت روا باشد ، آنگه یك یك را میگفت که شما فلان طعام خوردی و چندان مقدار خوردی وچندین ذخیره نهادی، چهل مرد بیامدند و مواطاة کردند وهریکي طعامهای مختلف بیاوردندبخانه بردندومقداری موزون معین بخوردند ومقداری موزون بنهادند در مواضع متفرق آنگه بیامدند و گفتند ما را خبر ده تا ما چه خوردیم و چند خوردیم و چند نهادیم و کجانهادیم؟ وجبرئیل علیه السلام اورا خبرمیداد ویك‌یك‌ایشان‌رامیگفت. درخبراست که‌اودر أيام صبی چون کودکان با او بازی کردندی او ایشان راگفتی مادر و پدر شما بخانه فلان فلان چیز خوردند واز آن بهری شما را نصیب نهادند وبهری ننهادند ایشان بیامدندی ومادر و پدر راگفتندی شما فلان‌طعام خوردی نصیب ما نهادی بیاری و از فلان‌طعام مارا چراننهادی ایشان گفتندی شماچه دانی گفتند ما را عیسی مریم گفت، ایشان گفتندی این کودك جادوست کودکان ما را با او رها نباید کردن که تباه شوند ، چون عیسی مریم ایشان را طلب کردی ایشان رادرخانها‌پنهان کردندی عیسی علیه السلام گفتی ایشان درفلان‌خانها‌اند گفتندی ذاك‌الخنازير آن خوکانند او گفتی سیکون کذلك همچنین خواهند شدن آنان بودند که بمائده‌کافر شدندو خدای تعالی جل‌جلاله ایشان را باخوك و بوزینه گردانید . سدی گفت چون عیسی علیه السلام بطلب

(١) یعنی اسم اعظم .
(٢) یعنی درعهد سام‌بن‌نوح موی‌کسی سفید نمی‌شد تا بعهدابراهیم(ع) .

ایشان آمد همه را در خانه جمع کرده بودند عیسی را گفتند ایشان حاضر نه‌اند گفت پس در خانه آوازی میاید گفتند خوکانند گفت چنین شوند در بگشادند همه خوك شده بودند اینخبر در بنی‌اسرائیل فاش شد قصد آن کردند که اورا بکشند مادرش او را برگرفت و بمصر برد قتاده گفت این در وقتی بود که مـائده از آسمان برایشان فرود می‌آمد و خدای تعالی جل جلاله ایشان را نهی کرده بود از آنکه ذخیره نهند ایشان عصیان کردند و ذخیره نهادند عیسی عليه‌السلام ایشان را گفتی نگفتم شمارا که خیانت مکنید و از این‌خوان بیش از آنکه میخورید بر مگیرید و ذخیره مکنید ایشان گفتند ما نکردیم عیسی عليه‌السلام گفتی من بگویم که هر کسی از شما چه خوردی و چه ذخیره نهادی (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ) در اینکه من گفتم آیتی و دلالتی وعلامتی ومعجزه‌ای هست شمارا (إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) اگر تصدیق کنی وبراست داری، قوله‌عز وجل :

(وَمُصَدِّقاً) نصب است برحال عطفاً علی قوله تعالی « و رسولا الی بنی‌اسرائیل » و بعضی دیگر گفتند عامل دراو فعلی مقدر است أی و جئتکم مصدقاً وبشما آمدم براست‌دارنده آنکتاب راکه پیش من‌است ازتوراة (وَلِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ) ونیز تا حلال کنم شما را بعضی از آنچه برشما حرام کردند در توراة ازگوشت شتر و پیه و بعضی طیور و ماهی و آنچه در توراة و شرع موسی برشما حرام بود من حلال میکنم یعنی خدای تعالی جل جلاله در کتاب من و برزبان من و در أحکام شرع‌من . بعضی دیگر گفتند مراد آن است که‌بنی‌اسرائیل برخویشتن چیزهائی حرام کردند که تحریم آن‌در توراة نبود گفت آمده‌ام تا آنرا حلال کنم و بیان کنم که خدای تعالی جل جلاله آن حرام نکرده است . ابوعبیده گفت مراد ببعض کلّ است و آن بیت بیاورد :

أبا مُنْذِرٍ أفْنَيْتَ فَاسْتَبْقِ بَعْضَنا
حَنانَيْكَ بَعْضُ الشَّرِّ أَهْوَنُ مِنْ بَعْضٍ (١)

و گفت معنی آن است که بعض الشرّ أهون من کل . و هم در آیه خطـا کرد و هم در بیت. برای آنکه درآیه مهمی‌و ضرورتی نیست که موجب عدول باشد ازظاهر ، واگردلیل بر آنکه بعض بمعنی کل آمده است‌این بیت‌است دراین بیت براین‌معنی‌دلیل‌نیست برای‌آنکه معنی بیت آنست که بعضی‌ازشر بود که آسانتربود ازبعضی، چنانکه ضرب‌ازقتل وقتل‌از صلب

(١) ای ابا منذرمارا نابودکردی بعض ازمارا باقی‌گذار ورحم کن‌که بعض بدی‌ها ازبعضی‌دیگر آسان تر است .

وصلب ازتمثيل و آنچه مانندآن بود، وواجب نكند كه‌تا بعض با كلّ مضاف نبود مبين نباشد(١) فاذاً لاوجه لهذا القول، ونخعى درشاذ خواند حَرُمَ برفعل لازم على وزن كرم واصل تحريم حظر ومنع باشد واشتقاق او از حرمان است ومحروم ممنوع باشد واصل احلال وتحليل اطلاق بود من الحل الذى هو ضدالعقد، براى آنكه حلال گشاده باشد نه بيني كه مطلق و طلق در جاى حلال استعمال كنند (وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ) من از خداى بشما آيتى آورده‌ام وحجتى ومعجزه‌اى (فَاتَّقُوا اللّهَ) ازخدا بترسيد وطاعت من‌داريد (إِنَّ اللّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ) خداى تعالى جل جلاله خداوند من است وخداوند شما و«إن» براى آن مكسور است كه سخن مبتداست متعلق نيست بما قبله. ودرعربيت روا باشد (٢) وأنّ الله ربّي وربّكم تا محمول بود على قوله و جئتكم بأن الله ربّي وربّكم. واين كلمه اعنى «ربّ» اطلاق نكنند بريكى از ما، بل مقيد گويند چنانكه ربّ الدّار، و اين لفظ را تفسير و وجوه رفته است در سورة الفاتحه و كذلك قوله (فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ) خداى را پرستى اين آيه وارد است مورد تنبيه و ترغيب وتذكير و تحريض برنظر كردن ونعمت خداى را شكر كردن و بعبادت اوقيام كردن.

(فَلَمّا أَحَسَّ عِيسى مِنْهُمُ الْكُفْرَ) اى علم ووجد بالحاسة ورأى. بدانست وبحواس بيافت و علامتش بديد واز ديگران بشنيد. فراء گفت وجد. ابوعبيده گفت عرف. مقاتل گفت رأى. نظيره قوله: «هل تحسّ منهم من أحد» وقوله «فلّما أحسّوا بأسنا» مفسران گفتند و آنگه بيشتر اظهار كفر كردند كه قصد كشتن او كردند ومادر اورا بر گرفت و بگريخت كه «الفرار ممّا لايطاق من سنن الأنبياء» سدّى گفت سبب آن بود كه جهودان بنى‌اسرائيل بحجّة باعيسى برنيامدند قصد كشتن او كردند او بگريخت وبدهى آمد ومريم‌مادرش بااو بود درسراى مردى فرودآمدند كه زنى داشت روزى اين مرد درسراى درآمد دل‌تنگ وبا زن خود چيزى بگفت وزن نيز دل تنگ شد مريم گفت اين شوهر توچرا دل تنگ است؟ وبا توچه گفت كه تودل‌تنگ شدى؛ گفت آفتى و بلائى كه با تو گفتن سود ندارد، مريم عليها السلام گفت با من بگوى كه باشد بنزديك من فرجى بودآن را. گفت‌چگونه؟ گفت‌پسر من‌مستجاب‌الدعوه

(١) يعنى لازم نيست كه هميشه بعض قرينه‌كل باشد تامعنى آشكار شود.
(٢) يعنى در عربيت جائز است اما در قرآن جايز نيست چون درقرآن متابعت قراء بايد كرد هرچه خوانده باشند واگرچيزى درعربى جائزباشد اماقراء قراءت نكرده باشندجائزنيست.

است خدای را دعا کند خدای تعالی جل جلاله کفایت کند. گفت بدانکه این پادشاه ولایت ما هر یك چندگاه مؤونت خود ولشکر بر کسی افکند و بخانه اوفرود آید باجمله لشکر خود و آنکس را مستأصل کند اکنون کس فرستاده است که من ولشکرمن جمله بدینجا می آئیم وما طاقت آن نداریم مریم علیها السلام گفت که من پسرم را بگویم تا دعا کند تاخدای تعالی جل جلاله کفایت کند. چون عیسی علیه السلام در آمدمریم اورا بگفت عیسی علیه السلام گفت من این دعا بکنم ولیکن اینجا شرّی وفتنه‌ای پدید آید. مریم گفت این بباید کردن که این زن را واین مرد را بر ما حقی است؛ مرد گفت بهرحال که این بباید کردن، عیسی علیه السلام گفت توچندانکه توانی آب بیاور و دراین دیگها وخمها کن تا من دعا کنم که خدای تعالی جل جلاله همه با (۱) انواع مطبوخات کند و آن آبها که درخمهاست باخمر کند ـ واین برقول آنکس باشد که گوید خمر أوّل حلال بوده است ـ عیسی علیه السلام دعا کردوخدای اجابت کردوپادشاه حاضر آمد طعامی خوردند که از آن لذیذتر وخوشتر هرگز نخورده بودند چون خمرپیش آوردند خمری بود که مثل آن ندیده بودند آن مرد را گفت این طعامها وشراب از کجا آوردی؟ گفت مرا بود. گفت دروغ میگوئی چندانکه تعلل کرد فایده‌ای نبود تابگفت که زنی بسرای من فرود آمده است پسری دارد او دعا کرد تا خدای تعالی آب با این طعامها وشراب کرد، و پادشاه را پسری مرده بود ـ من أحبّ خلق الله إلیه ـ او را ولیعهد خواست کردن، با خود گفت که آنکس که دعای اودرتحویل آب و طعام وشراب مستجاب بود همانا دراحیاء موتی هم چنین باشد آنگه کس فرستاد وعیسی را بخواند و گفت تورا لابدّ دعا باید کردن تاخدای آن پسرمرا زنده کند گفت من این بکنم ولیکن اینجا فتنه وشرّی بباشد پادشاه گفت لاأُبالی. باکی ندارم چندانی که اوباشد ومن اورا به‌بینم، عیسی علیه السلام گفت بشرط آنکه من این دعا بکنم و بروم ومادرمن با من بیاید وما را منع نکند کسی، گفت روا باشد، براین‌عهد کردند، وعیسی علیه السلام دعا کرد وخدای جل‌جلاله پسر اورا زنده گردانید وعیسی ومریم ازآنجا بیامدند مردم آن شهر چون چنان بدیدند که پسراو زنده شد خروج کردند برپادشاه وسلاحها بر گرفتند و گفتند ما را امید آن بود که چون اوبمیرد ما از این جور برهیم که او را فرزند وعقب نبود اکنون پسر بازآمد تا با ماهمان کند که پدرمی کند وقتلی‌وفتنه‌ای عظیم پدیدآمدآنجا، وعیسی علیه السلام بیامد چون بکنار دریا رسید حواریان جماعتی بودند صیادان ماهی بر کنار دریا ماهی مگیرفتند

(۱) با بمعنی صیرورت استچنانکه درمقدمه کتاب گذشت.

ایشان را گفت شما چه مردمانید گفتندماصید ماهی میکنیم گفت صید ماهی‌چه خواهی کردن بیائید تا صید بهشت و رضای خدای تعالی کنید گفتند چگونه ؟ گفت من پیغامبر خدا ام وایشان را دعوت کرد ومعجز نمود ایشان‌ایمان آوردند ایشان را گفت «من‌أنصاری إلی‌الله» ، سدّی وابن‌جریج‌و کسائی گفتند «إلی» بمعنی‌«مع» است چنانکه عرب گوید: «الذود إلی‌الذود ابل» وای مع الذود این مثلی معروف است و نابغه گفت :

فَلا تَتْرُكَنّي بِالوَعيدِ كَأنّني إلیَ النّاسِ مَطْلِيٌّ بِهِ القارُ أجْرَبُ (۱)

وقال آخر :

وَلوحٌ ذِراعَيْهِ في بَرْكِهِ إلیٰ جُؤْجُؤٍ راهِلِ المَنْكِبِ (۲)

وفي قوله «ولاتأكلوا أموالهم إلی أموالكم» أی مع أموالكم . حسن بصری و ابوعبیده گفتند «إلی» بمعنی «في» است ای من انصاری في الله أی في ذات الله وفي سبیل الله قال‌طرفه:

وَإنْ تَلْتَقِي الحَيُّ الجَمِيعَ تُلاقِنِي إلیٰ ذِرْوَةِ البَيْتِ الكَريمِ المُصَمَّدِ (۳)

ای في ذروة«إلی»هرجای بمعنی مع نباشد مگر آنجا که دراو اضافه ومصاحبت باشد و معنی آن بود که من أنصاری مضافاً إلی الله یعنی خدای خود مرا یار است کیست که رغبت کند که باخدای عزّوجل یارشود دریاری من . جبائی گفت إلی بمعنی لام است چنانکه گویند هدیته لکذا وإلی کذا . قال الله تعالی : «قل‌هل من شرکائکم من یهدی إلی الحق قل‌الله‌یهدی للحق» (قالَ‌الحَوارِيُّونَ) گفتند حواریان . مفسران خلاف کردند درآنکه حواریان که بودند و چرا ایشان را حواری خواندند ؟ سدی گفت ملاحان وصیادان دریا بودند چنانکه شرح دادیم ، و این روایت سعید جبیر است‌ازعبدالله‌عباس ک‍ه گفت برای آن حواری خواندند ایشان را لبیاض ثیابهم برای آنکه سفید جامه بودندی . عطا گفت مادر او را بدکان گازران ورنگرزان داد تا پیشه بیاموزد و او بدکان رئیس صباغان بود و جامهٔ بسیار در دکان او جمع شده بود عیسی را گفت : روزی چندمرا بدهی کاری هست آنجا خواهم رفتن‌واین جامه ها را علامت بر کرده‌ام هر یکی را برنگی میباید کرد که بر آن رنگ علامت دارد و او برفت

---

(۱) مرا بوعید خود چنان منفور مردم مسازکه‌گویا جرب گرفته‌ام و مرا قیراندودکرده‌اند .

(۲) شتر خفته را وصف‌میکندکه ذراع‌هارا درپوست‌سینه فروبرده وشانه ودوش اونرم وسست‌است.

(۳) اگر عشیره ماراکه فراهم گشته‌اند ملاقات‌کنی مرا درمکانت بلندی ازخانه بینی‌که منظور همه است ،

عیسی علیه السلام جمله درخم نیل نهاد و رها کرد و گفت اللهم أخرجها علی ما ارید، چون مرد باز آمد گفت چه کردی گفت جامها همه درخم است، استاد گفت جامهای مردمان تباه شد آن هر یکی لونی می باید کردن و بانگ و فریاد کرد مردم جمع شدند ، عیسی علیه السلام گفت یا استاد این چه بانگ وفریاد است ؟ بیا بر کنار خم بایست و میگوی که هرجامه چه لون می باید از تو گفتن واز من بر آوردن ، آنگه استاد میگفت جامهٔ فلان فلان رنگ می باید ، او بآن رنگ می برآورد یکی سرخ ویکی زرد ویکی لعل ویکی کبود و یکی سبز مردمان بازار از آن متعجب شدند و دانستند که آن فعل خدا است و هیچ قادر بقدرت(۱) آن نداند کردن ، و عیسی علیه السلام ایشان را دعوت کرد ایشان ایمان آوردند فهم الحواریون حواریان ایشانند دکانها رها کردند ودرقفای عیسی علیه السلام ایستادند و با او می رفتند و آیات وعجایب میدیدند . درخبر است که حواریان عیسی دوازده مرد بودند درسیاحت عیسی با عیسی میگردیدند درسهل وجبل و بر وبحر ؛ چون گرسنه شدندی گفتندی یا روح الله ما گرسنه ایم عیسی علیه السلام در زمین زدی اگر سهل بودی واگر جبل نان بیرون آوردی بعدد هرمردی دو نان، چون تشنه شدندی گفتندی یا روح الله ما تشنه ایم اودست برزمین زدی وآب بیرون آوردی آب بارخوردندی، روزی گفتندی یا رسول الله بهتر ازما کیست درجهان چون گرسنه شویم توما را طعام دهی و چون تشنه شویم توما را آب دهی ودرصحبت خدمت تو باتومیگردیم وعجایب می بینیم عیسی علیه السلام گفت از شما بهتر آن باشد که از کسب دست خود خورد . ایشان بیامدند و اختیار گازری کردند جامهٔ مردمان می شستند ومزدکی بر آن میگرفتند ، وقناعت میکردند ، ضحاك گفت ایشانرا برای آن حواری خواندند لصفاء قلوبهم و نقاءها برای آنکه دلهاشان صافی بود . عبدالله مبارك گفت برای آنکه نورانی بودند اثر نور عبادت برروی ایشان پیدا بود قال الله تعالی جل و جلاله «سیماهم في وجوههم من أثر السجود» واصل حور بنزدیك عرب سپیدی باشد یقال رجل أحور ، و امرأة حوراء ، ورجال و نساء حور ، لشدید بیاض العین، ونان سپید را حواری گویند ، وزن سپید روی با جمال را حواریه گویند قال الحارث بن حلزه :

وَقُلْ لِلْحَوارِياتِ يَبْكِينَ غَيْرَنا وَلا تَبْكِنا إلَّا الكِلابُ النَّوابِحُ (۲)

وقال الفرزدق :

---

(٤) قادر بقدرت درمقابل قادر بالذات است .

(۱) زنان را بگوی برغیر ما گریه کنند و برما نگرید مگرسگان بفریاد وبانك شود.

فقلتُ إنّ الحَواريات تَعْطِفُهُ إذا تَزيَّنَ مِنْ تَحْتِ الجَــلابيبِ (۱)

ابن‌عون گفت پادشاهی‌ازجملهٔ پادشاهان طعامی مهیا ساخت ومردمان‌صالح‌را جمع کرد و عیسی عليه‌السلام در آن میان بود پادشاه بعیسی می‌نگریست اوازکاسهٔ خود بعادت طعام میخورد و هیچ تمام نمیشد او را گفت تو چه مردی گفت من عیسی بن مریم پیغمبر خدا و او را دعوت کرد او ایمان آورد و خواص ملك‌باو ایمان آوردند و ملك‌ها كردند ودر قفای او ایستادند حواریان ایشان بودند. کلبی گفت و ابوروق حواریان اصفیاء وخواص عیسی عليه‌السلام بودند و ایشان دوازده مرد بودند. حسن بصری گفت حواریان انصار عیسی عليه‌السلام بودند وحواری‌ناصر باشد. نضربن‌شمیل گفت حواری الرجل خاصته. قتاده گفت حواری وزیر باشد وهم‌ازقتاده پرسیدند که حواری که‌باشد؟ گفت آن باشد که خلافت‌را بشاید (نَحْنُ أنصارُ اللهِ)حواریان گفتند مایاران خدائیم یعنی‌ما یاران رسول‌خدائیم (آمَنّا بِاللهِ) ایمان‌آوردیم بخدایتعالی جل جلاله(وَاشْهَدْ بِأنّا مُسْلِمُونَ)و گواه‌باش‌ایعیسی بآنکه‌مامسلمانیم(رَبَّنا)ایخداوندوپروردگار ما (آمَنّا بِما أنْزَلْتَ) ما ایمان آوردیم بآنچه تو فرستادی از کتب های پیشین (وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ) ومتابعت کردیم پیغامبررا یعنی‌عیسی‌را (فاكْتُبْنا مَعَ الشّاهِدِينَ) نام مادرجملهٔ گواهان بنویس که ما بر این گواهی میدهیم یعنی آنانکه برای پیغمبران تو گواهی دادند بصدق. عطاء گفت «مع‌النبیین» باپیغمبران برای آنکه هرپیغمبری گواه امت‌باشد، عبدالله عباس گفت مع‌محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله وامته وبیانه «وجئنابك علی‌هؤلاء شهیداً» وقوله «و كذلك جعلنا كم‌امةّوسطاً لتكونوا شهداء علی‌الناس».

قوله (وَمَكَرُوا) مکر کردندو مکر تدبیر لطیف باشد و أهل معانی گفتند مکرسعی بفساد باشد در پوشیدگی و أصل او من قول‌العرب مکر اللّیل و أمکر إذا أظلم شب تاریك‌شد و گفته‌اند استجماع الرأی و استحكامه فی‌المكیدة و اصل او ازإحکام باشد من قولهم امرأة ممکورة إذا کانت مجتمعة الخلق محکمة «و مکروا» مکر کردند یعنی کفــار بنی‌اسرائیل آنانکه«أحسّ عیسی منهم‌الكفر» و مکر ایشان اینجا تدبیرو انداخت (۲) قتل‌عیسی بود واین آنگه بود که عیسی را براندند و بیرون کردند پس از مدتی باز آمد و دعوت آشکارا کردو ایشان همه قصد کشتن او کردند (وَمَكَرَ اللهُ) فراء گفت مکر از مخلوقان خدعت وحیلت

(۱) در دیوان فرزدق بجای تعطفه معطبة وبجای تزین‌تفتلن است یعنی زنان سپید روی شهرنشین سبب‌زحمت و رنجند وقتی درمیان چادرند وخودرا می‌پیچند.

(۲) انداختن بمعنی تدبیر ازاندازه‌گیری وقیاس است.

برفساد باشد و از خدای تعالی استدراج بندگان باشد و معنی استدراج ناگاه گرفتن بود در سختی ازپس آنکه در نعمت باشند قال‌الله تعالی. «سنستدرجهم من‌حیث لایعلمون» عبدالله‌عباس گفت معنی «مکروا» آن‌است که هر گه که‌بنده گناهی نو کند خدا‌باو نعمتی‌نو کند،زجاج گفت مکر خدای با بنده جزای اوباشد بنده‌را برمکر جزا را باسم مبتدا برخواند چنانکه گفت «والله یستهزیء بهم» وقوله «وهوخادعهم» وقال عمرو بن‌کلثوم :

أَلا لا يَجْهَلَنْ أَحَدٌ عَلَيْنا فَنَجْهَلَ فَوْقَ جَهْلِ الجاهِلينا(۱)

وقال آخر :

فَاعْلَمْ وَأَيْقِنْ أَنْ مُلْكَكَ زايِلٌ وَاعْلَمْ بِأَنَّكَ ما تُدينُ تُدانُ(۲)

أی ماتجزي تجزی، واول جزا نباشد واین را مزاوجه گویند ومثله قوله :«فمن‌اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم » و نظایر این بسیار است و این طریقه مستقصی تر گفته شود إن‌شاءالله تعالی .ابوالقاسم بن حبیب گفت ازا بوعبدالله‌بن عاد بغدادی شنیدم که گفت مردی جنید را پرسید چون است که خدای تعالی جل جلاله مکر باخود اضافه کرد وپسندید خود را باین‌و بر دیگران عیب کرد ؟ جنید گفت ندانم تاتوچه میگوئی ولیکن از فلان زن طنبوره زن شنیدم این‌أبیات :

فَدَيْتُكَ قَدْ جُبِلْتُ هَواكَا فَنَفْسي لا تُنازِعُني سِواكَا

أُحِبُّكَ لا بِبَعْضي بَلْ بِكُلّي وَإِنْ لَمْ يُبْقِ حُبُّكَ لي حِراكَا

وَيَقْبَحُ مِنْ سِواكَ الفِعْلُ عِنْدي وَتَفْعَلُهُ وَيَحْسُنُ مِنْكَ ذاكَا (۳)

مردی گفت یا سبحـان‌الله ترا از آیتی قرآن میپرسم مرا بشعر زنی طنبوره زن جواب میدهی ؟ گفت من جواب توداده اگر عقل داري، چون این نمیدانی تا بزبان عامیانت‌بگویم تخلیه و فراگذاشتن ایشان راتا مکر کنند مکری است از اوبا ایشان: و آن مکر که خدای تعالی جل جلاله کرد اینجا القاء شبه عیسی است برصاحب ایشان که او را بر عیسی موکل

(۱) این بیت‌گذشت .

(۲) بدان و یقین کن که ملك تو زائل شود و چنانکه مردم را مجازات میکنی ترا مجازات می کنند .

(۳) من فدای تو شوم‌که با محبت تو سرشته شده‌ام ونفس من جز در باره تو اندیشه‌نمیکند،ترا دوست دارم بتمام وجودم اگر چه دوستی تو برای من توانائی برحرکت‌نگذارد، کاریکه ازغیرتونزدمن ناشایسته‌است چون توبکنی‌دربرابر من‌نیکوباشد .

کردند چون عزم کشتن عیسی کردند تابجای عیسی اورا بیاویختندتا بنگریستند صاحب‌ایشان بود و قصهٔ این در جای خود بیاید ان‌شاءالله تعالی . و طرفی این است که عبدالله عباس گفت که پادشاه بنی‌اسرائیل خواست تا عیسی را بکشد اعوان و شرط خود را بطلب او فرستاد او را در راهی بدیدند قصد گرفتن او کردند بگریخت در کوهی شد و درآنکوه در سوراخی شد از پی او برفتند یکی را که از ایشان خبیث‌تر بود گفتند تو در رو و اورا بیاور او در آنجا رفت کس را ندید چون‌بیرون آمد خدایتعالی شبه عیسی براو افکند اورا بگرفتند او گفت‌من صاحب شماام فلان ، از او قبول نکردند و او را بیاویختند و عیسی را عليه السلام بآسمان بردند . وهب گفت در شب بیامدند و عیسی را بگرفتند و درختی بزدند و خواستند تا عیسی را بردار کنند خدای تعالی جل جلاله شب تاریك بکرد و فرشتگان را بفرستاد تا عیسی را از آنجا ببردند و ایشان بجای عیسی عليه السلام آن‌مرد را بگرفتند که راه بایشان نموده بود و بیاویختند و آن شب عیسی عليه السلام در اول شب حواریان را جمع کرد و ایشان را وصایت کرد و گفت‌پیش از آنکه‌خروس بانگ کند یکی از شما کافر شود و مرا بدرمی چند بفروشد حواریان متفرق شدند و عیسی جائی پنهان شد، این مرد که عیسی گفته بود بیامد جهودانرا گفت مرا چه دهی اگر من شما را راه نمایم برعیسی ؟ گفتند تورا سی‌درم دهیم او بیامد و ایشان را بسر عیسی آورد عیسی را بگرفتند و بزیر درخت بردند خدای تعالی جل جلاله‌شبه او براین مرد افکند و نام او یهودا بود تا او را بگرفتند و بیاویختند عیسی را بآسمان بردند . و بروایت دیگر عیسی را فرشتگان از آنجا ببردند مادر عیسی در شب بیامد و چنان گمان برد که عیسی را بردار کرده‌اند وزنی بااوبود که عیسی عليه السلام اورا دعا کرده بود تاخدای تعالی‌اورااز دیوانگی شفا داده بود و هردو در زیر آن درخت میگریستند و جزع میکردند بر عیسی عليه السلام عیسی بیامد و ایشان را گفت شما بر که میگرئید و برای چه جزع میکنید گفتند ما برپیغمبرخدای جل جلاله عیسی مریم میگرئیم که اورا بردار کرده‌اند ، گفت هیچ مگرئید و جزع مکنید من عیسی‌ام خدای تعالی جل و علا مرا نگاه داشت و این آویخته آن منافق است که مردم‌را بسر من آورد ایشان دلخوش شدند و برگردیدند پس ازهفت روز عیسی عليه السلام بیامدوحواریان را جمع کرد و ایشان را وصیت کرد و در زمین بفرستاد هریکی را بجانبی تا دعوت کنند خلقان را با دین خدای و خدای تعالی عیسی را بآسمان برد و حواریان در زمین پراکنده شدند هریکی‌بجانبی از جوانب زمین برای دعوت هر کس که بآن زمین که افتاد خدای تعالی

اورا لغت آن قوم باز آموخت تا بزبان ایشان ایشانرا دعوت میکرد فهذا معنی قوله «وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللهُ» (وَاللهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ) المعاقبين المجازين بهترين جزا دهندگان است بندگان را بر آن مکر که کنند . أهل تواریخ گفتند چون مریم بعیسی بار برگرفت اوراسیزده سال بود و عیسی ببیت لحم زاد بزمین اوری شصت و پنج سال گذشته (۱) از غلبهٔ اسکندر برزمین بابل پنجاه و یك سال گذشته از ملك اشكانيان وخدای تعالی جل جلاله وحی کرد باو از پس سی سال بریك قول و او را از بیت المقدس بآسمان برد شب قدر از ماه رمضان و در حدیث مقتل امیرالمؤمنین علی عليه السلام آمد «ولقد ضربت في الليلة التي قبض فيها يوشع بن نون وقبضت في الليلة التي عرج فيها بعيسى بن مريم» گفت مرا در شبی ضربت زدند که در مثل آن شب یوشع بن نون را وفات آمد وقبض روح من در شبی کردند که در مثل آن شب عیسی بن مریم را بآسمان بردند ر آن شب بیست و یکم بود . و بیك روایت این شب شب قدر باشد . وچون عیسی را عليه السلام بآسمان بردند اورا سی وسه سال بود ومدت نبوت او سه سال بود براین قول ومادر او ازپس آنکه اورا بآسمان بردند شش سال بماند .

(إِذْ قَالَ اللهُ يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ) . و یاد کن ای محمد چون گفت خدای تعالی جل جلاله ای عیسی من تورا توفی خواهم کردن مفسران خلاف کردند در معنی «توفی» این جایگاه ، کعب الاحبار گفت؛ وحسن بصری وکلبي وابن جريج وابن زيد ومطر الوراق و محمد بن جعفر بن الزبیر که معنی قبض اوست نه معنی قبض روح و جان برداشتن . و این قول را حجت آوردند که گفت «فلما توفيتني» أی قبضتني إلى السماء حياً برای آنکه قوم او از پس رفع او بآسمان ترسا شدند نه از پس مرگ او و بر این قول توفی را حمل باید کردن علی أحد المعنیین أی قابضك إليّ تاماً وافياً لم ينالوا منك شيئاً من تورا بآسمان بردم و دشمنان از تو

---

(۱) اوری ظاهراً مخفف اورشلیم است اما شصت و پنج سال صحیح نیست چون اسکندر مقدونی ۳۲۳ سال پیش از میلاد درگذشت وآغاز ملك اشکانیان هم درسال ۲۵۵ قبل ازمیلاد حضرت مسیح «ع» است و میلاد در عهد اُرد سیزدهمین پادشاه این سلسله است و فردوسی پنداشته است که اسکندر مسیحی بود چون از ایرانیان قبل از اسلام اقتباس تاریخ کرده و آنان ازتاریخ کشور خویش آگاه نبودند تا بتاریخ روم ویونان چه رسد ودروصف درفش اسکندر گوید :

درفشی پس پشت سالار روم　　نبشته بر او سرخ و پیروزه بوم
همای ازبروخیزدانش قضیب　　نبشته براو بر محب الصلیب

چیزی نقصان نا کرده و فرصتی نایافته از آن مکر که انداختند (١) من قول العرب توفّيت منه كذا اذا استوفيته و معنی دیگر تسلّم و تقبّل است ای متسلمك من قولهم توفيّت كذا اذا تسلمته ، و براین قول در لفظ تکراری باشد برای آنکه قابضك اليّ و رافعك اليّ هردویکی باشد جز که‌از او عذر باختلاف لفظ شاید خواستن چنانکه شاعر گوید : « وهند أتى من‌دونها النأى والبعد » . واین هردو یکی باشد و دیگری گفت« وألفى قولها كذباً و ميناً »(٢) واین هردو یکی باشد . ربیع انس گفت مراد نومست و خواب یعنی انی منیمك من ترا بخوابانم و در خواب تورا بآسمان برم گفت بیانش قوله وهو «الذى يتوفيكم بالليل » أى ينيمكم او آن خداست که شما را بشب بخوابانديروز احوال شما داند برای آنکه نومرا أخوالموت گویند و قوله جل جلاله «الله يتوفى الانفس حين موتها» تفسیرچنین دادند که وقت نومها بقرينة «والتى لم تمت فى‌منامها » علی بن طلحه روایت کرد از عبدالله عباس « انى متوفيك » اى مميتك من تورا بمیرانم دلیله قوله « قل‌يتوفّيكم‌ملك الموت »و قوله تعالى «فاما نرينك بعض‌الذى‌نعدهم أونتوفّينك» و این حقیقت را نزدیکتر است و بظاهر لایق تر . و براین قول آیه رادوتأويل باشد یکی آنکه وهب گفت خدای تعالی‌جل جلاله عیسی راعليه السلام بمیرانید سه ساعت آنگه‌زنده کرده او را بآسمان برد . محمد بن اسحق گفت ترسایان میگویند خدای تعالی عیسی را هفت ساعت بمیرانید آنگه زنده کرد و بآسمان برد ، و تأويل دگر آن است که ضحاك گفت و جماعتی اهل علم که در کلام تقدیمو تأخیر هست ، تقدیر این‌است که «انى رافعك الى‌ومطهرك من الذين كفروا و متوفيك بعدانزالك من السماء » و نظیر این در تقدیم و تأخیر قوله«ولولا كلمة سبقت من ربك لكان لزاماً و أجل مسمى » وتقدیر آنست ولولا كلمة سبقت من‌ربك وأجل مسمى لكان لزاماً . و قال الشاعر:

أَلاَ يا نَخْلَةً مِنْ ذاتِ عِرْقٍ ... عَلَيْكِ وَ رَحْمَةُ اللهِ السَّلامُ (٤)

اى عليك السلام ورحمة‌الله وقال‌آخر :

جَمَعْتَ وَعَيْباً نَخْوَةً وَنَمِيمَةً ... ثَلاثُ خِصالٍ لَسْتَ عَنْهُنَّ تَرْعَوِي(٥)

أى جمعت نخوة ونميمة و عيباً أبوهريره روایت کند از رسول عليه السلام که گفت : «الانبياء

---

(١) انداختن بمعنی تدبیرواندیشه‌کردن است .

(٢) اشاره بقصه زبا و جذیمه ابرش است‌که درجلد اول گذشت .

(٣)ای خرمابن درذات عرق سلام ورحمت‌خدا برتوباد .

(٤) تکبرونمامی وعیب دیگر درخود فراهم‌کردی سه صفت‌که هرگزازآن‌باز نمایستی .

اخوة لعلات أمهاتهم شتى و دينهم واحد ، و أنا اولى الناس بعيسى بن مريم لانه لم يكن بيني و بينه نبيّ وأنه نازل على امتى و خليفتى عليهم فاذا رأيتموه فاعرفوه فانه رجل مربوع الخلق الى الحمرة والبياض سبط الشعر كان شعره يقطر وان لم يصبه بلل ، يدق الصليب ، ويقتل الخنزير و يفيض المال . و يسكن الروحاء حاجاً و معتمراً ، و يقاتل الناس على الاسلام حتى يهلك الله فى زمانه الملل كلّها و يهلك الله فى زمانه مسيح الضلال الكذاب الدجّال ، و يقع فى الارض الامنة حتى يرتع الأسود مع الابل ، والنمور مع البقر ، والذئاب مع الغنم ، و يلعب الغلمان بالحيات لايضر بعضهم بعضاً ، و يلبث فى الارض أربعين سنةوفى رواية كعب أربعاًوعشرين سنة ثم يتزوج و يولد له، ثم يتوفى و يصلى المسلمون عليه ويدفنونه فى حجرة النبى صلى الله عليه وآله » گفت پيغمبران برادرانند از مادران مختلف و دينشان يكى است (۱) و من اوليترم بعيسى بن مريم براى آنكه ميان من واو پيغامبرى نيست واوفرود آيد از آسمان برامت من وخليفهٔ منْ باشد برايشان (۲) و همانا اينخبر آنان روايت كرده باشند كه حديث مهدى را از روى بى انصافى منكر باشند و الا او خلافت رسول را نشايد براى آنكه شرع او منسوخ است واو شرع ما نداند لابدبود از آنكه رجوع او باكسى باشد و رجوع جملهٔ امت كه شرع محمّدى داند و استحقاق آن دارد كه عيسى بن مريم باو اقتدا كنداز او قبول كندپس همانا خلل از راوى بوده باشد وخبر چنين است . و انه نازل على امتى مع خليفة من ولدى . چون او را بينى بشناسى او را باين اوصاف مردى باشد دو بهرى سرخ سپيد دراز موى پندارى آب از موى او بچكد و اگر چه موى او تر نباشد (۳) صليب شكند و خوك كشد و مال بخشد و در روحا نشيند و حج و عمره كند و با مردمان براسلام قتال كند تا خداى تعالى در روزگار اوجملهٔ دينها هلاك كند و درروزگار

(۱) يعنى دين بمنزله پدر ايشان است ويكى است .

(۲) شايد معنى و خليفتى عليهم اين باشدكه عيسى (ع) ازآسمان فرود آيد درحالتى كه خليفه من يعنى مهدى بر امت من امير باشد و بنابراين اعتراض مؤلف برآن وارد نيايد ومفادآن همان باشد كه فرمود مع خليفة من ولدى .

(۳) مسيحيان گويند مردى بنام پوبليوس لنتوس كه درعهد آنحضرت بود شمايل مسيح را وصف كرده از جمله گويد مردى است مردگان رازنده ميكند ومريضان را شفا مى‌بخشد قامتش معتدل ومويش ميگون وطلائى و نرم وغير مجعد مگرنزديك گوشهايش، رويش بى‌عيب وبسرخى ميزند اينهاموافق اين روايت است و دو بهرى در عبارت مؤلف ترجمهٔ مربوع الخلق است يعنى ميانه بالا .

او مسیح ضلال را که دجال است هلاك کند و همه زمین ایمن شود تاشیر باشتر وپلنگ با گاوو گرگ با گوسفند بیکجای چره کنند و کودکان بمار بازی کنند و هیچ یکدیگر رابیازارند و نرنجانندو او در زمین چهل سال بماند و بروایت کعب بیست و چهار سال وزن کند وفرزندان آرد آنگه اورا وفات آید و مسلمانان براو نماز کنند . و در اخبار اهل البیت عليهم السلام چنین آمد که مهدی براو نماز کندو همانا اولیتر باشد بنماز کردن بر عیسی از یکی من أفناء الناس و او را درحجرهٔ رسول دفن کنند . وجمله آنچه در اینخبر هست همه اوصاف و علامت‌روزگار مهدی است که در اخبار مخالفان و مؤالفان آمده است و اگر کسی انصاف دهد وعناد رها کند وبراین اخبار واقف شود و آنرا با حجت عقل و آیات قرآن برابر کند بداند که‌معتمد آنست ، حسین بن الفضل را گفتند در قرآن هیچ آیتی هست که دلیل میکند بر نزول عیسی عليه السلام ازآسمان گفت‌آری قوله تعالی «و کهلا» برای‌آنکه او کهل نشده بود که او را بآسمان بردندچون بزمین آید کهل شود معنی آنست که و کهلا بعد نزوله من‌السماء ابوجعفر منصور خلیفه روایت کرد از پدرانش از عبدالله عباس که رسول عليه السلام گفت : « کیف یهلك امة أنافی-اولها و عیسی فی‌آخرها والمهدی من اهل بیتی فی‌وسطها » گفت چگونه هلاك شوند امتی که من در اول ایشان و عیسی در آخر ایشان و مهدی از اهل البیت من در میانه ایشان و اینخبر از روایت أبوجعفر منصور الدوانقی حجت‌است ودلیل بروجود مهدی عليه السلام برای آنکه‌رسول عليه السلام گفت و مهدی اهل البیت من‌در میانه و اگر اکنون و پیش از این تاریخ مدت درازاو موجود نبوده بـاشد اینخبر را معنی درست نباشد . و اینخبر ابو اسحاق ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیرش بیارد باسناد و خبری که دراین باب اول راویان او امام مفسران اصحاب حدیث باشد و آخر راویان خلیفهٔ روزگار که امام فریقین باشد دراین‌باب‌حجت‌بلیغ‌تر باشد .

محمّد بن موسی الواسطی گفت : انی متوفیك و رافعك عن شهواتك و حظوظ نفسك ، من تورا بمیرانم از شهوات و نصیب نفسانی و این قولی لطیف است برای آنکه در خبر آمده‌است که عیسی عليه السلام چون او را بآسمان بردند و با فرشتگان مختلط شد طبع او طبع ملائکه شد، « و رافعك‌الي» بنائی و شیبانی گفتند عیسی عليه السلام بر کوه طور بایستاده بودجامه‌ای‌ازموی بز پوشیده بود بادی سخت برآمد عیسی بدوید در آن دویدن باد اورا برگرفت وبآسمان برد . عبد الله عباس گفت موسی عليه السلام تا بود الا جامهٔ صوف نپوشید و عیسی عليه السلام تا بود الا جـامهٔ شعر نپوشید صوف پشم گوسفند بود و شعر موی بز . عبدالله عمر گفت رسول عليه السلام را دیدم که

طواف میکرد و در میان طواف تبسمی کرد گفتند یارسول‌الله سبب تبسم چه بود گفت در طواف‌ـ
گاه عیسی مریم را دیدم و دو فرشته با او بودند . و گفته اند معنی آنست و رافعك فی درجات
الجنة . خدای تعالی ترا رفیع گرداند دردرجات بهشت و مقرون گرداند برحمت خویشتن
(وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا) وپاکیزه گرداند تور از کافران یعنی تورا از میان ایشان
بدر آرد و برهاند (وجاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ) و آنان
را که پس روان تواند من زبر دست و قاهر گردانم بر کافران یعنی برجهودان که بتو کافر بودند
ربیع انس و حسن و قتاده گفتند مراد آنانند که باو ایمان دارند دون آنانکه اورا بدروغ
دارند یـا دروغ گویند آنکه خلاف کردند فی معنی قوله «فوق الذین کفروا » که این فوقیت
بچیست بعضی گفتند بحجت و بعضی گفتند بمملکت وقهر و غلبه و از اینجاست که پادشاهی در
رومیان است که ترسایان باشند و در جهودان نیست و جهودان مادام مقهور و مغلوب باشند(۱)
وذلیل و قول اول اولیتر است برای آنکه متضمن ترغیب در حق است و در دین او(ثُمَّ إِلَيَّ
مَرْجِعُكُمْ) پس بامن است بازگشت شما ومورد این مورد وعظ و ترغیب است (فَأَحْكُمُ
بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ) و حکم کنم میان شما بقیامت در آنچه در دنیا در آن
خلاف کرده باشید وجه اتّصال این کلام باین قصه از آنجا است که من شما رادر دنیا امهال
کرده‌ام وفرو گذاشته و مخیر کرده تاچنین می کنید از تکذیب و ایذای پیغمبران من ولیکن
اهمال نکنم که مرجع ومآل شما بامن است و آن خلاف که کردید درعیسی مریم که بعضی گفتید
که خداست و بعضی گفتید که پسر خداست ،و بعضی گفتید که بندهٔ خداست،و بعضی گفتید که
ساحری کذاب است من حکم کنم میان ایشان دراین اختلاف کردن واماعدول ازغایب بخطاب
و از خصوص بعموم جاری مجرای آن است که پادشاه گوید معلوم شد پیش من که اهل فلان
شهر چه کرده‌اند ازحسن طاعت وانقیاد و امتثال أوامر من، من شمارا که رعیتی مکافات بخیر
وانواع تشریف و کرامت ارزانی دارم ،آنگه تفصیل داد این جمله را که گفت « فأحكم بينكم »
برای آنکه آنانکه محکوم لهم اوعلیهم باشند دو نوع باشند امّا مؤمنان ومطیعان باشند واما کافران
وعاصیان حق تعالی هردورا تفصیل داد وحکم بگفت .

(۱) اکنون هم که دولتی دارند قائم بنصاری است واین خبر قرآن از اخبار غیبی است تاکنون
آنچه دیده‌ایم مؤمنان بحضرت عیسی علیه‌السلام که مسلمانان یا مسیحیانند برکفار بت پرست یا یهود
تفوق داشتند واینها زیر دست آنان بودند و خدای وعده داده است که تاقیامت هم چنین باشد وخدای نفرموده
که نصاری برمسلمانان غالب باشند .

قوله (فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا) اما آنان كه كافر باشند وآيات ونعم مرا جحود كنند (فَأُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَدِيداً فِي الدُّنْيا وَالآخِرَةِ) من ايشان را عذابی كنم سخت و عذاب استمرارألم باشد من عذوبة اللسان لاستمراره فی الكلام ومنه ماء عذب لاستمراره فی الحلق و شدّة عذاب اما بتضعيف باشد و اما بتنويع واما باستمرار«فی الدنيا»دردنيا بقتلوسبیوجلاءوجزية و مذلةوهوان «والاخرة» ودر آخرت دردوزخ بانواععقوبت (وَما لَهُمْ مِنْ ناصِرِينَ) نصرت معونت باشد بر دشمن و معونت زيادت قوة بود دست بااويكی داشتن در قهر ، و«ما» نفی است و«من» زايد است برای تأكيد نفی را كقولك مافي الدار منرجل (وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا)يك فرقه را جزاء وپاداشت آن است كه گفت و دگر فرقهرا كه بخلاف آنند بخدای ايمان دارند و تصديق كردهاند اورا و پيغمبران اورا و گفت ايشان كار بستهاند و بروفق شرع عمل كرده (فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ) حفص و رويس بياء خوانند علی الخبرمن الله عزوجل و باقی بنون خوانند علیإخبار اللهتعالی عن نفسه علی عادةالملوك وتوفية الحق اتمامه بكماله . خدایتعالی ايشان را حق بتمامی بگذارد ياما ايشان را حق بتمامی بگذاريم چنانكه از مستحق ايشان هيچ بخسی و نقصانی نباشد واجر مزد عمل بود بروفق آناما عرفاً أوشرعاً ودرآيت دليلاست بربطلان قول آنان كه جزا برعمل نگويند خدای تعالی جلجلاله گفت منمزد بدهم وتمام بدهم و بخس نكنم كه آنگه ظلم باشد و من ظالمان را دوست ندارم وآنكه ظالمان رادوست ندارد برای ظلمشان كی روا دارد كه ظلم كند وچون ظالم را دوست ندارد ظلم دوست ندارد و چون ظلم دوست ندارد نخواهد ،كه محبت اراده بود علی وجه، دراين لفظ هم دليل است بر بطلان مذهب اهل جبر، و حد وحقيقت ظلم گفتهايم واصل او درلغت نقصان باشد .

قوله (ذٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الآياتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ)اشارت استبآنچهازقصهٔ پيغمبران رفت ای ذلك الذی قصصت عليك يعنی اينكه برشما خواندم از قصهٔ زكريا ويحيی و مريم و عيسی از آيات ودلالات ومعجزات وذكر هم گفت باشد وهم ياد كرد (١) واينجا مراد گفتاری است كه شنونده بآنمتذكر شود، در خبری مرفوع آمد ازرسول عليه‌السلام كه مرادبذكر در اين آيه قرآن است بيانه قوله « يس والقرآن الحكيم» و گفتهاند مرادلوح محفوظ است ومراد آنچه در لوح نوشته باشد برایآن ذكر راحكيم خواند كه چون خواننده ونظر كننده بآن معتبر شود پنداریدليلی ناطق است بمثابهٔ گوينده كه حكيم باشد و حكمت برزبان راند چنانكه دلالت را دليل خوانند برای آنكه ازاينان (٢) بجائی باشد كه پنداری راه نمايندهاو

(١) يعنی هم گفتن را ذكر گويند هم ياد كردن راونون ازمصدر حذف كرده است .

(٢) يعنی ازخواننده ونظر كننده .

است و نتلوه را دومعنی باشد یکی آنکه «نکلمك به» ما برتو میخوانیم و باتومیگوئیم ، ودیگر آنکه جبرئیل را میفرمائیم تا برتو خواند وبرای آنکه بامر اوست باخود حواله کرد ،«ذلك» در محل رفع است با بتداء و درخبر او دوقول است یکی «نتلوه» ودیگری «من الآیات» ای ذلك الذی نتلوه علیك من الآیات .

قوله (إنَّ مَثَلَ عیسی عِنْدَ اللهِ کَمَثَلِ آدَمَ) سبب نزول آیه آن بود که وفدنجران چون بیامدند و بارسول عليه‌السلام مناظره کردند در باب عیسی عليه‌السلام و گفتند ماتقول فی المسیح عیسی ابن مریم ؟ گفت عبدالله ورسوله گفتند هیچ درست بنده رادیدی که اوازمادر بدیدآمدبی پدر؟ خدای تعالی جل‌جلاله بجواب ایشان این آیه فرستاد فحوای آیة آنکه چه جای تعجب است وشما احوال آدم میدانی اگر آدم بی‌پدر و مادر در مقدور اوصحیح وممکن است جای تعجب نباشد از عیسی که ازمادر آید بی پدر چه تعجب باشد؟ پس حق تعالی گفت مثل عیسی دراین باب چون مثل آدم است یعنی عیسی در این حکم بآدم ماند که اورا خدای‌تعالی ازخاك آفرید بی‌پدر ومادر ومثل ذکری باشد سایر، که دلیل کند بر آنکه حکم دوم حکم اول است و وجه تمثیل‌و تشبیه‌عیسی‌را بآدم‌از آنجاست که گفتیم (خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ) و التقدیر فکان ،آنکه اورا گفت بباش ببود درحال بی مدت وتدریج و تحویل نطفه باعلقه و علقه با مضغه چنانکه در آیه ذکر کرد قوله «ثم خلقنا النطفة علقة ـ الایة» .

(أَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ) رفع او محتمل است دو چیز را یکی خبرمبتدا التقدیر ذلك الذی قدمرّ ذکره الحقّ من ربك ، دوم مبتدا باشد خبراو درجارو مجرور بود و التقدیر الحق وارد من ربك، اوثابت من ربك، اوصادرمنه ، قوله (فَلا تَکُنْ مِنَ الْمُمْتَرِینَ) شاید که خطاب بود بارسول عليه‌السلام ومراد دیگری چنانکه گفت « یاایها النبی إذا طلقتم النساء »وشاید تامرادیکی باشد من جملة المکلفین چنانکه‌یکی ازماچون کاری فرماید جماعتی‌را، یاخطابی کندباجماعتی، توجیه خطاب کند بیکی ازایشان وجمله‌مراد باشد بآن خطاب .

(فَمَنْ حاجَّكَ فِیهِ) در ضمیر خلاف کردند بعضی گفتند راجع است باحق فی‌قوله « الحق من ربك» و بعضی‌دیگر گفتند راجع است با عیسی عليه‌السلام ، ومحاجه‌مفاعله باشدازحجت هر که باتو حجت آورد و مجادله ومخاصمه کند در حق یادر عیسی عليه‌السلام وسبب آن بود که چون رسول عليه‌السلام مکه بگشاد واسلام منتشرشد وسلطان وحجت رسول قاهر گشت بر کافران وفود آمدن گرفتند نزدیك رسول عليه‌السلام بهری اسلام میآوردند و بهری امان‌طلب میکردند در

جملهٔ وفود وفدنجران بودو رئیس ایشان ابوحارثه اسقف باسی مرد آمد ازجمله ایشان عاقب بود و سید وعبدالمسیح واینان أحبار و رؤساء بودند ونماز دیگر(١) در مدینه آمدند جامهای دیبا پوشیده بودند وصلیبها در گردن افکنده جهودان بیامدند و باایشان مناظره کردند وایشان‌را گفتند شما برهیچ نه‌ای وایشان جهودان را گفتند شما برهیچ نه‌ای خدای تعالی جل جلاله این آیه فرستاد .« وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء ـ الایة» چون رسول علیه السلام نمازدیگر(١) بکرد ایشان روی برسول کردند و گفتند ما تقول فی السید المسیح ؟ عیسی را چه گوئی ؟ گفت «عبدا اصطفاه الله» بنده‌ای بود که خدای تعالی جل جلاله اورا بر گزید گفتندیا محمد اورا پدری شناسی رسول علیه السلام گفت اونه ازنکاح زاد تااورا پدر باشد گفتند هیچ بنده مخلوق‌را دیدی که‌نه‌ازنکاح باشد واورا پدر نباشد خدای تعالی جل جلاله این آیه فرستاد«إن مثل عیسی عندالله الی قوله فنجعل لعنة الله علی الکاذبین» رسول علیه السلام ایشان را گفت چون شما قول من باور نمیکنید وحجت قبول نمیکنید بیائید تا مباهله کنیم که خدای تعالی مرا خبرداد که عذاب فرود آرد بردروغ زن. بایکدیگر نگریدند و گفتند چه رأی است شما را گفتند مهلت باید خواستن تافردا گفتند ما را مهلت ده تافردا تاما اندیشه کنیم آنگه برفتند وباهم بنشستند ورأی زدند اسقف ایشان‌را گفت اگر محمد فردا آید و عامهٔ صحابه رادر قفا گرفته ازاوهیچ اندیشه مکنید وبااومباهله کنید که اوبرحق نیست واگر آید وخاصهٔ فرزندان خود را وقرابات خود راآرد ازمباهله اوحذر کنید چون بامداد بود وصحابه در مسجد شدند وهر کس توقع کرد که رسول علیه السلام اوراحاضر کند رسول گفت مرا نفرموده‌اند الا خاصگان خود رااززنان ومردان‌و کودکان آنجا برم آنان را که خدای تعالی جل جلاله بدعای ایشان عذاب فرستد وعذاب‌صرف کند ،آنگه‌دست علی گرفت وحسن وحسین میرفتند ازپس اووفاطمه علیها السلام براثرایشان‌میرفت تابصحراشدندوترسایان بیامدند وأسقف در پیش ایشان ایستاده چون درنگریست ایشان را دیداسقف گفت اینان که‌اند ازمحمد ؟ گفتند آن برناپسرعم و داماد اوست بردخترش وآن زن‌دختراوست وآن کودکان‌دختر زادهای اویند او باترسایان نگریست و گفت بنگرید که چگونه‌واثق‌است که بمباهله فرزندان و خاصگان خودرا آورده است وبخدای که اگر هیچ خوفی بودی اورا ازآن که حجت براو باشد هرگز اختیارنکردی هلاك خودرا وهلاك اینان‌را ، احذروا مباهلته . از مباهلهٔ او حذر کنید که اگر نه مکان قیصر بودی من اسلام آوردمی وبااومصالحه کنید برآنکه اوحکم کند

(١) یعنی نماز عصر .

وباز گردی و باشهر خود شوی ورأی بزنی تاصلاح شما درچیست گفتند رأی تورأی ماباشدو آنچه تو گوئی عین مصلحت باشد اسقف گفت. یاأباالقاسم إنالانباهلك ولكنانصالحك .ما با تو مباهله نمیکنیم ولیکن باتو مصالحه میکنیم بامام صالحتی کن برچیزی که مابآن‌قیام‌توانیم کردن رسول ﷺ بایشان مصالحه کرد بر دوهزارحله‌ازحله‌های‌اواقی(۱)قیمت هر حله چهل درم سره هرچه بیفزاید یابکاهد از قیمت این حلها بحساب باشد وبفرمود تاصلحنامهٔ بنوشتند. «بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من محمد النبی رسول الله لنجران وحاشيتها فی كل صفرآء و بيضاء وثمرة ورقيق لايؤخذ منهم غير ألفی حلة من حلل الاواقی قيمة كل حلة اربعون درهماً فمازاداونقص فبحساب ذلك ،يؤدون ألفاًمنهافی صفر وألفاً فی رجب ، وعليهم أربعون ديناراًمثواة رسولی فمافوق ذلك و عليهم فی كل حدث يكون باليمن منذی عدن عارية مضمونةثلاثون درعاً و ثلاثون فرساً وثلاثون جملاعارية مضمونةلهم بذلك جوار الله و ذمة محمد بن عبدالله ورسول الله فمن أكل الربوا منهم بعدعامه هذا فذمتی منه بريئة» این نامه از محمد رسول خدای برای نجران‌و حاشیتش در هرزری و سیمی و میوه‌ای و برده‌ای که ایشان راهست ازایشان هیچ نستانند جز دو هزار حله ازحلهای اواقی قیمت هر حله چهل درم آنچه بیفزاید یابکاهد بر آن حساب‌باشد هزار از آن در صفر وهزار دررجب وبرایشان‌است که در مدت مقام رسول من‌آنجا چهل‌دینار باو دهندیابالای‌آن ، و بهر واقعه‌وحادثه‌ای که دریمن افتدبعاریهٔ سی زره و سی اسب و سی‌شتر بدهند عاریهٔ مضمون پذیرفته باین وفا کنند ایشان راجوار خداست و ذمهٔ محمد رسول خدای هر که ربا خورد پس امسال ذمت من از او بیزار است .نامه بستدند وببردند ودرراه بایکدیگر میگفتند این که ما کردیم صلاح بود یانه؟ عاقب و عبدالمسیح ایشان را گفتند والله که ما وشما میدانیم که محمد پیغمبری مرسل است وآنچه آورده است‌از کتاب ازقبل خدای استو بخدای که هیچکس باهیچ پیغمبر ملاعنه‌نکرد وإلا مستأصل شدند وازایشان کسی نماند کوچك وبزرگ واگر شما این کنید هلاك شوید و برپشت زمین هیچ ترسا نماندی که‌من در ایشان نگریستم رویها دیدم که‌اگر از خدای بخواستندی تا کوهها رااز جای بر کند اجابت کردی ورسول علیه‌السلام گفت بآن خدای که جان من بامر اوست که عذاب فروآینده بود برنجران اگرملاعنه

(۲) از این عبارت چنان مستفاد میکرد که اواقی قسمی حله است اما درجای دیگر نیافتیم ودر کتب سیرآمده‌است که بردوهزار حله عقد بستند باهر حله‌اوقیه نقره وهراوقیه‌چهل درهم‌است واواقی جمع اوقیه است والله‌العالم .

کردندی و خدای تعالی جل جلاله ایشان را باخوك و بوزینه کردی و از این کوه آتشی بر آمدی وهمرا بسوختی‌وازقبیلهٔ ایشان هیچ‌جانوری نماندی‌تامرغان بردرختها وسال بر نگشتی که برپشت زمین یك ترسا بودی .

قوله « فَمَنْ حاجَّكَ فيه » هر که باتوحجت‌آردوخصومت کند درعیسی پس ازآنکه یقین بتو آمد در حق او(فَقُلْ تَعالَوْا) بگوبیائید ، وتعالواتفاعلوا من العلو باشدای ارتفعوا و در اصل وضع که نهادند بجای‌آن نهادند که مرد برپالا نشسته‌آینده را گوید تعال ای‌ارتفع چنانکه ما بپارسی گوئیم برایْ ای‌فلان تاعام شدواین‌کلمه بتازی وپارسی میگویند واگر چه گوینده در پستی باشد و نه دربلندی‌بجای هلمّ(نَدْعُ)مجزوم است‌بجواب امر (أَبْناءَنا) باتفاق مراد حسن و حسین‌اند ودراینجا دلیل‌است برآنکه ایشان فرزندان رسولند باطلاق اسم‌البنوة علیهما من الله برای‌آنکه‌خدای تعالی جل‌جلاله ایشانرا پسر او خواند اخبار از طریق مخالف ومؤالف باین متظاهر است که رسول عليه السلام گفته است و ایشان رافرزندان خوانده مانند آنکه گفت « ابنای هذان ریحانتای من الدنیا » گفت این دوپسرمن دوریحان منند از دنیا واتفاق امت است که خطاب جملهٔ صحابه رسول درعهد رسول و پس اوبایشان یابن رسول‌الله بوده‌است ودر خبرمی‌آید که در صفین روزی ازروزها محمد حنفیه رحمة‌الله علیه کارزاری کرد وابلاء جهد کرد أمیرالمؤمنین عليه السلام اورا گفت« اشهد أنك‌ابنی» . گواهی دهم که‌تو پسرمنی بحقیقت گفتند ای أمیرالمؤمنین پس حسن و حسین کیستند گفت : « هماابنا رسول‌الله »ایشان پسران پیغمبر خدایند و در این آیه دلیل است برآنکه دخترزاده فرزند باشدو مردچون وقفی کند أولاده و أولاد أولاده دختر زاده در اینجا شود واین مذهب شافعی و آیه حجت ماست‌وحجت شافعی بر ابو حنیفه که او گفت دختر زاده درآن وقف داخل نبود باین بیت استشهاد کرد :

بَنُونا بَنُو أَبْنائِنـا وَ بَنـاتُـنا ... بَنُوهُنَّ أَبْناءُ الرِّجالِ الأَباعِدِ

و شافعی گفت من ظاهر کتاب خدای‌تعالی جل‌جلاله درآیتی‌محکم رها نکنم برای بیتی از شعرعرب باآنکه دراین بیت وجوهی توان گفتن که ازآن بشود که‌دراین مسئله باواستدلال کنند یکی‌آنکه او برسبیل مبالغه‌وتوسع گفته باشد وآیةبرحقیقت است ،دوم‌آنکه ممکن‌باشد که او را با خویشان اهل خود خصومتی بوده است ایشان مراعاة مصاهرة نکرده اند از سر آن رنج میگوید چنانکه دیگری گفت هم ازاین سبب :

فإنَّ ابنَ أُختِ القومِ مُصغَي إناؤُهُ إذا لَمْ يُزاحِمْ خالَهُ بِأَبٍ جَلْدِ (۱)

(وَنِساءَنا وَنِساءَكُمْ) زنان‌مارا وزنان شمارا وباتفاق‌مراد بزنان در آیهٔ فاطمهٔزهراءاست علیها السلام تنها واین دلیل است علی شرفها وانها تنزلت منزلة جمع کثیر تاخدای‌تعالی از او بجمعی خبر داد ورسول را نفرمودند که‌ازجملهٔ زنان که داشت هیچکس را باخود بمباهله‌برد واگر چه این لفظ ایشانرا متناول بود برای آنکه صلاحیت آن مقام وعرض بحضور آنجایگاه باولایق‌بود،دگر آنکه قوبت نسب باوصلت سبب برابر نباشد پس‌دراین لفظ دلیل بودبرآنکه فاطمهٔ زهرا علیها السلام ازجملهٔزنان به‌بود (وَأَنْفُسَنا وَأَنْفُسَكُمْ)ونیز بخوانیم نفس‌خود را ونفس شما راو باتفاق مراد بنفس أمیرالمؤمنین علی است اینجا برای‌آنکه کسی نفس‌خودرا نخواند چه این معنی ازمیان مرد ونفسش صورت نه‌بندد پس لابد لفظ مجاز بود ومورداو بر مبالغه بود یعنی بخوانیم کسیراکه حکم نفس او حکم‌نفس‌ما باشدوآنچه مارا باشد اورا باشد و آنچه برما باشد براو باشد حکم اودرعصمت وطهارت وغناوکفایت حکم من‌باشد پس‌همچنان باشد که من‌او باشم اومن‌باشد واین کنایت باشدازغایت‌اختصاص‌ومحبت‌وقربت‌ودوستی‌تادودوست چون در دوستی بغایت باشند گویند ایشان متحد شدند اگر چه بصورت دواند بمعنی‌یکی‌اند چنانکه میگوید :

أنا مَنْ أَهْوى وَمَنْ أَهْوى أنا نَحْنُ رُوحانِ حَلَلْنا بَدَنا

فإذا أَبْصَرْتَني أَبْصَرْتَهُ وَإذا أَبْصَرْتَهُ كانَ أنا

و این لفظ دلیل کند برآنکه أمیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بهتر از همهٔ صحابه واهل البیت‌بود برای‌آنکه اورا نفس رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله خواند خدای تعالی جل‌جلاله براین وجه که گفتیم تامدا ناة ومقاربتی سخت نباشد چنانکه کثیر التفاوت‌نباشد میانشان‌این‌لفظ اجرانکنند (ثُمَّ نَبْتَهِلْ) در او دوقول گفتند یکی‌آنکه نتضرَّع إلی‌الله فی‌الدعاء، و ابتهال تضرع باشد، وپس لابه‌کنیم خدایتعالی را تادعای ما اجابت کند در خق دروغ زنان و این قول عبدالله عباس است ، مقاتل گفت نخلص فی الدعاء دردعا اخلاص کنیم، کلبی گفت اجتهاد و مبالغه کنیم‌واین‌اقوال‌متقارب‌ست، معنی دیگر آن است که نلتعن ،لعنت کنیم یکدیگر را و گوئیم لعنت ازمیان ماهردو گروه‌بر

---

(۱) اصغاء اناءکج کردن ظرف‌است تاآب ومایع دیگر ازآن بریزد و اینجا کنایه از نقص حق است یعنی خواهر زاده قوم حقش‌کامل اداء نشود اگر بیاری پدر چابك ودلاور باخال خویش‌ستیزه‌نکند این شعر از نمربن تولب است و مقصود ازخال اقوام مادری است .

دروغ زن باد من قول العرب عليه بهلة الله و بهلته ای لعنته، قال لبيد :

فِي قُرونٍ سادَةٍ مِنْ قَومِهِمْ نَظَرَ الدَّهْرُ إِلَيْهِمْ فَابْتَهَلْ (١)

ای دعا عليهم، اين بيت اگرچه در تفسير ها باستشهاد اين معنى آورده اند چنان می نمايد كه شاهد معنى اول است من التضرّع ای تضرّع و ذل لهم (فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَى الكاذِبينَ) عطف است على قوله «ثم نبتهل» برای آن مجزوم است يعنى گوئيم لعنت بر دروغ زن باد .

(إِنَّ هذا لَهُوَ القَصَصُ الحَقُّ) يعنى اين قصهٔ پيغمبران كه رفت همه قصهٔ حق است ودر «هو» خلاف كردند بعضى نحويان گفتند فصل است و كوفيان آن را عماد خوانند نحو قولهم : إن زيداً لهو المنطلق . وبر اين قول محلى نباشد او را از اعراب و بعضي گفتند مبتداء دوم است نحو قولهم : إن زيداً ابوه منطلق. وقصص خبرى باشد كه در او تتابع معنى بود من قولهم قص اثره اتبعه ومنه قوله عزوجل « وقالت لاخته قصيه » أى اتبعى أثره (وَما مِنْ إِلهٍ إِلاّ اللهُ) «ما» نفى است و«من» مؤكد نفى است برای نفى جنس را چنانكه ما فى الدار من رجل إلا زيد وبجز خدای خدائى نيست رد بر ترسايان كه گفتند عيسى خداست و گفتند « ان الله ثالث ثلثة» سه گفتند يكى شده أقنوم أب ،أقنوم ابن، اقنوم روح القدس ، به أب خدای تعالى جل جلاله را خواستند ، و بابن عيسى را، و بروح القدس جبرئيل را، و اين قول نامعقول است كه سه ذات يكى باشد و أبوت بر خدای روا نيست كه اين از صفات اجسام و محدثات بود و او تعالى قديم است و خالق اجسام (وَإِنَّ اللهَ لَهُوَ العَزيزُ الحَكيمُ) و خدای تعالى جل جلاله عزيز است و غالب اگر خواهد قهر كند ترسايان را و جملهٔ انواع كفار را بكفرشان وليكن نكند برای آنكه حكيم است و حكمت در تكليف اقتضاء خلاف اين می كند .

(فَإِنْ تَوَلَّوْا) اگر بر گردند ترسايان و كافران و اعراض كنند از تو و قبول قول تو نكنند (فَإِنَّ اللهَ عَليمٌ بِالمُفْسِدينَ) خدای تعالى جل جلاله عالم است بمفسدان و برای آن تخصيص كرد ايشان را كه غرض از اين تهديد است و وعيد ايشان .

قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ تَعالَوْا إِلىٰ كَلِمَةٍ سَواءٍ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ أَلاّ نَعْبُدَ إِلاّ اللهَ

بگو ای خداوندان كتاب بيائيد سوی سخنى كه يكسان است ميان ما وشما آنكه نپرستيم جز خدای را

---

(١) بزرگان و سروران قوم كه روزگار در آنها نگريست و بر آنها نفرين كرد .

وَلاَ نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلاَ يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا

وانبازمکردانیم بسبب اوهیچ چیز را ونگیرد بعضی ازما بعضی‌را خدایان ازغیر خدای پس اگر اعراض‌کنند

فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (٥٨) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ

پس بکوئید گواه باشید که ما بر دین اسلامیم ای‌یهود ونصاری چرا حجت میکوئید دردین ابراهیم

وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلاَّ مِنْ بَعْدِهِ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ (٥٩) هَا أَنْتُمْ هٰؤُلاَءِ

وحال آنکه نفرستادند تورية وانجیل را مکرپس اززمان اوآیا پس در نمی یابید شما آنانید که

حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ

حجت می‌کوئید درآنچه شمار است باآن‌کمال دانش پس‌چرا حجت میکوئید درآنچه نیست شمارا به‌آن دانش

وَاللهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ (٦٠) مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلاَ نَصْرَانِيًّا وَلٰكِنْ كَانَ

وخدا میداند و شما نمیدانید نبود ابراهیم بر ملت موسی و نه ملت عیسی و لیکن بود مایل

حَنِيفاً مُسْلِماً وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (٦١) إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ

از ملتهای باطل بر قوانین اسلام ونبود از بت پرستان بدرستیکه سزاوارترین مردم بدین ابراهیم

لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (٦٢)

هرآینه آنانندکه متابعت نمودنداوراواین‌پیغمبر وآنانکه ایمان آوردند و خدای یار مؤمنان است

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ

دوست داشت طایفه ای از یهود کمراه توانند کردانید شما را وکمراه نکردانند مکر خود را

وَمَا يَشْعُرُونَ (٦٣) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (٦٤)

و نمی‌دانند ای یهود ونصاری چرا کافر شوید بآیتهای خدای و شما کواهید

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (٦٥)

ای خداوندان دانش بتوریة چرا می پوشید حق را بباطل و نهان میدارید صواب را و شما دانید

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ

و کفتند کروهی از خداوندان کتاب ایمان آرید بدآنچه فرستاده اند بر آنانکه ایمان آوردند در اول

النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (٦٦) وَلاَ تُؤْمِنُوا إِلاَّ لِمَنْ تَبِعَ

روز وکافر شوید درآخر روز تا مکر مؤمنان بر کردند واقرار مکنید مکرآنکس راکه پیروی‌کرد

دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ

دین‌شمارا بگو بدرستیکه دین دین‌خداست بآنکه دادند یکی‌را مانندآنچه دادند شمارا یاحجت‌گویند با شما

عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (٦٧)

نزد پروردگارشمابگو بدرستیکه اسباب فزونی بقدرت خداست‌دهدآن راکه خواهدوخدای بسیارعطاوداناست

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (٦٨) .

خاص‌میگرداند بخشایش‌خودراهرکه خواهدوخدای خداوندبخشایش‌بسیاراست

قال‌الله (قُلْ يا أَهلَ الكِتابِ) مفسران گفتند سبب‌نزول آیه إلی‌قوله «والله‌ولی‌المؤمنین» آن بود که ترسایان نجران بمدینه آمدند جهودان مدینه باایشان مناظره کردند و ایشان را با یکدیگر خصومت افتاد در ابراهیم عليه‌السلام ترسایان گفتند ابراهیم از ترسایان بود وما بـاو اولیتریم وجهودان همچنین گفتند پیش‌رسول آمدند بحکومت رسول عليه‌السلام گفت ابراهیم‌جهود نبود وترسا نبود وشما باو اولیترنه‌ای، بل‌مسلمان بود ومن باو اولیترم و جهودان گفتندای محمد همانا تورا می‌باید که ما در حق تو آن گوئیم که ترسایان در حق عیسی گفتند و ترسایان گفتند ترا می‌باید که ما تورا آن گوئیم که جهودان عزیر را گفتند خدای تعالی جل جلاله این آیه فرستاد ردّ هردو فرقه از جهودان و ترسایان و گفت بگو ای محمد اهل کتاب را یعنی جهودان و ترسایان را (تَعالَوْا) یعنی بیائید (إِلىٰ كَلِمَةٍ) بسخنی (سَوآءٍ) ای مستویة (بَيْنَنا وَبَيْنَكُمْ) و این مصدر است و مصدر را واحد و تثنیة و جمع در او یکسان باشدو مذکرومؤنث، یعنی با سخنی که میان ما راست است ودر مصحف عبدالله مسعود هست«إلی کلمة عدل»أی عادلة هم بر این نهاد که گفتیم و بعضی دیگر گفتند «إلی کلمة سواء » أی نصفة یعنی انصاف یقال دعا فلان إلی سواء والسویة أی‌الانصاف،قال الشاعر :

أَتَسْئَلُنِي السَّوِيَّةَ رَهْطُ زَيْدٍ ألا إِنَّ السَّوِيَّةَ أَنْ تُضامُوا (١)

یعنی الانصاف ، و سواء کل شيء وسطه قوله تعالی جل جلاله «فاطلع فرآه فی سواء الجحیم» و میانه را برای آن سواء خوانند که از او باهر طرفی از اطراف راست بود چون مثل نقطهٔ دایره چون ممدود گویند سین مفتوح باشد و چون مقصور گویندسین‌یا مکسور باشد یامضموم، قـال الله تعالی جل جلاله « مکاناً سوی» وقرء « سِوی» قال الشاعر :

(١) آیا خاندان زید ازمن‌انصاف وعدالت میخواهند . انصاف آن است‌که ذلیل گردید .

وَجَدْنا أباناكانَ حَلَّ بِبَلْدَةٍ سِوىً بَيْنَ قَيْسٍ قَيْسِ عَيْلانَ وَالفِزْرِ(۱)

و اینجا در این آیه جز مجرور نشاید خواند بصفت کلمة ، و أما قولك مررت برجل سواء عنده الخیر والشر جز رفع نشاید که آنجا خبر مبتداست مقدم براو و التقدیر الخیر و الشر عنده مستویان . کما قال‌الله تعالی جل جلاله « والمسجد الحرام الذی جعلناه للناس‌سواء العاکف فیه والباد » . جز رفع نشاید اینجا نیز یعنی کلمتی که‌از میان ما در آن خلاف‌نیست یعنی بیائی تا خلاف رها کنیم و وفاق گیریم و آن چیست (أَلّا نَعْبُدَ إلّاالله) جز خدای را جل جلاله نپرستیم، ومحل آن رفع است بخبر ابتدای محذوف والتقدیر : وهی أن‌لا نعبد إلاالله . و گفته‌اند محل او جرّ است بر بدل کلمة و گفته‌اند نصب است بنزع حرف الجرّ ای بأن لانعبد جز خدای تعالی را نپرستیم و باأو أنباز نگیریم (وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً) وبعضی بعضی را خدای نگیریم چنانکه شما کردی که جهودان وترسایانی تا خدایتعالی جل جلاله‌باز گفت « اتخذوا أحبارهم و رهبانهم أربابا من دون‌الله » عکرمه گفت یکدیگر را سجده کردندی .

صادق عليه‌السلام گفت اتخاذ ایشان أحبار و رهبان‌را أرباب نه‌بعبادت بود بلکه بتحریم‌حلال و تحلیل حرام‌بود، بعضی دیگر گفتند بطاعت داشت (۲) ایشان بود رؤساء و بزرگان را در معصیت خدا، ودر خبر آمده است که «من أطاع مخلوقاً فی‌معصیة‌الله‌فکأنّما سجد سجدة‌لغیرالله» گفت هر کس که‌او اطاعت مخلوق دارد در معصیت خدا همچنان باشد که جز خدای راسجده کرده (فَإنْ تَوَلَّوا) اگر ایشان این قبول‌نکنند و إعراض نمایند و پشت براین گفتار کنند (فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأنّا مُسْلِمُونَ) بگوئی که گواه باشید بر آنکه مامسلمانیم انقیاد کردیم و گردن نهادیم این گفتاررا، چون این آیه آمد رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله نامه نوشت بقیصر ملك الروم«من محمد رسول‌الله إلی هرقل عظیم‌الروم سلام علی من اتبع الهدی أما بعد فأنی أدعوك إلی الاسلام

---

(۱) پدر خود را یافتیم در جائی فرود آید که درست درمیان قیس عیلان‌وفزربودوگویند فزر لقب مردی از مشاهیراسخیای عرب است‌که گلهٔ بزرگی راباختیار خود بتاراج داد وگفت هرکس‌خواهد یکی بردارد ازآن اوباشد واگر بیشتر خواهد حلال نمیکنم واین شعررا در أغانی از موسی بن جابر حنفی نقل کرده است ودر شعر دیگر گوید مادر تنهائی و دوری از عشیره خود اعتماد به شمشیر خویش داریم که هیچگاه بماخیانت‌نمیکنند.

(۲) یعنی بطاعت داشتن ونون مصدری حذف کرده است .

فأسلم تسلم،أسلم يؤتك‌الله أجرك مرتين فان توليت فان عليك إثم‌الاثمين» (١) و کتب‌هذه‌الا ية «ياأهل الكتاب تعالوا إلى كلمة سواء بينناو بينكم - الآية» ازمحمد رسولخدای بهرقل که بزرك روم است سلام بر آن باد که پس‌رو راه راست‌باشد من تورا باسلام میخوانم اسلام آر تاسلامت یابی ، اسلام آر تا مزدت دوباره باشد و اگر از اسلام عدول کنی و بر گردی برتو باشد بزۂ بزهکاران ، و این آیه برنوشت برآخر نامه و بفرستاد . قوله (ياأَهلَ‌الكِتابِ) بگو أهل کتاب‌را ای جهودان وترسایان (لِمَ تُحاجُّونَ فِي‌إِبْراهِيمَ -الآية) . چرامحاجّت ومخاصمت میکنید در إبراهیم و توراة و إنجیل نیامد إلا از پس او چه عهد موسی و عیسی از پس عهد إبراهیم بود و جهودی پیش از توراة وموسی نبود و ترسائی پیش از إنجیل و عیسی نبود واز میان ابراهیم و موسی هزار سال‌بود و ازمیان موسی وعیسی دوهزارسال بود (أَفَلا تَعْقِلُونَ) عاقل نهٔ یعنی عقل‌کار نمیبندی .

(هَا أَنْتُمْ هٰؤُلاَءِ) مدنیان خوانند بی‌همزه و بی‌مد إلا بمقدارآنکه ألف ساکن پیدا شود و مکیان خواندند بهمزه و قصر علی وزن هعنتم و باقی خواندند بمد بی‌همزه‌و در أصل اوخلاف کردند، بعضی گفتند معنی آنست که‌أنتم، وها برای تنبیه است ، و أخفش گفت أصل او أءنتم بود همزۂاول را ها کردند چنانکه هرقت‌الماء والاصل أرقت و معنی آن باشد که‌شما بآن محاجت میکنید بروجه استفهام‌و معنی تقریع . و هؤلاء مبنی است بر کسر و أصل اولاء است هاتنبیه در او باشد ومد وقصر دولغت‌است شاعر گفت درقصر :

لَعَمْرُكَ إِنّا وَالأَحالِيفُ هؤُلا لَفي مِحْنَةٍ أَظْفارُها لَمْ تُقَلَّمَ (٢)

و أنتم مبتداست ودر خبر او دو وجه است یکی هؤلاء (حاجَجْتُمْ) از صله هؤلاء باشد وجهی دیگر آنکه حاججتم خبر او باشد وهؤلاء منادی‌است در میان مبتدا و خبر افتادحشواً والتقدیر هاأنتم یاهؤلاء حاججتم . بروجه اول معنی آن بود که‌شما آنانی که محاجت کردی، بروجه دوم معنی آن بود که‌شمامحاجت کردی‌ای‌جماعت حاضران ، و این برسبیل تقریع‌باشد میگوید شمابسیار مجادله بکردی (فِيما لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ) در آنچه میدانی و علم آن‌بنزدیك شما است ازنبوت محمد ونعت وصفت او که در توراةو انجیل خواندهو دانسته (فَلِمَ تُحاجُّونَ) اکنون چرا محاجت میکنید درآنچه شمارا بآن علمی نیست از حدیث ابراهیم علیه‌السلام وآنکه

(١) دربعضی کتب بجای‌آثمین اریسیین‌است‌وآنان طائفه‌ازنصاری بودند مردود ومطرود أهل روم.

(٢) سوگند بجان تو که ما واین هم پیمانها در رنجی هستیم که ناخنش ناپیراسته است یعنی در رنج‌سخت وخشن .

او جهود بود یاترسا، و تلخیص‌معنی آنست که بسیاری خصومت بکردی در آنچه دانستی بر سبیل‌جحود اکنون این مانده است که خصومت و مجادله کنید در چیزیکه ندانی ازسر جهل تا در اول معاند باشید و در آخر مجازف‌و قوله «فلم» صورت استفهام داردو معنی تقریع است (وَاللهُ یَعْلَمُ وَأَنتُمْ لا تَعْلَمُونَ) وخدای جل جلاله داند حدیث إبراهیم عليه السلام ومذهب و اعتقاد او و شما ندانید. آنکه رد کرد بر ایشان آنچه گفتند و حواله کردند ازجهودی و ترسائی ابراهیم بقوله:

(ماکانَ إِبْراهِیمُ یَهُودِیّاً وَلا نَصْرانِیّاً) گفت ابراهیم جهود نبود وترسا نبود ودرمعنی این دو کلمه أقاویل رفته است (وَلکِنْ کانَ حَنِیفاً مُسْلِماً) ولیکن مسلمان بود إمامستقیم برطریق راستی و استقامت و إما مایل و معوج از طریق ضلالت، برای آنکه کلمه از أضداد است یعنی‌حنف هم استقامت باشد هم میل، واین نیز رفته است. (وَماکانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ) تا مشرکان گمان نبرند که جهود و ترسا نبود مشرك بود. اگر گویند چون علت آنکه إبراهیم جهود و ترسا نبود آن نهاد که توراة و انجیل از پس او آمد باید تا مسلمان نباشد که قرآن پس از او آمد و پس از توراة و انجیل. جواب آنست که گوئیم توراة و انجیل‌آمد درآنجا نبود که ابراهیم جهود بود یاترسا و قرآن آمد از پس آنهمه، و در او گفته بود که ابراهیم مسلمان بود «ولکن کان حنیفاً مسلماً وماکان من المشرکین» (إِنَّ أَوْلَی النّاسِ بِإِبْراهِیمَ -الآیة-). عبدالله عباس گفت رؤساء جهودان گفتند تو دانی ای محمد که ما اولیتریم باابراهیم از تو وجز تو وابراهیم بر دین ما بود و تورا حسد حمل میکند بر آنکه باما مساعدت نمیکنی خدایتعالی جل جلاله رد بر ایشان این آیه‌فرستاد، عبدالله عباس بروایت کلبی عن أبی‌صالح و شهربن حوشب و محمد بن اسحاق روایت کردند از صحابهٔ رسول عليه السلام که چون جعفر أبوطالب رحمةالله علیه و أصحابش هجرت کردندو بحبشه رفتند وآنجا مقام کردند و رسول عليه السلام بمدینه آمد و وقعه بدر بیفتاد مشرکان قریش جماعتی معروفان کشته شدند و آنجا قریش در دار الندوه حاضر آمدند و رأی زدند و گفتند اگر ماخواهیم تا ازمحمد و أصحاب او انتقامی کشیم جز از جهت نجاشی نباشد مالی جمع کردند ومبلغی تحف و هدایا و بردست عمرو بن العاص و عمارة بن أبی‌معیط بفرستادند بنزدیك نجاشی و ایشانرا پیغام دادند که اینجماعت که از ما گریخته‌اند و بشهر تو آمده مردمانی اند در دین مخالف تو، برتو و مذهب تو طعنه زننده و قدح کنندهٔ عیسی مریم، باید که ایشانرا بفرمائی گرفتن و بدست ما باز دادن، و از این‌معنی

چیزها گفته . ایشان ازره دریا بحبشه آمدند چون در نزدیك نجاشی شدند او را سجده کردند و تحیت کردند و سلام قوم خود برسانیدند و بگفتند ما مردمانی دوست و هوا خواه توایم و نصیحت‌میکنیم تورا که خویشتن‌را برحذر داری‌از قوم‌این‌مرد ساحر کذاب ، که برما برخاسته است که دعوی نبوت میکند و تبعی و لشکری ندارد إلا قومی سفیهان ما . وماکار برایشان تنگ گرفتیم و ایشانرا با شعبی انداختیم کس پیش ایشان نیارد شدن و از ایشان کس بیرون نیارد آمدن ، چون کار برایشان سخت شد پسر عم خود را پیش تو فرستاد تا تورا بفریبد و دین تو و ملك تو برتو تباه کند ، چون پیش تو آیند ایشان را بندکن پیش ما فرست تاما شر ایشان از خویشتن و ملك تو کفایت کنیم و علامت آنچه ما گفتیم آنست که چون پیش تو در آیند ترا سجده نکنند و استنکاف کنند از این، نجاشی کس فرستاد و جعفر ابوطالب راو قومش را بخواندچون‌بدرگاه اورسیدند جعفرابوطالب بآوازی‌بلند گفت: یستأذن علیك‌حزب‌الله نجاشی رااین‌حدیث‌هایل‌آمد گفت‌این گوینده را بگوئیدتا باز گویداینکه گفت،جعفر باز گفت ، نجاشی گفت : فلیدخلوا بأمان‌الله و ذمته . گو در آیند بأمان و زینهار خدای . عمر و عاص باصاحبش نگرید و گفت دیدی که چه گفتند و چگونه مؤثر آمده ، برنجاشی آمدند وسجده نکردند ، عمر و عاص گفت ای ملك دیدي که ایشان چه غرور در سردارند ، در آمدند و برعادت‌وفود تورا سجده نکردند ، نجاشی جعفر را گفت چرا در آمدی و سجده نکردی مرا و تحیتی که عادت است رها کردی؟ جعفر گفت برای آنکه در دین ما سجده روا نباشد مگر خداي را که آفریدگار جهان است این تحیت در وقتی بود که ما بت میپرستیدیم چون خدای تعالی جل جلاله پیغمبر را بفرستاد و ما را از این نهی کرد و بتحیت ما را سلام فرمود که تحیت اهل بهشت است نجاشی را خوش آمد آن حدیث ودانست که آنچه میگوید حق است و درتوراة و انجیل نوشته است که از علامت پیغمبر آخرالزمان آن بود که تحیت او سلام باشد گفت که بود از میان شما که گفت یستأذن علیك حزب‌الله ؟ جعفر گفت من بودم . گفت سخن تو گو ، جعفر گفت تو پادشاهی از پادشاهان زمین و بنزدیك توبسیار نشاید گفتن ، مرابا اینان‌کلمه‌ای چند هست بشنو تا من بگویم و ایشان‌جواب دهند و تو حاکم باش میان ، گفت بگو، جعفر گفت بپرس از اینان که ما آزادیم یابنده‌ایم ؟ نجاشی بپرسید عمر و عاص گفت : بل أحرار کرام من أشراف قومنا. بل آزادان‌و کریمان واشراف‌قومند، گفت بپرس ما هیچ خونی‌بناحق کرده‌ایم از اینان که اینان طالب آنند ؟ عمرو گفت ولا قطرة و نه یك قطره . گفت بپرس تا

ما هیچ مالی اقتطاع کرده‌ایم که اینان را مطالبت آن میرسد (۱) نجاشی گفت اگر ایشان را برشما دعوی مال باشد تا قنطاری باشد من‌غرامت کشم ، آنگه بپرسید عمرو گفت ولاقیراط و نه قیراطی . نجاشی گفت پس چه میخواهی از اینان ؟ عمرو گفت بدان ای ملك ما و اینان بریك دین بودیم و این دین اسلاف ما بود ، ایشان آن دین رها کردند وما بر آن مانده‌ایم . نجاشی گفت آن دین چه بود که اول بر آن بودید و این دین چیست که اکنون بر آنی؟ جعفر گفت اما آن دین که ما و ایشان بودیم دین شیطان وعبادت اوثان بود و کفران بخدای عز و جل بود و سنگ و جماد پرستیدن بود و این دین که ما باو آمده‌ایم دین خدای است و دین اسلام و رسول خدای تعالی این دین از خدای تعالی جل جلاله بما آورده است و کتابی‌چون کتاب عیسی موافق و مصدق آن، نجاشی گفت یا جعفر کاری عظیم میگوئي ، آنگه فرمودتا ناقوس بزدند و قسیسان ورهبانان حاضر آمدند نجاشی ایشان را گفت بآن خدای که انجیل برعیسی أنزله کرد که بگوی تا در کتابها از میان عیسی و قیامت هیچ پیغمبری میابی گفتند ای‌والله‌پیغامبری که عیسی علیه‌السلام باو بشارت دادو گفت هر که باوایمان‌دارد بمن ایمان‌داشته‌باشد وهر که‌باو کفرداردبمن کفردارد نجاشی گفت‌این پیغمبر که‌عیسی گفت‌چه فرماید واز چه نهی کند ؟ گفتند کتابي باشد او را از نزدیك خدای عز وجل آن کتاب خواند و از آن گوید و امر معروف و نهی منکر ووصیت کند بحسن الجوار و صلة الرحم وبرّ یتیم و بعبادت خداي فرماید و از عبادت اصنام نهی کند. جعفر را گفت از این کتاب شما چیزی برمن خوان جعفر سورة العنکبوت و الروم بر خواند : نجاشی بگریست و گفت یاجعفر زدنـا من هذا الحدیث الطیب ، بیفزای ازاینحدیث خوش . اوسورة الکهف برخواند عمرو خواست تانجاشی‌رابخشم آرد گفت ایشان عیسی را دشنام دهند. نجاشی گفت عیسی را و مادرش‌را چه گوئی جعفرسورهٔ

(۱) ازگفتگوی جعفر وعمروعاص پایه اختلاف مسلمانان وکفار قریش ومناط مباینت آنان وعلت میل جماعتی بدین اسلام و تعصب دیگران بر کفرواضح میگرددجعفر ومسلمانان‌میگفتندبحکم‌خداانسان آزاد است وهیچکس حق تحکم بردیگری ندارد هرکس هرجا خواهد برودکسی را براواعتراض‌نباید کرد مگر بنده باشدوبگریزد یاخونی کرده باشد وازاوقصاص خواهند یامالی برده باشد وعمروعاص‌و امثال اومیگفتند آن که غالب است حق دارد فکر خویش‌را بر دیگران تحمیل‌کند. وتعجب‌میکردند که چرانجاشی این حق آنها را نشناخت ومسلمانان را بدست آنهانسپرد وعلت‌آنکه عمرو عاص وامثال اوچون بدولت رسیدند دست بجور وظلم‌گشودند وبا آل علی علیه‌السلام مخالفت کردند نیزهمین اختلاف در مبنا وأصل است .

مریم بخواند چون بذکر مریم و عیسی رسید ، نجاشی خاشاکی برداشت و گفت والله که عیسی باین مقدار زیادهٔ این نیست که او برخواند ، آنگه جعفر را گفت بروید شما که هیچ خوفی نیست برشما که حزب إبراهیمی. عمرو گفت حزب ابراهیم کیست گفت اینان وصاحبشان. ایشان انکار کردند و گفتند حزب ابراهیم مائیم نجاشی آن مال و هدایا بایشان داد و گفت بستانید که این رشوت است خدای تعالی جل جلاله کمرا ملك داد ازمن رشوت نخواست جعفر گفت فانصرفنا و کنّافی خیر دار و أکرم جوار . خدای تعالی جل جلاله درخصومت ایشان این آیه رسول را عليه السلام فرستاد .

« ان اولی الناس بابراهیم » اولیتر کس از مردمان بابراهیم (لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهٰذَا النَّبِيُّ) آنانندکه متابع ملت و سنت اویند و این پیغامبر یعنی محمّد صلى الله عليه وآله (وَالَّذِينَ آمَنُوا) و آنان که باو ایمان دارندواتباع اویند(وَاللهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ) و خدای تعالی جل جلاله ولی مؤمنان استو اولی بنصرت وولایت ایشان ، رسول عليه السلام گفت «لکلّ نبی ولاة من النبین وإن ولیی منهم أبی و خلیل ربی » هر پیغامبری را ولی باشد از جملهٔ پیغامبران و ولی من پدر من است و خلیل خدای تعالی. آنگه این آیه برخواند «ان اولی الناس بابراهیم- الآیة »

(وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ) آیه در معاذ جبل و حذیفهٔ یمان وعمار یاسر آمد آنگه که جهودان ایشان را دعوت کردند با دین خود و قصهٔ آن در سورة البقره برفت خدای تعالی این آیه فرستاد «ودّت طائفة » تمنا کردند و خواستند جماعتی از أهل کتاب یعنی جهودان و ترسایان،ودادت تمنا باشد و مودّت دوستی باشد و بمعنی متلاحظند(لَوْ يُضِلُّونَكُمْ) اگر شما را گمراه بتوانند کردن از دینتان وشمارا باکفر بردن، ومحمّد جریر گفت یهلکونکم مراد باضلال اهلاکست و أصل ضلال خود هلاك بود من قولهم: ضل الماء فی اللبن، ومنه قوله «أئذا ضللنا »أی هلکنا، وقال الاخطل :

كُنْتُ الْقَذَى فِي جَوْفِ أَكْدَرَ مُزْبِدٍ قَذَفَ الأَتِيُّ بِهِ فَضَلَّ ضَلالاً (١)

(وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ) و ایشان باینکه میکنند جز إضلال و إهلاك خود نمیکنند و نمیدانند یعنی وبال آن و مصرت آن عاید است بایشان و تمنای ایشان در إضلال و ضیاع است که اینان دعوت ایشان راقبول نخواهند کردن و بعاقبت عقاب این إضلال و إغواء برایشان خواهد بودن چون چنین باشد بخود زیان کرده، باشند ، و رمانی گفت تمنا

---

(١) من مانندخاشاك بودم دردل سیلاب تیره رنك كف بر آورده كه سیل اورا بسوئی افكنده و گم شد .

تقریر چیزی باشد در نفس که دل بآن تقریر خوش گردد، و درست آنستکه تمنا از أقسام کلام است و معنی برأسه نیست بدلیل آنکه عرب آنرا در أقسام کلام شمرده‌اند وهو قول الرجل: لیت الشیء کان ، ولیته لم یکن، وهم برصحیح افتد وهم برمحال. قوله :

(یاأَهلَ الکِتابِ لِمَ تَکفُرُونَ بِآیاتِ اللهِ) ای جهودان و ترسایان چرا بآیات خدای کافر میشوی، بعضی گفتند مراد قرآنست، بعضی دیگر گفتند که مراد آیاتی است از توراة که در او نعت و صفت محمد است (وَأَنتُم تَشهَدُونَ) و شما گواهی میدهی که نعت و صفت او در توراة و انجیل هست، ولم أصل او لما بوده است ما استفهامی چون حرف جر در او شد الف از او بیفکنند چنانکه لم وبم وعم وفیم وعلام وحتام قوله (یاأَهلَ الکِتابِ لِمَ تَلبِسُونَ الحَقَّ بِالباطِلِ) ای جهودان و ترسایان چرا حق بباطل من بپوشی یعنی اسلام بجهودی و ترسائی من بپوشی وقولی دیگر آنست ابن زید گفت چرا توراة که حق است و فرستادهٔ خدای تعالی می پوشی بتحریف و تصحیف و آیاتی موضّع که شما از خویشتن نهادي : و قولی دیگر آنستکه ایمان بموسی وعیسی می بپوشی بکفر بمحمد و تلبیس را بتخلیط تفسیر دادند (وَتَکتُمُونَ الحَقَّ) و حق پنهان میکنید یعنی نعت و صفت محمد ﷺ (وَأَنتُم تَعلَمُونَ) . وشما میدانی که او حق است و پیغامبری صادق است . و این آیة و مانند این دلیل نکند بر قول أصحاب معارف (۱) ، برای آنکه کتمان وخلاف آنکه معلوم باشد اظهار کردن از قومی اندك ممکن باشد ، از قومی بسیار که تواطی و تکاتب بر ایشان روا نباشد ممکن نبود، دیگر آنکه دریك چیز روا باشد که کتمان کنند وخلاف حق اظهار کنند اما در جملهٔ اصول نه . دگر آنکه در آیت دلیل است بر بطلان مذهب اصحاب معارف و آن آنستکه گفت «ویکتمون الحق» وایشان حق پنهان میکنند اگر مردم همه حق دان وحق شناس بودندی کتمان صورت نبستی وممکن نشدی برای آنکه این کتمان و تلبیس بر آنان شاید کردن که ندانند .

(وَقالَت طائِفَةٌ - الآیة) گفتند گروهی، جماعت را برای آنطائفه خوانند تشبیها بالرفقة الطائفة بالاسفار . و گفته‌اند برای آنکه مجتمع باشند چون حلقه که یمکن أن یطاف حولها نحو قوله تعالی « فی عیشة راضیة » ای مرضیة فی قول الکوفیین وذات رضا فی قول البصریین . حسن بصری و سدی گفتند دوازده کس از اهل کتاب از جهودان خیبر و دههای عرینه مواطاة

(۱) یعنی کسانیکه میگویند حقیقت برهمه مردم آشکار است وهمه کس آنرا میداند و آنکه منکر است از عناد انکار میکند . آیه دلالت بر صحت قول ایشان ندارد زیرا که خطاب بگروهی خاص فرموده و آنها را بدین صفت مذمت کرده است نه همه منکران را .

کردند و گفتند بیائی تا بامداد بمحمد ایمان آوریم و نماز دیگر کافر شویم باو، وبگوئیم ما بدانستیم که این نه آن پیغمبر است که ما گمان بردیم تا اصحاب او بشك افتند و ایشان نیز کافر شوند. مجاهد و مقاتل گفتند آیه در باب قبله آمد چون قبله با کعبه گردانید خدای تعالی عزّ جلاله، جهودانرا سخت آمد، کعب اشرف گفت بامداد بقبلهٔ محمد ایمان آرید بزبان و روی باو کنی و نماز دیگر روی بابیت المقدس کنید تا اصحاب او بشك افتند باشد که از او بر گردند و فعل ما ایشانرا شبهة شود و وجه النهار أوله لانه أحسنه و اول مایواجه به الناظر و اول جامه را وجه الثوب گویند و بزبان ماسروره (١) گویند وقال ربیع بن زیاد.:

مَنْ كانَ مَسْرُوراً بِمَقْتَلِ مالِكٍ فَلْيَأْتِ نِسْوَتَنَا بِوَجْهِ نَهارِ (٢)

قوله جل جلاله (ولا تُؤْمِنُوا إِلّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ) بعضی نحویان گفتند لام زیادت است فی قوله « لمن تبع » والمعنی ولا تصدقوا إلا من تبع دینکم چنانکه «قل عسی أن یکون ردف لکم » والمعنی ردفکم و ابوعلی الفارسی گفت برای آنکه ایمانرا در او معنی اعتراف است تعدیه کرد او را بحرفی که اعتراف را بدان تعدیه کنند و آن لام است والمعنی ولا تعترفوا الا لمن تبع دینکم. اکنون بدانکه قراء و أهل معانی در قراءة و نظم و معانی آیه خلاف کرده‌اند برهفت قول: قراءة عامهٔ قراء « أَنْ يُؤْتَى » است بفتح همزه و قصر او و براین قراءة أهل معانی چند قول گفتند یکی آنکه این آیت حکایت کلام یهود است الی قوله عز وجل « قل ان الهدی هدی‌الله » و قوله « قل إن الفضل بیدالله » تا بآخر آیه و تقدیر کلام این باشد که جهودان خیبر جهودان مدینه را گفتند برقول حسن بصری و برقول قتاده و سدی و ربیع و ابن زید جهودان بعضی بعضی را گفتند هیچکس را باور نداری إلا آنانرا که تابع دین شما باشند از جهودی و نیز باور مدارید کسیرا که گوید که در جهان کسی را آن دهند که شما را دادند از حجج و آیات و براهین و معجزات و چیزی از کتاب و فلق دریا و منّ و سلوی و جز آن و نیز باور مدارید کسی را که محاجت و مجادله کند با شما بنزدیك خدای تعالی برای آنکه او بحق اولیتر است، آنگه این اعتراض در میان این کلام افتاد که حکایت کلام جهودانست من قوله تعالی (قُلْ إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ) و این از کلام خداست جل جلاله برسبیل جواب جهودان یعنی إنّ البیان بیان‌الله، و قیل ان الدین دین‌الله، و همچنین قوله جل و علا «قل إنّ الفضل بیدالله» از کلام خداست جل جلاله رداً علی الیهود تا هردو جواب آن باشد



(١) این لغت را در جای دیگر نیافتیم.

(٢) درمجلد اول گذشت.

که ایشان گفتند از باب تزکیهٔ خود ودین خودو وصیت بعضی بعضی‌را بر محافظت برجهودی و این قول مجاهد است و أخفش و براین قول « ولا تؤمنوا الا لمن تبع دینکم » کلامی باشد و (أنْ یُؤْتیٰ أَحدٌ) کلامی دیگر و عامل را تقدیر تکریر باید کردن والتقدیر ولاتؤمنوا أیضاً بأن یؤتی أحد و الا متعلق باشد بکلام اول دون این کلام و أن یؤتی أحد در محل نصب باشد بتقدیر این عامل که گفتیم، قول دوم أبوعلی الفارسی گفت تقدیر کلام آنست ، « ولا تصدقوا بأن یؤتی أحد (مِثْلَ ما أُوتیتُمْ) « أویحاجوکم عند ربکم » فیکون الحجة لهم علیکم إلا لمن تبع دینکم علی التقدیم والتأخیر . یعنی جهودان گفتند باور مدارید که کسی را آن دهند که شما را دادند یا باشما محاجت کند غالب آید برشما الا جهودانرا یعنی این حدیث اگرچه برشما باشد در این باب جهودان را باور داری تعظیماً لهم و ایجاباً لقبول قولهم و براین قول «إلا» متعلق بأن یؤتی أحد باشد و در کلام تقدیم وتأخیر باشد چنین که میبینی ومحل «أن یؤتی» هم نصب باشد ، وقول سه‌ام ابن جریج و ابن رئاب گفتند معنی آنستکه رؤساء جهودان عوام‌را گفتند ولا تؤمنوا الا لمن تبع دینکم کراهة أن یؤتی أحد ، أولئلا یؤتی أحد مثل ما اوتیتم فیکون لهم علیکم فضل، أویحاجوکم عند ربکم فیکون الحجة لهم علیکم . گفت در جهان کس را باور مدارید الا جهودانرا تا کسی گمان نبرد که کسیرا آن دهند که شما را دادند تادعوی فضل کند برشمایا اندیشه کند که اگر با شما که جهودانید حجت آرد بنزدیك خدای غلبه‌تواند کردن برشما درحجت، یعنی باید تاکلمهٔ شما یکی باشد تا کسی از این دو تمنا چیزی اندیشه نکند و مثل قوله أن یؤتی فی‌تقدیر کراهة أن‌یؤتی‌أولئلا یؤتی، قوله« و ألقی فی‌الارض‌رواسی أن تمیدبکم» قوله «یبین‌الله لکم أن تضلّوا » أی کراهة أن تمید ، و کراهة أن تضلوا ، و این طریقه مستقصی در جای خود رفته . و قول چهارم آنستکه حسن بصری و أعمش خواندند«إن یؤتی»بکسر همزه بمعنی ماء نفی و براین قول این ازکلام جهودان‌نباشد حکایت کلام ایشان تا آنجا باشد که «الا لمن تبع دینکم » این باقی کلام خدا باشد ، و معنی آنکه بگو ای محمّد مسلمانـان را که دین دین خداست کس را آن ندهند که بشمـا دادند از دین‌و حجت ، «أو یحاجوکم عند ربکم یوم‌القیامة» کقولهم لالزمنك أو تعطینی حقی أی إلی أن تعطینی حقی و کقول امرؤالقیس :

فَـقُلْتُ لَهُ لاتَبْـكِ عَيْـنُكَ إنَّما   نُحاوِلُ مُلْكاًأَوْنَموتَ فَنُعْذَرا(۱)

---

(۱) او را گفتم چشم تو گریان نباشد که ما میخواهیم بپادشاهی رسیم مگر بمیریم و عذر ما را بپذیرند .

يعنى إلى أن نموت فنكون معذورين يعنى اين هرگز نباشد. قول پنجم آنستكه ابن كثير خواند «آن يؤتى أحد» و وجه اين قراءة كه در كلام حذفى و اختصارى بود و تقدير آنكه «أن يؤتى أحد مثل ما اوتيتم يامعشر اليهود حسدتم فلم تؤمنوا براى آنكه كسيرا دينى و شريعتى دادند چون دين و شريعت شما يعنى محمد را صلى الله عليه وآله حسد بردى و ايمان نياورديواين از كلام خداى تعالى جل جلاله باشد رد برجهودان، و اين قول قتاده است و أبوحاتم گفت نظير اين آيه فى حذف اللام قوله تعالى جل و علا «أن كان ذامال و بنين» أى لان كان چون لام علت بيفكند در هردو آيه بدل او مدى بازآورد، براى آنكه او مال و فرزندان داردچون كلام ما براوخوانند گويد اين أفسانهٔ اوّلينانست. قوله (أَوْ يُحاجُّوكُمْ) خطاب باشدبامؤمنان و«أو» بمعنى «إن» باشد براى آنكه هردو حرف شك است و معنى آن باشد كه و ان يحاجوكم عند ربكم فقل فى الجواب «إن الهدى هدى الله» اگر با شما محاجت كنند بنزديك خداى تعالى جل جلاله بگو كه دين دين خداست و فضل بدست خداست. قول ششم آنستكه خطاب جمله با مؤمنانست و نظم آيت چنين باشد كه كسيرا براى آنكه مثل آن دادند كه شما را كه مؤمنانيد بايد تا برشماحسد برند، جوابده و بگو كه «ان الفضل الآية» و اگر باشما محاجت كنندبگوى كه «ان الهدى هدى الله» و براين وجه در آيه تقديم و تأخير باشد چنين كه بينى. ووجه هفتم آنستكه تمام حكايت كلام جهودان آنجاست كه گفت «لعلهم يرجعون» ازسر آيه كه «ولا تؤمنوا» خطابست با مؤمنان و معنى آن بود كه خداى تعالى جل جلاله برسبيل تثبيت دلهاى مؤمنان و تشحيذ بصاير ايشان و إزالهٔ شك و شبهه از ايشان عند تزوير جهودان گفت كس را بـاور مداريد الا آنانرا كه بردين شما باشند كه كسيرا از خير و فضل در دين آن ندادند كه شما را، براى آنكه دين دين خداست و شما برآنى و باور مداريد نيز كه كسيرا قوت آن باشد كه با شما محاجت و مخاصمت كند پيش خداى، براى آنكه اگر كند محجوج و مغلوب شود واين فضلى است از خداى و فضل بدست اوست يعنى بامر وفرمان اوست و در مقدور اوست بآنكس دهد كه خواهد براى آنكه از حق آنچه واجب نبود. آن بود كه فاعلش را بود كه كند، و بود كه نكند، و چون كند چنان كند كه خواهد، و چندان كند كه خواهد، و بآنكس كند كه خواهد (وَاللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ) و خداى تعالى فراخ عطا و جواد است و فضل و نعمت او برسد بهمه كس براى آنكه مقدور اورا نهايت نيست و داناست بجاى خود نهد بحسب مصلحت أهل اشارت گفتند معنى آيه آنستكه لا تعاشروا الا من يوافقكم فان من لا يوافقكم لا يرافقكم

مخالطت بآن کن که بر طریق تو باشد که اگر بر طریق تو نباشد رفیق تو نباشد .

(يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ) گفته اند مراد برحمت نبوت است مخصوص گرداند بنبوت آنرا که خواهد پیغامبری بآنکس دهد که خواهد، وبعضی دیگر گفتند مراد جملهٔ نعم و منافع است و حمل او بر عموم کردن اولیتر باشد تا فایده را شامل‌تر بود ، ابوعثمان گفت تا امید و خوف باا و باشد تاامید دارنده دل برنگیرد و خایف دل‌نبنهد (۱) . و اختصاص‌انفراد بعضی أشیاء باشد، بمعینی و نقیض او اشتراك باشد، وخصوص نقیض عموم بود، وخصه بكذا و اختصّه‌به ، بیك معنی باشد وخصصته بكذا فاختص هو یعنی اختصاص هم‌لازم باشد وهم‌متعدی و ابن جریج گفت مراد برحمت قرآنست و اسلام و معنی آن باشد که الطافی که آن بایمان نزدیك باشد بایشان بکند (وَاللّٰهُ ذُوالفَضْلِ العَظِيمِ) فضل احسان باشد و بر اطلاق زیاده باشد یقـال في یده فضل أي زیادة و فاضل زاید باشد در خصال خیر و تفضل زیادت منافع باشد بر مستحق :

قوله تعالی :

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ

واز اهل‌کتاب است‌کسیکه اگر امین شمری اورابمال بسیار بازسپارد اورا بتو و ازایشان است‌کسیکه

إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا (۶۹) ذَٰلِكَ

اگر امین شمری اورا بیکدینار باز نسپرد اورا بتو مگرکه باشی ای‌صاحب حق بر او ایستاده بسبب آنکه

بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ وَهُمْ

ایشان گفتند نیست بر ما در کارآنانکه غیر أهل کتابند راهی و میگویند بر خدای دروغ را وایشان

يَعْلَمُونَ (۷۰) بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۷۱)

میدانند آری‌هرکه وفا کندبرعهدخداو پرهیزکاری‌نمایدپس‌بدرستیکه خدای دوست‌دارد پرهیزکارانرا

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ

بدرستیکه‌آنان بدل میکنند بعهد خدای و سوگندهای ایشان بهائی اندك‌را ایشان هیچ نصیب نیست مرایشان‌را

فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللّٰهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ

درآن‌جهان وسخن نگوید باایشان خدای وننگردبسوی ایشان روزقیامت وثنانگوید برایشان ومرایشان راست

---

(۱) دل برگرفتن کنایت از مایوس شدن است ودل نهادن کنایه از امید بسیار داشتن‌ودل منه بر دینی واسباب‌او ه.

عَذابٌ أَلِيمٌ (۷۲) وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقاً يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتابِ

عذابی دردناك وبدرستیکه ازایشان است هرآینه گروهی که می‌پیچانند زبانهای خودرا بکتاب

لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتابِ وَما هُوَ مِنَ الْكِتابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ وَما هُوَ مِنْ عِنْدِ

تا پندارید آنرا از کتاب ونیست آن از کتاب ومیگویند آن از نزد خداست و نیست آن از نزد

اللهِ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۳) ما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللهُ

خدای ومیگویند بر خدای دروغ را و ایشان میدانند نسزد هیچ آدمی که دهد او را خدای

الْكِتابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِباداً لِي مِنْ دُونِ اللهِ وَلٰكِنْ كُونُوا

کتاب و دانش وپیغمبری پس گوید مردمان را باشید بندگان مرا از غیر خدای ولیکن باشید

رَبَّانِيِّينَ بِما كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتابَ وَ بِما كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ (۷۴) وَ لا

خدا شناسان بسبب آنچه هستید که می‌آموزید کتاب وبسبب آنچه هستید میخوانید ونمی‌

يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْباباً أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ

فرماید شما را که گیرید فرشگان را و پیغمبران را خدایان آیا میفرماید شمارا نگرویدن پس ازآنکه شما

مُسْلِمُونَ (۷۵) وَ إِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ لَما آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتابٍ

مسلمان باشید و چوی گرفت خدای عهد پیغامبرانرا هرآینه آنچه دهم شمارا ازنامهٔ آسمانی

وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ

و فهم معانی پس آمد بشما فرستاده باور دارنده مر آنرا که با شما بود البته ایمان آورید باو هرآینه

وَلَتَنْصُرُنَّهُ قالَ ءَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلى ذٰلِكُمْ إِصْرِي قالُوا أَقْرَرْنا قالَ فَاشْهَدُوا

یاری دهید اورا گفت آیا اقرار کردی وقبول کردید بر آن عهد مرا گفتند اقرار کردیم گفت پس گواه شوید

وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشّاهِدِينَ (۷۶) فَمَنْ تَوَلّى بَعْدَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ (۷۷)

ومن با شما از گواهانم پس هر که اعراض کند پس ازایشان ایشان‌اند بیرون آمدگان ازدین

أَفَغَيْرَ دِينِ اللهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً

آیا جزدین خدای‌را می‌جوئید وبرای اوگردن نهاد هرکه درآسمانهاست ودر زمین اختیاراً و بی اختیار

وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۷۸).

وبحکم اوبازگردانند شمارا

قوله (وَمِنْ أَهلِ الكِتابِ) بیشتر مفسران بر آنند که آیه در جمله جهودان آمد حقتعالی باز نمود که در ایشان نیز أمانت و خیانت هست و قنطار عبارت است از مال بسیار و دینار عبارت است از مال أندك و اختلاف أقوال در قنطار گفتیم حق تعالی جل جلاله گفت از أهل کتاب کس هست که اگر او را أمین داری بر قنطاری زر و بامانت پیش‌از بنهی باتو دهدو کس هست که اگر او را أمین داری بر دیناری با تو ندهد و «من» این‌جایگاه نکرهٔ موصوفه است چنانکه شاعر گفت :

رُبَّ مَنْ أَنضَجْتُ غَيْظاً صَدْرَهُ قَدْ تَمَنَّى لِي مَوْتاً لَمْ يُطَعْ (۱)

أراد ربّ انسان ، يقال : أمنته بكذاو على كذا بمعنى واحد ، اگر گویند این‌را چه‌فایده باشد و خلایق عالم چنین اند بعضی أمین و بعضی خاین جواب گوئیم خدای تعالی جل جلاله تحذیر میکند مسلمانانرا از آنچه ایشانرا أمین دارند و مال خود پیش ایشان بامانت‌بنهند و مغرور شوند بایشان ، برای آنکه ایشان مال مسلمانان حلال دارند واین آیه جاری مجرای آن خبر بود درمعنی که گفت رسول ﷺ «أترعون عن ذكر الفاجر أذكروه بما فيه كي يحذره الناس » گفت ورع میکنی از آنکه ذکر فاسق کنی ذکر او کنی بآنچه در او هست تا مردمان از او حذر کنند . بعضی دیگر گفتند أمانت راجع است بآنانکه ایمان آوردند از أهل کتاب چون عبدالله سلام و أمثال او و خیانت راجعست با آنانکه بر آن‌مقاله إصرار کردند . جویبر گفت از ضحاك از عبدالله عباس که آیت در عبدالله سلام آمد و فیحاص بن عازورا که مردی هزار و دویست اوقیه زر را بنزدیك عبد الله سلام بنهاد بوقت مطالبه باو سپرد و مردی از قریش دیناری بنزدیك فیحاص بنهاد در آن خیانت کرد و باونداد ، و در بعضی تفسیرها هست که آنانکه أدای‌أمانت کنند ترسایانند و آنانکه أمانت نبدهند جهودانند . أشهب عقیلی خواند تیمنه باماله در شاذ ، و دینارا أصلش دنّار است برای آنکه در جمعش دنانیر میآید ودر تصغیرش دنینیر برای تخفیف یك نون‌بایاء کردند. قوله تعالی جل‌جلاله (يُؤَدِّهِ) در قراءة أبوعمرو و حمزه باسکان الهاء و أبوجعفر و یعقوب باختلاس کسرها خواندندوباقی قراء یؤدّه بکسر ها و اشباع خوانند در قراءة أبوعمرو وحمزه گفتند چنان ساخته است (۲) که پنداری های

---

(۱) از قصیده عینیه سوید بن ابی کاهل است یعنی‌ای‌بسامردی که من ازآتش کین سینه‌اورابجوش آوردم وبرای من آرزوی مرك کرد اما مقصودش بعمل نیامد .

(۲) بنای‌کلمه یؤده چنان است که‌گوئی ها جزءکلمه است مثل یُصَرِّف .

آخر کلمه است و از أصل کلمه است جزم براو افکند و این برسبیل مجاز بود ، و زجاج گفت این خطا از راوی افتاد وإلا ایشان باختلاس خواندند برای آنکه علامت جزم سقوط یاست از یؤدی و هاء اسم است و جزم در اسم نشود ، و فراء گفت این مذهب بعضی عرب است که اسکان کنند هائی که پیش او متحرك باشدیقولون: ضربته ضرباً شدیداً چنانکه میم أنتم و قمتم ، و أنشد :

لَمّا رَأیْ أنْ لادَعَهْ وَلا شَبَعْ	مالَ إلیٰ أرْطاةِ حِقْفٍ فَاضْطَجَعْ (١)

و آنکس که اختلاس کرد اکتفاء کرد از یاء بکسره و از واو بضمّه و آن قراءة سلام است در شاذ یؤدُه وأنشد الفرّاء:

أتاني کلابٌ وَابْنُ أوسٍ فَمَنْ یَکُنْ	قِناعُهُ مَغْطِیّاً فَإنّی لَمُجْتَلی (٢)

و آنکه اشباع کرد مراعات أصل کرد سیبویه گفت پس ها ضمیر مذکر واوی بیارند اگر مضموم بود و یائی اگر مکسور بود چنانکه ما بعدهاء که ضمیر مؤنث بود ألفی بیارند (إِلّا ما دُمْتَ عَلَیْهِ قَآئِماً) . یحیی بن وثاب و أعمش و طلحة بن مصرف در شاذ خوانند «إلا مادِمْتَ» واین لغت تمیم است که گویند مِتُّ تَمُوتُ و دِمْتَ تَدوم با آنکه کلمه من ذوات الواو است فراء گفت لغت بعضی عرب است دام یدام و مات یمات علی فعل یفعل مثل خاف یخاف وهاب یهاب . عبدالله عباس گفت ملحّاً مگر الحاح و سختی کنی و مجاهد و عطا وسعید بن جبیر گفتند مواظباً تا مداومت کنی وملازمت، قتاده گفت بمداومت تقاضا خواست . سدی گفت قائماً علی رأسه . قتیبی گفت قیام در آیت کنایت است ازمداومت مطالبه برای آنکه مرد متکاسل را قاعد خوانند . أبوروق گفت معنی آنستکه چندانی معترف باشد که تو ایستاده باشی دروقت نهادن چون بروی وروزگاری برآید منکر شود .

(ذٰلِكَ بِأنَّهُمْ قالُوا) این یعنی آن استحلال و خیانت برای آنستکه ایشان گفتند (لَیْسَ عَلَیْنا فِي الأُمِّیّینَ سَبیلٌ) برما حرجی نیست در مال عرب بیانش «هو الذی بعث فی الامیین » أی فی العرب و مراد بسبیل حرج است لقوله « ما علی المحسنین من سبیل »أی

(١) ارطی درختی است که در ریگستان میروید وارطاة واحدآن است گوید چون دیدکه آسایش ندارد و سیر نیست سوی درخت ارطاة که نزدیك توده ریك بود رفت وبپهلوخوابید و شاهد در دعة است بسکون ها وقاعده دعة بفتح تا .

(٢) قبیله کلاب و ابن اوس نزد من آمدند وهرکس سفره‌اش پوشیده است من‌آنرا بازو گشاده دارم . وشاهد درهای قناعه‌است مضموم بی اشباع .

من حرج ،و در آیت حذفی هستو معنی آنستکه «لیس علینا فی أموال الامیین سبیل» ولکن برای دلالت کلام را براو بیفکند و این طریقه که عرب را هست فی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه طریقتی معروف است و شایع ولیکن همه جای نشاید و انما آنجا روا باشد که لبس زایل بود و در کلام دلیلی بود براو چنانکه گفت « و اسئل القریة » برای آنکه معلوم است که از دیه نبتوان پرسیدن و کذلك قوله « ولکن البر من آمن بالله » برای آنکه معلوم است که «من آمن» خبر نتواند بودن از بر و بریك قول تقدیر آنستکه ولکن البرّ برّ من آمن و کذلك قول الشاعر :

حَسِبْتَ بُغام راحِلتي عَناقاً وَما هُوَ وَيبَ غَيْرِكَ بِالعَناقِ (۱)

و معلوم است بضرورت که آواز شتر بز نباشد یعنی صوت عناق و اگر کسی گوید جاءنی زید و آنکه گوید آن خواستم که جاءنی غلام زید این محال باشد وروا نبود ، و در آیه دلیل است بر آنکه مراد مال است پس جهودان در أمانت خیانت کردند باستحلال و گفتند مال عرب مارا حلال است برای آنکه ایشان بردین ما نیستند و بعضي دگر از ایشان گفتند مالهای عرب همه مار است و ایشان برما غصب کردند بهروجه که فرصت یابیم مارا حلال باشد که مال ایشان بر گیریم . حسن بصری و ابن جریج ومقاتل گفتند ازمیان جماعتی جهودان معاملتی ومبایعتی بود چیزی بدادند و چیزی بماند بر ایشان ، آنانکه صاحب حق بودند ایمان آوردند چون وقت أدای مال در آمد تقاضا کردند ایشان گفتند ما را چیزی بشما نباید دادن که شما دین ما رها کرده‌ای و بدین محمد رفته و دعوی کردند که در کتاب ما چنین است ،خدای تعالی جل جلاله ایشانرا تکذیب کرد بقوله (وَيَقُولُونَ عَلَى اللهِ الكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ) . گفت برخدای دروغ میگویند و میدانند که آنچه میگویند دروغ است و درخبر هست که چون این آیه آمد رسول عليه السلام گفت : « ما من شيء كان في الجاهلية الا وهو تحت قدمي إلا الامانة فانه مؤداة الى البر والفاجر » گفت هیچ چیز نیست که در جاهلیت بود و الا آن در زیر پای من است الأمانت با خداوندش باید دادن اگر مسلمان بود وا گر کافر . صعصعه روایت کند که مردی گفت او قاتی باشد که مادر غزو از مال اهل ذمهٔ گوسفندی یا مرغی بگیریم مارا روا باشد گفت بچه علت چنین کنی گفت گویم مارا بآن باکی نیست و در آن حرجی نیست گفت این همچنانست که ایشان با مالهای شما کنند و گویند « لیس علینا فی الامیین سبیل» چون ایشان جزیه بدهند کس

(۳) عناق بزغاله است وبغام آوازشتر .گوید توآواز شترمرا بزپنداشتی یعنی آواز بز و وای بر غیرتوآن بزنیست .

را برمال‌ایشان سبیل نیست إلاّ بطیبت نفس‌ایشان، آنگه حقتعالی جل‌جلاله گفت:
(بَلیٰ مَنْ أَوْفیٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقیٰ) ای لیس‌الامر کما زعموا چنان نیست که ایشان گفتند ولیکن هر کس که وفا کند بعهدش،ها راجع است با وفا کننده برقولی یعنی عهدی که ببندد وفا کند و نقض نکند و بر دیگر قول راجع است با نام خدای تعالی که نام خدای پیش از این رفته است فی‌قوله «و یقولون علی الله الکذب» هر که وفا کند بعهد خدای تعالی که‌بر-او گرفت در توراة از ایمان بمحمد و قرآن و أداء أمانت «واتقی» ومتقی باشد و از معاصی اجتناب کند و از خدای تعالی جل جلاله بترسد و در أمانت خیانت نکند (فَإِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ) خدای تعالی دوست دارد متقیان‌را که باین صفت باشند . حسن بصری گفت ازرسول عليه‌السلام که گفت سه خصلت استکه هر که در او حاصل باشد منافق بودو اگر چه نماز کندوروزه دارد چون حدیث کند دروغ گوید وچون وعده دهد خلاف کند و چون أمانت باو دهندخیانت کند ، أبوامامه روایت کند از رسول عليه‌السلام که گفت هر کس را که أمین دارند بر أمانتی و او تواند که در آن أمانت خیانت کند ونکند خدای تعالی جل جلاله در بهشت چندانی‌حورالعین دهد او را که او خواهد . ابوسعید خدری روایت کرد از رسول عليه‌السلام که گفت بازرگانان راستیگر أمین (١) فردای قیامت با پیغمبران و صدیقان و شهیدان باشند ببرکت آن راستی و أمینی و در خبر هست «لاایمان لمن لا أمانة له» ایمان نباشد او را که أمانت نباشد و رسول عليه‌السلام گفت اول چیزی که از دین خود مفقود بکنی أمانت باشد و آخرچیزی که ازدین خود مفقود بکنی نمازباشد، وحذیفة بن الیمان گفت (٢) رسول عليه‌السلام دو حدیث ما را بگفت یکی بدیدم و منتظر یکی دیگرم‌یکی آنکه گفت أمانت بردل مردمان فرود آمد و قرآن‌فرودآمد، قرآن و سنت بیاموزی ، آنگه مارا گفت أمانت بردارند و در رفع أمانت چنین گفت که مرد بخسبد أمانت از دل او بر کنند اثراو آنجا بماند چنانکه ستاره آنگه بخسبد أمانت از دل‌او بر کنند و اثر آن بماند چنانکه شغۀ دست (٣) یعنی‌دست‌سر وبسته(٤) یاچون‌انگشتی آتش(٥)

---

(١) راستیگر یعنی صادق ودرستکار .

(٢) این‌حدیث را بخاری‌ومسلم وترمذی روایت کرده‌اند ودرعبارت‌آنست« فیظل اثرها مثل اثر الوکت»ودراین کتاب درترجمه‌وکت ستاره نوشته شده ووکت سیاهی‌اندکی‌است که درغوره خرماپدیدآید وآن‌آغازرسیدن‌ورطب شدن‌است‌وستاره‌را بدین‌معنی نیافتیم‌وشایدالوکب درنسخه‌مؤلف‌کوکب بوده است .

(٣) شغه پینه دست وپای واعضای انسان و حیوان راگویند .

(٤) بنظرمیرسید سرو بمعنای پینه دست هم‌آمده است .

(٥) انگشت بمعنی ذغال است بکسرگاف .

که برپای خود بگردانی اثری اندك بکند و نماند اثر آنگه حذیفه ریگی بر گرفت و برپای خود نهادو بگردانید گفت دیدی که اثر نیست این‌را همچنین أمانت برود و اثرش‌نماند پس در آن عهد مردمان با یکدیگر معامله و مبایعت کنند و در میان ایشان أمانت نماند تـا اگر کسی باشد در قبیله کهدر او اندك امانت باشداورامثل کنند و انگشت نمای کنند و گویند درفلان‌قبیله‌مردی هست که اورا اماتنی‌است ودیگری‌را گویند فلان‌سخت عاقل وجلد وظریف استودر دل او چَنْدِ سپندان دانه (۱) ایمان نباشدوپیش‌از این باهر که بودی معامله کردمی اگر مسلمان بودی و اگر ذمی اما مسلمان را اسلام وتحرُّجش (۲) رها نکردی که خیانت کند و اما ذمی‌را عامل که از او جزیه ستدی مال من از او بستدی اما امروز معامله نمیکنم جز با فلان‌و فلان‌ودو مرد را نام‌برد، و گفته‌اند: أکمل الدیانة ترك الخیانة، و أعظم‌الافلاس خیانة الناس . و این در معنی همان است که رسول ﷺ گفت «الامانة تجرُّ الرزق و الخیانة تجرُّ الفقر» گفت امانت روزی آردوخیانت درویشی آرد .

(إنَّ الَّذِینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَأَیْمانِهِمْ ـ الآیة ـ) درسبب‌نزول‌این آیه‌خلاف کردند عکرمه گفت آیه در ابورافع آمد و لبانة بن ابی‌الحقیق و حیی بن أخطب‌و جماعتی ازرؤسای جهودان که ایشان آیاتیکه در توراة بود در نعت و صفت‌رسول بپوشیدند و پنهان کردندبرای طمع حطام دنیا وحبِّ ریاست تاجهودان ازایشان برنگردند و آن مرسومی که در اوقات‌بودی از ایشان فوت‌نشود ، کلبی گفت جماعتی از علماء و أحبار جهودان بودند درویش و سالی‌قحط بود بنزدیك کعب اشرف آمدند و از او پاره گندم خواستند او گفت چگوئی این مرد را که آمده است و دعوی نبوت میکند گفتند پیغمبر خداست و صادق و راستگو است . کعب ایشان را گفت شـما بنزدیك من آمده ای و مـن در حق شـما خیر بسیار خواسـتم کردن از طعـام و کسوت و اکنون خـویشتن را محروم کردی بروی که شـما را بنزدیك من هیچ روی نیست ایشان گفتـند ما را مهلت ده تا ما برویم و این محمد را ببینیم ودر کتـاب نگریم و نعت و صفت او با نوشته درتوراة مقابل کنیم برفتند ورسول ﷺ‌را بدیدند وتوراة بر گرفتند وآن آیات که در وصف رسول ﷺ بود تغـییر و تبدیل کردند و بخلاف آنکه بود بنوشتند

(۱) سپندان دانه خردل است .

(۲) تحرج احتیاط است .

و بنزديك كعب اشرف آمدند او ايشانرا طعام دادوشادمانه‌شدندبآن وخداى تعالى جل جلاله اين آيه بفرستاد و نظير او در سورة البقرة قوله « ان الذين يكتمون ما انزل‌الله من الكتاب و يشترون به ثمناً قليلا اولئك ما يأكلون في‌بطونهم الا النار» أشعث قيس گفت آيه در شأن‌من انزله بودكه مرا باكسى خصومت‌بود در جايگاهى پيش رسول ﷺ رفتيم و من دعوى كردم مرا گفت گواه بيار من گفتم گواه ندارم گفت‌اوراسوگند بايددادن گفتم يارسول‌الله اوسوگند بخورد و باك ندارد رسول ﷺ گفت هركه سوگند خورد بدروغ برماليكه ببرد روز قيامت با پيش خداى شود و خداى براو خشمگين باشد خداى تعالى جل جلاله اين آيت فرستاد ، اين جريج برعكس اين‌گفت گفت از ميان اشعث و مردى خصومتى افتاد در زمينيكه از آن او در دست اشعث بود بحكومت پيش رسول شدند رسول ﷺ گفت آنمرد راكه‌گواه بيـار گفت‌گواه ندارم گفت سوگندش ده اشعث سوگندبخورد بدروغ خداى تعالى اين آيه فرستاد و اورا دروغ‌زن كرداو زمين رابا جايگاه داد. عبدالله عباس گفت آيه در امرؤالقيس بن‌عابس الكندى آمد و در عيذان ابن أشوع در زمينى كه در دست او بود وگواه نداشت رسول ﷺ خواست تا سوگند دهد امرؤالقيس را و اوهمت كرد كه سوگند خورد آيت آمد او بترسيد و سوگند نخورد و زمين با خداوندش داد « ان الذين يشترون ـ الآيه » آنانكه‌بخرند، گفته‌اند اشترى بمعنى باع آمده است آنانكه عهد خداى‌تعالى ببهاى اندك بفروشند بعضى دگرگفتند اشترى بمعنى استبدل است براى آنكه در مبايعه معنى معاوضه هست كه هريكى از متبـايعان چيزى ميدهد تا چيزى بستاند چون چنين بود در جاى معاوضه اشترى گفت يعنى عهد خداى و سوگند بدهند و بهاى اندك بستانند و مبالاة نكنند بآنكه سوگند براست باشد يـا بدروغ (أُولَـٰئِكَ لَاخَلَاقَ لَهُمْ فِي‌الْآخِرَةِ ـالآيه‌ـ) اى لانصيب لهم ايشانرا نصيبى نبود درآخرت و آخرت صفت موصوفى محذوف است اى فى‌الدارالآخرة در سراى باز پسين و ثواب آن‌ونعيم آن وخداى بايشان سخن‌نگويد در اين دو قول گفته‌اند يكى آنكه باايشان سخنى نگويد كه ايشانرادر آن نفعى باشدوخيرى‌وقول‌ديگر آنكه‌اين عبارت‌باشدازاستخفاف‌بايشان‌يعنى‌ايشانرا آن وزن ننهد كه بايشان‌سخن گويدوتولاءمحاسبهٔ‌ايشان‌نكندبل‌سخن‌بايشان‌فرشتگان‌عذاب گويند .

قوله تعالى (وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ) . و بنظر رحمت بر ايشان‌ننگرد و اين نه بمعنى تقليب حدقهٔ صحيحه باشد بجهت مرئى براى آنكه برخداى تعالى روا نيست و انما بمعنى رحمت‌است وبراى‌آن رحمت رانظر خواند كه‌درمشاهد بيشتررحمت‌ورقّت

عند نظر باشد که در او نگرد احوال او بیند رحمت آید اورا واین قول بهتر از آنستکه گویند نظر لغتی است دررحمت تا نظرالیه و رَحِمَه بیك معنی باشد و آنچه بیان این است آنستکه گویند نظر الیه بعین الرحمة این نظر بچشم بازبندند.و آنگه استعاره کنند برای رحمت چشم را اگر نه ملاحظهٔ این معنی بودی چنین کردندی و از اینجا است که گویند سلطان فلان کس را نظری کرد : و شاعر گفت در نظر باین معنی :

فَقُلْتُ انْظُرِي يا أَحْسَنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ
لِذي غُلَّةٍ صَدْيانَ قَدْ شَفَّهُ الوَجْدُ (١)

ابوعمران الجوفی(٢) گفت خدای تعالی بهیچ ننگرد الا که براو رحمت کند، واگر حکم کرده بودی که در أهل دوزخ نگرد برایشان رحمت کردی ولیکن حکم چنان کرد که بایشان ننگرد و برایشان رحمت نکند، اما معنی آن خبر که روایت کردند « إن الله تعالی لاینظر إلی صورکم ولا الی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم »خدای تعالی بصورتهای شما ننگرد ولکن بدلهای نگرد معنی آن باشد که اعتناء او بشأن صور و اعمال نباشد که ظاهر است وهمه کس بیند و بداند انما اعتناؤه او بشأن دلها باشد که اعتبار بآنست برای آنکه ایمان که عمل براو موقوف است و نیت که عمل باو درست باشد بدل تعلق دارد چنانکه یکی از ما گوید من در فلان کار نمینگرم درفلان چیز مینگرم یعنی معتبر آنست بنزدیك من، ابوامامه گفت از رسول ﷺ که گفت هر که اومال مردی مسلمان ببرد بسوگند خدای تعالی اورا دوزخ بواجب کند وبهشت براو حرام کند گفتند یارسول الله و اگر چیزی اندك باشد گفت واگرچه شاخی ازشاخهای درخت اراك باشد، جابر عبدالله انصاری روایت کرد ازرسول ﷺ که گفت عظیمتر کبیره شرك بخدای باشد و عقوق مادر و پدر و سوگند بدروغ بآنخدای که جان من بأمر اوست که هیچ کس نباشد که اوسوگند خورد برچیزی واگرهم چَنْدِ پَرِ سراشکی (٣) باشد والاعلامتی از آن بردل او بماند تا بروز قیامت. ابوهریره روایتکرد ازرسول ﷺ که گفت سه کس باشند که خدای تعالی بایشان سخن نگوید و بدیشان ننگرد و ایشانرا عذابی باشد سخت : مردیکه

(١) بآن زن گفتم ای زیباترین همه مردم نظرکن به تشنه سوخته که عشق اورا زار و نزار کرده است .

(٢) منسوب بجوف کوئی است در بصره .

(٣) یعنی باندازه بال مگس یاپشه وسراشك پیش از این هم بمعنی پشه استعمال کرده است اما درکتب لغات فارسی مذکور نیست .

اورا آبی باشد ، فضلهٔ آنچه او را بکار ناید از مردمان رهگذری باز دارد ، و مردی که بر- کسی بیعتی کند و برای دنیا کند اگر مراد خود از او بیابد وفا کند و اگر نیابد وفا نکند بآن ، و مردی که متاعی دارد مشتری آید تابخرد و گوید بچندی خواستند او سوگند خورد که بچندان خواستند و دروغ گوید آنمرد او را باور دارد و آن بها بدهد . و امیرالمؤمنين علی عليه‌السلام روایتکرد ازرسول عليه‌السلام که گفت نگر که‌سوگندبدروغ‌نخوری که‌آن‌سراهاراویرانو خالی رها کند، وابوهریره روایتکرد از رسول عليه‌السلام که گفت سوگند بدروغ متاع ازپیش‌ببرد ولیکن برکت از کسب بردارد . و در اشتقاق خلاق دو قول گفتند یکی آنکه مشتق است از خَلق که‌تقدیر بود برای آنکه نصیب‌مقدر بود بمقداری‌معلوم واین‌اشتقاق‌لایح است وفی‌قولی دیگر آنکه من‌الخُلق لانه‌نصیب مما یوجبه‌الخلق‌الکریم واین بعیداست .

(وَإِنَّ مِنْهُمْ) يَعْنِي مِنَ‌الْيَهُودِ ازایشان یعنی‌ازجهودان (لَفَرِيقاً) گروهی وطائفه‌ای هستند وآن کعب اشرف بود وحیی‌بن أخطب ومالك‌بن الصيف وابویاسر وشعبة‌بن عمروالشاعر (يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتابِ) زبان در می‌پیچند برسبیل تحریف وتغییر یعنی ازخودچیزی میخوانند در تغییر صفت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله و در آیت رجم و مانند آن بآوازی که باو توراة خوانند و می‌نمایند که توراة است و مراد بکتاب توراه است باتفاق وأصل(۱) باشد تقول لويت يده اذا فتلتها . قال‌الشاعر : «لَوىٰ يَدَهُ‌اللهُ‌الَّذي هُوَغالِبُهُ»

و بعضی ازاهل مدینه خواندند «یلوّون» من‌التفعيل قال‌الشاعر :

فَلَوْ كانَ‌في لَيْلي سُدىً مِن خُصُومَةٍ لَلَوَّيْتُ أَعْناقَ‌الْخُصُومِ المَلاوِيا(۲)

ومنه‌لويت‌الغريم ليّأوليانأ إذامطلته حقه،قال‌الشاعر:

تُطيلينَ لَيّاني وَأَنْتِ مَلِيَّةٌ وَأُحسِنُ ياذاتَ‌الوِشاحِ التَّقاضِيا(۳)

و حمید درشاذ خواند«یلون»بیك‌واو على تخفيف الهمزة، وقوله « لفريقاً»اسم‌إنّ‌ستولام تأکید راست و این لام در اسم إنّ آرند چون مؤخر باشد يقولون ان في‌الدار لزيداً و خبر

---

(۱) شاید در عبارت تصحیفی است و مقصود آنکه اصل در قراءت یلوون است بسکون لام از ثلاثی مجرد .

(۲) اگردرشب اثرخصومت پدیدآمدگردن خصمان را بپیچانم ازچند جانب، وسدی اثرباران و تری است، وملاوی جای پیچاندن .

(۳) بسیارحق مرا تاخیرمیکنی ونمیدهی با آنکه دارا هستی‌ومن‌هم تقاضا به نیکی میکنم ای‌کسی که‌حمائل‌گوهرآکین‌پوشیده‌ای.

ظرف باشد . وچون مقدم باشد نیارند نگویند ان لزیداً قائم أوفی الدار ، برای آن تاحررف متداخل نباشند و دو حرف تأكید در یكجا مجتمع نباشند (لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتابِ) تا شما پنداری كه از كتاب است یعنی از توراة(وَما هُوَ مِنَ الْكِتابِ) و آن از كتاب نیست(وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ) و گویند آن از نزدیك خداست(وَما هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ)و آن از نزدیك خدای نیست . ودر آیه دلیل است بر آنكه معاصی از نزدیك خدا نیست خلاف آنكه مجبره گفتند و از فعل او نیست برای آنكه اگر از فعل او بودی از نزدیك او بودی .اگر گویند چرا نشاید كه من عندالله باشد خلقاً و فعلا واز نزدیك او نباشد أمراً و انزالاً جواب گوئیم اگر چنین باشد از نزدیك او باشد علی ابلغ الوجه، نفی كردن كه «وماهومن عندالله» معنی ندارد(وَ يَقُولُونَ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ) وبرخدای دروغ میگویند ودانند كه آنچه میگویند دروغ است،جویبر گفت از ضحاك از عبدالله عباس كه آیه در هردو فرقه است جهودان و ترسایان كه ایشان در توراة وانجیل تصرف كردند و آنرا تغییروتبدیل كردند و آنچه دراین دو كتاب بود از ذكر دین مسلمانی بیفكندند (۱) خدای تعالی بیان فعل ایشان بامؤمنان بگفت :

(ما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللهُ الْكِتابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ) مقاتل گفت وضحاك كه مراد ببشر عیسی است و بكتاب انجیل و آیت دروفد نجران آمد،عبدالله عباس وعطا گفتند مراد به بشر محمد صلی الله علیه و آله است وبكتاب قرآن، وسبب نزول آیه آن بود كه وفد نجران گفتندوجماعتی از جهودان ای محمد همانا تو میخواهی كه ما تورا پرستیم چنانكه خدای را پرستند خدای تبارك و تعالی این آیه فرستاد رسول علیه السلام گفت معاذالله مرا بخلاف این فرستادند ما نهی كنیم مردمان از آنكه بدون خدای تعالی كسیرا پرستند .حسن بصری گفت سبب نزول آیه آن بود كه جماعتی صحابه گفتند یارسول‌الله ما برتوچنان سلام كنیم كه بعضی بربعضی و ترا مزیتی نباشد مارا دستور باشد تاترا سجده كنیم ؟ رسول علیه السلام گفت سجده جز خدای را نشاید ولیكن در حق من اكرام زیادت كنید و حق هر صاحب حقی بشناسید خدای تعالی جل جلاله این آیه فرستاد . در خبر میاید در باب معجزات رسول علیه السلام كه مردی انصاری شتری داشت در مدینه مدتی دراز بود كه

(۱) آنچه ازآیه قرآن مفهوم میگردد غیرآن است كه ازعبارت ضحاك، چون ازآیه قرآن مفهوم میگرددكه احبار آنها هنگام خواندن توراة غیرآنچه نوشته بود بزبان می‌آوردند نه آنكه نوشته را تغییرمیدادند وازعبارت ضحاك مستفاد میگردد كه نوشته را تغییر میدادند و این بنظر بعید میرسد چون آن قدر میدانستند كه اگرچند یهودی‌درمدینه كتاب‌خودراتغییردهند همهٔ نسخه های توراة كه در اكناف جهان پراكنده است تغییرنمیكند .

آن شتر را داشت چون شتر پیر شد و ازکار باز ماند خواست تا او را بکشد چون آلت نحر حاضر کرد و آهنگ شتر کرد شتر بجست و آمد تا بدر مسجد رسول عليه‌السلام چون بدر مسجد رسید آوازداد که السلام علیك یارسول‌الله ، سلام خدای برتو باد یارسول‌الله چون رسول‌روی باو کرد او سر برزمین نهاد و سجده کرد رسولرا عليه‌السلام ،وآنگه سر از زمین برداشت‌وبزبانی فصیح گفت یا رسول الله بشکایت فلان آمده‌ام بنزدیك تو مدتی دراز است تاخدمت او میکنم اکنون چون پیر شدم وازکار باز ماندم مرا بخواهد کشت رسول عليه‌السلام کس فرستاد و این‌مرد را بخواند و گفت یافلان این شتر رابمن فروش یا بمن بخش او گفت یارسول‌الله تن وجان‌من فدای تو باد حکم جان من و مال من توراست ، رسول عليه‌السلام آن شتر را از او قبولکردواورا آزادکرد او در مدینه میگردید او رااز هیچ آبی و گیاهی منع نمیکردند ومیگفتندهذاعتیق رسول‌الله این آزاد کردۀ رسولخداست اینجا اشارتی‌است وآن آنستکه‌شتری که بحمایت‌رسول آمد رسول عليه‌السلام اورا بخواست و آزاد کرد همه کس او را حرمت داشت هفتاد سالست تادست در فتراك(١)اوزده‌ای‌و خویشتن براوو خانۀاوبسته امید باشد که فردا ترا شفاعت کند وازآتش دوزخ برهاند چنانکه آن‌شتررااز کشتن‌برهانید، صحابۀ رسول که آن دیدند گفتندیارسول‌الله بهیمه‌ای‌توراسجده‌میکند دستور باشد تا ما ترا سجده کنیم ؟رسول عليه‌السلام گفت «لاینبغی السجود الا لله » سجده جز خدای رانشاید کرد و اگر رخصت‌بودی که مخلوق مخلوقی را سجده کند من بفرمودمی تا زنان شوهران‌را سجده کردندی.«ماکان لبشر » معنی آنستکه نباشد ونشاید و روا نبود هیچ آدمی‌را ـ و بشر اسم جنس است آدمی‌را و اورا واحدی نیست از لفظش‌کالقوم والرهطوالنفر، و در جای واحد بنهندبرای آنکه موحد اللفظ است « أن یؤتیه‌الله الکتاب» که خدای او را کتاب دهد «والحکم » گفتند مرادحکمت است چنانکه رسول عليه‌السلام گفت «وانّ من الشعر لحکماً » و گفته‌اندمراد فهم‌علم است و گفته‌اند مراد احکام شرع‌است نظیره‌قوله «اولئك الذین آتیناهم الکتاب والحکم والنبوة »« ثُمَّ یَقُولَ لِلنّاسِ» آنگه او گوید مردمان‌را کمرا بنده گیری وعبادت کنی بدون خدای‌بعضی أهل‌معانی گفتند مراد نفی است نه نهی ومعنی‌آنست که ماکان‌بشر لیقول هذاهیچ آدمی نباشد که خدای تعالی او را کتاب و حکم ونبوت‌دهدآنگه او چنین سخن گوید ، واین‌لام که درظاهر لفظ اینجاست از اینجابیفکند وباقول برد (٢)نظیره

---

(١) فتراك دوالی استکه ازپشت زین‌آویزند .

(٢) یعنی لام را ازکلمه لبشرمربوط‌کرد باکلمه یقول ومعنی را ازکلمه بکلمه منتقل‌کردنه آنکه لفظ لام را ازلبشر بیفکند وبریقول درآورد .

قوله « ماكان لله أن يتخذ من ولد» والمعنى ماكان ليتخذ ولداً قوله « وما كان لنبى أن يغل» والمعنى وما كان النبى ليغل ، واين قولى لطيفست اگر اورا شاهدى ازلغت عرب باشد (ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِباداً لِي مِنْ دُونِ اللهِ) آنگاه او مردمانرا گويد بندۀمن باشيد ومراپرستيد بدون خدا، ثم از حروف عطف است و معنى مهلت وتراخي باشد براى آن نصب كرد « يقولَ » را . و يك روايت از ابوعمرو رفع است ثم يقول على الاستيناف أى ثم هو يقول و راوى اين قراءة محبوب است عن ابى عمرو «عباداً لى» عبدالله عباس گفت عباداً لغت أهل مدينه است وعبيد لغت عامۀ عرب (وَلٰكِنْ) معنى آنستكه ولكن يقول ولكن گويد وقول بيفكند براى دلالت كلام براو ، واين ازجملۀ آن مواضع باشد كه دراو حذف قول كردند و اين را نظاير بسيار است در قرآن و در مواضع خود بعضى گفته شد و دگر گفته شود ان شاءالله، او را آن نرسد وليكن برسد اورا كه گويد (كُونُوا رَبّانِيّينَ) ربانى باشي . مفسران درمعنى او خلاف كردند عبدالله عباس وحسن بصرى وضحاك گفتند مراد آنستكه كونوا فقهاء علماء و اين قول روايت است از اميرالمؤمنين على عليه‌السلام. پيغمبر را آن باشد كه گويد فقيه باشى و عالم . مجاهد گفت فقهاء وهم دون الاحبار گفت فقيه دون حبر باشد . سعيد جبير گفت معلمين يعنى آنانكه مردم را علم و حكمت و قرآن آموزند .مرة بن شرحبيل گفت علقمه از جملۀ ربانيان بود كه مردمان را قرآن آموختى . ابن زيد گفت ولاة الناس و قادتهم . بعضى ديگر گفتند متعبدان ومخلصان باشند. ابوعبيد گفت پرسيدم از بعضى عرب كه ربانى چه باشد ؟ گفت: الرجل العالم بالحلال و الحرام و أحكام امر و نهى و بآنچه بود و آنچه باشد ، واين صفت امام باشد بنزديك ما.مورج گفت ربانى منسوب است باربّ يعنى مردان خدا باشيد چنانكه شما را از اخلاص و اختصاص بخداى باز خوانند ونسبت باو كنند و گويند رجال‌الله . و بعضى ديگر گفتند اصل اوربى بوده است الف و نون براى تفخيم آوردند چنانكه گفتند صنعانى و بهرانى و بحرانى ودرانى وهذا من‌النسب، مبرّد گفت الربانيون أرباب العلم و احدهاربانى وهوالذى يربُّ العلم ويربُّ الناس بعلمه ويعلّمهم ويصلحهم ويقوم بأمرهم. گفت اهلى باشند كه تربيت علم كنند و تربيت مردم كنند بعلم تاايشانرا بعلم باصلاح آرند والف و نون براى مبالغه است چنانكه درعطشان وزيان وغرثان ووسنان هست . آنكه براى مبالغه ياء نسبت در او آرند و آن از باب نسبة الشيء إلى نفسه باشد چنانكه لحيانى ورقبانى . قال‌الشاعر :

لَوْ كُنْتُ مُرْتَهِناً فِي الْجَوِّ أَنْزَلَنِي   مِنْهُ الحَدِيثُ وَ رَبّانِي أَحْبارِ (۱)

---

(۱) اگردربندباشم درهوا سخن اوودانشمندان ربانى مرا پائين آورند .

و از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایتی کردند که جامع است این جمله اقاویل‌را ازاو پرسیدند گفت ربانی آن باشد که یربّ العلم بعمله که تربیت علم کند بعمل، عالمی عامل باشد ، و آن روز که عبدالله عباس بمرد محمد حنفیه گفت الیوم مات ربانی هذه الامة (بِما کُنْتُمْ) گفته‌اند کان صله است اینجا بمعنی زیادت ومعنی بما انتم ومثله قوله «وکانت امرأتی عاقراً» أی‌وامرأتی عاقر قوله «من کان فی‌المهد صبیاً» ای من هو فی المهد صبي (تُعَلِّمُونَ الکِتابَ) بآنچه مردم را کتاب آموزی . ابن کثیر و نافع و ابوعمرو خوانند «تَعْلَمُونَ الکتاب» من العلم بآنچه شما کتاب دانی و باقي قراء «تُعَلِّمُونَ» من التعلیم بآنچه شما کتاب آموزی مردمان را و حسن بصری خواند «تَعَلَّمُونَ» علی معنی تتعلمون من التعلّم بآنچه شما میآموزی (وَبِما کُنْتُمْ تَدْرُسُونَ) و بآنچه درس کتب کنیدو درس تکرار باشد واصله من الدرس‌الذی هو الطمس کهنه بودن و اثر ببردن ، برای آنکه چون تکرار کند براو بذله و داشته شود چون جامهٔ خلق که بسیار داشته باشند . وسعید جبیر خواند «تدرّسون» بتشدید من‌التدریس و بآنچه درس کتاب گوئی‌دیگرانرا تابیاموزند حملاً علی قوله «یعلّمون الکتاب» عبدالله‌عباس روایتکرد ازرسول علیه‌السلام که او گفت: «ما من مؤمن ذکر أوأُنثی حرّ أومملوك إلاّ ولله علیه حق واجب أن یتعلّم من القرآن و یتفقه فیه ثم قرأ هذه‌الآیة» هیچ مؤمن نباشد از مردان و زنان و بنده و آزاد و الا خدای راجل جلاله براو است حقی واجب که از قرآن چیزی بیاموزد وفقه آن بداند آنگه این‌آیت برخواند .

(وَلا یَأْمُرَکُمْ) عاصم وحمزه وابن عامر خوانند «ولا یأمرَکم» بنصب‌راء عطفاًعلی قوله «ثم یقول للناس» وقیل‌علی إضمار «أن» و براین قراءة مردود باشد (۱) علی «لبشر أن یوتیه‌الله» ، و تقدیر آنکه وما کان لبشر أن یوتیه‌الله أن یقول ولا أن یأمرکم یعنی این هر دو از قول وامر هیچ آدمی را نرسد وباقی قراء برفع خوانند علی الاستیناف آنگه در معنی او خلاف کردند زجاج گفت ولا یأمرکم‌الله (أَنْ تَتَّخِذُوا المَلٰئِکَةَ) خدای نمی فرماید شما راکه فرشتگان وپیغمبران‌را خدای گیرید و ابن جریج و جماعتی مفسران گفتند ولا یأمرکم محمد، رسول علیه‌السلام نمیفرماید شما را و بعضی دیگر گفتند ولا یأمرکم البشر و هیچ آدمی را نیست که شمارا فرماید کهفرشتگان را پرستی چنانکه مشرکان عرب گفتند الملائکة بنات‌الله فرشتکان دختران خدایند (وَالنَّبِیِّینَ أَرْباباً) و نه پیغمبران را چنانکه جهودان و ترسایان گفتند در عیسی وعزیر (أَیَأْمُرُکُمْ بِالکُفْرِ) صورت استفهام است ومعنی‌تقریع

---

(۱) یعنی مربوط ومتصل است بقوله تعالی «لبشر ان یؤتیه الله» .

و انکار است شما را کفر فرماید (بَعْدَ إِذْ أَنتُمْ مُسْلِمُونَ) پس از آنکه‌مسلمان شده‌اید ؟
و در آیه دلیل نیست بر آنکه أفعال جوارح کفر باشد (۱) برای آنکه عبادت نکند هیچکس معبودی‌را الا پس از آنکه اعتقاد ربوبیت او کرده باشد و این‌اعتقاد کفر باشد نه عبادت‌معبود
(وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ) و یاد کن ای محمد چون ها گرفت خدای تعالی پیمان پیغمبران. (لَما آتَيْتُكُمْ) حمزه خواند لما آتیتکم بکسر اللام باقی‌بفتح لام‌خواندند ونافع خواند آتیناکم علی الجمع باقی‌قراء‌بناءعلی إخبار المخاطب عن نفسه، و میثاق مفعال باشد من الوثیقةو وثیقه استواری باشد و معنی عهد و عقد باشد بمثابهٔ سوگند دادن ، آنکس که لام مفتوح خواند در او چند قول گفتند أخفش گفت لام ابتداست وما موصوله است و آنچه از پس او است صلهٔ اوست و«من»تبیین‌است وتقدیر آنست‌للذی‌آتیتکم (مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ) لتؤمنن به واین در جای خبر است یعنی آنچه من دادم شما را از کتاب و حکمت بآن ایمان آرید ولام دوم فی‌قوله تعالی « لتؤمنن » لام قسمی مضمر است کأنه قال‌الله لتؤمنن به یعنی‌عهد پیغمبران گرفتم که آن کتاب و حکمت که بشما دهم آنکه پیغمبری آید که آن کتاب شما را تصدیق کند شما باو ایمان آرید و او را یاری کنید قولی دیگر که ما مبتداست و قوله « من کتاب »در جای خبراوست ومن زیادت است ومعنی آنستکه الذی اتیتکم کتاب و حکمة. آنچه ما شما را دادیم کتاب وحکمتست (ثُمَّ جَاءَكُمْ) أی‌یجیئکم پس‌پیغمبری بشما آید که تصدیق کتاب شما کند یعنی‌محمد ﷺ از حق شما آنستکه‌باو ایمان آرید و نصرت کنید و دراین قول طعن زدند بعضی نحویان گفتند من آنجا زیادت بود که کلام نفی بود أما در اثبات حکم نکنند بزیادت «من» لایقال‌جاءني من رجل انما یقال‌ما جاءنی من رجل وما فی‌الدار من رجل و بر این‌قول لام هم جواب قسم باشدفی‌قوله « لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ » مبرد و زجاج گفتند لام تأکید است وما مجازات راست ولام در او چنانست که در آن و تقدیر آنستکه لمهما أتیتکم و لأیّ کتاب و حکمة أتیتکم وجواب شرط (لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ) باشد ومثاله قوله « ولئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیك » و کسائی گفت «لتؤمنن به» متصل است بکلام اول و جواب شرط فی‌قوله «فمن تولی بعد ذلك »و معنی‌آن بود که‌یاد کن ای محمد چون خدای تعالی عهدپیغمبران

(۱) قول صحیح آن است که عمل بجوارح نه ازایمان است ونه کفر و اعتقاد قلبی تنها ایمان یا کفر باشد اما آیه شریفه که فرماید ایامرکم بالکفر عمل جوارح را کفرنامیده است وبظاهر برخلاف قول صحیح است مؤلف جواب میدهدکه چنین نیست وعبادت غیرخدا اگرچه ذاتا عمل جوارح است واز این جهت کفر نیست اما کشف از اعتقاد ربوبیت میکند وازجهت اعتقاد کفراست .

بستد که آنچه من دادم تورا بر آنکه«ما» موصوله باشد یاهرچه من‌دادم‌شمارا بر آنکه«ما»شرط را باشد از کتاب و حکمت پس رسول مصدق بشما آید که از صفت‌او آن باشد که باو ایمان آری و نصرت کنید (١) اورا و گوید اقرار دادی و عهد من بر آن بستدی گویند اقرار دادیم گوید گواه باشید که من نیز گواهم هر که‌پس از آن بر گردد، و این خبر مبتدا یاجزاء شرط باشد ودر این قول ضعفی هست لبعده عن الظاهرو تعسف فیه ومثال او چنان باشد که : ماأصنع من الخیر من یصنع مثله فهومن الفائزین. این مثال ما جزا است و مثال ماء موصوله چنان باشد که مااختاره من العمل من یعمل به فهو ناج اینجا جمله جزای خبر مبتداباشد ودراول جزای شرط این بیان قول کسائی است، وأما آنکه لام را مکسور خواند گفت لام اضافه‌است وما موصوله است بمعنی الذی ولام تعلق دارد بأخذ یعنی میثاق پیغمبران را گرفت برای آنچه داد ایشان را از کتاب و حکمت « ثم جاءکم » و التقدیر إذجاءکم پس اگر پیغمبری بشما آید که‌تصدیق کند کتاب شمارا باو ایمان آرید واورا نصرت کنید ولام جواب قسم است که‌أخذ میثاق بجای آنست برای آنکه فرقی نباشد بین‌قولك اخذت میثاقك لیفعلن و أنشدك‌الله‌لتفعلن و بعضی اهل معانی گفتند لام مکسور مضمن بود بمعنی بعدتامعنی این باشد که بعد ماآتیتکم چنانکه نابغه گفت :

تَوَهَّمْتُ آیاتٍ لَها فَعَرَفْتُها لِسِتَّةِ أَعْوامٍ وَذَا العامُ سابِعٌ (٢)

أی بعدستة اعوام و سعید جبیر در شاذ خواند لما آتیتکم أی حین أتیتکم و براین‌جمله اقوال معنی آنگه مستقیم باشد که قال أضمار کنند . وگویند تقدیر اینست « و اذ أخذالله میثاق النبیین و قال لهم لماآتیتکم » اکنون مفسران خلاف کردند در آنکه مراد بآیة کیست وعهد از که بستدند ؟ بعضی گفتند عهد بستدند از جملهٔ پیغمبران که بعضی بعضی را تصدیق کنند و

---

(١) درتورات امروزی که در دست یهود است درسفرتثنیه فصل هیجدهم مذکور است که خداوند بموسی علیه‌السلام گفت خدای پروردگار تو ازمیان تو ازبرادران تو پیغمبری برمیگزیند مانند من سخن اورا بشنوید چنانکه طلب کردی از خدای پروردگار خود در حوریب در روز اجتماع تا آنکه گوید برمیانگیزم ازمیان برادران ایشان پیغمبری مثل تو وکلام خودرا در دهان اومیگذارم و با آنها سخن میگویدبهرچه اورا دستوردهم وباشدانسانی‌که‌بکلام من ـ که اومیگوید بنام من ـ گوش ندهد ومن ازاو مؤاخذه خواهم کرد .

(٢) نشان‌آنها را بخاطرآوردم وشناختم پس ازشش‌سال واکنون سال‌هفتم است مقصود نشان‌خانه و منزل‌گاه دوستان گذشته است .

امتان خود را بفرمایند تا بهمه ایمان آرند و معنی نصرت ایمان و تصدیق و متابعت است این قول سعیدجبیر است . و طاووس و حسن و قتاده وسدی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایتکردند که او گفت خدای تعالی جل جلاله هیچ پیغمبری نفرستاد و الا بر او عهد گرفت که بمحمد مصطفی صلی الله علیه و آله ایمان آرد و قوم را فرماید تا باو ایمان آرند و اگر در روزگار ایشان ظاهر شود نصرتش کنند .ومجاهد گفت که عهد که گرفتند بر اهل کتاب گرفتند که پیغمبران درمیان ایشان بودند و حجت آورد براین قول که در قراءة اُبي کعب وعبدالله عباس چنین است . «و إذ أخذالله میثاق‌الذین‌اوتواالکتاب لما آتیتکم» . وبراین قول استدلال کرد بقوله «ثم‌جاءکم» وگفت پیغامبر ما بهیچ پیغمبر نیامد باهل کتاب آمد و این قول مزیف است برای آنکه‌خلاف ظاهر است والله أعلم بمراده و اگر خواهند تااین قول‌را قوت کنند بطریقه حذف المضاف و و اقامة المضاف الیه توان کردن چه مراد آنستکه و اذا اخذالله میثاق امم النبیین و دلیل این حذف معنی و فحوی است که پیغامبر ما علیه السلام مبعوث نبود بپیغمبران بل بامم ایشان مبعوث بود و این را روایت کرده اند از صادق علیه السلام . و عبدالله عباس گفت پیغامبران را فرمودند که‌عهد رسول ما بر امتان خود بستانندولیکن اکتفا کردند بذکر پیغمبران از ذکر امتان ، و برای آن جاءکم که ماضی است در جای مستقبل بنهاد که کلام را دراو معنی شرط است و شرط در مستقبل باشد و اگرچه لفظ ماضی بود چنانکه گویند من أتاني أکرمته ،والمعنی‌من یأتني اُکرمه،پس پیغمبری بشما آید وتصدیق کند کتاب شما را وقول شما را واقرار دهد شما را بنبوت وشما باو ایمان آورید واورا نصرت کنید .آنگه‌حق‌تعالی‌جل جلاله گفت پیغمبران را (ءَأقْرَرْتُمْ) اقرار داری (وَأخَذْتُمْ عَلیٰ ذٰلِکُمْ إصْري) وعهد من بستدی برآن یعنی از امّتان خود که ایشان و امّتان ایشان مکلف باشند بایمان آوردن بجمله پیغمبران وتصدیق ایشان کردند برسبیل جمله وقولی دیگر آن‌است که أخذتم أی‌قبلتم أخذ بمعنی قبول‌است یعنی عهد من پذیرفتید ومثالش قوله جل جلاله « إن‌أوتیتم هذا فخذوه » ای فاقبلوه ، وفی‌قوله «لایؤخذ منهاعدل» أی‌لایقبل‌منهافدیة ، وقال‌الله تعالی «ویأخذ الصدقات» أي یقبلها ایشان گفتند (أقْرَرْنا) اقرار دادیم‌حق‌تعالی گفت (فَاشْهَدُوا) برخود گواه‌باشید. وقولی دیگر آن است‌که بر یکدیگر گواه باشید (وَأنَا مَعَکُمْ مِنَ‌الشّاهِدینَ) و من با شما از جملهٔ گواهانم . عبدالله عباس گفت فاشهدواأی فاعملوا بدانی، زجّاج گفت بینوا بیان کنی امّتان‌را ؛ سعید مسیب گفت فاشهدوا خطاب است با فرشتگان که خدای تعالی جل جلاله

ایشان را گفت بر پیغمبران گواه باشید.

(فَمَنْ تَوَلّىٰ بَعْدَ ذٰلِكَ) هر که پس از این از این اقرار و اشهاد بر گردد و اعراض کند (فَاُولٰئِكَ هُمُ الفاسِقُونَ) پس از جملهٔ فاسقان باشد واین «هُمْ» عماد است یا فصل عند الکوفیین والبصریین ومعنی آن باشد که فاسق ایشان‌اند ازروی مبالغه نماید که فاسق خود ایشانند لاغیر توپنداری که کسی گفت فاسق که باشد خدای تعالی جل جلاله گفت فاسق آن باشد که باین صفت بود واصل فسق خروج باشد یعنی ازفرمان خدای بیرون‌باشند.

(أَفَغَيْرَ دِينِ اللهِ يَبْغُونَ -الآية-) عبدالله عباس گفت سبب نزول این‌آیه آن‌بود که اهل‌کتاب‌درحق ابراهیم بایکدیگرخصومت کردندجهودان گفتندمااولیتریم‌با براهیم‌وترسایان گفتند ما اولیتریم پیش رسول آمدند بحکومت، رسول عليه السلام گفت شما را با براهیم هیچ‌سبیل ونسبت نیست وشما بردین‌اونه‌ای ایشانرا خشم آمد و گفتند بخدای که ما پیش تونیائیم دیگر بحکومت، وبقضای تو راضی‌نباشیم ودین تونگیریم، خدای تعالی این‌آیه فرستاد و گفت‌دینی جزدین خدای طلب‌میکنند، بصریان وحفص ویعقوب خواندند«والیه یرجعون»بیاء برغایب، وباقی قرّاء برخطاب بتاء وابوعمرو یبغون‌بیاء وترجعون بتاء(وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالأَرْضِ) واوحال راست وهرچه درآسمان وزمین گردن نهاده‌انداورا (طَوْعاً وَكَرْهاً) اما بطوع ورغبت وانقیاد واستسلام واما بر کراهت ورغم خود ونصب اوبرتمییزباشد و گفته‌اند برمصدری که فعلش محذوف است یعنی اسلم فطاع طوعاً او کره کرهاً و گفته‌اند مصدری است درجای حال‌ای‌طایعین وکارهین. مفسران‌خلاف کردنددرآنکه طایعان کیستند وکارهان کیستند انس مالك روایت کرد ازرسول عليه السلام دراین آیه که گفت وله أسلم من في‌السموات طوعاً ای‌هم الملائکة وفي‌الأرض الانصار. گفت‌آنانکه بطوع اسلام آوردند فرشتگان آسمان‌اند ودرزمین انصاریان‌اند برای‌آنکه رسول عليه السلام چون هجرت کرد ازمکه بمدینه‌آمد آیة قتال نیامده بود دعوت کرد انصاریان‌ایمان‌آوردندبطوع و رغبت بی‌اکراهی‌وقتالی ورسول عليه السلام گفت:«لاتسبّوا اصحابی فإنّهم أسلموا طوعاً وأسلم الناس من خوف سیوفهم» گفت‌اصحاب مرا دشنام مدهید که ایشان بطوع ورغبت ایمان آوردند مردمان دیگر ازبیم شمشیر ایشان. حسن و مفضل گفتند آنانکه بطوع ایمان‌آوردند اهل‌آسمانند امّااهل‌زمین بهری‌بطوع ایمان‌آوردند وبعضی‌بکره، وابوالعالیه گفت هیچکس نباشد که نگوید مرا خدای هست چون بگفت براو حجت شدآنکه

اگراو برآن بایستد و استقامت کند ازجملهٔ آنانستکه أسلم طوعاً و اگر استقامت نکند و با گفت خدایتعالی بدون اوچیزی دیگرپرستد او آنستکه أسلم کرهاً . ضحاك گفت مراد آنستکه وقت اخذ میثاق اقرار داد اما بطوع ویا کره یعنی دراول و کلام درآن بیاید ان شاءالله . مجاهد گفت آنانکه اسلام بطوع آوردند مؤمنانند و آنانکه بکره اسلام آوردند کافرانند که چون ایشان سجده کنند معبود خودرا بدون خدای سایه ایشان سجده کنند خدایرا بررغم ایشان بیانه قوله : « و لله یسجد من فی السموات و الارض طوعاً و کرهاً و ظلالهم بالغدوّ و الآصال » شعبی گفت مراد بکره آن است آنانکه درایمان محقق نباشند بوقت خوف و اضطرارهم التجا باو کنند . الاتری قوله « فاذا رکبوا فی الفلك دعواالله مخصلین له الدین » قتاده گفت آنانکه بطوع ایمان آوردند مؤمنانند که باختیار درحال سعة ایمان آوردند بوقتیکه ایمان نافع باشد ایشان را و آنانکه بکره ایمان آوردند کافرانند که درمرگ عندمعاینة الملائکة و مقدمات الدار الاخرة ایمان آورند ایشان را ایمان سود ندارد بیانه قوله «فلم یك ینفعهم ایمانهم لمارأوا بأسنا» کلبی گفت آنانکه بطوع ایمان آرند آنان باشند که برفطرة اسلام زاده باشند وآنانکه بکره ایمان آرند آنان باشند که ایشان را از بلاد کفر ببردگی بیارند و ایشان را اکراه کنند بر اسلام . ابن کیسان گفت «وله أسلم» ای خضع من فی السموات والارض طوعاً و کرهاً یعنی هر که درآسمان وزمین اورا خاضع وذلیل گردن نهاده‌اند إما بطوع إما بکره وآنانکه اهل طوعند مؤمنانند وآنانکه اهل کرهند کافرانند وآنانکه کافرند اگرازایشان پرسی که شما راکه آفرید وآسمان وزمین که آفرید؟ گویند که خدای . قوله «ولئن سئلتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله» «ولئن سئلتهم من خلقهم لیقولن الله» مجاهد روایت کرد ازعبدالله عباس که گفت چون یکی ازشما را اسبی شموس باشد که خواهد منقاد شود باید این آیه درگوش اوخواند قوله : « و له اسلم من فی السموات والارض طوعاً و کرهاً » (وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ) .

قُلْ آمَنَّا بِاللهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمٰعِيلَ

بگو ایمان آوردیم بخدای وآنچه فرو فرستادند بر ما و آنچه فرو فرستادند بر ابراهیم و اسمعیل

وَإِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ

واسحق و یعقوب و فرزندان او وآنچه دادند موسی را وعیسی را و پیغامبران دیگر را از پروردگار ایشان

لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۷۹) وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ

هیچ جدا نمی‌دانیم میان هیچ یك ازایشان وما مراورا فرمان برداریم وهرکه جوید جز دین محمد

دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِينَ (٨٠) كَيْفَ يَهْدِي اللهُ

دینی‌را پس هرگز قبول نکنند از او و او درآن جهان از زیان کارانست چگونه راه نماید خدای

قَوْماً كَفَرُوا بَعْدَ إِيمانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جاءَهُمُ

گروهی را که کافر شدند پس از ایمان ایشان و گواهی دادند که بدرستیکه رسول حق است وآمد بدیشان

الْبَيِّناتُ وَاللهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمِينَ (٨١) أُولٰئِكَ جَزاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ

معجزات روشن وخدای راه ننماید گروه ستمکارانرا ایشان پاداش ایشان است که بر ایشان است

لَعْنَةَ اللهِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ النّاسِ أَجْمَعِينَ (٨٢) خالِدِينَ فِيها لا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ

نفرین خدای و فرشتگان و مردمان همه جاویددرآن لعنت‌باشندسبک نگردانند ازایشان

الْعَذابُ وَلا هُمْ يُنْظَرُونَ (٨٣) إِلَّا الَّذِينَ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَ أَصْلَحُوا

عذاب‌را ونه ایشان مهلت داده شوند مگر آنانکه توبه کردند پس‌از حالت کفر وبسامان آرند

فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٨٤) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمانِهِمْ

که بدرستیکه خدای آمرزگار است ومهربان بدرستیکه آنان‌که کافر شدند پس از ایمان ایشان

ثُمَّ ازْدادُوا كُفْراً لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَ أُولٰئِكَ هُمُ الضّالُّونَ (٨٥) إِنَّ

پس زیاده گردانیدند کفر را هرآینه قبول کرده نشود توبهٔ ایشان و ایشان گمراهانند بدرستیکه

الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُمْ كُفّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ

آنانکه کافر شدند و مردند و حال آنکه ایشان کافر بودند هرگز قبول نکنند از یکی از ایشان

مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَباً وَ لَوِ افْتَدىٰ بِهِ أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ وَما لَهُمْ مِنْ

پری زمین را از زر واگرچه بازخرد خودرا بدان‌ایشان مرایشان را ست عذاب دردناك ونیست مر ایشان را

ناصِرِينَ (٨٦) لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتّىٰ تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ وَ ما تُنْفِقُوا

هیچ یارانی هرگز نیابید حقیقت نیکی‌را تا نفقه کنید ازآنچه دوست دارید وآنچه نفقه کنید

مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللهَ بِهِ عَلِيمٌ (٨٧) كُلُّ الطَّعامِ كانَ حِلاًّ لِبَنِي إِسْرائِيلَ إِلاّ

از هر چیزی پس بدرستیکه خدای بآن دانا است همهٔ طعام بود حلال مر پسران یعقوب را مگر

ما حَرَّمَ إِسْرائِيلُ عَلىٰ نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْراةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْراةِ فَاتْلُوها

آنچه‌حرام‌گردانید یعقوب برخودپیش‌ازآنکه فرو فرستادند توریةرا بگوپس بیارید بتوریة پس بخوانیدآنرا

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۸۸) فَمَنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ
اگرهستید شماراست‌گویان پس‌هرکه ازخود سازد برخدای دروغ را پس ازآنکه بیان کردیم پس ایشانند

هُمُ الظَّالِمُونَ (۸۹) قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ
گروه ستمکاران بگو راست گفت خدای پس روی نمائید دین ابراهیم را حال آنکه مایل است

مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۹۰)
و نبود از اهل شرك

قوله (آمَنَّا بِاللَّهِ ـ الآية ـ) مثل این آیه بعینها در سورة البقره رفت (۱) تفسیر آن گفته شد اینجا سخن باید گفتن در آنکه دراین تکرار چه فایده است ، دروجه حسن تکراردرآیات قرآن چند وجه گفته‌اند : یکی آنکه مذهب محقّقان آن است که مکلفان را درألفاظ قرآن لطف است چنانکه درمعانی لطف است چنانکه اگرقدیم جل جلاله بجای « الم ذلك الكتاب لاريب فيه هدىً للمتقين» گفتی: الم هذا القرآن لاشكّ فيه هذا بيان للمؤمنين . در او آن لطف نبودی که در آن الفاظ هست برای آنکه ممکن نیست دعوی کردن که این لفظی است و بفصاحت بحدّی است که معجزاست وعرب ازمثل این‌مقدار عاجزند خصوصاً بنزدیك اصحاب صرفه (۲) پس این باشد که خدای تعالی دانست که مکلفان را دراعیان این‌الفاظ لطفی باشد که درالفاظ دیگر نباشد و اگرچه متفق المعنی باشند و براین قاعده سؤال ازتکرار قرآن منقطع شود . گروهی دیگر گفتند تکرار نوعی فصاحت است درجای خود و آن نه برای عیّ گوینده باشد واین در کلام عرب بسیاراست وغرض ازاین تأکید باشد وتقریر کلام با مخاطب . دراشعارایشان از این بسیار است قال الشاعر :

كَمْ نِعْمَةٍ كَانَتْ لَكُمْ كَمْ كَمْ وَكَمْ

و قال آخر :

---

(۱) دردوکلمه فرق دارد یکی آنکه کلمهٔ اول درسوره بقره «قولوا» واینجا «قل» ودوم آنکه پس ازکلمهٔ «عیسی» درآنجا «اوتی‌النبیون» و اینجا «والنبیون» مذکوراست .

(۲) اصحاب صرفه گروهی ازعلمایند مانند سید مرتضی وخواجه نصیرالدین طوسی که‌گویند اعجاز قرآن‌بآن است که خداوند تعالی مردم را بازداشت از آوردن مانند قرآن اگرچه بر چند جمله اندك قادر بودند .

نَعَقَ الغُرابُ بِبَيْنِ لُبْنَى غُدْوَةً　كَمْ كَمْ وَكَمْ بِفِراقِ لُبْنَى يَنْعِقُ(۱)

و قال آخر :

وَكائِنْ وَكَمْ عِنْدي لَهُمْ مِنْ صَنيعَةٍ　أيادِيَ مَنُّوها عَلَيَّ وَ أوْجَبُوا(۲)

و این جواب فرّاء است ووجهی دیگر آن است که خدای تعالی قرآن بجملهٔ خلایق فرستاد وایشان در آفاق واقطار زمین پراکنده بودندوقرآن مجموع نبود هرچند آیت وسورتی بجانبی فرستاد اگر تکرار نبودی درقرآن یکی قصهٔ موسی شنید ویکی قصهٔ عیسی و یکی قصهٔ آدم وآنکه آن شنیدی این نشنیدی وآنکه این شنیدی آن نشنیدی پس حق تعالی خواست تامکلفان درلطف وفایدهٔ قرآن مساوی باشند قصهها وآیتها در قرآن مکرر کرد تا پیش ازجمع بهرجائی وبهرطرفی برسد و استقصای کلام در این باب کرده شود فی سورة الرّحمن و سورة المرسلات واین قدر اینجا کفایت است . حق تعالی خواست تا بیان انکار کند برجهودان که گفتند نؤمن ببعض ونکفر ببعض دیگر تا مطابق آن بود که خدای تعالی گفت دراین آیه که پیش ازاین است که عهد پیغمبران گرفتهام که چون پیغمبری آید مصدق آن را که باین پیغمبر باشد باو ایمان آرد وبعضی تصدیق بعضی کنند وباز نماید که چنانکه پیغمبران پیشترمکلفند بایمان بمن من هم مکلفم بایمان بایشان والله اعلم بمراده .

قوله تعالی (وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الإسْلامِ ديناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ) مفسران گفتند آیه درشأن دوازده مرد آمد که اظهار ایمان کرده بودند منافق بود د درباطن ، مرتد شدند و بر گشتند وبمکه شدند بنزدیك كفار ازجملهٔ ایشان الحارث بن سویدالانصاری ، خدای تعالی این آیه فرستاد، وابتغاء افتعال باشد من البغاء وهوالطلب جز که بغی لغیره باشد وابتغی لنفسه ، چنانکه سوی واستوی وخبر واختبر و قصد غیره واقتصد هو ومانند این ، خدای تعالی گفت هرکس اودینی طلب کندجزاسلام ازاوقبول نکنندبرای آنکه دین بنزدیك خدای اسلام است لاغیر که ادیان وملل رابآن منسوخ کرد چنانکه گفت «إن الدين عندالله الاسلام» ومعنی قبول عمل ضمان ثواب باشد بر او ، برای آنکه واقع باشد بموقع خود و بروجه مأمور به کرده شده باشد (۳) ، قوله (وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الخاسِرينَ) و او در آخرت یعنی قیامت که سرای

---

(۱) لبنی نام زنی است شاعرگوید کلاغ بانگ زد هنگام صبح بدوری لبنی چند وچقدر بدوری لبنی بانگ میزنند .

(۲) چقدروچه اندازه احسان ایشان نزد من است نعمت ها که برمن منت نهادند وثابت کردند.

(۳) گروهی از حشویه گویندکه قبول عمل غیرصحت آن است وچه بسا عمل که بروجه مامور به ＊

دگر است از جملهٔ زیان‌کاران باشد والخسران ذهاب رأس المال، آن باشد که‌سرمایه‌تلف‌شود و کافردرقیامت چنین باشد برای آنکه مکلف دردنیا مشبه است ببازرگان وعمر سرمایه اوست، واسباب تمکین‌آلات اوست، وسود او ثواب است، وزیان‌اوعقاب‌است درفردای‌قیامت چون بنگرد عمرصرف کرده باشد درکاری که ثمرهٔ آن عقاب باشد نه سرمایه دارد ونه‌سود عند او پشیمانی او سخت شود وسود ندارد اورا . نعوذبالله من الخذلان و الحرمان .

قوله (كَيْفَ يَهْدِي اللهُ قَوْماً كَفَرُوا بَعْدَ إِيمانِهِمْ) صورت استفهام است ومراد انکار ونفی ای لا یهدی الله یعنی خدای هدایت نکند گروهی را که پس ازایمان کافر شوند و مثله قول الشاعر :

كَيْفَ نَوْمي عَلَى الفِراشِ وَلَمّا يَشْمَلِ الشّامَ غارَةٌ شَعْواءُ (۱)

ای لا أنام ، واین را نظیربسیار بود منها قوله «کیف یکون للمشرکین عهد عندالله» أی لایکون لهم‌عندالله عهد، ومثل این روایت است ازصادق عليه‌السلام درسبب نزول آیه . وحسن بصری گفت آیه دراهل کتاب آمد که ایشان پیش از قیام وظهور رسول عليه‌السلام باو ایمان داشتند ومقر بودند چون رسول عليه‌السلام بیامد منکرشدند وکافر گشتند . أما مراد بهدایت در آیه محتمل است وجوه را یکی ألطافی که خدای تعالی با مؤمنان کند که ایشان را این لطف باشد درثبات بر ایمان ، وآن اگر درحق کافران بکند لطف نباشد چنانکه درشاهد آنکس که دعوتی سازد و جماعتی را بطعام ومهمانی خود خواند خواندن او برعموم همه را لطف باشد آنکه از ایشان جماعتی بیایند وجماعتی نیایند و آنانکه بیایند ایشان را شمعی پیش فرستد وچون بدر سرای رسند استقبال کند واین لطف باشد ولیکن درحق آنانکه حاضر آیند فأما آنانکه نیامده باشند این معانی در حق ایشان لطف نبود لأمر یرجع إلیهم برای‌کاری که راجع باشد بایشان نه با میزبان واین وجهی‌نیکوومعتمداست . وجهی دیگر آن است که خدای‌تعالی حکم نکندبهدایت آنانکه باین صفت‌باشند . وجهی دیگر آنکه مرادبهدی ثواب بود ای کیف یثیب‌الله خدای‌تعالی چگونه ثواب دهد وهدایت ره بهشت کندآنان‌را که باین صفت‌باشند قوله «کفروا بعد ایمانهم» مراد آن است که کفروا بعد اظهارهم الایمان برای آنکه ارتداد ازمؤمن حقیقی درست نباشد

---

*کرده باشند وشرائط‌آنرا بجای‌آورده اما مقبول خدا نباشد وثواب نداشته باشد واین سخن چندبار مکرر گشت .

(۱) شعر از قیس الرقیات است گوید چگونه بر بستر بخوابم با آنکه شام را درهمه جا غارت فرانگرفته است وشعواغارت منتشرو متفرق وهمه جائی است .

بنزديك ما براى آنكه مؤدى بود با اصلى از دو اصل فاسد إمّا احباط و قددّل الدليل على بطلانه (۱) ، و اما جمع بين الاستحقاقين على سبيل التأبيد . بيان اين آن است كه اجماع است كه برايمان استحقاق ثواب ابدى باشد و بر كفر استحقاق عقاب ابدى اگر مؤمن محقق كه بايمان مستحق ثواب ابد شده باشد كافر شود كفرى حقيقى مستحق عقاب ابد شود پس در يكحال هم مستحق ثواب ابد باشد و هم مستحق عقاب ابد واين محال است و إمّا بايد گفتن كه عقاب كفرش ثواب ايمانش محبط كرد واحباط باطل است بنزديك ما ، چون هردواصل فاسد است دليل كند بر آنكه مؤمن حقيقى مرتد نشود ، امايا مظهر ايمان بوده باشد دراول ويا مظهر كفر بوده باشد دردوم . اگر گويند چه گوئى در كافر كه مسلمان شود نه همچنين باشد يا مؤدّى بود با جمع بين الاستحقاقين و اما مؤدّى بود با احباط؟ جواب گوئيم احباط نباشد اينجا و انما خداى تعالى اسقاط عقاب او كند باجماع لقوله ﷺ «الاسلام يجبّ ما قبله» اسلام آن را كه پيش آن باشد ببرد (وَاللهُ لا يَهْدِي القَوْمَ الظّالِمِينَ) وخداى تعالى هدايت نكند باين معانى كه گفتند ظالمانرا ، ومراد بظالم كافراست براى آنكه در آيت ذكر كافران رفته است .

(أُولئكَ جَزاؤُهُمْ أنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللهِ وَالمَلائِكَةِ وَالنّاسِ أجْمَعِينَ خالِدِينَ فيها لا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ العَذابُ وَلاهُمْ يُنْظَرُونَ) هم درحق حارث بن سويد آمد كه چون بمكه رفت و از مدينه بگريخت پشيمان شد بر آن كس فرستاد بقوم خود گفت بپرسيد از رسول ﷺ كه تا خود مرا توبه باشد كه من پشيمانم خداى تعالى اين آيه فرستاد كه

(إلاّ الّذِينَ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَأصْلَحُوا فَإنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) كسى ازجملهٔ خويشان او آية آنجا فرستاد تا براوخواند حارث اورا گفت تو باينكه ميگوئى راست گيرى(۲) رسول از تو راست گيرتراست وخداى تعالى از هردوراست گيرتر است تا بمدينه آمد و اسلام آورد وحسن اسلامه واسلامش نيكوشد ، مجاهد گفت اين درمردى آمد من بنى عمرو بن عوف كه كافرشد ازپس اسلام ترسا شد وبا روم شد «اولئك جزاؤهم أنّ عليهم لعنة الله ـ الاية» بگفتيم

---

(۱) احباط درمذهب شيعه باطل است يعنى كسيكه ايمان آورد وعبادت خداى كرد مستحق ثواب است واگرپس ازآن مرتد شود ثواب او حبط يعنى باطل نميشود وچون بكفر بميرد مستحق ثواب دائم نيست ودر آخرت چاره براى اونيست اگرابتداء اورا عذاب كنند وپس ازآن ثواب دائم منافى كفر او است واگر اول ثواب دهند پس ازآن عقاب كنند ودر عقاب دائم بماند برخلاف اجماع است كه ثواب ايمان ابدى است نه منقطع پس بايد گفت هرگز اين معنى تحقق نمى پذيرد كه يكى اول مؤمن باشد پس ازآن كافرشود واگردرظاهر شرع چنين حكم باشد منحصر باحكام دنيااست نه آخرت .

(۱) راست گير درستكار أمين .

که اصل لعن طرد باشد و قوله «مقام الذئب کالرجل اللّعین»(۲) کالطرید وجزاء پاداشت باشد امّا بخیر وامّا بشر چون بخیر مخصوص باشد ثواب گویند وچون ببد مخصوص باشد عقاب گویند وآیه دلیل است بر آنکه جزاء برعمل است خلاف آنکه مجبران گفتند «اولئك» درمحل رفع است بابتدا وجزاؤهم مبتداء دوم است «ان علیهم لعنة الله» الله در جای خبر مبتدای دوم است آنکه مبتدا وخبردوم درجای خبرمبتدای اول است، اگر گویند چرا گفت «والملائکة والناس اجمعین» باآنکه لعنت او از همه کفایت باشد چه آن ازهمه بلیغ‌تر بود ؟ جواب گوئیم برای آنکه تا ما بدانیم که ماملکفیم بلعنت و تبراء ایشان ، دوم آنکه تا بدانند که ما را هست که ایشانرا لعنت کنیم بخلاف عقاب که عقاب جز خدای‌را نرسد ومثل این آیه درسورة البقره رفته است «خالدین فیها» نصب او برحال بود ازمفعول. آنجا همیشه بمانند ودرهیچ وقت از اوقات ایشان را تخفیف عذاب نبود ونه نیز کس برایشان رحمت کند ونه نیز خدای تعالی برایشان بخشاید . وحمل آن برخدای تعالی کردن اولیتر باشد برای دو وجه یکی آنکه افعال مجهوله در قرآن چند آیه مضاف با خدای تعالی بود چنانکه گفت « و أوتیت من کل شيء و علمنا منطق الطیر و ما انزلت التوریة و الانجیل الامن بعده» الی غیر ذلك من الآیات . وجه دیگر آنکه درقیامت دست همهٔ متصرفان از عمل مقبوض ومعزول باشد و کس را آنجا تصرف نبود آنگه استثنا کرد تائبانرا تا کفاربر کفر اصرار نکنند ونومید نشوند وبدانند که مادام تا کمال عقل برجای است ودرتکلیف گشاده است مکلف را بخلاص خود طریقی هست بتوبه و توبهٔ کافررجوع باشد از کفر بایمان چون ایمان آرد تایب باشد وتوبهٔ فاسق هم رجوع باشد ازفسق بالندم علی مامضي و العزم علی أن لایعود إلی مثلها فی المستقبل «واصلحوا» اصلاح کنند پس ازآنکه افساد کرده باشند اگر گویند چون توبه از کفر بایمان باشد و کافر ایمان آورد اصلاح چرا بآن ضم کرد جواب گوئیم تا ابهام آن بیفکند که کافر چون ایمان آورد او را ایمان کفایت است ازواجبات عقلي وشرعي چنانکه هرجا که ذکر ایمان کرد عمل صالح با او مقرون کرد تا ابهام زایل باشد ازآنکه اورا عمل صالح واجب نیست «فان الله غفوررحیم» فاء برای آن آورد که کلام متضمن باشد بمعنی شرط و تقدیر این است که إن تابوا فان الله غفور رحیم .

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ـ الآية ـ) حسن وقتاده وعطای خراسانی گفتند آیه

(۲) گذشت در مجلد اول .

درجهودان آمد که ایشان بعیسی کافر شدند بعد إیمانهم بموسی (ثُمَّ ازْدادُوا کُفْراً) پس کفر بیفزودند بجحود به محمد صلی الله علیه وآله، أبو العالیه گفت آیة درجهودان وترسایان آمد کفروا بمحمد بعد مبعثه بعد ایمانهم من قبل مبعثه ثم ازدادوا کفراً یعنی اصراراً علی الجحود به تا محمد را ندیده بودند نعت و صفت او در کتابهای خود می‌دیدند معترف بودند چون بیامد و دست ایشان از تصرف و ریاست و فتوی و رشوت و حکم و متبوعی کوتاه کرد و کوتاه خواست بودن بآنچه میگفتند کفر آوردند و منکر شدند آنکه باصرار بر کفر در کفر بیفزودند . مجاهد گفت آیه درمشرکان آمد « کفروا بعد ایمانهم » أی بعد اقرارهم بالله من قولهم إنّ خالقنا هوالله چنانکه خدای تعالی از ایشان حکایت کرد قوله : «ولئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله » پس ازاین اقرار بشرك و انباز گرفتن با خدای کافر شدند ـ حسن گفت کفروا کافر شدند بآیتی که فرود آمد ثم ازدادوا کفراً بنزول کلّ آیة کفروا بها عند نزولها . قطرب گفت « ثم ازدادوا کفراً» زیادت کفر ایشان آن بود که گفتند ما توقف کنیم تا محمد بمیرد ما دین او خراب کنیم چنانکه خدای تعالی از او باز گفت : « نتربص به ریب المنون » .کلبی گفت آیه در آن یازده مرد آمد که با حارث بن سوید مرتد شدند چون حارث پشیمان شد باز آمد ایشان باز نیامدند گفتند ما چندانکه خواهیم بمکه باشیم بر کفر چون خواهیم که بایمان شویم در شأن ما نیز آیتی اید چنانکه در شأن حارث آمد چون رسول علیه السلام مکه بگشاد بهری از ایشان با اسلام آمدند و بعضی بر کفر اصرار کردند این آیه‌در باب آنانست که بر کفر بمردند . کفروا بعد ایمانهم أی اسلامهم « ثم ازدادوا کفراً » بعد فتح مکه‌و رجوع اصحابهم الی الاسلام و اصرارهم علی الکفر اذا ماتوا علیه (لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ) چون بر کفر چندان مقام و اصرار کنند که بمردند توبهٔ ایشان قبول نکنند و این آیه دلیل است بر آنکه در قیامت قبول توبه نباشد برای آنکه محال استکه با منافع حاضر بهشت و عقاب عاجل دوزخ ملجأ نشوند و اگر از این دو یکی بودی هم ملجیء بودی فکیف که‌هردو بیکجای مجتمع باشنداعنی معاجلة الثواب والعقاب‌چون ملجأ شوند توبه کنند و چون توبه کنند بایدتا قبول باشد اگر تکلیف باقی باشد پس نفی‌قبول توبه نفی‌تکلیف باشد برای‌آنکه باالجاء ثبات‌تکلیف محال باشد . دیگر آنکه قدیم جل‌جلاله گفت قوله « و لیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر أحدهم الموت قال انی‌تبت الان ولا الذین یموتون وهم کفار ـ الایة » ورسول‌علیه السلام گفت «ان‌الله یقبل توبةعبده‌مالم‌یغرغر» چون در در مرگ بظاهر قرآن و اخبار توبه نباشد پس از مرگ اولیتر که نباشد و آیه مخصوص بود بکافرانی که بر کفر بمیرند یا در در مرگ توبه کنند که خدای تعالی در حق

ایشان فرمود که «ولیست التوبة الایه»(وَأُولٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ) سه وجه باشد این ضلال را یکی آنکه اصل اوست وهو الهلاك ای الهالکون من قوله تعالی «ائذا ضللنا فی الارض »أی هلکنا و دگر آنکه الضالون عن الدین أي الکافرون حقاً . ایشان کافر باشند برحقیقت برای آنکه بر کفر مرده باشند و پس از آن درایشان امیدی نبود . وجهی دیگر آنستکه هم الضالون عن طریق الجنة : از ره بهشت گمراه باشند وهرسه وجه یکی باشد .

قوله :(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوِ افْتَدَىٰ بِهِ)قدیم جل جلاله باین آیه غایت وعیدو تهدید کرد کافران را و قطع طمع ایشان کردو گفت آنانکه کافر باشندو بر کفر مصر باشند تا بمردن بمیرند و کافر باشند واوحال راست اگر هریکی از ایشان همهٔ زمین پر از زر دارد و بدهد از او قبول نکنند بعد از آنکه ایشان آنجا مالك فتیلی و قطمیری نباشند پس بنگر که چه زیانکار بود آنکس که خویشتن را باندکی حطام دنیا دوزخ کسب کند و اگر فردا از طریق مثل همهٔ زمین پر اززر او را باشد و خواهد تا فدیه کند و خویشتن باز خرد او را باو نفروشند و از أو قبول نکنند . أعاذنا الله من عذابه بفضله و رحمته و « ذهباً » نصب او بر تمیز است لتمام الاسم برای آنکه اسم باضافه تمام است . فامتنع من الاضافة مرة اخری فلماتم الاسم نصب مابعده حملا علی تمام الکلام فی قولك طاب زید نفساً حملا علی المفعول به و تشبیها به فی قولك ضرب زید عمرواً قوله « ولو افتدی به » هم ازآن باب است که گفتیم که فعل لغیره و افتعل لنفسه یقال فدی فلان فلاناً و افتدی نفسه انس مالك روایتکرد از رسول ﷺ که گفت روز قیامت کافران را بکنار دوزخ آرند اورا گویند اگر تورا زمین پر اززر بودی خویشتن را فدیه کردی یانه ؟ گوید آری گویند از تو کم از این خواستند اجابت نکردی (أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) ای مولم ایشان را عذابی بود دردنـاك (وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ) و ایشان را هیچ یاری نبود نه بر طریق مغالبه نه برطریق شفاعت .

(لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ـ الآیة ـ) عبدالله عباس گفت مراد به برّ در آیه بهشت است یعنی ببهشت نرسی تاخرج نکنی آنچه دوست تر داری وبا آنچه دوستر داری نرسی تا آنچه دوست تر داري ندهی، این قول عبدالله عباس ومجاهد وسدی وعمرو بن میمو نست. عطیه گفت مراد ببرّ طاعت استکه نقیض اوفجور بود وبَرّ نقیض فاجر باشد . وابوروق گفت مراد ببرّ خیر است . مقاتل بن حیان گفت مراد ببر تقوی است . حسن بصری گفت مرد از جملهٔ

ابرار نباشد تاانفاق احب الاموال نکند بطیبة النفس ، بچشم حقارت نگریده بدو وبدست‌مهانت صرف کرده . مجاهد وکلبی گفتند آیه منسوخ است بآیهٔ زکوة . ضحاك گفت از عبدالله عباس مراد بانفاق خود زکوة است یعنی‌از جملهٔ ابرار نباشد تازکوة واجب از مال‌ندهد. عطا گفت مراد آنستکه مرد دین دار متقی نشود تا از کرایم اموالش از عرض آن آنچه بهتر و نکوتر بود ندهد و ازتن درست مُمکّن صحیح شحیح باداعی متردد با مشقت نفس ومجاهدهٔ خود و مکایدهٔ شیطان باامید زندگانی و ترس درویشی . حسن بصری گفت عام است درجملهٔ صدقات اندك وبسیار تا اگر خرمائی بدهد در این آیت داخل باشد . در خبر استکه از جملهٔ صحابهٔ رسول مردی بود نام او ابوطلحه از انصاریان و درهمهٔ مدینه چندان درخت خرما که اورابود کس را نبود ولیکن خرما ستانی داشت برابر مسجد رسول علیه‌السلام بسیار نکو و آبادان‌وبسیار دخل و در آنجا چشمهٔ آب خوش بود رسول درآنجا رفتی و ازآن آب بخوردی ووضو کردی چون این آیه فرود آمد ابوطلحه بیامد و گفت یارسول‌الله خدای داند که دوست ترین مـال من و گرامی‌ترین این خرما ستان است من این را صدقه کردم بامید برفردارا تامرا ذخیره باشد ای رسول‌الله آنجا که مصلحت دانی آنجا فرونه رسول علیه‌السلام گفت بخ بخ ذلك مال رابح لك گفت خنك باد ترا این مالی است سود کننده تورا اینکه گفتی شنیدم ومصلحت درآن دانم که برخویشان خود وقف کنی گفت یارسول‌الله آنچنانکه باید فرمای رسول علیه‌السلام برایشـان وقف کرد . ابوایوب انصاری روایتکرد که چون این‌آیه‌آمد، زید بن حارثه اسبی نکوداشت و سخت دوست.داشتی آنرا پیش رسول علیه‌السلام آوزد و گفت یا رسول‌الله من این اسب را دوست دارم صدقه کردم رسول علیه‌السلام باسامة بن‌زید بن حارثه داد، زیدرا خوش نیامد گفت یا رسول‌الله من آن صدقه کردم رسول گفت بموقع افتاد و خدای تعالی از تو قبولکرد، شهر بن حوشب روایت کند که چون این‌آیه آمد زنی‌بود در مدینه پرستاری (۱) داشت و جز آن نداشت‌آزاد کرد و گفت ترا آزاد کردم ولیکن از بر من‌مرو و این شرط نمیکنم برتو چون آزادش کرد پرستار برفت زن بیامد و رسول را خبر داد رسول‌علیه‌السلام گفت اوحجاب توشد ازدوزخ رها کن تا برود وچون شنوی که مراسبی(۲) آورده‌اند ازجائی‌بیاتامن ترا برده‌ای دهم . مجاهد روایت کرد که عمرخطاب کس‌فرستاد با موسی اشعری‌واو را گفت ازسبی جلولاء برای من کنیز کی فرست اوکنیز کی فرستاد بغایت حسن و جمال ، عمر چون او را بدید در چشم او نکو آمد این‌آیه برخواند « لن تنالوا البر حتی‌تنفقوا مما تحبون الایه » و درحال‌آزادش کرد، عبدالله

---

(۱) یعنی‌کنیزی داشت .

(۲) سبی اسیر جنگ است .

عمر گوید یك روز این آیه میخواندم اندیشه کردم تاخود چیست که برمن دوست تر است هیچ نزدیك من از این کنیزك که بود دوست تر نبود او را آزاد کردم برخاطرم گذر کرد که اورا بنکاح حلال گردانم دگر باره گفتم چیزیکه بخدای دادم بآن رجوع نکنم . راوی خبر گوید مهمان بابوذر غفاری فرود آمد ابوذر او را گفت من از تو مشغولم بفلانجای مرا شتری است برو و شتر بهینه (۱) بگزین و بیـار ، او برفت و شتری لاغر بیاورد او را گفت بهتر از این نبود ؟ گفت بود ولیکن من نیاوردم رها کردم برای روزی که ترا بآن حاجت باشد . ابوذر گفت حاجت من آن روز باشد که مرا در گور نهند از آن محتاج تر نباشم ، برای حـاجت سخت بهینه مال باید نهادن و خدای تعالی میگوید ، لن تنـالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» . عبدالله سیدان (۲) روایتکند از ابوذر غفاری که گفت ترا در مالت سه انباز است یکی قدر که دستور با تو نیارد (۳) که کدام ببرد بهتر یابتر یعنی آفت خدای . دوم وارث است که منتظر آنستکه توچشم برهم نهی تا او مال ببرد .و انباز سوم توئی اگر بتوانی کردن که توعاجزترین سه گانه نبـاشی بکن ، آنکه گفت خدای تعالی میگوید « لن تنالوا البر حتی تنفقوا ممـا تحبون » . و این شتر دوستر مال منست بنزدیك من برای خود اختیار کردم تا خاصهٔ مرا باشد وآنرا در راه صدقه صرف کرد ، راوی خبر گوید سائلی نزد ربیع خثیم آمد ربیع خثیم گفت بروی پارهٔ شکر این سائل را دهی. من گفتم سایل شکر چه خواهد کردن ؟ او را نان باید، گفت خدای تعالی داند که ربیع خثیم شکر دوست دارد و میگوید « لن تنالوا البر حتی تنفقوامما تحبون » و در اثر هست که زبیده زن هارون الرشید ام جعفر مصحفی قرآن فرمود نوشتن بنود پاره بود و پشتهای آن زرین کرده بود مرصع بانواع جواهر بیش بها (٤) یك روز قرآن میخواند در آن دفتر باین آیه رسید« لن تنالواالبر حتی تنفقوا مما تحبون » باخود اندیشه کرد گفت من در جهان چیزی ازاین دوست تر ندارم کس فرستاد و زرگران را بخواند وآن زر و جواهر بفروخت و بهای آن در چاههای بادیه صرف کرد که تا امروز منسوب است باو. ابوبکر وراق گفت حقتعالی باین آیه مارا فتوت آموخت گفت برّ من ببرّ خود دریابی :

---

(۱) یعنی بهترین شتر .

(۲) در تقریب ابن حجر عبدالله بن سیلان است بلام وبعضی گویند نامش عبدربه بود یا جابر ودر لسان المیزان عبدالله بن سیدان بدال است .

(۳) اجازه نخواهد .

(٤) بسیار قیمت .

من باتو آنگه برّ کنم که تو با برادران خود برّ کنی ، باین سر بده تا بآن سر باتو دهند ، بحسب آن بعدل و بیش از آن بفضل ، ونگر تا گمان نبری که آنچه تو میکنی از خیروبر برمن پوشیده است (وَما تُنفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللهَ بِهِ عَلِيمٌ) و هر نفقه که شما کنی خدای بآن عالم است تا دهندگان استوار باشند، وجز آن برخدای نخواهد شدن چه بمقادیر و تفاصیل آن عالم است .

(كُلُّ الطَّعامِ كانَ حِلاًّ لِبَني إِسرائيلَ-الآية)ابوروق وکلبی گفتند سبب نزول آیه آن بود که چون رسول عليه السلام گفت برملت براهیم جهودان گفتند چونست که گوشت شتر و شیر شتر میخوری ؟ و این بر ابراهیم حرام بود رسول عليه السلام گفت دروغ میگوئی که در شرع ابراهیم این هردو حلال بود (۱) ایشان گفتند هرچه امروز برما حرام است آنست که بر ابراهیم و نوح حرام بود وتا بامروز حرام است خدای تعالی بتکذیب ایشان این آیه فرستاد « کل الطعام » یعنی الطعام المحلل لنا کان حلاً لبنی اسرائیل »هرطعام که امروز ماراحلالست بنی اسرائیل را حلال بود الا آنچه اسرائیل برخود حرام کرد یعنی یعقوب عليه السلام پیش آنکه توراة آید . مفسران خلاف کردند در آن طعام که یعقوب بر خود حرام کرد پیش از نزول توراة عبدالله عباس و مجاهد و قتاده و ضحاك گفتند سبب آن بود که یعقوب را عليه السلام از عرق النساء رنجی بود و اصل آن رنج از رگ پیدا شده بود او رگ برخویشتن حرام کرد . مقاتل و ضحاك گفتند سبب آن بود که یعقوب عليه السلام نذر کرد که اگر خدای تعالی اورا دوازده فرزند بدهد نرینه و او بسلامت به بیت المقدس رسد آخرین ایشانرا قربان کند چون خدای تعالی اورا دوازده فرزند بداد خواست تا بنذر وفا کند برخاست تا ببیت المقدس آید خدای تعالی فرشته ای فرستاد باو واورا گفت تورا عفو بکردم باین نذربامتحانی که تورا کنم یعقوب شادشد و یعقوب مردی بود قوی و بطاش و کس پیش او بکشتی نبه ایستادی و در مصارعت قوت او نداشتی فرشته ای آمددرپیش او و گمان برد که او دزدی است از سر قوت خود باوو درآویخت آن فرشته چیزی برران یعقوب زد ران او درد گرفت و دردی عظیم در او پدید آمد او ازآن رنجور شد ، ویعقوب عليه السلام گوشتی دوست داشتی که در ورك بودی او باخدای نذر کرد که اگر

(۱) اصل در هرچیز اباحه است تا حرمت آن ثابت شود وچون تورات بر موسی (ع) نازل شد احکام آن از زمان آنحضرت ثابت است وپیش ازآن همه چیز قابل خوردن که مردم در آن رغبت میکردند ومعتاد بودحلال بودجزرك ورك که بعلتی حضرت یعقوب نمیخورد واولاد اومتابعت میکردند .

به شود از آن نیز نخورد واین قول ضعیف است(۱) . أبوالعالیه و مقاتل وکلبی گفتند گوشت اشتر و شیر شتر بر خود حرام کرد . شهربن حوشب روایتکرد از عبدالله عباس که جماعتی جهودان پیش رسول آمدند و گفتند یا اباالقاسم ماراخبر ده تا آنچه طعام بود که یعقوب برخود حرام کرد پیش از آنکه توراة فرود نیامده بود؟ رسول علیه السلام گفت بخدای برشما نه شمامیدانی که یعقوب علیه السلام بیمارشد بیماری سخت نذر کرد که اگر خدای او را عافیت دهد او دوست‌تر طعام و شراب برخود حرام کند ودوست ترین طعامها و شرابها براو گوشت شتر و شیرشتر بود آن برخویشتن حرام کرد گفتند صدقت اللهم نعم همچنین استکه گفتی . ضحاك گفت ازعبدالله عباس که یعقوب را عرق النساء پدید آمد طبیبان او را نهی کردند از گوشت شتر و شیر شتر او آن هردو بر خویشتن حرام کرد . جهودان گفتند آنچه یعقوب برخود حرام کرد ما نیز برخود حرام کنیم مساعدت اورا .عکرمه گفت یعقوب پیه برخود حرام کرد وجگر ورك مجاهد گفت گوشت چهار پای برخود حرام کرد. حسن گفت گوشت شتر بودولیکن از خدای دستوری خواست برای تعبد و تقرب را خدای تعالی اورا دستوری داد در آن . آنکه مفسران خلاف کردند در حال این طعام که یعقوب برخود حرام کرد تا حکم آن در توراة چه بود ؟ سدی گفت توراة که آمد بتحریم آن آمد و این قول نیك نیست برای آنکه ممنوع است ازاولقوله تعالی « قل فأتوا بالتوراة » رسول علیه السلام جهودان را در وقت مناظره گفت توراة بیارید بخوانید اگر راست میگوئید چون توراة بیاوردند آنچه ایشان تحریم آن دعوی میکردند در توراة نبود خجل شدند و عناد ایشان ظاهر شد (۲). عطیه گفت خدای این چیزها بر بنی‌اسرائیل حرام نکرد ایشان حرام داشتند برخود بتحریم یعقوب موافقت اورا . واین قول موافق ظاهر است و برعکس قول سدی است . وکلبی گفت در توراة تحریم آن طعامها نبود هیچ، پس از نزول

---

(۱) این قول ضعیف موافق تورات است بلکه ظاهرعبارت تورات آن است که با خدا کشتی گرفت وبعضی بفرشته تاویل میکنند باری دعوی حلیت همه چیز کسی کند که بهمه تورات و احکام و شرایع بنی‌اسرائیل واسحق وابراهیم وانبیا عالم باشد وگرنه ازکجا داندکه هیچ چیز نزدآنان حرام نبودجز رگ ورك وآنکه عالم بآنها باشد جزخدای وآنکه خداوند اورا خبردهد نخواهد بود .

(۲) این آیات منع قول سدی نمیکند چون اختلاف یهود درحرمت رگ ورك نبود بلکه حرمت شتربود واگرتورات میآوردند ومیخواندند معلوم می‌شد شتر بربنی‌اسرائیل پیش از نزول تورات حرام نبود اگرچه رك ورك بریعقوب حرام بود ومستمرگشت بلکه اگر از تورات حرمت گوشت شترهم در شریعت حضرت موسی ثابت میشد بازدعوی یهود که آن درشریعت ابراهیم حرام بودثابت نمیشد .

توراة خداى تعالى بر بنى اسرائيل حرام كرد بمعاصيى كه ايشان كردند كه خداى تعالى بر- ايشان شرط نهاده بود كه هر كه معصيتى كند خداى تعالى طعامى بر ايشان حرام كند و ذلك قوله :«فبظلم من الذين هادوا حرمنا عليهم طيبات احلت لهم » و قوله «وعلى الذين هادوا حرمنا كل ذى ظفر ومن البقر والغنم حرّمنا عليهم شحومهما ـ الى قوله تعالى ـ ذلك جزيناهم ببغيهم و إنّا لصادقون » ضحاك گفت آن هيچ برايشان حرام نبود ، مساعدت يعقوب را برخود حرام كردند، آنگه حواله با توراة كردند و گفتند خداى تعالى در توراة بما حرام كرده است خداى تعالى رسول را گفت : (قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرٰيةِ فَاتْلُوهٰا إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ) . بگو توراة بيـاريد و بخوانيد اگر راست ميگوئى نيـارستند آوردن كه دانستند كه رسوا شوند خداى تعالى گفت :

(فَمَنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الظّٰالِمُونَ) هر كه پس از آن برخداى دروغ گويد از جملهٔ ظالمان باشد، انس مالك روايت كند از رسول عليه السلام كه گفت هر كه اورا عرق النساء باشد بايد تا دنبهٔ گوسفندى نر تازه بگيرد نه كوچك نه پير و بگدازد و سه قسمت كند و هر روز قسمتى بناشتا بخورد تا خداى شفا دهد اورا، انس گفت بيشتر از صد كس بفرمودم و بكردند خداى شفا داد والله أعلم بصحته . اگر سؤال كنند و گويند نشايد هيچكس را بدون رضاى خداى تعالى كه تحليل و تحريم كند گوئيم از اين دو جواب است يكى آنكه اينكه يعقوب كرد عليه السلام باذن و فرمان خداى كرد و پيغامبر را نباشد كه در شرع هيچ كارى كند جز بامر و دستورى خداى و اين جواب آن است كه در قول حسن بصرى بيامد و جواب ديگر از او آن است كه لفظ تحريم مجاز است اينجا و مراد منع نفس است از آن و تحريم در لغت خود منع باشد و حرمان منع بود يعنى إلا آنچه يعقوب عليه السلام خود را از آن بحسب مصلحت طب و يا بر- سبيل تعبد منع كرد و هردو وجه شبهه آنكس كه تمسك كرد بآيه در جواز اجتهاد در شرع در باب تحريم و تحليل باطل شود براى آنكه وجه آيه اينست كه گفتيم والله أعلم وأحكم .

قوله « فمن افترى على الله الكذب » يقال فرى و افترى إذا قطع ،وأصل الفرى القطع، وعرب گويد لاشيء يفرى فرية، وإنّه ليفرى الفرى أى يأتى بالدواهي والعجايب، وافترى عليه و قال عليه و كذب عليه آن باشد كه دروغ گويد براو برخلاف مراد او و كذب له آن بـاشد كه براي او برمراد او دروغى گويد، و كذب فى كلامه آن باشد كه در سخنى كه گويد دروغ گويد اگر گويند كه چه فايده است در آنكه گفت « من بعد ذلك » در همه حال قبيح است .جواب گوئيم مراد بيان وعيد است پس لزوم حجت بر آنانكه مخالفت فرمان خداى كنند و برخداى

دروغ گویند که خدای تعالی نگفته باشد . اگر گویند چگونه گفت که دروغ زن دروغ بر ـ خداي تعالی بندد او برخدای ظالم باشد و ظلم ضرری مخصوص باشد که میدانی .جواب گوئیم از این چند وجه است یکی آنکه حمل کنند برظلم لغوی و گویند مراد آنستکه این کس واضع بود چیزی رانه بموضع خود کهدروغ برخدای تعالی گوید وآن براو محال استوضع الشیء فی غیر موضعه باشد ، و عرب این را ظالم گویند . وجه دیگر آنکه ظلم در کلام عرب نقصان باشد من قوله «آتت اکلها ولم تظلم منه شیئاً » أیلم تنقص آنکس که چنین بود خدای تعالی را وصف نکرده باشد بصفت کمال. وجه دیگر آنستکه آنکس ظالم نفس خود بودیعنی آنمضرت که درمعنیظلم گفتند او نسبت کرده باشدبخویشتنقوله (قُلْ صَدَقَ اللهُ) بگواي محمد که خدای تعالی راست گفت در آن خبر که داد من قوله «کل الطعام کان حلاً لبنی اسرائیل الایه»(فَاتَّبِعُوا) پسروی کنید، واتباع اقتداء باشدبطریقهٔ آنکس که پیش توباشد إمادرطریق و إما درطریقه وسنت (مِلَّةَ إِبْراهِيمَ) ملت ابراهیمرا (حَنِيفاً) حال باشد إما ازملت وإما از ابراهیم. وأصل او بگفتم چه باشد (۱) و گفتهاند در کلام حذفی هست و آن آنست که فانهکان حنیفاً (وَما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) تانظم مستقیمشود وعطففعل براسم نباشد والله أعلم بمراده .

قوله تعالی :

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبارَكاً وَ هُدىً

بدرستیکه نخستخانهای که نهادهشد برای مردمانهر آینه آناست که بمکه استباخیر بسیاراست وراهنمودنی

لِلْعالَمِينَ (۹۱) فِيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ مَقامُ إِبْراهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً

مرجهانیانرا درآن خانهاستنشانههای روشن ونشان پایابراهیم وهرکه درآید درآنخانه باشدایمن

وَ لِلّهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً (۹۲) وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ

ومرخدای راست برمردمان قصدزیارتکعبه هرکهتواند ویابدسوی آن خانه راهی وهرکهکافرشود پسبدرستیکه

اللّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ (۹۳) قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآياتِ اللّهِ وَاللّهُ

خدای بینیازاست ازجهانیان بگو ای خداوندان نامهٔ آسمانی چرا انکار میکنید بآیات خدا وخدای

شَهِيدٌ عَلى ما تَعْمَلُونَ (۹٤) قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّهِ

گواه حاضراست برآنچهمیکنیدشما بگو ای خداوندان نامهٔ آسمانی چرا باز میدارید از دین خدای

(۱) یعنی معنی حنیف را واینکه اینکلمه ازکجا مشتق است پیش از این گفتهایم و چنانکه عادت مفسران است شرح لغت را دراولینکلمه میاورند وپس ازآن احاله بدان میکنند .

مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجاً وَ أَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَ مَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۹۵)

آنانراکه ایمان آوردند میجوئید برای آن انحرافی وشماگواهانید وخدای آگاه است ازآنچه میکنندایشان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقاً مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ

ای آنانکه ایمان آوردید اگرفرمان برید گروهیرا ازآنانکه دادند ایشانرا کتاب بازگردانند شمارا

بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ (۹۶) وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللّٰهِ

پس‌از ایمان شما حال آنکه کافر شوید وچگونه کافر شوید و بر شما میخوانند آیتهای خدای را

وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللّٰهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۹۷)

ودرمیان شما است پیغامبر او وهرکه تمسك نماید بدین خدای پس بحقیقت راه یافته است سوی راه راست

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ

ای آنانیکه ایمان آوردید بترسید از خدای حق ترسیدن او وباید که نباشد اجل مگر در آنحال‌که

مُسْلِمُونَ (۹۸) وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ

مسلمان باشید وتمسك‌نمائید بعهد خدای همگی وبرأیهای‌مختلف نباشید ویادکنیدنیکوئی خدای‌را

عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً (۹۹)

برشما چون بودید دشمنان پس مهربانی پدیدکردمیان دلهای شما پس شدید ببرکت عنایت خدای برادران

وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ آيَاتِهِ

وبودید برکناره‌گوی ازآتش پس خلاص داد شما را ازآن همچنان بیان‌کند خدای برای شما دلایل خود را

لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰۰) وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ

تا مگر شما راه راست یابید و باید که باشد ازشما گروهی‌که خوانند سوی نیکی و فرمایند

بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۱) وَ لَا تَكُونُوا

بکارهای کردنی و باز دارند از کارهای ناشایسته وایشان ایشانند رستگاران و نباشید

كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ

چون آنانکه جدائی نمودند وخلاف‌کردند پس‌ازآنکه‌آمد بدیشان دلایل‌روشن وایشان مرایشان راست عذابی

عَظِيمٌ (۱۰۲).

بزرگ

قوله (إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ ـ الآية ـ) . مجاهد گفت سبب نزول آیه آن بود که جهودان با مسلمانان خلاف کردند در باب کعبه و بیت‌المقدس. جهودان گفتند بیت‌المقدس مهتر است از خانهٔ کعبه برای آنکه مهاجر انبیا است و زمین مقدسه است و مسلمانان گفتند کعبه فاضل‌تر است خدای تعالی این آیه فرستاد ابن السمیقع خواند وَضَع بفتح الواو والضاد علی‌معنی‌وضعه‌الله یعنی‌خدای بنهاد این‌خانه‌را واین‌شرف بیت‌المقدس‌را نیست، (لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكاً وَهُدىً لِلْعَالَمِينَ ـ الی قوله عَنِ العَالَمِينَ) خدای‌تعالی‌در‌این آیات‌هفت‌فضیلت‌برشمرد کعبه‌را که هیچ‌از آن بیت‌المقدس‌را نیست ردّ برجهودان. علماء خلاف کردندفی‌تأویل‌قوله: «إن أول بیت وضع‌للناس » بعضی گفتند مراد آنستکه اول‌بقعه‌ای که اززمین برروی‌آب پدیدآمد و خدای تعالی بیافریدزمین کعبه بود از کفی‌سفید پس‌از آن بدوهزارسال زمین‌آفرید یعنی‌فرمود تازمین اززیرخانهٔ کعبه‌بیرون‌آوردند(۱) واین‌قول عبدالله عمراست ومجاهد وقتاده و سدی . و بعضی دیگر گفتند مراد آنست که اول خانه که برروی زمین نهادند خانهٔ کعبه بود . روایت کرده‌اند که‌زین‌العابدین‌علی‌بن‌الحسین‌علیهما‌السلام راپرسیدند ازسبب طواف گفت‌خدای تعالی‌درزیر عرش‌خانه‌ای بنهاد که‌آنرا بیت‌المعمور گویند‌آنکه خدای تعالی در سورهٔ و الطور ذکر کرد که «والبیت المعمور» وفرشتگان را فرمود تا گردآن طواف کنند و طواف عرش رها کنند تا برایشان آسان تر باشد آنگه فرشتگان زمین را بفرمود تا برابر آن در روی زمین آنجا که امروز خانهٔ کعبه است‌خانه‌ای‌بنا کردند برشکل‌آن در طول و عرض و نامش ضراح نهادند و آنان را که در زمین‌بودند از خلقان او فرمود تا گرد آن طواف میکردند چنانکه اهل‌آسمان گرد خانهٔ معمور. بعضی دیگر گفتند مراد آنست که اول خانه‌ای که‌آدم بر زمین بنا کرد آن بود ، این قول عبدالله عباس است . ضحاك گفت اول‌خانه‌ای که دراوبرکت نهادند واز فردوس أعلی بزیر آوردند خانه کعبه بود ، سماك روایتکرد از خالد بن عرعره که‌ازأمیر‌المؤمنین‌علی علیه‌السلام پرسیدند که این خانه اول خانه‌ایست که در زمین بنهادند ؟ گفت نه پس قوم نوح و عاد وثمود کجا بودند ؟ ولیکن اول خانه‌ای که در اوبرکت نهادند این‌خانه است این يك روایتی است از او . ودر مسائلی که جهودان ازاو پرسیدند هست که گفتند خبر ده مارا از اول‌سنگی که برروی زمین نهادند گفت شما که جهودانی گوئی که آن سنگی است که در بنـاء بیت ـ

---

(۱) مقصود از زمین خشکی‌آن است وبمقتضای این قول درآغاز خلقت‌آب بهمه‌کره احاطه‌داشت و هیچ جای خشك که انسان وحیوان در آن زیست‌کند موجود نبود و این خشکیها که ربع مسکون است بتدریج از زیرآب بیرون‌آمد واول بقعه زمین مکه بودو پس ازآن کشورهای دیگربدان‌ملحق‌شدند .

المقدس است و دروغگوئی،اول سنگ که برزمین نهادند حجر اسود بود . وله لسان ذلق یشهد یوم القیامة لمن زاره. واورا روزقیامت‌زبانی فصیح بود تا گواهی دهد برای آنانکه بدو آمده باشند بزیارت. و گفته‌اند اول خانه‌ای که نهادند برای حج‌مردمان‌این‌خانه استواین‌نیزروایتی است ازعبدالله عباس و گفته‌اند اول خانه‌ای که بقبلهٔ أهل زمین کردند اینخانه بود. حسن وکلبی وفراء گفتند اول‌خانه‌ای که بعبادتگاه أهل زمین کردند، ومراد به‌بیت مسجداست بیانش قوله «ان‌تبوّء القومکما بیوتاً» یعنی‌مساجد. أبوذرغفاری روایت کندازرسول ﷺ که اوراپرسیدند از اول مسجدی که درزمین‌ساختند از برای عبادت گفت مسجد الحرام بود و آنکه بیت‌المقدس گفتند ای رسول‌الله چند مدت بود میان ایشان ؟ گفت چهل سال (١) هر کجا وقت نماز بتو رسد نماز کن که زمین همه مسجد منست «جعلت لی‌الارض مسجداً و طهوراً» بخلاف آنکه در بنی‌اسرائیل بود،چه ایشان‌را نماز روا نبودی الادر مسجد و روایتکرده‌اند که چون‌خدایتعالی آدم را بزمین فرستاد او در زمین میگشت و پوششی نبود که اورا سایه کردی تابش آفتاب در او اثر کرد و او را سیاه کرد او یك روز باندام خود نگریست آن سیاهی دید بخدای بنالیداز آن و از رنج آفتاب خدای تعالی از آسمان برای او بیت‌المعمور بفرستاد و آن خانه‌برطول و عرض و عمق خانه کعبه ازپارهٔ یاقوت سرخ آفریده آدم در آنجا شد و از گرما بیاسود گفت بارخدایا باین‌سیاهی اندامم چکنم؟ حق تعالی گفت سیزدهم ماه وچهاردهم و پانزدهم روزه‌دار او یك روز روزه داشت ثُلثی اندامش سفید شد دوم روز روزه داشت دو بهر از اندامش سپیدشد سه‌ام روز روزه داشت همه اندامش سپید شد ولذلك سمیت أیام البیض این سه روز را برای‌آن أیام‌البیض خوانند، اینجا اشارتی هست وآن آنستکه اگر بروزهٔ این أیّام اندام آدم سفیدشد اولی و احری که بروزهٔ این روزها صحیفهٔ أعمال تو از گناه سفید شود . آن خانه همچنان بود تا أیّام طوفان نوح خدای تعالی فرمود تا بآسمان چهارم بردند و بنهادند برابر خانهٔ کعبه چنانکه اگر از روی مثل رسنی فرو گذارند از آنجا بپشت خانهٔ کعبه رسد (٢)همچنان بود تا آنگه که خدای تعالی ابراهیم‌را فرمود که خانه برآر قوله «لَلَّذي بِبَكَّةَ مُبارَكاً»

---

(١) این روایت ضعیف‌است زیراکه میان‌حضرت ابراهیم(ع)که بنای‌کعبه نهاد وحضرت داود(ع) که آغازساختمان بیت‌المقدس‌کرد نزدیك هزار سال است .

(٢) این روایت هم ضعیف است بظاهر و آن اعتماد نتوان کرد چون یا زمین میگردد برای پیدایش روز وشب یاآسمان بهرحال‌کعبه از محاذات‌بیت‌المعمور دور می‌شود و اگر روایت‌صحیح باشد مراد از آن‌آسمان روحانی است و درجای دیگر توجیه داده وشرح آنرا گفته‌ایم .

ضحاك و مؤرج گفتند مکه است و همالغتان برای آنکه عرب معاقبه کند میان باء ومیم فیقول سبد رأسه وسمده و أغمطت علیه الحمی و أغبطت وما هو بضربة لازب و لازم . ابن شهاب گفت بکه زمین مسجد است و خانه ، و مکه جمله حرم است ، بعضی دیگر گفتند مکه نام شهراست و بکه‌نام زمین خانه است و آنجا که طوافگاه است سمی بذلك لان الناس یتباکّون فیه أی یزدحمون که مردم در آنجا بریکدیگر زحمت کنند ودرپیش یکدیگر نماز کنند وپیش‌یکدیگر بگذرند وقال الراجز :

إذَا الشَّرِيبُ أَخَذَتْهُ أَكَّةٌ فَخَلِّهِ حَتَّى يَبُكَّ بَكَّةً (۱)

عطا گفت مردی نماز میکرد در مسجد الحرام زنی پیش او بگذشت مرد او را زجری بکرد ، أبوجعفر باقر علیه السلام گفت رها کن اورا این بکه است یبك بعضها بعضا . عبدالله زبیر گفت برای آنش‌بکه خواند لانها تبك أعناق‌الجبابرة أی‌تدقها . برای آنکه آن خانه گردن جباران شکند هیچ جبار قصد آن خانه نکرد و إلا خدای گردنش بشکند و أما شهر را مکه برای‌آن خوانند که‌آب در او اندك باشد من‌قول العرب. مك‌الفصيل وامتكّ إذا امتصّ مافی ضرع امه من‌اللبن ، قال‌الشاعر : «مَكَّتْ وَلَمْ تُبْقِ فِي أَجْوافِها دِرَّاً»(۲)

حسن بصری روایتکرد از عبدالله عباس که او گفت برروی زمین‌هیچ جای نمیشناسم که عامل را بهر حسنتی صد هزار بنویسند و نماز کننده را بهر رکعتی صد هزار رکعت بنویسند و نمیدانم که برپشت زمین شهری که در آن صدقه بدهند بصد هزار صدقه برآید إلا مکه وبرـ روی زمین هیچ شهر ندانم که در آنجا شراب أبرار است و نمازگاه أخیار است الا مکه و در روی زمین هیچ شهر ندانم که مردم دست برهرچه نهند در آنجا کفارۀ گناهانش بود الامکه و نمیدانم بروی زمین شهری که در آنجا خانه باشد که هر که در آن خانه مینگرد بی‌آنکه‌نماز کند یا طواف کند اوراعبادة الدهر وصوم الدهر بنویسند الا بمکه و در روی زمین جائی‌ندانم که‌دعا کننده‌آنجا دعا کند فرشتگان بردعاء اوآمین کنند الا بمکه و هیچ شهر ندانم که جمله پیغمبران را در آنجا مورد و مصدر بوده است إلا مکه و هیچ شهر ندانم که فردای قیامت پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان‌را از اوبیشتر حشر کنند که مکه و آنان را که آنجا حشر کنند ایمن باشند و هیچ شهر ندانم بر روی زمین که در هرروزی از روح و رایحه بهشت چندان فرود آید که بمکه ، قوله « مبارکا» نصب او برحال است و معنی او إثبات باشد من

(۱) آنگاه‌کههم کاسه را اضطراب رخ دهد و آشفته شود اورا رهاکن تا مزاحمت‌کند وصدمه‌بیند
(۲) مك مکیدن است یعنی آن اندازه مکیدکه درشکم حیوان شیر نماند .

بروك البعير و منه البركة لثبوت الماء فيه و منه البرك للصدر لثبوت الحفظ فيه و منه قوله « تبارك‌الله » أى بقى‌لم يزل ولا يزال (وَهُدىً لِلْعالَمِينَ) أی قبلة لهم . گفته‌اند مراد بهدی قبله است و گفته‌اند بمعنی دلالت و بیانست در بسیاری معالم دین از نماز و طواف و ذبح وجز آن روا باشد که مراد لطف بود که هدی بمعنی لطف آمده است فی‌قوله « و زدناهم هدی » (فِيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ) عبد الله عباس خواند « آية بينة » على الوحدان گفت مراد مقام إبراهيم‌است‌تنها. جملهٔ قراء «آيات بينات» خواندند على‌الجمع. برقراءت اول‌تقدیر چنین باشد فيه آية بينة وهی‌مقام ابراهيم رفع او برخبرمبتدا باشد وبرقراءت دوم تقدیر منها مقام‌ابراهیم ورفع اوبرابتدا باشد «فِيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ» دراین‌خلاف کردند بعضی گفتند مراد بآیات‌مشاعر و معالم استکه آنجا هست از حجر الاسود و أرکان و حطیم و زمزم و جز آن و بعضی دیگر گفتند مراد بآیات علامات و دلالاتی استکه حق تعالی نهاد آن را که دلیل شرف کعبه میکند جاری مجری معجز از آن جمله آنستکه ده چندان و بیست چندان و صدچندان مردم که در آنجا گنجند و در جای مثل آن ، در آنجا شوند و برایشان تنگ نشود تا همه نماز کنند و مقصود خود حاصل کنند ، دگر چندان مرغ از کبوتر و جز آن گرد خانه میپروازند و یکی از ایشان تنگ نشود (۱) بسر آن خانه نپرد ، دگر آنکه هیچ مرغی در مسجد زرق نیفکند و نه بر بام خانه ونه بر دیوار ، دگر آنکه جمار با آنکه هر سال چندین هزار خلق سنگ باو اندازند زیاده نشود و اگر جای دیگر بودی کوهی شده بودی دگر آنکه شفای بیماران در او باشد ، دگر آنکه هرجبار که قصد آن کرد خدای تعالی هلاکش بر آورد و تعجیل عقوبت کرد او را (مَقامُ إِبْراهِيمَ) اختلاف أقوال در مقام ابراهیم بگفتیم در سورة البقرة (وَمَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً) در اوچند قول گفته‌اند یکی‌آنکه تادرحرم‌باشد ایمن شود ازآنکه او راکس برنجاند اگر مرد قاتل پدر و برادر را بیند در حرم شرع میفرماید تا تعرضش نکند و نرنجاند اورا و هر که جنایتی کند ودر حرم گریزد او راتعرض نکنند در حرم‌ولیکن طعام و شراب براو تنگ کنند تابضرورت بیرون آید آنگه براو حد برانند و اگر آن‌جنایت در حرم کند آنجا حد برانند لانتها که حرمة الحرم (۲) . و قولی دیگر آنست که ومن‌دخله

(۱) تنك نشود يعنى نزديك ومتصل نشود .

(۲) گوینده این‌سخن حمل کلام برحکم تکلیفی کرد یعنی مردم باید حرمت حرم را نگاهدارند و هر کس بدانجا در آید أمان دهند و آزار نرسانند پس خبر بجای أمر است مانند«لکم فی رسول‌الله اسوة حسنة»ومانند«والذين‌آمنوامعه أشداء على الكفاررحماء بينهم» وماگوئیم چون‌آیه درمقام محاجه*

وهو علی هدی من ربه و بصیرة من دینه کان آمناً أی صار آمناً فی القیامة من النار . هر که در آنجا شود بشرایط خود در قیامت از آتش دوزخ ایمن باشد . بعضی دگر گفتند مراد آن استکه در جاهلیت هر که در آنجا شدی از غارت و قتل ایمن شدی و چون اسلام آمد الا حرمت نیفزوداورا .أبوالجلدبعبدالله عباس نوشت که اول کسیکه پناه بحرم داد ماهیان کوچك و بزرگ بودند کوچك از بزرگ وبزرگ از طوفان . قول دیگر آن است هر که او آن‌سال که رسول عليه‌السلام عمرهٔ قضا کرد بارسول‌الله در آنجا شدایمن است بیانه قوله « لتدخلن المسجد الحرام انشاءالله آمنین محلّقین » وقولي دیگر آن استکه لفظ خبر است و معنی امر أی‌ومن دخله فأمنه آنکس که در آنجا شود ایمنش باید داشت چنانکه گفت « فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی‌الحج » أی لا ترفثوا فی‌الحج ولا تفسقوا ولا تجادلوا . ضحاك گفت من دخله حاجاً کان آمناً من الذنوب التی اکتسبها قبل‌ذاك . هر که در آنجا شود از گناهان کرده ایمن‌شود جعفر بن محمد الصادق عليهما‌السلام گفت : « من دخله علی الصفا کما دخله الانبیاء و الاولیاء کان آمناً من عذاب‌الله » هر که باصفا در او شود چنانکه أنبیاء و اولیاء شدند از عذاب خدای ایمن‌شود أبوالنجم القرشی الصوفی گفت روزی‌در طوافگاه میگردیدم گفتم بارخدایا تو گفته‌ای‌در کتاب مجید خود که « ومن دخله کان آمناً » هر که در آنجا شود ایمن باشد بار خدایا از چه ایمن باشد ؟ هاتفی از پس پشت من آواز داد « من النار » گفت از آتش باز نگریستم کس راندیدم بیان این قول آنستکه انس مالك روایتکرد از رسول عليه‌السلام که او گفت هر که او در حرمی‌از این دو حرم که حرم خدا و حرم رسول است بمیرد روز قیامت خدای تعالی او را از ایمنـان برانگیزد . و در خبر استکه رسول عليه‌السلام گفت فردای قیامت خدای تعالی بفرماید تا اطراف

*یهود است وآنان نسبت‌کعبه را بابراهیم (ع) انکار میکنند خداوند آیات و دلائلی ذکر میفرماید بر رد آنان واثبات اینکه این خانه از آنحضرت بوده: یکی آنکه مقام ابراهیم در آنجا متواتر است و خلف از سلف‌آنرا بنام ابراهیم میخوانند مثل‌آنکه یکی ازماگویدگنبد قابوس قبرپادشاه معروف است چون بتواتر این نام ازقدیم برآن مانده است پس در نسبت‌مقام بابراهیم شك نبایدکرد . دیگر اتفاق عرب جاهلیت از قدیمترین عهد برحفظ حرمت‌کعبه و با اینکه ایمنی در عربستان وجود نداشت هرکس بحرم میرفت ایمن بود واینمعنی‌بی‌آنکه منسوب بحضرت ابراهیم (ع) باشد معقول نیست و عرب سایر معابد و بتخانه هارا چنین حرمت نمی‌داشتند که هرکس بدانجا رود ایمن باشد این دلیل دیگر است برصحت نسبت آن بابراهیم (ع) وعرب‌کسی دیگر جز آنحضرت را نمی‌شناختندکه بسبب‌آوخانه را حرمت‌کنند .

حجون و بقیع گیرند و آن گورستانهای مکه و مدینه است ودر بهشت افشانند .و عبدالله‌مسعود روایتکرد که رسول ﷺ بر کنارهٔ صحراء مکه که امروز گورستان است . و آنگه هنـوز گورستان نبود گفت از این بقعه و از این‌حرم فردای قیامت هفتاد هزار مرد را برانگیزند که‌ایشان‌را بی‌حساب ببهشت برند که هر یکی از ایشان هفتاد هزار گناه کار را شفـاعت کند رویهاشان چون ماه شب چهارده ، انس مالك‌روایتکند از رسول ﷺ که گفت هر که‌بر گرماء مکه صبر کند یکساعت از روز آتش دوزخ از او دور شود دویست ساله راه و ببهشت نزدیك شود صد ساله راه . وهب منبه گفت درتوراة نوشته استکه خدای تعالی روز قیامت هفتصدهزار فرشته را بفرستد با زنجیرهای زرین تا خانهٔ کعبه را بعرصهٔ قیامت آرند ایشان بیایند و کعبه را بآن سلسله‌های‌زرین بموقف‌قیامت آرندفرشته‌ای گوید یا کعبة‌الله سیری ای کعبهٔ خدا برو . او گوید نروم تا حاجتم روا نکنند گوید حاجت توچیست ؟ گوید شفاعت من قبول کنند‌درحق آنانکه در پیرامن من دفن کردند ایشان‌را . حق تعالی گوید حاجتت روا کردم مردگان را از گورها برانگیزند بارویهای سفید همه احرام گرفته گرد خانهٔ کعبه در آیند ولبیك‌زنند فرشتهٔ دیگر گوید ای کعبهٔ خدا برو گوید نروم تا مرادم ندهند ، گوید مرادت‌چیست؟ بخواه تا بدهند ، گوید بارخدایابندگان گناهکارتواز هر فجی‌عمیق وراه‌بعید أشعث اغبربمن آمده‌اند أهل واولاد را بجای رها کرد وپشت برخانمان کرده دوستان ورفیقان‌را وداع کرده بیاسهٔ (۱) من‌بمن‌آمده‌اند بزیارت، ومناسك‌بگذاردندچنانکه‌توفرمودی بارخدایاشفاعت‌میکنم که ایشان را از فزع اکبر ایمن کنی وشفاعت من‌در ایشان قبول کنی و همه را پیرامن من بداری،فرشته ندا کند که در میان ایشان گناهکاران وأصحاب کبایرند مصربر گناه مستحق دوزخ کعبه گوید بار خدایامن شفاعت درحق گناهکاران میکنم خدای تعالی گوید شفاعت تو قبول کردم‌ومرادت بدادم ،فرشته ندا کندالا وهر کس که ازأهل کعبه است ازمیان جمع بیرون آئی جملهٔ‌حاجیان از میان جمع بیرون آیند و گرد کعبه در آیند سفید روی ایمن از دوزخ طواف میکنندولبیك میزنند فرشته‌ندا کندو گوید ای کعبهٔ خدای برو کعبه خرامان خرامان برفتن در آیدو گوید «لبیك اللهم لبیك ان الحمد والملك والنعمة لك لاشریك لك لبیك » و أهل او درپی‌اومیروند و آنچه در این خبر آمد از اضافهٔ کلام و رفتار با کعبه علی أحد الوجهین باشد ،إمّا مضاف‌بود با فرشتگان که‌موکل کعبه‌اند و إمّا برطریق تمثل باشد چنانکه اگر کعبه مثلا عاقلی مکلف بودی‌او رادرباب‌شفاعت‌این‌منزلت بودی‌وسخن‌ومناظرهٔ اوباخدایتعالی براینوجه‌بودی‌چنانکه‌حق

(۱) یاسه بمعنی تمنا وآرزو است .

تعالی گفت «لو أنزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشیة الله الآیة» یعنی لو أنزلنا هذا القرآن علی جبل و کان الجبل ممن یسمع و یعقل لرأیته کذا (۱) قوله :

(وَلِلهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ البَيْتِ) لام ایجاب و اختصاص است یقال لفلان علیه کذا، یعنی اوراست جز اورا نیست « علی الناس » لفظ عام است بر مردمان شریف و وضیع و برّ و فاجر و مؤمن و کافر و اگر نه مخصص باشد هرچه این نام براو افتد از این جنس داخل بود دراو ودر آیت دلیل است بر آنکه کفار مکلفند بحج لتناول عموم اللفظ لهم «حج البیت» أبوجعفر و حمزه و کسائی خوانند حج البیت بکسر حاء درهمهٔ قرآن و باقی بفتح حاء خواندند(۲) وهما لغتان الفتح لغة أهل الحجاز و الکسر لغة الباقین ، و بعضی أهل لغت گفتند الحج بالفتح المصدر و بالکسر الاسم و بگفتیم که أصل حج قصد باشد در لغت و در شرع همچنین جز که مخصوص باشد بالقصد إلی مکان مخصوص فی أیام مخصوصة لاداء مناسك مخصوصة (مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً) من بدل ناس است وهو بدل البعض من الکل کقولك مررت بالقوم ثلثهم ، و رأیت القوم أکثرهم ، و محل أو جرّ است و تقدیر الآیة « ولله علی الناس المستطیعین منهم حج البیت » أما استطاعت فقهاء در او خلاف کردند بنزدیك ما حریت است و کمال عقل و بلوغ و صحت و وجود زاد و راحلة و تخلیة السرب و امکان المسیر و الرجوع الی کفایة، (۳) هرگه که یکی از اینها مختل بود وجوب

---

(۱) و شاید بتوان گفت کعبه در عالم آخرت خود بسخن آید چون در آخرت همه چیز حیات دارند «و ان الدار الاخرة لهی الحیوان » و در آن جا هیچ چیز جماد نیست چنانکه در عالم دنیا هیچ عقل وادراك نیست، وعقل انسان شعاع عالم دیگر است براو تابیده.

(۲) در مجمع البیان گوید اهل کوفه غیر ابی بکر وابوجعفر بکسر حاء خواندند و دیگر قاریان بفتح بنابراین عاصم هم بروایت حفص بکسر حاء خوانده است وهمین قراءت فعلا متداول است اما دراین کتاب بروایت حفص از عاصم توجه نفرموده و همان روایت ابوبکر رااز وی درنظر داشت وبمقتضای آن فرمود عاصم هم بفتح خوانده است .

(۳) رجوع بکفایت آن است که چون حاجی ازمکه بازگردد وسیله‌ای برای کسب معاش داشته باشد از سرمایه یا صنعت یاغله ملك وامثال آن ونزد محققین فقهاء این شرط نیست مگر آنکه مردی کفایت دارد از سرمایه وملك، واجب نیست آنرا بفروشد ودرراه حج صرف کند وچون بازگردد سائل بکف شود اما آنکه اصلا سرمایه ندارد وهنری که بدان معاش توان کرد نیزندارد امازاد وراحله دارد بقدررفتن و بازگشتن ونفقه باز ماندگان و این زادوراحله ونفقه را سرمایه کسب نمیتواندکرد حج براو واجب است و همچنین اگر بکسی بذل زاد وراحله کنند که کفایت معاش ندارد یاآنکه بعلتی عبورش در ایام حج بمکه افتاد یا بنده در مکه آزاد شد در هیچیك از اینان باز گشت بکفایت شرط نیست .

ساقط باشد واستحباب برجای بود وبنزدیك شافعی همچنین است جز که شافعی دروجوب اسلام اعتبار کند بناء على أصله أنّ الكفار غير مخاطبين بالشرايع . وبنزدیك ما اسلام شرط نیست در وجوبش . وانما شرط درصحت اداء است که کافراگر چه مخاطب است بشرایع ازاودرست نیاید بامقام بر کفر و آنخبر که شافعی باو تمسك كرد من قوله عليه السلام : « أيّماأعرابی حجّ ثم هاجر فعليه حجة اخرى » . هرأعرابی که حج کند و پس از آن هجرت کند بروجهی دگر باشد و مراد بهجرت اسلام است ، این دلیلی نباشد بر سقوط وجوب در حال کفر انما دلیل باشد بر فقدأجزاءای نفی صحت أداء ، چنانکه ما گفتیم پس بنزدیك ما شرائط وجوب اینست که ذکر کردیم و مراد بتخلية السرب آنستکه راه ایمن باشد از دشمن و موانع دیگر ومراد بامكان المسير آنستکه اگر حج براو در وقتی واجب شود که در آن وقت ممکن نباشد بحج رفتن واجب نباشد تا وقت امکان که ممکن باشد رفتن و وجود زاد و راحله در وجوب حج قول عمر است و عبدالله عمر و عبدالله عباس در صحابه و در تابعین حسن بصری وسعيد جبير و مجاهد وعطا و در فقهاء مذهب شافعی است و ثوری و ابوحنیفه و أصحابش و أحمد وإسحاق و دلیل این قول حدیث عمروبن شعيب عن أبيه عنجده که گفت مردی بنزدیك رسول آمد و گفت يا رسول‌الله ما السبيل إلى‌الحج ؟ گفت راه بحج چیست؟ گفت زاد و راحله ، واین خبر عبدالله مسعود و عبدالله عباس و عایشه و جابر و انس‌مالك روایتکردند، أما آنکس که اوقادر باشد بررفتن و راحله ندارد بنزدیك ماواین فقهاء حج براو واجب نیست بل سنت باشد،اگر برود مجزی‌نباشد ازحج اسلام و همچنین اگرزاد ندارد و در ره سؤال میکند و میشودبتكسّع نیز از حج اسلام مجزی‌نباشد ،و چون مال‌یابد اعادهٔ حج براو واجب بود، ومالك گفتاگر زاد دارد و قادر باشد بررفتن حج براو واجب باشد و این مذهب أصحاب ظـاهر است تمسك کردند فی‌قوله« وأذن في‌الناس‌بالحج يأتوك رجالا » وهوجمع راجل و جواب از این آنستکه قدیم تعالی وصف آیندگان بحج کرد که بعضی از ایشان سوار باشند و بعضی پیاده و نگفته آنانکه پیاده باشند برایشان واجب‌باشد آمدن وأما کمیت زاد و کیفیت راحله چنین گفتندزاد كاف و راحلة مبلّغة وقوّة مؤدية واین جمله آن تفصیل‌استکه در باب شرایط برفت‌زادچندان باید که اورا کفایت باشد در آمدن و مقام کردن و باز آمدن و أما راحله چنان باید که غلبهٔ ظن آن بود که برساند اورا و اما رجوع با کفایت شرط است بنزدیك ما و بنزدیك شافعی و اگر نباشد او را حج واجب نبود مگر آنکه صنعتی داند یاضیعتی دارد که رجوع کند واگر

متاع و عقار دارد بمقدار آنکه باوحج توان کردن هم واجب بود اورا و اگر سرائی دارد که مسکن و خادمیکه خدمت او کند واجب نباشد اورا صرفکردن آن درباب حج و شافعی رادو قول است یکی چنین که ما گفتیم و این ظاهر مذهب اوست و یکی آنکه واجب باشد وأما آنکس را که پرپیرباشد و بر راحله نتواند بایستادن براو واجب استکه کسیرا بفرماید تااز او حج کند چون باقی شرائط حاصل باشد وهو قول علی بن أبیطالب عليه السلام و این مذهب شافعی است و ثوری و أبوحنیفه و أصحابش و عبدالله بن المبارك و احمد و اسحاق و همچنین باشد حکم آنکه اورا بیماری مزمن باشد و امید برء نبود و بنزدیك مالك فرض حج از او ساقط باشد سواء اگر مال دارد و اگر ندارد . دلیل ما و شافعی خبر خثعمیه استکه بیامد ورسول را گفت یارسول‌الله فرض حج پدرم را دریافت و او پر پیر است وبر راحله نتواند نشستن روا باشد که من از اوحج کنم؟ گفت روا باشد گفت یارسول‌الله سود دارد اورا؟ گفت: «أرأیت لو کان علی أبیك دین فقضیته أما کان یجزی ، قلت نعم قال فدین‌الله أحق » گفت چگوئی اگر بر پدرت وامی باشدتو بگذاری روا باشد ؟ گفتم بلی گفت وام‌خدای اولیتر و أما آنکس که‌بیمار باشد بیماری که امید برء باشد اورا روا نباشد که از او حج کنند بنیابت برای آنکه او آیس نیست از آنکه بنفس خود حج کند ، اگر کسی از او حج کند روا نباشد بنزدیك شافعی و بنزدیك ابوحنیفه روا باشد. و استطاعت در لغت آن باشد که فعل باطوع تو باشد از قدرت و آلت و در شرع عبارت است در باب حج از اینکه گفتیم (وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ) هر که‌کافر شود خدای تعالی مستغنی است ازجهانیان . معنی آنست تا بدانند که مرا در کردن حج و عبادت شما منفعتی‌نیست مفسران در تفسیر آن خلاف کردند ، عبدالله عباس وحسن و ضحاك گفتند مراد آنستکه هر که جحود کند وجوب حج‌را . مجاهد گفت‌مراد آنستکه اگر حج کند از باب برّ نبیند و اگر نکند خویشتن مأثوم نداند . و روایتکردند از رسول عليه السلام که گفت مراد آنستکه من کفر بالله والیوم الاخر هر که بخدای و قیامت کافر شود. سعیدبن المسیب گفت آیه درجهودان آمد که گفتند حج کردن بخانهٔ کعبه واجب‌نیست ضحاك گفت چون آیه آمد رسول عليه السلام أهل ملل‌را جمع کرد وایشان را باحج دعوتکردأهل یك ملت اجابت کردند و مسلمانان بودند و أهل پنج ملت کافر شدند گفتند ما ایمان نیاریم بآن و نماز نکنیم بجهت او وحج نکنیم باو خدای تعالی این آیه فرستاد عطاء گفت من کفر بالبیت هر که بکعبه کافرشود. ابن زید گفت هر که باین آیات کافر شود که خدای تعالی گفت

فيه آيات بينات . سدی گفت مراد آنستکه هر که استطاعت دارد و حج نکند کفران او بحج اینست (۱) أما أخبار در وجوب حج و ترغیب براو بی‌اندازه است رسول عليه‌السلام گفت « صلوا خمسکم وصوموا شهر کم وأدّوا زکوة مالکم وحجّوا بیتکم تدخلوا جنة ربکم » گفت نماز پنج بجا آورید وماه‌رمضان‌روزه‌دارید وزکوة‌مال بدهیدوحج‌خانه‌بگذارید وببهشت خدای‌روید رسول عليه‌السلام گفت«حجوا قبل‌أن‌لاتحجوا» حج کنیدپیش‌ازآنکه‌خواهید که کنیدوتتوانید، که‌این خانه‌دوبارویران کردند وببارسوم‌ازمیان‌شما بردارند،عبدالله‌مسعود گفت‌حج‌خانه‌بپای‌داریدپیش از آنکه در بادیه درختانی بروید که هرچارپای که از آن بخورد بمیرد، ابوامامه گفت‌ازرسول عليه‌السلام که او گفت هر کرا حاجتی ظاهر منع نکند و یا سلطانی قاهر یا بیماری حابس باز ندارد از حج و حج نکند « فلیمت إن‌شاء یهودیاً أونصرانیاً » و بمیرد گو خواه جهود میردو خواه ترسا.موسی‌بن‌جعفر عليهماالسلام روایتکرداز پدرش از پدرانش ازرسول عليه‌السلام که گفت هر که بمیرد و حج نکرده باشد خدای تعالی هیچ عمل از او قبول نکند ، قتاده گفت ازحسن‌بصری از عمر خطاب که او گفت چند بار همت کردم که کسان را بشهرها فرستم تاخود کیست که حج نمیکند بی‌عذری جزیه براو نهم .

(قُلْ يا أَهْلَ الكِتابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآياتِ اللهِ) آیه وارد است‌مورد تعجب‌وانکار و تقریع و ظاهر او استفهام است (وَاللهُ شَهِيدٌ عَلىٰ ماتَعْمَلُونَ) واو حال راست یعنی در حالیکه خدای تعالی بر شما و أفعال شما گواه است و مثل این آیه را تفسیر برفت پیش از این (۲) .

(قُلْ ياأَهْلَ الكِتابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ) چرا منع میکنید از راه‌خدا والصد:المنع « قال‌الله تعالی هم الذین کفروا و صدوکم عن المسجد الحرام » و در کیفیت صد

---

(۱) قول سدی ازمیان اقوال مفسرین‌صحیحتراست چون ظاهراً تخویف تارك حج‌فرمود نه‌منکر آن وترك حج را کفر نامید از آن جهت که حکمت اعمال آن ظاهر نیست مثلا گشتن گرداگرد کعبه و هروله کردن در میان صفا و مروه وریك انداختن بجمرات حکمتی ظاهر ندارد خصوصاً که از راه دور بامشقت بسیار برای انجام دادن این اعمال طی مسافت‌کنند جزکسی که حقیقةً مؤمن باشد این‌تعبد را نخواهد کرد وما در زمان خود می‌بینیم ملاحده وکفار از حج رفتن مسلمانان بیش ازدیگرعبادات آزرده میشوند و بسیار شنیده‌ایم میگویند اینهمه مال که صرف حج میکنند باید صرف مساعدت‌فقراء و بیمارستان وامثال آن کرد .

(۲) درآیه‌گذشته(شماره ٦٤) کلمه‌قل‌دراول‌آیه‌نیست‌وبجای « والله‌شهید » «وانتم تشهدون» است .

بردو قول گفتند یکی آنکه جهودان بتذکیر ویاد دادن کارزاریکه در جاهلیت از میان اوس و خزرج بود ایشان را بریکدیگر اغراء کردندی تا ایشان بر یکدیگر بیامدندی و حمیت جاهلیت ایشان را(۱) بر آنکه محافظت ومراعات اسلام یکسو نهادندی و باسر کینه کهن شدندی این قول زید بن أسلم است ، و گفت آیه خاص برجهودان است . و حسن گفت آیه برجهودان و ترسایانست و آن آن بود که ایشان عرب را گفتندی این محمد نه آن محمد است که مانعت و صفت اودر توراة و إنجیل خوانده‌ایم و پیغمبران ما مارابشارت داده‌اند (مَنْ آمَنَ)درجای مفعول به است و محل او نصب است یعنی چرا منع میکنید مؤمنان‌را (تَبْغُونَها عِوَجاً) و هاء راجعست با سبیل وطلب کجی این راه میکنید «تبغونها عوجاً» ودرجای حال‌است أی باغین لها عوجا والعوج بکسر العین أعوجاج فیما لایری کالامر والدین والرأی و غیر ذلك والعوج بفتح العین إعوجاج فیما یری کالحایط والعصاوغیر ذلك ، والبغی و البغا الطلب یقال أبغنی کذا وأبغ لی کذا أی أطلبه لی و قال الشاعر :

بَغاكَ وَما تَبْغيهِ حَتّى وَجَدْتَهُ كَأَنَّكَ قَدْ أَوْعَدْتَهُ أَمْسِ مَوْعِداً(۲)

أما بغی علیه إذا ظلمه وقوله : أبغنی أی أعنّی علی طلبه (وَأَنْتُمْ شُهَدآءُ)«واو» حال راست وشهداء جمع شهید و شما گواهی بر آنکه منع کردن از راه خدای روا نباشد . و قولی دیگر «أنتم شهداء» ای عقلا و شما عاقلی نظیره قوله « أوألقی السمع و هو شهید » ای عاقل برای آنکه چون او اندیشه کند وعقل حاضر باشد تمیز کند میان حق و باطل . قولی‌دیگر آنستکه أنتم شهداء وشما گواهی بر آنکه درتوراة وانجیل نوشته استکه دین‌مسلمانی دین‌خدا است وحق آنست .

(یاأَیُّهَاالَّذینَ آمَنُوا إنْ تُطیعُوا فَریقاً -الآیة-) زیدبن‌أسلم گفت آیهٔ درشأن‌شماس ابن قیس‌الیهودی آمد واو پیری بود قاسی و عاصی شدید الکفر والعناد و کینه‌ور برمسلمانان وسخت حسد ، بگذشت برجماعت اوس‌و خزرج جمعی عظیم رادید مجتمع شده ومؤتلف، گفته وکلمه و رأی و دیانت یکی کرده‌اورا سخت آمداز پس آنکه میان‌ایشان خونهاوعداوتها بود و اُلفتی نبود ایشان را با یکدیگر ، اندیشه کرد و گفت اگر اینان هم براین بمانند مارا رها نکنند در این شهر و برما غلبه کنند وکار برما تباه شود ، جوانی را گفت از جهودان که برو

(۱) وادارمیکرد. (۲)او ترا طلب میکرد و تو اورا طلب نمیکردی تا اورا یافتی گویا دیروز با او وعده‌گاهی مقرر کرده بودی .

و بر کنارهٔ آن حلقه بایست و حدیث کارزار بعاث در انداز و یـاد ده(١) ایشان را وقعهٔ آن روز و کشتگانی که آن روز بودند و اشعاریکه در آن روز گفتند ، و این روز کار زاری بود عظیم میان اوس و خزرج ، این غلام بیامد و این بگفت و ایشان در آن حدیث افتادند و در منازعه و مفاخرت افتادند تا دو مرد از ایشان در زانو افتادند و در هم جستند ، اوس بن قطر از بنی‌حارثه اوسی بود و حبان بن صخر أحد بنی‌سلمة از خزرج در گفتگوی آمدند و گفتند اگر خواهی اکنون تازه باز کنیم و آهنگ سلاح کردند و گفتند موعد ظاهره است و آن جائی است تا آنجا بیرون رفتند و روی بیکدیگر آوردند بر آن کینه که میان ایشان بود در جاهلیت ،خبر برسول ﷺ رسید برخاست باجماعتی مهاجریان بیرون شد و گفت ای‌جماعت مسلمانان باسردعوی جاهلیت باز شدید ومن درمیان شما وخدای تعالی برشما باسلام کرامت کرد وأحقاد جاهلیت ازمیان شما برداشته واز میان شما الفت داده باسر کفر وأحوال‌کافری خواهی شدن . اللهالله از خدای بترسید ، ایشــان چون رسول را بدیدند و سخن او بشنیدند دانستند که آن از نزغات شیطــان است و کید دشمنان ایمان است و انداخت جهودان است سلاحها از دست بینداختندو بگریستندو دست در گردن یکدیگر کردند و صلح کردندودرقفای پیغمبر ﷺ ایستادند و بامدینه آمدند خدای تعالی این آیه فرستاد «یاایها الذین آمنوا» ای گرویدگان اگر فرمان بری گروهی از أهل‌کتاب یعنی شماس بن قیس را و أصحاب او را (يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ) شما را ازپس ایمانتان کافر کنند و این برسبیل مجاز بود یعنی چیزی کنند که آنانکه از شما بربصیرت نباشند مرتد شوند وآنانکه بر بصیرت‌باشند ار سر حمیت جاهلیت‌کاری کنند که‌ظاهر او کفر باشد و ارتداد از معادات و معاندت‌بایکدگر وکشتن یکدیگر و معلوم استکه این هیچ کفر نباشد بل فعلی باشد که آنان کنند که مرتد باشند ، جابر عبدالله أنصاری گوید بینا (٢) که مادر یکدیگر افتاده بودیم رسول‌ﷺ برآمد کالقمر الطالع چون ماه تابان که در شب تاریك برآید بدست اشـارت کرد چندانی بود که دست رسول بدیدند این گروه از این جانب شدند و آن گروه از آن جانب پس درجهان‌هیچ شخص نیست که‌برمادوست‌ترا ست ازرسول‌خدای وندیدیم‌روزیکه‌اولش زشت ووحش تربود که آن‌روزوآخرش نکوتراز‌آن‌روز. آنکه حق‌تعالی بروجه تعجب گفت .

---

(١) بعاث ببین بی‌نقطه، ویادده یعنی بیادآنها بیاور.

(٢) یعنی در بین آنکه مادر یکدیگر افتاده بودیم .

(وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ) چگونه کافرشوی شما(وَأَنتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ آياتُ اللهِ)
آيات خدای برشما میخوانند « وفیکم رسوله »و پیغامبر او درمیان شماست ای عجب باچنین لفظها در قرآن چگونه روا دارد کسی جبر گوید در دین خدا ؟ حق تعـالی بر سبیل تعجب میگوید چگونه کافر شوی بخدای و درمیان شما کلام خدا و کتاب خدا؟ کس نیست تابگوید چگونه کلامی بما فرستی چون قرآن بردست رسولی چون محمد با صد هزار حجت و برهان و آنگه مارا منع کني بقهر از ایمان و دلهای ماخراب و ویران کنی بجحود و کفران آنگه از ما تعجب نمائی که « و کیف تکفرون » این تعجب از تو است ، ممکنست که اگر کلام خدا نباشد و رسول خدا نباشد و عاقل مکلف را خواطر و دواعی و تجدد أنواع نعمت بـا اختلاف عقلاء بجنباند نظر کند و خدای را بشناسد مادام تا اورا از خدای بجای باعث مانع نباشد و بجای داعی صارف (۱) اما اگر اینکه یك کتابست پنجاه باشد و اینکه یك رسولست صدباشد و او مانع از ایمان وحامل بر کفر بل محدث و منشیء وخالق کفر و قدرت موجبهٔ کفر این جمله با این چه غنا و کفاف کند و کجا سود دارد . نعوذ بالله من الجهالة و تجویزهذه المقالة.
قتاده گفت دراین آیه دوحجت عظیمست یکی کتاب و یکی رسول خدا رسول خدا رفت و کتاب ماند دراو بیان حلال وحرام وشرایع وأحکام واین دو چیزهم برأصل مجبره روا نیست برای آنکه اگر کلام است بذات او قائمست و اگر رسولست بمرگ از رسالت معزول است چه او از دعوت معزول است خواجه بترك اجابت معذور است پناه باخدای ده از امثال این تامهتدی شوی که (وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللهِ فَقَدْ هُدِيَ) أی یتمتّع بالله و يتمسك به. هر که او معتصم شود بخدای یعنی تمسك کند بدین خدای ومنه قوله «واعتصموا به » و أصله الامتناع من قولهم عصمته فاعتصم،والعصم والعصام المنع قال الله تعالى «لاعاصم اليوم من امر الله » و از اینجا عصمت گویند آن لطف را که مکلف عندآن امتناع کند ازسایر قبایح قال الفرزدق :

أَنَا ابْنُ العاصِمِينَ بَنِي تَمِيمٍ إذا ما أَعْظَمُ الحدثانِ نابا (۲)

---

(۱) یعنی اگر خدایتعالی مانع از معرفت نباشد و ذهن انسانرا ازشناختن خود منصرف نکند ممکن است از نظر درآیات خلقت خدای را بشناسد اگرچه هیچ پیغمبر وکتاب نفرستاده باشد اما اگر او مـانع معرفت شود و خلق کفر کند صد پیغمبر و پنجاه کتـاب هم بفرستد هیچ کس قدرت ایمان ندارد .

(۲) منم فرزند بنی تمیم کـه پناه دهندگان و حفظ کنندگانند هر گـاه بزرگترین حوادث اتفاق افتد .

يقال: اعتصم بكذا إذا تمسك به . قال الشاعر :

يَظَلُّ مِنْ خَوْفِهِ المَلّاحُ مُعْتَصِماً بِالخَيْزُرانَةِ بَعْدَ الأَيْنِ وَالنَّجَدِ (١)

وقال أعتصمته بمعنى أعتصم به ، قال الشاعر :

إذا أنتَ جازَيْتَ الإخاءَ بِمِثْلِهِ وَآنَسْتَنِي ثُمَّ اعْتَصَمْتَ حِبالِيا (٢)

أي بحبالي «فقد هدى» أي أرشد راه نمايند اورا (إلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ) بره راست و مراد بهدايت درآيه لطفست يعني با او الطافى كنند كه عند آن راه حق روشن شود او را و او بنظر كردن نزديك شود وروا بود كه مراد ثواب بود كه هر كه ايمان آرد و دست بدين خداى درآويزد اورا راه بهشت بنمايند :

« ياأيها الذين آمنوا اتقوا الله حق تقاته » . مقاتل بن حيان گفت از ميان اوس وخزرج درجاهليت كار زارى بود و عداوتى چون رسول ﷺ بمدينه آمد از ميان ايشان صلح داد و هردو يكى شدند ، يك روز دو مرد از اوس وخزرج با يكديگر مناجزت كردند از اوس ثعلبة تميم بود، و أسعد بن زراره ازخزرج ، اوس گفتند حزيمة ثابت ذوالشهادتين از ماست و حنظله غسيل الملائكة از ماست وزيدبن ثابت بن أقلح حمىّ الدّبر (٣) از ماست وسعد معاذ كه عرش از او بلرزيد از ماست و خداى تعالى بحكم او در بنى قريظه راضى شد،وخزرج گفتند چهار كس از مايند از أهل قرآن أبى كعب و معاذ جبل و زيدبن ثابت و أبوزيد وسعد عباده كه رئيس و خطيب أنصار است از ماست و از ميان ايشان در مفاخرت حديث رفت تا خزرجى گفت اگر

---

(١) خيزرانه چوبى است كه ملاحان بدان كشتى ميرانند وهم چوبى است در عقب كشتى و نجد بدوفتحه رنج كشيدن است تا عرق برآيد شاعر گويد كشتيبان از ترس چنك بپاروى كشتى فرازده است پس از كوفتگى ورنج وعرق ريختن .

(٢) تو برادرى را مكافات بمثل كردى و با من آشنائى نمودى و برشتهٔ دوستى من چنك زدى .

(٣) يعنى پناه داده زنبور عسل، ودبر زنبور عسل را گويند واقلح بقاف صحيح است امازيد صحيح نيست چون نام اين مرد عاصم بن ثابت بوده درغزوه رجيع چون مشركان براهل ايمان دست يافتند وگروهى را اسير كردند وگروهى را كشتند از جمله عاصم را واين مردم در جنك بدر بسيار از قرشيان كشته بودند وزنى سلافه نام سوگند خورده بود دركاسه سرعاصم شراب نوشد آمدند تاسراورا ببرند زنبوران بيامدند وكسى جرأت نكرد نزديك او آيد وچون زنبوران رفتند سيلى آمد وجنازهٔ عاصم رابرد ومشركان برآن دست نيافتند .

رسول خدای نیامدی ما شما را کشته بودیم و فرزندان شما را برده کرده و زنان شما را بی‌مهر نکاح کرده‌اوسی گفت پیش از اسلام چرا این نکردی که از بیم ما از خانه بیرون نمی‌یارستی آمدن تا کار بسلاح أنجامید و درهم افتادند ،.رسول عليه السلام بیامد و ایشان را از هم باز کرد و صلح داد خدای تعالی این آیه فرستاد ، عطا گفت آیه در ایام إفك آمد رسول عليه السلام بر منبر شد و گفت یامعشر المسلمین مالی اوذی فی‌أهلی». چرا مرا در أهلم میرنجانید بخدای که من برأهل خود جز خیر نمی‌دانم و این مرد را که براو حوالت است بی‌من در خانه من نرفت . سعدبن‌معاذالانصاری برپای خاست و گفت یارسول‌الله اگر از ماست که اوسی‌ایم دستور باشی‌تا من گردنش بزنم واگر ازخزرج است همچنین بفرمای تاآن کنیم که تو فرمائی، سعد عباده‌را سخت آمد و گفت نتوانی و تورا اینحکم نباشد و در میان ایشان از این باب گفتگوی رفت خدای تعالی این آیه فرستاد (يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ) ای مؤمنان از خدای بترسید حق‌ترسیدن، راوی خبر گوید که رسول عليه السلام گفت «حق‌تقاته» أن‌يطاع فلايعصی و أن يذكر فلا ينسى وأن‌يشكر، فلا يكفر» حق ترسیدن او آن باشد که طاعتش کنندبی‌عصیان و ذکرش کنند بی‌نسیان و شکرش کنند بی کفران، عبدالله عباس گفت‌آن باشد که طرفةالعینی دراو عاصی نشوند ، مجاهد گفت‌آن باشد که جهاد کنند در راه او حق جهاد وملامت هیچ لایم دامن او نگیرد و حق بگوید و اگر چه براو باشد و بر پدر و برادر و فرزندان او ، زجاج گفت آن باشد که طاعت او بجای آرد در آنچه براو واجب بود و سمیع و مطیع باشد اوامر اورا مفسران گفتند چون این آیه آمد صحابه گفتند یا رسول‌الله ومن يقوى على هذا و کیست که قوت و طاقت این دارد که تقوی بجای‌آرد خدای تعالی آیه فرستاد «فاتقواالله مااستطعتم» وباو این آیه‌منسوخ کرد واین‌قول معتمد نیست (۱) (وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ) ونباید که مرگ بشما آید إلا شما مسلمان باشی، بظاهرنهی است از مرگ و بمعنی امر است باستقامت براسلام و ایمان چنانکه یکی از ما گوید لاأراك إلا قائماً نباید که من تورا بینم‌الا ایستاده، بظاهرنهی است خود را از رؤیت و بمعنی امر است اورا بقیام و استدامت آن «وأنتم» «واو»حال راست واز حق اوآنستکه از پس او مبتدا و خبر آید در محل نصب برحال یا فعل و فاعل هم‌در این محل. گفته‌اندمراد بمسلمان‌اینجا مؤمن استو گفته‌اندمخلص استو گفته‌اند مفوضین امور کم إلی‌الله‌کارهای خودباخدای‌افکنده، فضیل گفت محسنون الظن‌بالله گمان نیکو برند بخدای، مجاهد روایتکرد ازعبدالله عباس که رسول عليه السلام گفت« یاأیهاالذین آمنوااتقواالله

(۱) چون‌منافات میان معنی دوآیه نیست زیراکه تقوی چنانکه‌بایدمشروط به‌استطاعت است .

حق تقاته ولا تموتن إلا وأنتم مسلمون ، فلوأنّ قطرة من الزقوم قطرت فی‌الارض لامرّت علی أهل الارض معیشتهم فکیف بمن هو طعامه » گفت ای مؤمنان از خدای بترسید حق ترسیدنش و نباید که مرگ بشما آید إلا و شما مؤمن‌مخلص باشید که اگر قطرهٔ از زقوم دوزخ‌برزمین چکد زندگانی برأهل‌دنیا تلخ شودپس چگونه بود حال آنکس که طعامش از آن باشد.انس مالك روایتکند که هیچ بنده نباشد که از خدای بترسد حق ترسیدنش الازبان‌نگاه دارد .

(وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعاً) حق تعالی گفت بندگان من دست در رسن من زنی و حبل کنایت باشد از دین و عهد و أمان و مودت و خویشی و قرابت و أصل او سبب باشد که باو بچیزی رسند چنانکه برسن بآب رسند ، آنچه مردان را وسیلهٔ سبب سازد که باو بکاری رسدآن‌راحبل گویند برسبیل‌تشبیه ومجاز قال أعشی بنی‌ثعلبه :

وَ إذا تَجَوَّزَها حبالُ قبيلةٍ أَخذَتْ مِنَ الاُخرَى إلَيْكَ حِبالَها (۱)

قوله « إلا بحبل من الله » أی بأمان وحبل بمعنی مودت وعهد آمدفی‌قول ذی‌الرمة :

هَلْ حَبْلُ خَرْقاءَ بَعْدَالیَوْمِ مَرْمُومٌ أَمْ هلْ لَها آخِرَالأیّامِ تَكْلیمُ (۲)

عبدالله عباس گفت مراد بحبل درآیه دین‌است أی تمسّکوا بدین‌الله دست دردین خدای زنید، عبدالله مسعود گفت جماعتست وهم‌او گفت : «یاأیها‌الناس علیکم بالطاعة و الجماعة فانها حبل‌الله الذی‌أمر به و إنّ ماتکرهون فی‌الجماعة خیر مما تحبون فی‌الفرقة » گفت ایمردمان طاعت خدای و ملازمت جماعت نگاه دارید که آن حبل و عهد خداست و آنچه شما آن‌راکاره باشید در جماعت بهترازآنستکه دوست دارید در فرقت . مجاهد وعطا گفتند مراد عهد است أی بعهدالله، قتاده و سدی و ضحاك گفتند مراد قرآنست بحبل‌الله أی بکتاب‌الله، حارث أعور گوید در مسجد رسول شدم مردم‌را دیدم در اختلاف أحادیث افتاده بنزدیك أمیرالمؤمنین علی عليه‌السلام آمدم گفتم‌یاأمیرالمؤمنین مردمان در گفتگوی‌افتاده‌اند گفت‌شنیده‌ام‌ازرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله که فتنهٔ‌باشد گفتم یاأمیرالمؤمنین خلاص از او بچه باشد ؟ گفت : « کتاب‌الله فان فیه نبأ ماقبلکم.و خبر ما بعدکم و حکم مابینکم ، هو الفصل لیس بالهزل ، هو حبل‌الله المتین ، و هو الذکر الحکیم و

---

(۱) چون رشته جوار قبیله از دست بدررود رشته‌ها ازقبیله دیگر سوی‌تو آورد وصف ناقه است که از قبیله بقبیله و از زمینی بزمین دیگر میشتابد تا بساحت ممدوح در آید .

(۲) آیا رشته دوستی زن خرقاء نام پس از امروز پیوسته خواهد شد وآیا در روزهای آخر سخن خواهد گفت .

هو الصراط المستقيم ـفی حدیث طویل ذکرناه فی أول الکتابـ » گفت خلاص ازاین بکتاب خدای باشد که در او حدیث پیشینگان است و خبر باز پسینان و حکم آنچه در میان شما باشد، فصل است و هزل نیست و حبل خداست وذکر حکیم است وره راست است در حدیث دراز که گفته شد کما ذکر فی أول الکتاب فی مقدماته . عبدالله مسعود روایتکرد که رسول علیه السلام گفت « إن هذا القرآن هو حبل الله المتین و نوره المبین و الشفاء النافع عصمة من تمسّك به و نجاة من تبعه لایعوج فیقوّم ولایزیغ فیستعتب ولا تنقضي عجایبه ولا یخلق عن کثرة الردّ فاقرؤه فان الله یأجرکم علی تلاوته بکلّ حرف عشر حسنات أما إنی لاأقول آلم حرف ولکن ألف ولام ومیم ثلاثون حسنة » گفت این قرآن رسن خداست قوی و نوری روشن و شفای نافع دست آویز آنکه دست در او زند و نجات آنکس که او را متابعت کند کژ نشود تا راست باز کنند و نپیچد تا باحدّ آرند و عجایبش رابن در نیاید و از بسیار خواندن کهن نشود بخوانید که خدایتعالی شما را بهرحرفی ده حسنه مزد دهد مراد نه آلم است بل این سه حرف است تاثوابش سی حسنه باشد. زیدبن حبان گفت درنزدیك زیدأرقم شدیم گفتیم تورسول‌را دیده‌ای وباوصحبت کرده‌ای از اوچه شنیده‌ای گفت رسول علیه السلام مارا خطبه کرد ودر وی گفت : «انی تارك فیکم کتاب الله هو حبل من الله من اتبعه کان علی الهدی ومن ترکه کان علی الضلالة » . گفت من در میان شما کتاب خدای رها کنم او رسنی است ازخدای هر که پی او گیرد برره راست باشد و هر کهرها کند آنرا برضلالت و گمراهی بود ، عطیة العوفی روایت کند از ابوسعید الخدری که گفت از رسول علیه السلام شنیدم که گفت «یاایها الناس إنی ترکت فیکم خلیفتین إن أخذتم بهما لن تضلوا بعدی أحدهما أکبر من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السماء إلی الارض و عترتی أهل بیتی إن الله اللطیف الخبیر أخبرنی أنهما لن یفترقا حتی یردا عليّ الحوض» گفت من میروم ودرمیان شما دو خلیفه رها میکنم یکی از یکی مهتر اگر پی ایشان گیرید گمراه نشوید یکی کتاب خداست رسنی از آسمان بزمین فرو گذاشته و یکی عترت و أهل البیت من وخدای لطیف خبیر مرا خبر داد که ایشان ازیکدیگر جدا نشوند تابر کنار حوض باپیش من آیند. مقاتل گفت «بحبل الله» أی بأمر الله وطاعته بفرمان وطاعت خدا، أبوالعالیه گفت باخلاص توحید الله ابن زید گفت بالاسلام (وَلا تَفَرَّقُوا) پراکنده مشوید چنانکه جهودان و ترسایان . یزید الرقاشی روایتکند از انس مالك که رسول علیه السلام گفت بنی اسرائیل برهفتاد و یك فرقه شدند و، امت من هفتاد وسه فرقه شوندهمه بدوزخ ند مگریکی از ایشان گفتند یارسول الله آن یکی کدامست دست فراهم گرفت و گفت جماعت نگه بخواند « و اعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا » أبان بن تغلب روایت کرد که فضیل بن عبد

الملك الهمدانی گفت بنزديك أمير المؤمنين عليه السلام حاضر بودم در مسجد كوفه رأس الجالوت‌را كه سر أحبار جهودان بود و جاثليق را كه امام ترسايان بود پيش ايشـان آوردند بمدافعتی عنيف أمير المؤمنين گفت . «أرفقوا بهما » مدارا كنيد باايشان، آنگه روی برأس الجالوت كرد و گفت : « و يلك يارأس الجالوت » دانی تاجهودان از پس موسی چند فرقه شدند گفت نه در كتاب نگرم و بگويم گفت : « لعنك‌الله من رئيس قوم إذا أتوك فی‌حلالهم و حرامهم ، قلت أنظر فی كتابی و أقول أرأيت لواحترق الكتاب اوسرق ، لعنت‌بر تو باد ازرئيس قومی چون‌با تو رجوع كنند در حلال و حرامشان گوئی در كتاب نگرم و بگويم اگر كتاب سوخته شود يا بدزدند چه خواهی كردن، آنگه با جاثليق نگريد و گفت ترسايان پس از عيسی بر چند فرقه شدند گفت برچهل و پنج فرقه گفت دروغ ميگوئی بخدای كه من توراة به از اودانم وانجيل به ازتو دانم امت موسی پس از او برهفتاد و يك فرقه شدند هفتاد ايشان هالكند و يكی ناجی و ايشان آنندكه خدای تعالی گفت « ومن قوم موسی امة يهدون بالحق » و امت عيسی ازپس او بر هفتاد و دو فرقه شدند يكی از ايشان ناجی و باقی هالك و ناجی آنانندكه خدای تعالی گفت قوله تعالی « واذا سمعوا ماأنزل إلی الرسول تری أعينهم تفيض من‌الدمع مماعرفوا من الحق » و امت مصطفی صلی الله علیه و آله برهفتاد و سه فرقه شوند يكی از ايشان ناجی و آن آنـانندكه خدای تعالی گفت : «وممن خلقنا امة يهدون بالحق » وهم شيعتی و ايشان شيعهٔ منند . اينجـا اشارتی است و در آن اشارت تورا بشارتی است ، و آن آنستكه هر كجا سبب نجات آمد در هرامت كه بود ثبات برحق بود نبينی كه درحق امت موسی « ومن قوم موسی امة‌يهدون‌بالحق» و درباب امت عيسی « تری أعينهم تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق » و در امت ما « ممن خلقنا امة يهدون بالحق » اكنون اين حق كجا جويند آنجا كه رسول عليه السلام بيان كرد باتفاق « الحق مع علی وعلی مع الحق ، يدور معه حيثمادار » گفت حق باعلي استو علی باحق حق آنجا گردد كه علی باشد . أی عجب همه جهان تبع حق باشند حق بگو كه چگونه تبع‌او است مع علی چگونه پس رو وقدم نگهدار اوست كه «يدور معه حيثما دار » محمد بن كعب‌روايت كند از ابی‌جعد كه رسول عليه السلام گفت خدای تعالی از شما سه چيز می‌پسندد و سه چيز راكاره است‌آنچه ميپسندد آنست كه او را پرستی و باو شرك نياری وبحبل خدای اعتصام كنی‌ومتفرق نشوی و فرمان بريد گماشتگان او را وآنچه كاره است آنرا قيل وقال است و كثرت سؤال و اضاعة مال . سماك الحنفي گويد بنزديك عبدالله عباس شدم و گفتم ای پسرعم رسول قومی كه بما ميآيند و صدقه ميخواهند تعدی و بی‌رسمی‌ميكنند روا باشد كه ايشان‌را منع كنيم و مراد

بصدقه زکوة است گفت نه « یاحنفی أعطهم صدقاتهم » صدقه‌شان بده، «وإن أتاك أهدل الشفتين منتفش المنخرين »یعنی زنجیاً. و اگر همه زنگی باشند لبها در آویخته و بینی دریده ، نیك‌شتری باشد آنچه مرد براو نشیند برجان و مال و أهل و عیال ایمن باشد یعنی زکوة که بنایب امام دهد آنکه گفت«یاحنفی الجماعة الجماعة» ملازمت جماعت کن که امتان گذشته بمفارقت جماعت، هلاك شدند نبینی که خدای تعالی چگونه گفت« واعتصموا بحبل‌الله حمیعا ولا تفرقوا » أبان بن تغلب روایت کند از صادق جعفر بن محمد علیه‌السلام که گفت :« نحن حبل‌الله الذی قال‌الله عزوجل: واعتصموا بحبل‌الله جمیعا ولا تفرقوا » گفت مائیم آن حبل خدای که خدای تعالی گفت دست در او زنی و از او پراکنده مشوی، یاعجب دست در کسی زن که پای برجای باشد که آنکه برای خود ثبات قدم ندارد، تورا چگونه دست گیرد آنکه بخود مستقل نباشد تورا چگونه مقل باشد ؟ آنکه برسر خود بر نتابد کجا پای دستگیری تو دارد ، سر آن کس چه داری که پای تو نداردامروز پی آنکس چه گیری که فردا سر تو ندارد وسر بتو برندارد ، «اذتبرء الذین اتبعوا من الذین اتبعوا » امروز تولاّ بکسی چگونه کنی که فردا از تو تبراء کند پیش از آنکه در دست توجز تبراء یاتمنا نماند ببدل آن تبراء این تابع بیچاره گوید: « یالیت بینی و بینك بعدالمشرقین» او نیز تبراء کند وچون اثر قدم آنان بیند که بگذرند و او را رها کنند گوید : «یالیتنی کنت معهم فأفوزفوزاً عظیما » .

(وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ) ویاد کنی نعمت خدا برشما (إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً) چون شما دشمن یکدیگر بودی (فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ) خدای تعالی دلهای شما باهم آوردو بردوستی جمع کرد (فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً) درروز آمدید بفضل و نعمت اوبایکدیگر برادر و قصهٔ این آن بود که محمد بن اسحاق بن یسار و دگر علماء سیر گفتند اوس و خزرج دو برادر بودند از یك مادر و پدر از میان ایشان عداوتی افتاد بسبب سمیر و خاطب و سمیر پسر زیدبن مالك بود احد بنی‌عمرو بن عوف او حلیفی را از آن مالك‌بن عجلان الخزرجی بکشت نام او خاطب‌بن الحرب من مزینه باین سبب از میان این دوقبیله کارزار و عداوت افتاد ومدت دراز بماند تا أهل علم باخبار عرب چنین گفتند که آن عداوت و حرب میان ایشان صد وبیست سال بماند و همچنین متصل شد تا بعهد رسول صلی‌الله علیه وآله که بدعوت برخاست خدای تعالی ببرکت رسول و سعی او آن عداوت بر گرفت از میان ایشان و سبب آن بود که سویدبن الصامت من بنی‌عمرو بن عوف بمکه آمد بحج ویا بعمره و قوم سوید اورا کامل خواندندی برای جلادتو

نسب و شرف و شعر و حکمت که او را بود او بمکه آمد و رسول عليه‌السلام بدعوت برخاسته بود رسول عليه‌السلام بیامد و اورا دعوت کرد و با خدای و با اسلام خواند اورا سوید گفت همانا آنکه تو داری مانند آنستکه من دارم رسول عليه‌السلام گفت تو چه داری گفت مجلة لقمان یعنی کتـاب حکمت‌او. رسول عليه‌السلام گفت عرضه کن برمن اوعرضه کرد رسول عليه‌السلام گفت اینکلماتی‌نیکوست و آنچه بامنست از این نیکوتر است و آن کلام خداست و خدای از آسمان فرستاده استعلی نور و هدی و قرآن براو خواند او از اسلام دور نبود و خوش آمد اورا آنچه شنید بر گشت و بامدینه آمد بس روزگار برنیامد اورا بکشتند پیش از وقعهٔ بعاث ، او را خزرجیان کشتند و قوم او دعوی کنند که او اسلام آورده بود پس از آن ابوالحیسر انس بن‌رافع بمکه آمد با جماعتی من بنی عبد الاشهل و ایاس بن معاذبا‌ایشان بود میخواستند تا با قریش همکاری کنند تا یار ایشان باشندبرخزرج رسول عليه‌السلام چون بشنید که ایشان آمده‌اند برخاست وبیامدایشان را گفت رغبت کنید بچیزی که به از اینست که شما آمده‌ای آن‌را، گفتند آن چیست گفت‌آنکه خدای را پرستید و باو شریك نیارید که خدای تعالی مرا بشما فرستاده است إیاس بن معاذ جوانی زیرك بود او گفت أی قوم و لله که راست میگوید و آنچه او مارا بآن دعوت میکند به از اینست که ما آن‌را آمده‌ایم‌ابوالحیسر پاره‌ای ریگ بر گرفت وبرروی او زد و گفت‌خاموش باش ما این کار را نیامده‌ایم و رسول عليه‌السلام برخاست و ایشان با مدینه شدند وپس ازآن وقعة بعاث افتاد میان اوس و خزرج و إیاس بن معاذ فرمان یافت چون خدای تعـالی خواست که اظهار دین خود واعزاز پیغامبر خود کند جماعتی آمدند از أنصار و رسول عليه‌السلام را عادت‌بودی که در اوقات مواسم چون شنیدی که جماعتی آمده‌اند بیامدی و ایشان را دعوت کردی‌رسول عليه‌السلام بنزدیك عقبه رسید شش مرد را دید از خزرج اسعد بن زراره و عوف‌بن عفراء ورافع‌بن مالك و قطبة بن عامر وعقبة بن عامر وجابربن عبدالله رسول عليه‌السلام ایشان را گفت شما چه‌قومي گفتند ماجماعتی‌ایم ازخزرج گفت ازموالی جهودان ؟ گفتند بلی ؛ گفت بنشینید تاباشماسخنی گویم ایشان بنشستند رسول عليه‌السلام ایشان‌را دعوت کرد بادین اسلام و اسلام برایشان‌عرضه‌کرد و قرآن برایشان خواند ایشان بشنیدند و اندیشه کردند دور نیامد ایشان را وازجملهٔ آنچه ایشان را داعی بود با مسلمانی آن بود که ایشان مخالط و معاشر جهودان بودند و جهودان أهل‌کتاب بودند و اینان بت‌پرست بودند کتابی نداشتند جهودان ایشان را گفتند اینك‌نزدیك رسید پیدا شدن پیغمبر آخر زمان درمکه که ما در توراة میخوانیم چون اوبیاید ماباو ایمان آوریم و تبع او شویم و از شما انتقام کشیم اینان با یکدیگر گفتند همانـا که این پیغمبر که

پیوسته جهودان مارا باو می‌ترسانـدند اینست بیائی تا ماسبق بریم ایشان‌را و باو ایمان‌آوریم تا این دست‌مارا باشد برایشان ، ایشان را نبود برما، و باشد که خدای تعالی ببرکت اواین فتنه وشر از میان ما بردارد ایشان هرشش بررسول ﷺ ایمان آورند و گفتند یارسول‌الله مـا بامدینه رویم و قوم را باتو دعوت کنیم وحدیث تو بگوئیم همانا اجابت کنند قوم چون‌بامدینه آمدند و حدیث رسول کردن گرفتند و دعوت بااو و دین او و حدیث او در مدینه فاش شد تا هیچ‌سرا ازسراهای انصاریان نماند که نه ذر او حدیث کردند تاسالی دیگر که وقت موسم بود دوازده مرد برخاستند أسعدبن زراره و عوف و معاذ ابناعفراء ورافع بن‌مالك و ذکوان‌بن ـ عبد قیس و عبادة بن الصامت ویزید بن ثعلبه وعباس‌بن عباده وعقبة بن عامر و قطبة بن عامر اینان خزرجی بودند وابوالهیثم التیهان و عویم بن ساعده از اوس بودند بیامدند رسول‌را ﷺ هم بعقبهٔ اول دیدند رسول را ﷺ بیعت کردند و ایمان آوردند علی بیعة النساء ومعنی‌اینکه علی بیعة النساء قوله : « یبایعنك علی أن لایشر کن بالله شیئا ولا یسرقن ولا یزنین ـ الایة» و رسول ﷺ ایشان را گفت‌اگر وفا کنید بهشت بجزا یابی و اگر در بعضی خیانت کنید وشما را نکبتی رسد دردنیا یعنی آن‌گناه برشما پیدا شود وحدرانند شمارا باشد که کفارهٔ این‌باشد و اگر خدای تعالی برشما بپوشد تاشمارا بقیامت عذاب کند یاعفو کند این در مشیت خداست و این پیش‌ازآن بود که رسول را ﷺ جهاد فرمودند ایشان اسلام قبول کردند و برگشتندو با مدینه شدند و رسول ﷺ مصعب‌بن عمیر بن هاشم‌بن عبدمناف‌را بایشان بفرستاد تـا قوم را دعوت کند و اینان را قرآن و شرع آموزد او بیامد و بسرای أسعدبن زراره فرود آمد ومردم را قرآن میآموخت و قرآن برایشان میخواند اورا درمدینه مقری خواندند و اول کسیرا که در مدینه مقری خواندند او بود . روزی سعدبن معاذاسیدبن حصین را گفت بیا تابرویم و این دو مردرا که اغواء واضلال سفیهان ما میکنند زجر کنیم و بزانیم ایشان را و إلا تو خود برو که اسعد پسر خاله منست من شرم دارم و این دو مرد یعنی سعد معاذ و اسید حصین رئیسان و مهتران قوم بودند و مشرك بودند اسید حربه برگرفت و آمد تا بحایطی که ایشان در آنجـا بودند اسعد اسید را بدید مصعب را گفت این سید قوم است تا دانی (۱) که باین سخن‌چگونه باید گفتن ، اسید فراز آمد و روی در مصعب نهاد و گفت بلفظی درشت و روی ترش چه‌کار را آمده‌ای‌وسفیهان‌مارا گمراهی می‌دهی برخیزید و از اینشهر بروید اگر شما را هلاك خود آرزو نیست و جان خود بکار است شما را . مصعب گفت او را اگر بنشینی و از من سخنی‌چند

(۱) تا بمعنی تنبیه است یعنی متوجه باش‌که اورا بشناسی وسخن تندنگوئی .

بشنوی اگر با رأی تو موافق باشد فهو المراد واگر برخلاف آن باشد که تورا رأی بودخود انگار که نشنیدی اسید گفت بانصاف گفتی آنگه حربه بزمین فرود زد و بنشست و مصعب چند آیت از قرآن براو خواند و وصف اسلام باو گفت و اومی‌شنید و روی او تازه می‌شد و بشاشت و استبشار در او پدید آمد تا گفتند والله که ما مسلمانی درروی او بشناختیم پیش ازآنکه سخن گفت از اشراق وطلاقت روی او آنگه گفت نیکو کلامیست ونیکو طریقتی است چگونه کند کسیکه خواهد که در این‌دین آید گفتند اول غسل کند وجامهٔ پاکیزه در پوشد وکلمهٔشهادت بگوید و دو رکعت نماز کند، اوشهادتین بگفت و برخاست و غسل کرد و جامهٔ پاك درپوشید و دو رکعت نماز کرد آنگه گفت من میروم تا مردی (۱) بشما فرستم که اگر او اجابت کند شما را ودین شما گیرد هیچکس برشما خلاف نکند ، سعد معاذ را خواست ، آنگه حربه بر-گرفت و برفت و با نزدیك قوم شدقوم در او نگریستند گفت والله که اسید نه بآن روی بـاز آمد که از اینجا برفت سعد معاذ او را گفت چو کردی ؟ گفت برفتم و این مردمان را بدیدم چیزی نمیگفتند که مارا زیان دارد ، گفتم چیزی مکنی و مگوئید که مارا زیان دارد، گفتند همچنین کنیم ، ولیکن دانید که چه شنیدم؟ شنیدم که جماعتی از بنی‌حارثه برخاستند تااسعدرا بکشند برای آنکه پسر خالهٔ تست تا عهدیکه از میانهٔ شما هست تباه کنند بکشتن او ، اگر بروی و مراقبتی کني صواب باشد ، سعد معاذ برخاست وحربه برگرفت و آمد تابدان دیـار که ایشان در آنجا بودند ایشان را یافت ساکن نشسته بدانست که اسید خواسته است تاآنجا رود وسخن ایشان بشنود، بیامدشتیم الوجه باغلظت وبانگ برایشان زدو گفت چرا اینجایگاه رها نمیکنی و نمیروی واضلال و اغواء ضعیفان ما میکنی اگر نه آنستی که تو پسرخاله منی و إلا باین حربه‌خطاب کردمی باشما. أسعدبن زرارہ مصعبرا گفت این رئیس قوم استوا گر این مرد اجابت کند مارا در این شهر هیچ مخالف نماند . مصعب گفت ای جوانمرد اگر بنشینی و سخنی بشنوی و اندیشه کنی اگرت صواب آید فهوالمراد و إلا آنچه رأی تو باشد میکنیم . سعد گفت انصاف دادی آنگه بنشست ومصعب حدیث اسلام و طریقهٔ مسلمانی ومکارم اخلاق وصف کردن گرفت ، واز قرآن‌پارهٔبرخواند، او میگفت و روی سعد می‌شکفت و تازه می‌شد تا محبت اسلام در روی او ظاهر شد پیش‌از آنکه برزبان راند آنگه گفت شما چگونه کنید که خواهی که در این دین آئید، گفتند کلمه شهادت گوئیم و غسل کنیم و جامه‌پاك‌پوشیم

(۱) مقصود اوازاین مرد سعدمعاذ بود .

و دو رکعت نماز کنیم .سعد همچنان کرد آنکه حربه بر گرفت و بامجمع قوم شد چون‌ازدور پدید آمد قوم گفتند والله که سعد نه بآن روی باز آمد که از اینجا رفت بیامد. بنشست وروی بقوم کرد و گفت یابنی عبد الاشهل چگونه دانی مرا گفتند سید و رئیس و مطاع مائی و رأی تو از رأی ما همه قوی‌تر ونقیبهٔ تو خجسته تر گفت چون چنین می‌دانی مرا ، حرامست برمن که از شما هیچ حدیث شنوم تا بخدای و پیغمبر ایمان نیارید ، گفتند سمعاً و طاعة لك‌مادانیم که تو بما جز خیر نخواهی و اگر بما نخواهی بخود خیر خواهی ، بهرحال آنکه همه‌ایمان آوردند تادر بنی‌عبدالاشهل هیچ مردی وزنی نماند إلا که اسلام آورد . و مصعب.واسعد زراره همچنین دعوت میکردندتا هیچ سرای انصاری در مدینه نماندکه نه در آنجا جماعتی مسلمان بودند از مردان وزنان الا سرای بنی‌امیة بن زید وحطمه و وائل که ایشان متوقف بودندبرای آنکه ابوقیس بن الاسلت الشاعر در میان ایشان بود و ایشان را منع میکرد آنکه مصعب بن عمیر برخاست بامکه آمد و هفتاد مرد مسلمان بااو بیامدند بمکه ، همه مجادل بامشرکان‌قوم خود، و میعاد ایشان با رسول ﷺ بعقبه بود در روز میانین أیام تشریق و این روزرا روز بیعت عقبهٔ‌دوم گویند، کعب بن‌مالك گفت چون از حج فارغ شدیم وآنشب بود که بارسول ﷺ وعده کرده بودیم عبدالله عمروبن‌حزام الانصاری پدر جابر با مابود وما اینکار از مشرکان قوم‌خود پنهان می‌داشتیم او را حاکم کردیم و گفتیم تو از جملهٔ سادات و اشراف مائی و مارا نمی‌باید که‌چون‌تومردی بااین عقل و رأی وحصافت که توراست فردا هیزم دوزخ شوی اسلام آر وبا ما بدین محمد در آی و مارا امشب میعاد است بعقبه بارسول ﷺ حاضر آی تابشنوی گفت روا باشد پس رهاکردیم تا ازشب ثلثی برفت بیرون آمدیم بمیعاد رسول ﷺ پوشیده یکیك ودو دو میرفتیم تاهمه در آن شعبی که نزدیك عقبه است مجتمع شدیم هفتاد مرد بودیم و دو زن‌باما بودند یکی‌ام عماره بنت کعب إحدی نساء بنی‌نجار و یکی‌اسماءبنت عمروبن عدی إحدی‌نساء بنی‌سلمه نگاه کردیم رسول ﷺ میآمد . و عمش عباس‌بن عبدالمطلب بااو بود و او هنوز در اسلام نبود ولیکن برای خویشی و قرابت با رسول بیامده بود چون بنشستیم اول عباس سخن گفت و گفت یامعشر الخزرج ، و عرب هردو قبیله را (۱) خزرج خواندی ، بدانی که محمد از ما آنجاست که می‌دانی وما خود اورا از قوم‌خود حمایت میکنیم از آنانکه بردین ماانْد واو در قوم وشهر خود در عزو منعت است ولیکن میخواهد که بنزدیك شما آیدا گر دانی که‌باین قول که باو کنی موافقت و وفا خواهی کردن و او را حمایت خواهی کردن و تحمل احوال‌او

(۱) یعنی اوس را هم خزرج میگفتند .

کردن تا بیاید ، الا اگر باینکه من گفتم قیام نتوانی کردن و او را بسپاری و خذلان کنی اکنون بگوی تا او رحلت نکند وشهرخود رها نکند . ما گفتیم شنیدیم آنچه گفتی یارسول‌الله تو سخن خود بگوی و آنچه تورارأی است و شرط برای خدا وبرای خود التماس کن رسول علیه‌السلام سخن گفتو چند آیه قرآن برخواند و قوم‌را دعوت کرد و در مسلمانی ترغیب‌دادآنگه گفت من این تبلیغ در میان شما بآن شرط میکنم که حمایت من چنان کنی که حمایت‌زنان و فرزندان خود . برآء بن معرور دست‌رسول بدست گرفت و گفت یارسول‌الله ترا بیعت‌میکنیم برآنکه ترا چنان حمایت کنیم که إزار خود یعنی عورت خودرا وبجان ومال و فرزندان‌خود را ایثار تو کنیم و درمقاتله بادشمنان‌تو بکوشیم .ما أهل‌مجمع و محفل و کار زاریم واین‌معانی بمیراث از پدران یافته‌ایم . و ابوالهیثم بن التیهان گفت یا رسول‌الله تو دانی که از میان ما و مردمان عهود و مواثیق است وماآنهمه‌برهم خواهیم زدن چنان باشد که اگر خدای تعالی‌ترا قوت و نصرت دهد برقوم خود مارا رها کني و باشهر خود شوی رسول علیه‌السلام بخندید و گفت : «لابل الدم الدم و الهدم الهدم انتم منی و أنا منکم ، أحـارب من حاربتم و أسالم من سالمتم » گفت نه خون‌ماوخون‌شمابیکدیگر پیوست خونهای‌ما بریکدیگر ریزند وخانهای‌ما با یکدیگر ویران کنند ، شما ازمنی ومن از شما حرب کنم باآنکه محارب شما باشد و صلح کنم باآنکه مصالح شما باشد. آنگه گفت دوازده نقیب‌را اختیار کنید که کفلاء قوم باشند چنانکه‌حواریان عیسی نه از خزرج وسه از اوس . عاصم عمروبن قتاده گفت چون ما ببیعت‌رسول علیه‌السلام بنشستیم عباس گفت ایمردمان شما دانی که این مرد را برچه بیعت میکنید علی حرب الاحمروالاسود بیعت و کارزار عرب و عجم میکنی اگر چنانکه مالتان را نکبتی رسد یا اشراف شمارابکشند از او برخواهی گردیدن اکنون اندیشه کنید اگر بهیچ اورا بسپاری وبعهد او وفا نکني خزی باشد در دنیا وآخرت ، و اگر چنانچه باو وفا خواهی کردن و یاری باز نگیری بآنکه شمارا بکشند و مالتان را ببرند و وفا کنی و از او برنگردی این خیر دنیا و آخرت است گفتند ما او را بجان ومال و قتل اشراف قبول میکنیم گفتندیارسول‌الله اگر ما باین‌وفا کنیم‌مارابراین چه‌باشد؟ گفت بهشت گفتند یارسول‌الله دست بازکن رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله دست باز کرد بیعتش کردند اول کسیکه دست بردست رسول زد البراء بن معرور بود آنگه جمله بیعتکردند چون‌ازبیعت فارغ شدند ابلیس از سر عقبه آواز داد بآوازی بلند که یاأهل‌الحجاز نمی‌دانی که‌مذمّم (۱) با

---

(۱) از مذمم پیغمبرصلی‌الله علیه وآله راخواست ومشرکان آنحضرت را هم بدین نام میخواندند یعنی ناستوده که ضد محمد است .

جماعتی صابیان برحرب شمامجتمع شدند رسول گفت این دشمن خداست ابلیس آنگه گفت یاعدوالله ای دشمن خدای باتو پردازم آنگه رسول ﷺ گفت بارحلهای خود روید بسلامت. عباس گفت یارسول‌الله بآن خدایکه ترا فرستاد بحق که اگر فرمایی با شمشیر بسر اینان رویم بمنا رسول ﷺ گفت مرا نفرمودند ولیکن با رحل خود روید گفتند برفتیم چون دگر روز شد اجلاء قریش آمدند بنزدیك ما و گفتند یامعشر الخزرج ماشنیدیم که‌شما بیامده‌ای تاصاحب مارا یعنی محمد را از میان‌ما ببری و بشهر خود برید و با او عهد کرده‌ای برقتال ما چیست که شما را براین حمل کرده است وشما را عداوت وقتال ما چرا اختیار است و مارا هرگز نیست اختیار عداوت شما ، مشرکان قوم ما که این شنیدند سوگند خوردند که ما از این خبر نداریم و راست گویند برای آنکه ایشان بی‌خبر بودند از این ، و ما هیچ سخن نگفتیم و در یکدیگر می‌نگریستیم . آنگه برخاستند و حارث بن هشام المغیرة المخزومی در میان ایشان بود و او نعلینی نو در پای داشت من پدر جابر عبدالله بن عمرو بن حزام را گفتم یا أباجابر نه سیدقوم خودی چرا جفتی نعلین چنین که این جوان قریش دارد تو نداری . او بشنید و نعل از پای بکند و بینداخت و گفت در پای کن ، أبوجابر گفت چرا چنین سخنها گوئی برگیر نعلین و با پیش‌او برمن گفتم لاوالله که نبرم و نعلین برگرفتم و گفتم این فالی أست که من زدم اگر چه‌او نداند ما خود عنقریب گرفتیم از او، و أنصاریان با مدینه شدند و عهد از میان ایشان و رسول ﷺ محکم بودچون با مدینه شدند اسلام آشکارا کردندو خبر منتشر شد و بمکه رسید، قریش أصحاب رسول‌را میرنجانیدند ،رسول ﷺ گفت بس مهم نیست مارا اینجا مقام کردن برخیزید تا بمدینه شویم و آنجا مقام کنیم تا ایمن باشیم برخود ، أصحاب رسول یکیك و دو دوهجرت میکردند و بمدینه میرفتند و اول کسیکه هجرت کرد ابوسلمة بن عبدالاسد المخزومی بود(۱) پس عامر بن ربیعه باعیال خود لیلی بنت ابی حثمه پس عبدالله بن جحش بود آنکه گروه گروه هجرت میکردند و رسول ﷺ بمکه مقام کرد تاآنکه که خدای فرماید که توهم هجرت کن چون خدای گفت برخاست و با مدینه آمد واهل مدینه بآمدن او شادمانه شدند وخدای‌تعالی ببرکت او آن‌عداوت ودشمنی ازمیان اوس‌وخزرج برداشت چنانکه گفت :

«وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ »یامعشرالانصار« إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَآءً»قبل الاسلام « فَأَلَّفَ بَيْنَ قلوبكم» بالاسلام« فَأَصْبَحْتُمْ » ای‌صرتم.ومراد نصباح‌است که‌خلاف‌مسا باشد صیرورت‌است‌نظیره «فأصبح من‌النادمین. فأصبح‌من‌الخاسرین. فأصبح‌هشیماً. اواصبح ماؤها غوراً»

(۱) صحیح‌آن است که ابوسلمه یکسال بیش ازبیعت عقبه بمدینه هجرت‌کرد واول‌مهاجرین است.

الی امثال ذلك من الآيات « بِنِعْمَتِهِ إِخْوانًا » في الدين نظيره قوله « إنما المؤمنون إخوة » وقوله عليه السلام « المؤمن أخو المؤمن » ابوهريره روايت كرد ازرسول عليه السلام كه گفت مسلمان برادر مسلمان است « لايظلمه ولا يسلمه » براو ظلم نكند و نگذارد كه كسى براو ظلم كند « لاتحاسدوا ، ولا تباغضوا ولاتدابروا و كونوا عبادالله إخواناً التقوى ههنا ـ و اشاره بيده إلى صدره ـ حسب امرء من الشر أن يحقر لاخيه » بريكديگر حسد مبرى و بايكديگر دشمنى مكنى وپشت بريكديگر مكنى يعنى خذلان و هجران و اى بندگان خداى چون برادران باشي پرهيزكارى بردلست بس باد مرد را از شر و بدى آنكه عهد برادر مسلمان بشكافد. وقال عليه السلام « المؤمن للمؤمن كالبنيان يشيد بعضه بعضاً وشبك بين أصابعه » گفت مؤمن مؤمن را چون بنيان است كه بهرى بهرى را محكم دارد و انگشتان درهم افكند . و قال عليه السلام « المؤمنون كنفس واحدة » مؤمنان چون يك تنند. و قال عليه السلام « مثل المؤمنين في توادهم و تراحمهم كمثل الجسد اذا اشتكى بعضه تداعى سايره بالسهر والحمى » (١) مثل مؤمنان در دوستى ايشان بايكديگر ورحمت ايشان بر ـ يكديگر چون مثل تن است كه چون بعضى ازاو بنالد و رنجور شود جمله را دعوت كند و بخواند به بيخوابى وتب. (وَكُنْتُمْ عَلىٰ شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النّارِ) و شما اى جماعت اوس وخزرج بر كنارهٔ كندهٔ دوزخ بودى (فَأَنْقَذَكُمْ مِنْها) خداى تعالى شما را برهانيد واين مثل است يعنى شما نزديك بودى كه در دوزخ افتى واز ميان شما و افتادن در دوزخ هيچ نمانده بودجز آنكه مرگ بشما رسيدى چون كسى كه بر كنارهٔ چاهى ياخندقى باشد بهر آسيبى كه باو رسد در افتد خداى تعالى ايشان را تشبيه كند واحوال ايشان بحال كسيكه بر كنارهٔ حفره‌اى باشدهر ساعت خوف آن بود درافتد، وشفا البئر جانبه كشط النهر وساحل البحر و طرة الثوب وطرف الرمح كنارهٔ اين چيزها باشد جز كه طرف عام‌تر است و شفاچاه را باشد وخندق را ومانندآن قال‌الله تعالى « على شفا جرف هار » قال الراجز :

نَحْنُ حَفَرْنا لِلْحَجيجِ سَجْلَةً نابِتَةً فَوْقَ شَفاها بَقْلَةً (١)

و اگر چه حكم مضاف‌را باشد دون المضاف اليه اينجا رد كنايت با مضاف اليه كرد كه

---

(١) سعدى اين حديث شريف را ترجمه نموده بشعر:

بنى آدم اعضاى يكديگرند كه در آفرينش ز يك گوهرند
چو عضوى بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

(٢) ما براى حاجيان بركه كنديم كه بر كنار آن سبزه روئيده است ودر تفسير طبرى سجله بجيم است وهيچيك ازجيم وحاء را درلغت بدين معنى نيافتيم .

حفره‌است و با شفا نکرد چنانکه عجاج شاعر گفت :

طُولُ اللَّيالي أسْرَعَتْ في نَقْضي طَوَيْنَ طُولي وَطَوَيْنَ عَرْضي (۱)

و یقول العرب خربت سور المدینة و در آثار آمده است که اعرابی شنید از عبدالله‌عباس که این آیه میخواند« وکنتم علی‌شفا حفرة من النار فأنقذکم منها » گفت :والله ماأنقذهم‌منها و هو یریدهم أن یوقعهم فیها ، گفت بخدای که خدای ایشان را از دوزخ نرهانید و خواست که ایشان‌را در اندازد، عبدالله عباس گفت: خذوها من غیر فقیه . این کلمهٔ حکمت بگیری از کسی که فقیه نیست ، و نکو آمد او را آن ، حکمت حکمت باشد برزبان هر که رود(۲) از اینجا گفت امیرالمؤمنین علی عليه السلام : «انظرالی ما قال ولا تنظر الی من قال » بآن نگر که میگوید یعنی بسخن نگر بگوینده منگر که گوینده از سخن قیمت گیرد و سخن‌از گوینده قیمت نگیرد ، اعرابی گفت و نکو گفت ، و از عدل گفت و از عقل . و عبدالله عباس کهر بّانی امت است أعجاب کردو بپسندید و اینحدیث برخلاف آن‌آمد که ، مجبر گفت: لام غرض‌است قوله «ولقد ذرأنا لجهنم »برای آنکه آن نه غرض حکیم باشد و نه فعل حکیم غرض حکیم‌چنین باشد که « ما یریدالله لیجعل علیکم‌فی الدین من حرج» وقال : «ما یریدالله لیجعل علیکم من حرج ولکن‌یریدلیطهر کم»«ویریدالله‌لیبین‌لکم‌و یهدیکم سنن‌الذین من‌قبلکم ویتوب علیکم والله علیم حکیم» . «والله یرید أن یتوب‌علیکم و یرید الذین یتبعون الشهوات ان تمیلوا میلاعظیماً» «یریدالله ان یخفف‌عنکم‌وخلق الانسان‌ضعیفاً» عجب از آنسانکه با چنین‌آیـات محکم مؤکد بأدلهٔ عقل روا دارد که جبر گوید .(كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ آياتِهِ) خدای‌تعالی چنین‌بیان کند آیات خود را برای شما چه‌کار او بیان است نه تلبیس (لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) و المعنی

(۱) درازی شبها یعنی طول‌مدت درشکستن من‌شتاب نموده وازدرازی وپهنا مرادرهم‌فشرده‌است .

(۲) ملاحده ونصاری بردین‌اسلام عیب میگیرندکه مردم را ازآموختن منع‌کرده است وابن‌عبری که از بزرگان علمای نصاری است حکایت ازعمر کردکه کتابخانه اسکندریه را بامر او سوختند وبعض ساده لوحان مسلمان هم زنادقه را تأیید میکنند که علوم عقلی میراث یونانیان کافر ومضربدین است اما این حدیث پیغمبر صلی‌الله علیه وآله‌که «الحکمة ضالة المؤمن» که‌متفق علیه است ازسخن آن حضرت و هم‌کلام‌أمیرالمؤمنین علیه‌السلام رد این تهمت میکند سخن مدلل وصحیح را ازهرکه باشد فرابایدگرفت ومؤمن اولی است بعلم وحکمت ازکافر وهم بتواتر معلوم است‌که از آغاز خلقت تا کنون‌هیچ امت بقدر مسلمانان درعلوم عقلی رنج نبردند وحجم علوم مسلمین نزدیك ده برابر یونانیان است ازمدارس وکتب وکتابخانه وعلماء علوم حقیقی چنانکه یونانیان هم چند برابر مصرو بابل‌بودند .

لکی تهتدوا برای آنکه تا شما مهتدی شوید و راه یافته اینجا بره اسلام و آنجا بره بهشت . این غرض حکیم باشد «فأنقذکم منهـا» فعل کریم باشد والله یوفقنا لمرضاته .

(وَلْتَکُنْ مِنْکُمْ أُمَّةٌ یَدْعُونَ إِلَی الْخَیْرِ) لام امر غایب راست و اصل او کسر است ولیکن با واو یا فاء ساکن کنند تا مؤذن بـاشد بآنکه عمل او جزم است وباثمّ اسکان نکردند و اگر چه او نیز حرف عطف است برای آنکه او بمثابهٔ کلمتی است مفرد و لام‌اضافه را اسکان نکردند و بر کسر رها کردندتا ایذان کند که عمل‌او جرّ است وقوله «منکم» بیشتر مفسران بر آنند که من تبعیض راست واین قول آنکس باشد که گوید امر معروف ونهی‌منکر از فروض کفایاتست نه از فروض اعیان چون بعضی باوقیام کنند ازدیگران بیفتد و گفتنداین امر متوجه است بفرقتی نامعین و زجاج گفت : ولتکن جمیعکم امة ، « ومن » برای تخصیص مخاطبـان در آمده است از سایر اجناس چنـانکه گفت « فاجتنبوا الرجس‌من الاوثـان» و قال الشاعر :

أَخُو رَغَایِبَ یُعْطِیهَا وَیَسْلُبُهَا　　　یَأْبَی الظُّلاَمَةَ مِنْهُ النَّوْفَلُ الزُّفَرُ (۱)

ای هو النوفل الزفر برای آنکه اورا وصف کرد باعطاء الرغایب ونوفل مرد بسیارعطا باشد من النافلة وآن عطیتی باشد که دادن آن واجب نبود و ز فر آن بـاشد که غنیمتها جمع کند و«من» درآیت «فاجتنبوا الرجس من الاوثان » تبیین راست و در بیت تجرید را واگرچه نزدیکند بیکدیگر میان‌ایشان فرقی هست برای آنکه تجریدچنان بود که گوید رأیته‌فرأیت منه الاسد از او شیر دیدم یعنی او خود شیر بود ومن چو او را دیدم شیر دیده بودم و آیت را معنی اینست که اجتناب کنی از رجس و أرجاس بسیار است آنگه بیان کرد آنرا بمن تبیین‌از از جنس اوثان ، و بعضی دیگر گفتند من در آیت زیاده است و تقدیر آنست ولتکونوا امة یدعون الی الخیر، واین قول تأویل آنان‌باشد که امر معروف و نهی منکر از فروض اعیـان گویند و برهمه مکلفان واجب شناسند و این مذهب ماست و اختیار زجاج و جبائی ، و امة بر پنج قسمت است . یکی جماعت فی‌قوله : «وجد علیه امة من الناس » و یکی بمعنی حین‌ومدت باشد فی قوله «وادّکر بعد أمة » أی بعد حین و مدة . و بمعنی مقتدی وقدوة فی‌قوله : « إن ابراهیم کان امة » و بمعنی قامت بود فی‌قوله : هو حسن‌الامة. أی القامة و قول الشـاعر :

(۱) ملازم جود واحسان است بدوستان میدهد وازدشمن می‌ستاند و بستم راضی نمی‌شود در طبع بسیار بخشنده است وبسیار فراهم آرندهٔغنیمت .

«حسان الوجوه طوال الامم» (۱) . والامة الام من قولهم هی ام فلان وامته بمعنی واحد ، و أصل همه من الأَمّ باشد وهوالقصد ، جماعت را برای آن امت خوانند که اجتماع ایشان علی مقصد واحد باشد و کذا الباقی، ومعروف فعلی باشد حسن که صفتی زاید برحسن دارد إما بأن یکون واجباً أومندوباً، یا فریضه باشد یاسنت ، پس امر بمعروف واجب واجب باشد وامر بسنت سنت باشد ومنکر قبیح باشد ونهی ازجملهٔ اوواجب باشد برای آنکه ترك همه قبایح واجب است همچنین منع کردن ازهمه واجب باشد . وانکار اظهار کراهت چیزی باشد برای وجهی ازوجوه قبح که در او باشد ونقیض او اقرار باشد وآن اظهار قبول چیزی باشد برای آنکه صواب ونکو باشد، وباتفاق امرمعروف ونهی منکر هردوواجب است . وبیشتر متکلمان برآنند که فرض بر کفایت است و مذهب ما آن است که فرض براعیان است ، وبعضی علماء گفتند طریق وجوب انکارمنکرعقل است برای آنکه چون کراهتش واجب باشد منع از او واجب باشد وإلاّ تارکش بمنزلهٔ راضی باشد بمنکر ومذهب ما آن است که طریق وجوبش سمع است واجماع امت . وامر بمعروف ونهی منکر بسه مرتبه باشد بالید واللّسان والقلب بدست وزبان ودل ، اگر ممکن باشد بهرسه بکند هم بدست هم بزبان هم بدل اگر بدست نتواند بزبان اگر بزبان نتواند بدل منکر باشد فعل منکر را وترك معروف را . اگر گویند استعمال سلاح دراین باب روا باشد گوئیم اگر حاجت باشد جز که این نوع بدستوری امام شاید کردن بنزدیك ما وبنزدیك مخالفان بی اذن امام روا باشد ابوالقاسم بلخی گفت عند وجود امام بی‌دستوری امام نشاید إلاّ عند الضرورة فأمّا عند عدم الإمام روا باشد والله أعلم . بدانکه أمر بمعروف ونهی منکر ازفروع ابواب امامت است و ابواب امامت ازاصول دین است واخلال باو روا نباشد واخبار بوجوب وتأکید اومتظافر است . حسن روایت کند که رسول گفت هر که امرمعروف ونهی منکر کند اودرزمین خلیفهٔ خدا باشد وخلیفهٔ رسول وخلیفهٔ کتاب ، راوی خبر گوید که مردی بنزدیك رسول عليه السلام آمدو گفت یا رسول الله من خیرالناس ؟ بهترین مردمان کیست گفت آمرهم بالمعروف ، و أنهاهم عن المنکر واتقاهم لله و اوصلهم للرحم» . آنکه أمرمعروف بیشتر کند ونهی منکر وازخدا بترسد وصلهٔ رحم کند ، عبدالله عباس گفت رسول عليه السلام را گفتم یا رسول‌الله اگرهمه معروف بجای آریم وازهمه مناکیر اجتناب کنیم تا ازآن هیچ رها نکنیم واز این هیچ ارتکاب نکنیم ، ولیکن امر معروف ونهی منکر نکنیم دیگران را ، روا باشد ؟ گفت امرمعروف کنی واگرچه بعضی معروف

(۱) این بیت چندبار گذشت .

نکنی ونهی‌منکر کنی اگرچه بعضی‌منکرارتکاب کنی . نعمان بشیر روایت کند که رسول علیه السلام گفت مثل فاسق درمیان قوم چنان باشد که کشتی بود درمیان دریا قومی بروند وآن کشتی ببخشند وقسمت کنند وهر کس بنصیب وحصهٔ خود بنشیند آنگه یکی ازایشان تبری بردارد و آن‌نصیب خودرا سوراخ کند دیگران اورا گویند چه میکنی گوید درنصیب خود تصرف میکنم شما را چه‌کار هست اگراورا باین گفتار رها کنند ودستش‌نگیرند کشتی بیران کند وآب‌درآید واو وایشان غرق‌شوند، وامیرالمؤمنین علیه السلام گفت فاضلترجهادی امر معروف ونهی منکراست ودشمنی کردن فاسقان هر که امر معروف کند پشت مؤمن قوی کرده‌باشد وهر که نهی منکر کند منافق را برغم آورده باشد وهر که با منافق معادات کند و برای خدا خشم گیرد خدای برای اوخشم نگیرد ، ابوالدرداء گفت اگر امر معروف ونهی منکرنکنی وإلا خدای تعالی سلطانی‌ظالم برشما گمارد که‌بربزرگان حرمت‌نداردو‌بر کودکان رحمت‌نکند ونیکان وصالحان شما دعاکنند اجابت‌نیاید ونصرت‌بخواهند نصرت‌نیابندو‌آمرزش‌خواهند خدای تعالی نیامرزد ایشانرا . حذیفة الیمان (۱) گفت روزگاری‌آیدبر مردمان که‌مردار خری‌برایشان دوست‌تر بود که امرمعروف ونهی‌منکر. سفیان‌ثوری گفت هر آن مردی که همسایگان اودوست او باشند واورا مدح کنند بدانکه او مداهن است چه اگر امرمعروف ونهی‌منکر کردی همه دشمنش بودندی، ومعنی‌آیه‌آن است که جملهٔ شما که امت مصطفی‌اید یا بهری ازشما باید تاخلقان را با خدای تعالی وراه خیر وطاعت دعوت کنید وامرمعروف کنید یعنی مردمان را طاعت فرمائی و تنهون عن المنکر و ازقبایح و فضایح و ناشایست و نابایست نهی ومنع کنی (وَأُولٰئِكَ هُمُ المُفْلِحُونَ) آنگه گفت آنانکه این کنند واین‌کار بندندایشان مفلحان وظفریافتگان وفایزان وبنصیب تمام رسیدگان باشند.

قوله (وَلا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ البَيِّناتُ)

وچنان مباشی که آنانکه ایشان پراکنده شدند ومختلف گشتند پس ازآنکه حجت برایشان متوجه شد وآیات ودلایل بایشان‌آمد، بیشترمفسران گفتند مراد جهودان وترسایانند . و بعضی

---

(۱) یمان پدر حذیفه است واوعبسی بود ودرآن عهد نام اشخاص را یمان میگذاشتند مانند یمان ابن عدی حضرمی ویمان بن مغیره بصری ومقصود نسبت به‌یمن نیست ودر صحیح مسلم است که پیغمبر او را علم ماکان ومایکون تا روزقیامت بیاموخت پس عجب‌نباشد اگرامیرالمؤمنین علیه‌السلام ودیگر اهلبیت را آموخته باشد .

مفسران گفتند مراد مبتدعان امتند عبدالله بن شداد روایت کند که من با ابوامامه بودم صاحب رسول‌الله بدر شام تا دمشق بیامد و برسر آن کشتگان حروریان بایستاد یعنی خارجیان و گفت: کلاب النار . سگان دوزخند دو بار یا سه بار، بدترین کشتگانند که آسمان سایه برایشان افکنده ، و کشتن بهتر ایشانرا ، آنگه بگریست ، من گفتم یا اباامامه این که گفتی ازخود یاازپیغمبر دراین‌باب چیزی‌شنیده‌ای گفت اگرمن‌چنین چیزها برأی‌خود گویم إني إذاًلجري. پس من دلیرباشم برخدای و برپیغمبرازرسول شنیدم نه یکبار ودوبار وسه بار تا بهفت رسید که گفت اینکه‌من گفتم‌وتوشنیدی. من گفتم پس چرا بگریستی؟ گفت«رحمةلهم» برای رحمت بر ایشان که اینان مسلمانان بودند پس مرتد شدند ، آنگه این‌آیه برخواند : «ولاتکونواکالذین تفرقوا واختلفوا-إلی‌قوله-أكفرتم‌بعدإيمانكم فذوقوا العذاب‌بما كنتم‌تكفرون» آنگه‌ابوامامه گفت هم الحروريّة ایشان خارجیانند . قبیصة بن‌جابر گوید با امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام بودیم بدری از درهای دمشق که آن را جابیه (۱) گویند بایستاد و خطبه کرد و گفت رسول خدای تعالی در میان ما بایستاد و خطبه کرد همچنان که ایستاده‌ام و گفت : « من سرّه أن يسكن بحبوحة الجنة فليلزم الجماعة فان الشيطان مع الواحد وهومن الاثنين أبعد» . گفت هر که او خواهد که درمیان‌سرای‌بهشت بنشیند باید که با جماعت بیك جای باشد که شیطان با مردم تنهاست و از دو دورتر باشد . قوله (وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ) وایشان‌آنانند که ایشان را عذابی عظیم باشد در دنیا بتیغ امام وقت ودرآخرت عذاب دوزخ ببقاء خدای تعالی .

وهذا آخرالمجلد الرابع ويتلوه في المجلد الخامس قوله «يوم‌تبيض وجوه وتسودّ وجوه» إن شاءالله تعالی وبه‌الثقةوالحمدلله حمدالشاكرين‌والصلوةعلی محمد وآله الطاهرين .

---

(۱) گویا سهوی ازمؤلف است یا تصرفی‌ازناسخ چون أمیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام هرگز بدمشق نیامد وآنکه درجابیه خطبه خواندعمربن‌خطاب بودآن هنگام‌که برای فتح ایلیا بشام رفت نخست‌بدمشق برجابیه خطبه خواند آنگاه آهنك بیت‌المقدس کرد وآنجارا بصلح متصرف شدند واین معنی درتاریخ یعقوبی مصرح‌آمده است .

بسم الله الرحمن الرحيم

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ

آن روزکه سفید باشد رویهائی وسیاه باشد رویهائی اما آنانکه سیاه باشد رویهاشان آ یاکافر شدید

بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (١٠٣) وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ

پس از ایمان شما پس بچشید عذاب بآنچه کافر شدید　و أما آنانکه سپید باشد

وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (١٠٤) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ

رویهای ایشان پس دررحمت خدایند ایشان درآن جاودانه باشند　این آیتهای خداست میخوانیم برتو

بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ (١٠٥) وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

براستی وخدای نخواهد بیداد جهانیان　و خدای راست آنچه در آسمانهاست وآنچه در زمین است

وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (١٠٦) كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ

و با خدای شود کارها　بودی بهترین امتانی که بیرون آوردند برای مردمان میفرمائی به نیکی

وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ

وباز میداری از بدی وایمان داری بخدای واگر ایمان آوردندی جهودان وترسایان به بودی ایشانرا

مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (١٠٧) لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ

ازایشان بهری مؤمنند وبیشتر ازایشان کافرند　زیانی نکنند شمارامگر رنجی واگر کارزار کنند بشما

يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ (١٠٨) ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَمَا ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ

پشت برشما کنند وآنگاه نصرت نکنندایشانرا　زده‌شدبرایشان خوری هرکجا یابندایشانرامگربزنهاری

مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ

از خدای و زنهاری از مردمان وباز آمدند بخشمی از خدای و زدند بر ایشان بیچارگی این

بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا

بآن است که ایشان کافر شدند بآیت های خدا و میکشند پیمبرانرا بناحق این بآن است که عاصی شدند

وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (١٠٩) لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ

و ظلم کردند　نه اندبرابر از خداوندان کتاب امتی ایستاده میخوانند آیات خدای را

آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ (١١٠) يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ

در اوقات شب و ایشان سجده میکنند　ایمان می‌آرند برخدای و بروز باز پسین ومیفرمایند نیکی

وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُسارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (١١١) وَ ما
وباز میدارند از بدی و می شتابند در نیکی‌ها و ایشان از نیکانند و آنچه
تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (١١٢).
کنید ازنیکی کفران نکنند و خدای دانا است بپرهیز کاران

قوله(يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ) عامل دریوم إمّا مضمری باشدچنانکه گفتیم اُذکر یوم تبیضّ وشاید که عامل دراوعظیم باشد أی عذابهم یوم تبیضّ وجوه ، وشاید که معنیعذاب بود تا تقدیر چنین باشد . وهم یعذّبون‌عذاباً عظیماً یوم‌تبیضّ . یحیی بن‌وثّاب خواند تبیض‌وتسودّ بکسرهردو تا علی‌لغة‌تمیم وزهری‌خواندتبیاضّ وتسوادّ افعلّ افعالّ ، لغتان فی‌الالوان والعیوب گفتند مفسران که معنی آیت آن است . یوم تبیض وجوه المؤمنین‌وتسودّ وجوه الکافرین . آن روز که رویها سفید باشد وآن روز که رویها سیاه گفتند رویهای سفید رویهای مؤمنان مخلصان باشد و رویهای سیاه رویهای کافران باشد ، عطا گفت رویهای سپید روی مهاجرین وانصار باشد رویهای سیاه زویهای بنی‌قریظه و بنی‌النضیر باشد ، عبدالله عباس گفت روی سپید رویهای موحّدان باشد ورویهای سیاه رویهای اهل بدعت باشد ، کلبی روایت کند عن ابی‌صالح عن‌ابن‌عباس که عبدالله عباس گفت چون رورقیامت شد خدای تعالی بردارد ونصب کند هرمعبودی‌را که بدون اوپرستیده باشد دردار دنیا هر کسی بجانب معبودخودتازند وبشتابند وهو قوله : «نولّهما تولی» ما اورا بآن گذاریم که بآن تولاّ کرد چون بآن رسند وآن خسارت وندامت بینند دژم شوند از دژمی روی ایشان سیاه شودآنجا مؤمنان بمانند واهل کتاب برای ایشان معبودی رفع نکنند که ایشان بت پرست نبوده باشند در دنیا ، حق تعالی گوید هر که ازشما مرا در دار دنیا سجده کرد و امروز سجده کنی مرا مؤمنان سجده کنند جهودان و ترسایان مرا سجده نتوانند کردن مؤمنان سر بردارند رویهای ایشان از نور چون ماه بود منافقان و اهل کتاب ازجهودان وترسایان در روی مؤمنان نگرند ازآن حزن واندوه رویهای ایشان سیاه شود گویند بارخدایا رویهای مشرکان سیاه کردی وما در دنیا مشرك‌نبودیم وذلك قوله : «والله ربّنا ما کنّا مشرکین» حق‌تعالی گوید : «انظر کیف کذبوا علی أنفسهم» . اما آنچه‌موافق کتاب‌خداست آن‌استکه گفت فی‌قوله‌تعالی:«أن‌تقول‌نفس یاحسرتی‌علی‌مافرطّت فی‌جنب الله و إن کنت لمن الساخرین اوتقول لوأنّ الله هدانی لکنت من المتقین» حق تعالی دراین آیه بیان‌آن کرد که مشرکان با شرك جبرمیگویند تا آن مثل درحق ایشان محقق باشد

که مع کفره قدری ، کفران آنست که «وان کنت من قلبه لمن الساخرين» . وقدر آنکه « لو أن الله هدانی» اگرخدای مرا هدایت دادی من متقی بودمی یعنی‌خدای مرا هدایت نداد واین دروغ است برخدای وبمثل گفته‌اند دروغ زن سیاه روی باشد اگر آنکه دروغ بر کسی نهد من افناء الناس، سیه روی‌شود، آنکه دروغ برخدای نهدچه شود؟ بوعدهٔ خدای همچنین شود که درآخر آیات گفت : «ویوم القیمة تری الّذین کذّبوا علی الله وجوههم مسودّة» . بهری از اهل‌معانی گفتند سواد وبیاض کنایت است از اربداد واشراق وازعبوس وطلاقه الاتری إلی‌قوله تعالی : « وجوه یومئذ ناضرة إلی ربّها ناظرة و وجوه یومئذ باسرة . و وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة ، ووجوه یومئذ علیها غبرة ترهقها قترة » آنگه بیان وتفصیل حال‌ایشان داد هریکی را علی حده و گفت (فَأَمَّاالَّذِینَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ) امّا آنان که روی ایشان سیه باشد (أَكَفَرْتُمْ) درکلام حذفی واختصاری هست والتقدیر فقال لهم اکفرتم ایشان را گویند واین از جملهٔ آن جایها است که قول اضمار کرد که‌کافر شدی (بَعْدَ إِيمَانِكُمْ) پس از ایمانتان پس ازآنکه اظهارایمان کرده بودی ومنافق بودی درآن اظهار کفر کردی که دردل داشتی ومرتد شدی ربیع وابوالعالیه گفتند بعدایمانکم یعنی‌بعد اقرارکم یوم المیثاق . وحسن بصری گفت آنانند که اظهارکلمه ایمان کردند ومنافق بودند واین بعینه مذهب ماست عکرمه گفت مرادجهودان وترسایانند که پیش‌ازآنکه رسول عليه‌السلام آمدایشان نعت وصفت اومیخواندند در تورية وانجیل ومقرّ بودند چون بیامدند اورا بدیدند وبشناختند کافرشدند چنانکه گفت : «فلما جاءهم ماعرفوا کفروا به» . بعضی‌دیگرازمفسران گفتند قومی باشند ازاهل قبله‌ما، حارث اعور گفت ازامیرالمؤمنین علی عليه‌السلام شنیدم که‌میگفت‌بربالای‌منبر: مردی باشد که ازخانه بیرون آید و با خانه نشود إلاّ پس ازآنکه عملی کند که مستوجب بهشت شود ومردباشد که ازخانه بیرون آید باخانه نشود تا عملی کند که مستوجب دوزخ شود وآنگه این آیه بر خواند «یوم تبیض‌وجوه‌وتسود وجوه-الآية» وبیان این قول النبی عليه‌السلام که گفت روزگاری آید برامت من که مرد بامداد مسلمان بود نمازشام‌کافرشود که دین‌خودبچیزاندك از دنیا بفروشد ، ابوامامة الباهلی گفت خوارجند. وقتاده گفت مبتدعان‌امتند بیان این قول‌خبررسول عليه‌السلام است که‌گفت اردای قیامت جماعتی بنزدیك من‌آیند بر کنارحوض از اهل صحبهٔ من چون من ایشانرا بینم فیشانرا ازپیش من برانند من‌آواز دهم که «اصیحابی اصیحابی» یارکان منند مرا گویندتوندانی که اینان از پس تو چه احداث کردند «إنّهم رجعوا علی أعقابهم القهقری وارتدّوا» . اینان ازپس تو مرتد شدند وبرگشتند واین خبرثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیر آورد .

(وَأَمّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجوهُهُمْ) و أما آنانكه روى ايشان سفيد باشد و ايشان مؤمنان موحّدان ومخلصان باشند عكس آنانكه ذكرايشان برفت (فَفي رَحْمَةِ اللهِ) أي في ثواب‌الله . ايشان دررحمت وثواب خداباشند يعنى در بهشت (هُمْ فيها خالِدُونَ) ودراينجا مؤبّد باشند ببقاى خداى تعالى .

(تِلْكَ آياتُ اللهِ -الآية-) اين‌آيات‌وبينات‌وحجج خدااست (نَتْلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ) ما برتوميخوانيم بحق وراستى تا بدانى از اين آيات و بينات كه خداى تعالى ظلم بر عالميان نخواهد يعنى‌نخواهد كه‌برهيچكس‌ازجهانيان‌ظلم كند ونسبت‌واتصال اين‌حديث بماتقدم آن‌است كه خداى تعالى ذكر كافران ومنافقان ومؤمنان بكرد وآنگه جزاءواستحقاق هريك بگفت ، آنگه گفت اين براى‌آن است تا معلوم شود كه خداى تعالى نخواهد كه برهيچكس ظلم كند إمّا بآنكه ثواب مستحق اوباز گيرد وإمّا بآنكه اورا تا مستحق عذاب كند ودرآيه دليل است بربطلان قول مجبره كه گفتند خداى تعالى ظلم خواهد وظلم كند براى‌آنكه بلفظ‌نكره نفى كرد‌ازخوداراده‌ٔهرظلمى‌نامعين‌چنانكه گوئى‌جاءنى‌رجل‌اوماجاءنى، برهرمردى كه‌درجهان‌است برافتد (۱) نامعين ونيزدليل است برآنكه ظلم نكند براى آنكه اجماع است كه خداى تعالى فعلى نكند كه نخواهدهمه‌افعال‌خود را مريدباشدپس‌آيه دليل‌است برآنكه ظلم‌نكندونخواهد.

(وَلِلّهِ ما فِي السَّمٰواتِ وَما فِي الأَرْضِ وَ إِلَى اللهِ تُرْجَعُ الأُمُورُ) وجه اتصال اين آية بآية متقدّم آن است تا قيدى وتأكيدى باشد آن را كه گفت : « وَمَا اللهُ يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعالَمِينَ » براى آنكه ظلم وقبيح آنكس كند كه جاهل‌باشد بقبح‌آن يامحتاج باشد بآن‌چون قديم جل جلاله بازنمود كه ملك آسمان و زمين و هرچه درآسمان وزمين است همه اوراست و مرجع و مردّ همه كارها باوست بهيچ حال او را حاجت نيست بظلم كردن وظلم خواستن چه آن را كه ملك‌آسمان وزمين اورا باشد مستغنى بود پس اين حجت وبينه آن دعوى است كه درآيهٔ اوّل گفت ووجوه آنكه چرا بلفظ رجوع گفت واز اوبيامده نيست تا با اوشود(۲) گفته

(۱) يعنى اطلاق شود .

(۲) معنى رجوع آن‌است‌كه‌كسى درآغاز درجائى بوده وازآنجا آمده بازبآنجا برگردد و همه چيز ازپيش خدا نيامده است تا صحيح باشدكه بگوئيم سوى اوبازگشت وجواب آن‌است‌كه ازسوى خدا آمدن بمعنى عليت است ومعلوليت يعنى چون خدا علت فاعلى‌است ميتوان‌گفت همه چيزاز اواست وچون علت غائى‌است‌گوئيم‌همه باو بازميگردند .

شد پیش از این .

قوله (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ) عكرمه و مقاتل گفتند كه آيه درجماعتی آمد از صحابهٔ رسول ﷺ منهم عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب وسبب آن بود مالك بن الضيف ووهب بن يهودا دو حبر بودند از احبارجهودان اينان را گفتند ما ازشما بهيم ودين ما ازدين شما بهتراست خدای تعالی این آیه بفرستاد ردّ برایشان. سعیدجبیر گفت ازعبدالله عباس که او گفت هم المهاجرون آنانند که با رسول ﷺ هجرت کردند واز مکه بمدینه آمدند، وضحاك گفت اصحاب رسولند خاصة الرّواةوالدّعاة راویان اخبار و داعیان با دین خدا که مسلمانان را فرمودند که طاعت ایشان داری واین صفت امامان باشد واز بعضی صحابهٔ رسول ﷺ روایت است که او گفت آیه در اولینان ماست نه درآخرینان. عمران بن حصین روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت «خير الناس قرني ثمّ الّذين يلونهم» گفت بهترين مردمان مردمان عهد منند پس آنانکه پس ایشانند پس از آن قومی آیند. يتسمنون يحبون السمن . که تن پرورندوخویشتن فربه کنند همت ایشان دراین باشد پیش ازآنکه ازایشان پرسند وخواهند گواهی دهند. وابوسعید خدری روایت کرد که رسول ﷺ گفت : «طوبى لمن رآني ولمن رأى من رآني و لمن رأى من رأى من رآني» گفت خنك آن را كه مرا دید یا آن را دید كه مرا دید یا آن را دید که او دید کسی را که مرادید. وهم اوروایت کرد که رسول ﷺ گفت: «لاتسبّواأصحابي» اصحاب مرا دشنام ندهی که بآن خدای که جان من بامر اوست که اگریکی ازشما چندانکه وزن کوه اُحد است زر خرج کندآن درنیابد از درجه که ایشان ونه نیمهٔ ایشان را هست. بعضی دگر گفتند مراد جملهٔ امت‌اند وآیة عام است درهمهٔ امت وقال ﷺ «احفظوني في اصحابي فإنّهم خياراُمّتي» گفت مرانگاه داری درمیان اصحاب و یاران من که ایشان بهینهٔ امت منند ودراخبار و تفاسیر أهل البيت ؑ چنان است که این آیت خاص است درحق ایشان وأئمهٔ معصومین ؑ برای آنکه لفظ خير در حق مقتدایان امت روا باشد آنکه آن صفات که آیه متضمن است لایق حال ایشان است . قوله (تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ-الاية) بیانش آن خبری که سلمان پارسی -ره- روایت کند که درعهد عمرخطاب مردی بیامد ازاحبار جهودان و پرسید که خلیفهٔ محمد کیست که برجای اواست اوراهدایت کردند بعمر بیامدنزداو و گفت. أنت خليفة محمد ؟ گفت آری ، گفت : إنّي سألتك عن ثلاث وثلاث وواحدة . گفت من تورا بخواهم پرسیدن از سه مسأله و سه مسأله ویکی، گفت چه منع کرد تورا از آنکه نگفتی هفت مسأله

گفت برای آنکه سه اول بپرسم جواب یابم دگر بپرسم وإلاّ لاوذيك و نفسى . خود را و تورا رنجه ندارم عمر گفت فاذا عليك بعلى بن ابيطالب. اورا بنزد علی علیه السلام فرستاد او بیامد وامیر المؤمنين علیه السلام را گفت من تورا سؤال خواهم کردن چنانکه اول گفته بود گفت سل عما تريد بپرس از هرچه خواهی! گفت مرا خبر ده ازاول درخت که برزمین برست و از اول سنگ که برزمین بنهادند و از اول چشمهٔ آب که برزمین پدید آمد گفت اما شما جهودان می گوئی که اول درخت که برزمین برست سمره (۱) بود دروغ گفتی اول درخت که بر زمین برست درخت عجوه بود و آن نوعی از خرماست ، و اول چشمهٔ آب شمـا گفتی چشمهٔ بیت المقدس است دروغ گفتی اول چشمهٔ آب که برزمین پدید آمد آن چشمه بود که صاحب موسی در اوماهي بشست و ماهی زنده شد ، و اول سنگی که برزمین نهادند شما گفتید که آن سنگ است که در بنای بیت‌المقدس است ودروغ گفتید اول‌سنگی که برزمین نهادند حجرالاسود بود که‌جبرئیل علیه السلام از بهشت بآدم آورد «وله لسان ذلق يشهد لمن و افاه يوم القيمة » و فردای قیامت اورا زبان فصیح بود تا گواهی دهد برای آن کس که بـاو آمده باشد جهود گفت «أشهد انه املاء موسی و کتاب هرون » گفت گواهي دهم که این جمله املاء موسی است و کتا بت‌هرون . گفت سه مسئلهٔ دیگر ماند گفت بگو گفت: «أخبرنی عن‌موضع نبيكم في‌الجنة » خبر ده مراازجای پیغمبرتان در بهشت گفت : « قضیب غرسه‌الله بيده‌في‌أعلى علّيين‌ثم‌قال‌له كن‌فكان جنات عدن » گفت قضیبی و شاخی حق تعالی بید قدرت خود غرس کرد در اعلاء علیین آنکه گفت آنرا که بباش بهشت عدن شد گفت : «أشهد أنه املاء موسى و كتاب هرون». گفت خبر ده مرا تابا او که باشد در آنجا گفت :«اثنی عشر من اهل بيته يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر ولا يخافون في‌الله لومة لائم » دوازده کس از اهل البیت او که امر معروف کنند و نهی منکر کنند و ازملامت هیچ ملامت کننده‌ای نترسند گفت راست گفتی‌این املاء موسی است و کتاب هرون، گفت‌مرا خبرده از وصی او تاپس‌او چند سال بماند امیرالمؤمنین علیه السلام عقد بيده‌ثلاثين بدست سی بگرفت یعنی سی‌سال گفت یك‌مسئله‌ماند اگر جواب دهی بصواب ایمان آرم گفت وماهي؟ آن چیست گفت «أخبرنی عن وصيه أيموت أم يقتل » خبر ده مرا از وصی او تا بمرگ میرد یااورا بکشند امیرالمؤمنین علیه السلام گفت «لا بل يخضب هذه من‌هذه ـ ووضع‌يده‌على لحيته و رأسه»نه بلکه این‌را از این خضاب کنند واشارت نمود بدست مبارك بسر و محاسن خودجهود

(۱) درختی‌است‌خارناك.

ایمان آورد واز جملهٔ موالی او یکی‌او بود و گفت«أشهد أن لا إله إلاالله أشهد أن محمداً رسول‌الله وأنك وصی رسول‌الله».

قوله «کنتم خیر امة اخرجت للناس» کان صله است اینجا و مراد آنکه أنتم خیر امة چنانکه گفت «من کان فی‌المهد صبیاً» ای من هو فی‌المهد صبيٌّ یعنی شما بهتر امتی‌و کان زیادت است و محمد بن جریر گفت کان تامه است و معنی آنستکه خلقتم و وجدتم خیر امة شمارا بهتر امت آفریده‌اند وخیر نصب او برحال باشد نه‌خبر، کان تامه رااسم کفایت باشد بیخبر. و بعضی دیگر گفتند کان برجای خود است و معنی آنکه کنتم خیر امة عندالله فی‌اللوح المحفوظ شما بهتر امت بودید بنزدیك خدای تعالي دراوح محفوظ قوله«اخرجت‌للناس» در جای صفت‌امت است ای کنتم خیرامة مخرجة للناس ومعني آنستکه أنتم خیر الناس‌للناس .واین اقوال‌مفسران همه دلیل میکند که مراد امامان ومتقیانند و مقتدایان برای آنکه هریکی را از مردمان که نه امام و پیغمبرند أخرج لنفسه برای خود آفرید اورا و او را با کس کار نباشد مگرپیغامبر و امام را که تکلیف امت و اتباع در گردن ایشان باشد، و أبوهریره روایتکرد از رسول صلی الله علیه و آله که معنی آن است « أنتم‌خیر الناس للناس تدخلونهم فی‌الاسلام »شما بهتر امتانید یعنی‌بهترین مردمانی برای مردمان که مردم را در اسلام آری و این صفت امام باشد ، قتاده گفت مراد آنانند که جهاد کنند و سبی و غارت کنند و مردم را در اسلام آرند بتیغ وقتال که پیش‌ازرسول صلی الله علیه و آله دیگران را قتال نفرمودند . مقاتل بن حیان گفت امتان پیشتر امر معروف و نهی‌منکر نکردند و گفتندی مارا با کسی کارنیست مارا تکلیف خود بجای باید آوردن اگر کسی‌نیك باشد اورا به‌بود واگر بد باشد اورا بدتر بود و امت ما نه چنین‌اند بلکه امر بمعروف و نهی منکر کنندو مردم از ظلم و معصیت باز دارند پس از اینجا بهترین امتان باشند. بهز بن‌حکیم روایتکند عن أبیه عن جده از رسول صلی الله علیه و آله که در این‌آیه شما تمامی هفتاد امتی از امتان‌پیشین شما از همه بهتری وبرخدای گرامی‌تر ، بریدة الاسلمی روایتکرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت‌اهل بهشت درقیامت صد و بیست صف باشند هشتاد صف امت من باشند و عبدالله عمر روایتکرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت هیچ امت نیست وإلاّ بهری در بهشت باشند و بهری در دوزخ مگر امت من که همه در بهشت باشند . انس روایتکرد از رسول صلی الله علیه و آله که او گفت امت من چو باراننند کس‌نداند که اولش به‌بود یا آخرش. انس‌روایتکرد که اُسقف‌ترسایان نزدرسول صلی الله علیه و آله آمدو گفت یارسول‌الله مرادردل افتاده است که ایمان آرم گفت سبب‌چیست گفت در خواب دیدم که‌قیامت

برخاسته بودی و خلقان رادر صعید سیاست بداشته بودند و امتان را برخدای عرضه بکردند جماعتی در آمدند اغر محجل روی و دست و پـای سپید بر صراط بگذشتند کالبرق الخاطف و دیگران می‌افتـادند و بر می‌خاستند من گفتم این امت کیستند همـانا انبیااند یا اوصیاء و یا فرشتگان گفتند نه اینان امت محمد اند اغر محجل روی و دستها سفید از آثـار طهور از این سبب مرا رغبت اسلام افتـاد رسول عليه السلام او را اسلام عرضه کرد او ایمـان آورد رسول عليه السلام گفت بهشت بر پیغمبران حرام است تـا من در او نشوم و براوصیـاء حرام است تاوصی من در او نشود و بر امتـان حرام است تا امتان من در اونشوند. أبوموسی أشعری روایتکرد از رسول عليه السلام که گفت امت من امتی اند مرحومه چون روز قیـامث باشد خدای تعـالی هرمردی را از امت من‌کافری بدهد گویداین فدای تو است از آتش دوزخ . انس روایتکند که یك روز بارسول عليه السلام میرفتم آوازی ازشعبی بیرون میآمد مرا گفت بنگر یا انس تـاآن آواز چیست گفت برفتم مردی را دیدم در بن درختی نماز میکرد و میگفت بار خدایا مرا از امت مرحومه کن یعنی مرا از امت محمد کن که برایشان رحمت کرده‌ای و گناهان ایشان بیامرزیده‌ای‌ودعای‌ایشان اجابت کرده‌ای وایشان‌را ضمان‌ثواب کرده‌ای بیامدم‌رسول رابگفتم مرا گفت برو آن مرد را بگوی که رسولخدا تورا سلام میکند و میگوید من أنت‌تو کیستی؟ بیامدم و گفتم ، گفت رسولخدای‌را از من سلام کن و بگوی که برادر تواست خضر خدای را دعا میکند ومیخواهد تااورا ازامت تو کند ودرخبر استکه قوم عیسی عیسی را گفتندیاروح‌الله پس‌این‌امت‌امتدگر باشند گفت آری‌امت‌احمد گفتندامت‌احمد که‌باشند؟ گفت«علماء‌حلماء‌أبرار وأتقیاء کأنهم من‌العفة أنبیاء یرضون من‌الله بالیسیر من الرزق ویرضی‌الله منهم بالیسیرمن‌العمل یدخلهم الجنة بشهادة أن‌لاإله إلاالله » گفت عالمان باشند وحلیمان ونیکو کاران وپرهیز کاران پنداری که از عفت پیغمبرانند از خدای باندك روزی راضی باشند و خدای از ایشان باندك عمل راضی باشد بگفت لاإله إلاالله ببهشت برد ایشان را . و در خبر استکه کعب‌الاحبـار را گفتند چرا در عهد رسول و عهد أبوبکر ایمان نیاوردی در عهد عمر ایمان آوردی گفت‌سبب آن بود که‌پدرم‌دردم‌مرگ‌صحیفه‌ای بمن‌داد مهر برنهاده و مرا وصایت کرد که مهر ازاینجا بر مدار من بنهادم ومهر برنداشتم تابعهد عمر درخواب دیدم که مرا گفتی پدر باتو خیانت کرد مهراز آن صحیفه بردار وبنگر تاچیست درآنجا کار بند، من از او مهر برداشتم درآنجا نعت امت محمد صلی الله علیه وآله .سالوماوعالوماوحالوماوحا کوما وصافوحاوخاروحا(١) گفتند تفسیر آین‌چه‌باشد

(١) مقصود مؤلف ازنقل روایت آن است که‌کتاب وی ازاقوال مفسران خالی نباشد چون‌تفسیر*

گفت سالوما بریکدیگر سلام کنند بتحیت وعالوما علماءاندچون انبیاء بنی‌اسرائیل وحالوما حلیمانند وبردباران وحاکوماوخدای ایشانرا حکم کرد ببهشت وصافوحاوخاروجا بایکدیگر مصافحت کنند از گناه بیرون آیندچنانکه‌ازمادر زاده. یحیی‌معاذ گفت‌این آیه‌مدح‌امت محمد ﷺ است وخدای‌تعالی‌از کرم‌روا ندارد که‌قومی‌رامدح کند، و آنگه‌بدوزخ‌بردایشانرا آنکه‌وصف کرد ایشان‌را با نواع‌مدح که‌درایشان بود گفت‌امر معروف‌و نهی‌منکر کنند(وَتُؤْمِنُونَ بِاللهِ)وبخدای ایمان دارید آنگه گفت (وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْکِتابِ لَکانَ خَیْراً لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَکْثَرُهُمُ الْفاسِقُونَ) اگر اهل کتاب نیز ایمان آوردندی ایشان را به‌بودی و اگرچه بهری‌ازایشان‌مؤمنندبیشتر کافراند ومراد بفساق در آیه‌کافر است برای قرینهٔ «منهم‌المؤمنون» در آیه تمسك نیست اهل وعیدرا برای آنکه خدای درآیه فاسق را کافر نخواند کافررافاسق خواند و کافر بهمه حال فاسق باشدبرای آنکه از فرمان خدای خارج باشد دگر آنکه‌ایمائی است بآنکه تنافی نیست از میان کفرو فسق تنافی از میان کفر و ایمان است چون فاسق‌بفعل فسق‌مستحق این اسم باشد واجب بود که بفعل ایمان مستحق اسم مؤمن بود از روی‌اشتقاق و اگر دعوی نقل کند دلیل نیابند براین.

قوله (لَنْ یَضُرُّوکُمْ إِلَّا أَذًی) مقاتل گفت رؤساء جهودان چون کعب و نعمان و ابورافع و ابوماسیر و کنانه و ابن صوریا بنزدیك عبدالله سلام آمدند و أصحاب او از مؤمنان اهل‌کتاب وایشان راملامت و سرزنش کردند برمسلمانی خدای تعالی این آیه فرستادو گفت این‌جهودان‌بشما هیچ نتوانند کردن مگر ایذاء بزبان ازطعنه و وعید بدروغ یادعوت باجهودی یاکلمه‌ای ازکلمات کفر که‌بگویندتا شما بآن رنجورشوی.«الا اذی» محل اونصب است براستثناء و ابن جریر طبری و بلقسم بلخی گفتند استثناء منقطع است برای‌آنکه آن اذی ایشانرا زیان ندارد و اولیتر آنست که استثناء متصل باشد برای آنکه اذی از جنس مضرت باشد و منقطع آن بود که مستثنی ازجنس مستثنی منه نباشد چنانکه « مابالدار من أحد الا حماراً».

قوله (وَإِنْ یُقاتِلُوکُمْ یُوَلُّوکُمُ الْأَدْبارَ) و اگر با شما کار زار کنند پشت بهزیمت دهند شما را و این آیه‌از جملهٔ معجزات است برای آنکه خبر است از غیب و مخبر بر وفق خبر آمد که هریك ازایشان با رسول ﷺ و صحابهٔ او قتال کردند و منهزم شدند از بنی‌قریظه و بنی‌النضیر و بنی‌المصطلق و جز ایشان پس‌آیه دلیل صحت نبوت است و تسلی رسول است.

* جامع‌بایدتا ممکن است اقوال آنانرا نقل‌کند تا کسی‌گمان نبرد سخنی‌نیکودرجائی بود نقل نشده و چون همه را آورند شبهه زایل‌شود وهرکس داندکدام قول را باید اختیارکرد.

قوله (ثُمَّ لا يُنصَرُونَ) . پس ایشان را نصرت نکنند هم این مورد دارد از روی اعجاز و تسلی و اگرچه ثم حرف عطف است این فعل معطوف نیست برفعل اول برای آن مجزوم نیست والتقدیر ثم هم لاینصرون و انما استانف لرأس الآیة کما قال الشاعر:

أَلَمْ تَسْئَلِ الرَّبْعَ القَدِيمَ فَيَنْطِقُ (۱)

ای هو ینطق و آنجا که سر آیه نبود چنین فرمود قوله «لایقضی علیهم فیموتوا» و مثله فی رأس الآیة : قوله « ولا یؤذن لهم فیعتذرون » .

قوله (ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ) برایشان زدند مذلت و خواری (أَيْنَ ما ثُقِفُوا) هر کجا باشد ایشان را بقتل واسر وسبی و جزیه (إِلّا بِحَبْلٍ مِنَ اللهِ) ای بعهد و قیل بامان یعنی هر کجا باشد و بهرحال که باشند ذلیل ومهین باشند حسن بصری گفت مراد جهودانند که ایشان را ابداً علامت ذلت و مسکنت برایشان پیدا بود قوله ضربت صارت ثابتة علیهم لازمة لهم یعنی چنانکه این ضرب و زدن پیدا باشد آن اثر برایشان پیداست و منه الضریبة ازاینجا است فعیلة بمعنی مفعوله . و در استثناء خلاف کردند که متصل است یامنقطع و اولیتر آنست که منقطع گویند برای آنکه حالت اعتصام بحبل خدای نه حال ذلت باشد (۲) ودر «باء» خلاف کردند که بچه تعلق دارد فراء گفت بمحذوفی تعلق دارد و تقدیر آنست که . إلا أن تعتصموا بحبل و عهد من الله و مثله قول الشاعر :

رَأَتْنِي بِحَبْلَيْهَا فَصَدَّتْ مَخَافَةً وَفِي الحَبْلِ رَوْعاءُ الفُؤادِ فَرُوقُ (۳)

أی رأتنی فاقبلت بحبلیها ، وقال الآخر :

قَرِيبُ الخَطْوِ يَحْسَبُ مَنْ رَآنِي وَلَسْتُ مُقَيَّداً أَنِّي بِقَيْدِ (٤)

أی مقید بقید و گفته‌اند تعلق دارد بمعنی قوله « ضربت» ای وجبت لهم الذلة بکل‌حال

(۱) ازآثار کهنه منزل وی نمیپرسی اوسخن میگوید واگرقافیه مکسور بود وفینطق میگفت بکسر قاف معنی این بود آیا ازآثار منزل کهنه نمیپرسی تاسخن بگوید .

(۲) مگر آنکه گوئیم دیگران که باآنها عهدببندند بحکم خدا عهدنگاهدارند مانند اهل ذمه‌که بعهد الهی مسلمانان آنها را درپناه خودحفظ‌کنند و آزار نرسانند ودولت یهود بروزگارما بعهد وحفظ نصاری قائم است نه بقدرت وشوکت‌خود .

(۳) مرا دیدبا دو ریسمان‌روی باوکرده وازترس روی بگردانید و در ریسمان هر تیزهوش فطن ترسان باشد .

(٤) گام ها نزدیك نهم چنانکه هرکس مرا بیند پندارد دربندهستم بااینکه دربند نیستم .

إلاّ بحبل من الله (وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ) وعهدی ازمردمان گفتند مراد بناس رسول علیه السلام استو نائبان او قوله (وَبآؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ) ای رجعوا . باز آمدند بخشم خدای و این عبارت است از آنکه مستحق خشم خدای شدند بافعالی که کردند از کفر و معاصی ، و غضب از خدای تعالی ارادهٔ عقاب باشد بمستحقش (وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ) . گفته‌اند مراد مذلت‌است ،و گفته‌اند مراد درویشی استکه آنانکه نیز توانگر باشند از جهودان از خویشتن درویش نمایند و درویش مانند باشند وهی مفعلة من السکون (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كانوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللهِ وَيَقْتُلُونَ الأَنْبِيآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ) این باء جزاء است یعنی این برای آن و بسبب وجزا و مکافات آن بود که ایشان بآیات خدای کافرشدند و پیغامبران را کشتند بناحق . اگر گویند چگونه روا باشد که خدای تعالی بگناه پدران‌ایشان را مؤاخذه کند و ایشان که در عهد رسول بودند هیچ پیغمبررا نکشتند گوئیم ازاین دو جواب‌است یکی آنکه اگرچه تولی قتل نکردند راضی بودند و مصوب آراء و افعال ایشان بودند خدای تعالی گفت بمثابهٔ آن است که ایشان کشتند و جواب دوم آن است که برسبیل تغلیب گفت چون ذکر قاتل و ناقاتل کرد غلبه داد قاتلان را چنانکه مذکررا برمؤنث تغلیب کنند و بیان کردیم که لازم نیاید از فحوی آیه که قتل انبیاء بروجهی ازوجوه حق باشد و انما مراد آنست که کشتن پیغمبران جز بناحق نباشد چنانکه «عَلَى لاحِبٍ لا يُهْتَدَى بِمَنَارِهِ»(١) وقوله لم تکتحل من الرمد یعنی لامنار هناك فيهتدى به ولا رمد بها فتكتحل لاجله ، قوله (ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا) ما مصدریه است ای ذلك بعصیانهم و این باءهم جزاء راست این بسبب عصیان و نافرمانی ایشانست برایشان (وَكانُوا) ای و بما كانوا (يَعْتَدُونَ) باعتدائهم وبآن ظلم وعدوان وتعدی وتجاوز ازاندازهٔ خود که کردند قوله:

(لَيْسُوا سَوآءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ) سواء اقتضاء دو اسم کند کقوله «سواء محياهم و مماتهم» وقولهم سواء زيد و عمرو و قوله «سوآء علينا أجزعنا أم صبرنا» و در آیت ذکر یکی کرده است و دوم مضمر است علی قول الفراء و تقدیر آنست که امة قائمة و امة غير قائمة . ولکن حذف کرد لدلالة الکلام علیه کقول‌الشاعر :

عَصَيْتُ إِلَيْهَا القَلْبَ إِنِّي لِأَمْرِهَا ‏ مُطِيعٌ فَمَا أَدْرِي أَرُشْدٌ طِلابُهَا (٢)

---

(١) درجاده‌که ازنشانه‌های آن نتوان راه شناخت یعنی نشان ندارد و این بیت گذشت .

(٢) من در راه اطاعت او مخالفت عقل خودکردم چون فرمانبردار اویم اما نمیدانم این طلب صواب است یا خطاء .

أراد أرشد أم‌غی ، و این قول برلغت آنان روا باشد که ضمیر متصل را بفعل جمع روا دارند باتقدیم من قولهم : أکلونی البراغیث . و قال الشاعر :

رَأْيَنَ الغَوانِي الشيبَ لاحَ بِعارِضي   فَأعرَضْنَ عَنّي بِالخُدُودِ النَّواضِرِ (۱)

و بر قول بصریان امت بدل ضمیر باشد تااین لازم نیاید چنانکه گفت قوله : « و اسروا النجوی الذین ظلموا » ووجهی دیگر ـ تااین لغت نامعروف لازم نیاید در این آیه وامثال این ـ آنست که بمنزلهٔ جواب سائل باشد پنداری چون شنیدند که «لیسوا سواء» گفتند منهم فقیل لهم امة قائمة أی هم اُمة قائمة تارفع او برخبر مبتدا باشد نه برفاعلیت و این هم وجهی نکواست و قولی دیگر درآیه آنست و آن قول زجاج است آنجا که میگفت «لیسوا سواء» وقف است و تمام کلام است و آن دواسم که سواء را بکار باید در پیش رفته . قوله «منهم المؤمنون و اکثرهم الفاسقون» أی لایستوی المؤمنون و اکثر هم الفاسقون آنکه من اهل الکتاب اُمة قائمة مبتدا وخبر باشد و براین قول (أُمَّةٌ قَآئِمَةٌ) مراد مؤمنان أهل کتاب باشند از عبدالله سلام و جزاو، و برقول اول مراد آنست که مؤمنـان و جهودان راست نباشند و بمعنی متقاربند هردو قول و اگر چه در نظم میان ایشان مخالفت است و مراد با ُمة قائمة نماز شب کنانند قوله : «أم من هو قانت آناء اللیل ساجداً وقائما الآیة» أی قائمة فی الصلوة ، آنانکه بنماز شب بر خیزند ودر خبر هست که رسول ﷺ در وصیتش امیرالمؤمنین علی را گفت یاعلی علیك بصلاة اللیل علیك بصلاة اللیل، برای تأکید این وصیت براو مکرر کرد یاعلی بر تو است نماز شب و رسول ﷺ گفت : « من کثر صلاته باللیل حسن وجهه بالنهار» گفت هر که بشب نماز بسیار کند بروز رویش نیکو باشد مفسران گفته‌اند فی قوله «یسعی نورهم بین أیدیهم و بأیمانهم » که مراد نماز شب کنانند عبدالله عباس و مقاتل گفتند سبب نزول آیه آن بود که چون عبدالله سلام و ثعلبه و اُسید بن سعید و اسد بن عبید اسلام آوردند جهودان گفتند که آنان که از ما بمحمد ایمان آوردند شرار ما اند و بدان قوم ، چه اگر در ایشان حیری بودی دین خود رها نکردندی و صابی نشدندی و ایشان کسی را که از دینی بدینی شدی او را صابی گفتندی خدای تعالی این آیه فرستاد عبدالله عباس گفت اُمة قائمة بدین الله، امتی و گروهی بدین خدای قیام کرده، مجاهد گفت قائمة أی عادلة مستقیمه عادل و راست در کار دین خدای شدی. سدی گفت قائمة علی کتاب الله باقامت حدودمو أحکامه بر کتاب خدای ایستاده‌اند حلال و حرام را کار می‌بندند أخفش گفت أرادذوا ُمة قائمة ای ذوطریقة مستقیمه علی حذف المضاف و اقامه المضاف

(۱) زنان جوان سپیدی را درموی عارض من دیدند ورخسار شاداب خود را ازمن گردانیدند.

اليه مقامه كقوله فانما هی اقبال و ادبار ای ذات اقبال وادبار خداوندان‌راه راست من اممته اذا قصدته، قال النابغة «وهل‌یاثمن ذوامة وهوطایع» ای ذوطریقة . قوله (يَتْلُونَ آياتِ اللهِ) آیات و کتاب او میخوانند مجاهد گفت‌یتبعون متابعت میکنند من تلوته اذا تبعته قال‌الراجز «قد جعلت دلوی یستتلینی»أی‌یستتبعني:(آناءَ اللَّيْلِ) ای ساعاته واحدها انی‌وأناءمثل قفا و أقفاء ومعا وامعاء ونحی وأنحاء قال الراجز :

لِلّهِ دَرُّ جَعْفَرٍ أيُّ فَتىً مُشَمِّرٍ عَنْ ساقِهِ كُلَّ إنىً(١)

أی کل وقت وقال‌آخر :

حُلْوٌ وَمُرٌّ كَعَطْفِ القِدْحِ شيمَتُهُ في كُلِّ إنىً حذاهُ اللَّيلُ يَنْتَعِلُ (٢)

سدی گفت جوف اللیل‌یعنی میانه شب‌در خبر است که رسول ﷺ گفت: «ر کعتان یر کعهما العبد فی‌جوف‌اللیل‌الآخر خیر له من الدنیا ومافیها لولاأن أشق علی امتي‌لافترضتهما علیهم » : گفت‌دو رکعت نماز که بنده بکند درمیانهٔ شب در نصف آخر بهتر است اوراازدنیا و هرچه دردنیا است واگرنه آنستی که مشقت برامت نمی‌نهم کرده‌ی فریضه برایشان(وَهُمْ يَسْجُدُونَ) گفته‌اند مراد سجده است برای آنکه از ارکان نماز رکنی با خضوع‌تر ازوی نیست و گفته‌اند مراد آنست کوهم‌یصلون سجده عبارت‌است از نماز نظیره قوله «ویسبحونه وله یسجدون » أی یصلون عبدالله مسعود گفت مرادنماز خفتن است برای آنکه جهودان نماز خفتن نکنند راوی خبر گوید که رسول ﷺ شبی‌از شبها نماز خفتن تأخیر کرد آنگه‌ازحجره بیرون آمد و نمازخفتن بکرد آنگه گفت‌هیچ اهل دینی نبودند که در اینوقت نماز کردندجز شما که امت منید این آیه فرود آمد و گفته‌اند مراد نماز نوافل است از میان نماز شام‌وخفتن هشام بن‌سالم روایت کنداز صادق ﷺ که او گفت (٣)هر که ازمیان نمازشام‌و خفتن‌دورکعت نماز کندرر کعت اول الحمد بخواند« وذاالنون اذذهب مغاضباً ـ الی قوله ـ و کذلك‌ننجی المؤمنین » و در دوم «الحمد» و «عنده مفاتح الغیب ـ الی قوله ـ فی کتاب مبین » بخواندودر

(١) خدا خیردهدجعفررا کهچه‌جوانمرداست درهرحال دامن بر کمرزده یعنی‌آماده‌کار .

(٢) این بیت‌ر ا چنین روایت‌کرده‌اند

حلو ومر کعطف القدح مرته فی‌کل انی قضاه اللیل ینتعل

ونیز السالك‌الثغر مخشیا موارده بکل انی قضاه اللیل ینتعل

یعنی شیرین است وتلخ ودراستواری ومحکمی مانند تیراست درهروقتی‌که ازشب بگذردنعل‌میپوشد وگویند در وصف میل سرمه دان گفته‌است و بروایت دیگر السالك الثغر یعنی در رخنه فرو میرود که ترسناك است . (٣) این روایت دلیل نماز غفیله‌است.

دعاء قنوت بگوید : «اللهم انی اسئلك بمفاتح الغیب التی لایعلمها إلاّ أنت أن تصلی علی محمد و آله » و حاجت بخواهد آنکه بگوید : «اللهم أنت ولی نعمتی والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی أسئلك بحق محمد و آل محمد علیه وعلیهم السلام لما قضیتها» هیچ حاجت از خدای نخواهد إلاّ که خدای تعالی اجابت کند و صادق علیه السلام گوید، از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول صلی الله علیه و آله که او گفت هر که او از میان نماز شام و خفتن دو رکعت نماز کند در رکعت اول الحمد بخواند « و اذا زلزلت الأرض زلزالها» را سیزده بار و در رکعت دوم الحمد و قل‌هوالله أحد پانزده مرتبه هر که هرسال این نماز یکبار بکند در میان شام و خفتن از جملهٔ محسنان‌باشد و هر که هرماه یکبار بگذارد ازموقنان باشد و هر که هرشب آدینه بگذارد از مصلحان باشد و هر که هرشب بگذارد « زاحمنی فی‌الجنة ولم یحص ثوابه إلاالله » با من در بهشت مزاحمت کند و ثواب اوجز خدای نداند ، بعضی دگر از مفسران گفته‌اند آیه در باب چهل مرد آمد از نجران از عرب و سی و دو مرد از حبشه و هشت مرد از روم که ایشان بردین عیسی علیه السلام بودند و رسول علیه السلام را تصدیق کردند و جماعتی انصاریان که پیش از هجرت رسول علیه السلام باو ایمان آوردند چون اسعد بن زراره والبراء‌بن‌معرور وقصهٔ‌ایشان برفت آنکه وصف کرد ایشان را باوصافی‌محموده که درایشان بود گفت:

(يُؤْمِنُونَ بِاللهِ ـالآیةـ) بخدای ایمان آورند وامر معروف کنند ونهی منکر کنند و بخیرات مسارعت کنند و در اودو قول گفتند یکی آنکه مبادرت کنند وشتاب، ترس آنرا که فایت شود چنانکه شاعر گفت :

قَدِّمْ جَمِيلاً إذا ماشِئْتَ تَفْعَلُهُ وَلا تُؤَخِّرْ فَفِي التَّأْخِيرِ آفاتٌ
أَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ الدَّهْرَ ذُوغِيَرٍ وَلِلْمَكارِمِ وَالإحسانِ أَوْقاتٌ

و قولی دیگر آنست که متثاقل و گران نباشند در خیرات کردن بل سبك بارند وراغب و فرق از میان سرعت وعجله آنستکه سرعت تقدم باشد در آنچه در آن سرعت پسندیده‌باشد و او محمود است و ضدش که بطؤ است مذموم و عجله تقدم در چیزی که درآن تقدم نباید کردن واو مذمومست وضدش که سکون وأناة است محمود (وَأُولٰئِكَ مِنَ الصّالِحِينَ) و ایشان ازجملهٔ صالحانند و نیکوکاران .

(وَمايَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ)حمزه‌و کسائی وخلف‌وحفص بیاء‌خواندند وباقی قراء بتاء ، وأبوعمرو هردو روا دارد آنکه بیاء خواندضمیر با « اُمةقائمة» بود که‌ذکر شأن و اوصافشان در آیت مقدم برفت « و ما یفعلوا من خیر فلن یکفروه » آنچه از خیر کنند

ایشان مکفور نباشند ومجحود یعنی‌مشکور و مرضی‌باشد و واقع بموقع حمد وثواب وآنکس که بتاء خواند خطاب بارسول ﷺ وصحابه وجملهٔ مکلفان باشد تاایشان‌را بوعدهٔ او و ثاقت باشد و بدانند کهرنج ایشان ضایع نیست وسعی‌ایشان مشکور است مکفور نیست (وَاللّهُ عَلیمٌ بِالْمُتَّقینَ) وخدای‌تعالی عالم است‌ودانا بهمتقیان واحوال‌ایشان ،قوله تعالی :

إِنَّ الَّذینَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لاَ أَوْلادُهُمْ مِنَ اللّهِ شَيْئاً وَأُولئِكَ

آنانکه کافرشدند هرگز نگزیراند ازایشان‌خواسته‌های‌ایشان ونه‌فرزندان ایشان‌ازخدای چیزی‌وایشان

أَصْحابُ النّارِ هُمْ فيها خالِدُونَ (۱۱۳) مَثَلُ ما يُنْفِقُونَ في هذِهِ الْحَيوةِ الدُّنيا كَمَثَلِ

اهل‌آتشند ایشان درآن‌جاودانه باشند داستان‌آنچه‌نفقه‌میکنند دراین‌زندگانی نزدیك‌تر چون‌داستان

ريحٍ فيها صِرٌّ أَصابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَ ما ظَلَمَهُمُ

باداست‌درآن‌سرمائی‌باشدکه رسدبکشت گروهی‌که‌ستم کرده‌اندبرخودپس هلاك‌کندآن‌کشت‌راوستم نکرد برایشان

اللّهُ وَلكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱٤) يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لاَ تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِنْ دُونِكُمْ

خدای ولیکن بر نفس خود ستم کردند ای آنانی که بگرویدی نگیرید خاصکانی از جز شما تقصیر

لاَ يَأْلُونَكُمْ خَبالاً وَدُّوا ما عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضاءُ مِنْ أَفْواهِهِمْ وَما تُخْفي

نمیکنند درحق شما فساد را دوست داشتند مشقت شمارا پیداشد دشمنی از دهنهای ایشان وآنچه نهان

صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنّا لَكُمُ الْآياتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۱۱٥) ها أَنْتُمْ

میدارد سینه‌های‌ایشان‌بزرگتراست بیان کردیم برای شما آیتهارا اگر هستید که دریابید شما آنانید

أُولاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلاَ يُحِبُّونَكُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْكِتابِ كُلِّهِ وَ إِذا لَقُوكُمْ قالُوا

که دوست دارید ایشانرا ودوست نمیدارندشمارا وایمان میآریدشمابکتاب‌بهمهٔ آن وچون بینند شمارا گویند

آمَنّا وَ إِذا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللّهَ

ایمان‌آوردیم وچون خالی باشند بگزندبرشما سرانگشتهارا ازغایت‌خشم بگوبمیرید بخشم شما بدرستیکه‌خدای

عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۱۱٦) إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِها

داناست بآنچه در دلهاست اگرمی‌یابدشمارانیکوئی‌اندوهگین‌گرداندایشانراواگررسدبشمابدی‌شادشوندبآن

وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لاَ يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اللّهَ بِما يَعْمَلُونَ مُحيطٌ (۱۱۷)

واگرصبرکنی وپرهیزکارباشی گزند نرساند شمارا مکر ایشان چیزیرا بدرستیکه‌خدای‌بآنچه میکنندداناست

وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّءُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ

چون بامداد بیامدی ازمیان اهل خود جای میساختی مؤمنانرا جایها برای کارزار و خدای شنوا

عَلِيمٌ (۱۱۸) إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ

ودانا است چون قصد کردند دوطایفه ازشما بددلی نمایند وخدای یار ایشان بود و برخدای پس باید که اعتماد نمایند

الْمُؤْمِنُونَ (۱۱۹) وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲۰)

مؤمنان یاری نمود شماراخدای ببدرو شماضعیف بودید پس بترسیدازخدای تامگر شما سپاس داری‌نمائید

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ

چون میگفتی تومؤمنانرا آیا هرگزبسنده نبود شماراکه مددفرماید شمارا پروردگار شما بسه هزارازفرشتگان

مُنْزَلِينَ (۱۲۱) بَلَى إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ

فروفرستاده آری اگرصبیر نمائید و پرهیزکار باشی یند بشما از سر شتاب این مدد فرماید شمارا

رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (۱۲۲) وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ

پروردگار شما به پنج هزار ازفرشتگان نشان‌کرده ونکردانیدمددرا خدای‌مگر برای‌مژده‌دادن‌مرشمارا

وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱۲۲) لِيَقْطَعَ طَرَفًا

وتاآرام یابد دلهای شما بدان ونیست یاری کردن مگرازنزد خدای عزیز درست کار تا هلاك‌گرداند

مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ (۱۲۳) لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ

گروهی‌راازآنانکه‌کافرشدندیاذلیل‌گرداندایشانراپس‌برگردندنومید نیست برای تو از امر چیزی

أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ (۱۲٤) وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ

ویاتوبه دهد ایشانرا یاعذاب‌کند ایشانراپس‌بدرستیکه ایشان‌ستمکارانند . ومرخدایراست‌آنچه‌درآسمانهاست

وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲۵)

وآنچه درزمین است می‌آمرزد آنراکه خواهد وعذاب‌کند آنراکه خواهد و خدای‌آمرزکاراست ومهربان

فی‌قوله (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا ـالآيةـ) . خدای جل جلاله مؤمنـان و آنانکه از اهل کتاب ایمان آوردند و اوصاف ومستحقان ایشان و آنچه ایشانرا خواهد بودن بگفت درعقب آن ذکر کافران کرد و احوال ایشان و گفت‌یعنی آنانکه‌کافر شدند آنچه همت و سعی و کد ایشان در آن بود و همه عنایت ایشان مصروف بآنست و همه عمر در سر آن کردند واحوال

ایشان گفت فردای قیامت از ایشان هیچ غنا و کفاف نکند یقال : أغنی فلان عن فلان إذا قام مقامه و دفع عنه . گفت مالش سود ندارد و فرزندان از او دفع نکنند چنانکه‌حق تعالی‌از او حکایت کرد که بوقت فرو ماندگی گویند : « ما أغنی عنی مالیه هلك عنی سلطانیه »جز آنکه غنا نکند وبال باشد که فی‌حلالها حساب وفی حرامها عذاب .و برجمله معنی آن است کمالی لاینفع ولا یدفع . سود ندارد و باز ندارد مال سود ندارد و فرزند بلاء بازندارد وقوله(شَیْئاً) برای آن بلفظ نکره گفت تا نفی‌را عام باشد که هیچ‌چیز بهیچوجه هیچ سود ندارد(وَأُولٰئِكَ أَصحابُ النّارِ) ، و ایشان ملازمان دوزخ‌باشند، و صاحب هرچه ملازم او بود (هُمْ فِیها خالِدُونَ) و آنجاهمیشه باشند و مفارقت نکنند ازآنجاقوله(مَثَلُ مایُنْفِقُونَ فِي هٰذِهِ الحَیٰوةِ الدُّنْیا کَمَثَلِ رِیحٍ) یمان گفت مرادنفقهٔ ابوسفیان است واصحابش که روزبدر کردند برعداوت رسولﷺ، مقاتل گفت نفقه عوام جهودان است براحبار و رؤسایشان‌برسبیل رشوت،مجاهد گفت جمله نفقات کفار خواست که برکارهای دنیا صرف کنند ، حقتعالی آنرا مثل زد و تشبیه کرد ببادی که در او صرّی باشد، مفسران خلاف کردند در معنی « صِرٌّ » عبدالله عباس گفت‌باد سموم باشد که بحرارت و گرمی مردم را وحیوان را بکشد و خدایتعالی جانّ از آن آفرید ابن کیسان گفت (فیها صِرٌّ) ای‌صوت وصریر آنرا گویند که اورا آوازی باشد، بیشترمفسران گفتندفیهاصرٌّ ای‌بردشدیدقوله: (أَصابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَکَتْهُ) بزرع‌و کشت‌قومی‌رسد که ایشان برخود ظلم کرده باشند بکفر ومعاصی‌فأهلکته آنرا هلاك کند و برای آن تخصیص کرد حرث قومی ظالم را تا ایهام نیفکند که خدای‌تعالی حرث کسی ببادهلاك کند که تا مستحق باشدو اگر چه این برسبیل مثل است‌نه بروجه‌تحقیق یعنی چنانکه خداوندان کشت‌نومید وخایب شوند از آن امید که بآن دارند همچنین این‌منفق که نفقة نه در راه خدای‌کرده باشد بوقت انتفاع نومید شود چنانکه او بوقت ارتفاع ،آنگه حق تعالی گفت تأکیدآنرا : (وَما ظَلَمَهُمُ اللهُ) تا کسی گمان نبرد که خدای برایشان‌ظلم نمود باینکه بایشان کرد بل ظلم ایشان کردند برخود که وضع‌شیء کردند نه بموضع خود و نفقه نه درراه خدای‌کردند وآنجا که خدا فرموده‌بود.قوله :

(یاأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاتَتَّخِذُوا بِطانَةً مِنْ دُونِکُمْ) ابوامامه روایت کردازرسول ﷺ که مراد باین خوارجند عبدالله عباس گفت جماعتی مسلمانان باجهودان دوستی‌میکردند بسبب قرابتی و حلفی که از میان ایشان بود و همسایگی خدای نهی کرد ایشان را از آن و گفت آنان را که ازشما نه‌اند و بر دین و ملت و طریقهٔ شما نیستند ایشان را بطانت و دخلهٔ

خود مگیری ، و بطانت آن دوستی باشد مرد را که بر احوال پوشیدهٔ او مطلع باشد تشبیهاً ببطانة الثوب برای آنکه ظهارة همه کس بیند و داند و بطانة جز که مردی که خداوند جامه یاخواص او باشد ندانند واین لفظ بجای‌مصدر افتاد برای آنکه در جای جمع لفظ واحدآورد چرا که مصدرراتثنیه وجمع مذکرومؤنث یکسان‌باشد قال الشاعر :

أُولَئِكَ خُلَصَانِي نَعَمْ وَبِطَانَتِي ... وَهُمْ عَيْبَتِي مِنْ دُونِ كُلِّ قَرِيبِ (۱)

و مثال این در قول‌رسول ﷺ است که گفت : «الانصار كرشي وعيبتي» أي‌هم خواصی و اصحاب سرّی (لا يألونكم خبالاً) أي لايقصرون في فعل‌ذلك بكم يقال ما ألوته كذا ولا آلوه نصيحة. یعنی تقصیر نکنندبآنچه توانند کردن درحق‌شما ازخبال وفساد، وقال‌امرؤالقيس

وَمَا المَرْءُ مَادَامَتْ حُشَاشَةُ نَفْسِهِ ... بِمُدْرِكِ أَطْرَافِ الخُطُوبِ وَلَا آلِ (۲)

ای مقصّرٌ في‌الطلب ، والخبال الشر والفساد قال‌الله تعالى: «لوخرجوا فيكم مازادوكم الا خبالا» ای‌شراً وفساداً ، وقال الشاعر :

نَظَرَ ابْنُ سَعْدٍ نَظْرَةً وَيْبٌ لَهَا ... كَانَتْ لِصَحْبِكَ وَالمَطِيِّ خَبَالاً (۳)

و نصب او برمفعول‌دوم است، وگفته اند برمصدر که فعلش محذوف است أي يخبلونكم خبالا ، وگفته‌اند بر تمیز منصوب است و این درست‌تر است ، وقوله : (وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ) ودادة تمنا باشد یعنی تمنای‌شرّ وفساد وعنت شما میکنند ، و«ما» مصدریه است فعل بااودرجای مصدر باشد کقوله « وضاقت عليهم الارض بما رحبت» أي برحبها ، أي ودوا عنتكم ، وگفته‌اند مراد بعنت هلاکتست وگفتند مراد رنج و مشقت است وگفتند مراد کفر و ضلالت است کما قال‌الله تعالى«ودّوا لو تكفرون كما كفروا»و این آن مثل‌است که پارسیان گویند خرمن‌سوخته سوخته خواهد خرمن هر که یافتی گرفتار باشد و بعیبی آلوده ، خواهد که همه جهان چه او باشند تاعیب‌او پوشیده شود ، چنانکه مثل است درمرگ بأنبوه که جشن‌باشد. اگرچه آیه در جهودان‌است، بعینه‌صفت‌اهل روزگارماست چنانک شاعر گوید :

وَأَعْلَنَتِ الفَوَاحِشُ فِي النَّوَادِي ... وَصَارَ النَّاسُ أَعْوَانَ المُرِيبِ
إِذَا مَا عِبْتُهُمْ عَابُوا مَقَالِي ... لِمَا فِي القَوْمِ مِنْ تِلْكَ العُيُوبِ
وَوَدُّوا لَوْ كَفَرْنَا فَاسْتَوَيْنَا ... وَصَارَ النَّاسُ كَالشَّيْءِ المَشُوبِ
وَكُنَّا نَسْتَطِبُّ إِذَا مَرِضْنَا ... فَصَارَ سَقَامُنَا بِيَدِ الطَّبِيبِ

(۱) ایشان دوست خالص و راز دار وصندوق ستر منند برخلاف دیگر خویشان من .
(۲) مرد تا جان دارد بمنتهای امورخود نمیرسد اگر چه تقصیرنکند .
(۳) ابن‌سعد نظری افکندکه برای یاران تو وبرای شتران تباهی بود وای بر آن نظر .

وَكَيْفَ نُجِيزُ غُصَّتَنا بِشَيْءٍ وَنَحْنُ نَغُصُّ بِالماءِ الشَّرُوبِ (١)

قوله (قَدْ بَدَتِ البَغْضاءُ مِنْ أفواهِهِمْ) اگرچه دشمنی دردل دارند بردهنشان پیدا می‌شود (٢) چه آن پیش از دل است «نار چون پرشود بدرد پوست» از بسیاری که دردل دارند طاقت نمی‌آرند تا نهان دارند بعضی از آن اظهار میکنند وظاهر می‌شود از ایشان واین آنست که در کلام امیرالمؤمنین عليه السلام آمد «ماأضمر أحد شيئا إلا ظهر فی صفحات وجهه أوفلتات لسانه» هیچکس چیزی پنهان باز نکند إلاّ بر کنارهای رو وجوانب لسان او پدید آید آنکه خدای تعالی ازدل ایشان خبرداد که (وَما تُخْفي صُدُورُهُمْ أكْبَرُ قَدْ بَيَّنّا الآياتِ إنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ) آنچه دردل دارند بیشتر از آن ومهتر از آن است که برزبان دارند ودرآیه دلالت وعلم معجز است ایشان را اگر اندیشه کنند، برای آنکه خدای تعالی خبرداده از آنچه دردل ایشان است وخبر مطابق مخبر بود، أزهر بن راشد گوید چون انس مارا حدیثی گفتی ازرسول صلی الله علیه وآله ومارا معنی مفهوم نشدی بنزدیك حسن بصری آمدمانی وازاو پرسیدیمی یکروز انس گفت که رسول صلی الله علیه وآله گفت: «لاتستضيئوا بنار المشركين ولا تنقشوا فی خواتيمكم عربياً» ما ندانستیم معنی حدیث آمدیم و از حسن پرسیدیم گفت اما عربیاً از نامهای رسول صلی الله علیه وآله یکی است یعنی نام او برنگین نقش نکنی، و آنکه گفت از آتش مشرکان طلب روشنائی نکنی کنایتست بآنکه بایشان در کارها مشورت نکنی و از ایشان رأی زدن نخواهی (٣) آنگه گفت نمیخوانی در قرآن «ياأيها الذين

---

(١) کارهای زشت و منکر درمجالس آشکارشد ومردم یارمتهمان شدند هرگاه آنها را عیب گویم آنان برگفتار من خرده‌گیرند چون درآن قوم از همان عیبها موجود است میخواهند ماهم کافر شویم و باآنها برابرگردیم مردم مانندکالائی شدند نیك آمیخته باید. ماچون بیمار میشدیم بطبیب متوسل میشدیم اکنون بیماری ما ازطبیب است. لقمه که گلوی ما راگرفته بچه چیزبگذرانیم که آب مشروبهم برای ماگلوگیر شده است.

(٢) آنچه خداوند فرمود و تحذیر کرد مصداق آنرا بسیار دیدیم هرگاه مسلمانان نصاری را دوست گرفتند وبرآنها اعتمادکردند آنها چنان تباهی درکارمسلمانان کردندکه ملکشان زایل شد هرکه خواهد بکتاب نفح‌الطيب آخرجلد دویم رجوع کند ودرآنجا بشرح وتفصیل بیان کرده که نصاری چگونه دولت اسلام را ازاندلس برانداختند وپادشاه آنها راکه موسوم بابوعبدالله بود چگونه فریفتند واو بآنها اعتماد کرد و اورا درحمایت خودگرفتند ومنفورگردانندند آنگاه ازاسپانیا بیرونش کردند وبرمسلمانان سخت‌گرفتند وآنها را باجبار نصرانی‌کردند، پس ازآنها امپراطوری عثمانی‌راهم دیدیم.

(٣) معنی بطانه دوستی‌است که محرم اسرارباشدومهم خودرا باوواگذارکنندوخداوندمسلمانان*

آمنوا لاتتخذوا بطانة من دونکم لایألونکم خبالا» . راوی خبر گفت ابوموسی اشعری‌ازدست عمر عمل داشت در بهری شهرها بعمر کس فرستاد که اینجا بنزدیك ما مردی هست ترسا و دبیر نیك است دستور باشد تا او را دبیر خود کنم که مرد جلد و کافی و محاسب است گفت ویحك نمی‌خوانی که «یاایهاالذین آمنوا لاتتخذوابطانة من دونکم الآیه» گفت مرا بآئین اوچه کار است دین اوراست و کتابتش مرا گفت نباید اکرام ایشان و خدای اهانت میکند ایشان را و نه اعزازایشان وخدای إذلال فرمود درحق‌ایشان. قوله:

(هاَ أَنتُمْ أُولاَءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلاَ يُحِبُّونَكُمْ) «ها»تنبیهرا باشدأنتم خطاب باحاضران است از مردان و اگر چه در میان ایشان زنان باشند علی التغلیب و اولاء اسم جنس است و آن جمع ذا باشد لامن لفظه گفت شما که مؤمنانید ایشان را دوست می‌دارید برای قرابتی و جواری و حلفی و مصاهرتی که از میان شما هست وایشان شمارا دوست نمی‌دارند برای آنکه بردین‌ایشان‌نه‌ای یعنی‌جهودان(۱) این قول بیشترمفسران‌است مفضل گفت معنی‌محبت‌مسلمان ایشان را آنست که ایشان‌را دعوت میکنند بااسلام وباخدای و باراه راست‌وطریق‌نجات و بهشت و این ازسر دوست داری میکنند وایشان را اینان دوست نمی‌دارند که ایشان را باکفردعوت میکنند ومی‌خواهند که‌چون ایشان باشند ،ابوالعالیه ومقاتل گفتندمراد منافقانند که‌مسلمانان ایشان را دوست دارند برای اظهار کلمهٔ اسلام‌و شعار مسلمانی و ندانند که در دل ایشان‌چیست و ایشان مسلمانان را دوست ندارند برای اعتقاد و مسلمانی‌را. قتاده گفت در این آیه بخدای که مؤمن منافق را دوست دارد و براو رحمت آید و اگر آن تمکن و دست که مؤمن رابر منافق هست منافق را بودی برمؤمن اورا مستأصل کردی ، قوله : (وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ) ای بالکتب، واحد درجای جمع نهاد برای آن گفت کله و کل تأکید واحد نباشد،و این طریقه بیان کردیم پیش از این أعني وضع الواحد مكان الجمع ، و گفتند مراد جنس‌است و او واقع بود برواحد و جمع ، و گفتند کل راجع است ب آحاد و أجزاء کتاب یقول : قرأت الكتاب كله لان الكتاب مشتمل على أشياء كثيرة و مسائل جمّة . و شما بکتابهای ایشان‌ایمان داری و ایشان بکتاب شما ایمان ندارند . قوله : (وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا) چون شمارا بینند و با شما یکجای باشند گویند ما ایمان داریم (وَإِذَا خَلَوْا) وچول خالی شوند بعضی با بعضی

*را از این نهی کرد وآنجاکه فرمود برآنها احسان کنید و نیکی نمائید منافی‌آن‌نیست که اسرار خودرا بدانها نگوئید واعتماد برآنهاروامداریدقال‌الله‌تعالی«لاینهاکم الله عن‌الذین‌لم‌یقاتلوکم‌فی‌الدین‌ان‌تبروهم».

(۱) آیه عام است وشامل یهود و دیگر کفار نیزمیشود .

بیك جای باشند (عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنامِلَ مِنَ الْغَيْظِ) انگشت برشما می گزند از خشم و این کنایت باشد ازغایت حقد وخشم چنانکه شاعر گفت :

إذا رَأَوْني أطالَ اللهُ غَيْظَهُمْ عَضُّوا مِنَ الغَيْظِ أطرافَ الأباهِيم (١)

وقال ابوطالب عليه السلام :

وَقَدْ صالَحُوا قَوْماً عَلَيْنا أشِحَّةً يَعَضُّونَ غَيْظاً خَلْفَنا بِالأنامِلِ (٢)

و أنامل‌سر انگشتان باشدواحدتها أنملة وأُنملة بفتح‌المیم وضمها، قوله :(قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ) بگو ای محمد که بخشم خود بمیری، اگر گویند چرا نمردند چون خدای تعالی امر کرد ایشان را بمرگ وامر خدای چنان باشدخصوصاًاز افعال او که چون گوید کن بباشد جواب آنستکه گوئیم این امر نیست برحقیقت برای آنکه امر که‌امر باشد نه بصیغه وصورت امر باشد که این صیغه‌مشترك است میان معانی بسیار ازامر وأباحت و تهدید و تحدی‌وحکایت و انما امر بارادۀ آمر مأمور به را امر شود خدای تعالی مرید نبود مرگ ایشانرا در آنحال که این گفت و این کنایت است ازآنکه خشم بجائی رسانی که اگر غایت و شدت آن مرگ آرد چنان باشد واین آیه جاری مجرای آنست در معنی‌آیتی که خدای تعالی گفت :«من کان یظن‌ان‌لن ینصره‌الله فی‌الدنیاوالآخرة فلیمدد بسبب‌الی‌السماء ثم لیقطع فلینظر هل‌یذهبن کیده مایغیظ » و این نیز هم امر نیست برحقیقت أعنی فلیمدد اگر چه صیغۀ أمر است برای آنکه ارادت باو نیست ، و محمد جریر گفت خدای تعالی رسول را فرمود که تو برایشان نفرین کن بمرگ ووجه معتمد که کلام عرب و کنایت و استعارۀ ایشان لایق است آنستکه گفتیم و عرف دلیل‌آن‌میکندودر کلام ماهم‌چنین‌چنانکه شاعر گفت‌شعر: «خاموش‌باش‌خشگ فروپژمرو بمیر» قوله (إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ) خدای‌تعالی عالم است بآنچه‌در دلهاست ، وذات‌الصدور کنایتست از اسراری که در دل باشد که اظهار نکرده باشند وبرزبان نرانده لملازمتها القلوب والصدور. عمروبن‌مالك‌روایت کند عن‌ابی‌الجوزاء که اوروزی ذکر أصحاب‌اهواءوآراء میکرد آنگه گفت والله که اگر سرای من پراز قرده و خنازیر باشد دوست تر از آن دارم که یکی از ایشان در همسایگی من باشد که ایشان داخلند در این آیه که خدای تعالی می گوید .«ها أنتم أولاء تحبونهم ولایحبونکم -الآیة» (إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ) آنگه‌حق‌تعالی وصف ایشان کرد بنفاق و آنکه ایشان دردل خلاف آن دارند که اظهار میکنند و با شما که

---

(١) هرگاه مرا بینند اطراف ابهام را ازخشم بگزند خداوند ناکامی آنها را دراز گرداند .

(٢) باگروهی آشنائی نمودندکه با ماکینه‌ور بودند وازخشم درغیاب ماسرانگشتان میگزیدند .

مسلمانانید بغایت دشمنی و کینه دارند تا اگر شمارا حسنتی و خیری وراحتی وفتحی وظفری و غنیمتی و روزی رسد ایشان دژم و د لتنگ باشند(وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِها) و اگر شمارا نکبتی و آفتی و شکستی و قحطی و فرصت دشمنی و مانند آن رسد شادمان‌شوند قوله(وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا) و اگر شما صبر کنی بر کید ایشان و بردباری کنی‌والصبر حبس النفس علی ماتکره و پرهیز کاری کار بندی کید ایشان شما را زیان ندارد چه آن کید کید ضعیفان است.

قوله (لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً)قرّاء دراین لفظ خلاف کردند نافع وابن کثیرو ابوعمرو و یعقوب خواندند لایضر کم بکسر ضاد وسکون راء و تخفیف أومن ضاره‌یضیره ضیراً نظیره قوله «لاضیرانا الی‌ربنا منقلبون » و برای آن مجزوم است که جزای شرط است،وضحاك در شاذ خواند «لایضُرْکم» بضم‌ضاد واسکان‌را من ضاریضور وهمالغتان ،و کسائی گفت‌ازبعضی حجازیان شنیدم که می گفتند لاینفعنی‌ذاك ولا یضورنی. باقی قراء خواندند «لایضرُّکم»بضم ضاد و تشدید راء من‌ضرّه یضرّه مضرّة، ودر رفع‌او دووجه گفتند یکی آنکه محل اوجزم‌است بر جزای شرط ولکن برای ادغام چنین شد که اصل لایضرر کم بوده است چون خواستند که ادغام کنند راء اول ساکن بایست کردن دو ساکن‌جمع شد لابدتحریك بایست کردن‌حرکت از جنس او دادند که ماقبل او بود پس براین قول حرکت ضمه باشد رفع نباشد وفراء گفت لابمعنی لیس استوالمعنی فلیس یضرکم چنانکه شاعر گفت :

فَإِنْ كانَ لا يُرْضِيكَ حَتّى تَرُدَّني إلىقَطَرِيٍّ لا إخالُكَ راضِياً(۱)

ای فلست أظنك راضیاًو براین قول‌حرکت رفع باشد برای آنکه حرکت اعراب‌است ودراول‌حرکت‌بناء قوله(إِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ) و خدای‌تعالی بآنچه‌ایشان‌میکنند عالم‌است ودرحق‌یکی‌ازما که چیزی نیك داند وتفاصیل‌آن اورا معلوم باشد گویند احاط بکذا علماًوأحاط‌علمه به.علم او گرد آن‌در آمدیعنی‌ازجمله وتفصیل‌آنچیز نماند که‌نه‌معلوم‌او نشدآنگه برسبیل مجاز و مبالغه در حق خدای تعالی بگفتند چه بمعنی باو لایقتر است و اگر چه لفظ در حق او حقیقت نیست برای آنکه سایر معلومات واجب استکه معلوم او باشد برهروجه که صحیح باشد، قوله :

(وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ -الآية-) اهل معانی گفتند نظم آیات چنین است درتقدیر

(۱)اگرچه ظاهراً چنان‌بنماید که توخشنود نمیشوی مگرمراسوی قطری بازگردانی بازنپندارم توباین هم راضی‌باشی . قطری بن فجاءة از بزرگان خوارج بود .

که خدای تعالی گفت اگر شما صبر کنید و متقی باشید کید ایشان شمارا زیان ندارد بل نصرت کند شما را چنانکه روز بدر کرد و اگر نکنی و مخالفت کنی فرمان رسول را چنان باشد که روز احد که رسول صلی الله علیه و آله بامداد بیامد وجای شما در کارزار باز میکرد وهو قوله: «واذغدوت» و اگر این تقدیر تقدیم و تأخیر کند هم روا باشد و کلام مستقیم بود و نظم برجای خود و معنی راست. مفسران خلاف کردند در این روز حسن بصری گفت روز بدر بود ، مقاتل گفت روز احزاب بود ، دیگر مفسران گفتند روز احد بود و این درست تر است و دلیل بر آن قوله : « إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا » و این روز اُحد بود، مجاهد و کلبی وواقدی گفتند رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمد ازمدینه پیاده تابا اُحدآمد وبدست خود صف لشکر راستمی- کرد تااگر یکی را از ایشان بدیدی که اندکی از صف خارج بودی اشارت میکرد که صف راست دار . محمدبن اسحق و سدی گفتند چون مشرکان باحد فرود آمدند روز چهارشنبه بود چون خبر برسول آمد کس فرستاد و اصحاب و یاران را بخواند و با ایشان مشورت کرد و عبدالله ابی‌سلول را بخواند و با او مشورت کرد و پیش از آن هرگز نکرده بود عبدالله ابی- سلول و بیشتر انصار گفتند بیرون نباید شدن هم درمدینه مقام باید کردن مارا عادت‌چنین‌رفته استکه هرگه از مدینه بیرون شدیم‌مصاب ومغلوب ومنهزم شدیم و هرگه در مدینه مقام کردیم و ایشان بما آمدند غلبه و ظفر مارا بود وتو در میان مانبودی اکنون چون وجود تو هست اولیتر که ظفر باشد مارا رها کن ای رسول‌الله تاخود چه کنند ایشان اگر آنجا مقام کنندآن مقامی و منزلی بدست .واگر درمدینه آیند مادر روی ایشان کار زار کنیم به نیزه وتیغ‌وزنان وکودکان ما از بامها بسنگ و تیر واگر بروند خائب و خاسر باشند رسول صلی الله علیه و آله را این‌رأی نیک‌آمد، بعضی دگر صحابه‌گفتند ای رسول‌الله این سگانرا چندین محل باشد که ما تقاعد نمائیم از قتال ایشان تاگمان برند که ما بترسیدیم ازایشان واین ازسر ضعف میکنیم، و نعمان بن مالك الانصاری بیامد و گفت یارسول‌الله مرا از بهشت محروم مکن که بآنخدای که تو را بحق بفرستاد که من بر آن چشم نهاده‌ام که ببهشت روم . رسول صلی الله علیه و آله گفت بچه چیز ؟ گفت بآنکه گواهی می‌دهم که خدای یکی استوتو رسول اوئی و ازکارزار نبخواهم گریختن رسول صلی الله علیه و آله فرمود صدقتراستی گفتی ، در آنروز بکشتند اورا ، رسول صلی الله علیه و آله گفت من درخواب گاو دیدم تعبیرش برخیری کردم ودر خواب‌دیدم که در کناره شمشیر من‌رخنه بودتعبیرش‌برهزیمت کردم، و چنان‌دیدم که دست در درع محکم کرده‌ام تعبیرش بر آن کردم که مدینه باشد اگر

صواب بینی باهم اینجا باشیم اگرمقام کنند به بتر جای مقام باشد ایشانرا و اگر اینجا آیند اینجا کارزار کنیم باایشان و رسول ﷺ را چنان می‌بایست که اگر کارزار کنند ،درمدینه در کویهای مدینه باشد، جماعتی که ایشانرا شهادت می‌بایست و کارزار دوست داشتند والحاح کردند و بسیار بگفتند تارسول ﷺ سلاح بپوشیدچون رسول ﷺ سلاح پوشید پشیمان‌شدند و گفتند خطا کردیم که‌بررسول اشارت کردیم و اوراوحی‌میآیداز آسمان‌برپای خاستندو گفتند یارسول‌الله ما خطا کردیم و مارا دراین رأی نیست و رأی رأی تو است فرمان توراست آنچه مصلحت باشد می‌فرمائی تا ما رأی‌تورا متابعت کنیم رسول فرمود اکنون که زره پوشیدم جز رفتن رأی نیست که هیچ پیغامبر نشاید که‌سلاح در پوشد و کارزار ناکرده سلاح ازخودجدا کند و مشرکان روز چهار شنبه و پنج شنبه مقام کردند رسول ﷺ روز آدینه‌بیرون شد پس از آنکه نماز آدینه بگذارد بامداد روز شنبه بشعب‌اُحد آمد نیمهٔ شوال سنهٔ ثلاث من‌الهجرة و کارزار کردند چنانکه طرفی از آن در جای خود بیاید إن‌شاءالله قوله «واذ غدوت من‌أهلك» یاد کن ای محمد چون بامداد بیامدی‌ازاهلت گفتنداز خانهٔعایشه‌آمد(تُبَوِّءُ المُؤْمِنِینَ)یقـال بوّأت القوم المنزل اذاوطّنتهم فتبوّؤا ثم‌قال‌تعالی«والذین‌تبوّءالدار والایمان»وقال«أن تبوّءا لقومکما » وقال تعالی « ولقد بوّأنا بنی‌اسرائیل مبوّء صدق »و یحیی‌بن وثاب درشاذخواند تبوىء علی‌وزن« تُفْعِلُ من أبْوَأَ کـأ بْرَأ . وَفعَّلَ وَأفعَلَ بیك‌معنی باشدوعبدالله‌مسعودخواند «تبوّی‌المؤمنین» (مَقاعِدَ لِلقِتالِ) مرادبمقاعدمواضع‌ومواطن استوأشهب‌العقیلی گفت‌مقاعد القتال مراد ازآیت حکایت آمدن رسول است از خانه باُحد وتسویهٔ صفوف وهریك را بجای خود بداشتن . و رسول ﷺ وعدهٔ ظفر داده بود قوم را اگرصبر کنند و ثبات کنند . زیدبن وهب روایت کنداز عبدالله مسعود روزی طیب نفسی (۱) یافتم گفتم لوحدثتنا عن یوم‌اُحد اگر مارا از حدیث‌اُحد چیزی بگوئی گفت بگویم وآنگه آغاز کرد و میگفت تا بوقت قتال‌رسید گفت رسول ﷺ مارا گفت«اخرجوا علی‌اسم‌الله» برون شوی بر نام خدای ما بیرون شدیم و صفی دراز بایستادیم و شعبی بود ازپس پشت ما اگر گشاده بودی دشمن از آنجا بما راه یافتی پنجاه مرد انصاری‌را آنجابداشت وآن شعب‌بدیشان سپرد و مردی را بدیشان امیر کردو گفت ایشانرا که اگر مارا جمله بکشند مثلا شما این جایگاه رها مکنید که دشمن از اینجا بر ما

---

(۱) گوئی عبدالله بن مسعود همیشه غمگین ودژم بود که سخن بااوگفتن ممکن نبود برای‌آزاری که عثمان بدورسانید ویك روزاورا خوش دل یافتند آنرا غنیمت شمردند .

ظفر یابد و ابوسفیان بن حرب در برابر ایشان خالدبن ولید را بداشت و لوای قریش در دست بنی‌عبدالدار بود و لوای مشرکان طلحة بن أبی‌طلحه داشت و اورا کبش‌الکتیبة خواندندی و رسول عليه السلام لوآء مهاجریان بأمیرالمؤمنین داد و ابوسفیان طلحه را گفت اگر دانی این لوارا محافظت نتوانی کردن بماده که آفت قوم از جهت لوا باشد وروز بدر که مارا آن بلیت افتاد از جهت لواء افتاد. طلحه گفت‌مرا میگوئی والله لاوردنکم بها حیاض‌الموت، بخدای که من‌امروز شما را باین لواء بحوض مرگ فرو برم آنگه بیرون آمد و مبارز خواست امیرالمؤمنین علی عليه السلام بیرون آمد و گفت تو کئی ؟ گفت‌من طلحة بن‌ابی‌طلحه کبش‌الکتیبة و او گفت‌تو کیستی گفت من علی‌بن‌ابی‌طالبم آنگه بگردیدند یك‌دو نوبت و یك دو ضربت از میان ایشان‌مختلف شد امیرالمؤمنین عليه السلام ضربت برپیش سر اوزد چشمهایش بیرون آمد و بیفتاد و نعرهٔ بزد که مانند آن نشنیده بودند و لواء ازدستش بیفتاد (واین‌فتح بردست امیرمؤمنان و پیشوای‌امامان امیرالمؤمنین علی عليه السلام بر آمد .

تالاجرم زسدره همی گفت جبرئیل ✿ بردست زور پنجهٔ بازوش‌لافتی

چون‌آن‌شقی از اسب نگون.خ) شدواورا برادری بود نام او مصعب ، لوا بگرفت‌وپیش رفت ، عاصم بن ثابت او را تیری زد و بکشت او را ، برادر دیگر بود ایشانرا نام اوعثمان لوا بر گرفت و هم بیرون آمدعاصم تیری زد او را بیفکند، بندهٔ بود ایشانرا نام او صواب مردی شجاع بود بیرون آمد أمیرالمؤمنین عليه السلام او را ضربتی زد دست راستش بیفکند او لوا بدست چپ گرفت دست چپش نیز بیفکند اولوا بسینه باز گرفت و دستهای بریده گرد آن بر آورد ضربت زد برسرش و او بیفتاد و رایت منکوس شد و مشرکان بهزیمت شدند و مردم درغنیمت افتادند و غنیمت میگرفتند اصحاب شعب نگاه کردند مردم را دیدند که بغنیمت مشغول‌بودند امیر خود را گفتند ما را مقام‌کردن صواب نیست اینجا مردم همه غنیمت ببرند و ما محروم مانیم ما نیز برویم طلب غنیمت‌کنیم . امیر گفت روا نباشد پیغمبر این ثغر بما سپرده استو گفت ما راتا بآخر بکشند شماازاین‌جا حرکت نکنی اکنون فرمان رسول‌را چگونه‌مخالفت کنیم ؟ گفتند تو دانی بارسول ! ما برفتیم ،و او را تنها رها کردند و بغنیمت گرفتن مشغول شدند و امیر ایشان عبدالله بن عمروبن حزم بود او تنها اینجا بایستاد خالدولید نگـاه کرد ثغر شعب گشاده دید مردی تنهـا را دید آمد با جماعتی و او را بکشت و لشکر از پس پشت مسلمانان راه یافتند و در آمدند وخالد ولید در پیش ایشان ، و رسول عليه السلام با جماعتی اندك ایستاده بود بر رسول عليه السلام حمله آوردند و گفتند آنکه مقصود است اینك با جماعتی اندك یافتیم و أصحاب رسول عليه السلام آنقدر که بودند بذل جهد کردند تا هفتاد مرد کشته شدند وباقی

بهزیمت رفتند و از پیش نیز لشکر در آمدندو این قوم را در میان گرفتند وقتلی عظیم کردند و لشکر مسلمانان بهزیمت رفتند و با رسول ﷺ کس نماند مگر امیر المؤمنین و ابودجانۀ انصاری و سهل حنیف رسول ﷺ با علی نگرید گفت کجا رفتند اینان گفت هزیمت شدند نگاه کرد لشکر و جمعی عظیم روی برسول نهاده بودند رسول علی را گفت: «اکفنی هؤلاء الذین قصدوا قصدی» اینها را کفایت کن امیرالمؤمنین ﷺ گفت سمعاً و طاعةً و برایشان حمله کرد و ایشانرا براند گروهی دیگر آمدند رسول گفت برایشان حمله کن امیرالمؤمنین حمله کرد و ایشانرا نیز برانداخت و قومی دیگر آمدند همچنین کرد ابودجانه و سهل‌حنیف انصاری با تیغ بربالای سر رسول ﷺ بودند و علی در پیش حمله میبرد هاتفی آواز داد در آنجا و در مدینه و گفت قتل رسول الله رسول خدایرا بکشتند دلها از جای برخاست و مردم بترسیدند، عماررویت کند از عکرمه از امیرالمؤمنین که گفت روزاُحد در پیش رسول ﷺ تیغ میزدم ودشمن را از او دفع میکردم از پیش رسول دورتر افتادم چون باز آمدم رسول‌را برجای خود که رها کرده بودم ندیدم باخود گفتم رسول ﷺ نبگریزد و میان کشتگان ندیدم او را همانا بآسمانش برده باشندنیام شمشیر خود بشکستم و گفتم که قتال کنیم تارسول را باز یابیم یامرا نیز بکشند انبوهی عظیم دیدم جمع شده برایشان حمله بردم و ایشانرابر-گشادم و پراکنده کردم رسول را دیدم از اسب بیفتاده من ببالین او شدم و گفتم تن وجان‌من فدای تو باد و من برای تو دل مشغول بودم جماعتی حمله آوردند گفت بران اینان‌را ازمن، راوی خبر گوید از زیدبن وهب که عبدالله مسعود را گفتم ازجملۀ صحابه جز ابودجانه وسهل حنیف و علی ابوطالب نماند گفت: «والله لم یبق معه إلاّ علی بن ابی‌طالب وحده وثاب‌الی رسول الله بعد ذلك جماعة فکانا اول من ثاب» بخدای که بارسول ﷺ إلاّ علی نماند و جماعتی از هزیمت شدگان باز آمدند اولشان ابودجانه و سهل بود گفتم تو کجا بودی گفت من از جملۀ رفتگان بودم گفتم تورا که گفت اینکه میگوئی؟ گفت سهل‌حنیف و ابودجانه، گفتم‌مرا تعجب آمد از ثبات علی ﷺ در مانند آنجایگاه گفت اگر شما را عجب‌میآید والله که فرشتگانرا از او تعجب آمد تا جبرئیل گفت آنروز «لاسیف‌إلاّ ذوالفقار ولا فتی إلاّ علی»ما گفتیم‌توچه دانی که این جبرئیل گفت؟ گفت ما آوازی شنیدیم از آسمان باین گفتار رسول را گفتم یـا رسول‌الله این گوینده کیست گفت جبرئیلست. در میان مخالف و مؤالف متواتر استکه آنروز از آسمان آوازی‌شنیدند «لاسیف‌إلاّ ذوالفقارولافتی إلاّ علی» وبروایت عکرمه ازأمیرالمؤمنین

علي عليه السلام آنستکه رسول صلی الله علیه و آله گفت یاعلی آواز این فرشته می‌شنوی که از آسمان مدح تو میگوید من گفتم یارسول این کیست گفت فرشته‌ایست‌نام او رضوان راوی خبر گویدروزاُحد هرمعروفی ازمشرکان که حمله آورد یاقصد مسلمانی کرد چون‌عمرو بن عبدالله الجمحی‌وهشام بن‌اُميّةالمخزومی‌و بشر بن مالك العامری والحکم بن الاخنس واُميّةبن‌ابی‌حذیفة بن‌المغيرة وجز ایشان همه‌را امیرالمؤمنین کشت تانگاه‌میکردیم آنجاکه بامدینه آمد ودست اوتابکتف بخون مخضب شده بود درحجرهٔ فاطمه شدعلیهاالسلام واوانای‌آب پیش نهاده بود وروی علی از آن گرد و خون می‌شست و او آن تیغ باو داد و گفت بستان این شمشیر که بامن امروز وفا کرد. این بیتها إنشاء کرد:

أفاطِمَ هاكِ السَّيْفَ غَيْرَ ذَمِيمٍ　　فَلَسْتُ بِرِعْدِيدٍ وَلا بِلَئِيمِ
لَعَمْري لَقَدْ أَعْذَرْتُ في نَصْرِ أَحْمَدَ　　وَ طاعَةِ رَبٍّ بِالعِبادِ عَلِيمِ
أَمِيطِي دِماءَ القَوْمِ عَنْهُ فَإِنَّهُ　　سَقَى آلَ عَبْدِ الدّارِ كَأْسَ حَمِيمِ (۱)

و رسول صلی الله علیه و آله گفت خذی یا فاطمة فقد ادّی بعلك ما علیه و قتل الله بسیفه صنادید قریش (وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) و خدای شنواست اقوال ایشان را وعالمست‌باحوال‌ایشان.

قوله (إِذْ هَمَّتْ طآئِفَتانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلا). زجاج گفت عامل دراذ تفشلا است و دیگران گفتند عامل مضمر است یعنی اذکر یاد کن‌ای محمد چون همت کردند دو گروه‌ازشما که بگریزند بعضی گفتند مراد باین همت عزم است و بعضی دیگر گفتند مرادخطور بالبال است و این اولی‌تر است برای آنکه عزم برفرار از زحف معصیت باشد و کبیره بود و خدای میگوید (وَاللهُ وَلِيُّهُما) وخدای یار ایشان بود وخدا یار آنان نباشد که ایشان عزم معصیت کنند و وجوه همه در جای خرد بیایدإن شاءالله، مفسران گفتند این دو گروه یکی بنی‌سلمه بودند از خزرج و یکی بنوحارثه ازاوس وایشان جناح لشکر بودند و رسول صلی الله علیه و آله بغزاء اُحد رفت هزار مرد بااو بودند و بیك روایت نهصد و پنجاه مرد زجاج گفت سه هزار مرد بودند راوی خبر گوید که چون لشکر رسول بجائی رسیدند که آنرا شواظ گویند عبدالله ابی‌سلول بر گشت با سیصد مرد و گفت چه مهم است مارا خویشتن را بدست خود علف شمشیر کردن. ابوجابر السلمی‌از قفای او میرفت ومیگفت یا عبدالله‌از خدای بترس رسول خدای ومسلمانان

(۱) ای فاطمه این شمشیربستان که شمشیربدونکوهیده نیست من‌هم مرد ترسان و بددل‌نیستم بجان خودکه دریاری پیغمبر وفرمان‌بری خداوند که پروردگار عالم است جای عذروبهانه نگذاشتم خون‌این گروه را ازآن دورکن‌که بخاندان عبدالدار جام مرگ‌نوشانید.

را رها میکنی و میروی این دو گروه نیزهمت کردند که بروند توفیق خدای ایشانرا دریافت نرفتند و برجای بماندند و خدای تعالی این همه نعمت برایشان فرمود که خود راجلّ صفاته یار ایشان خواند «وَاللهُ وَلِيُّهُمَا» وخدای تعالی یار ایشان بود بر آن لطف که بایشان کرد درخبر است که جابر گفت کاشك تا این همه ما کرده بودمانی و در حق مـا این آیه آمده بودی که والله ولیهما (وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ).وبرخدای باید کهمؤمنان توکل کنندیعنی برـ خدای وبرجز خدای نه، فائدهٔ تقدیم علی‌الله اینستکه گفته شد .

قوله (وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ بِبَدْرٍ) واوعطف است جمله را برجمله ولام تأکید راست وقد تحقیق راست حق تعالی دراین آیه تذکیر نعمت کردو گفت خدای تعالی شما را که مسلمانانید نصرت کرد ببدر (وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ) و اوحال راست در آنحال که شماذلیل ومهین وضعیف بودی شعبی گفت بدر نام مردی است که اورا چاهی بود که آن چاه باو باز خوانند و آن را بدر نام نهادند واقدی گفت من این بگفتم با عبدالله جعفر و محمد صالح ایشان انکار کردند و گفتند خلاف این است بل این اسمی است موضوع این جایگاه را چنانکه اسماء المنازل والمواضع باشد ، هم او گفت یحیی بن نعمان غفاری را گفتم این حدیث او گفت من ازپیران خود شنیدم که این نام آبی است که ما را واسلاف ما را بود و آن ازبلاد غفاراست ازبلاد جهینه نیست وضحاك گفت نام آبی است بر دست راست مکه ومدینه و آن اوّل غزائی بود که رسول عليه‌السلام در اوقتال کرد وغزواتی که رسول عليه‌السلام بنفس خود حاضر آمد آنجا بیست وشش غزا بود اوّل غزاءأبواء بود، آنگه عزای بواط ، وآنگه غزاة العشيرة،(۱) آنگه غزای بدر بزرگ ؛ آنگه غزای بنی‌سلیم آنگه غزاة السويق ، آنگه غزاة ذی‌امر؛ آنگه غزاة اُحد ، آنگه غزاة نجران ، آنگه غزاة حمرآءالاسد، آنگه غزاةبنی‌النضیر، آنگه غزاة ذات‌الرقاع ، آنگه غزاة بدر بازپسین ، آنگه غزاة دومةالجندل ، آنگه غزاةخندق ، آنگه غزاة بنی‌قریظه ، آنگه غزاة بنی لحیان ، آنگه غزاة ذی قرد ، آنگه غزاة بنی‌المصطلق، آنگه غزاة الحدیبیه ، آنگه غزاة خیبر ، آنگه فتح

---

(۱) در غزوةالعشيرة بقول ابن‌اسحاق پیغمبرصلی‌الله علیه وآله علی علیه‌السلام را اباتراب خواند وخبر ابن‌ملجم را باوداد . عمارگفت علی علیه‌السلام بامن‌گفت برویم واین جماعت بنی‌مدلج را بنگریم چگونه درچشمه ونخلستان کارمی‌کنند رفتیم واندکی نگریستیم خواب ما را فروگرفت وخوابیدیم ناگاه دیدیم پیغمبر بر سرما ایستاده مارا بیدارکرد آنگاه فرمود یا اباتراب آیا خبردهم شما را بشقی‌ترین مردم‌که دوتن‌بودند: سرخ‌روی ثمودکه ناقه را پی‌کردوآنکه بر این‌جا زند ودست برسرعلی نهاد واین را ترسازد ودست برمحاسن آنحضرت نهاد .

مکه ، آنگه غزاة حنین ، آنگه غزاة طایف ، آنگه غزاة تبوك ، رسول صلی الله علیه و آله از این غزوات درنه غزاة کارزار کردند (۱) در بدر بزرگ وآن روز روز آدینه بود بست وهفتم رمضان سنه اثنین من الهجرة سال دوم ازهجرت و در اُحدوآن درشوال بود سال سیم از هجرت وخندق و بنی‌قریظه درشوال بود سال چهارم ازهجرت‌و بنی‌المصطلق و بنی لحیان درشعبان بود سال‌پنجم ، وخیبر درسال ششم وفتح مکه‌درسال‌هفتم، ماه رمضان ، حنین وطایف درشوال سال‌هشتم ، واول غزاة که بنفس خودقتال کرد(۲)روزبدر بودو آخر تبوك .اماعدد سرایاسی‌وشش سریّه‌بود: سریّهٔ عبیدة بن حارث بود درزیرثنیة‌المروه واین نام آبی‌است ازحجاز ، و غزوهٔ حمزة عبدالمطلب بود بساحل دریا ، و غزاة سعد ابووقاص بود بخراره از زمین حجاز ، وغزاة مرثدبن ابی‌مرثد بود برجیع ، وغزاة منذربن‌عمروبود، وسریه ابوعبیدهٔ جرّاح بودبذی‌القصه من طریق العراق، وسریة عمربود بزمین بنی‌عامر ، وغزاة علی بن ابی‌طالب بودبیمن‌وغزاة غالب‌بن عبیدالله بودبه کدیدوغزاةامیر المؤمنین علیه السلام بودبزمین‌فدك‌وغزاةابن‌أبی‌العوجا السلمی بود، بنی‌سلیم‌اوراواصحابش را همه آنجا بکشتند ، وغزاة عکاشة بن محصن بودبعمره، و غزاة ابوسلمه بن عبدالأسد بود بقطر نام‌آبی‌است بنی‌اسدرا، وغزاة محمد بن‌مسلمه‌بودبهوازن، وغزوة‌بشیر بن‌سعد بود الی‌بنی‌مرة بفدك ، وغزاة دیگرهم اورا ببعضی زمینهای خیبر، وغزاة زیدبن حارثه بحموم اززمین بنی‌سلمه وغزاة دیگرهم اورا بزمین حسمی‌ وغزاة دیگرهم زید حارثه بطرفی از اطراف عراق ، ودیگر هم او را بوادی القری ، و دیگر عبدالله رواحه بخیبرو دیگری عبدالله عتیك را هم بخیبر ، و دیگری محمد مسلمه را بکعب بن اشرف ، ودیگری عبدالله بن انیس را ببنی‌هذیل، ودیگری‌بچاه معونة، وغزاةالامراء جعفر بن‌ابی‌طالب وزید بن حارثة وعبدالله بن رواحه بزمین مؤته از شام و غزاة کعب بن عمیرالغفاری بذات اطلاح اززمین‌شام واورا واصحاب اورا آنجا بکشتند ، وغزاة عیینه بنی‌العنبرمن‌تمیم(۳) ، وغزاة غالب‌بن عبدالله‌الکلبی‌بزمین‌بنی‌مرّة ، وغزاةعلی‌بن‌ابی‌طالب بذات السلاسل ، وغزاة ابن ابی‌حدرد الی بطن اضم ، و غزاة عبدالرحمن بن عوف الی‌الغابة ، و غزوةابی‌عبیدةالجرّاح‌الی‌سیف‌البحرودیگری‌هم‌ازآن‌عبدالرحمن عوف‌ذکره‌الثعلبی‌فی‌تفسیره بروایة احمد بن‌حنبل عن‌عبدالرزّاق عن‌معمرعن عثمان‌الحرزی‌عن‌مقسّم وهو صاحب‌الحدیث.

---

(۱) درآن غزوات دیگرلشکرمسلمانان رفتند وبازگشتند جنگ‌ناکرده .

(۲) یعنی درقتال حاضربود وبامراوکارزار واقع شد .

(۳) یعنی عیینه‌که ازاصحاب رسول صلی‌الله علیه وآله بود بغزای بنی‌العنبر رفت‌که قومی از تمیم بودند .

قوله « ولقد نصر کم الله ببدر و انتم اذلّة » جمع ذلیل کعزیز واعزّة وحبیب واحبّه و لبیب و البّة شما ذلیل بودی یعنی شما را عددی و مددی وسازی وآلتی نبود امّا بعدد سیصد و سیزده مرد بودند ، شعبه روایت کند عن ابی إسحاق عن حارثة بن المضرب که او گفت از امیرالمؤمنین علی علیه السلام شنیدم که او گفت ما ببدر حاضر آمدیم درمیان ما سواری که اسب داشت نبود إلاّ مقداد الأسود و دیگران پا پیاده بودند یا هردو مرد یا هرسه مرد برشتری بودیم و آن شب که برد گرروز کارزار بود همه کس بخفتند مگر رسول خدای علیه السلام که او در بن درخت خاری ایستاده بود نماز میکرد تا صبح برآمد ابورافع روایت کرد مولی رسول الله که گفت روز بدر مشرکان صف کارزارراست کردند وعتبة بن ربیعه و برادرش شیبه و پسرش ولید عتبه بیرون آمدند و آواز دادند «یا محمد أخرج الینا أکفاءنا من قریش» همسران مارا ازقریش نزد ما فرست سه برنا انصاری برخاستند و نزد ایشان رفتند ایشان گفتند من انتم فانسبوا لناشما کیستی نام و نسب خود باما بگوئی ایشان نسب بگفتند گفتند ماشمارا نشناسیم و نخواهیم ماهمسران خودرا خواهیم ازقریش و بنی اعمام خودرا رسول علیه السلام حمزهٔ عبدالمطلب را وعبیدهٔ حارث را وعلیّ بن ابی طالب را گفت بیرون روید بنصرت دین خدای و پیغمبر خدای وحقی که خدای فرستاد اورا بآن چون ایشان باطل آورده اند تا نور خدای بنشانند بآن ، ایشان بیرون شدند پوشیده بسلاح ، مشرکان گفتند شما کیستید ؟ نسب خود بگفتند ایشان گفتند : أکفاء کرام . همسران کریمانند و رسول علیه السلام گفته بود ابوعبیده را که شیبه توراست وحمزه را که عتبه تو راست وعلی را که ولید توراست هر یکی پیش قرن خود رفتند وامیرالمؤمنین گوید با ولید بگردیدم از میان ما دوضربت برفت من ضربت ولید رد کردم و اوضربت مرادست چپ در پیش داشت دستش بیفکندم آنگه درمیان حدیث گفت : « کانی أنظر إلی فصّ خاتمه في شماله» گفت پنداری در تافتن نگین انگشتریش می نگرم که دردست چپ داشت آنگه ضربت دیگرش بزدم و بیفکندم اورا چون سلاح از اوباز کردم اثر خلوق دیدم بر او دانستم که قریب العهد است بدامادی ، از آنان که ایشان را کشتم مرا براو رقت آمد ، بیامدم حمزه را دیدم باعتبه برآویخته وحمزه اوراضربت زده بود ، سراو در بغل عتبه بود ، من آوازدادم که یا عم سر نگاهدار حمزه سرازاو بجهانیدمن ضربت زدم واورا بیفکندم و بکشتم وبا عبیده مشارکه نیز کردم درقتل شیبه آنگه مرا و حمزه را خلاف افتاد در کشتن عتبه پیش رسول شدیم حمزه گفت من کشتم اورا و من گفتم من کشتم اورا رسول علیه السلام هردوجانب را مراعات کرد گفت یاعلی اگر تو نرفتی بیاری حمزه حمزه با او کفایت بودی و یا حمزه اگرعلی تو را یاری ندادی تو برنج افتادی، ازپیش رسول علیه السلام

بر گشتیم خشنود . عبیدهٔ حارث را ضربت برعضلهٔ ساق آمده بود وخون بسیار رفته از او واو را بر گرفتند واورمق داشت وبا پیش رسول‌بردند او گفت یا رسول‌الله عمت ابوطالب می‌بایست تاحاضر بودی امروز تا بدانستی که مااولیتریم باین بیت که او گفت درحق تودر آن‌قصیدهٔ‌لامی .

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ ابْنَنَا لَا مُكَذَّبٌ　لَدَيْنَا وَلَا نَعْبَأُ بِقَوْلِ الْأَبَاطِلِ

كَذَبْتُمْ وَبَيْتِ اللهِ لَا نَقْتُلُونَهُ　وَلَمَّا نُنَازِعْ دُونَهُ وَنُقَاتِلِ (۱)

رسول ﷺ متغیرشد واثر خشم براوظاهرشد و گفت : «رحم الله عمّي أبوطالب» خدای بر عم من أبوطالب رحمت کند واگر امروز حاضر بودی ازاین کم نکردی که شما میکنی ، عبیده بترسید و گفت یا رسول الله پناه باخدای میدهم ازخشم خدای وخشم رسول خدای توبه کردم رسول ﷺ گفت مرا بر تو خشم نیست ولکن توندانی که من دوست ندارم که پیش‌من ذکرابوطالب کنند إلاّ بخیر. و عبیدة بمنزلی که اورا صفرا گویند ازآن زخم باپیش خدای شد ودرقتل ایشان هندبنت عتبه این بیتها گفت :

أَيَا عَيْنُ جُودِي بِدَمْعٍ سَرِبْ　عَلَى خَيْرِ خِنْدِفَ لَمَّا نُسِبْ

تَدَاعَى لَهُ رَهْطُهُ غُدْوَةً　بَنُو هَاشِمٍ وَبَنُو الْمُطَّلِبْ

يُذِيقُونَهُمْ حَرَّ أَسْيَافِهِمْ　يُعَرُّونَهُ بَعْدَ مَا قَدْ شَخِبْ

واخبار متظاهر است ببلاء امیرالمؤمنین علی ﷺ دراین روز وإبلاء جهد او حتّی أتی علی‌شطرالقوم، تادر اخبارهست که نیمهٔ قوم را او کشت‌سی‌وپنج شجاع معروف را اوبتنها بکشت چون عاص‌بن وائل‌سهمی و نوفل‌بن خویلد وحنظلة بن ابی‌سفیان وعثمان ومالك أبناء عبیدالله برادران طلحه وعم طلحه راعمر بن‌عثمان‌ومسعود بن‌امیه وقیس‌بن‌الفاکه و حذیفة بن ابی‌حذیفه وغیرهم الی تمام العدد که ذکر ایشان در کتب مغازی مشهور است واسماء ایشان مثبت بیرون ازآنکه مشار که کرد بادیگر ان . ونوفل بن خویلدآن بود که پیش ازهجرت درمکّه‌ابوبکر وطلحه را بیك رسن درهم بست و یکروز تا بشب ایشان را عذاب کرد تا بشفاعت قومی او رها کرد ایشان را ، راوی خبر گوید چون رسول ﷺ بشنید که‌اوحاضراست به‌بدر د ست برداشت

---

(۱) نمیدانیدکه‌فرزندمادروغ‌گوی‌نیست‌نزدماوبگفته‌های باطل‌گوش‌فرانمیدهیم. دروغ گفتند‌سوگند بخانه خدا . شما اورا نمیتوانیدکشت باآنکه هنوز ما درپیش او بدفاع وقتال بپرداخته‌ایم.

(۲) ای دیده‌سرشك بسیار بریز بربهترین مردان قبیله خندف‌چون‌نسب اورا بیادآری . خویشان اوبرآزاراوهم آهنك شدند بنوهاشم وبنومطلب سوزش تیغ را بآنها چشانیدند وپس ازخون آلوده‌کردن برهنه ساختند .

و گفت «اللهم اكفني نوفلا» : بارخدايا كار نوفل مرا كفايت كن «وكان من اشدّ الناس عداوةً لرسول الله»وازاودشمن‌تررسول‌را نبود. معمرروايت كند اززهری كه‌اميرالمؤمنين‌علی عليه السلام گفت نوفل را ديدم دركارزار گاه متحيرمانده چون كسيكه راه ازپيش وپس نداند ، بجانب او تاختم وضربتزدم‌اورا درسرش بماند وكارنكرد بر كشيدم از آنجا ودرعش مسمر بود و ساقه گشاده بود هردوپايش بيفكندم بيفتاد بكشتمش چون كارزار بيك سوی شد رسول صلى الله عليه وآله گفت : «من‌له علم بنوفل» كيست كه اوحال نوفل داند من گفتم يا رسول‌الله أنا قتلته. منش كشتم رسول صلى الله عليه وآله تكبير كرد و گفت : «الحمدلله الّذی أجاب دعوتي فيه» شكروسپاس خدا را كه دعاء من در او اجابت كرد . ابو بكر الهذلی روايت كرد از زهری عن صالح بن كيسان كه يكروز سعيد بن العاص . وعثمان بن عفان درمسجد رسول صلى الله عليه وآله آمدند در عهد عمرخطاب اما عثمان بجايگاهی كه‌لايق‌او بود بنشست‌وامّاسعيدبن العاص بجانبی‌دور تر بنشست‌عمراورا گفت چرا كرانه ميگيری ميپنداری كه پدرت را من كشته‌ام روز بدر ، والله كه خواستمی من كشته بودمی او را ، ولكن روز بدر ديدم اورا كالثور مانند گاو و ازخشم ازدهن كف ميانداخت ازاوعدول كردم اوقصدمن كرد مرا گفت‌ای‌پسر خطاب كجا ميروی؛ اميرالمؤمنين‌علی عليه السلام ازپس‌پشت‌اودر آمد واورا تيغی زد و بيفكند آنگه تمام بكشت‌اوراوعلی‌حاضر بود ، گفت «أللهم عفواً وغفر أذهب‌الشرك بمافيه» يا عمرچرا مردمان را احوال گذشته ياد ميدهی، سعيدبن العاص گفت والله كه‌من نخواستمی كه كشندهٔ پدرم جز پسر عمش بودی كه او كفو كريم است علی بن ابيطالب ، عروة بن زبير گفت از اميرالمؤمنين كه روزبدر طعيمة بن عدیّ بن نوفل از پيش من برافتاد (١) بنيزه از پشت اسبش فكندم چنانكه بر نخاست و گفت «والله لاتخاصمنا في الله بعد هذا» بخدا كه پس از اين بما درحق خدای خصومت نكنی. درباب قتال اميرالمؤمنين و كشتن او مشركان را وبذل جهد كردن او وتحريس مشركان براو اسيدبن ايّاس گفت :

في كُلِّ مَجْمَعِ غايَةٍ أَخزاكُمْ — جَذَعٌ أَبَرُّ عَلَى المَذاكِي القُرَّحِ

لِلّهِ دَرُّكُمُ أَلَمّا تُنْكِرُوا — قَدْ يُنْكِرُ الحُرُّ الكَرِيمُ وَيَسْتَحِي

هذا ابْنُ فاطِمَةَ الّذي أفناكُمْ — ذَبحاً وَقَتْلَةَ قِعْصَةٍ لَمْ يَذبَحِ

أعطُوهُ خَرْجاً وَاتَّقُوا بِضَرِيبَةٍ — فِعْلَ الذَّليلِ وَبَيْعَةً لَمْ تَرْبَحِ

(١) يعنى اتفاق افتادكه پيش من‌آمد .

أَيْنَ الكُهُولُ وَأَيْنَ كُلُّ دِعَامَةٍ فِي المُعْضِلاتِ وَأَيْنَ زَيْنُ الأَبْطَحِ
أَفْنَاهُمُ قَعْصاً وَضَرْباً يَفْتَرِي بِالسَّيْفِ يَعْمَلُ حَدُّهُ لَمْ يَصْفَحِ (١)

این طرفی است ازاین قصه برسبیل اختصارچنانکه شرط رفته است وشرح وسیاقهٔ آن در کتب مغازی مشروح باشد وقوله (فَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) از خدای بترسی تا شاکر باشی وثواب شما ثواب شاکران باشد .

قوله: (إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ) یاد کن ای محمد چون میگفتی مؤمنان را (أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ) کفایت نیست شما راکه خدای تعالی مسلمانان را مدد میفرستاد بهزارفرشته نخست بار . مفسران خلاف کرده‌اند که این چگونه بود و کی بود قتاده گفت روز بدر بود که خدای تعالی گفت مسلمانان را مدد میفرستم بهزار فرشته حیث قال «فاستجاب لکم انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین» آنگاه ایشان را بسه هزار کرد حیث قال (بِثَلاثَةِ آلافٍ مِنَ المَلائِكَةِ مُنْزَلِينَ) آنگاه ایشان را پنجهزار کرد حیث قال «بخمسة آلاف من‌الملائکة مسوّمین» وپنجهزار مشروط بود بصبروتقوی مؤمنان صبر و تقوی بجا آوردند خدای تعالی این‌مدد پنجهزار فرستاد و این قول قتاده است . حسن بصری گفت آن پنجهزار همیشه یار مؤمنانند تا بروز قیامت . عبدالله عباس‌ومجاهد گفتند فرشتگان کارزار نکردند بر زمین إلا روز بدر در دیگر کارزارها حاضر آمدند وقتال نکردند انما عدد و مدد بودند، عمیر بن إسحاق گویدروز احد چون مردم بهزیمت برفتند سعید بن مالك پیش رفته بود وتیر میانداخت تاتیرتمام شد ،برنائی از کناری برآمد وتیرهاجمع میکردوپیش او میانداخت و میگفت ارم یا ابا إسحاق ارم یا اباإسحاق بینداز‌چون کارزارتمام‌شدما پرسیدیم‌ازاو کس‌اورا نشناخت‌بدانستیم که فرشته‌بود ،شعبی گفت‌روزبدر کرزبن‌جابرالنجاری‌خواست‌تابلشکر بمدد مشرکان آید رسول‌ﷺ بشنید سخت آمد اورا خدای تعالی این‌آیه فرستاد «الن یکفیکم أن یمدّکم ربکم‌بثلاثة آلاف من الملائکة »کفایت نباشد شما راکه اگر اوبیاید بمدد مشرکان

(١) رسواکرد شما رامردتمام اندام‌که براسبان جنك‌آزموده سواربود در میان جماعتی که زیر هررایتی‌فراهم‌میگردیدند، خیربسیارتان‌دهدخدا، چراآن را ناپسندنداشتید‌آزاده مردکریم‌خواری‌را‌ناپسند دارد و شرم میکند از اینکه‌رسواشود،این پسرفاطمه (بنت‌اسد) استکه شما را نابودکرد بسربریدن و بکشتن بدون‌ذبح، باوخراج دهید وبباج دادن ازحمله او بپرهیزید مانند ذلیلان ومعامله بی سودکنید، کجایند آن مردان‌کامل وکجایند آنهاکه ستون وتکیه‌گاه وبدند درکارهای دشوار وکجاست آنکه زیور ابطح بود ؟ آنها را نابودکردبه قتل وبزدن وبریدن شمشیرکه تیزی او کسی را عفو ورها نمیکند .

من شما را مدد فرستم ازفرشتگان بسه هزار فرشته ، او نیامد وخدای تعالی آن‌مدد نفرستاد ، وَإِنَّما هُم آن بود (۱) که اول هزار فرشته فرستاده بود. وبعضی دیگر ازمفسران گویند که خدای تعالی وعده داد که اگر صبر کنند وازمحارم اجتناب کنند خدای‌تعالی مدد فرستد ایشان را دردگر کارزارها بفرشتگان ، نکردند وخدای‌تعالی نفرستاد ، واگرفرستاده بودی در احد آن وهن نیفتاده بودی، در احزاب شرط بجای آوردند خدای تعالی مدد فرستاد چنانکه گفت «یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم إذجاءتکم جنود فأرسلنا علیهم ریحاً وجنوداً لم تروها» یعنی الملائکة آنگه آن لشکر که ما ایشان را نه‌بینیم که مدد مسلمانان کنند جز فرشتگان نباشند . وعبدالله بن أبی أوفی گفت نیز درحصار بنی‌قریظه ما را مدد فرشتگان فرستادند وآن چنان بود که ما چند روز بردرحصار جنگ میدادیم گشاده نشد برگشتیم تا برویم ورسول علیه‌السلام پاره‌ای غسل (۲) بخواست و برسر نهاد وسر می‌شست جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله سلاح بنهادی وبازگشتی و فرشتگان سلاح ننهادند هنوز ، رسول علیه‌السلام خرقه بخواست و در سر بست وآن غسل برسر نهاد وسر ناشسته سلاح در پوشید ومنادی ندا کـرد ولشکر سلاح برگرفتند و رفتند باآنکه رنجور وخسته بودند از نشاط مدد فرشتگان تا ببرحصن آمدند وخدای‌تعالی سه هزار فرشته را فرستاد وعن قریب فتح برآمد بعضی دگر گفتند وعدهٔ پنجهزار روز احد بود بشرط صبر وتقوی چون بشرط وفانکردند خدای تعالی مددنکرد وآن وهن بیفتاد، این قول عکرمه وضحاك است . بعضی دگر گفتند این روز احد بود چون ابوسفیان خواست که رجعت کندوبازآیدومیگفت تا مدینه نستانم نروم‌ورسول علیه‌السلام مستشعرمی بود (۳) ازآن‌امیرالمؤمنین را فرستاد و گفت برو و بنگر تا ابوسفیان و مشرکان چه میکنند اگر بر اسبان نشسته‌اند و شتران پیش کرده آهنگ مدینه دارند و اگر برشترنشسته واسبان پیش دارند آهنگ مکه دارند آنچه بینی بکس‌مگوی تا مرا گوئی امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت من بیامدم ایشانرا دیدم بر شتران نشسته واسبان برقود گرفته (٤) دانستم که عزم مکه دارند شادمانه شدم بازآمدم و

(۱) انما عربی است «هم» فارسی یعنی فقط همان‌هزار فرشته فرستاد .
(۲) بکسرغین چیزی که بدان سرشویند مانندخطمی وسدر وگل‌سرشوی .
(۳) یعنی بیم‌آن داشت که آهنك مدینه‌کنند .
(٤) یعنی یدك میکشیدند وقودآن است که افسار ودهانه اسب را بگیرند وسوق آنکه دابه را از عقب برانند وابوسفیان وسایرکفار قریش‌کینه‌کشتگان بدر در دل داشتند وبکینه‌جوئی‌آمده بودند وچون قصاص‌کردند بازگشتند ومقصود سیاسی وکشورگشائی نداشتند چون این اغراض بالاتر ازهمت آنان بود وهم از غلبه دین خود وترویج شرك مایوس شدند .

رسول علیه السلام راخبردادم ومانیز با مدینه رفتیم خدای تعالی این آیه فرستاد «الن یکفیکم» نه بس است شما را که خدای تعالی کفایت کرد شما را باز گشتن مشرکان از شما وایشان را از شما بر گردانید و دراین وجه ضعفی هست برای آنکه خلاف ظاهراست «ان یمدکم ربکم» مفضل گفت فرق از میانهٔ مَدّ و اَمَدّ آن است که هر چه برسبیل معونت ونصرت باشدآنجا أمَدّه گویند و آنچه بر سبیل زیاده باشد آنجا مدّه گویند بیانه قوله « و البحر یمده من بعده سبعة أبحر » : «وبعضی دگر گفتند فرق آن است أمدّ در خیر مستعمل باشد و مدّ در شرّ ألا تری قوله «وأمددناکم بأموال و بنین » و قوله « إنما نمدّهم به من مال وبنین » و در شرّ گفت قوله : « یمدّهم في طغیانهم » وقوله و « نمدّ له من العذاب مدّاً» و قولی دگر آن است که هر دولغت است بمعنی واحد . قوله «بثلاثة آلاف من الملائکة منزلین» ازسه تا ده معدود مجموع باشد ومجرور باضافه واز یازده تا نودونه موحد باشد ومنصوب برتمیزو ازصدتا هزار موحد ومجرور باشد باضافه و«من» تبیین راست ابن عامر وحسن ومجاهد وطلحة بن مصرف وعمرو بن میمون خوانند منزّلین بتشدید علی تکثیر الفعل بیانه قوله «ولو أننا نزلنا إلیهم الملائکة» وابوحیوه خواند منزلین بکسرزای وتخفیف یعنی منزلین النصرعلی المؤمنین وباقی قرّاء خواندند منزلین چنانکه مفعول باشد من الانزال بیانه قوله : «وأنزل جنودا لم تروها » وقوله «لولا انزل علینا الملائکة» وانزال و تنزیل نقل چیزی باشد من علو الی سفل ازجهت علو بسفل آنچه از بالافرود می آید انزال گویند کانزال المطر وانزال آب مرد برای آن است که «یخرج من بین الصلب والترائب» هم ازبالا فرودمیآید .

(بَلیٰ إنْ تَصْبِرُوا) آنکه گفت اگرصبر کنی برجهاد ومتابعت فرمان خدای وفرمان رسول علیه السلام کنی نیز شما را مدد فرستد پنجهزار گفتند «الن یکفیکم أن یمدّکم ربکم بثلاثة آلاف» روز بدر بود واین وعده مشروط بصبرونقوی ، که اگر بر اوامر خدای صبر کنی و از معاصی اتقاء و اجتناب کنی ، روز احد بود شرط بجای نیاوردند خدای تعالی نفرستاد چنانکه گفته شد قوله (وَ یَأتُوکُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هٰذا) در او دوقول گفتند یکی آنکه من شرعتهم ومن وجهم وجهتهم التی قصدوا الیها اگرچنانکه برفور وتعجیل باشما کردند یعنی ابوسفیان درعزم کرّة ورجعة چنانکه رفت چون باز نیامد خدای نفرستاد . وقولی دیگر آن است که «من فورهم» من غضبهم ازسرخشم بشما آیند واصل هردو یکی است من فارَت القدْر اذا غلت . و مستعجل چون تیز باشد و نیز آنکس که خشمگین باشد اورا فورتی وجوشی باشد پس هر دو

مجازاست وازروی وضع واصل کلمهٔ جوشش دیگ است ودگرازآنجا استعاره کردند چنانکه شاعر گفت :

تَفُورُ عَلَيْنا قِدْرُهُم فَنُدِيمُها وَنَفْثَأُها عَنهُمْ إذا حَمْيُها غَلا(۱)

الاّ آن است که بقرینهٔ هذا حمل کردن برسرعت واستعجال ووجه ورفتن اوایتر است . عرب گوید رجعت من وجهی هذا ومن وقتی هذا و ساعتی هذه ولایقال منغضبی . پس اولیتر است قول اول که : « ویأتوکم من فورهم هذا» ای وجهتهم هذا مسرعین اگرایشان هم ازاینجا وهم این ساعت باز گردند دل مشغول مدارید کــه (يُمْدِدْكُم رَبُّكُم بِخَمْسَةِ آلافٍ مِن المَلآئِكَةِ) من شما را مدد فرستم به پنجهزارفرشته ، اگر گویند یکجای سه گفت ویکجای پنجهزار نه مناقضه باشد؟ جواب معتمدآن است که گوئیم براین وجه که شرح دادیم این سؤال لازم نیست جواب دیگر آن‌است برقول‌قتاده که اول‌هزاربودند وآنکه سه هزاروآنکه پنجهزار هم منافضه زایل‌شود وآنانکه گفتند مدد پنجهزار بود مختلف شدند حسن‌بصری گفت جمله پنجهزار بود اول هزار پس دو دیگر تا سه شدند پس دو دیگر تا پنج شدند، وگروهی دیگر گفتند هشت هزار بودند اول سه هزار بود و آنکه پنجهزاز دیگرمضاف باآن (مُسَوِّمِينَ) ای معلمین علامت بر کرده من السیما والسّما وهما العلامة وقال‌الشاعر :

مُسَوِّمِينَ بِسِيمَا النّارِ أنفُسَهُمْ لا مُهْتَدِينَ وَلا فِيها بِراضِينَا (۲)

ابن کثیر و ابو عمرو وعاصم و یعقوب خواندند بکسر الواو برآنکه فاعل ایشان باشند یعنی انّهم سوّموا أنفسهم و خیولهم بعلامات . ایشان علامتی برخود کرده بودند وباقی قراء خواندند « مسوّمین » ای معلمین برای آنکه ایشان مفعول باشند وقراءة اول اختیار ابوحاتم است ودوم‌اختیارابوعبیده وخلاف کردند درعلامت ایشان که چه بود: عمیر بن اسحاق روایت کرد از رسول ﷺ که او صحابه را گفت روز بدر که خود را علامتی بر کنی که فرشتگان علامت کردند خودرابپاره‌ای‌ابریشم سپید که بربالای ترك و کلاه‌نهادند، ضحاك وقتادة گفتند پاره‌ای‌ابریشم‌رنگین درپیشانی اسبان ودنبال اسبان بسته‌بودند، مجاهد گفت علامت ایشان آن بود که دنبال‌اسبان وبرشهای ایشان‌بریده بودند، ربیع گفت علامت آن بود که براسبان ابلق

(۱) دیك آنها برما میجوشد و ما آن را سرد میکنیم واز جوش میاندازیم هنگامی‌که از گرمی بجوش آمده است .

(۲) نشانه جهنم بر خود زده بودند راه نیافته و در جهنم نیز خوشنود نبودند . وصف جماعتی گناهکار میکند .

بودند، وعلی بن ابی‌طالب وعبدالله بن عباس گفتند دستارهای سپید داشتند .زبیر بن منذر گفت عن جده ابی‌اسید و او بدری بود ومکفوف شده بود گفت اگر مرا چشم درست بودی من شما را آنجا بردمی و آن شعب که فرشتگان ازاو بیرون‌آمدند باشما نمودمی که پنداری درایشان مینگرم که میآمدند باعمامهای‌زرد دنبال دراز فروگذاشته، عکرمه گفت برایشان سیمای‌قتال وکارزار بود . سدی گفت سیمای مؤمنان بود .

قوله (وَما جَعَلَهُ اللهُ إِلَّا بُشْرى لَكُمْ لِتَطْمَئِنَّ -الآیة) هاء ضمیر راجع‌است بامدد یا باوعدهٔ مددخدای تعالی گفت‌نکرد خدای تعالی آن مددرا وآن وعدهٔدویم که‌دادبمدد إلا تا شما را که مؤمنانی بشارتی باشد و دلهای‌شما ساکن شود وجزعی‌وفزعی‌نبود شمارا از قلت خود وکثرت دشمنی قوله(وَمَاالنَّصْرُ إِلا مِنْ عِنْدِاللهِ) «ما» نفی‌استونصرت نیست إلاّ ازجهت خدای عزیزحکیم ، تا ازعددومدد فرشته نه‌بینی ازخدای‌بینی جل‌جلاله ، که او عزیز است وغالب ومحکم کاروکس اورا غالب نیست وحکیم است بحکمت ومصلحت ،نصرت کند گاه‌بحجّت‌گاه بمدد فرشتگان وگاه بغلبه وظفر.

(لِيَقْطَعَ طَرَفاً) لام متعلق است بقوله «ولقد نصرکم الله ببدر» نصرت‌کرد تا ببرد طرفی از کافران‌که دشمنان شمااند یعنی گروهی را هلاك کند از ایشان و این قطع عبارت است از هلاك نظیره قوله «فقطع دابرالقوم الذین ظلموا» سدی گفت معنی آن است که رکنی از ارکان شرك بیران کند(۱) بقتل وأسرتا روز بدر چهل کس را از معروفین مشرکان بکشتند وچهل را اسیر گرفتند (أَوْيَكْبِتَهُمْ) یا بروی در آرد ایشان را و این عبارت باشد ازمذّلتوقهر وغلبه برایشان،کلبی گفت مراد ازکبت هزم است تا ایشان را منهزم کند پس‌قتل قطع باشد وکبت اسرچنانکه‌رفت. مؤرج گفت ای یحزنهم تا ایشان را محزون‌ودژم کند، نضر ابن‌شمیل گفت یغیظهم بخشم‌آرد ایشان‌را، مبرد گفت ظفر دهدبرایشان،سدی گفت‌لعنت‌کندبر ایشان،ابوعبیده گفت‌هلاك کندایشان‌را، بعضی‌اهل‌لغت گفتنداصل‌یکبتهم‌یکبدهم است و تا مبدل است از دال لقرب مخرجهما ومعنی‌آنکه یصیبهم فی اکبادهم تا جگرایشان را برنجاند بحزن وعداوت وخشم وبسوزاند وعرب دشمن‌را وصف کند بسواد الکبد کما قال الاعشی :

فَما أُحْشِمْتُ مِنْ إِتْيانِ قَوْمٍ   هُمُ الأَعداءُوَالأَكْبادُ سُودُ (۲)

(۱) ویران وخراب‌کند .

(۲)تشویر نخوردم و پریشان نشدم‌ازآمدن گروهی که‌دشمن‌بودندوجگرهاشان سیاه بود .

همانا خواست که جگر بعداوت سوخته شود و سیاه گردد و دال وتاءمتعاقب باشندیقال هردالثوب وهرته اذا خرقه («فَيَنْقَلِبُوا خائِبِينَ») بر گردند نومید از آنچه امید داشته باشند ازظفر وفتح وفوز بغنیمتو مانند این.

(«لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» - الاية) در سبب نزول آیه خلاف کردند عبدالله مسعود گفت سبب آن بود که رسول عليه‌السلام خواست تا دعا کند بر آنانکه روز احد بهزیمت بشدند از جمله اصحاب اوو آن بیشتر صحابه بودند خدای تعالی گفت من توبهٔ ایشان پذیرفتم کارایشان بتو نیست بمن است تا توبه قبول کنم ایشان را که‌ظلم کردند. عکرمه ومقسم گفتند مردی از هذیل نام او عبدالله بن‌قمیئه روز احد روی رسول الله را خون‌آلود کرد رسول عليه‌السلام براو دعا کرد خدای تعالی تیسی را بر او مسلط کرد تا اورا بسر و(۱) بکشت و گویند عتبه ابووقاص سنگی بسررسول زد وسنگی دیگر بردو دندان رسول‌آمد بشکست ورسول براو دعا کرد گفت بار خدایا سال مگردان براو تا بمیرد کافر، سال بر نگشت که‌او بر کفر بمرد وخدای تعالی این‌آیه فرستاد، ربیع وکلبی گفتند رسول عليه‌السلام همت کردی که بر کافران دعا کند روز احد خدای تعالی گفت‌توقف کن وآیه فرستادبرای آنکه دانست که‌ازایشان باشندجماعتی که ایمان آرند، انس‌مالك روایت کند که‌روزاحدرسول‌را عليه‌السلام شجهٔ‌ای برسر آمدبرابروش‌وسنگی برویش آمد ودندانش شکسته شد، رسول عليه‌السلام باکناره شد وآبی بخواست وروی می‌شست ومیگفت. «کیف‌یفلح قوم خضبوا وجه نبیهم‌بالدم» چگونه فلاح یابند گروهی که روی پیغمبرشان بخون آلوده کنند و او ایشان را با خدای خواند، خدای تعالی این آیه‌فرستاد، شعبی ومحمد بن‌اسحق گفتند روز احد چون کارزار منقرض شد جماعتی مشرکان بر بالائی شدند رسول عليه‌السلام گفت اینان را برانید از اینجا ایشان را براندند ورسول عليه‌السلام بر آن بالاشد و بنگرید و هند را دید وجماعتی بااوو کشتگان‌مسلمانان را مثله میکردند گوش و بینی‌وانگشتان ومذاکیر می بریدند وبا رشتهمی کردند، وهند علیها اللعنة شکم حمزه را بشکافته بود وجگراو بگرفته و در دهن نهاده خواست بخورد خدای تعالی تمکین نکرد(۲) و در دهن او سنگی شدآن‌ملعونه‌بر بالائی

---

(۱) تیس بزنر است وسرو بمعنی شاخ.

(۲) ازاین داستان توان دانست‌که آن مردم چه اندازه پست همت و دون بودند و درزندگانی خویش هیچ غرض دنیوی و دینی نداشتند وجز کینه جوئی وانتقام چیزی نمیخواستند برخلاف مسلمانان که برای مقصود بزرگی مجاهدت میکردند هم سعادت‌دنیا بودوهم‌سعادت‌آخرت وچون‌دوگروه‌چنین‌با *

شد و بآواز بلند این بیتها میخواند:

نَحْنُ جَزَیْنَاکُمْ بِیَوْمِ بَدْرٍ — وَالْحَرْبُ بَعْدَ الْحَرْبِ ذَاتُ السُّعْرِ
مَا کَانَ عَنْ عُتْبَةَ لِی مِنْ صَبْرٍ — أَبِی وَ عَمِّی وَ أَخِی وَ بَکْرِی
شَفَیْتُ نَفْسِی وَ قَضَیْتُ نَذْرِی — وَ سَکَّنَ الْقَتْلِی غَلِیلَ صَدْرِی (۱)

عبدالله بن جحش پیش از کارزار احد گفت بارخدایا اگر فردا ما را ملاقات باشد باین کافران من میخواهم تاشکمم بشکافند و گوش و بینی ببرند تاروز قیامت پیش تو آیم تو گوئی این معامله باتو چرا کردندمن گویم برای‌تو،چون کارزار برفت همچنان کردند یکی‌ازجمله صحابه که اینسخن شنیده بود از او، گفت اما این مرد آنچه خواست در دنیا بدادند اورا، و آنچه خواست در قیامت بدهند. چون رسول ﷺ آن دید که باحمزه وصحابه کردنداز مُثله گفت اگر مارا برایشان دست بود مکافات این بآن کنیم خدای تعالی این آیهٔ فرستاد. عطا گفت و عبدالله عمر که رسول ﷺ چهل روز بامداد جماعتی را از ملوك کنده لعنت کرد و ابوسفیان و حارث بن هشام‌را و صفوان بن امیه را پس این‌آیه آمد و آیه اگر چه بلفظ‌عموم است مراد خصوص است یعنی لیس لك من امر هؤلاء شیء. وگفته اند لام بمعنی الی است و این دو حرف متعاقب باشند در چند فعلها یقال دعوت لکذا والی کذا و هدیته لکذا و الی کذا قال‌الله تعالی «الحمد لله الذی هدانا لهذا» وقوله:«سمعنا منادیاً ینادی للایمان» و اکر بر-

---

*یکدیگر نبرد کنند البته پیروزی آنراست که‌مرامی پسندیده‌داردنه‌آنکه‌هیچ‌نمیداند جز ارضای هوای‌نفس و قضای شهوات خود.

(۱) ما شما را بتلافی روز بدر جزا دادیم و جنك بعد از جنك شعله‌ور است،من بر مرك عتبه شکیبائی‌نتوانم‌ونه،بر پدرم وعمم وبرادرم‌ونخستین‌فرزندم،دل‌خودراشفا دادم‌وعهدخودرا با نجام‌رساندم‌واین کشتگان جوشش سینه مرا فرونشانیدند. پدرهند عتبة بن ربیعه بن عبدشمس وعمش شیبه وبرادرش‌ولید و فرزندش حنظلة بن ابی‌سفیان بودند که درجنگ بدر بدست علی بن ابیطالب علیه السلام وحمزه کشته شدند و بکینه آنان معاویه و بنی‌امیه با أمیرالمؤمنین دشمن بودند و یزید بن معاویه حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام راکشت و مدینه را قتل عام‌کرد وازاینجا توان دانست‌که بنی‌امیه بی‌اندازه ازقوانین مدنیت و فطرت بشری دور بودند چون هیچکس- هرچنددراقوام‌متوحش- فرزندرا بجرم پدر مؤاخذه نمیکند ومعاویه پس ازرسیدن بدولت هنوزکینه انصارواهل‌مدینه را در دل داشت روزی‌بسرزنش‌باأنصاری گفت شتران آبکش را چه‌کردید یعنی شما دهقانی درویش بودید انصاری‌گفت درجنگهائی‌که با پدرت کردیم وبرادر وجد وعمت راکشتیم‌ازمیان رفتند. وجنك صفین دنباله همان جنك بدر بود قریش همه با معاویه بودند غیرهاشم مرقال وانصاریان همه با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودند غیرنعمان بن بشیر.

ظاهر حمل کنند اولی‌تر باشد برای آنکه معنی آنستکه تورا از اینکار چیزی نیست یعنی لاتملکه ولا یختص بك ولا یتعلّق بك. و چون الی گوئی معنی آن باشد که کار اینان باتو مفوض و موکول نیست وهردو معنی یکیست واز ظاهر عدول نکردن اولی‌تر باشد. قوله (أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ) یا توبهٔ اینان پذیرد یا عقاب کند اینان را اگر توبه پذیرد فضل کرده باشد اگر عذاب کند عدل کرده باشد و قرینه مخصص اینستکه در آیه گفت یعنی از باب قبول توبه یا عذاب کردن اینان بتو تعلق ندارد، و در نصب او دو وجه گفتند یکی آنکه معطوفست علی قوله «لیقطع طرفا من الذین کفروا أو یکبتهم اویتوب علیهم او یعذبهم» . و وجهی دیگر آنستکه«او» بمعنی الا أن باشد کقولهم لألزمنك أو تعطینی حقی و قول امرؤالقیس : «نُحاوِلُ مُلْكاً أَوْ نَمُوتَ فَنُعْذَرا» المعنی الا أن یتوب علیهم أو یعذبهم. ابوحاتم گفت نصب او باضمار أن است والتقدیر لیس لك من الامر شیء أو أن یتوب علیهم، المعنی الا أن یتوب علیهم أو أن یعذبهم آنگه أن در جای بدل امر باشد و در محل مصدر افتاده باشد، المعنی لیس لك من امرهم شيء من قبول توبتهم اومن عذابهم و اینوجه ازهردو قریب تراست و اینقول ابوحاتم است و این دو قول اختیار فراء، آنگه حقتعالی بیان کرد که چرا تورا هیچ نیست از کار ایشان گفت(وَلِلّٰهِ ما فِي السَّمٰواتِ وَما فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) برای آنکه ملك آسمان و زمین و آنچه در آسمان و زمینست همه خدای راست هر کس مالك آنقدر باشد که او را تملیك کند چون همه اوراست آنرا که خواهد بیامرزد و آنرا که خواهد عذاب کند وآنرا که بیامرزد برحمت بیامرزد وآنرا که عذاب کند باستحقاق کند که او آمرزنده و بخشاینده است.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا الرِّبٰوا أَضْعافاً مُضاعَفَةً وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ

ای آنانیکه بگرویده ای مخورید ربا فزونیها افزون گردانیده وبترسید از خدای تا همانا

تُفْلِحُونَ (١٢٦) وَاتَّقُوا النّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكافِرِينَ (١٢٦) وَأَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ

رستگار باشید وبترسید از آتشیکه نهاده‌اند کافرانرا و فرمان برید خدایرا و پیغامبر را

لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (١٢٧) وَسارِعُوا إِلىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا

تا همانا برشما رحمت کنند و شتابید با آمرزش از پروردگار تان و بهشتیکه پهنای او

السَّمٰواتُ وَ الأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (۱۲۸) أَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرّآءِ و الضَّرّآءِ

آسمانها وزمین بود بجارده‌اند(۱) برای پرهیزکاران آنانکه نفقه میکنند در توانگری و تنگدستی

وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ العافِينَ عَنِ النّاسِ وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۲۹) وَ الَّذِينَ

و فرو برندگان خشم را و عفوکنندگان از مردم و خدای دوست میدارد نیکوکارانرا و آنانکه

إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللّٰهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ

چون کنند زشتی یا ستم کنند بر خود یاد کنندخدای‌را پس‌آمرزش‌خواهند برای گناهانشان‌وکیست

يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللّٰهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلىٰ ما فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۱۳۰) أُولٰئِكَ

آمرزدگناهانرا مگر خدای ومقام نکنندبرآنچه کرده باشند و حال آنکه ایشان دانند ایشان

جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ و جَنّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ خالِدِينَ

پاداشان آمرزش است از پروردگار ایشان و بوستانهائی که میرود از زیر آن جویها جاوید باشند

فِيها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِينَ (۱۳۱) قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الأَرْضِ

درآن ونیك است مزد کار کنندگان بحقیقت‌گذشت پیش ازشما امتان‌گذشته پس بروید در زمین

فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ (۱۳۲) هٰذا بَيانٌ لِلنّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ

پس نگرید که چگونه بود انجام کار دروغ دارندگان این بیانی است مردمان را و لطفی وپندی

لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۳) وَ لا تَهِنُوا وَلا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۴)

پرهیزکارانرا وسستی مکنید واندوهگین مباشی وشما بلند تر باشید اگر ایمان دارید

إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الأَيّامُ نُداوِلُها

اگر برسد شما را جراحتی پس برسید ایشان را نیز جراحتی مانند آن و این روزگار میگردانیم

بَيْنَ النّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَداءَ وَاللّٰهُ لا يُحِبُّ

درمیان مردمان و تابداند خدای‌آنان را که بگرویدند و بگیرد از شما گواهان و خدای دوست ندارد

الظّالِمِينَ (۱۳۵) .

بیدادگرانرا

---

(۱) بجاردن را بمعنی‌آماده‌کردن بسیار استعمال کرده‌است وبایددانست‌کاتبان وناسخان‌درترجمه های زیرخط قرآن تصرف بسیار کرده‌اند وهرچه سخن سست وعبارات غلط ولغات نادرست در ترجمه دیده شود ازشیخ‌ابوالفتوح نیست .

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا الرِّبوا الاية) وجه اتصال آيه بآيهٔ متقدم آنست كه قديم جل جلاله چون ذکر عذاب کرد و آنکه اوراهست که آنرا که مستحق بود عذاب کند یاعفو کند ،از آن وجوه و افعـال که بر آن مستحق عذاب شوند یکی بگفت، وآن ربا است که در جاهلیت دادند و بردست‌داشتند، عطاء ومجاهد گفتند اگر در جاهلیت مردی را بر کسی دینی بودی مؤجل وقت حلول اجل در آمدی مطالبه کردی مرد گفت در اجل بیفزای تا در مـال بیفزایم خدای تعالی این حرام کرد و نهی کرد از او و گفت «لا تاكلوا الربوا» و بیان کردیم كه أصل او در لغت وشرع زیاده بود از وجوهی که گفته‌اند در تحریم ربا معتمد آنستکه مصلحت دینی بدو تعلق دارد که خدای تعالی داند که صلاح چیست در آن و مارا بآن طریق نیست ، و وجوهي بر سبیل تقریب گفتند یکی آنکه تا فرق باشد میان بیع و ربا ، وجهی دیگر آنکه تااظهار عدل باشد در آنکه چندان بستاند که داده باشد یاتحریص باشد برمکارم اخلاق وانظار معسر بی‌زیادتی وقرض‌دادن ودستگیری درماندگان کردن بی‌ضرری که عاید بود یامحتاج‌واینوجه باز پسین از صادق عليه السلام روایت کنند و در تکرار این حکم اینجا با آنکه در سورة البقرة گفته بود که « و احل‌الله البيع و حرم الربوا » دو وجه گفتند یکی‌تأکید وتوثیق تحریم را دیگر آنکه آنجا بلفظ تحریم است و اینجا بلفظ نهی تا معلوم شود که تحریم او علی أبلغ الوجوه است که‌راه منع از حکیم در تکلیف بیش از این دو نباشد قوله:(أَضْعافاً مُضاعَفَةً) نصب او بر حال است از ربا که مفعول است وضعف چیزی‌مثلش باشد و گفته‌اند دو مثلش باشد. (وَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) و از خدای بترسی تا فلاح یابی و فلاح نجاح و ظفر بمراد باشد قوله: (وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكافِرِينَ) و بترسی از آن آتش که برای کافران بجارده‌اند(۱) اگر گویندچون دوزخ برای کافران وفاسقان بجارده‌اند چرا کافران را تخصیص کرد؟ گوئیم ازاین چند جوابست یکی آنکه دوزخ اگر چه معدّ است برای هردو ولکن ذکر آنان کرد که مقطوع علیهم‌اند دون آنانکه مجوز است درحق ایشان و این‌جواب براصل ما روان باشد برمذهب اهل وعید نرود (۲). جواب دگر از این آنستکه این آتشی است مخصوص که در آنجا کافران باشند دون فاسقان چه دوزخ رامنازل و درکات است وهر گروهی را درکت باشد تا منافقان در درك أسفل باشند از آن . و جوابی دیگر ازاو آن‌است

( ) بجاردن را مؤلف بمعنی مهیاکردن استعمال‌کرده است .

(۲) چون اصحاب وعیدگویند فاسق را خداوند حتما عقاب خواهدکرد وفاسق کافراست .

که از آن خاص است که بااو دلیلست برعام أعنی این خاص است و عمومش بدلیل د گردانند و نظیرش قوله «کلما اُلقیَ فیها فوج سألهم خزنتها ألم يأتكم نذير قالوا بلى قدجاءنا نذير فكذبنا» و معلومست که جملهٔ اهل دوزخ این نگویند و مثله قوله تعالی «اذ نسویکم برب العالمین» و معلوم استکه همهٔ أهل دوزخ تسویه نکرده‌اند میان خدا وشیطان و اعدادواستعدادوا ُهبه‌واتخاذ بیك معنی باشد ، آنگه چون ذکر دوزخ کرد و عذابی که نهاده است کافران را ترغیب کرد مکلفانرا در آنکه طریقی سپرند که دراو نجات باشد و برحمت انجامدو آن طاعت خداست و گفت

(وَأَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ) طاعت گفتیم که موافقت امر و اراده باشد و نیز طاعت رسول برای آنکه طاعت رسول همچنان واجب استکه طاعت خدای تعالی در اوامری که کند از واجبات و دراین آیهٔ اگر برخصوص گیرند امر باشد بترك رباو بیان تحریم او واین بسمع توان شناختن و بقول رسول (لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) تا باشد که برشما رحمت کنند ، ومعنی لعل ترجّی باشد واین برخدای روا نبود جواب آنستکه راجع نیست باخدای تعالی بل راجع است بامکلفان و معنی آنکه اگر طاعت خدا ورسول داری امیدرحمت بودشمارا پس امید راجع باماست نه باخدای تعالی. قوله تعالی :

(وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ) نافع و ابن عـامر خوانند سارعوا بی واو عطف باقی قراء بواو خوانند «وسارعوا» در مصاحف اهل شام بی واو است و در مصاحف اهل عراق بواو، امراست و ترغیب از خدای تعالی مکلفانرا بمسارعت وشتافتن بکارهائی که موجب مغفرت و بهشت بود از توبه و عمل صالح و معنی علی أحد الوجهین إما دریافتن قبل الفوت وإما تباطی و تثاقل ناکردن چنانکه برفت ، و مفسران خلاف کردند که کدام فعل مراد است بآیت که جالب و سبب مغفرت بود عبدالله عباس گفت اسلامست، ابوالعالیه و ابوروق گفتند هجرت است امیر المومنین علی عليه السلام گفت اداء فرایض است ، عثمان بن عفان گفت اخلاص است ، انس مالك گفت تکبیر افتتاح است در نماز، سعید جبیر گفت اداء طاعتست بنماز ، یکی دیکر از صحابه گفت نماز پنج وقتست ، ضحاك گفت جهاد است ، عکرمه گفت توبه است ، مقاتل گفت عمل صالح است ، أبوبکر وراق گفت کار کردن بر معروف و باز ایستادن از منکر ، بعضی دیگر گفتند نماز آدینه و جماعتست و حمل کردن برعموم اولی‌تر است بر آنکه تنافی نیست میان اینان . قوله:(وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمٰوٰاتُ وَالأَرْضُ) معنی آنستکه عرضها عرض السموات والارض، آنگه مضاف بیفکند و مضاف الیه بجای او بنهاد چنانکه «واسئل القرية» «وجاءربك»

و قوله « ماخلقكم ولا بعثكم الا كنفس واحدة » أى كخلق نفس واحدة ،و شواهد اين ازاشعار گفته شده است و آن بسيار باشد در كلام عرب آنجاكه لبسى نبود . و تخصيص عرض براى مبالغه كرد كه در غالب عادت طول بيش از عرض باشد يعنى چون عرض چندين باشد طول‌چه باشد،زهرى گفت اينوصف عرض است فأما طولش جز خداى نداند،ومثال اين در معنى قوله « متكئين على‌فرش بطائنها من استبرق » چون آستر او از استبرق باشد أبره (١) از چيزى باشدبه‌ازآن‌و بعضي اهل‌معانى گفتند مراد نه‌عرض است كه خلاف طول باشد وانمامراد سعت فراخى‌وبزرگيست‌چنانكه عرب گويد أعرض من‌الدنيا أى أوسع قال جرير:

لَجَّتْ أُمامَةُ فِي عَذْلِي وَ ما عَلِمَتْ عَرْضَ السَّماوَةِ رَوْحاتي وَلا بُكَري(٢)

و قال‌آخر :

تُجِيزُ بِنا عَرْضَ الفَلاةِ وَما لَنا عَلَيْهِنَّ الا وَخْزُهُنَّ شَفا(٣)

وقال‌آخر :

كَأنَّ بِلادَ اللهِ وَهْيَ عَرِيضَةٌ عَلى الخائِفِ المَطْلُوبِ كِفَّةُ حابِلِ(٤)

و اين كنايت باشد از سعت و فراخى بهشت‌آنگه على التقريب لخواطر السامعين تشبيهى كرد آنرا بعرض آسمان و زمين چنانكه گفت : « مادامت السموات والارض » و مراد تأبيد است و مبالغه در طول‌مدت ودرخبر آمده‌است كه‌ملك‌روم‌نامه‌اى‌نوشت‌برسول صلى الله عليه وآله گفت‌مارا با بهشت‌ميخوانى كه‌عرض‌او چندآسمان‌وزمين‌است‌پس‌دوزخ كجاباشد رسول صلى الله عليه وآله گفت‌ياسبحان‌الله چون‌روزدرآيد شب كجاباشد(٥) و انس‌مالك‌را پرسيدندكه بهشت‌درآسمانست يادرزمين گفت

---

(١) ابره رويه جامه است مقابل آستر .

(٢) اصرار كرد امامة در سرزنش من وندانست پهناورى‌بيابان سماوه و سفرهاى شب و روزمرا.

(٣) شتران ما را ازپهناى بيابان ميگذرانندواز ماكه برآنها سواريم رمق نمانده غير آنكه آنها را براى راندن زجر كنيم .

(٤) گوئى زمينهاى خداوند با اين فراخى‌براى‌آنكسكه‌ترسان بود و درپى اوباشند مانند كناره دام گسترده است .

(٥) يعنى مزاحمت ميان بهشت ودوزخ واين جهان نيست همچنانكه شب روز را ميپوشد وروزشب را ازفضا پنهان ميدارد دنيا وآخرت وبهشت و دوزخ پرده است هريك درپس ديگرى ومعنى روايت‌اين نيست‌كه جهنم چون بيايد بهشت را فانى‌ميكند چنانكه شب روزرا بلكه روز وشب دريك‌مكانند وهمانجا كه‌كوه ودشت وبيابان وزمين و آسمان هست روز هست وشب هم هست واين تزاحم درموجودات‌مادى *

بهشت‌در کدام آسمان وزمین گنجد گفتند پس کجاست گفت بالای‌هفت‌آسمانست‌در زیرعرش. و قتاده گفت که درروایت چنین آمد که بهشت بالای هفت آسمان است در زیر عرش و دوزخ در زیر هفتم زمین٭ وأبومسلم محمد بن بحرالاصفهانی گفت‌این‌نه عرض‌است که‌خلاف‌طول‌باشد این عرض از معارضه است کقولهم هذا الثوب عرضه کذا أی قیمته التی یعارض بها یعنی‌قیمت که بآن معارضه کنند او را پس براینقول معنی آن‌باشد که بهشتی که هفت آسمان وهفت‌زمین ارزد،وفیه بعض‌التعسف برای آنکه فهم ووهم سامع سبق نبرد باین،قوله(أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ) و این دلیل باشد برآنکه بهشت آفریده است که آنچه معدوم باشد معد نبود و دوزخ نیز که «اُعدت‌للکافرین» گفت آنرا ،آنگه وصف کرد آن متقیان‌را که بهشت برای ایشان بجارده است بقوله :

(الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ) آنانکه مال‌نفقه و هزینه کنند در خواری و دشتخوار(۱)درتوانگری ودرویشی،اول‌خلقی از اخلاق ایشان که موجب بهشت بود ایشانرا سخاوت شمرد ورسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت«الجنة دار الاسخیاء»بهشت‌سرای سخاوتیانست ، و ابوهریره روایتکرد که رسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله‌فرمود: «السخی‌قریب من‌الله قریب من الجنة قریب من الناس بعیدمن النار والبخیل بعیدمن‌الله بعیدمن الجنة بعید من الناس‌قریب من‌النار ، والجاهل السخی‌احب الی‌الله من عالم بخیل» گفت سخی نزدیکست بخدا و ببهشت و بمردمان و دور است ازدوزخ و بخیل دور است از خدای و بهشت و مردمان و نزدیکست بدوزخ وخدای‌تعالی سخی‌جاهل را دوست‌تر دارد از آنکه‌عالم بخیل‌را. وأنس‌روایت کرد ازرسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله که گفت سخاوت‌درختیست در بهشت‌شاخهای‌آن‌در دنیاست هر که‌دست بشاخی از شاخهای‌اوزند اورا ببهشت برد وبخل‌درختی است دردوزخ شاخهای آن در زمینست هر که دست‌بشاخی از اخهای او زنداورابدوزخ‌برد ، و رسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت : «تجاوزوا عن ذنب السخی فان‌الله آخذ بیده کلما عثر» گفت از گناه سخی‌در گذری که خدای دستگیر او بود هر کجا بیفتد .قوله : (وَ الْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ) و آنانکه‌خشم فرو برند و برای آن کظم گفت که مرد خشم گرفته چون ممتلی باشد از آن خشم ، و راحت ممتلی در آن بود که قذف کند ازروی تشبیه اورا آن‌خشم بگلومی‌براند تابدهن او فروبرد و برزبان نراندوامضاء نکندواظهار رسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت «من کظم غیظاً وهو قادر علی انفاذه‌ملأه‌الله

٭است نه‌میان‌مادی‌وجسم‌غیرمادی از اینجا توان‌دانست‌بهشت‌وجهنم‌هم اکنون‌مخلوقند وازآن‌محالی‌لازم نمی‌آید وگروهی گفتند بهشت‌ودوزخ پس‌ازاینکه‌این عالم فانی‌شد آفریده می‌شوند بگمان آنکه جائی فراخورآنها فعلا موجود نیست.

(۱) یعنی درآسانی وسختی

أمناً و ايماناً » هر كه خشمی فرو برد واو تواند تا آن خشم را از پيش ببرد خدای تعالیدل او را پراز أمن و ايمان كند . و اصل كظم حبس الشيىءعند امتلائهباشد، يقال: كظمت القربة اذا ملأتها ماء . و مجاری آبرا كظايم خوانند برای آنكه بآبممتلیباشد، يكی را كظامة، و از اينجا گويند اخذت بكظمتهأی بمجاری نفسه برایآنكه مجاری نفس ممتلی باشد،وكظم الابل آن باشد كه نشخوار در شكم جمع كندبر نيارد وشتر اين عند فزع وجهد كندقالالاعشی يصف رجلا مهيباً:يهابه الا بللانهينحرهاللأضياف : .

وَتَكْظِمُ البُزْلُ مِنْهُ حِينَ تُبْصِرُهُ حَتَّى تَقَطَّعَ فِي أَجْوافِهَا الجِرَرُ (۱)

و رجل كظيم ومكظوم اذاكانممتلياًغماً وحزناً قالالله تعالی «و ابيضّتعيناه منالحزن و هو كظيم » . و قوله تعالی «ظلّوجهه مسودّاًوهو كظيم » وقوله «إذناديه وهومكظوم »وقال عبد المطلب بنهاشم :

وَحَضَضْتُ قَوْمي وَاحْتَسَبْتُ قِتالَهُمْ وَالقَوْمُ مِنْ خَوْفِ المَنَايا كُظَّمُ (۲)

و در خبر ميآيد : «مامن جرعة أحمد عقبی من جرعةغيظ مكظوم » گفت هيچ جرعه نيست عاقبت آن پسنديدهتر از جرعهٔ خشم كه بنده فرو برد . وانسروايتكرده از رسولعليه السلام كه گفت هر كس كه او خشمی فرو برد و او قادر بود كه آن خشم براند خدای تعالی روز قيامت اورا بخواند برسرخلقان ومخير كند اورادرحورالعين تاهر كدام كهخواهد اختيار كند وشاعر گفت

وَإذا غَضِبْتَ فَكُنْ وَقوراً كاظِماً لِلْغَيْظِ تُبْصِرُما تقُولُ وَتَسْمَعُ
فَكَفَى بِهِ شَرَفاً تَصَبُّرُ ساعَةٍ يَرْضى بِهِ عَنْكَ الإلهُ وَتُرْفَعُ (۳)

و رسولعليه السلام گفتهيچ جرعه نيست كه خدای دوستتر دارد ازجرعهٔ خشم كه بندهفرو برد ياجرعه از صبر كه برمصيبتیفرو برد. قوله (و العافِينَ عَنِ النّاسِ) رباحی وكلبی گفتند : مراد باين ناس مملوكان و بردگانند كه چون ايشان گناهی كنند تو عفو كنی . زيد بن أسلم گفت: عمن ظلمهم وأساء إليهم عفو كنند از آنانكه برايشان ظلم كنند و باايشان اسائه كنند

(۱) شتران بازل هشت ساله چون اورا بينندازترسنشخوار در شكمجمع كنندتاآنكهنشخوارها در جوف آنها خرد شود يعنی چون شتر برای مهمان ميكشد وقتیشتراناورا میبينندميترسند .

(۲) قوم خودرا تحريص كردم وقتالآنها را تقديرنمودم وقوم ازترس مرك اندوهگين بودند .

(۳) چون خشمگيری خويشتن دارباش وخشم خودرا فروبر وچنان باشكه آنچه ميگوئی به بينی وبشنوی،اين شرف بسكه يكساعت صبركنی وخدای ازتوراضی شود ومقام تو بلند گردد .

مقاتل‌بن حیان گفت‌روایتکردند مارا که رسول ﷺ چون آیت بخواند گفت اینان درامت‌من کم شدند مگر کسیکه خدای او را عصمت کند، أبوهریره روایتکند که رسول ﷺ باابوبکر درمجلسی حاضر بود مردی از جمله حاضران در پوستین ابوبکر افتاد و رسول ﷺ میخندیدو تبسم‌میکردچون‌ابو بکر بجواب‌در آمدو بعضی‌سخن‌های‌اوراجواب کردرسول‌ﷺ خشم گرفت و برخاست و برفت،أبوبکر برخاست‌وازقفای رسول ﷺ برفت و گفت یارسول‌الله این مردمرا دشنام می‌داد و تو تبسم میفرمودی وچون من‌بجواب‌بعضی سخن‌های‌اومشغول‌شدم‌خشم گرفتی‌و برخاستی و جای بما باز گذاشتی گفت بلی‌آنگاه که او ترادشنام می‌داد و توخاموش بودی فرشته‌ای ایستاده بود که‌جواب می‌دادبرای تو مرااز‌آن تبسم مي‌بود چون تو بجواب‌در آمدی فرشته برفت و شیطان در آمد و من بجائی که شیطان حاضر باشد ننشینم‌آنجا، تو سه کلمه ازمن‌بشنو:ابابکر ! هیچ بنده نباشد که مظلمتی فرو برد و عفو بکنند از‌آن وإلا خدای تعالی نصر او عزیز گرداند، و هیچ بنده نباشد که درسؤال برخود بگشاید برای کثرت مال الا خدایتعالی اورا درویشی بیفزاید،وهیچ بنده نباشد که اودر عطای وصلت بگشایدوإلاخدای تعالی اوراماك بیفزاید، دوقال‌عروة‌بن‌الزبیر :

لَنْ يَبْلُغَ المَجْدَ أقْوامٌ وَإِنْ كَرُمُوا ... حَتّى يَذِلُّوا وَإِنْ عَزُّوا لِأَقْوامِ

وَيُشْتَمُوا فَتَرَى الأَلْوانَ مُشْرِقَةً ... لا عَفْوَ ذُلٍّ وَلكِنْ عَفْوَ أَحْلامِ(۱)

قوله (وَاللهُ يُحِبُّ المُحْسِنِينَ) مقاتل گفت معنی آنستکه این چیزها که ازپیش‌رفت از انفاق و خشم فرو بردن وعفو کردن احسان است‌هر که این کند محسن باشد و خدایتعالی محسنان را دوست دارد. حسن بصری گفت احسان آن‌باشد که عام داری برهمه کس ازدوست ودشمن‌ومستحق‌و نامستحق‌چون آفتاب و چون باد و باران، سفیان‌ثوری گفت احسان آن‌باشد که‌با‌نکس احسان کنی که باتو اساءت کند که احسان کردن باآنکه باتواحسان کرده باشد مکافات بود ، سری السقطی گفت احسان آن باشد که در اوقات‌امکان بجای آری و فرصت نگاه داری و این معنی بعضی شعرانظم کرده‌اند :

لَيْسَ في كُلِّ ساعَةٍ وَأوانٍ ... يَتَهَيّا صَنايِعُ الإِحْسانِ

---

(۱) هرگز ببزرگی‌نرسندآن قوم اگرچه نژاد بزرك دارند مگرآنکه برای اقوامی فروتنی‌کنند درعین عزت خود ودیگرآنکه دشنام شنوند ورنك رخساره شان درخشان‌گردد وعفوکنند نه ازبیچارگی وذلت بلکه ازحلم و بردباری .

فإذا أمكنت تبادرت فيها حذراً من تعذر الامكان (۱)

انس مالك روايتكند كه رسول ﷺ گفت شب معراج كوشكهائى ديدم دراعلا درجات بهشت جبرئيل را گفتم كه اين كراست گفت : «للكاظمين الغيظ والعافين عن الناس والمحسنين» آنان راستكه خشم فرو برند وعفو كنند و احسان كنند و در خبر ميآيد كه زين العابدين ﷺ و در دگر روايت كاظم موسى بن جعفر ﷺ دست ميشست وغلام آب بر دست او ميريخت مشغول شد گوشهٔ ابريق (۲) برسراو آمد اوبغلام بر نگريد غلام گفت «والكاظمين الغيظ» گفت كظمت غيظى خشم فرو بردم گفت «والعافين عن الناس» گفت عفوت عنك عفو كردم از تو گفت «والله يحب المحسنين» گفت اعتقتك آزادت كردم .

قوله : (وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً) عبدالله گفت سبب نزول آيه آن بود كه جماعتى از صحابه گفتند يارسول‌الله همانا بنى‌اسرائيل ازما گرامى‌تر بودند برخداى گفت چرا؟ گفتند براى آنكه چون گناهى كردندى بردر سراى ايشان نوشته پيدا شدى كه برخويشتن عقوبتى كنى ازگوش بريدن يا بينى بريدن ياما نند اين تا كفارهٔ گناهان باشد ، ايشان آن بكردندى و واثق شدندى بكفارت گناهان ، خدايتعالى اين آيه فرستاد و گفت شما گرامي ترى برمن كه شمارا اين نفرمودم بكفارت گناه از شما بتوبه واستغفار راضى شدم . عطا گفت در تيهان التمار آمد كه اومردى خرما فروش بودزنى بدكان او شد تاخرما خرد زنرا جمالى بود گفت يا هذا مرا خرما بده گفت به از اين هست بخانه اگر خواهى تا بخانه رويم و ازآن خرما بدهم زن بااو بخانه رفت چون اورا خرما داده بود او را در بر گرفت و بوسه داد زن گفت اتق‌الله از خداى بترس مرد در حال پشيمان شد و دست ازاوبداشت وبنزديك رسول آمد و گفت يارسول‌الله خويشتن راهلاك كردم وقصه بارسول بگفت و گفت يارسول‌الله آنچه من سزاور آنم بامن بكن جبرئيل آمدو اين آيه آورد ، مقاتل وكلبى گفتند رسول ﷺ برادرى داد ميان مردى انصارى و مردى ثقفى را رسول ﷺ ثقفى را در سريت بغزاى فرستاد اين مرد انصارى تعهد خانه و عيال او ميكرد روزى پاره گوشت بخانهٔ ثقفى برد زن بيرون آمد تاگوشت از او بستاند بستد و در سرا برد واز پس او درسرا رفت او درخانه رفت مرد ازپس او درخانه رفتو قصد آن كرد كه بوسه بزن بازدهد زن دست برروى نهاد اوبوسه برپشت دست اوداد گفت نكو

(۱) درهرهنگام وهرساعت نيكى كردن ممكن نيست پس چون ممكن باشد بدان بشتاب پيش از آنكه متعذر شود .

(۲) گوشه بمعى دسته ودستگيره است .

محافظت کردی غیبت برادرت را مرد پشیمان شد و ازآنجا بیرون آمد و بنزدیك ابوبکرشد و گفت کار مرا هیچ‌درمانی‌هست ؟ ابوبکر گفت ندانی که‌خدای تعالی این‌حمیت که‌برای‌غازی برد برای‌مقیم نبرد، ازآنجا بنزدیك عمرشد عمرهم این گفت مردانصاری برخاست واز مدینه بیرون شد و در کوه و بیابان‌میگردید ومیگریست‌وعذر می‌خواست وتوبه میکرد مردثقفی باز آمدزن‌اورا خبردادازآنچ‌رفته‌بود مرد گفت‌چون‌اورا بینم ملامت کنم اورا خدایتعالی این‌آیه فرستاد «والذین‌اذا فعلوا فاحشة» این‌صفت‌موصوف محذوف است یعنی إذافعلوا فعلة أوخصلة فاحشة آنانکه فعل‌زشت کنند و أصل فحش پای ازحد بیرون نهادن است برای‌این گویند آنرا که سخت درازباشد إنه‌لفاحش الطول و کلام بد زشت را کلام فاحش گویند ، وأفحش فی کذا إذا فعله خارجاً عن العادة . سدی گفت مراد باین‌فاحشة زناست وازجابربرعبدالله انصاری مانند این‌روایتکردند (أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ) گفت مراد معاصي دیگر است ، مقاتل وکلبی گفتند دون الزنا باشد از بوسه ولمس و مانند این اصم گفت : «فعلوا فاحشة» کبایر است «أوظلموا أنفسهم» صغایر . و بعضی دیگر گفتند «فعلوا فاحشة» معصیتی کنند بفعل «أوظلموا أنفسهم» بالقول یا بزبان ،محالی وهزلی گویند (ذَكَرُوا اللهَ) جواب إذا استوعامل است‌دراو،هر کجا اذاباشد اورا جواب‌بایدوعامل، برای‌آنکه ظرفست و ظرف را عامل باید وعامل دراوآن بود که جواب اوبود «ذکروا الله» ضحاك گفت معنی‌آنستکه روز عرض اکبر یاد کنند، آنروز که ایشان را واعمال‌ایشان برخدای عرض کنند ، مقاتل وواقدی گفتند مراد آنستکه ر خویشتن یاد آرند که خدایتعالی ایشانرااز آن بخواهد پرسیدن ،پشیمان شوند وباستغفار مشغول‌شوند مقاتل بن‌حیان گفت«اذکروا الله»ذکرخدای کنندبزبان بتسبیح‌وتهلیل(فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ) و استغفار واین سین طلب راست یعنی‌طلب‌آمرزش کنند وازخدایتعالی‌آمرزش خواهند. درخبر میآید که‌رسول ﷺ گفت«ما اصرّ من‌استغفر ولوعادفی‌الیوم سبعین‌مرة» گفت اصرار نکرده باشد آنکه استغفار کند واگر چه درروزی‌هفتادبار باسر گناه‌شود، ودرخبر آمده‌است«طوبی لمن‌وجد فی‌صحیفته تحت کل‌ذنب استغفرالله» خنك آنرا که درصحیفهٔ خوددرزیرهر گناهی‌نوشته‌ای‌بیند استغفرالله .درخبراستکه‌باقر علیه السلام گفت هر که بگوید «أستغفر الله الذی لاإله الاهوالحی‌القیوم و أتوب الیه» عقب نماز بامداد خدایتعالی اورا هفتصد کبیره بیامرزدوآنکه گفت خیری‌نباشد در کسیکه روزی هفتصد کبیره بیشتر کند، وازصادق علیه السلام روایت‌استکه او گفت هر که اوصدبار استغفار کند چون بخواهد خفتن همه‌شب گناه ازاو میریزد تا ر روزآید وبروی هیچ گناه‌نباشد

و رسول ﷺ گفت خدایتعالی بیامرزد گناهکاران را الا آنرا که نخواهد کش بیامرزد گفتند یارسول‌الله که باشد که نخواهد کش بیامرزد؟ گفت آنکه‌استغفار نکند (وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللهُ) و کیست که گناه آمرزد جز خدایتعالی ، استثناء که‌نفي باشد یااستفهام غیر موجب باشد ما بعد إلاّ مرفوع برد آنجا که در کلام فاعل باشد چنانکه ما جاءنی احدالا زید ربدل مرفوع باشد ونصب نیز روا باشدأما رفع برفاعلیت است؛الاّ را هیج عمل‌نیست. حقتعالی بر سبیل‌ترغیب وتحریص برفزع کردن و گریختن بادر گاه او این گفت ، صورت استفهام است و معنی تقریر (وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا) و اصرار ومقام نکنند بر آنچه کرده باشند از گناه و و در معني اصرار خلاف کردند بیشتر مفسران این گفتند که بیان کردیم، قتاده گفت :إيّاكم والاصرار . پرهیزی از اصرار برچیزیکه آنانکه اصرار کردند هلاك شدند ،آنانکه بر گناه بروند و د معاصی تقدم بکنند ترس خدای ایشان‌را ازمحرمات بازندارد وتوبه نکنند از گناه تامرگ بایشان آید .حسن‌بصری گفت گناه برسبیل‌عمد اصرار باشد الا که توبه کند، سدی گفت الاصرار السکوت و ترك الاستغفار إصرار آن باشد که إستغفار نکند وازآن خاموش‌باشدو باین خبر تمسك کرد : «ماأصر من‌استغفر ولو عاد في‌اليوم سبعين مرة » واميرالمؤمنين ﷺ روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت«لا كبيرة مع استغفارولا صغيرة مع اصرار » گفت گناه بزرگ نباشد باستغفار و کوچك نباشد باصرارو مراد باستغفار نبگفتن بزبان‌است وبس‌بلکه پشیمانی بر گذشته و عزم بر آینده که بامثل‌آن رجوع نکندبرای آنکه رسول ﷺ گفت :«المصرعلي ذنبه‌المستغفر بلسانه‌كالمستهزیء بربه» آنکس که اواصرار کندبر گناه وبزبان استغفارمیکند او مستهزیءاست‌بخدای خود واصل اصرار درلغت ثبات باشد قال‌الحطيئة يصف‌الخيل :

عَوابِسُ بِالشُّعْثِ الكُمَاةِ إِذا ابْتَغَوْا غلالتـها بالمُحْصَدات أصَرَّت (۱)

(وَهُمْ يَعْلَمُونَ)وایشان دانند آنچه میکنند که معصیت است ضحاك گفت ایشان‌دانند که خدایتعالی بتوبه‌گناه ایشان بیامرزد سدي گفت وایشان‌دانند که گناه کرده‌اند، بعضی‌دگر گفتند وایشان دانند که توبه به ازاصرار است شاعر گوید:

أقْرِرْ بِذَنْبِكَ ثُمَّ اطْلُبْ تَجاوُزَهُ إنَّ الجُحُودَ جُحُودَ الذَّنْبِ ذَنْبانِ (۲)

حسین بن فضل گفت وهم یعلمون ایشان دانند که ایشان را خدائی هست که ایشان را بیامرزد واین ازقول رسول ﷺ گرفت آنجا که گفت : « من أذنب‌ذنباً وعلم أنّ‌له‌رباً يغفر

(۱) اسبان تند خوی خشمگین با دلیران آشفته که چون بر کستوان‌آنها را بریسمان‌ها استوار کنند در کارزار پایدار بمانند .

(۲) اقرار بگناه خویش‌کن آنگاه درخواست‌آمرزش‌که انکارگناه کردن‌دوگناه محسوب‌میشود .

الذنوب غفر له و إن‌لم یستغفر » هر که او گناهی بکند و داند که اورا خدائی هست که گناه بیامرزد اورا بیامرزندوا گرچه استغفار نکند و رسول ﷺ گفت خدایتعالی گفته استهر که داند که من قادرم بر آنکه گناه او بیامرزم بیامرزم اورا و باك ندارم ، عبید بن عمیر گفت در بعضی کتابهای خدای هست که :«یابن آدم انك مادعوتنی ورجوتنی لاغفرن لك علی ما کان‌منك ولا أبالی » ای فرزند آدم مادام تامرا خوانی و بمن امید داری من گناهت بیامرزم بآنکه از تو در وجود آمده است و باك ندارم. محمدبن المنذر روایتکرد ازجابر عبدالله انصاری از رسول ﷺ که گفت در بنی‌اسرائیل مردی روزی بسر توله‌ای (۱) بگذشت‌در آن‌نگریداز روی‌اعتبار بروی درآمد وسر برزمین نهاد و گفت بار خدایا . انت‌انت و انااانا انت‌العوّاد بالمغفره وانا العوّادبالذنوب بار خدایا من‌منم وتوتوئی من‌آنم که باسر گناه شوم وتو باسر آمرزش هاتفی آواز داد که همچنین است که گفتی سر بردار کت بیامرزیدند. بعضی دیگر گفتند«وهم‌یعلمون» وایشان دانند که پاداشت ایشان آمرزش‌باشد، یعنی آنانکه‌بدین‌صفت‌باشند که‌در آیات‌مقدم‌برفت، و بهشت‌های که درزیردرختان‌آن‌جویهامیرود چنانکه گفت :

(أُولٰئِكَ جَزاؤُهُمْ مَغفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ الآیة) (خالِدینَ فیها) در آنجا مخلد مؤبد باشند ونصب او بر حال است ازمفعول وعامل در و جزاؤهم والتقدیر یجازون بمغفرة و جنات خالدین فیها (وَنِعْمَ أَجرُ العامِلین) ونیك مزدعمل کنندگان‌است بهشت وتقدیراین‌است: ونعم‌اجرالعاملین‌الجنة ولکن از کلام بیفکندللدلالةعلیه برای آنکه کلام براودلیل‌میکند وإلاّ نعم وبئس مستقل باشد بیك اسم و با ایشان مخصوص‌بالمدح والذم باشد چنانکه نعم الرجل‌زید وبئس الغلام عمرو . درخبر است که خدای تعالی وحی کرد بموسی عمران یا موسی : «ما اقل حیاء من یطمع فی جنتی بغیرعمل یاموسی کیف اجود برحمتی علی من یبخل بطاعتی» یاموسی چه بی‌شرم باشد آنکس که اوطمع کند در بهشت بی عمل یا موسی چگونه سخاوت کنم برحمتم بر آنکه بخل کند بطاعت من. شهربن حوشب گفت طمع بهشت بی عمل از جملهٔ گناه است ، ثابت البنانی گفت چنین رسید بمن که چون این آیه آمد «والذین إذا فعلوا فاحشة» تا بآخر آیات ابلیس بگریست آنگاه گفت بعزت تو که تا توانم‌إغراء وإغواءبکنم‌ایشان را . خدای تعالی گفت بعزت و جلال من که بیامرزم ایشان را مادام که استغفارمیکنند .

(قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ) حق‌تعالی‌خواست تا برسبیل وعظ و اعتبار یاد دهد

(۱) دربرهان توله را بمعنی گل‌پنیرك وبچه سك وزنی در هندوستان آورده است ومعنی مناسب آن در اینجا معلوم نیست .

مکلفان را احوال گذشتگان و آنکه پیش ازشما مردمان بودند و گناه کردند و بکفر کشیدند وعقوبت دیدند«قدخلتمن قبلکم» بگذشت ازپیش شما سنن . ابن‌درید گفت امثال وماننده شما بسیار کسان گذشتند ، مفضل گفت : سنن أی امم ، جماعات بسیار گذشتند پیش ازشما، قال : والسنّة‌الامّة قال الشاعر :

ما عایَنَ النّاسُ مِنْ فضلٍ کفَضْلِکم ″ وَلا رَأوْا مِثْلَکُمْ في سالفِ السُّنَنِ (۱)

ای الامم ، بعضی دگر گفتند معنی آنستکه اصحاب سنن، عطا گفت شرایع ای اصحاب شرایع ، هم بر تأویل حذف مضاف واقامة المضاف الیه مقامه‌کلبی گفت : قد مضت لکلٍّ اُمّة سنّة . هر امتی را سنتی ومنهاجی ودینی‌بوده است که اگرمتابعت آن کردندی خدای ازایشان راضی شدی ، مجاهد گفت از خدای تعالی سنتی وعادتی وطریقتی گذشته است‌در آنان که پیش ازشما پیغمبران را بدروغ داشتند وسنت درلغت طریقه مسلوکه وامام متبع مقتدا باشد یقال : سنّ فلان سنّة حسنة و سنّة سیئّة چون عملی کند از خیریا شرّ که باو اقتداء کنند در آن قال لبید :

مِنْ مَعْشَرٍ سَنّتْ لَهُمْ آباءُهُمْ وَ لِکلّ قَوْمٍ سُنّةٌ وَ إمامُها (۲)

و قال سلیمان بن قتة : (۳)

وَإنّ الاُولیٰ بِالطّفّ مِن آلِ هاشمٍ تَأسَّوْا فَسَنّوا لِلْکِرامِ التَّأسِّیا

و معنی آیه آنستکه پیش شما امتان وطوایف گذشته‌اند از آنانکه تکذیب انبیاء ورسل کردند (فَسِیرُوا فِي الأَرْضِ) برزمین بروی وبنگری تا عاقبت‌آن‌کافران مکذبان چگونه بودو کجارسید وحقیقت‌عاقبت آن‌بود که‌سبب‌مقدم‌مؤدی‌بود با او، ونه چنین است آخرت، برای آنکه شاید که شمارنده از اوابتدا کند پس اواول گردد . واین فرق است میان عاقبت وآخرت واشتقاق اوازعقَب وعقِب باشد .

(هذا بَیانٌ لِلنّاسِ) حسن گفت هذا اشارة است بقرآن خدای تعالی گفت این قرآن بیان ودلالت وحجت است مردمان را ، محمد بن اسحق گفت اشارة است بآن‌آیات وقصص که از پیش رفت یعنی‌اینکه گفتیم بیان است (وَهُدًی) درآیه امّا محول بود برلطف وامّا بربیان،

---

(۱) مردم فضیلتی مانند فضیلت شما ندیدند ومانند شما درامم روزگار پیشین نیافتند .

(۲) گروهی که پدران برای‌آنان طریقی‌گذاشتند وهرقومی سنتی وطریقتی‌دارد .

(۳) سلیمان بن قتة تابعی بود و قتة بقاف و تاء دونقطه نام مادر اواست .

ولیکن برای اختلاف لفظ راتکرار کردچنانکه : «وَهِنْدُ أتی مِنْ دُونِها النَّأيُ وَالبُعْدُ »
وأمّامحمول بود بر آنکه إدّاء کند مکلف را بره بهشت وثواب که ازجملهٔ وجوه هدی یکی آنست
(وَمَوْعِظَةً) مفعله باشد من الوعظ و آن مصدر است کالمعذرة و المعدلة (لِلْمُتَّقِينَ)
پرهیزکاران را واگرچه قرآن جزمتقیان را لطف است وپند ولکن حق تعالی تخصیص ایشان
کرد برای آنکه ایشان مهتدی ومتعظ شدند بآن چنانکه گفت : «انمّا أنت منذر من یخشیها»
تو پیغمبر آن کسی که بترسد واو پیغمبر همه است جز آنان را که نترسند اعتداد نکرد بایشان .
آنگه حق تعالی تسلیه داد مؤمنانرا از آن وهنی که روز احد افتاد وحثّ کرد ایشان را بر آنکه
دگر تکاسل و تثاقل نکنند گفت (وَلا تَهِنُوا وَلا تَحْزَنُوا -الآیة -) سستی مکنی وضعف و
بددلی پیشه نگیری و از آنکه رفت دلتنگ و رنجور مباشی که أحوال کارزارچنین باشد : « تارة
لکم تارة علیکم» یکبار شما را باشد ویکبار بر شما بفتح وظفرورحمت وتوفیق خدای باشدو آنکه
برشما باشداز تخاذل و توا کل وتثاقل شما بود تاخذلان او شمارا دریا بدو ازمقصود بازمانی ودرمثل
گفته‌اند : الحرب سجال ، ای مساجلة . و مساجلة مفاخرت باشد فی السقی بالسجل وهو الدلو
العظیم ، او نیز همچنین باشد مرد گاه غالب باشد و گاه مغلوب و گاه قامر و گاه مقمور و
شاعری ازپارسیان ممدوح خودرا تسلیه میدهد ازوهنی که در لشکر او افتاد در بعضی کارزارها میگوید:

ایخداوند گر از لشکر تو پیش روی | بی تو درحرب گرفتار شد الحرب سجال
نه همه ساله ظفر اهل ظفر یافته‌اند | یا نه هر گز نچشیده است بدی نیک‌سگال
گر همه‌ساله بود کام روا مردم نیك | پس چه بود آن همه ناکامی پیغمبر و آل

ودراین روز پنج مهاجر معروف را بکشتند و هفتاد مرد انصاری راازجملهٔ مهاجر یکی حمزهٔ
عبدالمطلب بود رحمة‌الله علیه عم رسول ﷺ که رسول اورا سیدالشهداء گفت. هند بنت ابی سفیان(۱)
وحشی راجعلی پذیرفت بر آنکه یا محمّد را یا علی را یا حمزه را بکشد وحشی گفت اما محمّد فقد حفّ به
اصحابه امّا محمّد اصحابش گرد او در آمده باشند بر او ظفر نشاید یافتن امّا علیّ فی الحرب احذر من الذئب.
او شیریست در کارزار که از گرگ حذرتر باشد پنداری که ازهرجانب چشم دارد وامّا حمزه مرد
معجب است و بدشمن مبالات نکند وچون خشم گیرد از سختی چشمش تاریك شود در او حیله
سازم و آنگه بیامد در راه او کمین ساخت وحمزه رحمة‌الله علیه برخویشتن علامت بر کرده بود

(۱) ظاهراً سهو است و هند زوجه ابوسفیان بود نه بنت او ودرسیره ابن هشام گوید وحشی غلام
جبیر بن مطعم است وعم این جبیر درغزوه بدر کشته شد جبیر بغلام خود وحشی گفت اگر عم محمد را (صلی الله
علیه وآله)، بقصاص عم من بکشی ترا آزاد کنم . و اوکشت وآزاد شد .

بپرشترمرغ که ازبالای زره بسینه فرو کرده بود تا مکان اودر کارزار بشناسند وازچپ وراست حمله می‌برد و مبارزی می‌افکند وحشی از کمین بیرون آمد چون حمزه باو بگذشت اوازپشت او حربه بیفکند و از سینهٔ حمزه بیرون آورد او ازاسب درآمد وبیفتاد وحشی بیامد و نزد او نیارست رفتن از دور آوازمیداد ومیگفت یا حمزه یا حمزه چون جواب نداد دانست که او را کشته است بیامد و حربه بر گرفت و بنزدیك هند شد و گفت حمزه را کشتم هند حلیتی که داشت برخود باو داد چون شب درآمد و کارزار یکسو شد و مردم بعضی با هم افتادند بعضی مجروح وبعضی‌منهزم حمزه باز نیامد رسول ﷺ همه شب دل مشغول می‌بود ومی‌پرسید که من له علم بعمی حمزه کس هست که خبرعم من حمزه دارد ؟ کس خبر نداد چون صبح اثر کرد رسول ﷺ کس فرستاد بطلب او درشب هند بیامده بود واورا مثله کرده وشکم بشکافته وجگر بگرفته هر که آمد وحمزه را چنان دید دلش نداد که با پیش رسول ﷺ شود و او را این خبردهد تا چندکس بیامدند و کس بازپس نرفت رسول ﷺ بنفس خود برخاست بیامد این جماعت برسر حمزه ایستاده بودند ومیگریستند رسول ﷺ پدید آمد ایشان یکسو شدند چون چشم رسول بر حمزه افتاد پشت دو لاکرد و گریان ببالین حمزه شد وبفرمود تا حمزه را بر گرفتند واورا تجهیز کرد وباهمان جامه همچنان خون‌آلود بیاوردند ورسول ﷺ براو نمازکرد هفتاد تکبیر بکرد چون فارغ شد صحابه گفتند هرگزچنین نکردی گفت برای آن بود که هر گه پنج تکبیر کردم چون خواستم که از نماز بیرون آیم فوجی دگر از فرشتگان رسیدند نماز ازسر گرفتم . چون رسول ﷺ با مدینه آمد زنان مدینه و آنان که در مدینه ازپیش بازآمدند وآن را که کسی کشته بودند بر کشتگان خود میگریستند و کس برحمزه نمیگریست که اوغریب بود واورا درمدینه اهل‌نبود رسول ﷺ گفت پیداست که حمزه غریب است و کس براو نمیگرید اکنون‌برای دل من براو بگریید و نوحه کنید مردم دست از کشتگان خود بداشتند و برای دل رسول برحمزه نوحه کردن گرفتند در مدینه سنتی شد ازآنروز الی یومنا هذا که هر کس را که کسی بمیرد اول برحمزه بگرید ورسول ﷺ ایشانرا شکر کرد وبارع زوزنی دراین معنی میگوید :

مَا كَانَ فِي النَّاسِ غَبْنٌ كَهُلْكِ لَيْثٍ بِجَحْشِ
أَمِثْلُ حَمْزَةَ يَهْوِي بِمِثْلِ حَرْبَةِ وَحشي (۱)

---

(۱) هیچ غبن وزیانی‌درمیان مردم مانند آن نیست که شیری بدست‌کره خری هلاك شود آیامانند حمزه بمثل حربه وحشی برزمین میافتد .

وهم او گوید درقصیده

فَكَأَنَّمَا شُهَدَاءُ بَدْرٍ أَنْجُمٌ وَالبَدْرُ حَمْزَةُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ (۱)

و از آن پنجگانه مصعب بن عمیر بود وعبدالله بن جحش بود پسرعمه رسول وعثمان بن شماس بود وسعد مولای بنی عتبه (وَأَنْتُمُ الأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) و شما بلندتر و رفیع تر وغالب تر باشی وفتح وظفر بود شما را اگر مؤمن باشی (۲) چند قول گفتند دراین یکی آنکه اگر برایمان ثبات کنی . دگر آنکه اذ کنتم مؤمنین چون شما مؤمني. دگر آنکه لأنکم مؤمنین برای آنکه شما مؤمنید . عبدالله عباس گفت چون مسلمانان هزیمت شدند روز احد خالدبن الولید بالشکربسیار ازمشرکان برسر کوه آمدند وخواستند تا پس لشکررسول درآیند رسول ﷺ دست برداشت و گفت «اللهم لایعلي علینا» بار خدایاتمکین مکن ایشان را که بر ما غالب وعالی شوند « اللهمّ لاقوّة إلاّ بك » بارخدایا قوت نیست إلاّ بتو «اللّهم لا یعبدك بهذه البلدة غیرهؤلاء النفر» بارخدایا دراین شهرإلاّ این گروه نیستند که تورا میپرستند . خدای تعالی این آیه فرستاد وجماعتی ازتیراندازان مسلمانان بازآمدند وایشان را به تیر ازآنجا براندند ورسول ﷺ برجای شد فهذا معنیقوله «وأنتم الأعلون» وبعضیدگر گفتند معنی آیه آن است که ولا تهنوا لما أتیکم منالهزیمة ولاتحزنوا بمافاتکم منالغنیمة وأنتم الأعلون إن کنتم مؤمنینبقضاءالله ووع ه . ضعیف دل مشوی باین هزیمت که بشما رسید و دلتنگ مشوی باین غنیمت که از شما فوت شد و شما غالبتر باشی اگر بقضاء و وعدهٔ خدای ایمان داری .

قوله (إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ) راشد بن سعد گفت سبب نزول این آیه آن بود که چون رسول ﷺ ازاحدباز آمدوصحابهٔ اوجماعتی کشته وجماعتیمجروح وآنزنان و کودکان نوحه میکردند رسول ﷺ دلتنگ شد و گفت بارخدایا با رسولتوچنین کنند خدای تعالی این آیه فرستاد که «ان یمسسکم قرح» اگرشما را جراحتیرسیدروز احد (فَقَدْ مَسَّ القَوْمَ

(۱) گویا شهدای بدرهمه ستاره بودند وماه تمام حمزه سیدالشهداء . شاعرجنك احد را با بدر اشتباه‌کرده است یادرنسخه تصحیف شده.

(۲) اگرجنك محض برای غلبه وکشورگیری وغنیمت باشد آنکه مغلوب شود زیردست شده و اما آنکه مرام ومقصدی داردکه خیرمردم درآن است وبرای آن میکوشد ازاینکه دریك جنك مغلوب شود شکست نخورده است بلکه آنوقت شکست میخورد که مرام خود را ازدست بدهد و از ایمان برگردد مسلمانان مرام کلی ومهم داشتند وکفارقریش تنها غنیمت وانتقام میخواستند .

قَرْحٌ مِثْلُهُ) نیز ایشان را جراحت رسید روز بدر. حمزه وعاصم و کسائی و خلف خواندند قُرح بضمّ القاف و باقی قَرح بفتح القاف ودر شاذ محمّد بن السمیفع خواند قَرَح بفتحهما بعضی اهل لغت گفتند قَرح وقُرح دولغت است مثل جهد وجُهد ووجد ووُجد بعضی دگر گفتند قرح بفتح قاف جراحات بود یکی را قرحه خوانند و قرح بضم القاف الم جراحت بود (وَ تِلْكَ الْأَیّامُ نُداوِلُها بَیْنَ النّاسِ) این روزگار میگردانیم ازمیان مردمان روزی ایشان را بود وروزی برایشان روزی چون روز بدر باشد که از مشرکان هفتاد را بکشندو هفتاد را اسیر بکنند بیك روایت و روزی روز احد باشد که هفتادوپنج مرد مهاجر وانصار را بکشند ، أنس مالك روایت کند که روز احد امیرالمؤمنین علی با پیش رسول آمد و شصت و اند جراحت براندام او آمده بود از تیر و نیزه وتیغ رسول ﷺ دست براو می‌مالیددرحال درست می‌شدچنانکه پنداشتی که هرگز نبود ونظیر این آیه درمعنی قوله « ولما أصابتكم مصیبة » یعنی یوم احد «قد اصبتم مثلیها» یعنی یوم بدر . عبدالله عباس گوید چون روز احد آن وهن افتادا بوسفیان با جماعتی برسر کوه آمد رسول ﷺ گفت : « اللهم انّه لیس لهم ان یعلونا» بار خدایا تودانی که ایشان را نیست که بربالای ما شوند ابوسفیان گفت: أین ابن ابی کبشه یعنی رسول الله أین ابن ابی قحافه؟ أین ابن الخطاب عمر؟ گفت اینك رسول خدای و اینك ابوبکر واینك من چه‌خواهی؟ گفت : یوماً بیوم وانّ الایّام دول والحرب سجال » روزی بروزی وروزگار دولتها است و کارزار مساجلة است عمر گفت لاسوآء راست نه‌ایم ما با شما «قتلانا فی الجنة وقتلاکم فی النار» کشتگان ما به‌بهشتند و کشتگان شما بدوزخ ، ابوسفیان گفت شما چنین میگوئی واگرچنین است ماخائب وخاسر باشیم ، آنگه گفت درمیان کشتگان شما مثله کردگانند واین نه باختیار مابوده است واگرچه ما آن را کاره نه‌ایم وشاعر دراین معنی گوید :

أَرَی النّاسَ قَدْ أَحْدَثُوا شِیمَةً وَ فِي كُلِّ حادِثَـةٍ تُؤْتَمَرُ
یُهِینُونَ مَنْ حَقَّرَ وَافْتَقَرَ وَإِنْ كانَ فِیهِمْ یَفِي أَوْ یَبَرُّ
فَیَوْماً عَلَیْنا وَ یَوْماً لَنا وَ یَوْماً نُساءُ وَ یَوْماً نُسَرُّ (۱)

(وَلِیَعْلَمَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا) ظاهرآیه آن است که خدای تعالی برای

---

(۱) مردم را می‌بینم عادتی نوآورده‌اند ودر هرحادثه بفرمان آنند. هرکس‌راکه خوار ومستمند باشد پست می‌شمارند هرچند درمیان آنان بعهد وفاکندونیکی‌نماید . یك روز روزگار برماماست وروزی باماست یکروز اندوه وروز دیگر شادی .

آن کرد تا بداند آنان را که‌مؤمنند ازشما ومعنی آن است که خدای تعالی معامله آنان کرد که نداند تا بداند چنانکه گفت «خلق الموت والحیوة لیبلوکم» وابتلا کسی کند که نداند تا بداند وهر کجا درقرآن لفظ ابتلا وامتحان است این معنی دارد برای آنکه تکلیف این‌صورت دارد درباب‌اوامرو نواهی و وعدووعید وامهال وتمکین با کار کسی ماند که این برای آن کند که عاقبت نداند تا بداند إلاّ آنکه واجب است از این ظاهر عدول کردن از مکان ادلّهٔ عقل که برخاسته است که خدای‌تعالی عالم‌الذات است وهمه معلومات واجب است که معلوم اوباشد برهر وجهی که صحیح باشد که معلوم بود. قوله (وَيَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَآءَ) او از شما گواهان گیرد یعنی چون ظاهرشده باشد که کیست که صفت عدالت دارد وصلاحیت شهادت او را اختیار کند برای آن تا برخلقان گواه باشند و اگرچه اوایشانرا نا آفریده داند که معصوم کیست ونا معصوم کیست وتأویل هم آن‌باشد که گفته شد (وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ) وخدای تعالی ظالمان را دوست ندارد ومعنی‌آن است که مزدنباشد ثواب ایشان را . قوله :

وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ (۱۳۶) أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا

و تا خالص گرداند خدای مؤمنـان را وهلاك کند کافران را — یا آنکه پنداشتید شما که

الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ (۱۳۷) وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ

ببهشت‌شوید ونبدانسته خداآنانراکه جهادکردند ازشماودانسته صابرانرا — شما تمنای مرگ میکردی

مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۱۳۸) وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ

پیش از آنکه بدیدی ، بدیدی آنرا و شما می‌نگریدی — و نیست محمد مگر پیغمبری که

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ

گذشتند از پیش او پیغامبران پس‌اگر بمیرد یا بکشند او را برگردی برپیهایتان وهرکه‌برگردد برپیش

فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (۱۳۹) وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا

زیان ندارد خدایرا چیزی و پاداشت دهد خدای شاکران را — و نباشد هیچ‌کس را که بمیرد مگر

بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ

بفرمان خـدای نامه موقت و هرکه خواهد نفـع این سرای نزدیك دهیم او را ازآن وهرکه خـواهد ثواب

الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ (۱٤۰) وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ

آنسرای دهیم او را چیزی ازآن وزود پاداشت دهیم شکرکنندگان را — وبسا پیغامبر که کارزار کردند

مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ

با او جماعتی بسیار پس سست نشدند از آنچه رسید بدیشان در راه خدا و ضعیف نشدند و ذلیل نشدند و خدای

يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (١٤١) وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا

دوست میدارد صابرانرا ونبود گفتار ایشان مگر آنچه گویند ای پروردگار ما بیامرز گناهان مارا

وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (١٤١) فَآتَاهُمُ

و اسراف ما رادرکار ما و برجای دار پایهای ما راویاری ده مارا برگروه کافران پس داد ایشان را

اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (١٤٢) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

خدای نعمت دنیا و نیکی نعمت آخرت و خدای دوست دارد نیکوکاران را ای آنانیکه بگرویدی

إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (١٤٣) بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ

اگر فرمان بری کافران را بازگردانند شمارا بر پی شما پس برگردی زیانکار خدای یار شما است

وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (١٤٤).

و او بهترین یاری کنندگان است

قوله (وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا) و او عطف راست علی قوله: «وليعلم الذين آمنوا» واین رالام کی گویند برای آنکه معنی وعملش یکسان باشد و نیز لام غرض گویند و در معنی تمحیص چند قول گفتند عبدالله عباس و سدی و مجاهد گفتند بمعنی ابتلاء است و نیز برای آنکه تا ابتلاء و امتحان کند و آزمایش خدای تعالی مؤمنان را و تأویل آن است که گفتیم، فراء گفت که خدای تعالی آن تمکین و تخلیهٔ کفار برای آن کرد تا کفارت گناه مؤمنان باشد پس براین وجه تمحیص تکفیر السیئات باشد، زجاج گفت تمحیص تخلیص باشد، وابو العباس مبرد همین گفت ومعانی متقارب است واصل کامه خالص بکردن باشد، يقال محصه اذا خلصه من العيوب ومحص و ملص و محض اذا ذهب اثره وفی الدعاء «اللهم محّص عنّا ذنوبنا» واصل المحق النقصان (وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ) أی ینقص عددهم فی قول ابن عباس و نیز تا عدد کافران کم کند، و گفته اند مراد هلاك است ای یهلکهم آنگه حق تعالی تحریص کرد مؤمنان را و ترغیب افکند بلفظ ملامت و گفت:

(أَمْ حَسِبْتُمْ) یا شما که مؤمنانی می‌پنداری که در بهشت خواهی رفتن بگزاف رنج نابرده واجتهاد و صبر نا کرده (وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ) وهنوز خدای ندانسته که ازشما مؤمن کیست ومجاهد کیست یعنی جهاد وصبر شما ظاهر ناشده برسبیل تقریب وتشبیه بعلم ما که تا پیدا نشود

ندانیم، وتحقیق‌معنی آنکه شما مجاهد وصابرناشده تا خدای تعالی شما را چنان داند درحال چه در ماضی دانست که چگونه خواهید بودن در مستقبل . فانّ العلم بأنّ الشیء سیوجد علم بوجوده إذا وجد وعلم و عالمی تعلق دارد بمعلوم علی ماهو به وجعل معلوم نکند علی ماهو به پس اینجا معنی آن باشد که گمان بردی که ببهشت‌خواهی‌رفتن‌مجاهد ناشده وصبرکارنابسته واین بیت متضمن معنی این‌آیه است :

لاتَحْسَبِ المَجْدَ تَمْراً أنتَ آكِلُهُ لَنْ تَبْلُغَ المَجْدَ حَتّی تلعَقَ الصَّبِرا(۱)

وحسن بصری خواند ویعلمِ الصابرین عطفاً علی قوله «ولمایعلم‌الله» وجملهٔ قراءخوانند (وَیَعْلَمَ الصّابِرِینَ) و کوفیان این ا نصب علی‌الصرف گویند وبصریان با ضمار أن واین واو را واو جمع خوانند چنانکه لاتأکل السمك و تشرب اللبن ای مع أن تشرب اللبن و این را شرح دادیم .

(وَلَقَدْ کُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ المَوْتَ -الآیة -)حسن‌بصری و مجاهد و قتاده و ربیع و سدی گفتند سبب نزول آیة‌آن بود که چون روز بدرجماعتی شهید شدند جماعتی یگرازصحابه تمنای شهادت کردند خدای‌تعالی‌ازپس وقعهٔ اُحد این‌آیه فرستاد گفت تمنای مرگ میکردی وشهادت پیش از آنکه مرگ بشما آید وشما را با مرگ ملاقات بود فقد رأیتموه اکنون روز اُحدبدیدی آنچه تمنا کردی ، واهل معانی گفتند یعنی اسباب و مقدمات مرگ بدیدی برای آنکه مرگ‌را نتوان‌دیدن‌چه اگرمعنی بودی(۲) هم دیدنی‌نبودی فکیف اومعنی نیست وإنمّا مرجع او با نفی حیٰة است بر مذهب درست . ولیکن‌آیه برحذف مضاف گفت . فقد رأیتموه رؤیة اینجا بمعنی علم است . اگر گویند شاید که صحابهٔ رسول تمنای آن کنند که مشرکان ایشانرا بکشند ؟ گوئیم نه برای آنکه این معصیت باشد وچنانچه ارادهٔ معصیت معصیت باشد تمنای معصیت‌هم معصیت باشد (۳) وإنمّا ایشان تمنای‌جهاد کردند ومصابره وثبات در کارزار و اگرچه مؤدی‌باشد با قتل‌ایشان ، نه‌بینی که شهادت صفت مدح است شهید را وباتفاق مدح او نه بر کشتن کافر میکنند اورا ، برای‌آنکه کشتن کافرمسلمان را کبیره است من اعظم‌الکبائر،

---

(۱) مپندار مجد و بزرگی راکه خرمائی است وآنرا میتوانی خورد هرگز بزرگی نرسی مگر آنکه صبررا بتلخی در روی زبان گذرای وبمکی .

(۲) معنی دراصطلاح ایشان معنی‌ثبوتی غیرقابل رؤیت است مانند علم وقدرت وملکات نفسانی .

(۳) بعض علمای عصرماگویند اراده معصیت معصیت نیست .

ونیز برفعل کسی دیگررا مدح نکنند پس معلوم شد که مدح او بثبات ومصابره ومداومت وفرار ناکردن وقوّت دین خدای جستن وبذل جهد وطاقت کردن باشد تاآنکه کمؤدّی بود باقتل او واین غایت کار باشد وبرحقیقت ایشان تمنای میل درجهٔشهداء کردند ، جز که دانستند که بآن پایه نتوان رسیدن جز بشهادت تمنای شهادت برای این کردند ، وتمناء بنزدیك ما ومحققان ازقبیل کلام باشد وهوقول القائل «لیت کذا کان» آن را که نباشد و«لیت کذا لم یکن» آن را که باشد واز اراده درچیزی نباشد(۱) ولیکن برای آنکه تمناء بیشترمحال باشد عاقلان اظهار کمتر کنند ، اشتباه افتاد جماعتی را که معنی باشد دردل. قوله (وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ) در او دو قول است یکی آنکه تاکید رؤیت باشد کما یقال رأیته بعینی واخذت ذلك بیدی و بر این قول نظر تقلیب حدقه باشد وقول دیگر آنکه وانتم تتأمّلون اسبابه ومقدماته وشما تأمل میکردید دراسباب واحوال ومقدمات آن .

قوله (وَما مُحَمَّدٌ إِلّا رَسُولٌ) اهل سیر واصحاب مغازی گفتند رسول ﷺ با نهصد مرد باُحد آمد وبشعب فرود آمد وعبدالله جبیررا برادر خوات بن جبیر با پنجاه مرد برشعب بداشت و گفت البته ازاینجامفارقت نکنید خالد بن ولید بیامد وعکرمة بن ابی جهل با جماعتی لشکری و در برابر ایشان بایستادند و جماعتی زنان بیامدند ودف میزدند وشعری میخواندند و هند میگفت :

نَحْنُ بَناتُ طارِقٍ * نَمْشي عَلَى النَّمارِقِ * إِنْ تُقْبِلُوا نُعانِق
أَوْ تُدْبِرُوا نُفارِقِ فِراقَ غَيْرِ وامِقٍ(۲)

و اول کسیکه از مشرکان پیش آمد عبدعمرة بن الصیفی با جماعتی رسول ﷺ تیغی بدست داشت بأبودجانهٔ انصاری داد و نام اوسماك بن خرشه بود او آن تیغ بستد ومیگفت :

أَنَا الَّذي عاهَدَني خَليلي وَنَحْنُ بِالسَّفْحِ لَدَى النَّخيل

---

(۱) ترجمه لیس من الارادة فی شیء یعنی تمنا بهیچ وجه اراده نیست .

(۲) سهیلی درشرح سیره گوید میگویند این ابیات ازهند بنت طارق بن بیاضه است که ازقبیله ایاد بود وابیات را در جنگی سرود که میان فرس وایاد اتفاق افتاد وهندزوجه ابی سفیان بدان تمثل جسته وبعضی گویند مراد ازطارق ستاره است وهند خود را بعلومرتبه میستاید ومعنی این است که ما دختران طارق که برفرش دیبا راه میرویم اگرشما مردان درجنگ بدشمن روآرید شمارا در آغوش گیریم و اگر پشت کنید وبگریزید ازشما جدا شویم مانند کسی که بشما عشق ندارد .

ألاأقومَ الدهرَ في الكيُّول أضربْ بسيفِ اللهِ والرسول (١)

و كارزار پیوسته شد چنانکه طرفی را شرح دادیم و امیرالمؤمنین سه یا چهارمرد صاحب رایة را بکشت و مشرکان بهزیمت شدند آن جماعت شعب نگاه کردند مشرکان را منهزم دیدند ومسلمانان بغنیمت گرفتن مشغول امیرخود را گفتند ما نیز بطلب غنیمت رویم امیر گفت نشاید که رسول این ثغر بما سپرده است وتأکید کرده ، ایشان گفتند رسول علیه‌السلام این آنوقت گفت که حال نه براین‌جمله بودا کنون چون‌مشرکان هزیمت‌شدند ومسلمانان غنیمت‌ببردند فردا ما را چیزی نباشد ازغنیمت ، وفرمان امیر نکردند و بیامدند واومقام کرد تنها ، خالد بن الولید که آن دید با لشکردر آمد واورا بکشت وآن ثغر گشاده‌شد ومشرکان ازپس در آمدند و رفتگان رجعت کردند و مسلمانان را درمیان گرفتند و جماعتی را بکشتند وديگران منهزم شدند . و عبدالله بن‌قمیئة الحارثی سنگی بینداخت برروی رسول آمد وجراحت کرد و دندان رسول بشکست واین ملعون‌بیامد وقوام رسول علیه‌السلام میداشت(٢) تا فرصتی یابد مصعب بن‌عمیر را دید گمان برد که رسول است اورا ضربت زد وبکشت وباز آمد و گمان چنان برد که رسول را کشته است بانگ برداشت ومیگفت قتلت محمداً ودرخبرمیآید که‌ابلیس نیزازسر کوه آوازداد قتل محمد صحابهٔ رسول علیه‌السلام بیکبار دل‌شکسته شدند وهزیمت شدن گرفتند . امیرالمؤمنین علیه‌السلام گوید که میدانستم که رسول رانکشتند برای آنکه واثق بودم بوعده خدای تعالی وایکن‌چون بازآمدم واورا برجای خود ندیدم گمان بردم که اورا ازمیان ما بآسمان بردند گفت دراین میانه رسول علیه‌السلام را دیدم بشکر بروی در آمدم، و گفتم یا رسول‌الله کجا بودی مرا گفت براینان حمله برچنانکه طرفی برفت، دراین‌میانه اُبی‌بن‌خلف‌الجمحی نگاه کرد رسول را دید فی‌حف من اصحابه با جماعتی اندك‌طمع افتاد اورا در آمد و گفت لانجوت إن نجوت مرا نجات مبادا اگرتوازمن بجهی وآهنگ رسول کرد ، صحابه گفتند یا رسول‌الله دستور باشد تا ما یکی‌پیش اورویم‌رسول علیه‌السلام گفت‌رها کنیدتا بیایدوپیش‌از آن‌هر که‌پیغمبررا دیدی گفتی‌مادیانی‌دارم‌هرروز اورا فرقی(٣)ارزن‌میدهم تا تورا برپشت‌او بکشم‌رسول علیه‌السلام گفتی‌من کشم ان‌شاءالله تورا، چون روز اُحد بودواین‌ملعون قصدرسول کردرسول علیه‌السلام گفت رها کنید تا بیاید چون‌نزدیك در آمد

---

(١) منم که دوست بامن پیمان بست دردامنه نزدیك خرماستان که هرگز درعقب صفوف نایستم و بشمشیرخدا وپیغمبر نبردکنم‌وسکون باء اضرب با اختلاف‌فتحه‌است.

(٢) یعنی درکمین او بود .

(٣) پیمانه است اهل‌مدینه را بقدرچهار رطل یا سه صاع .

حربه از دست حارث بن‌الصمه ها گرفت وحربه بر گردن او زد چنانکه اثراندك بکرد مانند خدشه ، او از اسب بیفتاد وبانگ وفریاد بر گرفت ومیگفت قتلنی محمد او را ازآنجا بر گرفتند اصحابش ، ومیگفتند این جراحت را هیچ اثر نیست وبیشتر ازخدشه نیست او میگفت والله که اگراین طعنه که محمد برمن زد برهمه ربیعه ومضرزدی همه هلاك شدندی ، واین ازآنست که اومرا گفت من تورا بکشم و اگرنه هیچ برمن نزدی چون‌این‌مقاله گفته بود ناچار کشته آمدم اوآن روززنده‌بود وشب را بمرد. وحسان بن ثابت دراین باب گفت :

لَقَدْ وَرِثَ الضَّلالَةَ عَنْ أَبِيهِ أُبَيٌّ حِينَ بَارَزَهُ الرَّسُولُ
أَتَيْتَ إِلَيْهِ تَحْمِلُ رِمَّ عَظْمٍ وَتُوعِدُهُ وَأَنْتَ بِهِ جَهُولُ
وَقَدْ قَتَلَتْ بَنُو النَّجَّارِ مِنْكُمْ أُمَيَّةَ إِذْ يُغَوِّثُ يَا عَقِيلُ (۱)

و هم او گفت در این معنی :

أَلَا مَنْ مُبْلِغٌ عَنِّي أُبَيًّا فَقَدْ أُلْقِيتَ فِي جَوْفِ السَّعِيرِ
تَمَنَّى بِالضَّلَالَةِ مِنْ بَعِيدٍ وَتُقْسِمُ إِنْ قَدَرْتَ مَعَ النُّذُورِ
تَمَنِّيكَ الْأَمَانِيَّ مِنْ بَعِيدٍ وَقَوْلُ الْكُفْرِ يَرْجِعُ فِي غُرُورِ
لَقَدْ لَاقَيْتَ طَعْنَةَ ذِي حِفَاظٍ كَرِيمِ الْأَصْلِ لَيْسَ بِذِي فُجُورِ
لَهُ فَضْلٌ عَلَى الْأَحْيَاءِ طُرًّا إِذَا نَابَتْ مُلِمَّاتُ الْأُمُورِ (۱)

چون خبرفاش شد بآنکه رسول صلى الله عليه وآله را بکشتند بعضی مسلمانان گفتند ما را رسول باید بعبدالله ابی سلول تا امانی‌بستاند برای ما ازابی‌سفیان وبعضی گفتند اگرمحمد را کشته باشند ما را با دین اول‌بایدشدن انس‌بن النصر عم انس مالك گفت ای قوم اگرمحمد رابکشند خدای‌محمد رانبکشند و ما زندگانی خواهیم کردن ازپس رسول صلى الله عليه وآله بیائی‌تاهمچنان‌کارزار کنیم تامارا شهید کنند آنگه گفت : اللّهم اني‌اعتذراليك ممايقول هؤلاء . آنگه حمله کرد برقوم وکارزار

(۱) ابی‌بن‌خلف ارث برد گمراهی را ازپدرش آنگاه‌که رسول با اوبمبارزه شد . آیا نزد رسول آمدی واستخوان پوسیده آوردی واورا ترسانیدی واورا نمیشناختی وبنی‌النجار امیه را کشتند آن‌هنگام که فریاد میزد یا عقیل .

(۲) کیست‌که ازمن این‌خبربه ابی برساندکه درمیان جهنم افتادی از دور آرزوها کردی بسبب گمراهیت وسوگند خوردی که اگر بتوانی چه‌کارها کنی آرزوهاکه داشتی ازدور وسخن کفر توبفریب‌تو انجامید وضربتی بتورسید ازمرد پیمان نگاهدار بزرگ نژادکه مرد فجورنیست وهرگاه‌کارهای دشوار پیش‌آید برهمه زندگان منت دارد .

میکرد تا بکشتندش ایشان دراین بودند رسول عليه السلام از کناره برآمدوبرسنگی برآمد وبایستاد وآواز داد اول کسی که رسول را بشناخت کعب بن مالك بود گفت درنگریدم چشمهای رسول درزیرمغفر بشناختم آوازدادم و گفتم ای مسلمانان بشارت که اینك رسول عليه السلام، رسول عليه السلام اشارت کردبمن که خاموش باش جماعتی صحابه با رسول افتادند ورسول عليه السلام صحابه را ملامت کرد بر گریختن ایشان گفتند یا رسول الله ما را دل برجای نماند که آواز قتل توشنیدیم وعذرخواستند وخدای تعالی دراین باب این آیه فرستاد (وما محمد إلاّ رسول قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ) «ما» نفی است گفت محمد صلی الله علیه وآله نیست إلاّ پیغمبری وپیش از آن پیغمبران گذشته‌اند اگر او بمیرد یا اورا بکشند شما برخواهید گردیدن ومرتد شدن و محمد اسم علم است ومعنی او المحمود بجميع خصاله في جميع احواله و محمد ازمحمود بلیغتر است برای آنکه آن ازحمد باشد واین از تحمید وتفعیل تکثیر فعل را باشد حق تعالی رسولش را باین نامها مخصوص کرد محمود ومحمد واحمد و محمد ازمحمود بلیغتر است واحمد از هردو بلیغتر برای الف تفضیل ودرخبر است که خدایتعالی نام محمد صلی الله علیه وآله از نام خود مشتق کرد که از نامهای خدای تعالی یکی محمود است یعنی مستحق حمد واین معنی حسان بن ثابت بگفت درابیاتی :

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ أَرْسَلَ عَبْدَهُ ... بِبُرْهَانِهِ وَاللهُ أَعْلَى وَأَمْجَدُ
وَشَقَّ لَهُ مِنِ اسْمِهِ لِيُجِلَّهُ ... فَذُو الْعَرْشِ مَحْمُودٌ وَهٰذا مُحَمَّدٌ
نَبِيٌّ أَتَانَا بَعْدَ يَأْسٍ وَفَتْرَةٍ ... مِنَ اللهِ وَالأَوْثَانُ فِي الأَرْضِ تُعْبَدُ
فَأَرْسَلَهُ ضَوْءاً مُنِيراً وَهَادِياً ... يَلُوحُ كَمَا لاحَ الصَّقِيلُ الْمُهَنَّدُ (١)

رسول عليه السلام گفت نه‌بینی که خدای تعالی چگونه صرف کرد ازمن ستم کافران راایشان مذمم را دشنام میدهند ومن محمدم بلفظ ومعنی جز آن است که کافران نخواستند که رسول را ازدشمنی باسم مدح خوانند او را برعکس مذمم خواندند رسول عليه السلام گفت آن دشنام ایشان متناول نباشد مرا که ایشان دشنام مذمم را میدهند ومن مذمم نه‌ام محمدم . علی بن موسی الرضا عليه السلام روایت کند ازپدرانش از امیرالمؤمنین علی عليه السلام ازرسول عليه السلام که گفت چون فرزند را محمد نام برنهی اورا اکرام کنی وچون درمجلس آیدجایش کنی وروی براو ترش نکنی وهیچ قوم نباشند

---

(١) نمی‌بینی که خدای بنده خودرا فرستاد ببرهان وخدا بلند و بزرگوار است وبرای بنده‌خود از اسم خویش نامی مشتق ساخت تابزرگی اورا ظاهر کند. خداوند عرش محمود است واومحمد. پیغمبری که پس از ناامیدی وفترت از جانب خدا نزد ماآمد وبتهارا درزمین میپرستیدند اورا روشنی تابناك گردانید وراهنمای درخشان مانند آنکه شمشیر صیقل‌زده می‌درخشد .

که مشورتی کنند ودرمیان ایشان کسی باشد که نام او احمد یا محمد باشد ، اورا درآن مشورت برند وإلاایشان‌را خیرة جهانند(۱) وهیچ سرای نباشد که درآنجا خوانی‌نهند ودرآنجا کسی باشد نام او احمدیا محمد بود و الاّ هر روزی دوبار قدس و برکت بر آن خانه فروفرستند . انس روایت کند که رسول ﷺ روزی دربازارمیگذشت‌مردی مردی را بانگ میزد که یا اباالقاسم رسول بازنگرید پنداشت که اورا میگوید ، مرد گفت یا رسول‌الله من آن مرد را میخواندم ، رسول ﷺ گفت شما را رواست که نام من بر گیری و روا نیست که تا کنیهٔ من بر گیری . و ابوهریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت : «لاتجمعوا بین اسمی وکنیتي» ازمیان نام من و کنیت من جمع مکنی یعنی کس را نام محمد مکنی و کنیه ابوالقاسم آنگه گفت الله یعطي وأنا أقسم . خدا بدهد ومن قسمت کنم آنگه‌امیرالمؤمنین‌علی‌رارخصت داد گفت یاعلی اگـر تو را فرزندی آید نرینه من نام و کنیت خود باو دادم . امیرالمؤمنین را ازخولة‌الحنفیه پسری‌آمد اورا محمد نام کرد و کنیة أبوالقاسم برخصت رسول ﷺ ، واین رخصت نیزداده است آخر أئمه را ازفرزندان امیرالمؤمنین علی آنجا که گفت : «لولم یبق من‌الدنیا إلاّ یوم واحد لطوّل الله ذلك‌الیوم حتّی‌یخرج رجل‌من ولدی یواطي اسمه‌اسمي وکنیته‌کنیتي‌یملأ الأرض عدلاً وقسطاً کما ملئت جوراً وظلماً» . اگر نماند ازدنیا إلاّ یکروزخدای تعالی‌آن روزرا درازکند تابیاید مردی ازفرزندان من نامش نام من و کنیتش کنیت من زمین‌پرازعدل وانصاف کند پس‌ازآنکه پرازجوروظلم‌باشد. (وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللهَ شَيْئاً) این کنایت است از ارتداد هر کس که برپی پای گردد یعنی‌هر که مرتدشود خدای را هیچ زیان ندارد زیان اورا دارد (وَسَيَجْزِي اللهُ الشّاكِرِينَ) وخدای تعالی شاکران را پاداش کند بشکرشان. سعیدبن المسیب گوید عن ابی‌هریره که چون رسول‌ﷺ با جواررحمت خدای رفت صحابه در ارجاف واضطراب افتادند عمر خطاب بمسجد آمد و گفت ای‌قوم جماعتی‌منافقان ارجاف می‌افکنند که رسول‌ﷺ بمرد رسول‌نمردوانما رسول بنزدیك خدای رفت چنانکه موسی بن عمران‌ومنافقان بنی‌اسرائیل ارجاف افکندند بمرگ اوواو با میان قوم آمد ورسول همچنین بازآید . ابوبکر این بشنید ازنزدعمر برخاست‌ودرحجرهٔ عایشه شدورسول‌ﷺ جان بخزانهٔ رحمت تسلیم کرده بود وجامهٔ برروی رسول افکنده بودند آن‌جامه بر گرفت وروی رسول‌بدید وبروی او درافتاد

---

(۱) جهانند ترجمه فعلی مجهول است و خیره‌آنکارکه بهتر باشد و معنی عبارت این است که‌اگر بامحمدنام مشورت‌کنند بهترین‌کار برای‌آنهامقدرشود.

وبوسه برروی رسول میداد آنگه بیرون آمد وعمررا گفت «علی رسلك» ساکن باش از این سخن گفتن عمر خاموش نمیشد اونیز بر گوشهٔ بایستاد وسخن آغاز کرد مردم عمررا رها کردند وروی بابوبکر کردند حمد وثنای خدای کرد وآنگه گفت ای جماعة صحابه هر که محمد را می‌پرستید محمد با جوار رحمت خدای رفت و هر که خدای محمد می‌پرستید بدانید که او خدائی است که هرگز نمیرد آنگه این آیه برخواند . «وما محمد إلاّ رسول قدخلت من قبله الرسل أفان مات أو قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضرّ الله شیئاً» پنداشتی این آیة آن ساعت می‌شنوند(۱) وعمرچون این بشنیداز آن گفتن بازایستاد وبتعزیهٔ رسول مشغول شدند .

(وَما کانَ لِنَفسٍ أنْ تَمُوتَ إلّا بِإذْنِ اللهِ) معنی آن است که هیچ نفس نباشد که او بجزفرمان خدای بمیرد اخفش گفت این لام که درنفس است منقول است از موت باو وتقدیر آن است که ، وماکانت نفس لتموت تا معنی آن باشد که ما گفتیم واین معنی که ما گفتیم از آن لفظ هم مستفاد باشد «إلاّ باذن الله» یعنی بامر الله قیل بعلم الله (کِتاباً) نصب او برمصدر است ازفعل محذوف ای کتب الله لها کتاباً (مُؤَجَّلاً) ای موقتاً و درآیه دلیل است بر آنکه اجل یکیست وهو وقت الموت أو القتل خلاف آنکه ابن الاخشاد وابو القاسم بلخی گفتند(وَمَنْ یُرِدْ ثَوابَ الدُّنیا) وهر که نفع دنیا خواهد وبرای دنیا سعی کند وعمل کند ما دنیا ازاو دریغ نداریم و بدهیم او را وهر که نفع آخرت جوید بدهیم اورا یعنی هر که غرض او دنیا باشد بدهیم اورا و درآخرت نصیب نبود او را چنانکه «من کان یرید حرث الآخرة نزدله في حرثه ومن کان یرید حرث الدنیا نؤته منها فماله في الآخرة من نصیب» وچنانکه رسول ﷺ گفت : «من طلب الدنیا بعمل الآخرة فماله في الآخرة من نصیب» وچنانکه شاعر گوید :

وَ إنَّ امرءاً دُنْیاهُ أکْبَرُ هَمِّهِ لَمُسْتَمْسِكٌ مِنْها بِحَبْلِ غُرُورِ (۲)

ودیگری گفت :

وَ مَنْ یَصْحَبِ الدُّنیا یَکُنْ مِثْلَ قابِضٍ

عَلَی الماءِ خانَتْهُ فُرُوجُ الأصابِعِ (۳)

بعضی دگر مفسران گفتند آیة مخصوص است بآنانکه روز احد شعب رها کردند وبطمع

(۱) پیش از آن ساعت نشنیده بودند .

(۲) مردی که بیشتر همتش بدنیا باشد بریسمان سست که اورا فریب دهد چنگ فرا برده است.

(۳) آنکه دنیا را دوست خود گیرد چنان است که آب در چنگ دارد و شکافهای انگشتان باو خیانت کند .

غنیمت برفتند تاآن وهن‌افتاد و آنانکه ثبات کردند وصبر کردند تاشهیدشدند ، ایشان رانصیب دنیا بود وایشان را نصیب آخرت وراوی گوید که رسول صلی الله علیه وآله گفت : «الأعمال بالنیات و انمّا لکلّ امرء مانوی فمن‌کانت هجرته إلی الله ورسوله فهجرته إلی‌الله ورسوله ومن‌کانت هجرته إلی دنیا یصیبها أو امرأة ینکحها فهجرته إلی‌ماهاجر إلیه» . گفت عملها به نیت است وهرمردی کار برحسب نیتش کند، هر که هجرت اوبخدای وپیغمبر باشدهجرت اوبموقع خود بود بخدای و پیغمبر وهر که هجرت او برای دنیا باشد که دریابد یا زنی که بزنی کند هجرت‌او بآن‌باشد که آن را قصد کرده باشد ومورد آیة آن است که مکلف مخیراست وممکن بآنچه خواهد و اختیار کند مجبر نیست چنانکه مجبر گفت ، خدای تعالی گفت هرچه خواهی بخواه ازآنچه رأی تواست‌برای تو، اگرخویشتن را اختیاردنیا کنی‌وبآن‌قناعت‌است باکثرت معایب ومصائب و سرعت زوال وانتقال ازتو دریغ نیست واگر آخرت خواهی بقائی که بآن‌فناء نبود وحیاتی که دراو ممات ندارد و تندرستی بی بیماری وبرنائی بی‌پیری مُلکی بیزوال ومِلکی بی‌ملال ومُلکی بی‌وحشت ولجاج و مِلکی بی‌قسمت وخراج، (۱) بآن‌برتوبخل‌نیست‌ازاین پس زمام اختیار بدست تواست اگراین خواهی راه این گیر واگرآن‌خواهی ساز آن کن .

قوله (وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ) حسن بصری وابوجعفر خواندند کاین مقصور بی‌همزه بی مد وابن کثیر ومجاهد وشیبه خواندند کائن علی وزن فاعل‌وباقی‌قرّاء خواندند وکأین مشدد بوزن کعین وهمه بیك معنی است وهمه لغات معروف است وقال زهیرفی‌الممدود .

وَكَائِنْ تَرَى مِنْ صَامِتٍ لَكَ مُعْجِبٍ زِيَادَتُهُ أَوْ نَقْصُهُ فِي التَّكَلُّمِ (۲)

وقال آخر فی‌التشدید .

كَأَيِّنْ مِنْ أُنَاسٍ لَمْ يَزَالُوا أَخُوهُمْ فَوْقَهُمْ وَهُمْ كِرَامٌ (۳)

وقال فی‌الجمع بین‌اللغتین .

---

(۱) قسمت همان است‌که سلطان از زمین مفتوح العنوه می‌گیرد اگر مقدار آن به نسبت محصول باشد مقاسمه است واگر مقدار معین باشدخراج است‌که‌بزیادت و نقصان محصول زیاده ونقصان‌نپذیرد.

(۲) بسیار بینی مردی خاموش و ترا شگفت آیدکمال و نقصان او بسخن آشکارگردد . چنانکه سعدی گوید :

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد
هر بیشه‌گمان مبر که خالیست شاید که پلنك خفته باشد

(۳) چه بسیار مردم‌که خود بزرگوار باشند اما برادر آنها از آنها بالا تر .

كَأَيِّنْ أَبَرْنَا مِنْ عَدُوٍّ بِعِزِّنَا وَكَأَيِّنْ أَجَرْنَا مِنْ ضَعِيفٍ وَخَائِفٍ (۱)

و همه را معنی کم بود واین کاف تشبیه استکه در أیّ شده است ومعنی اوخبر باشد از تکثیر یعنی بسا پیغمبر و بیشتر با من بکار دارند چنانکه کم فی قوله: «کم من قریة أهلکناها» «و کم من ملك فی السموات» (قاتَلَ) ابن کثیر و نافع و ابو عمرو و یعقوب خواندند «قتل» و باقی قراء خواندند «قاتل» حجت آن کس که قاتل خواند قوله فما وهنوا و ما ضعفوا نشدند بر سبیل مدح و محال استکه پس از وهن قتل باشد تا وصف کنند ایشان را بنفی وهن واز آنجا سعید جبیر گفت ما نشنیدیم هر گز پیغمبری را در کارزار بکشند د گر آنکه ابوعبید گفت چون خدایتعالی حمد کند آنرا که کارزار کند آنان که کشته شوند داخل باشند در آن وچون مدح متناول آنرا باشد که کشته شود کارزاریان نا کشته در آنجا نشوند پس قاتل عام تر از قتل است. و آنکه قتل خواند بروجهی از سه باشد یکی آنکه قتل تمام کلام باشد. وقوله (مَعَهُ رِبِّيُّونَ) کلامی مبتداء باشد یعنی پس پیغمبری که اورا بکشند و با او جماعتی بودند بسیار چنانکه گویند قتل فلان معه جیش کثیر ای ومعه جیش ، و بر اینوجه قتل متناول باشد پیغمبر را و وجه دوم آنستکه قتل متناول باشد ربیون را وا گر چه در ظاهر کلام جمله را گفت مراد بعضی باشد چنانکه قتل بنو تمیم وا گرچه همه را نکشته باشند و آنانکه مانده باشند صفت ایشان این بود که «وما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله» تا آن لازم نیاید که پس از قتل نفی وهن محال بود. ووجه سوم آنستکه قتل متناول باشد پیغمبران را وقوم را و تقدیر کلام چنین باشد که . وکاین من نبی قتل هو وقتل معه ربیون کثیر مفسران در ربیون خلاف کردند عبدالله عباس و مجاهد و قتاده وربیع و سدی گفتند جموع کثیره جماعتی بسیار با او بودند وقال حسّان :

وَإِذَا مَعْشَرٌ تَجَافَوا عَنِ الحَقِّ حَمَلْنَا عَلَيْهِمُ رِبِّيَا (۲)

أي جيشاً عظيماً عبدالله مسعود گفت ربیون هزاران باشد، ضحاك گفت یك ربیه هزار عدد باشد کلبی گفت ده هزار باشد، حسن بصری گفت علماء و حکماء باشند، ابن زید گفت اتباع باشند، و ربانیون والیان باشند و ربیون رعیت، بعضی دیگر گفتند خدای پرستان باشند و منسوب باشد با رب و کسرهٔ راء از تغییرات نسب باشد چنانکه بصری را بِصری گویند بعضی عرب . وحسن بصری خواند ربیون بضم الراء واین لغت تمیم است و باقی قراء بکسر راء واین لغت حجاز است وعامهٔ عرب(فَما وَهَنُوا

---

(۱) چه بسیار دشمن که بغلبه هلاك کردیم وچه بسیار ناتوان و ترسان را پناه دادیم .

(۲) هر گاه جماعتی از حق تخلف نمودند لشکری عظیم برآنها فرستادیم .

لِما أصابَهُمْ في سَبِيلِ اللهِ)ایشان بااین همه‌واهن نشدندوسست‌وضعیف‌از آنچه باایشان سیددر ره خدای که جهاداست‌یقال‌وهن‌یهن وهناً علی‌وزن وعدیعدوعداًوأنشدالمبرد:

إنَّ القِداحَ إذا اجْتَمَعْنَ فَرامَها بالكَسْرِ ذُو جَلَدٍ وَبَطْشٍ أيِّدِ
عَزَّتْ وَلَمْ تَكَسَّرْ وَإنْ هِيَ بُدِّدَتْ فَالوَهْنُ وَالتَّكْسِيرُ لِلْمُتَبَدِّدِ (۱)

وابوالسماك العدوی‌خواندفماوهنوا بکسرهاء ودر آن‌خلاف کردنداهل‌لغت بعضی گفتند مِن وَهِنَ يَهِنُ مثل وَرِمَ يَرِمُ این‌قول‌ابوحاتم‌است و کسائی گفت مِنْ وَهِنَ يَوْهَنُ وَهْناًمثل وَجِلَ يَوْجَلُ وُجلاً قال الشاعر :

طَلَبُ المَعاشِ مُفَرِّقٌ بَيْنَ الأحِبَّةِ وَالوَطَنِ
وَمُصَيِّرُ الجَلَدِ الجَلِيدِ إلى الضَّراعَةِ وَالوَهَنِ (۲)

(وَماضَعُفُوا وَمَا اسْتَكانُوا)وضعیف‌وذلیل‌نشدند بل‌قتال کردندبر آنچه پیغمبرشان بر آن قتال کرد تاجان بدادند وإستكانت خضوع ومذلت وضراعت باشد خدایتعالی آیه بتعییر آنان فرستاد که همت کردند که مرتد شوند چون ارجاف شنیدند بقتل رسول‌ﷺ گفت پیش از شماپیغمبران بوده‌اند که‌ایشان‌را باجماعتی‌بسیار بکشته‌اند آن‌باقی که‌بماندند ازایشان‌مرتد نشدند و ذلیل وسست و واهن نگشتند بل صابر بودند و محتسب و خدای تعالی صابران را دوست دارد .

(وَما كانَ قَوْلَهُمْ) حسن‌بصری‌خواندوماکان قولهم برفع‌بر آنکه‌اسم‌کان‌باشد وأن‌مع الفعل‌درجای‌خبروباقی‌قراء بنصب‌خواندند بخبرکان‌وأن مع‌الفعل‌درجای اسم‌باشد والمعنی‌وما کان‌قولهم الاقولهم‌وهردو قراءة متقارب‌المعنی‌اند برای آنکه‌چون‌مبتدا وخبرهردو معرفة باشد تومخیر باشی‌هر کدام خواهی‌إسم کنی وهر کدام‌خواهی‌خبرو نظیره قوله«وما کان جواب‌قومه‌إلّا أن‌قالوا» وقوله«ما کان‌حجتهم‌داحضة» (إلّا أنْ قالوا) خبر آنست‌ازروی معنی که آنچه‌معلوم بودإسم باید کردن‌و آنچه‌نامعلوم‌بود خبر باید کردن‌چه‌وضع کلام براینستکه‌یخبر عمایعلم بمالا یعلم .دراین دوقول گفتند یکی آنکه چون‌بیشتر قول‌ایشان‌دعا وتضرع‌بودخدایتعالی آنچه‌جز

---

(۱) هرگاه چند تیر باهم جمع شوند وکسی خواهد آن‌را بشکند هرچند قوی الاراده و خشمگین و نیرومند باشد مقاومت‌کنند و شکسته نشوند واگرپراکنده شوند سستی وشکست لازم پراکندگانست.

(۲) طلب معیشت میان‌انسان ودوستان ووطن جدائی اندازد ومرد باهمت و اراده‌را بزاری‌کردن وسستی ملجاءکند .

آن بود درشمار نیاورد گفت ایشان‌را هیچ گفتار نیست‌مگر اینکه‌میگویند (رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا) بارخدایا گناهان‌ما بیامرز وقولی‌دیگر آنستکه چون پیغمبرشان‌را بکشتند ایشان‌فزع باخدای کردند ودردعا بیفزودند و گفتند بارخدایا گناهان ما بیامرز(وَ إِسْرافَنا في أَمْرِنا) واسراف‌مجاوزة الحدّ إلى غير الصواب باشدو نقیض‌او تقصیر باشد وهردو مذموم‌است والسرف الخطا يقال مررت بكم‌فسرفتكم أي أخطأت‌مكانكم ومجاورتكم‌والسرف النسيان‌أيضاً(وَثَبِّتْ أَقْدامَنا) وپای‌ما برجای داریعنی باما ألطافی کن که با آن‌ما برجای‌بمانیم‌ومارا ظفر و نصرت‌ده بر کافران، ایشان‌چنین گفتند شما که‌اصحاب محمّدی چراچنین نگفتی لاجرم(فَآتاهُمُ اللهُ) خدایتعالی ایشان‌را هم ثواب‌دنیادادیعنی‌ظفر بردشمن‌وغنیمت‌واینقول‌قتاده‌ور بیع‌استوثواب‌درمنافع‌دنیامجاز باشددر شرع‌وا گرچه درلغت‌براصل باشد(وَحُسْنَ ثَوابِ الآخِرَةِ) ودر آخرت حقیقت‌باشد وحقیقت ثواب‌نفعی‌باشدمستحق‌را، مقرون‌با‌تعظیم‌و تبجیل، بنفع‌مباین‌باشدعقاب‌را که‌مضرت‌است، و باستحقاق مباین‌باشدتفضل‌را، وبمقاربت‌تعظیم و تبجیل مباین‌باشدعوض‌را(۱)(وَاللهُ يُحِبُّ المُحْسِنِينَ) وخدایتعالی‌دوست ارد نکو کاران‌را

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا) ای مؤمنان اگر شما فرمان کافران‌بری، امیر المؤمنین عليه‌السلام گفت مراد بکافران‌منافقانند که‌مؤمنان‌را گفتنددرغزاة احد که باسردین‌اول‌شوی، وبانزدیکان‌برادران‌شوی و بعضیء گرمفسران گفتندمرادجهودان‌وترسایانند و گفتندمرادابوسفیان‌است وأصحابش(يَرُدُّوكُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ) جزای شرطست(فَتَنْقَلِبُوا خاسِرِينَ) و نصب‌خاسرين برحال‌است یعنی‌اگرفرمان‌ایشان بری‌ایشان شمارا‌ارتدادورجوع با کفرفرمایندآنگه‌زیانکارشوی .

(بَلِ اللهُ مَوْلاكُمْ) بل برای اضراب باشد واضراب برای‌اعراض‌باشد ازاول وترك ذکراوواخذ در کلامی‌نو تقول‌جاءنی‌زید بل‌عمروذکرزید رها کردی وذکرعمرو آغاز کردی بل‌الله مولیکم . بل‌خدای عزوجل مولیکم ای‌ولیّکم‌وناصرکم و أولی بکم و بولایتکم ومولی برمعانی مختلف آمد ومرجع معنی درهمه باأولی و گفتند مراد درآیه ناصراست بقرینه قوله: (وَهُوَ خَيْرُ النّاصِرِينَ)وناصررا نیزبآن‌مولی خوانند که‌یکون اولی‌بنصرةمن‌ینصره‌و کلام‌در

(۱) یعنی گفتیم ثواب نفع است پس عقاب خارج شد چون نفع نیست ، گفتیم ثواب مستحق است پس تفضل خارج شد مثل آنکه بمیت نفعی‌دهند برای‌عمل زنده‌که برای اوکرده چون میت مستحق آن نیست آن‌را تفضل‌گویند و ثواب نگویند وگفتیم ثواب آن است‌که مقارن تعظیم باشد عوض خارج شدکه بمبتلایان دهندگرچه استحقاق دارنداما آن‌را ثواب نگویند.

این بیاید ان شاء الله در جای خود. قوله:

سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ

درافکنیم در دلهای کافران ترس بآنکه انباز گرفتند با خدای آنرا که نفرستاد باو حجتی و جای ایشان

النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ (١٤٥) وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللهُ وَعْدَهُ إِذْ

دوزخ است وبد جای است آن بیدادگران را راست گردانید برای شما خدای وعده خود را چون میکشیدید شما

تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ

شتاب ایشانرا بفرمان او تا آنگاه که سستی کردید و منازعت کردید در کار و نافرمانی کردید پس از آنکه نمود بشما آنرا که

مَا تُحِبُّونَ (١٤٦) مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ

دوست میداشتید از شما کس هست که دنیا میخواهد و از شما کس هست که آخرت میخواهد پس باز گردانید شما را از ایشان

لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (١٤٧) إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ

تا بیازماید شما را وعفو کرد از شما وخدای خداوند بخشایش است بر مؤمنان چون دور میرفتید و ملتفت نمیشدید

عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ

برهیچکس و پیغامبر میخواند شمارا درآخرتان پس جزاداد شمارا غمی بغمی تا دژم نشوید بر آنچه فوت شد از شما

وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (١٤٨) ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً

ونه بر آنچه رسید بشما وخدای آگاه است بآنچه میکنید شما پس فرود آورد برشما از پس غم ایمنی را

نُعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللهِ غَيْرَ الْحَقِّ

خوابی که برسید بگروهی از شما وگروهی بگرفت ایشان را غم جانهای خود گمان میبردند بخدای جز راستی

ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلهِ يُخْفُونَ

ظن کافران که پیش از اسلام بودند میگفتند هیچ نیست مارا از کار هیچ چیز بگو فرمان خدای راست نهان میدارند

فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ

دردلها آنچه آشکار نمی‌کنند برای تو می‌گویند اگربودی مارا از فرمان چیزی نکشتندی مارا اینجا بگو

لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللهُ

خانهای خود هر آینه بیرون آمدندی آنانکه کشتن تا بخوابگاه خود و تا آزمایش کند خدای

مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (١٤٩) إِنَّ الَّذِينَ

آنرا که درسینه های شما است و خالص کند آنچه دردلهای شما است وخدای دانا است برازهای سینه‌ها آنانکه

تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ

پشت‌کردند از شما درآن روز که بهم آمدند دو گروه بخیزانید ایشان را دیوببعضی از آنچه‌کرده بودند

عَفَى اللّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (١٥٠).

وعفوفرمودخدای‌ایشان‌را که خدای‌آمرزنده‌وبردباراست

قوله (سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ). سدی گفت چون ابوسفیان و اصحابش آن‌قتل‌بکردندو آن وهن‌درصحابهٔرسول، برفتندروی‌بمکه‌نهاده ،چون‌ببعضی‌راه‌برفتند ابوسفیان گفت خطا کردیم ماقومی‌بسیارازاینان بکشتیم وجمعشان متفرق کردیم وازایشان‌جز جماعتی اندك‌ضعیف‌نماندند‌چرا بیامدیم‌ایشان‌را استیصال‌نا کرده، بیائیدتا باز گردیم وایشان‌را مستأصل کنیم عزم کردند که‌باز گردند خدای‌تعالی ترس‌دردل‌ایشان افکندتا نیارستند باز گشتن واین‌قصه‌درجای‌دیگر بیاید، خدای‌تعالی‌خبرداد‌ازغیب تارسول ﷺ‌وصحابه ایمن‌شوند ازآنکه ایشان‌بازخواهند گشتن گفت «سنلقی» مادرافکنیم‌واین‌سین‌راسین استقبال گویند‌برای‌آنکه‌این افعال که‌زوایدار بع دراومتعاقب‌باشد صالح‌بود حال‌واستقبال‌را چون سین یاسوف دراوشود آن اشتراك برخیزدوفعل‌خالص‌شودمستقبل‌را، حقتعالی گفت‌ماترس‌دردل‌ایشان‌افکنیم واین‌ازجملهٔ معجزات‌رسول وقرآن‌باشد‌برای‌آنکه خبراست ازغیب ومخبر مطابق‌خبر،ابوایوب السختیانی خواندد‌رشاذ‌سیلقی بیاء‌رداً إلی‌اسم‌الله‌تعالی‌فی‌قوله «بل‌الله‌مولیکم» و باقی قراء بنون وابن عامر و کسائی ویعقوب وابوجعفر خواندند «الرُّعُب» بتحریك‌عین‌وباقی‌خواندند «الرعب» باسکان‌عین وهردولغتست کَالعُذُرِ وَالعُذْرِ و السُّحُتِ وَالسُّحْتِ ورسول ﷺ گفت «نصرت‌بالرعب» مرا یاری کردند بترس‌ودربعضی‌روایات‌بین‌یدی‌مسیرة‌شهر ازپیش‌من‌بیك‌ماه‌راه تاهر کجارسول ﷺ فرود آمدی بریکماهه‌راه‌دشمن‌ازاو بترسیدی (بِمَا أَشْرَكُوا) این‌باء‌بدل‌ومجازات‌است‌وما‌مصدری است بشرککم‌بالله .قوله (وَمَا لَمْ يُنَزِّلْ) ما‌نکرهٔ موصوفه باشدای‌شیئاً ما‌انزل‌الله‌به‌من‌سلطان حق‌تعالی گفت ترس‌دردل کافران بآن افکندم که ایشان بمن‌شرك‌آوردند ظاهر آیه منبی‌است ازآنکه این‌معنی برایشان‌برسبیل‌عقوبت‌رفت(١) بآنکه‌ایشان‌چیزی‌را انبازمن کرده‌اند که‌من

(١) قاعده کلی اجتماعی است که‌چون مردم مقصد و مرامی معقول و نیکو داشته باشند در ترویج و حفظ آن مصمم و جری‌شوند ودلیر وقوی باشند وبرای پیش بردن مرام خود ازرنج بلکه ازمرگ باك ندارند اما‌اگر مرام معقول ومقصد پسندیده ندارند دریغ آیدشان که بیهوده جان‌وآسایش خودرا بی‌جهتی ازدست بدهند .

بآن حجتی نفرستاده‌ام از آسمان(وَمَأْوٰيهُمُ النّارُ) ومأوای ایشان ومرجعشان دوزخست من أوی إذارجع یعنی جای ایشان یقال أوی إلیه‌ای انضم إلیه(وَ بِئْسَ مَثْوَى الظّالِمِينَ)ومثوی مقام باشدمن ثوی إذاأقام و تقدیر آن استکه بئس مثوی الظالمین النار. بدجائیست ظالمان را دوزخ چنانکه برفت فی قوله «ونعم اجرالعاملین» دراین آیه مخصوص بالذم محذوفست چنانکه آنجا مخصوص بالمدح محذوف است لدلالة الکلام علیهما .

(وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللهُ وَعْدَهُ) صدق بدومفعول متعدی شود یقال صدقته الوعد چون غصب وسلب و نهب وماننداین . محمد بن الکعب القرظی گفت اصحاب رسول چون بامدینه شدند گفتند این وهن مارا ازکجا افتاد وخدایتعالی مارا وعدهٔ ظفر داده بودفی قوله «بلی ان تبصروا وتتقوا ـ الایة» خدایتعالی این آیه فرستاد و گفت آن وعده که من کردم راست بودوشمارا ازقبل خود آمد که شعبرها کردی تادشمن راه یافت (إِذْ تَحُسُّونَهُمْ) و الحسّ القتل الذریع قتل سخت عام راحس گویند قال الشاعر :

حَسَسْنَاهُمْ بِالسَّيْفِ حَسّاً فَأَصْبَحَتْ بَقِيَّتُهُمْ قَدْ شُرِّدُوا فَتَبَدَّدُوا

ابوعبیده گفت الحسّ الاستیصال بالقتل یقال جراد محسوس إذاقتله البرد، وسنة حسوس سالی باشد که آفت همه‌چیز ببرد قال رؤبة :

إذا تَشَكَّوْا سَنَةً حَسُوساً تَأْكُلُ بَعْدَ الأَخْضَرِ اليَبِيسا

(حَتّىٰ إِذا فَشِلْتُمْ) یعنی همچنین برفتح وظفر وقتل وقوت بودی تا بآنکه که چنین جبن وفشل وضعف کار بستی والمعنی إلی ان فشلتم و بعضی اهل معانی گفتند در کلام تقدیم و تأخیر هست وتقدیر اینست : حتی إذا تنازعتم فی الامر وعصیتم فشلتم ای جبنتم وضعفتم و واو فی قوله (وَتَنازَعْتُمْ فِي الأَمْرِ) مقحم است ومنازعهٔ ایشان این بود که چون صحابهٔ رسول بغنیمت مشغول شدند اصحاب شعب گفتند مردمان غنیمت برند وما بی‌نصیب مانیم عبدالله جبیر که امیر ایشان بود گفت مکنی وفرمان رسول رها مکنی ایشان گفتند رسول این آنوقت گفت که کار بخلاف این بود اکنون چون ایشان بهزیمت شدند چنانکه درقصه برفت این گفتگوی که با عبدالله جبیر کردند منازعت این بود(وَعَصَيْتُمْ) وعاصی شدی در فرمان رسول ﷺ که شما را فرمود که از اینجا مفارقت مکنید اگر بینی که مارا بکشند از آخر ما و اگر بینی که ما غنیمت میگیریم، فرمان نبردید وعصیان کردید (مِنْ بَعْدِ ما أَرٰيكُمْ ما تُحِبُّونَ) پس آنکه خدای آنچه محبوب و مراد شما بود باشما نمود یعنی از فتح وظفر و نصرت شما بباد صبا تا

در سیر میاید (۱) که تا ایشان در جای بودند باد صبا میجست و خاك برروی مشرکان میزد چون شعب رها کردند بادصبا دبور گشت و روی برایشان نهاد و ایشان مدهوش شدند و نمیدانستند که حال چگونه است و برعمیا یکدیگررا میزدند و میکشتند آنکه حق تعالی گفت این برای آن بود کشما دو گروه بودی (مِنْکُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيا وَمِنْکُمْ مَنْ يُرِيدُ الآخِرَةَ) یکی دنیاجوی و یکی آخرت خواه بعضی بکارزار گه حاضر آمدی برای غنیمت حاضر آمدی وطالب دنیا بودی و بعضی برای نصرت دین خدای وطالب آخرت و بهشت (ثُمَّ صَرَفَکُمْ عَنْهُمْ) ای بالهزیمة . پس شما را از ایشان بر گردانید ودر إضافهٔ صرف ایشان از مشرکان با خدای تعالی باآنکه معصیت است دو قول گفتند : یکی آنکه شما از ایشان بازگشتي بحکم وفرمان خدای که خدایتعالی ثبات صد مسلمان درپیش دویست کافر واجب کرد فأماچون ناقص شدند از این عدد یا کافران زیادت شدند مرخص است مسلمانان را که ثبات نکنند چون إنصراف ایشان براین وجه بفرمان ورخصت و حکم خدای بود خدایتعالی باخود إضافه کرد گفت من بر گردانیدم شما را و این وجه اختیار ابوعلی است. وابوالقاسم بلخي گفت معنی صرف اینجا آنستکه خدای نفرمود ایشان را که هم از این فور و از این جای با سر ایشان گردی تا ابتلا کند شما را بمظاهرت ومواترت نعمت برشما یك از پس دیگر باز شکر خواهی کردن یانه پس معنی صرف براین قول تخفیف تکلیف باشد بترك امر برجوع باقتال ایشان در حال (وَلَقَدْ عَفی عَنْکُمْ) آنگه بااین همه که کردید شما را عفو کرد ازعقاب قیامت، این یك قولست و قولی دیگر آن است که شمارا عفو بکرد از عذاب استیصال و ایشان را ازشما باز داشت و شما را حمایت کرد پس از آنکه مستولی بودند ایشان بر شما نظیره قوله: «ثم عفونا عنکم من بعد ذلك» در قصه بنی اسرائیل . قوله (وَاللهُ ذُوفَضْلٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ) و خدای تعالی خداوند فضل و احسان است بر مؤمنان .

قوله (إِذْ تُصْعِدُونَ) . عامل در او دو وجه است یکی قوله «ولقد عفا عنکم » یکی عامل مقدر من قوله اذکر . قتاده و حسن وسلمی خواندند «إِذْ تَصْعَدُونَ » بفتح تاوصاد من صعدت الجبل اصعده وباقی خواندند تُصْعِدُونَ من الاصعاد ابوحاتم گفت فرق از میان صعد واصعد آن باشد که صعد آن باشد که از نشیبی ببالای شود چون کوه و مانند این و أصعد إذا مضی علی وجهه فی الارض المستوی آن باشد که در زمین راست سر در نهدو برود و گفته‌اند

(۱) یعنی در کتابهائی که تاریخ حضرت رسالت وغزوات اورا نوشته‌اند .

اصعد خلاف صعد باشد يقال صعد الجبل و اصعد فی‌الوادی ، و مبرد گفت اصعد إذا ابعد فی‌ـ
الذهاب چون دور بشود گویند اصعد چنانکه درخبر است که رسول ﷺ بعضی صحابه‌را گفت
که از پس سه روز باز آمد . لقد ذهبت‌فيها عريضاً . دراین‌هزیمت پهن بشدی وقال‌الاعشی:

أَلا أَيُّهَذَا السَّائِلي أَيْنَ أَصْعَدَتْ   فَإِنَّ لَها فِي أَهْلِ يَثْرِبَ مَوْعِداً (۱)

فراء گفت إصعاد ابتداء بسفر رفتن باشد و انحدار رجوع باشدیقال‌اصعدنا من كذا إلى
كذا إذا سافر إليهوانحدرنا إذا رجع‌منه وأنشد ابوعبيده .

قَدْ كُنْتِ تَبْكِينَ عَلَى الإِصْعادِ   وَالْيَوْمَ سُرِّحْتِ وَصاحَ الحادي (۲)

و مفضل گفت صعد وأصعد وصعّد بمعنى واحد (وَلا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ)ای لاتعرجون
و با کس نه ایستادی يقال ذهب فلان فلم يلو على شيء ولم يلبث على شيء ولم يعرج على‌شيء
إذا مضى على وجهه لايقيم على شيء يعنى در این هزیمت برفتی رفتنی بلیغ سریع‌بر وجهی
که یك با یك نه ایستادی و هیچ چیزی شما را از رفتن مانع نبود و حسن بصری خواند«ولا
تلون» بیك‌واو برای‌تخفیف كقولهم اسْتَحْيَيْتُ واسْتَحَيْتُ یك‌واو و یك‌یاء بیفکندند برای‌تخفیف
کلبي گفت «على‌احد» بر کسی یعنی رسول ﷺ (وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ) و او حـال راست و
پیغمبر شما را مي‌خواند که إليّ إليّ ،بمن آئی عبـادالله (فِي أُخْرايكُمْ) در آخر شما ایستاده
میگفت بمن آی و مروی ای بندگان خدای تعالی من يكرّ فله الجنة . هر که باز آید بهشت
او را باشد ، یاعجب اگر آنکه باز آید به‌بهشت رسد آنکه خود نرود اوراچه‌رسد (اوراحا کمی
بهشت‌ودوزخ‌رسد، وقسمت‌هردو بر مؤمن‌وفاسق ، لله درّ قایل:

عَلِيٌّ حُبُّهُ جُنَّةٌ. قَسِيمُ النّارِ وَالجَنَّةِ   وَصِيُّ المُصْطَفى حَقّاً. إمامُ الإِنْسِ وَالجِنَّةِ(۳)

او را چه رسد ؟)(٤)اورا قسمت از میان‌دوزخ‌و بهشت‌رسدیقال جاء فلان فی آخر الناس
و آخرة الناس و أخرى الناس و آخرات الناس و أُخريات الناس (فَأَثابَكُمْ) جزا داد شمارا
و حقیقت ثواب در جزای خیر باشدودرجزای‌شرحقیقت عقاب بود اما برسبیل‌توسع عقاب را
ثواب‌خواندونظیره‌قوله «هل ثوب‌الكفار ما كانوا يفعلون » و نظیر اودرمعنی قوله: «فبشرهم بعذاب

---

(۱) ای‌که ازمن میرسی ناقه توکجا میرودگویم وعده‌گاه او زمین یثرب‌است،از قصیده ایست‌که در وصف پیغمبر(ص) و شریعت آنحضرت‌گفته است.

(۲) تو ازترس سفر وجدائی می‌گریستی امروز براه افتادی وبانگه حدی برخاست.

(۳) دوستی علی (ع) سپر آتش است واو است قسمت‌کننده دوزخ‌و بهشت جانشین مصطفی‌براستی و امام انس وجن .

(٤)این عبارت بین الهلالین در نسخه قدیم نیست .

ألیم»وحقیقت بشارت درخیر وسرور باشدودرعذاب مجاز باشدمثل قول الشاعر:

أخاف زِیاداً أنْ یَکونَ عَطاؤُهُ أداهِمَ سُوداً أوْمُدَحْرَجة فتْلا (۱)

یعني السیاط و برای آن بلفظ ثواب گفت که آن بجای ثواب بود ایشان را اگر بخلاف آن کردندی ببدل آن ثواب بودی ایشان را و در بیت همچنین این بند و تازیانه بجای عطا بود او را . حسن بصری گفت معنی آیه آنستکه بداد ایشان راروز احد غمی ببدل غم کافران روز بدر تا معنی آن باشد که یوماً لهم و یوماً علیهم ، و بعضی دیگر گفتند (غَمّاً بِغَمٍّ)أی غماً علی غم،و گفته‌اند غماً متصلا بغم ، غمی پیوسته بغمي دیگر غم اول فوت ظفر و غنیمت غم دوم قتل وجراح وهزیمت ، و گفته‌اند غم اول قتل و جراحت و هزیمت و غم دوم إرجاف بقتل رسول ﷺ ، و گفته‌اند غم اول راه یافتن خالد بن ولید برایشان از شعب و غم دوم باز گشتن ابوسفیان و ظفراو برمسلمانان این برای چه کرد قوله (لِکَیْلا تَحزَنُوا عَلی ما فاتَکُمْ) تادلتنگ و دژم نباشی بر آنچه فایت شد ازشماازظفر وغنیمت (وَلا ماأصابَکُمْ) . المعنی ولا علی ما أصابکم«ما»در محل جراست لعطفه علی مجرور و نه بر آنچه بشما رسیداز جراحت و قتل و هزیمت و نظیر او از وجهی قوله «لکیلا تأسوا علی مافاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم » گفتند معنی آنستکه چون مسلمانان از جهت ارجاف منافقان بقتل رسول ﷺ و کسر و وهن دلتنگ شدند بسی بر نیامد که رسول ﷺ ببالای بر آمد و گفت :أنا رسول‌الله .مسلمانان شادمانه شدند بسی برنیامد که ابوسفیان باجماعتی بر سر کوه آمدند مسلمانان دلتنگ شدند از آنکه ترسیدند که دگرباره برایشان زنند و ایشان را مجروح و منکوب کنند رسول ﷺ دعا کرد خدای تعالی بگردانید ایشان را تا از کوه فرود آمدند و روی براه نهادند مسلمانان شادمانه شدند بیکساعت چند بار دلتنگ شدند و خرم شدند خدای تعالی گفت تا بر رنج دنیا ومحنت و بلای او دلتنگ نباشی که هیچ دورا بقانیست.

إصْبِرْ لِدَهْرٍ نالَ مِنْكَ فَهٰكَذا مَضَتِ الدُّهُورُ

فَرَحاً وَ حُزناً مَرَّةً لاالحُزْنُ دامَ وَلاالسُّرُورُ (۲)

مفضل گفت «لا» صله‌است(۳) والمعنی لکی تحزنوا . این برای آن کرد تاشما دژم بباشی

(۱) ازآن ترسم که بخشش زیاد غلهای سیاه باشد یاتازیانه‌های تافته وبافته .

(۲) شکیبائی نمای بررنج روزگارکه بتورسدکه پیوسته چنین بوده است شادی‌است واندوه، نه اندوه آن‌همیشه ماند ونه سرور آن .

(۳) یعنی زائده است .

در آنچه‌فایت شد از ظفر و غنیمت و در آنچه بشما رسید ار قتل و هزیمت برسبیل عقوبت بآنچه کردی وثغر رها کردی‌چنانکه گفت «لئلایعلم أهل الکتاب» والمعنی لیعلم اهل‌الکتاب (وَاللهُ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ) و خدای عالمست و آگاه و باخبر ازآنچه شماءیکنی تاجزا دهد هریك‌را برحسب آنچه کرده باشند ازخیروشروهیچ ازاوفرو نشودومورد اوموردوعید و تحذیر است ، قوله تعالی :

(ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الغَمِّ أَمَنَةً نُعاساً ـ الایة ـ) عبدالله‌زبیرروایت کنداز پدرش زبیربن العوام که گفت من بارسول بودم‌چون خوف وغم برما سخت شدخوابی‌ونعاسی برمن افتاد و برجماعتی که باما بودند تامن سخن معتب‌بن قشیر می‌شنیدم که میگفت «لوکان لنا من‌الامر شيء ماقتلنا ههنا» پنداشتم که در خواب میبینم پس خدای تعالی برسبیل منت و تذکیر نعمت این آیه فرستاد «ثم‌أنزل علیکم من بعد الغم‌امنة » أی‌أمناً . واین‌لفظ‌مصدراست کالعظمة والغلبة.وابن محیصن‌درشاذخواند « أمْنَة » بسکون میم. نعاساً بدل‌است‌از « أمَنَة » و نعاس اول خواب باشد (يَغْشَى طآئِفَةً مِنكُمْ) حمزه و کسائی و خلف خواندندتغشی بالتاءرداً إلی‌الامنة ودیگران بیاء خواندند رداً إلی النعاس واین اختیار ابوعبیده وابوحاتم است برای آنکه فعل از پس نعاس میاید ردّش باو اولیتر . عبدالله عباس گفت خدای تعـالی مسلمانان را از پس خوف عظیم‌أمنی تمام‌داد تادر أمن بجائی رسیدند که خواب برایشان‌غلبه کرد و خواب با أمن باشد باخوف‌نباشد، ابوطلحه گویدروز احدسر برداشتم هیچکس‌راندیدم از قوم و إلا مایل شده بودند بخواب و ابوطلحه گفت من ازجملهٔ آنان بودم که خواب برمن غلبه میکرد تا یکبار شمشیر از دستم بیفتاد برگرفتم و یکبار تازیانه(وَطآئِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ) حق تعالی چنانکه ایشان دوگروه بودند ایشان را بدو فرقه بنهاد مؤمنان بودند و منافقان مؤمنان راامنی بداد تا ازفرط إیمنی خواب ببرد ایشان را و منافقان خایف وبیخواب از خوف بیقرار بودند و از بیخوابی شعور نداشتند و طایفة مرفوع است بابتدا و در خبر او خلاف کردند بعضی گفتند «یظنون» خبرمبتداست و«قد أهمتهم» درجای صفت طایفه است یعنی و طائفة من صفتها کذا یظنون ، و گروهی که صفت ایشان آن بود که غم جان خود گرفته‌بود ایشان را گمان‌میبردند بخدای ظن‌أهل جاهلیت یعنی ظن‌بد، و بعضی دیگر گفتند «قدأهمتهم» خبر مبتداست و «یظنون» در جای حال‌است، و گروهی دیگر آن بودند که بغم آورد ایشان‌را نفس خود یعنی ایشان را غم جان بود غم ایمان نبود از غم جان پروای خدای و رسول ودین خدای و شرع رسول نبود ایشان را برای آنکه منافق بودند و در باطن خلاف آن داشتند که

بظاهر گفتند لاجرم گمانشان درخور اعتقاد آمد چه بخدای اعتقاد نداشتند باو گمان بد بردند وقوله (غَيْرَ الْحَقِّ) صفت موصوفی محذوفست یعنی ظناً باطلا بخدای گمان باطل بردند و قوله (ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ) ای ظناً مثل ظن الجاهلية کقولهم ضربته ضرب زيد أی ضرباً مثل ضرب زيد وآن آن بود که گمان بردند که خدای تعالی رسولش را نصرت نخواهد کردن وآن غلبه واستیلای کافران همیشه بخواهد ماند آنکه باچنین گمان وإعتقاد تمناء امر و امرة کردند (يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ) میگویند از اینکار مارا نصیبی هست؟ مفسران گفتند من أمر النصرة یعنی از باب نصرت حقتعالی رسول را گفت جواب ایشان بازده بروجهیکه طمعشان منقطع شود وبگو که(إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ) ابو عمرو و یعقوب خواندند برفع و باقی قراء خواندند بنصب وجه قراءة ابوعمرو آنستکه امر مبتداء اول باشد وکله مبتداء دوم وقوله «لله» در جای خبر مبتداء دوم آنکه جملهٔ مبتداء و خبر دوم درجای خبر مبتداء اول بود کقولهم زيد أبوه منطلق و عمرو وجهه حسن. ووجه قراءة دیگر آنستکه کلّ تأکید است ، ضحاك گفت از عبدالله عباس که مراد بآیه تکذیب بقدَر استکه منافقان بقضا وقدَر خدای ایمان نداشتند پس بیشتر غم ایشان از آن بود بیانش قول رسول ﷺ : «الایمان بالقدر يذهب الهمّ والحزن» ایمان بقدر خدای غم و اندوه ببرد بگو که فرمان همه خدای راست وکار آنستکه خدا کند آنکه حق تعالی بیان نفاق ایشان کرد گفت(يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَالَا يُبْدُونَ لَكَ) و در دل میدارند آنچه إظهار نمیکنند بر تو واین سیرت منافق باشد که در دل خلاف آن دارد که بر زبان. آنکه آنچه گفتند از آنکه لایق اعتقاد ایشان بود حق تعالی بارسول باز گفت (يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا) گفتند اگر از این کار چیزی بودی مارا و مادر دین و ملت خود بر کاری بودمانی مارا اینجا نکشتندی چنین گمان بردند که علامت حقی دین ومذهب واعتقاد آن باشد که هیچ وهنی وضعفي وخللي نیوفتد بظاهر. واین جمله از گمانهای باطل بود وندانستند که بسیاری از پیغمبران خدای را بکشتند و آن در حق ایشان وحق ملت ایشان خللي نگیرد آنکه حق تعالی گفت که بگو ایشان را که ازوجود شما بس غنا نیست واز عدم شما بس خللی نیست .
(قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ) بگو اگر شما درخانهای خود نشسته بودی تان(١)(لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ) بیرون آمدندی آنانکه قتل وکشتن بر ایشان نوشتند یعني برایشان واجب کردند ثبات کردن در کارزار تا از معرکه یکی بجهه آید اما [illegible]

---

(١) تان حرف خطاب است مانند کاف درذاك وتلك ودرفارسی پس از فعل میاوردند واکنون هم در بسیاری شهرها مانند قم وکرمانشاه وقزوین مستعمل است .

و اما کشتن ایشان بخوابگاه و مصرع خود یعنی اینان چون بکارزار آیند دل‌چنان برمرگ نهاده باشند که پنداری این مصرع وافتاد نگاه ایشان خوابگاه است ایشان را(وَلِيَبْتَلِيَ اللهُ مافي صُدُورِكُمْ) و تا خدای امتحان و آزمایش کند آنچه در سینه‌های شماست بر آن تأویل که گفتیم (وَلِيُمَحِّصَ ما في قلوبكُمْ) . بخالص گرداند آنچه‌دردلهای شما است‌یعنی آنچه شما در دل‌داری‌ازنفاق‌اظهار کندرسولرا ﷺ ومؤمنان‌را چنانکه گفت «ما كان‌الله ليذر المؤمنين على ماأنتم عليه حتى‌يميز الخبيث‌من‌الطيب»(واللهُ عليمٌ بذاتِ الصُّدُورِ)و خدای تعالی‌عالم است باسرار دلها ودراین‌لفظ دلیلست بر آنکه حقیقت ابتلا برخداروانباشد برای آنکه باابتلا آن‌را حاجت بود که چیزی نداند تا بداند و آنکه او اسرار دلها داند او را بآزمایش حاجت نباشد .

(إنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنكُمْ ـ الآية ـ) بیشتر مفسران گفتند مراد آنانند که روز احد بگریختند . آنانکه ازشما پشت بدادند (يَوْمَ الْتَقَى الجَمْعانِ) . آن روز که دولشکر روی بهم نهادند یعنی‌روزاحدو گفتندمراد جماعتی‌اند که‌بامدینه شدند(إنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطانُ) شیطان ایشان را ازراه ببرد وبخیزانیدوپای‌ازز یر فرو گرفت گفته‌اندأزلّ و استزلّ بیك معنی باشد و گفته‌اند سین طلب راست یعنی طلب‌ازلال ایشان کرد چنانکه استعلم واستفهم و استخبر و مفضل گفت حملهم على الزلل وهي الخطيئة و مراد هزیمتست .(بِبَعْضِ ما كَسَبُوا) در این دو قول گفتند یکی آنکه مراد محبت غنیمت استو حرص برحیوة ومال یعنی‌چون‌براین راه بودند هوای ایشان موافق رأی شیطان بود از آنجا برایشان راه یافت . وقول دیگر زجاج گفت «ببعض‌ما کسبوا» بآن گناهان مقدم که کرده بودند وتوبه نکرده کار خود ساخته‌ندیدند خودرا اختیار شهادت نکردند تا بوقت‌دیگرباشد که‌توبه کنند . هر که‌کار اوساخته باشدبمرگ چنین قلّت مبالات نماید که: «ماأبالي وقع‌الموت على أم‌وقعت على‌الموت » وتمنای‌شهادت‌چنین کند که : «ماينتظر أشقاها أن يخضبها من‌فوقها بدم» . چه انتظار میکند آن شقی‌ترین امترا که محاسن سفید از خون این سر خضاب نمیکند (وَلَقَدْ عَفَا اللهُ عَنْهُمْ) وخدای‌تعالی عفو بکرد از ایشان در این دو قول گفتند یکی آنکه ایشای را بتعجیل عقوبت نکرد و دگر آنکه این عقاب مستحق بفرار از زحف بایشان‌رها کرد ، واگر برهردو حمل کنند رواباشد برای‌آنکه تنافی نیست‌میان ایشان. قوله(إنَّ اللهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ) وخدای تعالی آمرزنده‌است یعنی که گناهان ایشان‌را که فرارزحف بود وحلیم‌است که‌ایشان‌را بتعجیل‌عفو نکرد.

يا أيها الذين آمنوا لا تكونوا كالذين كفروا و قالوا لإخوانهم إذا ضربوا في

ای آنانیکه بگرویدی مباشید چون آنان که کافرشدند و گفتند مر برادران ایشان را چون میرفتند در

الأرض أو كانوا غزى لو كانوا عندنا ما ماتوا و ما قتلوا ليجعل الله ذلك حسرة في

زمین یا بودند غازیان اگر بودندی نزد ما نمردندی وکشته نشدندی تا گرداند خدای آن را اندوهی در

قلوبهم والله يحيي ويميت والله بما تعملون بصير (۱۵۱) ولئن قتلتم في سبيل الله

دلهای ایشان وخدای زنده میگرداند ومیمیراند وخدای بآنچه میکنید بیناست اگر کشته شوید درراه دین خدا

أو متم لمغفرة من الله ورحمة خير مما يجمعون (۱۵۲) ولئن متم أو قتلتم لإلى الله

یا بمیرید هر آینه آمرزش ازخدای و بخشایش بهتر است از آنچه جمع میکنند واگر بمیرید یا کشته شوید هر آینه واخدای(۱)

تحشرون (۱۵۳) فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا

گرد آورند شمارا پس بسبب بخشایش ازخدای نرم شدی ایشان را واگر بودی درشت خوی سطبردل هر آینه پراکنده

من حولك فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم في الأمر فإذا عزمت

شدندی از پیرامن تو پس عفو بکن از ایشان و آمرزش بخواه برای ایشان ومشاورت کن با ایشان در کار پس چون عزیمت

فتوكل على الله إن الله يحب المتوكلين (۱۵٤) إن ينصركم الله فلا غالب

کنی پس توکل کن بخدای بدرستیکه خدای دوست دارد توکل کنندگان را اگر یار باشد شمارا خدای نبود هیچ غلبه کننده

لكم وإن يخذلكم فمن ذا الذي ينصركم من بعده وعلى الله فليتوكل المؤمنون (۱۵۵)

مرشمارا واگر رها کند شمارا کیست آنکه یاری دهد شمارا پس او وبرخدای باید تا توکل کنند مؤمنان

وما كان لنبي أن يغل ومن يغلل يأت بما غل يوم القيامة ثم توفى كل نفس

ونسزد هیچ پیغامبری را که خیانت کند وهر که خیانت کند آید بآنچه خیانت کرده باشد در یوم قیامت پس تمام بدهند هر نفسی را

---

(۱) کاتبان فارسی زبان خویشتن را در هرگونه تصرف مجاز می‌دانند و هر لفظ غیر مأنوس را بکلمه دیگر مأنوس تبدیل میکنند باآنکه تصرف در سخن وکتاب دیگران مانند تصرف درمال و جان آنها جائز نیست ، ترجمه‌های فارسی زیر آیات که درنسخ تفسیرابوالفتوح علیه‌الرحمه آمده همه مسخ‌شده است چون خودعبارت قرآن‌را پیش نظرداشتند میتوانستند در ترجمه تغییر دهند از جمله درترجمه این کلمه را (واخدای) نپسندیدند وبکلمه دیگر (سوی حکم خدا) تبدیل کردند ونیز عبارت درشت خوی سطبر دل‌را درترجمه فظا غلیظ القلب به(زشت‌خوی سخت‌دل) تغییردادند ومارا دست‌رسی بعبارات‌اصلی شیخ‌ابوالفتوح نبود جزمقداری از آن که ازروی نسخه قدیمی دوجزءکتاب متعلق بجناب آقای کی استوان وفقه‌الله تعالی تصحیح‌کردیم واین نسخه چون قدیمی است بترجمه‌های آن اعتماد بیشتر بود .

مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (١٥٦) أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ

آنچه کرده باشد ونقصان نکنند ایشانرا آنکه پیروی کند خشنودی خدارا چنان باشد که باز آید بخشمی از خدای

وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (١٥٧) هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (١٥٨).

وجای او دوزخ بود و بد جای بازگشتن گاه است ایشان پایها اند نزد خدای و خدای بیناست بآنچه می کنند

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا - الآية -) . حق تعالی در این آیه مؤمنان را نهی کرد از آنکه آن گویند که منافقان گفتند چون عبدالله اُبی سلول و اصحابش . گفت ای مؤمنان چنان مباشید که کافران در این معنی که گفتند ایشان برادر انشان را إمادر دین و اما در نسب (إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ) چون برفتندی در زمین یعنی بسفر شدندی برای تجارت وطلب معیشت و اصل این کلمه هم از ضرب معروف است که زدن باشد الا آنستکه این ضرب فی الارض بالرّجل أو بالراحلة باشد چنانکه ما گوئیم ما آن راه بکوفتیم . وبعضی دگر گفتند الضرب فی الارض عبارتست از افراط در رفتن و مبالغه دراو (أَوْ كَانُوا غُزًّى) جمع غاز، یاغازیان باشند(۱)، واین لفظ بروزن فعّاً است اکنون، واصل اوغزّيٌ بوده است علی وزن فعّل فی جمع فاعل نحو شاهد وشهّد و راکع ورکّع و ساجد و سجّد وفعل در جمع فاعل قیاسی مطّرد است پس حرکت از حروف علت بر گرفتند و با حرف صحیح دادند چنانکه در قاض وغاز والأصل غ زی وقاضی واو درهرسه حال بریك صورت باشد بمثابه اسماء مقصوره است مادام تامنکّرمنون باشد بی لام تعریف ، ونیز جمع کنند این لفظ را که غازی است علی غزاة کقاضٍ و قضاة ورام ورماة ، ونیز جمع کنند علی غزّاء کخارب وخراب وکاتب وکتّاب. یاغازی باشدو مجاهد، گویند این منافقان(لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا)اگر این مردمان مسافر یاغازی بنزدیك ما بودندی نبمردندی وایشان را نبکشتندی واین خطا است ازایشان خطای بزرگ برای آنکه اعتقاد کردند اگر مسافر بسفر نشود درحضر مرگ باو نرسد واگر غازی رادرغزا نکشند نبمیرد این اعتقادفاسد است برای آنکه حکم ایشان درسفروحضروغزا ومقام یکی باشد هیچ وقت ازاوقات نیست وإلاّ مجوزاست که ایشان در آن وقت بمیرند، فاماحکم کشته، قطع کردن بر آنکه اگر اورا نبکشتندی نمردی خطا است، ونیز قطع کردن بر آنکه لا محال نبمردی هم خطاست بل مجوزاست چنانکه احوال دیگران روا باشد که هرساعت مرگ بایشان رسد وروا باشد که بمانند سالهای بسیار، پس ایشان ازاین وجه مخطی بودند که اعتقاد کردند که اگر ایشان ازوطن مفارقت نکردندی علی

(۱) ترجمه کانوا غزی

القطع زنده ماندندی واین خلاف صواب است. قوله : (ما ماتوا وما قتلوا) بقسمت ، موت با مسافر میشود وقتل باغازی، حق تعالی گفت (لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَٰلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ) این لام تعلق دارد بقوله «لاتکونوا کالذین کفروا» لیجعل الله ذلك حسرة في قلوبهم دونکم چون ایشان مباشی دراین گفتن تاخدای این معنی دردل ایشان بحسرت کنده در دل شما،وابوعلی گفت لام عاقبت راست کقوله : «لدوا للموت وابنوا للخراب» واما حسرت ایشان از دوچیز بودیکی آنکه ایشان رامراد بود که مسلمانان باایشان موافق باشند دراین گفتار وجزاین. چون خلاف ایشان کردند حسرتی شددردل ایشان، قولی دگرفوت ظفروغنیمت وآنچه لایق ظاهراست آن است که آن اعتقادفاسد که اگر ایشان نرفتندی نمردندی اکنون چون رفتند مردند کاری فایت باشد حسرت از آن خورند که چرا رها کردیم ایشان را که رفتند واین قول قریب تراست از آن هردو. وحقیقت حسرت اندوه باشد برچیزی که فایت شده باشد که مرد گمان برد که بخواهد رسیدن قال الشاعر:

فَوَا حَسْرَتَا لَمْ أَقْضِ مِنْكُمْ لُبَانَتِي　وَلَمْ أَتَمَتَّعْ بِالجِوارِ وَ بِالقُرْبِ (١)

آنگه خبرداد که مرگ وزندگانی تعلق بخدای دارد بسفروحضر نبگردد(وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ) خدای است که زنده گرداند وبمیراند نه اسبابی که ایشان گمان برند (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) ابن کثیر وحمزه و کسائی وخلف وشیبه وحسن واعمش وطلحة بن مصرف بیاءخوانندو باقی بتاءخطاب ومورداین مورد تهدیدو وعیداست(وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) اگر بکشندشمارادرراه خدای یعنی جهاد (أَوْ مُتُّمْ) یا بمیری. نافع وبیشتر اهل کوفه خواندند مِتّم بکسرمیم وباقی قراء بضم میم، آنکه بضم خواندمن مات یموت وحکایت ازاومُتُّ آید چنانکه قُلتُ من قال یقول و کنت من کان یکون، وآنکه بکسر میم خواند گوید من ماتَ يَماتُ على فَعِلَ يَفْعَلُ کخافَ يخافُ وهاب يهاب والأصل مَوِتَ يَمْوَتُ وخَوِفَ يَخْوَفُ وهَيِبَ يَهْيَبُ والحكاية مِنها خِفْتُ و هِبْتُ حق تعالی رد کرد بر منافقان که گفتند « ماماتوا وما قتلوا» گفت اگر شما را دررهٔ خدای بکشند یا بمیری درسفر، آمرزش ورحمت خدای تعالی شمارا بهتر بوداز آنچه منافقان جمع میکنند ازحطام دنیا ودر آیه نیز تقسیم است برای آنکه چون مرگ گفت وقتل درسفروغزاء، بجزاء آن مغفرة ورحمت گفت، تاهریکی در برابر یکی افتدو مرگ درسفر بمثابهٔ شهادت باشد لقوله عليه السلام «من مات غريباً مات شهيداً » هر که اوغریب میرد شهید میرد پس هردو شهیدند یکی بحقیقت یکی بتوسع . اگر گویند جزای شرط که إن است کجاست ؟ گوئیم لام

---

(٢) واحسرتا که حاجت خویش را ازشما بر نیاوردم وازهمسایکی ونزدیکی شما بهره نیافتم.

جواب قسم مقدر است اکتفا کرد باوازآن واگرچه لفظ اوجواب قسم است درمعنیهم جواب قسم است وهم جزای شرط برای آنکه جمله‌است‌ازمبتدا وخبردرجای‌جزاء شرط‌افتاده واگر نه تقدیر قسم بودی بجای لام‌فاءبودی که آنجا که‌جزاءجمله اسمی باشد فاءباید چنانکه إن تأتنی‌فانت مکرم، و حفص یجمعون خواندبالیاء تا خبر باشد ازغایبان‌وباقی قراءبتاء الخطاب علی‌نسق الکلام قوله : (وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللهِ تُحْشَرُونَ) اگربمرگ روی واگربقتل بهرحال مرجع باخداست ومحشربنزدیك اواست اگرنبکشند مردرا بهرحال‌بمیرد ازمرگ چاره‌ای‌نیست‌اگر بقتل وشهادت رود زنده ماندکه «بل‌أحیاء عند ربهم» واگربمرگ رود این پایه نیابد اگر بجوانی نرودلابد به پیری برود.

وَلَابُدَّ مِنْ تَرْكِ إِحْدَى الْثِنْتَيْـ ـــــــن إِمَّا الشَّبَابَ وَإِمَّا الْعُمُرْ(١)

قال آخر :

مَنْ لَمْ يَمُتْ عَبْطَةً يَمُتْ هَرَمًا   لِلْمَوْتِ كَأْسٌ وَالْمَرْءُ ذَائِقُهَا (٢)

وقال الآخر :

وَمَنْ لَا يَمُتْ يَسْأَمْ وَيَهْرَمْ   وَيُسْلِمُهُ الْمَنُونُ إِلَى انْقِطَاعِ(٣)

چون ازمرگ چاره نیست علی أحسن‌الحال رفتن اولیترباشد عندالله وعندالناس‌خصوصاً بنزدیك عرب که ایشان پسندیده ندارندآنرا که بمرگ‌خودمیرد چنان پسندندکه بکشندواین معنی در کلام واشعارایشان ظاهر است :

وَمَامَاتَ مِنَّا سَيِّدٌ حَتْفَ أَنْفِهِ   وَلَا طُلَّ مِنَّا حَيْثُ كَانَ قَتِيلُ

تَسِيلُ عَلَى حَدِّ الظُّبَاتِ نُفُوسُنَا   وَلَيْسَتْ عَلَى غَيْرِ السُّيُوفِ تَسِيلُ(٤)

چون حال براین جمله است ومرجع باخداست عقل اقتضاء آن کندکه چنان روندکه بمحل اکرام واعزاز باشند. آنگه حق تعالی ازذکر ایشان وناهمواری گفت ایشان برسول

---

(١) ناچار یکی ازدورا ترك بایدکردن یاجوانی یاعمر یعنی پیری ومردن حتم‌است. باصطلاح اهل منطق‌منفصله مانعةالخلواست وجمع‌هردو ممکن‌که هم پیری وهم مردن‌خواهد بود .

(٢) عبطه بمین بی‌نقطه آن‌است‌که جوان تندرست بی‌علتی بمیرد یعنی آنکه درجوانی وتندرستی نمیرد البته درپیری خواهد مرد ومرگرا جامی استکه همه‌کس ازآن‌بنوشد .

(٣) هرکس درجوانی نمیرد ملول‌میشود اززندگی‌وپیرمیشودو مرگ‌رشته‌اورااززندگی می‌برد .

(٤)هیچ بزرگی ازما بمرگ‌غیرکشتن در نگذشته استوهرکس‌ازماکشته‌شد خونش‌هدرنرفت‌خون مابرلبه شمشیر روان‌میشودنه غیرآن .

باز گشت و با او خطاب کرد بقوله :

(فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللهِ لِنْتَ لَهُمْ) و وجه اتصال آیة بآیات متقدم آن است که رسول ﷺ باینهمه ناراستی و ناهمواری که ایشان میکردند برایشان رحیم ومشفق ومهربان ولین بود حق تعالی گفت این خوی خوش تو بر جفاة غلاظ اجلاف نه همه از تو است از رحمت خداست «فبما رحمة من الله لنت لهم» برحمتی از خدای برایشان لین شدی و «ما» صله است وزیاده نه زیادتی که بی معنی باشد. دراو معنی هست واو آن است که اصل ما که حرف بود نفی را باشد اینجا نیز که زیاده آوردند شمه ای از نفی با او ماند که تا بمعنی چنین آمد که فبرحمة من الله لنت لهم لا بغیرها ومثله فبما نقضهم میثاقهم. واین ما نیز کافه باشد در انّما واخوات او هم این حکم دارد در لفظ، اثر او این باشد که حروف عوامل را از عمل منع کند برای آن کافّه خوانند او را ودر معنی این فایده بدهد که ینفي ماسوی ذلك چنانکه گویند إنّما العالم فلان یعنی هُوَ لا غیرُه پس «لاثبات الشيء ونفي ماسواه» باشد وماننداین «ما» در کلام عرب بسیار است . قال الله «عما قلیل» و «جند ما هنالك» وقال عدّی بن زید .

لَمْ أَرَ مِثْلَ الفِتْیانِ فِي أَعْیُنِ الـــأَنامِ یَنْسَوْنَ مـا عَواقِبُها (۱)

ای ینسون عواقبها وبعضی دگر گفتند محتمل باشد که ما استفها می باشد و تقدیر این بود که فبأیّ رحمة من الله علی وجه التعجب چه بزرگ رحمتی بوده است آن رحمت که خدای تعالی با تو کرد تا تو با این اجلاف فظاظ غلاظ چنین خوش و نرم آواز شدی، وما که در بیت عدی آمد هم محتملست که استفهامی باشد جز آن است که اگر حمل براستفهام کنند عواقبها مرفوع باید ومنصوب نشاید(۲) «لنت لهم» یقال لأنّ فلان لفلان یلین لیناً ولیناً إذا رقّ له چون براو مشفق ورحیم باشد (وَلَوْ کُنْتَ فَظًّا) ای سیّیء الخلق واگر بدخو بودی کریه الخلق قاسی القلب (لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ) اینان از پیرامن تو برمیدندی و کس با تو آرام نگرفتی یقال فظظت یفظ فظاظةً وفظاظاً وانتفظّ والانثی فظة وقال الشاعر

وَلَیْسَ بِفَظٍّ فِي الأَداني وَلا الأُولی یَأْمُونَ جَدْواهُ وَلٰکِنَّهُ سَهْلٌ (۳)

---

(۱) دربعض کتب دراین بیت بجای «اعین الانام» «غبن الایام» آورده اند وهمین صحیح است و عبارت کتاب تصحیف شده ومعنی آنکه ندیدم کسی مانند جوانان که فریب روزگار می خورند واز عاقبت آن غافلند .

(۲) کلمات قافیه این قصیده همه مرفوع است مانند ینسون اخوانهم ومصرعهم وکیف تنتاقهم مخالبها

(۳) درشت خوی نیست بازیردستان وبا آنها که بامید نعمت قصد او کنند ولکن نرم است .

و لا خر:

وَفَظٌ عَلیٰ أعدائِه یَحذَرُونَهُ فَسَطوَتُهُ حَتفٌ وَنائِلُهُ جَزلٌ (۱)

ولأبی الذویب :

أمُوتُ مِنَ الضُرِّ فی مَنزِلی وَغیری یَمُوتُ مِنَ الکظة

وَدُنیا تَجُودُ عَلیٰ الجاهلینَ وَهیَ عَلیٰ ذِی النُّهیٰ فظةٌ (۲)

واصل این کلمه در آب شکنبه باشد آنکه بدخورا بدان تشبیه کنند برای کراهت ونفرت را «لاانفضّوا من حولك» ازپیرامن توپرا کنده شدندی وباتوآرام نگرفتندی یقال فضضت القوم فانفضّوا ای فرقتهم فتفرّقوا ، واصل الفض الکسر ومنه الفضة وقال ابوالنجم:

مُستَعجِلاتُ القَبضِ عَین جُردِ یَنفَضُّ عَنهُنَّ الحَصیٰ بِالصَّمدِ (۳)

و اشارت در آیه حکایت غایت کرم اوست منه العطاء ومنه الثناء هم اوبدهد وهم اوثنا کند (فَاعفُ عَنهُم) عفو کن ازایشان آنچه روزاحد کردند (وَاستَغفِر لَهُم) وبرای ایشان استغفار کن و آمرزش خواه تامن ایشان را بیامرزم . اشاره دراین آنست که ازدوبیرون نیست یا تورا آزارند یامرا اگر تورا میازارند من شفیعم «فاعف عنهم» واگرمرا آزارند توشفیع باش «واستغفرلهم» (وَشاوِرهُم فِی الأمرِ) وبایشان مشورت کن درکارواصل مشورت استخراج رأی باشد من قولهم شرت الدّابة إذا استخرجت جریها و شِرتُ العسل اذا استخرجته، أشرتُهُ واشتَرتُهُ بمعناه و آن جای را که در اواسب تازند یا عرضه کنند برخریدار آن را مشوار خوانند قال الأعشی :

کَأنَّ جَنِیاً مِنَ الزَّنجبیلِ باتَ بِفیها وَ أریاً مَشُوراً (٤)

من شرت ومن اشرت قول عدیّ بن زید :

فی سَماعٍ یَأذَنُ الشَّیخُ لَهُ وَحدیثٍ مِثلِ ماذیٍّ مُشارِ (٥)

---

(۱) درشت‌خوی است بردشمنان وازاومیترسند حمله اوسبب مرگ‌است وبخشش اوبسیار عظیم.

(۲) میمیرم‌ازسختی‌درمنزل‌خودوغیرمن‌ازپرخواری،ودنیا بنادانان بخشش‌میکند وبرخردمندان سخت گیرد .

(۳) قبض‌شتاب رفتن است وبهمین معنی است «فوقهم صافات ویقبضن» درکلام خدای یعنی‌مرغان بشتاب روند وجرد زمین بی‌گیاه است وصمد سنکلاخ مرتفع ودرشت دروصف شتران‌گوید شتاب میروند درزمین خشك چنانکه درسنکلاخ ریگها زیرپای آنها پراکنده میشوند.

(٤) گوئی در دهان‌آن زن زنبیل تازه است وعسل ازکند و برگرفته .

(٥) آوازی‌که پیرمردهم بدان‌گوش فرامی‌دهد وسخنانی شیرین مانند شهدازکند وبرآورده.

وعلماء خلاف کرده‌اند در آنکه خدای جل‌جلاله چرا رسول‌را علیه‌السلام فرمود که با کمال عقل واصابت‌رأی واندیشهٔ اودرعواقب بایشان‌مشورت کن و باوحی آسمانی‌اورا بآن‌حاجت‌نبود، بعضی گفتند مرادخاص است‌یعنی‌بآنچه در آن بنزدیك تو ازخدای وحیی‌نباشد باایشان مشورت کن دلیل این قول قراءت عبدالله عباس‌است «وشاورهم في بعض‌الأمر» کلبی گفت خاص است بامرکارزار و آنچه تعلق‌بآن دارد که ایشان رادر آن علمی وتجربتی‌بود. مقاتل‌بن حیان‌وقتاده گفتند سبب آن بود که اشراف عرب چون درکارها بایشان مشورت‌نکردندی سخت‌آمدی بر ایشان حق‌تعالی گفت برای استمالت ایشان‌باایشان‌مشورت کن. ودرخبراست که‌چون‌جماعتی بایکدیگر مشورت کنند وغرض ایشان راه خدای باشد خدای تعالی ایشان را ارشاد کند بر صلاح ونظیر این خبررسول علیه‌السلام است «البکر تستأمر في نفسها إنّما امر باستیذ انها لاستطابة نفسها» گفت بکررا که پدر بشوهرخواهد دادن مستحب آن‌است که بااومشورت کند ودستوری با اوبرد برای دلخوشی او(۱) . وحسن بصری گفت خدای‌تعالی دانست که اورا باین حاجت نیست ولیکن خواست تامردمان باواقتدا کنند ازپس‌او، ودلیل تأویل قول رسول علیه‌السلام که گفت «ماشقی عبد قط بمشورة ولاسعد باستغناء رأی» گفت هیچ بنده بمشورت شقی نشود وباستبداد رأی سعیدنشود، آنکه گفت خدای تعالی و کتابش و پیغمبرش مستغنی‌اند از مشورت ولکن خدایتعالی خواست تا سنتی باشد که بآن اقتدا کنند هیچ کار از کار های دین و دنیا قطع مکن تا مشورت نکنی و خدای تعالی مدح کرد آنان را که مشورت کردند فی قوله تعالی: « وامرهم شوری بینهم » و رسول علیه‌السلام گفت : « إذا کان أمراؤکم خیارکم وأغنیاؤکم سمحاءکم وأمرکم شوری بینکم فظهرالارض خیر لکم من بطنها ، واذاکان اُمراؤکم شرارکم و أغنیاؤکم بخلاءکم ولم یکن أمرکم شوری بینکم فبطن الأرض خیرلکم من ظهرها » گفت چون امیرانتان نیکانتان باشند و توانگرتان سخی باشند و کارهایتان بمشورت رود از میان شما پشت زمین شما را ازشکم زمین به ، و هر گه که امیرانتان بدان باشند و توانگرانتان بخیلان باشند و کارهاتان نه بمشورت رود از میان شما شکم زمین شما را بهتر بود از پشت زمین (۲) . و رسول علیه‌السلام گفت : « ما خاب من‌استخار ولا ندم من استشار» گفت نومید نشود

(۱) این حدیث رد برابی‌حنیفه است‌که نکاح دختر بکررا بی‌دستوری وتولی پدرجایز می‌داند.
(۲) سخن پیغمبر(ع) از قواعد بزرك اجتماعی است واصلاح جامعه انسانی بی‌دستور آنحضرت صلاح نپذیرد و هنوز مردم جهان برسر آن درجنگند ضعیفان و مستمندان از دو دسته مردم دررنج و عذابندیکی‌امیران ظالم‌وخود رأی‌که ناتوانان‌رادرفرمان‌خویش آرند بی‌رضایت آنان واز کشتن‌وزجر*

آنکه استخاره کند وپشیمان نشود آنکه مشورت کند وقال عليه السلام : «المستشارمؤتمن والمستشير معان» گفت آن را که بااومشورت کنند امین بایدداشت و آن را که مشورت کند یاری بایددادن یعنی برأی. شیخ ما أبوالقاسم الزمخشری این خبر بمعنی کرد درمدح کسی که اورا «مؤتمن الملك» گفتند گفت :

إِمْتَحَنُوهُ فَكَانَ مُؤْتَمَناً ثُمَّ اسْتَشَارُوهُ بَعْدَ مَا امْتَحَنُوا
ثُمَّ دَعَوْهُ فَصَارَ مُؤْتَمَناً لِلْمُلْكِ وَالْمُسْتَشَارُ مُؤْتَمَنٌ(۱)

این معنی سخت لطیف است برانگیخته شده ازاین خبر وقال الشاعر :

إِذَا كُنْتَ فِي حَاجَةٍ مُرْسِلاً فَأَرْسِلْ حَكِيماً وَلَا تُوصِهِ
وَإِنْ نَابَ أَمْرٌ عَلَيْكَ الْتَوَى فَشَاوِرْ لَبِيباً وَلَا تَعْصِهِ
وَنُصَّ الْحَدِيثِ إِلَى أَهْلِهِ فَإِنَّ الْوَثِيقَةَ فِي نَصِّهِ
إِذَا الْمَرْءُ أَضْمَرَ خَوْفَ الْإِلٰهِ تَبَيَّنَ ذَلِكَ فِي شَخْصِهِ (۲)

و قال آخر :

شَاوِرْ صَدِيقَكَ فِي الْخَفِيِّ الْمُشْكِلِ وَاقْبَلْ نَصِيحَةَ نَاصِحٍ مُتَفَضِّلِ
فَاللهُ قَدْ أَوْصَى بِذَاكَ نَبِيَّهُ فِي قَوْلِهِ شَاوِرْهُمْ وَتَوَكَّلِ (۳)

---

*کردن وآزار آنها باك ندارند دیگر ثروتمندان بخیل که راه زندگی را برمستمندان می‌بندند ونعمت جهان را بخودمنحصر میکنند وچاره این دوعیب جزاین نیست که امیران نیکان باشند ومالداران سخاوتمند که حق فقرا را اداکنند و بناحق مال کسی رانگیرند واین هردو ممکن نیست مگر هرکار عام بمشورت صورت بپذیرد وکسی نتواند رأی خودرا بزور بردیگران انفاذکند و مردم امروز بعضی برای تعدیل ثروت حکام جائررا مسلط ساختند و بعضی دست حکام جائر راکوتاه کرده کاررا بشوری گذاشتند اما از عهده تعدیل ثروتمندان برنیامدند واگر درمشورت همه طبقات شرکت کنند هردوعیب برطرف میشود .

(۱) آزمودندش امین بود وپس از آزمایش از او رأی خواستند و اورا مؤتمن الملك خواندند و این کلام در باره اوراست آمد «المستشار مؤتمن».

(۲) چون خواهی برای حاجتی کسی فرستی مردی خردمند فرست و دستوری برای او تعیین مکن که او خود می‌داند چه کند و اگر امری اتفاق افتدکه راه آن برتو پیچیده باشد باعاقلی مشورت کن و مخالفت اومکن سخن صریح را باهلش بگوی که امانت در صریح گفتن است ، هرگاه مرددردل خود از خدای بترسدازظاهر او هویدا ست .

(۳) بادوست خویش مشورت کن درکارمشکل که وجه خلاص ازآن پیدا نباشدوآنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر خداوند پیغمبرش را بدین فرمود چون گفت مشورت کن باایشان وتوکل کن برخدا .

(فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ) در قراءت جعفر صادق عليه السلام آمده است وجابر عبدالله انصاری « فاذا عَزَمْتُ » بضم تا على معنى اوجبت عليك و عزمتك و أرشدتك ووفقتك فتوكل على الله وتوكل تفعل باشد من وكلت الأمر إليه إذا فوّضته إليه. چون عزم کردی توکل برخدای کن لاعلی المشورة وبرقراءت صادق عليه السلام عزم کردن از کلام خدای باشد که ازخود خبرمیدهد چون ترا ارشاد وهدایت کردم بصلاح تو توکل برمن بکن وآن کار کن وعبارات اصحاب عبارت در توکل مختلف است که توکل چه باشد ومتوکل که بود ؟ سهل بن عبدالله گفت اول مقام توکل آن است که بنده پیش خدای چون مرده باشد بر تن شور (۱) از پیش غاسل تا چنانکه خواهداورا میگرداند متوکل را سؤال نبود و اراده واختیار نبود . ابوتراب النخشبی (۲) گفت توکل آن باشد که بنده را سکون بخدای خود باشد ذوالنون مصری را گفتند توکل چه باشد ؟ گفت خلع الأرباب وقطع الأسباب گفتند زیادتی بکن گفت : إلقاء النفس في العبودية و إخراجها من الربوبية . إبراهيم خوّاص (۳) گفت توکل آن باشد که ترس وامید ببُری ازهرچه دون اوست . ابن الفرجی گفت قناعت باشد بقوت روزوحدیث فردا از پس پشت انداختن. ابوعلی رودباری (٤) گفت توکل راسه درجه است درجهٔ اول آنکه چون بدهندش شاکر باشد و چون ندهندش صابر باشد، ودرجهٔ دیگر آن است که دادن ونادادن بنزدیك او یکی باشد، سیم آن است که چون ندهندش شکر کند که دانسته باشد که صلاح او در آن است . ابراهیم خواص گفت در بادیه شخص وحشی را دیدم او را گفتم تو جنی یا انسی ؟ گفت جنّی ! گفتم کجا میروی ؟ گفت بمکه ! گفتم پس زاد و راحله کجاست ؟ گفت در میان ما نیزمتوکلان باشند که برتوکل روند ، گفتم بحقیقت توکل چیست ؟ گفت الاخذ من الله

---

(۱) تن شور آن سنك يا تخته است که مرده را برآن می نهند هنگام شستن

(۲) ابوتراب نخشبی عسکر بن حسین از مشایخ صوفیه است در سال ۲٤۵ در گذشت وسهل بن عبدالله تستری در سال ۲۸۳ و این سخن را بدو نسبت میدهند که «الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا» و ذوالنون مصری هم معاصر او بود و ثوبان بن ابراهیم نام داشت و اورا بتوکل دربند و زنجیر از مصر بسامرا آورد و خواست بتهمت کفرو زندقه بکشد او بسببی نجات یافت ودرسال ۲٤۵ درگذشت .

(۳) خواص کسی است که ازبرك خرما زنبیل ومانند آن بیافد و ابراهیم بن اسماعیل خواص را گویند در مسجد جامع ری در سال ۲۹۱ درگذشت واو معروف بود بتوکل .

(٤) ابوعلی رودباری احمد بن محمد نام داشت از مردم بغداد بود و بمصر انتقال کردی گویند مردی فقیه و محدث بود و در سال ۳۲۲ در مصروفات یافت و در قرافه مدفون گردید .

آنکه از خدای‌ستانی. ذوالنون گفت توکل ره مطامع برخود بسته داشتن‌باشد. و سهل گفت توکل شناختن روزی دهنده خلقان باشد واین آنگه شناسد که چنان‌گمان برد که آسمان از روی است و زمین از آهن نه از آن باران خواهد آمدن ونه از این نبات خواهد رستن‌آنگه بااین همه بداند که خدای او را فراموش نخواهد کردن وآنچه ضمان کرده است ازروزی‌او باو رساند از میان این روی‌وآهن. بعضی دگران گفتند که در خدای عاصی‌نشود برای‌روزی. دیگری گفت توکل آن باشد که خود را یاری دیگر نجوید جز خدای و روزیش را خازنی و عملش راگواهی جز او نباشد. جنید (۱) گفت توکل آن باشد که بکلی براو اقبال کند و از هرچه دون اوست إعراض کند. ثوری (۲) گفت توکل آن باشد که تدبیر خود بااو گذاری تااو وکیلت باشد که« گفت وکفی بالله وکیلا» و دیگری گفت : التوکل اکتفـاء العبدالذلیل بالرب الجلیل کاکتفاء الخلیل بالجلیل حین لم ینظر إلی عنایة جبرئیل . دیگری گفت : هو السکون عن الحرکات إعتماداً علی رب السماوات. بهلول‌مجنون(۳) را گفتند بنده کی‌متوکل باشد گفت آنگه که از خلق غریب شود و بحق قریب‌شود. حاتم‌اصم(٤)را گفتندحد توکل‌تو تاکجاست گفت بناء آن‌برچهار چیز است یکی آنکه شناخته‌ام که روزی مقدّرمن کس‌نخورد از آنم تیمار نیست ، دیگر آنکه دانسته ام که عمل من غیر نکند پیوسته بآن مشغولم ، سوم آنکه دانسته‌ام که‌مرگ ناگاه آید استعداد او میکنم ، چهارم آنکه شناخته‌ام که خدای بمن نگرانست چیزی نکنم که شرم باشدمرا ازاو،طاووس یمانی گفت أعرابی رادیدم‌درمکه‌براحله

(۱) جنید بغدادی صوفیه او را تکریم بسیار میکنند و از بزرگان خویش میشمارند والله أعلم بسال ۲۹۷ در بغداد درگذشت .

(۲) سفیان‌ثوری‌است درمدح و ذم اوسخن‌مختلف‌گفته‌اندو دراینجااعتماد برقول‌است. نه‌برقائل .

(۳) بهلول از عقلاء مجانین معروف است معاصر هارون بود و صوفیه او را از بزرگـان خود میشمارند .

(٤) حاتم بن علوان اصم ازمردم بلخ است و معاشر شقیق بلخی بود ودرسال ۲۳۷درگذشت.

اگرگوئی مؤلف چرا از مشایخ صوفیه روایت‌کرده است‌گوئیم همه آن مردمی‌که صوفیه از مشایخ خود میشمارند بدعت‌گذار نبودند بلکه آنان حضرت امام محمد باقروامام جعفر صادق علیهماالسلام ودیگر ائمه‌را نیز از مشایخ خود شمرند دیگر آنکه سخن حق‌را از هرکس باید فراگرفت‌که الحکمة ضالة المؤمن چنانکه اصولیان و محدثین و علمای‌عربیت و قراءت اصطلاحات ازاهل سنت‌گرفته‌اند مثل‌صحیح و موثق و ضعیف واجازه ومسند ومرسل ومناوله و وجاده و مدابجه وغیر ذلك‌بهرحال صوفیان در عهد مؤلف چنان منفور نبودندکه در عهد ما چون بدعت دراین‌عهد بیشتراست .

نشسته بساز تمام بدرمسجدالحرام رسید فرود آمد و راحله بخوابانید و سر سوی آسمان کرد و گفت بارخدایا این راحله وآنچه در وی‌است در ضمان تو است تامن بیرون آیم بامن‌سپاری و در مسجد رفت چون بیرون‌آمد راحلهٔ او برده بودند سرسوی آسمان کرد و گفت بارخدایا این دزد چیزی از من ندزدید از تو دزدید گفت نگاه کردم از سر کوه ابوقبیس مردی‌رادیدم که میآمدزمام ناقهٔ أعرابی بدست چپ گرفته ودست راست بریده و در گردن افکنده أعرابی را گفت بستان راحلهات با هرچه بر اوبود، ما او را گفتیم قصهٔ تو چون بود گفت این راحله بردم چون بسر کوه رسیدم سواری بر آمدبراسب أشهب نشسته و مرا گفت ای دزد دست‌راست بیرون کن من دست بیرون کردم دست من برسنگی نهاد و بسنگی دیگر جدا کرد ودر گردن من أفکند و گفت برو،هم این ساعت راحله باعرابی سپار من بیامدم و راحله بـاز آوردم من گفتم : « سبحان من لا یضیع و دایعه ولا یخیب سائله » سبحان آن خدای که ودایع پیش او ضایع نشود وسایل او خایب نشود و رسول ﷺ گفت: «لوتوکلتم علی‌الله حق توکله لرزقکم کما یرزق الطیر تغدو خماصاً و تروح بطاناً » . اگر توکل کنی برخدای حق توکل شما را روزی دهد چنانکه مرغان را ، بامداد ازآشیانها بیرون آیند حوصلها تهی و نمازشام باآشیان شوند حوصلهاپر. وعبدالله عباس روایت کرداز رسول ﷺ که گفت : « من‌سره أن یکون‌أقوی الناس فلیتوکل علی‌الله، ومن سرّه أن‌یکون أکرم الناس فلیتق‌الله . ومن سرّه‌أن یکون‌أغنی الناس فلیکن بما فی‌یدالله أوثق منه بمافی‌یده » هر که خواهد که قوی‌تر از همهٔ مردمان‌باشد گو توکل برخدای کن و، هر که خواهد که کریمتر همهٔ مردمان باشدگو ازخدای بترس وهر که خواهد که توانگرتر همهٔ مردمان باشدگو بآنچه بنزدیك خداست استوارتر باش از آنکه‌بنزدیك‌تواست وقال‌الشاعر :

هَوِّنْ عَلَيْكَ فَإِنَّ الأُمُورَ　بِأَمْرِ الإِلٰهِ مَقَادِيرُهَا

فَلَيْسَ بِآتِيكَ مَصْرُوفُهَا　وَلاعَازِبٍ عَنْكَ مَقْدُورُهَا (١)

قوله تعالی (إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللهُ فَلا غالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذي يَنْصُرُكُمْ ـالآيةـ) . آنکه‌حق تعالی بیان کرد که نصرت وظفر بردشمنان دین‌خدای نه بمال است و شوکت و قوت عدد و عدتما ولکن بخداي تعلق‌دارد، گفت اگر خدای‌نصرت

---

(١) کارهارا برخود سست‌گیرکه اندازه وتقدیر آن‌بفرمان خداست آنچه از تو بازگردانیده‌اند بتو نخواهد رسید و آنچه مقدور است ازتوپنهان نخواهدماند .

کند شما را در جهان کس شما را غلبه نکند و اگر خذلان کند شما را که باشد که شمارا پس از او یاری کند و نصرت و معاونت و تقویت متقارب باشند و ضد نصرت خذلان بود و آن آن باشد که رها کند مرد را و بسپارد که تا براو ظلم کنند تا هلاك شود، وخذول گویند آن گاورا یا آهورا که دیگران اورارها کنند و بروند قال طرفة :

خَذُولٌ تُراعي رَبْرَباً بِخَميلَةٍ تُناوِلُ أطرافَ البَريرِ وَتَرتَدي (۱)

وقال آخر :

نَظَرَتْ إلَيْكَ بِعَيْنِ جارِيَةٍ خَذَلَتْ صَواحِبَها عَلىٰ طِفْلِ (۲)

عبید بن عمیر خواند «إن یُخذلکم» من الافعال بمعنی یحملکم علی تخاذل . و قوله (مِنْ بَعْدِهِ) . قیل : من بعد نصره از پس نصرت او، وقیل :سواه چنانکه گویند : أطیعك ثم لاأطیع أحداً بعدك أی سواك . گفتند پس او یعنی جز او چنانکه کسی گوید من از پس تو طاعت کس ندارم یعنی بجز تو چون حال براین جمله بود مؤمنان باید تا توکّل واعتماد برخدای کنند که نصرت و خذلان باو متعلق است. قوله:

(وَما كانَ لِنَبِيٍّ أنْ يَغُلَّ - الاية).عکرمه روایتکرد ازعبدالله عباس که سبب نزول آیه آن بود که روز بدر گلیمی از بعضی صحابه مفقود شد منافقان حواله بررسول عليه‌السلام کردند خدای تعالی این آیه بفرستاد وجویبر روایتکرد از ضحاك از عبدالله عباس که گفت آیت در غزاة هوازن آمد که چون غنیمت میبخشید رسول عليه‌السلام ، مردی در زنی (۳) بر گرفت پنهان خدای تعالی این آیه بفرستاد و این برقراءت آنکس باشد که خواند « وما کان لنبی أن یغل» بضم یاء وفتح غین علی الفعل المجهول گفت نباشد یعنی نشاید که با هیچ پیغمبر خیانت کنند

---

(۱) تشبیه زنی است باهوکه فرزند رها کرده و باگله آهوان در درخت زاری بچرا رفته است میوه اراك را بدهان فرا میگیرد ودر شاخهای درختان پنهان میشود مانندکسیکه خود را درردا پیچید. ربرب گله است و خمیله درخت زار در ریگستان وبریر میوه اراك است واین ترجمه که کردیم مطابق شرح زوزنی است اما مطابق کلام مؤلف آن است که گوئیم آهوئی که یاران اورا رهاکرده باشند وتنها گذاشته واو باگله دیگر میچرد .

(۲) یعنی آهوی وحشی سوی تومی نگرید بچشمی مانند چشم زن جوانی که یاران خودرا رهاکرده است برای کودك خردی . یعنی میخواهد بایاران خودبرود اما برای فرزندش درخانه میماند وبحسرت سوی یاران خودنگاه میکند .

(۳) درزن سوزن بزرگ است مانندجوال دوز .

مقاتل و کلبی گفتند آیه در روز احد آمد که آن جماعت که ثغر داشتند و آن شعب چون امیر ایشان را گفت که مروی و طلب غنیمت مکنی که رسول ﷺ شما را محروم نکند و نصیب شما بدهد از غنیمت گفتند ترسیم که ندهد و برفتند خدای تعالی این آیه فرستاد. بعضی دگر گفتند سبب نزول آیه آن بود که جماعتی بزرگان ومعروفان طمع کردند که ایشان را تمیز و تخصیصی باشد وزیادتی بردیگران خدای تعالی این آیه فرستاد. محمد بن اسحاق بن یسار گفت آیه در باب وحی آمد یعنی نباشد هیچ پیغمبر را که در وحی خدای باامت خیانت کند و در آن زیاده و نقصان کند ، جماعتی گفتند از مشرکان اگر (۱) محمد در اینکه میخواند عیب الهه و معبودان ما نکردی یا مسامحه بکردی و کمتر گفتی از این معانی ، خدای تعالی آیه فرستاد که اینکه شما میخواهی خیانت باشد و خیانت در وحی روا نیست هیچ پیغمبررا، ابن کثیر و ابوعمرو وعاصم خواندند «یغل» بفتح یاء و ضم غین وسلمی و مجاهد همچنین خواندند علی إضافة الفعل إلی النبی ﷺ وباقی قراء خواندند «یغل» بضم یاء وفتح غین علی الفعل المجهول واین قراءت عبدالله مسعود است واول قراءت عبدالله عباس، معنی قراءت اول آن باشد که هیچ پیغمبر را نبود که خیانت کند چنانکه خیانت منسوب و مسند باپیغمبر باشد ، و قراءت دوم بر عکس اینست در معنی یعنی هیچ پیغمبر رانبود که باوخیانت کنند یعنی نرسد کس را که باپیغمبران خیانت کند، وبعضی اهل معانی گفتند لام منقول است از یغل بانبی والتقدیر وما کان النبی لیغل و این لام برای تأکید نفی است یعنی بر پیغمبران بهیچوجه خیانت نکنند نفی خیانت است از او برسبیل تأکید و مثل قوله « وماکان الله أن یتخذ من ولد » والمعنی ماکان الله لیتخذ ولداً. سدی گفت معنی آیه آنست که چون براءة ساحت رسول الله پدید آمد از خیانت و آنکه خیانت باو لایق نباشد لابد نسبتش باجز او باید کردن مفضل گفت معنی آیه آنست که دراو نگنجد و براو روا نباشد و براو گمان نبرد و برقراءت دوم که یغل باشد دو وجه دارد یکی آنکه کس را نباشد که باپیغمبر خیانت کند من الغل از بناء ثلاثی و وجهی دگر آن باشد که کس رانبود که اورا با خیانت نسبت کند من الاغلال کما یقال أکفره و أفسقه إذا نسبه إلی الکفروالفسق (وَمَنْ یَغْلُلْ یَأْتِ بِما غَلَّ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ) وهر که خیانت کند آنچه کرده باشدروزقیامت بیارد یعنی بامیان آرددر حساب تا جزاء آن بستاند . کلبی گفت روز قیامت آنچیز دزدیده و

(۱) کلمه اگر دراینجا بمعنی لو درعربی متضمن معنی تمنی و آرزو است یعنی ایکاش از این معانی کمتر گفتی .

خیانت کرده در او بیارند و دردوزخ بدارند گویند برو و آن بر گیر و بیار چون برود وآن بر گیرد و برپشت نهد و تا بکناره بیارد او را با پس افکنند و دیگر باره تکلیف کنند او را که بر گیر و بیار دگر باره همچنان کند و او را پس افکنند و همچنین میکنند و باین نوع اورا عذاب می کنند . ابوهریره روایت کرد که رسول ﷺ روزی خطبه کرد و بذکر غلول و خیانت رسید در آن مبالغه کرد و گفت « لاألفین احدکم یوم القیامة یجیء علی رقبته بعیر له رغاء یقول یا رسول‌الله أغثنی فاقول لاأملك لك من‌الله شیئاً » نباید که فردای‌قیامت یکی ازشمارا بینم میاید شتری بر گردن گرفته و شتر بانگ می‌دارد ومردمرا گوید ای رسول‌الله‌فریادمن‌رس‌من گویم من مالك نباشم ترا از خدای هیچ چیز « قد أبلغتك » من پیغام خدای بتو رسانیدم کار نبستی و نباید که فردای قیامت یکی از شمامیآید اسبی بر-گردن گرفته « له حمحمة » و او را آوازی باشد مرا گوید ای رسول‌الله فریاد من رس من گویم نتوانم با خدای چیزی گفتن برای‌تو پس از آنکه تبلیغ کردم و نباید که فردای‌قیامت یکی ازشمامیآید گوسفندی بر گردن گرفته «وله یُعار»(۱) واورا آوازی باشد ومرا گوید فریاد من رس ای رسول‌الله من گویم نتوانم ترا از خدای تعالی حمایت کردن چون تبلیغ کردم بر من هم این بود . و نباید که فردای قیامت یکی‌از شمامیآید و ازمال صامت چیزی بر گردن نهاده و مرا همین گوید و من جواب‌هم‌این‌دهم که برفت. ونباید که فردای قیامت یکی‌ازشما میایدورقعه‌ای‌چندمیآردیعنی برسنامی(۲)چندازخرقه‌پاره که‌دریده باشد وخیانت کرده‌در آن‌مرا گویدای‌رسول‌الله‌مرافریادرس گویم‌نتوانم‌پیغام‌خدای‌بگذاردم بتو،چراخلاف کردی(۳). عبدالله عمر روایت کند که درعهدرسول‌ﷺ بمردی‌بمرد نام‌او کر کره‌اورامیبردند رسول ﷺ گفت این‌بدوزخ‌میشودچون‌تفحص کردیم چادری‌دزدیده‌بود. ابن‌حمیدالساعدی‌روایت کرد که‌رسول ﷺ‌مردی‌را بجبایت‌فرستاد تاچیزی‌ازصدقات بستاند ببعضی‌ازقبایل‌عرب مرداز‌أزدبود برفتو باز آمد و چیزی که داشت گفت این شماراست و بعضی را گفت این هدیهٔ‌من است که ایشان‌دادند مرا ، رسول‌ﷺ برخاست و برمنبر خطبه‌کرد و آنگه گفت چرا عاملی را که بجای فرستم

---

(۱) یعار بضم یاء دونقطه وعین مهمله آوازگوسفند وبزباشد .

(۲) رقعه بمعنی وصله‌وپینه است برسنام یابرسبام‌که در نسخه‌های تفسیر دیده‌ام درجای‌دیگربمعنی وصله نیافتیم .

(۳) ازاین‌چند روایت معلوم میگرددکه درقیامت همه چیز محشور می‌گردد مال صامت یاحیوان وغیر آن درتأئیدآن‌روایات دیگری‌که زمین واشیاء دیگر درقیامت برانسان‌گواهی می‌دهد.

آنچه بستاند گوید بعضی از آن هدیهٔ من است چرا این هدیه اورا آن‌روز ندادند که او بخانه پدر و مادر خود بود بآنخدای که مرا بحق بخلقان فرستاد که هیچکس نباشد که من اوراجائی فرستم او چیزی بر گیرد از آن إلا روز قیامت‌میآید که آن بر گردن گرفته اگر شتر باشد او را رغای باشد و اگر گاوبود او را خواری باشد و اگر گوسفند بود او رایعاری باشد آنگه دستها برداشت تا سفیدی بغل او پیدا شد و میگفت «اللهم هل‌بلغت» بارخدایا آیا برسانیدم‌تا سه بارتکرار می کرد. زیدبن خالد روایت کرد که مردی از جمله أصحاب رسول فرمان‌یافت روز خیبر بیامدند و گفتند یارسول‌الله براین نماز کن گفت من نماز نمیکنم براو شمانمازبکنی گفتند یارسول‌الله چه کرده است ؟ گفت خیانت کرده است متاع او بجستند مهر کی بود (۱) در میان‌متاع او از آن أهل خیبر که دو درم نه ارزید، ابوهریره روایت کند که چون بغزاة خیبررفتیم وخیبر گشاده شد وغنیمت‌خیبرپیش‌آوردند دراوزروسیمی نبودجزجامه ومتاع رسول ﷺ قسمت کردچون‌بوادی‌القری آمدیم رسول‌را ﷺ غلامی‌سیاه بهدیه‌آوردند نام‌اومدعم او ایستاده بود وباراز‌چهارپای رسول‌بازمیگرفت ناگاه تیری‌آمد براوو برجا بیفتادوبمرد صحابه گفتندهنیئاً له‌الجنة رسول‌ﷺ گفت نه بآن‌خدای که مرابحق‌بخلقان فرستاد که بخلاف این است آن گلیم که در پشت‌دارد ازغنیمت‌بر گرفت پیش‌ازقسمت فردای قیامت‌آن گلیم از آتش شود درتن‌او. صحابه‌چون‌بشنیدند برفتندهریکی محقری ازشراکی‌ودوالی میاوردندومیگفتند ای رسول‌الله زنهار نباید که این‌فردا آتش گردد ودرما‌پیچید. عبدالله‌بن عمرروایت کند که‌رسول راﷺ غنیمتی آوردندبلال‌رابفرمود تاندا کرد که‌هر که‌ازغنیمت‌چیزی‌دارد بیاردصحابهٔ آمدند و آنچه داشتندبیاوردندورسول‌ﷺ قسمت کرد چون‌ساعتی‌بر آمد مردی‌میامدوزمامی‌میآورداز موی بافته و گفت یارسول‌الله این ازجملهٔ غنیمت‌است رسول ﷺ گفت آوازبلال شنیدی که‌ندا میکرد که هر که چیزی دارد بیاری گفت بلی گفت چرا نیاوردی گفت یارسول‌الله عذری بود رسول ﷺ گفت برو نگاه دار تافردای قیامت بیاری که‌من ازتو قبول‌نمیکنم ، محمدبن زایده گوید که بامسلمه بغزای روم بودیم چون‌غنیمتی یافتیم مردی را آوردند که خیانت کرده بود درچیزی ازسالم پرسید که چه‌باید کردن گفت ازپدرم شنیدم که او گفت ازبعضی صحابه شنیدم که او گفت‌از بعضی صحابه شنیدم که رسول‌ﷺ گفت هر که‌او درغنیمت خیانت کند اورابزنی و متاعش بسوزی گفت اکنون این را که بخیانت بر گرفته است چه‌حکم‌باشد گفت بفروش و

(۱) مهرك ظاهراً ترجمه جزع است

بهایش بدرویشان ده عمروبن شعیب گفت که رسول ﷺ چون مطلع شد برخیانت کسی اورا بزدی ومتاعش بسوختی وبروایتی دیگر اورا نصیب ندادی ازغنیمت و رسول ﷺ گفت « الغلول من جمر جهنم »خیانت ازانگشت(۱) دوزخ باشد (ثُمَّ تُوَفّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ) . پس هر نفس هرچه کرده باشد بدهند بتمام و کمال کما یقال. توفیت المال واستوفیته إذا أخذته وأعطیته تاماً وافیا، ومنه قوله «الله یتوفی الانفس»(وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ) وایشان‌را هیچ نقصان نکنند و قیل «لایظلمون »ای لایعذبون بمالا یستحقّونه .واگر برهردوحمل کنند روا باشد چه تنافی نیست میان ایشان. قوله :

قوله : (أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَ اللهِ ـ الآیة ـ) آنگه حق تعالی جمع کرد ازمیان جزاء خاین وامین و برمکلّفان عرض کرد تا بعقل بیندیشند واختیار بدنکنند برای خود گفت آنکس که متابعت رضای خدا کند چنان باشد که او بخشم خدای بازگردد ومأوی وجای او دوزخ بود وبدجای است این یعنی راست نباشد بایکدیگر این صورت استفهام است ومراد تقریر است تاقرار دهد باعاقلان واقرار بستاند ازایشان تا بهرحال مقر آیند که آن به باشد که متابعت رضای خدا کند تا مستوجب رحمت وثواب خدای شود، ومورد آیت تحریص و تحذیر است وترغیب وترهیب تا مردم دراین آویزند وازآن بگریزند وفّقنا الله لمرضاته بفضله ورحمته(هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللهِ) ایشان درجات و پایه‌های بلند یابند بنزدیك خدای یعنی هُم اصحاب درجات عندالله ایشان اصحاب منازل ودرجاتند بنزدیك خدای علی حذف المضاف وإقامة المضاف إلیه مقامه واین‌را أمثله برفت ومثله قول ابن هرمه أنشده سیبویه :

أَنُصْبٌ لِلْمَنِيَّةِ يَعْتَرِيهِمْ رِجالي أَمْ هُمُ دَرَجُ السُّيُولِ (۲)

ای هم اصحاب درج ولکن وچون ایشان مختلف بودند درمستحقات خوداختلافی ظاهر کاختلاف الدرجات ایشان را خوددرجات خواند واین جنس لابدبرطریق مبالغه بود حق‌تعالی دراین آیه بیان کرد که این دو گروه درجاتند پایها دارند و اصل درجه پایهٔ نردبان باشد که باو بروند اینان‌را دربهشت من اعلی وایشان‌را دردوزخ من اسفل برای آنکه دوزخ طبقات ودرکات است وبهشت منازل ودرجات تا درخبر آمده است که اهل بهشت اهل علیین راچنان بیند که ستاره که مامی بینم درافق آسمان(وَاللهُ بَصِيرٌ بِما يَعْمَلُونَ) مورد او مورد وعید وتهدید است

(۱) انگشت بکسر گاف فارسی ذغال افروخته است.
(۲) آیا مردان من ثابت هستند تامرگ آنهارادریابد یامانندسیل درگذرند .

وتنبيه بر آنكه خداى تعالى عالم است باحوال واعمال هر كس از اين دو گروه تا هريكيرا بوفق استحقاق جزا دهد واز قليل و كثير مكافات كند . قوله تعالى :

لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ

منت نهاد خداى بر مؤمنان چون فرستاد در ايشان پيغمبرى از ايشان كه مى خواند بر ايشان

آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي

قرآن اورا وپاك مى‌گرداند ايشان را ومى‌آموزاند ايشان راكتاب وحكمت اگرچه ايشان بودند پيش از اين

ضَلَالٍ مُبِينٍ (١٥٩) أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ

در گمراهى هويدا چون بشما رسيد مصيبتى كه رسانيدى شما دوچند آن گفتيد چگونه‌ست اين بگو آن

مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (١٦٠) وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى

از نزد شماست خداى بر همه چيز قادر است و آنچه رسيد بشما در آنروز كه بهم رسيدند

الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ (١٦١) وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ

دوگروه پس بفرمان خداى بود وتا بداند مؤمنان را وبداند آنان راكه نفاق كردند وگفتند مرايشان را

تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أَوِ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ

كه بيائيد كارزار كنيد در راه خداى يا دفع كنيد گفتند اگر دانستيمانى كارزارى را پس روى كردمانى شمارا ايشان به كفر

يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللهُ أَعْلَمُ

در آنروز نزديكترند از ايشان بايمان مى گويند بدهنهايشان آنچه نيست در دلهايشان و خداى داند

بِمَا يَكْتُمُونَ (١٦٢) الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَؤُا

بآنچه پنهان‌ميكنند آنانكه گفتند برادرانشان‌را ونشستند اگر فرمان ما بردندى نبكشتندى ايشانرا گو پس بازدارى

عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (١٦٣) وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ

از خويشتن مرگ را اگر راست مى‌گوئى و مپندار آنان را كه كشتند ايشان را در راه

اللهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (١٦٤) فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ

خداى كه مردگانند بلكه زندگانند نزد پروردگار ايشان روزى دهند ايشانرا خرمند بآنچه داد ايشانرا خداى از فضل خود

وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (١٦٥)

وخرمند بآنانكه در نرسيدند بايشان از پس ايشان كه ترس نيست برايشان ونه ايشان اندوهگين مى‌شوند

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللهِ وَ فَضْلٍ وَأَنَّ اللهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (١٦٦)

شادمان میشوند به نعمتی از خدای و افزونی و آنکه خدای هرزه نبکند مزد مؤمنـان را

اَلَّذِينَ اسْتَجابُوا لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ ما أَصابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ

آنانکه اجابت کردند خدای وپیغامبررا ازپس آنکه رسید بایشان خستگی مرآنان راکه نیکی کردند ازایشان

وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ (١٦٧) اَلَّذِينَ قالَ لَهُمُ النّاسُ إِنَّ النّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ

وپرهیزکاری مزدی بزرك آنانکه گفتند ایشان را مردمان که مردم جمع کردند برای شما

فَاخْشَوْهُمْ فَزادَهُمْ إِيماناً وَقالُوا حَسْبُنَا اللهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ (١٦٨) فَانْقَلَبُوا

بترسید ازایشان بیفزود ایشانرا ایمان وگفتند بس است مارا خدای ونیك وکیل است او بازگشتند

بِنِعْمَةٍ مِنَ اللهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوانَ اللهِ وَاللهُ ذُو فَضْلٍ

با نعمت از خدای و فزونی نرسید بایشان بدی وپس‌روی کردند خشنودی خدایرا وخدای خداوند فضل

عَظِيمٍ (١٦٩) إِنَّما ذٰلِكُمُ الشَّيْطانُ يُخَوِّفُ أَوْلِياءَهُ فَلا تَخافُوهُمْ وَخافُونِ

بزرك است آن دیو است می ترساند دوستان خود را پس مترسید از ایشان و بترسید از من

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (١٧٠).

اگر مؤمنی

قوله (لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ) حق تعالی گفت منت نهادخدای عزّوجل برمؤمنان چون بفرستاد رسولی ازایشان بایشان، مفسران گفتند آیة عام است بلفظ وخاص بمعنی برای آنکه رسول ﷺ ازعرب است بآنکه مبعوث است بكافة مردمان ازعرب وعجم وروم وهند وترك وگفته‌اند که درعرب تخصیص هست برای آنکه اهل‌علم بانساب گفتند هیچ قبیلهٔوحیّی نیست ازعرب والارسول راﷺ باو نسبتی هست مگر بنی تغلب که حق تعالی رسول را ازایشان نگاهداشت که درایشان اصرار بر نصرانی بود وبعضی دگر گفتند جمله مؤمنانرا خواست ومعنی آنکه گفت «من‌انفسهم» ازایشان بود بایمان وشفقت نه بنسبت چنانکه یکی ازما گوید توازمنی ونفس‌منی بیانش «لقد جاءكم رسول من‌أنفسكم» قوله (يَتْلُوا عَلَيْهِمْ اٰياتِهِ) آیات خدای برایشان میخواند این صفت اوست و محل اونصب است علی صفة «رسولا» یعنی رسولا تالياً عليهم آياته مزكياً لهم معلماً لهم الكتاب والحكمة وایشان راتزکیه میکندقولی آنستکه‌ایشانرا دعوت میکند بدینی که بدان‌دین مزکی ومطهر باشندواقوال‌دراین برفت وایشان را کتاب‌میآموزد یعنی قرآن

وشریعت (وَإِنْ كانوا مِنْ قَبْلُ لَفي ضَلالٍ مُبينٍ) واگر چه ایشان پیش‌ازاین درضلال و گمراهی ظاهر بودند ، کوفیان‌این را رفع علی‌الغایة(۱) گویند وبصریان مبنی گویند برضم بنای عارض چون مضاف الیه ازاوقطع کردند این را برضم بنا کردند .

(أَوَلَمّا أَصابَتْكُمْ) همزه استفهام راست و واوعطف‌است ولما ظرف است، ومعنی‌استفهام اینجا تقریع است وعامل دراوجواب اوباشد وهوقوله قلتم ماقلتم حین‌أصابتکم حق تعالی گفت آنکه بشما رسید مصیبتی ونکبتی یعنی روزاحد که شما دوچندان رسانیده بودی بدشمنان‌یعنی درروزبدر وآن چنان بود که روز احد هفتاد کس را ازصحابه بکشتند وروزبدر مسلمانان صدو چهل کس را بکشتند ازمشرکان بیك روایت وبیك روایت چهل‌را بکشتند وچهل‌را اسیر بگرفتند برای‌آن گفت (قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْها قُلْتُمْ أَنّى هذا) ای کیف وقع هذااین‌چگونه‌افتاد وما مسلمانیم وبرحقیم‌وپیغمبرخدای‌درمیان ماست ووحی‌ازآسمان بمامیآیدوایشان‌مشرکانند وبرباطلند ازکجا افتاد اینحال و چرا چنین آمد ای‌محمد بگو و جواب ده ایشان را که این چه تعجب است این هم ازنزدیك شماست یعنی منکم علیکم ازشما برشما آمد که شعب رها کردی وفرمان رسول را مخالفت کردی . وبعضی دگرمفسران گفتند مراد ترك قتل‌وقبول فداست و این آنستکه ما ایشان را نکشیم وفدیه بستانیم وبربرگ لشکروکارزار صرف کنیم این آن بود که عبیدة‌السلمانی روایت کردازامیرالمؤمنین‌علی علیه‌السلام که او گفت‌جبرئیل‌آمدبررسول علیه‌السلام وگفت خدای تعالی کاره است فداستدن شما ازکافران وایشان را رها کردن وخدای تعالی رسول را مخیر کرد ازمیان دوکار یکی آنکه همهٔ اسیران پیش‌آرند وگردنشان بزنند و اما عددی مخصوص را بکشند وازباقی فدیه بستانند ایشان گفتند خویشان وعشایرمااند وصلاح در آنست که ما ایشان را نکشیم وفدیه بستانیم وبربرگ وسازوآلت کارزار صرف کنیم وهمچنان کردند چون روز احدآن وهن‌افتادایشان گفتند انّی هذااین‌چگونه افتاد وچرا بود حق‌تعالی گفت (هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ) ازشما افتاد که اگرشما اینان را روزبدر کشته بودی روز احد با شما این نکردندی که کردند . (إِنَّ اللّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ) وخدای برهمه چیزقادراست قادربود که شما راازایشان منع کند که ایشانراازشما منع کردی بقهر إلاّ آنستکه حکمت وتکلیف مانع بود از این .

---

(۱) یعنی«قبل» که‌مضموم‌است .

قوله (وَما أصابَكُمْ يَوْمَ التَقَى الجَمْعانِ) وآنچه بشما رسید آنروز که دولشکر روی بهم دادند یعنی روزاحد آن قتل و اسر وجراحت ووهن وکسر (فَبِإذْنِ اللهِ) ای بعلم‌الله بعلم خدای بود وخدای دانسته چنان خواهد بودن‌جز که دانستن خدای واجب نکندوجود معلوم برای‌آنکه علم وعالمی تعلق دارد بمعلوم علی‌ماهوبه ومعلوم‌را برصفتی‌نکند پس عالمی تبع معلوم‌باشد ومعلوم تبع عالمی‌نباشد(۱) بیان این آن‌است که یکی ازما که داند که خدای تعالی عالم وقادر وحیّ وموحّد است وحاصل برصفت کمال، نه خدای برای‌آن بر آن صفات حاصل‌است که اومیداند واین سخن‌آن است که حسم مادّه‌هرشبهتی کند که دراین باب آرند که این‌را ارتکاب نتوانند کردن واذن بمعنی علم درلغت ظاهراست (وَلِيَعْلَمَ المُؤْمِنِينَ) (وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نافَقُوا) و نیز تا بدانند که از میان شما مؤمن کیست ومنافق کیست ومعنی آنستکه تا پیدا شود که مؤمن کیست ومنافق کیست وفرق وتمیز پدید آید ولکن چون معامله آنان کرد که ندانند تا بدانند نام‌آن براین اجرا کرد واین‌فصل مستقصی برفت، اعاده کردن وجهی ندارد . قولی دیگر گفتند علم بمعنی رؤیت است چنانکه رؤیت بمعنی علم آید، یعنی خدای‌تعالی آنچه میداند در حق شما وآن معدوم بیند ، و ممکن نباشد که بینند تا در وجود نیاید که معدوم نتوان دیدن واین وجهی‌قریب باشد پس‌ازآنکه درست شود که علم بمعنی‌رؤیت آمده است (۲) بعضی دگر گفتند مراد آنستکه خدای شما را معلوم کند که او نفاق ایشان

---

(۱)گویند علم بردوگونه است اول‌علمی‌که سبب معلوم‌گردد مانند علم مهندس وصورتیکه‌درتصور آورد ومطابق آن بناکند وآن‌را علم فعلی‌گویند دوم علم انفعالی که سبب معلوم نباشد بلکه از معلوم گرفته شود وعلم خداوند نسبت بموجودات عالم ازقسم اول‌استکه چون علم وی بچیزی تعلق گیرد آن‌جیز بدان وجه‌که او دانسته واقع شود بسبب علم‌او، وبعضی پندارند که علم او بافعال بندگان همچنین است و مؤلف‌گوید علم اوسبب عمل بندگان نیست تاجبر لازم آید چون او خود نخواست بندگان مجبور باشند چنانکه یکی ازما داند فلان ملحد در ماه رمضان‌روزه نخواهدگرفت و علم ما سبب افطار اونیست اوخود مقصراست و شاعرگوید :

ملحد گرسنه در خانه خالی وطعام   عقل باور نکند کز رمضان اندیشد

(۲) معنی سخن آن است‌که خدای تعالی پیش از وجود می‌داند اما نمی‌بیند وآن‌را موجود کردتاببیند نه‌آنکه بداند واین سخن راگرچه‌مؤلف پسندیده ونزدیك شمرده است اما بمقتضای قواعد عقلی صحیح نمینماید چون واجب‌الوجودمحل حوادث نیست و تغییر درذات او راه ندارد واگرپیش از وجود اشیاء آنهارا نبیند وپس‌ازوجودبیند لازم‌آید درذات اوتغیری حادث شود ،علت آنکه‌انسان*

میداند وایمان اینان واین وجه ازظاهر بر نیاید ووجه معتمدآنستکه ما گفتیم (وَقِيلَ لَهُمْ) و گفتندایشان را یعنی‌عبدالله‌اُبی‌سلول‌راواصحاب‌اورا ازمنافقان(تَعالَوْا قاتِلُوا في سَبيلِ اللهِ) بیای تا کارزار کنی دره خدای یعنی جهاد در دین‌خدای (أَوِادْفَعُوا) واگرشما را تیمار مسلمانی‌نمیدارد برسبیل دفع ازخودوخانه وحریم وحمایت گاه خود برعادت عرب بکنی(قالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتالاً لَاتَّبَعْناكُمْ) گفتند اگرما دانستمانی که کارزارخواهدبودن نرفتمانی‌وبر پی شما بیامدیم واین‌آن بود که چون رسول ﷺ باحد میآمدعبدالله اُبی‌سلول اصحاب خودرا گفت چه مهم است ما را برای‌محمد وقوم او خویشتن را طعمهٔ شمشیرساختن بیائید تابمدینه‌شویم وبر گشتند سیصد مرد وبا مدینه شدند چون رسول ﷺ ملامت کرد ایشان را وصحابه ، عذر این آوردند که« لونعلم قتالاً لاتبعناکم» حق تعالی گفت دروغ میگوئید (هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمانِ) گفتند لام‌بمعنی الی‌است چنانکه گفتیم متعاقب باشد در بسیاری‌فعلها یقال‌هدیته‌لکذاوالی کذاودعوته‌لکذا وإلی کذاوارشدته‌لکذاوالی کذا گفت ایشان آن روز بکفر نزدیك‌تر بودند که باایمان برای آنکه کفر بردل داشتندوایمان برزبان‌آنکه آنچه حقیقت نفاق‌است درحق‌ایشان‌محقق کرد که (يَقُولُونَ بِأَفْواهِهِمْ ما لَيْسَ في قُلُوبِهِمْ) بزبان چیزی میگویند که در دل ندارند . (وَاللهُ أَعْلَمُ بِما يَكْتُمُونَ) و خدای عالم تر است بآنچه ایشان در دل پنهان میدارند از کفر، آنگه دگر احوال و اقوال ایشان باز گفت (الَّذينَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ وَقَعَدُوا) گفت‌رها نکردندبآنکه‌خودبنشستند، برادران‌خود را دردین ویادرنسب گفتند که اگر آنانکه دراحد کشته شدندفرمان‌ما کردندی و بخانه بنشستند ایشان‌را نبکشتندی چنانکه مارا نبکشتند چنانکه حقتعالی پیش‌ازاین حکایت کرد که «ماماتوا وماقتلوا» حقتعالی گفت بگوایشانرا که اگر راست‌میگوئی‌مرگ‌ازخویشتن بازداری‌وآیه وارد است مورد ردّ برایشان وتکذیب‌ایشان‌درآنچه گفتند آنگه حقتعالی‌خواست تا بآیه‌آنانکه در بدرشهید شدند بخلقان‌نماید تامؤمنان شاد شوند و رغبت افتد ایشان را در جهاد و منافقان

---

* وحیوان‌تاچیزی موجود‌نباشد‌نمی‌بیند آن‌است‌که دیدن‌ما بمتأثر شدن قوه باصره چشم است‌ازنور وچون مرئی موجود نباشد نوری ازآن بچشم نمی‌تابد اما دیدن خداوند بتابش نور ازجسم مرئی و تأثیر درمردمك چشم نیست بلکه حضور و شهودی است بنحو دیگرکه ما ازآن خبر نداریم و شاید آن بافاصله زمانی و مکانی ممکن‌باشد بلکه دیدن باغیر چشم مثلا باحس مشترك‌که‌توقف برنورندارد در انسان‌هم بافاصله زمان ومکان ممکن است چنانکه فرعون ازهفت سال پیش سالهای قحط را دررؤیا دید وحقیقت بود .

راغم‌وذلیل‌شوند گفت(وَلاتَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْواتاً) مپندارو گمان‌مبر که آنان را که درسبیل خدای بکشتند ایشان مردگانند بل زندگانند بنزدیك خدای روزی می‌دهند ایشان را و شادمانه‌اند بآنچه خدای بایشان می‌دهد و این آیه دلیل آنست که شهدا باجسام و ارواح زنده‌اند (۱) و برصفات کمال که لایق ایشان بودحاصلند، بعضی‌مفسران گفتند آیه درروز بدر آمد وشهیدان بدروایشان‌چهارده مرد بودند شش‌ازمهاجر وهشت‌ازانصار ودیگران گفتندآیه در کشتگان‌احد آمدوایشان هفتادمرد بودند چهارمردمهاجرو باقی‌انصار عبدالله‌عباس روایت کرد ازرسول ﷺ که گفت درحق شهیدان‌احد «جعل‌الله‌أرواحهم فی‌أجواف‌طیر خضرترد أنهارالجنة وتأکل من‌ثمارهاوتسرح‌من‌الجنة حیث‌شاءت وتأوی‌إلی‌قنادیل‌من‌ذهب تحت‌العرش» گفت خدای تعالی ارواح ایشان‌را (۲) در شکمهای مرغانی سبز نهاد که از جویهای‌بهشت آب می‌خورندوازدرختان بهشت میوه می‌خورند ودربهشت‌چنانکه خواهند میگردند ومأوی ومنزل ایشان‌قندیلهااست ازرز وددرزیرعرش رب‌العزة آویخته آنگه گفت چون آن کرامت و منزلت دیدند ازخدای تعالی گفتندکاشکی قوم دانستندی آنچه مادانیم‌از کرامت‌ونعمت، خدای‌تعالی گفت من ایشان‌رامعلوم کنم‌تاشادمانه شوند و آنگه این آیه فرستاد واین وجهی است‌درسبب نزول‌آیه، قتادة وربیع گفتندمارااروایت کردند که‌چون اینجماعت‌را باحدشهید کردندمسلمانان گفتندکاشکی تامادانستمانی که‌حال این برادران ما که ایشان‌را بکشتند چیست خدای تعالی این‌آیه‌فرستاد«ولاتحسبن‌الذین قتلوافی‌سبیل‌الله‌ـ الایه» مسروق گفت‌ماعبدالله مسعودراپرسیدیم از این آیه گفت خدای تعالی ارواح شهیدان احدرا درأجواف‌مرغانی سبز کردچنانکه درخبر

---

(۱) قاضی بیضاوی گوید این آیت دلالت دارد که انسان غیر این هیکل محسوس است بلکه جوهری است بذات خویش ادراك میکند وبخراب بدن‌فانی نمیشود وادراك ولذت بردن‌ودردکشیدن او توقف بربدن ندارد ومؤید این است قوله تعالی فی‌آل فرعون «النار یعرضون علیها غدواً وعشیاً الایه» وروایت ابن‌عباس درمرغان سبز .

(۲) براین روایت مراد حیات ارواح است نه‌حیات بدن وحقیقت آن‌است‌که در زندگی دنیا نیز حیات خاص روح‌است وبدن‌بمجاورت روح نام زندگی‌بعاریت گرفته مانندآنکه گویندآب‌دریا شور است وحقیقت آنکه آب‌هرجا باشدشیرین است‌وآن‌شوری نمك‌است‌که باآب‌دریا آمیخته اکنون هم بدن دردنیا مرده‌است وآن حیات‌که می‌بینیم ازروح‌است‌که ببدن تعلق دارد درروایات دیگر آمده‌است‌که ارواح مؤمنان پس‌ازمرگ دربدنی تعلق‌گیرد مانند بدن دنیاکه‌اگر بینی‌بشناسی‌وبدین مضمون‌آیتی در سوره بقرة هست‌که در جلد اول‌همین‌تفسیر درصفحه ۳۷۸ گذشت وماسخنی ازقاضی بیضاوی نقل کردیم و شرحی‌گفتیم .

اول برفت آنگه اطلاع کرد برایشان و گفت چه آرزو است شمارا گفتند بار خدایا مارا بالای این چه آرزو وتمنا باشد که ما از میوه‌های بهشت می‌خوریم و از جویهای بهشت آب‌میخوریم ودر زیر عرش مجید مسکن و منزل داریم حقتعالی دیگرباره اطلاع کرد برایشان و گفت‌هیچ آرزو هست شما را گفتند آرزوی ما آنست که مابادنیاشویم ودرپیش‌رسول‌تو جهاد کنیم وشهید شویم تاما‌را بنزدیك‌تومنزلت‌بیفزاید حقتعالی گوید من حکم کرده‌ام که آن‌را بآنجا که‌رسانیدم بادنیا که سرای‌محنت وتکلیف است نبرم گفتند بارخدایا چون حکم توچنین است آرزوی ما آنست که سلام ما برسول خود برسانی و او را احوال ما معلوم کنی و بفرمای که تو از ما راضی شدی و ما را از خود راضی کردی حق تعالی گفت امّا هذا فنعم این بکنم برای شما ، و این آیه فرستاد. جابر عبدالله انصاری گفت پدر مرا عبدالله باحد شهید کردند و او جماعتی اطفال را بمن رها کرد یك روز رسول صلی الله علیه و آله مرا گفت یا جابر بشارت دهم تورا ؟ گفتم بلی یا رسول‌الله گفت پدر تورا چون باحد شهید کردند خدای تعالی اورا زنده کرد(۱) وبی‌واسطه با او سخن گفت و گفت یا عبدالله چه آرزواست تورا گفت بارخدایا آنکه مرا زنده کنی تا در پیش‌رسول تودگرباره شهید شوم حق‌تعالی گفت‌حکمت نیست که‌آن را که‌اینجا رسانیدم بادنیا برم گفت بار خدایا آرزوی دیگر مرا آنستکه قوم من بدانند که من درچه کرامت و منزلتم حق تعالی گفت من‌این‌اعلام بکنم واین آیه فرستاد . انس مالك روایت کند ازرسول صلی الله علیه و آله که او گفت هیچکس نبود که بمیرد واورا ازخدای تعالی منزلتی باشد که تمنای‌رجوع با دنیا کند مگرشهیدان(۲) که ایشان تمنا کنند که با دنیا آیند ودگرباره شهیدشوند از آن منازل ودرجات

---

(۱) دراینجاگوید خدای تعالی اورازنده‌کرد ودرسطر بعدازاین‌گوید بارخدایا مرا زنده‌کنی واگرکسی‌گوید خدای‌تعالی اورا زنده‌کرد پس‌تمنای زنده‌کردن چیست‌گوئیم آن‌زنده‌کردن اول زنده کردن برزخی است وسنخ زندگی آخرت واین‌آرزوکه‌کرد زنده‌کردن دنیوی‌است واطلاق زنده‌کردن خاص‌بزندگی‌دنیا نیست وآنکه‌درآنجازنده شود عین‌همین‌انسان دنیوی‌استوباختلاف نشآت‌گونه‌گونه‌شود نظیرآنکه قوه برق‌بحرکت چرخهاپدیدآید ودرسیم‌روان‌گردد وبصورت‌نوردرچراغ‌ظاهرگردد .

(۲) این حدیث دلالت صریح دارد برآنکه زنده بودن‌پس ازمرگ منحصر بشهدا نیست بلکه همه زنده‌اندچنانکه ازقاضی‌بیضاوی نقل‌کردیم فلاسفه الهی ازچندعلامت دانستندکه روح‌ناشی ازمزاج و ترکیب عناصر وارکان‌بدن‌نیست بلکه‌خودبعالم‌دیگر غیرمادی اتصال‌دارد وبه‌فساد‌بدن فانی‌نمی‌شودمانند نوری‌که ازخورشیدبدرودیوار می‌تابدچون وجودش‌اتصال‌بخورشیدداردا گردیوار خراب‌شوداو فانی نمی‌شود وماننددنورچراغ‌نیست‌که ازشکستن وفانی‌شدن‌چراغ‌فانی‌گردد وازجمله‌گویند‌قوه‌جسمانی‌بسبب*

و کرامات که ایشان را بنزدیك خدای باشد . و بعضی دگـر گفتند آیه در شهیدان چاه معونه آمد وقصهٔ این آن بود که محمد بن إسحق بن یسار گفت باسناده ازحمیدطویل ازانس مالك و جماعتی دیگرازاهل علم هم روایت کردند که ابو براء عامر بن مالك بن جعفر بن کلاب ملاعب الاسنه که‌سیدبنی‌عامر بن صعصعه بود بنزدیك رسول آمد بمدینه‌واوراهدیه‌ای‌نیکو آورد رسول ﷺ هدیهٔ‌او قبول نکرد و گفت یاأبا براء من هدیهٔ مشرکان نپذیرم اسلام آرا گرخواهی که هدیهٔ توقبول کنم واسلام براوعرضه کرد و بگفت اوزا آنچه خدای‌وعده داده‌است مؤمنان‌رااز کرامت ونعمت وثواب وازقرآن چندآیه بر اوخواند اواسلام نیاورد ولیکن نزدیك بود و او را قول رسول نکو آمد و گفت ای محمد این دین که توما را بآن دعوت میکنی دینی‌نکواست اگـر جماعتی صحابه را بفرستی باهل نجد تا ایشان را دعوت کنند باین‌دین امیدمن چنان است که اجابت کنند رسول ﷺ گفت من ایمن نباشم برایشان که ایشان را بمیان‌قومی کفار فرستم که ایشان‌را بکشندابو براء گفت درحمایت‌منندایشان‌را بفرست‌رسول ﷺ منذربن‌عمرو را باهفتاد مرد ازخیارمسلمانان بفرستاد ازجملهٔ ایشان حارث بن صمه وحزام بن ملحان‌وعروة بن‌اسماء ونافع بن بدیل بن ورقاءالخزاعی- واین‌مرد ازپدران‌ماءاست- واین‌صفر بودسال‌چهارم ازهجرت برسرچهارماه ازوقعهٔ احد ، بیامدند و بچاه معونه فرودآمدند و این زمینی است ازمیان زمین بنی‌عامرو بنی‌سلیم چون‌فرودآمدند گفتند کیست ازمیان ما که رسالت رسول ﷺ بگذارد باین جماعت؟ حزام بن ملحان گفت من‌بگذارم آنگه نامهٔ رسول‌بر گرفت وبیامد و برایشان‌بایستاد و گفت «یا اهل بئرمعونه انا رسول رسول الله الیکم» من رسول رسول‌خدایم بشما من گواهی میدهم که خدا یکی‌است ومحمد ﷺ بنده ورسول اواست بخدای وپیغمبرش ایمان‌آری ؛ مردی ازخیمه بیرون‌آمد ونیزهٔ برپهلوی اوزد وبدگرپهلوبرون‌برد او گفت‌الله‌اکبر بفوزاکبررسیدم وبیفتاد وجان‌بداد آنگه عامر بن طفیل‌بن‌عامر آواز داد بنی‌عامر را وبا قتال‌این جماعت‌مسلمانان خواند اجابت نکردند و گفتند ما ابوبراء را نیازاریم که اینان در جوار اویند استغاثه کـرد

پیری وضعف‌نقصان می‌پذیرد مانند باصره وسامعه وحافظه اما قوه عاقله محفوظ میماند یا بیشتر می‌شود دیگرآنکه قوای جسمانی پس‌ازادراك قوی ضعیف را درك‌نمیکند چون متأثر نمی‌شود برخلاف‌قوه‌عاقله و در منظومه حکیم سبزواری‌ده دلیل شمرده‌است که محل‌تفصیل آن‌جای دیگراست بالجمله عالم‌باطنی است که‌روح انسان بدان‌اتصال‌دارد ودررؤیای صادق وحقیقی‌ازآن‌عالم اقتباس‌معلومات غیبی‌میکند پس ازرحلت‌درهمان عالم میرودودراین‌باب حدیثی وارداست که‌یکی‌ازپیغمبران سلف‌هرچه‌ازآخرت‌می‌گفت مردم‌باور نمیکردندتاخداوندخواب دیدن‌رابرمردم مسلط کرد .

بجماعتی ازبنی‌سلیم وقبایل ایشان منهم رعل وذکوان ایشان اجابت کردند و بیامدند واین‌قوم مسلمانان را درمیان گرفتند مسلمانان ، چون این دیدند دست بتیغ ونیزه زدند و بذل جهد کردند درقتال تا همه کشته شدند الا کعب بن زید که او رادرکارزار بیفکندند واورا رمقی بود وجراحت بسیارداشت ازمیان کشتگان برخاست وبهترشد ودرکارزارخندق کشته شد و اشتران این مسلمانان بچره بودند ودومرد با آن بود یکی عمروبن امیة الضمری‌وانصاری ودیگر احد بنی‌عمروبن‌عوف، ایشان را هیچ خبرنبودازاحوال این مسلمانان إلاّ آنکه نگاه کردندمرغان را دیدند که آنجا که لشکرگاه ایشان بود پروازمیکردند گفتند این مرغان چرا پروازمیکنند بیامدند وبنگریدند قوم را کشته یافتند گفتند رأی‌چیست عمروبن‌امیه گفت‌برویم ورسول خدا را خبردهیم ازاین حال ، انصاری گفت امّا نخواهم که ازصحبت این‌جماعت بازپس افتم ودر وقعتی که منذر بن عمررا کشتند من نخواهم‌تا آنجا کشته نشوم‌آنگه بیامدوکارزارکرد تا او را بکشتند وعمروبن امیه را اسیر گرفتند چون بگفت که از ضمره رها کردندش وموی پیشانیش ببریدند واین علامت اسیر باشد که اورا رها کرده باشند، عامربن‌طفیل گفت مادرم عهدی کرد که برده‌ای آزاد کند من این را بعوض آن برده آزاد کردم اوبنزدیك رسول آمدوخبر داد آنچه رفته بود گفت این گناه ابوبراء است ومن کاره بودم رفتن‌این‌جماعت را آنجا چون‌خبر بابوبراء رسید سخت آمد براوخصوصاً ضمان اواین جماعت را ازرسول ودرجمله این کشتگان عامربن فهیره بود . راوی گوید که عامر بن الطفیل که کشندهٔ این جماعت بود گفت این مرد کیست که اورا ازکارزارگاه بآسمان‌بردند تا ازبالای آسمانش ببردند (۱) گفتند این عامر ابن فهیره است حسان‌بن ثابت این‌بیت‌ها بگفت درتحریض أبوبراء علی‌عامربن‌الطفیل وهی :

بَني أُمِّ البَنينَ أَلَمْ يَرُعْكُمْ		وَأَنتُمْ مِنْ ذَوائِبِ أَهلِ نَجْدِ
تَهَكُّمُ عامِرٍ بِأَبي بَراءٍ		لِيَخْفِرَهُ وَما خَطَأً كَعَمْدِ
أَلا أَبلِغْ رَبيعَةَ ذا المَساعي		فَما أَحدَثْتَ فِي الحَدَثانِ بَعْدي
أَبوكَ أَبو الحُروبِ أَبو بَراءٍ		وَخالُكَ ماجِدٌ حَكَمُ بنُ سَعْدِ (۲)

---

(۱) ترجمه این عبارت‌است‌رأیته‌رفع بین‌السماء والارض‌حتی‌رأیت‌السماء من‌دونه(سیره‌ابن‌هشام):

(۲) ای‌فرزندان‌ام‌البنین آیا باکتان نیست‌باآنکه‌شما‌ازبزرگان‌اهل‌نجدهستند ازاهانتی که عامربابی براء رواداشت‌تاعهداوبشکندوکار خطامانندعمدنیست (یعنی اواین‌کار بعمدکرد)خبربربیعه‌رسان که‌اومرد کوشش است وبگوی‌پس‌ازمن‌درحوادث‌چه‌کردی پدرت‌ابوبراء مردجنك‌بود وخالت حکم‌بن سعدبزرگ مردی است .

وقال كعب بن مالك في ذلك :

لقدْ طارَتْ شعاعاً كلُّ وَجْهٍ	خفارَةُ ما أجارَ أبو بَراءِ
بَني أمِّ البَنينَ أما سَمِعْتُمْ	دُعاءَ المُسْتَغيثِ مَعَ المَساءِ
وَتَنْويهِ الصَّريخِ بَلىْ وَلكِنْ	عَرَفْتُمْ أنَّهُ صِدْقُ اللّقاءِ (۱)

چون ابیات بربیعة بن ابی البراء رسید اسب بر نشست و نیزه بر گرفت و براه عامر بن الطفیل رفت واورا نیزه زد وازاسب بفکند وبکشت چون بیفتاد گفت این عمل ابو براءاست اگر من بمیرم خون من ازاوطلب کنی وبازمفروشی مرا واگر بزیم رأی خود بینم . إسحاق بن ابی طلحه گفت از انس مالك شنیدم که او گفت خدای در باب شهیدان بئرمعونه این آیة قرآن بفرستاد وهو «بلّغوا قومنا عنّا أنه قد لقينا ربّنا فرضي عنّا ورضينا عنه» آنکه تلاوتش منسوخ شد ازپس آنکه ما مدتی میخواندیم(۲) وخدای تعالی این آیه فرستاد«ولا تحسبنّ الذين قتلوا في سبيل الله ـ الآية» بعضی دیگر گفتند سبب نزول آیه آن بود که چون اولیاء آن کشتگان رانعمتی وسروری رسیدی ایشانرا یاد کردندی و گفتند . «نحن في نعمة وسرور وآباؤنا و وأبنائنا وإخواننا في القبور» . ما در نعمت وسروریم وپدران وفرزندان و برادران ما در گورند از آن تحسر خوردن خدایتعالی این آیه فرستاد وبازنمود که حال ایشان بهتر ازحال شماست، گمان مبرید که آنانرا که در سبیل من بکشتند مردگانند بلزندگانند بنزدیك خدا، وحسب بدو مفعول متعدی باشد همیشه الذين قتلوا مفعول اول است وامواتاً مفعول دوم و مراد بسبیل خدای جهاد است بلاخلاف بل احیاءٌ رفع برخبر مبتدای محذوف است التقدیرهم احیاء و ابن ابی عیله خواندبل احیاءً علی تقدیر بل أحسبهم أحياءً ، بعضی گفته اند مراد آنستکه بل احیاء فی الدین ایشان دردین زنده اند وبعضی گفته اند أحياء في العلم یعنی در معلوم خدا است که زنده خواهندشدن و گفته بل أحیا ببقاء

(۱) قصه شکستن ذمه ابو براء همه جا پراکنده گشت ای فرزندان ام البنین آیا ناله شبانه استغاثه کنندگان رانشنیدید وفریاد وزاری آنهارا؟ چرا شنیدید ولکن دانستید که باید راستی کارزار کرد« وترسیدید » .

(۲) بعض علمای ما ومخالفین گویند ممکن است بعض آیات راخداوندتعالی بر پیغمبر «ص» نازل فرموده مدتی مردم تلاوت کنند آنگاه آنرا نسخ کرده ازقرآن حذف کندوآنرا منسوخ التلاوة گویندوآن مربوط بتحریف قرآن نیست چون تحریف آنستکه دیگران تغییر دهند نه خداوند خود منسوخ فرماید . چنانکه مؤلف هر کتاب اگرازآنچه نوشته است خودچیزی ازکتاب خودحذف کندتحریف نیست واگردیگران تغییر دهند تحریف است وحق آنستکه نسخ تلاوت اگرچه ممکن است اما بروایت صحیح وجودآن ثابت نشده است و این روایات ثابت نیست .

الذکر زنده‌اند از آنجا که ذکر و نام ایشان مانده‌است درمیان مرده‌ان چنانکه شاعر گفت :

مَوْتُ التَّقِيِّ حَيٰوةٌ لا فَناءَ لَها   قَدْ ماتَ قَوْمٌ وَهُمْ فِي النّاسِ أَحياءُ(۱)

بعضی دگر گفتند برای آن گفت بل أحیاء که ایشان ثواب اعمالی که کردند ایشان را همچنان مینویسند و هر جهادی که مجاهدی میکند از آن روز تا روز قیامت ایشانرا مثل آن مینویسند برای آنکه بذل جهد کردند و جان‌فدا کردند تا دیگران بایشان اقتدا کردند واین اقوال اقتضای آن کند که بل أحیاء مجاز باشد (۲) وبعضی دیگر گفتند برای آنکه ارواح ایشان در زیر عرش خدایرا سجده‌میکنند چنانکه زندگان کنند وچنانکه ارواح مؤمنانی که بروضوء بخسبند علی ما جاء فی اخبار الاحاد (۳) و گفته‌اند برای آنکه ایشان در گور پوسیده‌نشوند چون دگرمردگـان، و در خبر آمده است که چهار گروه در گور درست بمانند: پیغمبران و عالمان وشهیدان و حاملان قرآن . عبدالرحمن بن عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی‌صعصعه گفت عمروبن الجموح و عبدالله بن عمروبن حازم ازجملهٔ کشتگان احد بودند ایشان هردو رادریك گور نهاده بود د وقتی سیلی عظیم بیامد و گور ایشان بر گذر سیل بود گور ایشان را خـاك ببرد و ایشان در گور ظاهر شدند (٤) درست که پنداشتی که ایشانرا همان ساعت نهاده اند و و دست ایشان برجراحت نهاده بود یکی برفت و دست‌او چند بار از جراحت بر گرفت هربار

(۱) مردن مرد پرهیزکار زندگی‌است که فنا ندارد. اما گروهی براستی‌مرده‌اند باآنکه درمیان‌مردم زنده هستند .

(۲) واگر گوئی «عندربهم یرزقون» منافی‌مجاز باشد یعنی نزدپروردگار روزی میخورند وآنکه حقیقة زنده‌نباشدروزی نمیخورد گوئیم بنظراینان که حیات‌رامجازی‌دانند روزی‌خوردن هم‌بمعنی مجازی است یاترشیح‌است‌چنانکه‌شاعردرمدح‌پهلوانی که‌اورا تشبیه‌بشیر کرده«گوید «له‌لبداظفاره‌لم‌تقلم» یعنی یال داردوپنجه‌هایش بریده نشده است .

(۳) اخبار احادآنستکه یکی دونفر روایت‌کنند وازقول آنان‌علم حاصل‌نشود ومؤلف آنرا حجت نمی‌داند ومقصود او تضعیف این روایت است و باید دانست‌که این سخنان هیچ یك صحیح نیست نه‌آنکه گفت‌مراد از زندگی‌نام‌نیك است‌که بروزگارمیماندونه‌آنکه گفت‌در حکم‌زنده‌اندچون‌ثواب‌برآنها همیشه نوشته می‌شود ونه‌آنکه‌گفت‌بدن‌آنهادرقبر نمی‌پوسد واینهاراکسانی‌گفتند که‌ازروح وتجردآن خبرندارند وانسان‌را عبارت‌ازهمین قالب وبدن‌می‌دانندوصحیح‌همان‌است که‌ازروایت‌ابن‌عباس‌وتفسیر بیضاوی‌نقل‌کردیم.

(٤) شاید یکتن‌درقبر نپوسد اما حکم‌کلی نمی‌توان‌کرد چون‌بسیار دیدیم از مردان نیك وعلماء و حاملان قرآن‌که پوسیده بودند درروایت حضرت عسکری‌آمده‌است‌که قسیس نصرانی دردعای‌استسقاء ازاستخوان‌پیغمبری تبرك جست تاباران‌آمد وحق آنست‌که نپوسیدن‌بدن فخر و شرف نیست‌واین‌روایت ضعیف است .

باجراحت نهاده شد . و از وقعهٔ احد تا بروزگار این سیل چهل و شش سال‌بود، بعضی دگر گفتند برای آنکه ایشانرا نشویندچنانکه مردگانرا رسول صلی الله علیه و آله درحق‌شهیدان گفت: «زمّلوهم بدمائهم وکلومهم فانهم‌یحشرون یوم القیامة‌بدمائهم اللون لون الدّم والریح ریح المسك» گفت اینان را همچنان دفن کنید خون آلود باجراحت که فردای قیامت هم چنین بر خیزندخون آلود و رنگ‌رنگ خون باشد و بوی بوی مشک . و عبیدبن عمیر روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله روز احد بمصعب‌بن عمیر بگذشت و او کشته افکنده بودبربالین او بایستاد و این آیه میخواند « من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه ـ الایة ـ» آنگه گفت رسول خدای گواهی می‌دهد که ایشان فردای قیامت گواهان من باشند بنزدیك‌خداجل جلاله برظلم‌ظالمان، بیائیدوایشان را زیارت کنید و براینان سلام کنید که بآن خدای که جان من بامر اوست که هیچکس نباشد که برایشان سلام کند و الا جوابش باز دهند . واین خبر دلیل آن میکند که ایشان‌برحقیقت زنده باشند (۱) و ظاهر قرآن براینست حمل برظاهر باید کردن که آن اولی‌تر است ، و از آن مانعی نیست و چیزیکه حمل کند بر آنکه از ظاهر عدول کنند (۲) (یُرزَقُونَ) ایشانرا روزی می‌دهند از میوه‌های بهشت و آبهای بهشت .

(فَرِحِینَ بِما آتیٰهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ) شادمانه‌اند بآنچه‌خدای‌می‌دهد ایشانرا ازفضل و نعمت‌و نصب‌او برحال‌است‌من یرزقون و ابن السمیفع‌خواندفارحین وهمالغتان کفارهین‌وفرهین و حاذرین‌وحذرین (وَیَسْتَبْشِرُونَ) وشادمانه می‌باشند واصل اواز بشره‌است برای آنکه‌آن کس‌که شاد بود او را شادی‌بر بشره پیدا شود، درمعنی او خلاف کردند بعضی گفتند معنی‌آن است که ایشان یعنی شهیدان‌خرم باشند (بِالَّذِینَ لَمْ یَلحَقُوا بِهِم مِنْ خَلفِهِمْ)بآنانکه زنده مانده باشند ازاقرباء ودوستان ، ایشان برایمان و طاعت مقیم باشند و خدای ایشانرا از احوال اینان خبر می‌دهد و از طاعت و عبادت‌ایشان ، وآنان‌شادمانمی‌باشند . قول دیگر آن

---

(۱) یعنی همچنانکه دردنیا زنده‌اند پس‌ازمرگ‌هم زنده‌اند واگرگوئی بدن شهیدان چون دیگر مردگان‌است وحس‌وحرکت نداردواگر بفرض‌حس داشته باشد ظلم‌است آن‌رازیرخاك‌کردن در ترس و تاریکی وتنهائی وسرما واگرمرادزندگی روح‌است‌شهیدان وغیرشهیدان‌درحیات روح شریکند درجواب گوئیم اثبات حیات برای شهیدان‌نفی حیات ازدیگران نمیکند باآنکه چون ثواب وکرامت آنان بیش از دیگر مؤمنان است آنان‌را بخصوص ذکر کرد واین معنی‌را بیضاوی در تفسیرخودآورده ودرجلداول صفحه ۳۷۸ گذشت .

(۲) یعنی چیزی‌هم نیست که‌بسبب‌آن عدول‌از ظاهر کنند .

است که خدای تعالی خبر دهد شهیدان را که از خویشان و یار شما فلان و فلان شهیدخواهند شدن و ایشان نیز باین کرامت و منزلت در شهادت برسند که‌شما رسیده‌ای‌ایشان بشنوندشادمانه شوند . سدی گفت شهیدان هروقت نامه بایشان دهند که فلان و فلان از خویشان و یاران‌شما در فلان‌وقت‌عنقریب با نزدیك شما خواهد آمدن ایشان آن بشنوند و شادمانه شوند چنانکه مرد مسافر که نامهٔ دوستان وعزیزان خود بخواند و معلومش شود که ایشانرا عنقریب‌ملاقات خواهد بودن . (أَلاَّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَهُمْ يَحْزَنُونَ) ایشان خرم شوند بآنکه‌این گروه ماندگانرا خوفی و اندوهی نخواهد بودن از آنوجوه که برفت زجاج گفت معنی آنستکه لم یلحقوا بهم ولکن قاربوهم فی‌المنزلة ففرحوا بذلك و استبشروا به . آنانکه شهید باشند خرم شوند بآنکه آنانکه شهادت نیافته‌اند چون برسر ایمان و عمل صالح باشند اگر پایه شهیدان بیابند بایشان نزدیك باشند بمنزلت و درجه قوله « الا خوف علیهم » در جای بدل افتاد من «الذین‌لم یلحقوا بهم » . و از جمله ابدال بدل اشتمال باشد آنکه‌گفت: « ویستبشرون بالذین لم یلحقوا » آنگه‌گفت « ألا خوف علیهم » واستبشار بحقیقت نفی خوف و حزنست از ایشان و بدل‌اشتمال حالتی متصل بودبمبدل چنانکه أعجبنی زید عقله وسلب‌زید ثوبه قوله«لم‌یلحقوا» یقال لحق فلان بفلان و ألحقته‌به، وقیل لحق به وألحق به بمعنی و لهذا جاء فی‌الحدیث « انّ عذابك بالکفار ملحِق » أی لاحق وروی ملحَق والاول أکثرفی‌الروایة (يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللهِ وَفَضْلٍ) شادمانه می‌باشندبنعمةوفضل‌خدای‌وفایده آنکه‌منکّر (۱) گفت و نگفت بنعمةالله و فضله آنستکه آن نعمت و فضل بآنجای است که وصف نمی‌شاید کردن آنرا که بآن معروف شود و لام تعریف‌در او نمی‌شاید آوردن تا ازجنس آن شود که مخاطب‌شناسد بل چون بحدی است که مثل‌آن معتاد ومعهود نیست چون مبهمی نکره است برای آن نکره گفت آنگه‌گفت من‌الله تا کرامت پیدا شود و بدانند که آن نعمت از خدای صادر است و‌می‌شاید تا تبیین بود و شاید تاابتداء غایت بود (وَ أَنَّ اللهَ) المعنی و بأن‌الله محل‌جرّ است لعطفه علی مجرور و کسائی‌خواند « وَ إِنَّ اللهَ » و نیز مفضل و محمد بن عیسی‌وفراء در شاذ علی‌الاستیناف بیان‌این قراءت قراءت عبدالله‌مسعود است‌والله(۲)(لاَيُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ) و برقراءت اول یك کلام باشد و برقراءت دوم دو کلام باشد و معنی آنکه‌خدای عزوجل رنج مؤمنان‌ضایع نکند ،کلبی گفت باسنادش که مرد مجاهد چون پیش دشمن رود در وصف کارزار جهاد ، دری

(۱) یعنی نکره .
(۲) بی‌کلمه آن .

از درهای آسمان بر گشایند و دو شخص از حورالعین بیایند و نظارهٔ او میکنند چون او روی بدشمن آرد و کار زار کند ، ایشان گویند اللهم وفّقه وسدّده بارخدایا توفیق و تسدیدش ده چون پشت بردشمن کند و برود ایشان گویند اللهم اعف عنه بار خدایا عفو کن او را ، چون او را بکشند خدای‌تعالی باو بافرشتگان مباهات کند گوید بندهٔ من نگری که چگونه تن و جان در سبیل‌من بذل کرد برای طلب رضای من ؟فرشتگان گویند بار خدایا ما برویم بنصرت او . حقتعالی گوید دست بداری از بندهٔ من که دیر است که او رنجور است برای من، ولقای من دوست می‌دارد و من لقای او ، آنگه آن خوریان فرود آیند و ببالین او آیند و حقتعالی فرشتگانرا فرماید تا از آفاق زمین بیایند بتحیّت و بشارت او بکراماتی که خدای تعالی نهاده باشد اورا، چون بشارت داده باشند او را حقتعالی گوید بر گردی و او را با زنان خود رها کنی تا بایشان بیاساید ، ایشان او را گویند مدتها است تا مارا بتو یاسه(۱) و آرزومندی‌است او گوید مرا نیز همچونین، آنگه حقتعالی ایشانرا بمحل‌خودرساند، ابوالقاسم عبدالله بن أحمد بن عامر روایت کند از علی بن موسی الرضا ازپدرش موسی‌بن‌جعفر الکاظم از پدرش جعفر بن محمد الصادق از پدرش محمد بن علی الباقر ازپدرش‌زین‌العابدین علی‌بن الحسین ازپدرش‌حسین بن علی‌الشهید از پدرش‌امیرالمؤمنین‌علی‌علیه‌السلام که اویکروز برمنبرخطبه میکرد و قوم را تحریص میکرد برجهاد مردی برپای خاست و گفت یا أمیرالمؤمنین‌مجاهد را که بجهاد رود او را چه مزد باشد؟ امیرالمؤمنین گفت من یك روز ردیف رسول بودم صلی‌الله‌علیه‌وآله بر ناقهٔ عضباء اینکه تو از من پرسیدی من از او پرسیدم او مرا گفت بدانکه مرد غازی چون همت و عزم غزا کند خدای تعالی برای او براتی از دوزخ بنویسد چون برگ و ساز کردن گیرد خدای تعالی باو با فرشتگان مباهات کند چون اهل و عشیره را وداع کند در ودیواربر او بگرید و از گناه بدرآید چنانکه مار از پوست بدر آید خدای تعالی برهرمردی‌ازغازیان چهل هزار فرشته را موکل کند تا او را نگاه می‌دارند از پس و پیش و چپ و راست و هیچ حسنه نکند إلا مضاعف کنند و هرروزی اورا عبادت هزار مرد بنویسند که هرمردی هزار سال عبادت کرده باشد هرسالی سیصد وشصت روز هرروزی چندانکه همه‌عمردنیا، چون برابردشمن رسد علم اهل دنیا از حصر وحد ثواب ایشان باز ماند چون بکارزارگاه در آید ونیزه‌ها بر- یکدیگر راست کنند و کمانها بزه‌آرند وتیر پیوندند وبیکدیگر در آویزند فرشتگان بر گرد

(۱) یاسه بمعنی شوق وآرزواست .

ایشان در آیند و دعا کنند ایشانرا بنصرت و ثبات‌قدم ومنادی ندا کند «الجنة تحت ظلال السیوف» بهشت درزیر سایهٔ شمشیرها است چون چنین باشد هرطعنه و ضربت که برمرد مسلمان آید او را خوارتر آید از آنکه شربهٔ آب سرد در گرمگاهی چون از پشت اسب برزمین آید هنوز بر زمین افتاده نباشد که جفت او حورالعین ببالین او رسد و اورا بشارت دهد بآنچه خدای بجارده باشد (۱) اورا از کرامت چون برزمین افتد زمین گوید اورا «مرحباً بالروح الطیبة اخرجت من البدن الطیب» مرحبا بجانی پاکیزه که از تني پاکیزه‌می برود(۲) بشارت‌باد ترا که‌برای تو نهاده است آنچه هیچ چشم چنان دیده نیست و هیچ گوش چنان شنیده نیست‌و برخاطرهیچ بشر چنان گذشته‌نیست و خدای تعالی گوید من‌خلیفه اویم براهلش هر که رضای ایشان جوید رضای من جسته باشد و هر که ایشانرا بخشم آرد مرا بخشم آورده باشد وخدای‌تعالی‌روح‌او در حوصلهٔ مرغانی کند سبز که در بهشت می‌پرند هر کجـا خواهند و ازهرطعام که میخواهند میخورند و باقندیلهای زرین شوند از عرش آویخته، و هرمردی ازایشانراهفتاد غرفه در بهشت بدهندازغرفه‌ای تاغرفه‌ای‌چندان‌باشد که‌ازصنعا باشدتابشام ، و بروایتي دیگرازمنی تابشام نور آن هرغرفه چندان می‌تابد که از شرق تا غرب پر کند بر هرغرفه هفتاد در باشد هر دری را هفتاد مصراع باشداززر برهردری‌پرده‌ای‌آویخته‌باشد درهرغرفه هفتاد خیمه باشد درهرخیمهٔ هفتاد سریرباشد اززر قوایم آن ازدُرّ و زبرجد مرصع بقضبان زمرد بر هرسریر چهل بستر

---

(۱) بجارده یعنی آماده ومهیاکرده .

(۲) ازاین‌روایت‌معلوم می‌گردد حیات شهیدان بحیات روح است نه تن زیراکه روح ازتن‌خارج می‌شود واگرگوئی اگرمراد حیات روح است آمدن حورالعین نزد اوچه سود دارد چون ازحورالعین ببدن‌تمتع‌برند نه‌بروح. گوئیم این‌رامسلم نداریم زیراکه روح‌گرچه بدن‌دنیوی رارهاکرده‌است امابدن دیگردرتحت تسلط خویش‌دارددواگرگوئی‌بدن دنیوی‌عبادت‌کرده‌است بایدهم اودربرزخ ثواب‌بیندنه‌بدن دیگرگوئیم این‌سخن‌کسی است‌که شیء‌رابماده بداندنه‌بصورت واین‌صحیح نیست بدن انسان ازآغازعمر تاانجام‌آن چندبارمبدل می‌شود واگرپیررا عقاب‌کنند بگناهی‌که درجوانی‌کرده‌است ستم‌نکرده‌اندبراو باآنکه بدن‌اوغیربدن‌جوانی‌اواست اما اگرکرمهاکه ازبدن مرده متکون میشود بسوزانند بعقاب‌گناهی که ازمرده صادرشده‌بود ظلم است باآنکه همان ماده است ؛ پس انسان بروح خود انسان است‌واین‌را تنظیر میکنیم بقوه برق‌که در سیمهای فلزی جاری است وغیر مرئی ودر چراغ هویدا می‌گردد بصورت نور و این نور همان برق ساری در سیم است بدن انسان هم‌که‌بحرکت جوهری‌بتجرد رسد همان‌است که بود بجلوه دیگر نمایان‌گشت وچون درقیامت ببدن‌اول‌بازگردد چون‌همان‌روح بازگشته است. باید گفت این‌بدن اخروی باآن‌بدن‌دنیوی وبرزخی یکی‌است .

کرده باشد کثافت هر بستری چهل گز برهر بستری جفتی از حور العین که صفت ایشان آن باشد که خدای تعالی گفت .«عرباً أتراباً». مرد گفت یاامیرالمؤمنین عرب وأتراب چه‌باشد گفت «الغنجات الرضیات الشهیّات» . نازنینان پسندیده آرزو و هریکی را از ایشان هفتاد هزار کنیزك و هفتاد هزار غلام باشد بارویهای چون ماه تابان و تاجهای زر ولؤلؤ ازارهای شرب(۱) بردوش‌افکنده‌و کوزها وابریقها بر دست گرفته‌چون روزقیامت باشد و ایشان برمرتبهٔ خودمیآیند بآنخدای که جان محمد بامر او است که اگر پیغمبران درراه پیش ایشان برافتند از بهاء ایشان‌پیاده شوندا‌ین‌شهیدان بیایندودرموقف‌شفاعت‌بایستندهریکی‌ازایشان هفتاد هزار گناه‌کارراشفاعت کنندازاهل‌البیت‌وهمسایگان‌تادوهمسایه‌بایکدیگرخصومت کنندهریکی گوید من‌أولیترم بشفاعت‌او کهمن‌نزدیك ترم بجواروهمسایگی‌او آنکه‌بیایدوبامن‌وباابراهیم برمایدهٔ خلد بنشیند خدای تعالی برحمت باایشان مینگرد و ایشان بثواب و کرامت خدای می‌نگرند بامداد وشبانگاه، راوی خبر روایت کند از قیس الجذامی از رسول ﷺ که او گفت خدای تعالی شهیدانرا شش خصلت بدهد عند آنکه‌اول قطرهٔ خون او برزمین آید گناهانش را جمله بیامرزد و جای خود در بهشت بیند وجفت خودرا از حورالعین و از فزع اکبرش أمن کند و از عذاب گور ایمن‌باشد وبحلیهٔ ایمانش آراسته دارند. انس مالك روایت کند که بارسول ﷺ بودیم در بعضی غزوات مردی‌سیاه بیامد و گفت یارسول‌الله من مردی‌ام چنین که می‌بینی سیاه و زشت روی و کریه بوی درویش بی‌مال اگر در پیش تو جهادکنم تـا مرا بکشند جای من کجا باشد رسول ﷺ گفت بهشت چون آن این بشنید نیزه برسر گرفت وحمله بردوکار زار میکردتابکشتند او را رسول ﷺ بیامد در بالای سراو بایستاد و گفت «لقد بیض‌الله وجهك و طیب ریحك و أكثر مالك» خدای‌روی توسفید بکرد و بوی تو خوش بکرد و مال تو بسیار کرد آنکه‌گفت بخدای کهزنان اورا دیدم ازحورالعین که بایکدیگر منازعه می کردند (۲) در آن جبهٔ پشمین که او داشت تا که بااو درآنجاشود، ابوهریره روایت کند از رسول ﷺ که

---

(۱) شرب بروزن‌چرب جنسی ازکتان نازك‌گرانبهاکه اکثر درمصربافند واکابرآنجابرسربندند حافظ‌گوید :

دامن‌کشان همیشددرشرب‌زرکشیده صدماه نوزعشقش جیب قصب دریده

(۲) یعنی پس از مرك بی‌گذشتن زمان بحورالعین رسند واین‌معنی درچند روایت مکررآمده‌است ودربعضی روایات‌استکه ببهشت‌درآیند واینها بعیدنیست چون‌بهشت هم‌اکنون مخلوق است .

او گفت مرد مجاهد که اورا شهید کنند زخم نیزه وشمشیر هم‌چنان‌ماند که کسی قرصه‌ای (۱) باو بردهد ودر خبر دیگر چنین آمد که عض نملةاشدّعلی‌الشهید من‌مس السلاح . گاز مورچه‌بر تن شهید سخت تر آید از طعن نیزه وضرب‌شمشیر. عبدالرحمن بن عبدالله روایت کند از رسول عليه‌السلام که خدای را بندگان باشد که بخل کند برایشان بقتل یعنی نخواهد که ایشانرا بکشند ایشانرا ازقتل و زلازل واسقام نگه دارد وعمر ایشان دراز کند در حسن عمل وروزی‌فراخ‌دهد ایشانرا و زندگانی‌درازدرعافیت وقبض‌روحشان کند درعافیت وجان‌ایشان‌بردارد بربستر نرم وایشانرابدرجهٔ شهیدان‌برساند .

قوله (أَلَّذِينَ اسْتَجابُوا لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ -الآية) ابوسفیان واصحابش چون ازاحدباز گشتند وبروحا رسیدند وپشیمان شدند ویکدیگررا ملامت کردند گفتندما چه کردیم نه محمّدرا کشتیم ونه غارت کردیم برزنان ایشان، قومی رابکشتیم وجماعتی اندك ضعیف را باز گذاشتیم باز گردید تابتمامی دماربرآریم از این باقی که مانده‌اند این خبر برسول‌عليه‌السلام رسیدخواست تاکافرانرا بترساند و از خویشتن شدتی و شوکتی بنماید تا کافران گمان برند که مسلمانانرا قوتی هست که از قفای ایشان می بروند ، باز گردید وبفرمود تاندا کردند که رسول عليه‌السلام از قفای این‌کافران بخواهد رفتن سازرفتن باید کردن‌ومردم بیشترمجروح ورنجور بودند،جابر عبدالله انصاری گوید پدر مرا کشته بودند و او هفت دختر رها کرده بود من گفتم یا رسول‌الله چه فرمائی مرا دانی که پدر هفت عورت بمن رها کرده است وبرسر ایشان مرد نیست و من نخواهم که تو بجهاد روی ومن درخدمت تو نباشم ، رسول عليه‌السلام گفت برایشان خلیفتی بدارو تو بیا باما همچنین کردم .رسول‌عليه‌السلام برخاست‌و وجوه‌صحابه ، ورفتند تابجائی که آنرا حمراء الاسد گویندو ازآنجا تابمدینه‌هشت میل‌است ابن‌السایب روایت کند که مردی ازبنی‌عبدالاشهل گفت من ازجملهٔ مجروحان بودم وبرادرم‌را جراحت سخت‌تر بود بایکدیگر گفتم که چه‌چاره است ما مجروحیم ورنجوریم و مرکبی نداریم و قوت رفتن نیست مارا، ورسول‌خدای‌چگونه رها کنیم؟آخرعزم مصمم کردیم‌بررفتن، ساعتی‌میرفتیم وهرگه برادررنجور ومانده شدی من‌او رابرگرفتمی وپاره‌ای‌بردمی واوپاره‌ای‌برفتی‌تابر رسول رسیدیم بحمراء الاسد.معبد الخزاعی

(۱) قرصه آنستکه ما بفارسی نیشکون گوئیم یعنی بسردو انگشت‌پوست بدن کسی‌را گرفتن‌وفشردن‌و درنسخهٔ‌آقای کی‌استوان‌بجای قرصه وکین آمده است وبقرینه این لغتهم درفارسی بمعنی نیشکون‌است اما جای دیگر ندیده‌ایم وشکنجیدن درترجمهٔ قرصه هم آورده‌اند ودراین‌معنی بضم‌کاف است .

برسول ﷺ بگذشت واومشرك بود وبنی‌خزاعه مسلمانان وکافرانشان هواخواه رسول‌بودند و بارسول ﷺ عهدداشتند ، گفت یامحمد سخت‌است برما این‌رنج که بصحابهٔ تورسیدواگر آسایشی بودی بهتربودی وبگذشت، چون بابوسفیان‌رسید بروحاء گفت عزم آن داریم که برویم و این بقایای اصحاب محمد را مستأصل کنیم ، معبد گفت بیخردمردی محمد را دیدم واصحابش بالشکری که مثل آن ندیدیم ساخته وبجارده(۱) وآنانکه حاضر نبوده حاضرشده‌وبتاختن وتعجیل‌دنبال شما می‌آیند وتأسف می‌خورندبرآنکه چرارها کردند شمارااواگر تابدرمکه بروی همانااز‌قفاء شماباز نگردند واٰبوسفیان وقومش‌را تخویفی عظیم کرد ازرسول، ابوسفیان گفت چه میگوئی ما ایشانرا مجروح ومنهزم ومتفرق رها کردیم گفت آن ندانم که شما چه کردی امـا اکنون لشکری‌را دیدم که ازشوکت وعدت وحرص ایشان برشمامرا دردل آمدکه بیتی چند بگفتم، ابوسفیان گفت آن‌بیتها چیست گفت این‌است .

كادَتْ تَهُدُّ مِنَ الأَصْواتِ راحِلَتي ... إذسالَتِ الأَرضُ بِالجُرْدِ الأَبابيلِ

تَرْدي بِأُسْدٍ كِرامٍ لا تَنابِلَةٍ ... عِنْدَ اللِّقاءِ وَلا خُرْقٍ مَعازيلِ

فَظِلْتُ عَدْواً أَظُنُّ الأَرْضَ مائِلَةً ... كَماسَمَوْا بِرَئِيسٍ غَيْرِ مَخْذُولِ

فَقُلْتُ وَيْلُ ابْنِ حَرْبٍ مِنْ لِقائِكُمُ ... إذا تَغَطْمَطَتِ البَطْحاءُ بِالخَيْلِ

إنّي نَذيرٌ لِأَهْلِ البَسْلِ ضاحِيَةً ... لِكُلِّ ذي إِرْبَةٍ مِنْهُمْ وَمَعْقُولِ

مِنْ جَيْشِ أَحْمَدَ لا وَخْشٍ تَنابِلَةٍ ... وَلَيْسَ يُوصَفُ ماأَنْذَرْتُ بِالقِيلِ (۲)

چون ابوسفیان و اصحابش این‌شنیدند بترسیدند و توقف کردند و جماعتی ازعبدالقیس بگذشتند بابوسفیان، او گفت کجامیروی گفتند بمدینه گفت چه‌کاررا؟ گفتندتاپاره‌ای گندم‌خریم گفت پیغامی ازمن بمحمد بری وشمارابرمن‌است که این‌اشتران شمارا پرباربشماسپارم ببازار عکاظ . گفتند آن پیغام‌چیست؟ گفت محمد را بگوی که ماابوسفیانرادیدیم با لشکر عظیم‌بتعجیل

---

(۱) بجارده یعنی‌آماده ومهیا .

(۲) نزدیك شدکه مرکوب من ازبانك وفریاد ازجای برود چون‌گوئی زمین زیر پای دسته دسته اسبان‌کوتاه موی روان بود و بشتاب میرفتند باسوارانی دلیر چون شیر و بزرگوار نه‌کوتـاه وحقیر در نبرد ونیازموده وبی‌سلاح‌نبودند من‌پیوسته دویدم ولی‌پنداشتم زمین‌زیرپای‌میلغزدوکژ می‌شودچون رئیس آنان همیشه فیروزبوده است باخودگفتم وای برفرزند حرب یعنی ابوسفیان درنبرد باشماآنگاه‌که دشت پهناور مکه‌از بسیاری‌لشکر تنگ‌شودمن‌آشکارادلیران‌رابیم می‌دهم هرکس خردمند وهوشیار است‌ازلشکر احمد(ص)که‌پست وکوتاه نیستند وآنچه‌گفتم ازکسی نشنیدم وازقول دیگری‌نبود بلکه خود دیدم .

میآمدند گفتند ماميرويم تا بقيهٔ اصحاب محمد را استيصال كنيم ، اين بگفتند وروی بامكه نهادند و اينقوم بيامدند ورسول‌را صلی الله علیه و آله اين بگفتند و بمدينه‌شدند رسول صلی الله علیه و آله وصحابه گفتندحسبنا الله و نعم الوكيل . و رسول صلی الله علیه و آله از پس سه روز با مدينه شد ودرآ نمنزل‌معاوية بن المغيرة ابن عاص‌را بگرفت وابوغرة الجمحي را بگرفت اينقول بيشترمفسرانست، مجاهد وعكرمه گفتند آيه درغزاء بدر كهتر (۱) آمد و آنچنان‌بود كه ابوسفيان روز احد چون بخواست رفتن‌رسول صلی الله علیه و آله را گفت موعد ماسال‌آينده موسم‌بدر كبری‌است‌رسول صلی الله علیه و آله گفت چنين‌باشدان‌شاءالله تعالی چون وقت موعد درآمدابوسفيان و اهل مكه بيامدند تا بمنزلی كه آنرا مجنه خوانند خدای تعالی خوفی دردل ايشان افكند و خواستند تابمكه شوند نعيم بن مسعود الاشجعي را ديد‌ دردر راه كه بعمره آمده‌بود ابوسفيان نعيم را گفت يانعيم مارا بامحمد موعدی هست‌ببدر صغری واين سال قحط است و اينكار ماجز بسال‌خصب وفراخی نرود تاما و چهارپا چيزی يابيم و صلاح در آن می‌بينم كه بازگرديم و نمی‌بايد كه محمد گويد كه مااز سر ضعف وبددلی بازگرديديم چون محمد رابينی بمدينه بگو كه ابوسفيان بالشكر بسيارساخته عزم‌دارد كه باموعد تو آيد و تخويفی بكن ايشانرا ازما وبمكافات‌اين‌ترا برمن‌ده شتراست كه‌بتوسپارم بضمان سهيل‌بن عمرو وسهيل ابن‌عمرورا ضمان كرد، نعيم بيامد تابمدينه لشكررسول صلی الله علیه و آله سازغزاة ميكردند نعيم گفت كجا خواهی‌رفتن گفت‌ميان‌ماوابوسفيان‌موعدی‌هست ببدرصغری آنجاخواهيم‌رفتن نعيم گفت‌بد رأی است‌اينكه ديده‌ای ايشان‌بدرشهرشما آمدندوبرشمادرشهرخودوخانهٔخودآنرفت كه‌ديدی‌اكنون برخواهی خاستن وبجای‌رفتن وباجمع بسيار تمام سلاح تمام آلت قتال كردن ترسم كه كسی از شما بازنيايد اگربروی ، وتهويلی بكرد اصحاب رسول‌راو ايشانرا فتوری پديدآمد،رسول صلی الله علیه و آله گفت اگرمرا تنها بايدرفتن‌بروم وبازنمانم (۲)، آنانكه شجاعان قوم بردند گفتندما باتوايم ای رسول‌الله وازايشان نه‌انديشيم حسبنا الله ونعم‌الوكيل رسول صلی الله علیه و آله برفت تابدرصغری هركجامشركی برآمدی،صحابهٔ رسول پرسيدندی ازاهل‌مكه وابوسفيان گفتندی: «قدجمعوا لكم فاخشوهم» جمعی بسيارمجتمع‌شده‌اند وجای‌ترس‌است‌شماراازايشان . صحابهٔ رسول گفتند حسبنا الله ونعم‌الوكيل تاببدررسيدندوآن‌آبی‌است بنی كنانه‌را وبازارگاهی‌بود درجاهليت‌آنجا كه هرسال‌هشت‌روز بازاربودی رسول صلی الله علیه و آله آنجامقام كرد ومنتظر ابوسفيان می‌بودوابوسفيان بامكه شده بوداهل‌مكه ايشانرا جيش‌السويق خواندند يعنی ايشان بسويق خوردن شده بودند

(۱) بدر صغری .
(۲) توقف نكنم .

ورسول ﷺ آنجاهیچکس رااز مشرکان ندیدووقت بازاردر آمدومردم بعادت موسم آنجا آمدند و أصحاب رسول تجارتی بسیار ومعامله‌ای بسیار کردندوایشانرادر آنخیرونفع بسیار بودو برهر درمی دو سود کردندو بامدینه آمدندباسلامت وغنیمت فذلك قوله «الذین استجابوالله والرسول» آنانکه اجابت کردندخدای وپیغمبررا یعنی آنکه که ایشانرا با بقیهٔ قوم احدخواندندیا باغزاة بدرصغری ومحل الذین جراست برای آنکه صفت مجروری است وهوقوله المؤمنین .والتقدیر وإن‌الله لایضیع أجر المؤمنین المستجیبین لله‌والرسول(مِنْ بَعْدِ مَاأصَابَهُمُ القَرْحُ) پس آنکه ایشانراجراحت و زخمها رسیده بود و این بحدیث احد لایقتر است واینکلام تمام است ، آنکه ابتدای کلامی دیگر کردو گفت (لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْاأَجْرٌ عَظِيمٌ) آنان را که احسان کنند وطاعت داشت رسول ﷺ درآنچه ایشانرافرماید واتقوا بپرهیزند ازمخالفت ومعصیت او مزدی و ثوابی عظیم باشدو آنجا که خبر مبتدا ظرفی مقدم بودشاید که مبتدا نکره بود.

(ألَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ) محل الذین‌هم جر است بآن علت که دراول گفتیم مراد بناس اول نعیم بن مسعود است در قول مجاهد و مقاتل و عکرمه وواقدی واین عامی بود که مراداز او خاص است (۱) و ابوإسحق گفت و جماعتی دیگر که مراد بناس آن جماعتند از عبدالقیس که قصهٔ ایشان برفت ، سدی گفت چون رسول ﷺ برگ آن کرد که ببدررود برای میعاد ابوسفیان ، منافقان بیامدند و گفتند نه ما شما را گفتیم بآن سال که مروی و برفتی و آن رنج دیدی که دیدی، امسال دگر بـاره می‌روی و ایشـان جمعی بسیارند اگر بر وی کسی از شمـا بـاز نیاید نصیحت مـا بشنوی و از ایشـان بترسی و بر حذر بـاشی ایشان گفتند حسبنا الله و نعم الوکیل . بر این قول مراد بنـاس منافقان بـاشند (إنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ) یعنی اباسفیان و اصحابش لشکر جمع کردند برای قتال‌شما از ایشان بترسی وحذر کنی که شمارا قوت ایشان نباشد(فَزَادَهُمْ إيمَاناً) ایشان را از این گفتارایمان بیفزود ، أمـا آنکه ایمان را زیادة و نقصان روا بود یا نه ؟ ایمان در لغت تصدیق و در شرع همچونین و بر حقیقت مرجع ایمان باعتقادات علمی بود و معارف عبارتی باشد از مجموع علومی که چون مجتمع شود ایمانش خوانند و تا مجموع نبود ایمان نخوانند آن‌را پس براین قاعده زیاده و نقصان دراومجاز باشد ، برای آنکه اگر ازاین مجموع نقصان کنند ایمان نباشد وزیاده مجاز باشد دراو و مرادآن بود که طریق و دلیل آن زیاده شود واخباری که آمده است

---

(۱)مانند آیه«الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون» که مراد امیرالمؤمنین (ع) است .

درزیاده و نقصان ایمان متناول باشد براین تأویل که گفتیم ، اما بقول آنانکه ایشان تصدیقٌ بالقلب وإقرارٌ باللسان و عمل بالارکان گفتند زیاده و نقصان در او حقیقت باشد و ما بعضی از آن اخبار بگوئیم ، عبدالله عمر گویداز رسول صلى الله عليه وآله پرسیدم که ایمان زیاده ونقصان پذیرد گفت بلی بیفزاید چنانکه صاحبش‌را به بهشت برد و بکاهد چندانکه صاحبش‌رابدوزخ برد. وتفسیر این آن بود که چون تمام شود صاحبش را به بهشت برد وچون تمام نشده باشد صاحبش دوزخی بود بتقصیر دراتمام آن، وزیاده درخبر عبارت باشد از تمام ایمان ، ابوسعید خدری روایت کند از رسول صلى الله عليه وآله که او گفت مجادلهٔ یکی ازشما دردنیا در حقی که اورا باشد سخت تر نبود که مجادلهٔ مؤمنان باخدای در حق برادران مؤمنشان که ایشان را بدوزخ‌برده باشند گویند بار خدایا در حق برادران ما که بدنیا نماز کردند و روزه داشتند و حج کردند حقتعالی گوید بروی وهر کس‌را که شناسی اردوزخ بیرون‌آری‌بیایند ایشان رابصورت‌بشناسند بعضی از ایشان‌تانیمهٔ ساق در آتش باشند وبعضی تابکعب ایشان را بیرون‌آرند حقتعالی گوید بروی هر کس راکه در دلش وزن دیناری ایمان باشد بیاری بیایندگروهی دیگررا بیـارند گویند بروی و آنراکه دردل او مقدارنیم دینار ایمان بود بیاری ، آنگه گوید بروی‌هر که دردل‌او مثقال ذرّه‌ایمان‌بوداورا بیاری. واین خبرحجت گردد برزیادت ونقصان ایمان‌ومعلوم است باتفاق که این مجاز است‌برای آنکه وزن یکدینار ونیم دینار ومثقال ذرّه درجسم‌صورت بندد در عرض روا نباشد و تأویل این خبر هم این باشد که گفتیم که در ادله وطرق متفاوت باشد عبدالله‌عمرو الجملی روایت کرد از امیرالمؤمنین‌علی عليه السلام که او گفت ایمان‌اول‌لمظه(۱) باشد سفید دردل‌آنگه میزاید تاهمه‌دل سفیدشود ونفاق لمظه باشد سیاه دردل‌چندانکه‌میفزاید دل سیاه میشود تاهمهٔ دل‌سیاه شودواگر دل مؤمن بشکافند سفید باشد واگر دل منافق بشکافند سیاه باشد وشبهه نیست درآنکه این‌ألفاظ مجاز است و تشبیه وتمثیل وإلا ایمان و کفر عرض است وعرض (۲) محال است که متلون باشد وإنما متلون اجسامی باشدکه محل الوان باشد

(۱) لمظه نقطه ولکه است سیاه یاسفید .

(۲) عرض دراصطلاح‌فلاسفه هرموجودی است‌که بی‌موضوع قائم نتواند بودورنگ باصطلاح‌ایشان عرض است زیراکه بی‌جسم موجودنیست رنك بجسم احتیاج داردوجسم بدان احتیاج ندارد وبه اصطلاح متکلمین هم عرض چیزی‌است‌که بخود قائم نباشد وآن بیست ویك‌نوع‌است ده‌نوع نفسانی‌وخاص موجود زنده، ویازده‌نوع شامل هردومیشود وایمان وکفرازاعراض نفسانی‌است‌که رنك ندارد وآنرابتشبیه سیاه وسفید توان گفت .

(وَقالوا حَسبُنَا اللهُ) أي كافينا وثقتنا . مارا خدای بس است و کفایت کننده است و نون و ألف ضمیر مجرور متصل است باضافه وشاعر گفت :

فَيَمْلَأُ بَيْتَنا اقطاً وَ سَمناً وَحَسْبُكَ مِنْ غِنىً شِبَعٌ وَرَيٌّ(۱)

(ونِعمَ الوَكيلُ) ای الموكول إليه الامور فعيل باشد بمعنی مفعول برای آنکه وکیل مرد در کارها آن بود که کار باو گذاشته باشند من وكلت إليه الامر أكله، واقدی گفت وکیل اینجا مانع است و كذلك في قوله : «ثم لاتجد لك به علينا وكيلا »أي مانعاً و كذلك في قوله : «إنّ عبادی ليس لك عليهم سلطان و كفى بربك وكيلا» وابوهریره روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت إبراهيم را ؏ چون بآتش افکندند آخر سخن که از او شنیدند این بود که گفت «حسبنا الله ونعم الوكيل» عوف بن مالك روایت کند که رسول ﷺ از میان دو مرد حکومتی کرد آن را که حکم براو بود برخاست ومیگفت «حسبنا الله ونعم الوكيل» رسول ﷺ گفت باز آرید این مرد را باز آوردند اورا گفت یاهذا خدای عزوجل برزیر کی حمد میکند و برعجز ملامت چون کار برتو غالب شود این کلمه بگوی، تنبیه کرد اورا بر آن که اینکلمه نه بجای خود گفتی وابلهوار گفتی (۲) (فَانقَلَبُوا بِنِعمَةٍ مِنَ اللهِ وَفَضلٍ) . برگشتند از آنجا و بآ نخانه شدند بانعمت خدای و فضل وافزونی او، و گفته‌اند مراد بنعمت عافیت است وبفضل آن سود که ایشان را بود در تجارت ومعاملهٔ بازار موسم بدر چنانکه قصهٔ او برفت (لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ) نرسید ایشان را بدی یعنی قتلی وجراحتی ومکروهی در خبر است که صادق ؏ گفت «عجبت لمن يفزع أربعاً كيف لايفزع إلى أربع » عجب از آنکه از چهار چیز ترسد چگونه پناه باچهار چیز ندهد یکی از آنکه از دشمن ترسد چرا فزع نکند با این کلمه که حسبنا الله ونعم الوكيل ، ومیشنود

---

(۱) خانه ما را پرمیکند از کشك وروغن و آنکه سیر باشد شکمش از طعام وشراب دولتمند است .

(۲) آنکه درمرافعه نزد رسول صلی‌الله علیه وآله مغلوب شود نباید حسبنا الله ونعم الوكيل گوید چون برخلاف عدل و حق محکوم نشده ورسول صلی‌الله علیه وآله بخلاف حق حکم نمیکند بلکه اگر کسی مغلوب ظالم باشد وازآن ترسد که کسی براو حیف کند بایداین کلمه راگوید واین سخن را این مرد ابلهوار گفت برای آنکه ندانست حکم رسول صلی‌الله علیه وآله حکم خداست وازرسول پناه بخدا نباید برد چون حکم خدای هم موافق حکم رسول است وبحکم خدا ورسول هردو دعوی بی‌شاهد ودلیل پذیرفته نمیگردد وآنکه مال خودرا بی‌توثیق‌سند بدیگری داده است عاجزی کرده وخدای اورا ملامت میکند ورسول هم اگرچه علم غیب داند بی‌گواه دعوی کسی را نمی‌پذیرد تا مردم بدانند در معامله ومرافعه تکلیف شرعی ایشان چیست .

که خدایتعالی بعقب این میگوید «فانقلبوا بنعمة من‌الله وفضل لم یمسسهم سوء » و آنکه او از مکر ماکری ترسد چرا پناه باینکلمه ندهد که «وأفوض أمری إلی‌الله إن‌الله بصیر بالعباد » و میشنود که خدای تعالی بعقب این میگوید « فوقاه‌الله سیئات مامکروا » وعجب از آنکه اورا غمی باشد چگونه پناه باین ندهد «لاإله إلاأنت سبحانك إنی کنت من‌الظالمین » و میشنود که خدای تعالی بعقب این میگوید «فاستجبنا له ونجیناه من الغمّ وکذلك ننجی المؤمنین » و عجب از آنکه او زیاده مال طمع دارد وفزع نکند با این کلمه که « ماشاءالله لاقوّة إلا بالله» و میشنود که خدای تعالی بعقب این میگوید «فعسی ربی أن یؤتینی خیراً من جنتك»(وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللهِ) و متابعت رضای خدای کردند یعنی طاعت خدای و رضا از باب ارادت باشد وسبب آن بود که ایشان گفتند یارسول‌الله اینکه ما کردیم غزا بود؟ خدایتعالی این آیه فرستاد و گفت این متابعت فرمان و رضای من است ثوابش ثواب غازیان باشد و سلامت و غنیمت با آن یار و رضای من حاصل (. وَاللهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ) و خدای جل جلاله خداوند فضل و نعمت بزرگست.

(إِنَّمَا ذٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ) ذلکم إشارتست بآنکه آن سخن گفت که «إن‌الناس قدجمعوا لکم فاخشوهم » یعنی آن دیو بود واین‌را دو وجه بود یکی آنکه نعیم بن مسعود از شیاطین انس باشد که تخویف کرد مؤمنان را و تثبیط (۱) کرد ایشان را از قتال أبوسفیان، ووجه دوم آنکه او آنچه کرد بغرور و وسوسه وإغواء شیطان کرد . قوله (يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ) دراو چند وجه گفتند یکی آنکه یخوف المؤمنین باولیائه . ولکن مفعول اول از کلام بیفکند وباءرا از مفعول دوم بیفکند چنانکه گفت «لینذر بأساً شدیداً من‌لدنه » والتقدیر لینذرکم ببأس شدید و قوله «لینذر یوم التلاق » وقوله « وینذر یوم الجمع » وچون حرف جرّ بیفکند فعل بمفعول رسید دراو عمل نصب کرد چنانکه گفت« و اختار موسی قومه سبعین رجلا» أی من قومه واین معنی قول عبدالله عباس است ومجاهد و قتاده . زجاج گفت و ابوعلی الفارسی که باین تقدیر حاجت نیست برای آنکه خوف متعدی باشد بیك مفعول و تخویف متعدی باشد بدو مفعول یقال خفت زیداً و خوّفت زیداً عمرواً و از کلام مفعول اول بیفکنده است و مفعول دوم رها کرده وهذا من باب اعطیت زیداً درهماً و کسوت عمرواً ثوباً درمعنی آنکه تومخیر باشی فی‌حذف احدالمفعولین، بعضی دگر ازأهل عربیت گفتند این روایت روانباشد برای آنکه حذف احد المفعولین آنجا روا باشد که لبس نبود ودر کلام دلالتی باشد برمحذوف ومعنی مفهوم شود ودر آیه

---

(۱) یعنی سست کرد و رأی آنها را برگردانید.

این نیست و إنمامعنی آیه آنستکه شیطان دوستان خودرا ازمنافقان میترساند و بدلی میدهدتا ایشان بامؤمنان مساعده نمیکنند در جهاد واین وجهی قریبست و مفهوم از ظاهر آیه اگر نه آنستیکه گفت (فلا تخافوهم وخافون) از ایشان مترسی از من بترسی واین قرینه باآن وجههای اول روان باشد وبااین وجه نبرود که منافقان را گوید «فلا تخافوهم» ازایشان مترسی اگر مؤمنی واین لفظ که (إن کنتم مؤمنين) هم مانعست ازبرای آنکه خدایتعالی میداند که منافقان مؤمن نه اند چگونه شاید که این گوید. قوله :

وَلاَ يَحْزُنْكَ ٱلَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي ٱلْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللهَ شَيْئاً يُرِيدُ

و اندوهگین مکناد تورا آنانکه میشتابند در کفر که ایشان زیان نکنند خدا را چیزی میخواهد

اللهُ أَنْ لاَ يَجْعَلَ لَهُمْ حَظّاً فِي الأَخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۷۱) إِنَّ ٱلَّذِينَ اشْتَرَوُا

خدای که نگرداند مر ایشان رابهره درآن جهان وایشانرا عذابی بودبزرگ آنانی که نخریدند

ٱلْكُفْرَ بِالإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللهَ شَيْئاً وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۲) وَلاَ تَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ

کفر را بایمان زیان نکنند خدا را چیزی و ایشان را عذابی بود دردناك و مپندار آنان را که

كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْماً وَلَهُمْ

کافرشدند که آن فروگذاشتن ما بهتراست ایشانرا برای آن مهلت میدهیم ایشانرا تازیاده کنند گناه وایشانرا

عَذَابٌ مُهِينٌ (۱۷۳) ما كَانَ اللهُ لِيَذَرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ

عذابی بود خوارکننده خدای رها نکند مؤمنان را برآن حال که شما بر آنید تا جدا کند

ٱلْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ (۱۷٤) وَمَا كَانَ اللهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى ٱلْغَيْبِ وَلٰكِنَّ اللهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ

پلیدرا ازپاك ونه خدای مطلع گرداند شما را بر غیب ولکن خدای برگزیند از پیغمبرانش

مَنْ يَشَاءُ فَآمِنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷٥)

آن راکه خواهد پس ایمان آرید بخدای و پیغمبران او واگر ایمان آورید و بپرهیزی شمارا باشد مزدی بزرگ

وَلاَ يَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْراً لَهُمْ بَلْ

ومپندار آنان راکه بخل میکنند درآنچه داد ایشانرا خدای از نعمتش که آن بهتر است ایشانرا بل که

هُوَ شَرٌّ لَهُمْ (۱۷٦) سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ ٱلْقِيٰمَةِ وَلِلّٰهِ مِيرَاثُ ٱلسَّمٰوَاتِ وَٱلْأَرْضِ

آن بدتراست ایشانرا بگردن افکنند ایشانرا آنچه بخل کردند بروزقیامت وخدایراست میراث آسمانها وزمین

وَاللّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبيرٌ (۱۷۷) لَقَدْ سَمِعَ اللّهُ قَوْلَ الَّذينَ قالُوا إِنَّ اللّهَ فَقيرٌ وَ نَحْنُ

وخدای بآنچه میکنید شما آگاه است بشنود خدای سخن‌آنانراکه گفتندکه‌خدای درویش‌است(۱)وما

أَغْنِياءُ سَنَكْتُبُ ماقالُوا وَقَتْلَهُمُ الأَنْبِياءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ نَقُولُ ذُوقُوا عَذابَ الْحَريقِ(۱۷۸)

توانگرانیم‌بنویسیم آنراکه گفتند وکشتن‌ایشان پیغمبران را بناحق وگوئیم بچشید عذاب‌دوزخ‌سوزنده

ذٰلِكَ بِما قَدَّمَتْ أَيْديكُمْ وَأَنَّ اللّهَ لَيْسَ بِظَلّامٍ لِلْعَبيدِ (۱۷۹) الَّذينَ قالُوا إِنَّ اللّهَ

آن بآن‌است‌که پیش فرستاد دستهای شما و خدای نیست بیدادکننده بر بندگان آنانکه‌گفتندکه خدای

عَهِدَ إِلَيْنا أَنْ لا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتّى يَأْتِيَنا بِقُرْبانٍ تَأْكُلُهُ النّارُ (۱۸۰) قُلْ

عهد کرد با ماکه ایمان نیاریم بهیچ پیغمبر تاکه آورد بما قربانی که بخورد آن را آتش بگوکه

قَدْ جاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلي بِالْبَيِّناتِ وَ بِالَّذي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ

آمدند بشما پیغمبران ازپیش من بامعجزات روشن و بآنچه گفتید پس چرا کشتید ایشان را اگر

صادِقينَ (۱۸۱) وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ جاؤُا بِالْبَيِّناتِ وَالزُّبُرِ

راست‌میگوئیدپس اگر بدروغ دارند تورا بدروغ داشتند پیغمبرانی را از پیش توکه‌آوردند حجتها و کتابها

وَالْكِتابِ الْمُنيرِ (۱۸۲).

و کتاب روشن

(وَلا يَحْزُنْكَ) نافع‌خواند درهمهٔ قرآن یحزنك بضم یاء وکسر زای من الافعال إلا آنکه درسورةالانبیاءاست «لایحزنهم الفزع‌الاکبر» که آن بفتح یاء وضم زای خواند چنانکه دیگر قراء وهردولغت‌است‌یقال حزن‌یحزن‌حزناً وأحزن‌یحزن إلاآنکه‌لغت فصیح حزن‌باشد واوخودمتعدی‌است یقال احزنه فهومحزون ولازم اوحزن یحزن حزناً فهوحزین وشاعر گوید در أحزن « مَضىٰ صَحْبي وَأَحْزَنَني الدِّيارُ(۲) » (الَّذينَ يُسارِعُونَ فِي الْكُفْرِ) طلحة بن مصرف درشاذخواند یسرعون ضحاك گفت مراد کفارقریشند ، ومجاهد وابن‌إسحق گفتند مراد منافقان مدینه‌اندقوله «ولایحزنك» نهی غایب‌است‌یعنی نباید که‌ترا دلتنگ کنند آنانکه‌ایشان

(۱) درنسخه قدیمه همه‌جا بجای درویش درغویش نوشته وگویا این لغتی‌است درآن عهد مستعمل بود وما در جای دیگرنیافتیم .

(۲) یاران من گذشتند ومنزل‌های ایشان مرا اندوهناك کرد .

در کفر شتاب زده‌اندیعنی حریصند. (إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً) ایشان بخدای‌هیچ زیان نتوانند کردن بمسارعتشان‌در کفرومظاهرتشان (يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظّاً فِي الْآخِرَةِ) خدایتعالی‌میخواهد تاایشان‌رادر آخرت حظی‌و بهره‌ای‌ندهد برای آنکه مستحق آن‌نه‌اند، اگر گویندارادت ازخدایتعالی که تعلق‌دارد بعقاب‌ایشان و آن‌بقیامت‌باشد وارادت‌چون برفعل‌مقدم باشدعزم‌باشد وتوطین النفس واین برخدای روانباشد. گوئیم ازاین دوجواب است یکی آنکه این‌لفظ چنانکه صالح‌باشدحال‌را صالح‌باشداستقبال‌را اینجامراد استقبال استوالمعنی سیریدالله خدایتعالی خواهد درقیامت وجواب دیگر آنستکه مرادحکم‌است خدایتعالی میخواهدتاحکم کندبآنکه‌ایشان‌را درقیامت‌ثوابی‌نباشد وعقاب‌باشدایشان‌را وحکم درحال‌حاصل‌است آنچه باو تعلق دارد ارادت‌باشد (وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ). وایشان‌راعذاب‌عظیم باشدآیه وارداست مورد تسلیت‌رسول ﷺ از کفر ایشان‌و آنکه‌ایشان بآنچه میکنند ازمسارعت‌در کفر خویشتن‌رازیان نمیکنند که خویشتن‌را عقاب‌حاصل‌میکنند وثواب‌فوت‌میکنند.

(إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ) آنان که کفر بایمان بخریده‌اند یعنی بدل کرده‌اند ومتبایعین متبادلین باشد که هریك از ایشان آنچه دارد بدهد و آنکه صاحبش دارد بستاند، باینکه کرده‌اند خدایرا هیچ زیان نکرده‌اند وإنمازیان بخود کرده‌اند وفرق ازمیان إساءت ومضرت آنست که إساءت إلا قبیح نباشد ومضرت هم‌حسن‌باشد وهم‌قبیح، چون مستحق باشدیا بروجه لطف‌واعتبار بود یا بروجه‌تأدیب، این‌حسن‌باشد واگر بروجه ظلم باشدقبیح بود، و ایشان‌را عذابی‌بود دردمند.

(وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) حمزه خواند تحسبن بتاء وفتح سین وباقی قراء بیاء خواندندآنانکه بیاء خوانند «الذين» درمحل‌رفع‌باشدبفاعلیت وآنانکه‌بتاءخوانند أعنی‌حمزه‌و راویان او«الذين» درمحل‌نصب‌باشد مفعول‌اول‌حسب واینفعل بهمه‌حال متعدی‌باشد بدومفعول‌و بریکی اختصار نشاید کردن وتقدیر کلام برقراءة حمزه چنین باشد که ولاتحسبن أنت یا محمد الکافرین املاءنا ایاهم خیراً لانفسهم برای آنکه ماءمصدریه است وفعل‌بااودرتقدیر مصدر است وآن مصدر بدل الذين کفروا باشد وآن‌بدل اشتمال‌باشد چنانکه شاعر گوید:

فَما كانَ قَيْسٌ هُلْكُهُ هُلْكُ واحِدٍ وَلٰكِنَّهُ بُنْيانُ قَوْمٍ تَهَدَّما (۱)

هلکه بدل قیس است وآن‌بدل اشتمال است و برقراءت دیگران تقدیر این باشد که«ولا یحسبن الکافرون ان املاءنا ایّاهم خیرلانفسهم »مبتداء وخبر که إنّ دراو شده است مفعولهای

(۱) هلاك‌شدن قیس‌هلاك یك تن نیست‌لکن پایه قومی ویران شد بهلاك او.

حسبانند ولكن ان باو نزديكتر است بعمل اواولیتراست ، ومعنى آيه آن است كه مپندار ای محمّد يا نبايد كه پندارند كافران كه اينكه ، ما ايشان را فرو گذاشته ايم ومدت ومهلت داده ، ايشان را بهتر است اگر چه خدای تعالی برای خير ايشان كرده است اين اطالت مدت ولكن چون بآن خير نمي-رسانند خودرا ، خير درحق ايشان محقق نبود واملاء امهال باشد ومدت دراز زمان دادن قوله تعالى و «أملي لهم إنّ كيدي متين» وقال «وسوّل لهم وأملى لهم» ومنه قوله «وأهجرني مليا» اى زمانا طويلا يقال تمليت معه وتمليته اى عشت معه تلاوة من الدهر قال الشاعر :

لَوْ تَمَلَّتْهُمُ عشيرَتهُمْ لِاقْتِنِاءِ العِزّ أوْ وَلَدُوا (١)

وقال الراجز:

وَقَدْ أراني لِلْغَواني مِصْيَداً مَلاوَةً كـأنْ فوقي جَلَدا (٢)

والملوان الليل والنهار قال تميم بن مقبل :

ألايا دِيارَ الحَيّ بالسَّبُعانِ أملّ عَلَيْها بالبِلى المَلَوانِ (٣)

آنگه كلام باسر گرفت وإبتداء كرد (إنّما نُمْلي لَهُم) ما ايشان را مدت دراز بآن ميدهيم. (لِيَزْدادُوا إثْماً) تا بزه (٤) بيفزايند وايشان را عذابى بود خوار كننده واين لام اگر چه غرض را ماند لام عاقبت است ومعنى لام عاقبت آن بود كه كار را مآل وانجام بآن بود بروجهى كه خلاف آن نباشد تا پندارى كه فاعل را خود غرض آن بوده است پس لام ازمعنى غرض خالى نيست جز كه برمجاز واتساع نه برحقيقت ، اين تفسير لام عاقبت است ودرقرآن واشعار ازاين بسيار است قال الله تعالى «فالتقطه آل فرعون ليكون لهم عدواً وحزنا » ومعلوم است كه آل فرعون موسى را نه براى عداوت وحزن بر گرفتند نه بينى كه آسيه چگونه گفت «قرّة عين لى ولك لاتقتلوه عسى أن ينفعنا أو نتخذه ولداً» وقوله «وجعلوا الله أنداداً ليضل عن سبيله» وقوله «ليجعل الله ذلك حسرة فى قلوبهم» وقوله «ولقد ذرأنا لجهنم كثيراً من الجن والانس» وقال الشاعر :

---

(١) اى كاش خاندان ايشان باايشان معاشرت ميكردند براى عزت يافتن ياايشان فرزند ميآوردند.

(٢) جلد پوست بچه شتر است كه بچيزى آكنده كنند ودرپيش ناقه نهند تا بشنيدن بوى بچه شيرش روان شود، وشاعر گويد من خويشتن رامدتى دام براى شكار زنان جوان مى ديدم گوئى برمن جلد نهاده اند كه موجب مهربانى آنان شده است .

(٣) سبعان بصيغه تثنيه سبع نام جائى است يعنى اى منزلگاه آن قبيله كه درسبعان بودند و آمدن شب وروز آن را كهنه وفرسوده كرده .

(٤) بزه : گناه است.

لَهُ مَلَكٌ يُنادي كُلَّ يَوْمٍ لِدُوا لِلْمَوْتِ وَابْنُوا لِلْخَرابِ (۱)

وقال آخر:

وَأُمَّ سِماكٍ فَلا تَجْزَعي فَلِلْمَوْتِ ما تَلِدُ الوالِدَةُ (۲)

و قال آخر :

أَمْوالُنا لِذَوِي المِيراثِ نَجْمَعُها وَدُورُنا لِخَرابِ الدَّهْرِ نَبْنِيها (۳)

و قال آخر :

وَلِلْمَنايا تُرَبِّي كُلُّ مُرْضِعَةٍ وَلِلْخَرابِ يُجِدُّ النّاسُ بُنْيانا (٤)

ونشايد گفتن که این لام غرض باشد برحقیقت برای آنکه ارادهٔ قبیح قبیح باشدوازحکیم این غرض فاسد نکو نبود، ودیگر آنکه بر این اصل لازم آید که کافر مطیع باشد خدایرا که او آن کرده است که خدای ازاو خواست . بعضی مفسران گفتند آیه درمشرکان آمد ، ومقاتل وضحاك گفتند آیه در بنی‌قریظه و بنی‌النضیر آمد راوی‌خبر گوید که یکی رسول را سؤال کرد و گفت یارسول‌الله أی‌الناس خیر قال «من طال عمره وحسن عمله » ازمردمان که بهتر است ای رسول‌الله ؟ گفت آنکه عمرش دراز بودوعملش نیکو بود، گفت ازمردمان که بدتر است؟ گفت آنکه عمرش دراز بودوعملش بدبود ورسول ﷺ گفت «السعادة کل السعادة طول العمر فی طاعة‌الله» نیك‌بختی وهمهٔ نیك‌بختی درازی عمر بود درطاعت خدای و آنکه عمل او برعکس این بود حال او برخلاف این بود چنانکه شاعر گوید :

چه خیراست در دیر ماندن کسی را که چندانکه ماند زیادت کند شرّ

وعبدالله مسعود گفت هیچکس نباشد از برّ وفاجر إلا که مرگ اورا بهتر بود اگر برّ بود ازمشقت تکلیف برهد واگر فاجر بود مردمان از بلاء او برهند، آنکه درحق برّ این آیه برخواند «نزلا من عندالله وماعندالله خیر للابرار » .ودرحق فاجر برخواند که «ولا تحسبن الذین کفروا إنما نملی لهم خیر لانفسهم ـ الایه » قوله :(وَما کانَ اللهُ لِیَذَرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلی ما أَنْتُم عَلَیْهِ ـ الآیة)مفسران درسبب نزول آیة خلاف کردند کلبی گفت سبب نزول آیه آن بود که مشرکان گفتند ای محمد تو دعوی میکنی که هر که بمن ایمان دارد ازأهل بهشت است وخدای ازاو راضی

---

(۱) خدایرا فرشته‌ایست که هرروز فریاد میزند بزائید برای مردن وبسازید برای ویران شدن .

(۲) ای ام‌سماك زاری مکن برمرگ فرزند که مادر برای مرگ فرزند میاورد .

(۳) مال خویش را برای میراث‌گیران فراهم میکنیم وسراها را برای ویران کردن میسازیم .

(٤) هرزن شیرده که فرزندی می‌پرورد برای مرگ است ومردم که بنای نو میکنند برای ویرانی است.

است و آنکه بمن ایمان ندارد جای اودوزخ است وخدای براو بخشم است اکنون مارا بگوتا کیست که بتو ایمان دارد و کیست که ندارد ؟ خدای تعالی این آیه فرستاد. سدی گفت سبب نزول آیه آن بود که رسول صلی الله علیه و آله گفت امت مرا برمن عرضه کردند درصورتها که ایشان بر آنند در گل(۱) چنانکه بر آدم عرضه کردند ومرا معلوم کردند که کیست که بمن ایمان دارد و کیست که بمن ایمان ندارد منافقان گفتند عجب از کار محمد دعوی میکند که من آنان را که نیستند ودر کتم عدم اند میدانم که مؤمن کیست از ایشان و کافر کیست وما منافقان در لشکر او ودرپیش او احوال ما نمیدانند(۲) اینحدیث بسمع رسول رسید بمنبر برآمد وخطبه کرد وحمد وثنای خدای گفت «ما بال أقوام جهلوني» چیست مردمانی را که مرا نمیشناسند ودرعلم من طعن میزنند واگر ازمن بپرسند ازامروز تاروز قیامت ایشان را خبر دهم . عبدالله بن حذاقه السهمي برخاست و گفت یارسول الله من أبي . پدرمن کیست ؟ گفت حذاقه . عمر خطاب برپای خاست و گفت «رضینا بالله رباً وبالاسلام دینا وبالقرآن إماما و بك نبیا فاعف عنّا عفاالله عنك» ماراضی شدیم بآنکه خدای جل جلاله خدای ماست واسلام دین ماست وقرآن امام ماست و تو پیغمبر مائی عفو بکن مارا که خدای ترا عفو کناد رسول صلی الله علیه و آله گفت «فهل أنتم منتهون» آنگه ازمنبر بزیر آمدچون عبدالله حذاقه با خانه رفت مادر او گفت ای پسر چرا مرا بر پیغمبر عرض کردی گفت برای آنکه مردم سخنها میگفتند خواستم تاحقیقت صحت نسب خود بدانم وآنکه قول مردمان برتو راست است یادروغ اکنون چون رسول این بگفت دگر کسی سخنی نتواند گفتن خدایتعالی این آیه بفرستاد، ابوالعالیه گفت مؤمنان ازرسول صلی الله علیه و آله درخواستند تاازخدای درخواهدتاایشان را علامتی نهد میان ایشان ومنافقان خدای تعالی این آیه فرستادقوله «ماکان الله لیذر المؤمنین» ما نفی است ولا تأکید نفی است چنانکه قایل گوید : ماکنت لافعل کذا . معنی آنستکه من ازآن نیم که این کار کنم هرگز نیست خدایتعالی که شمارا برابهام وعطله رها کند . درنظم آیه خلاف کردند عبدالله عباس و مقاتل وضحاك وکلبی گفتند وبیشتر مفسران که تقدیر اینست ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما أنتم علیه أیها الکافرون والمنافقون فی بلیتکم بالمؤمنین و تشبهکم

(۱) یعنی در طینت .

(۲) این سخن راگروهی ازمتظاهران باسلام درعهدما نیزمیگویندکه پیغمبرغیب نمیدانست چنانکه درقرآن وارداست «ولوکنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر» وآنکس که اینگونه اموربرای امام و پیغمبر ثابت کند اورا غالی گویند وحق آن است که آنان غیب میدانستند بتعلیم خداوند وبرحسب مصلحت اوهرچه خبردهند واخبارغیب گفتن ازپیغمبرصلی الله علیه وآله وائمه علیهم السلام متواتر معنوی است .

بهم في إظهار شعار الاسلام ، آية خبراست از مؤمنان وخطاب است باكافران ومنافقان ، وبعضى ديگر گفتندآيه خبر است از مؤمنان وخطاب است بايشان والتقدير : ما كان الله ليذر المؤمنين على ماهم عليه . إلا أنه عدل عن الغياب إلى الخطاب ، بر تلواين كلام گفت چنانكه عادت ايشان است در عدول كردن ازغياب باخطاب چنانكه « حتى إذا كنتم في الفلك وجرين بهم » وكما قال الشاعر :

يا لهف نفسي كان جدة خالد وبياض وجهك للتراب الأعفر (١)

(حتى يميز الخبيث من الطيب) خداى تعالى بر اين ابهام رها نخواهد كردن تاپليدان را ازپاك جدا كند، كوفيان خواندند يُميّز بضم ياء وفتح ميم وتشديد ياء دوم من التمييز وباقي قراء خواندند حتى يميز الخبيث بفتح ياء و كسر ميم يقال مزت الشيء أميزه ميزاً فامتاز وانماز وميزت تمييزاً براى تكثير فعل چنانكه فرقت بين الشيئين فرقا وفرّقت بين القوم تفريقا براى تكثير فعل .واين تمييز مفسران گفتند روزاحد بودازميان مؤمنان ومنافقان كه مؤمنان با رسول برفتندومنافقان نرفتند. قتاده گفت تميز ميان مؤمنان ومنافقان بهجرة وجهادبود ابن كيسان گفت: على ماأنتم عليه من ظاهر الحال حتى يبتليهم بالجهاد والفرائض والتكاليف الشاقة. خداى تعالى باين ظاهر اسلام رها نخواهد كردن تافرق كند ازميان شمادراصلاب آباء وارحام امهات تاپليد ازپاك جدا كند يعنى تاكافر ازمؤمن جدا كند بآنكه گناه مؤمنان بجهادفرونهد ومحو كند و حقتعالى پس از آن چند علامت نهاد كه بآن مؤمن ازمنافق جداشوديكى ازجملهٔ آن قوله :«ولا يأتون الصلوة إلا وهم كسالى ولاينفقون إلا وهم كارهون »مردى بنزديك رسول صلى الله عليه وآله آمد و گفت يارسول الله إنّي أخاف أن اكون منافقا . من ميترسم كه منافق باشم گفت چون تنهاباشى نماز كنى ؟ گفت بلى، گفت برو كه منافق نه‌اى وازجملهٔ علامات كه فرق توان كردن بآن ازميان مؤمن ومنافق يكى دوستى ودشمنى اميرالمؤمنين على عليه السلام است چنانكه دراخبار متظاهرمتواتر است عن زربن حبيش عن الجارود عن الحارث الهمدانى وجز ايشان كه گفتند از امير المؤمنين على شنيديم كه ميگفت برمنبر: «إنه العهد إلى النبى الامى أنه لايحبك إلامؤمن ولا يبغضك إلا منافق » ودرخبر ديگر : «قضاء قضاه الله تعالى على لسان النبى الامى أنه لايحبنى إلامؤمن ولا يبغضنى الامنافق وقدخاب من افترى» گفت حكمى استكه خداى تعالى كردبرزبان پيغمبرامّى كه مرا دوست ندارد «إلا مومن تقي، ودشمن ندارد إلا منافق شقي وهر كه دروغ گويد خايب ونوميد شود .

(١) واى برمن كه فربهى وشادابى خالد وسپيدى رخساراو نصيب خاك شد .

(وَما كانَ اللهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الغَيْبِ) و خدای تعالی شمارا برغیب‌مطلع نکند و راه ندهد ولکن‌ازپیغمبران آنرا که خواهد بر گزیندواورا اطلاع کند بربهری علم غیب(١) نظیره قوله: «عالم‌الغیب‌فلایظهر علی غیبه أحداً إلا من‌ارتضی من‌رسول» بعضی د گر گفتند خدایتعالی محمد را که رسول اوست برغیب مطلع نکند ولیکن اورا بنبوت اختیار کرد (فَآمِنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ) . بخدای‌وپیغمبرانش‌ایمان‌آری،وقول اول درست‌تراست‌برای آنکه ازجملهٔ معجزات رسول علیه السلام نوعی‌إخبارِ غیب‌بود باعلام‌الله تعالی ایاه بآنکه خدایتعالی اورا بوحی خبر داد تا دلیل وعلامت نبوت آن‌بودی (وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ). اگر بخدای ایمان‌آری وازاوبترسی واز معاصی او اجتناب کنی شمارا مزدعظیم‌باشد. قوله:

(وَلا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِما آتيهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ) اختلاف‌قراءدر تحسبن‌چنانستکه أول گفتیم تاء خطاب‌است بارسول علیه السلام ویاءاسنادفعل‌باشد بابخیلان برقراءة آنانکه‌یاء خوانند تقدیراین‌است که ولایحسبن‌الباخلون بخلهم (هُوَ خَيْراً لَهُمْ) وبخل که مفعول‌اوست‌بیفکند برای آنکه‌اکتفا کردبذکر یبخلون‌ازاوچنانکه گوئی قدم‌زیدفسررت به‌ای بقدومه‌وقال‌الشاعر:

إذا نُهِيَ السَّفيهُ جَرى إلَيْهِ وَخالَفَ وَالسَّفيهُ إلى خِلافٍ(٢)

ای جری الی‌السفه و«هو» عمادباشد چنانکه گفت «اللهم إن‌کان هذا هوالحق» قوله «و تری‌الذین أوتواالعلم الذی‌أنزل‌إلیك‌من‌ربك هوالحق »وبرقراءت حمزه که بتاء خواند«الذین یبخلون » مفعول‌اول باشد وبخلهم که محذوف است بدل اوبودبدل اشتمال‌و«خیراًلهم» مفعول دوم‌باشد حقتعالی گفت گمان مبر بخیلان را که‌بخل‌ایشان بآنچه خدای دادایشان‌را ایشانرا بهتراست بل‌ایشان‌را آن‌بتراست که حساب ووبال جمع‌برایشان‌بود ونفعش دیگران‌را چنانکه امیرالمومنین علی علیه السلام گفت « بشرمال‌البخیل‌بحادث‌اووارث» بشارت‌ده‌مال‌بخیل‌را بحادثه ای یا وارثی‌وهم او گفت علیه السلام « البخیل‌مستعجل‌للفقر یعیش فی‌الدنیا عیش الفقراءو یحاسب‌فی‌القیامة حساب الاغنیاء » گفت بخیل‌استعجال‌درویشی میکنددردنیا زندگانیش‌چون زندگانی‌درویشان

(١) چنانکه‌گفتیم اطلاع یافتن امام یا پیغمبر برغیب بتعلیم‌خداوند وبقدری‌که اومصلحت داندمنافی قرآن وموجب غلونیست بلکه دلیل‌نبوت و وحی وارتباط قلب‌آنان باعالم روحانی ومجرد اتست‌وچون‌هر فرد انسان‌بهره ازغیب داردمحال نیست‌انبیاءواولیاء بهره‌کامل داشته باشند .

(٢) هرگاه نادان را ازکار زشت نهی‌کنند سوی آن شتابد و مخالفت‌کند وخوی نادان مخالفت کردن است .

باشد ودر قیامت حسابش حساب توانگران باشد. پس چون چنین باشد بخل صاحبش را بهتر نبود بتر بود . (سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ) سین سین استقبال است بمعنی سوف واثر او آن بود که فعل مضارع را از آن ببرد که حال را شاید بمستقبلش مخصوص کند، بطوقی کند آن مال که او بآن بخل کرده باشدو بخل عبارت باشد ازمنع واجب چون زکاة و نفقات آنانکه نفقه اش براو واجب بود برای آنکه بخل اسم ذم است وذم إلا بترك واجب وفعل قبیح نباشد وآنچه در عرف آنرا که عطا ندهد و إحسان نکند اورا بخیل گویند مجاز بود، وعرب برای آن بخیل خوانند آنرا که منع قری ومیزبانی بکند رهگذری را که بنزدیك ایشان قری الضیف واجب باشد پس مذمت هم بر ترك واجب کنند وأبیاتی که گفتنداز مذمت آنانکه ایشان منع طعام کردنداز مهمان کقول الشاعر :

قَوْمٌ إذا أكَلُوا أخْفَوا كَلَامَهُمُ ... وَاسْتَوْثَقُوا مِنْ رِتَاجِ الْبابِ وَالدَّارِ
قَوْمٌ إذا اسْتَنْبَحَ الأضْيافُ كَلْبَهُمُ ... قالُوا لِأُمِّهِمْ بُولِي عَلَى النّارِ(۱)

ومانند این محمول باشد براینکه گفتیم ایشان واجب شناخته اند «قوله سیطوقون» بعضی مفسران گفتند روز قیامت آنان را که منع زکوة کرده باشند بیارند وآن مال ایشان ماری گرداند خدای تعالی و در گردن ایشان طوق کند (۲) تااو مغز سر ایشان میخورد تا آنکه که

---

(۱) گروهی که چون طعام خورند سخن پنهان گویند وبند و زنخیر در خانه را استوار سازند و نیز چون مهمانان سك آنهارا ببانك و فریادآورند بمادر خودگویند برآتش بول کن تاخاموش شود . بچند وجه بخل آنها را بیان کرده وبسیار بلیغ است یکی آنکه هنگام طعام سخن نگویند که کسی نداند در آنجا انسانی است دیگر در خانه را به بندند و سك آنها بانك کند. چون سك درخانه اسخیاء بانك نداردو آتش را خاموش کنند تاکس ازدور آتش را نبیند وبداند آنجا آدمی است وازریختن آب بر آتش هم دریغ دارندو بمادر تکلیف دیگر کنند .

(۲) آیات قرآن دلالت برآن دارد که اعمال بندگان خود در آخرت مجسم می گردد ونعمت و عذاب آن همان اعمال مجسم شده است وهرچند بنظر جاهلان این سخن عجیب میآید و آنرا غیرممکن می پندارند اماحکیم خردمند ازآن شگفتی ننمایدزیرا که یك موجود درعوالم مختلف صورتهای گوناگون دارد و چون وجود او یکی و متصل استهمه آن صوررا متحدگویند چنانکه نور چراغ برق همان قوه غیر مرئی است که درسیم است ومیوه شیرین همان خاك وآب است و عطرگل سرخ همان کود وپشك است وآنکه ثروت را درخواب بصورت عذرات می بیند یاعلم را بصورت شیر بایدگفت این همان است گرچه تغییر صورت دهد و قرآن بصورت مردی خوشروی آید وخواننده راشفاعت کند ودر نسائی آمده است ان الذی لایؤدی زکوة ماله یخیل الیه ماله یوم القیامة شجاعا أه» ودربخاری «مثل له شجاع».

خدای تعالی حساب خلقان کند آنگه اورا همچنان مطوق بآن طوق بدوزخ برند، واین قول عبدالله مسعود و عبدالله عباس و ابووایل و ابومالك وشعبی وسدی است. وعبدالله مسعود روایت کند ازرسول ﷺ که گفت: «ما من رجل منع زکوة ماله إلاجعل له شجاع فی‌عنقه یوم‌القیمة» ثم قرأ ﷺ «سیطوقون مابخلوا به یوم القیمة» هیچ مردی نباشد که او زکوة مال‌ندهد وإلا آن مال اورا ماری کنند روز قیامت و در گردن او کنند آنگه این‌آیه برخواند ، ورسول ﷺ گفت هیچ کسی نباشد که خویشی و پیوستهٔ باو آید وازاو چیزی‌خواهد ازفضلهٔ آنچه خدای او را داده باشد پس او بخل کند براو وإلا خدای تعالی از دوزخ ماری برآرد وبگردن اودر آویخته شود وازاو میمکدآنگه این‌آیه بخواند واین محمول بود برمنع واجب ، وابوهریره روایت کرد از رسول ﷺ که گفت هیچ بنده نباشد که اوراMالی بود اوازحق‌بازدارد وبناحق صرف کند إلا خدای تعالی آنرا ماری کند سرودار(۱) ناخوش بوی که بهیچکس نبگذرد إلا پناه باخدای دهد ازاو. بیایدو گوید من مال توام که تو بخل کردی بمن وآنگه طوق شود و در گردن اوافتد وبااومیباشد تااورابدوزخ‌برد وتصدیق آن‌قرآنست فی‌قوله «سیطوقون مابخلوا به یوم‌القیمة» وإبراهیم‌النخعی گفت طوقی‌ازآتش‌در گردن او کنند مجاهد گفت :«سیطوقون» ای یکلفون أن یأتوابما بخلوا به. ایشانرا فرمایند و تکلیف کنند که آنچه کردی بآن‌روزقیامت بیاری اکنون این عبارت باشد ازنوعی عذاب . مورج گفت جزاء آن عمل در گردن ایشان کنند ملازم باشد با ایشان چون ملازمت طوق با گردن ومثله قوله «ألزمناه طائره فی‌عنقه» أنس روایت کند از رسول ﷺ که‌او گفت « مانع‌الزکوة فی‌النار »آنکه زکوة ندهد بدوزخ است ورسول ﷺ گفت صدقه باهیچ مال آمیخته نشود إلا هلاك کندآنرا. ورسول ﷺ گفت هیچ قوم نباشند که زکوة مال باز گیرند (۲) إلا خدای تعالی باران ازایشان‌باز گیرد، درخبر استکه اعرابی بود و گوسفند داشت (۳) وزکوة ندادی ازآن‌روزی سائلی‌سؤال کرد بره‌ای باو داد شبی در خواب دید که آن گوسفندان همه بیامدند و قصد او میکردند وآن بره بیامدی و ایشانرا منع میکردی ودرپیش اوایستادی ومنع ایشان کردی از وی‌همه ازآن یك بره هزیمت کردندی واو میگفتی اگرمن دانستمی‌این‌را یادآن بسیار کردمی چون‌بیدارشد حساب‌بکرد

(۱) سروبمعنی شاخ‌است ومارسرودار یعنی مار شاخدار .

(۲) یعنی امتناع کنند .

(۳) اسم جنس‌است یعنی‌گوسفندان بسیارداشت چنانکه ماگوئیم‌گاودار وشتردار ودرم‌دار،نه‌آنکه یکی دارد بلکه ازاین‌جنس بسیار دارد .

وزکوة تمام بداد و شاعر گوید :

يا مانِعَ المالِ كَمْ تَضُنُّ بِه تَطْمَعُ بِاللهِ فِي الخُلُودِ مَعَهُ
هَلْ حَمَلَ المالَ مَيِّتٌ مَعَهُ أَمـا تَراهُ لِغَـيْرِهِ جَمَعَهُ (۱)

و قال آخر :

يا جامِعاً مانِعاً وَ الدَّهْرُ يَرْمَقُهُ مُفَكِّراً أَيَّ بابٍ مِنْهُ تَغْلِقُهُ
جَمَعْتَ مالاً فَفَكِّر هَلْ جَمَعْتَ لَهُ يا جـامِعَ المـالِ أَيّامـاً تُفرِّقُهُ (۲)

ودرخبر استکه زهری یکروزدر نزدیك زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام شدزین العابدین اورا گفت کجا بودی گفت ببالین بیماری که مراوصایت کرد فی ألف دینار فی صندوق وزین العابدین تکیه زده بود چون این شنید باراست بود و گفت الف دینار فی صندوق لعله من باطل جمعه ومن حق منعه . این هزار دینار همانا ازباطل جمع کرده باشد و از حق منع کرده باشد و محمود وراق گوید :

إِسْعَدْ بِمالِكَ فِي حَيـاتِكَ إِنَّما يَبْقى خِلافَكَ مُصْلِحٌ أَوْ مُفْسِدُ
فَـإِذا جَمَعْتَ لِمُفْسِدٍ لَمْ يُبْقِهِ وَأَخُو الصَّلاحِ قَلِيلُهُ يَتَزَيَّدُ
فَإِنِ اسْتَطَعْتَ فَكُنْ لِنَفْسِكَ وارِثاً إِنَّ المُوَرِّثَ نَفْسَهُ لَمُسَوَّدُ (۳)

ولآخر :

إِنَّ الَّذي أَنْتَ فِيهِ لَسْتَ حامِلَهُ إِلَى التُّرابِ إِذا ما عُمْرُكَ انْصَرَما
إِنَّ الجَدِيدَيْنِ فِي طُولِ اخْتِلافِهِما لا يُبْقِيانِ ثَراءً لا وَ لا عَدَما (۴)

---

(۱) ای که مال‌را نگهداری تا کی‌بدان بخل میورزی وازخدا طمع داری جاودان بمانی ومال‌هم با تو جاودان بماند هیچ مرده مال‌را باخود برد ؟ آیا نمی‌بینی که‌آنرا برای دیگری جمع کرد ؟

(۲) ای اندوزنده مال که‌از بخشیدن آن دریغ داری وروزگار چشم بتو دوخته است در اندیشه آنکه‌کدام دررا براوببندی مال‌اندوختی وبیندیش که‌آیا روزگاری هم‌برای مصرف‌آن اندوخته‌ای .

(۳) توخود بمال‌خویشتن خودرا خوشبخت‌کن تازنده هستی‌که اگر برای اخلاف خود بگذاری خلف تو یامال رانگهداری‌کند یاتباه سازد،اگر مال‌را برای تباه سازندگان فراهم آورده‌آن‌را باقی نگذارد وآنکه مصلح باشد اندك مال‌هم اورا کافی‌است وآن‌را بسیار میکند . اگر توانی توخودوارث خود باش‌آن‌کس‌که میراث‌خودرا بخودش صرف‌کند سرور وبزرگوار است .

(۴) آن مال که تو اکنون داری چون عمرت‌بآخررسد باخودبخاك نخواهی‌برد وروزو شب‌در آمدوشد مکرروطولانی نه توانگری‌را باقی می‌گذارند ونه درویشی‌را .

(وَلِلَّهِ مِيراثُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ) و خدای راست میراث اهل آسمان و زمین علی حذف المضاف و إقامة المضاف إلیه مقامه کقوله «واسئل القریة » او باقی است ودائم پس از فناء همه، خلقان بروند و آنچه دارند بماند و کس نماند که میراث ایشان بردارد جز خدای جل جلاله برای این وارث خواند اورا (وَاللّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ) إبن کثیر وابوعمرو بیاء خوانند و باقی قراء بتاء ، عطیه روایت کند از عبدالله عباس که مراد بآیه احبار جهودانست بعلمی که دانستند که بخل کردند برمردمان از صفات رسول ﷺ بیانش آنکه درسورة النساء گفت «الذین یبخلون ویأمرون الناس بالبخل ویکتمون ما آتیهم الله من فضله» أی العلم علی أحد القولین.

قوله (لَقَدْ سَمِعَ اللّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللّهَ فَقِيرٌ - الآیة) حسن بصری و مجاهد گفتند چون این آیه آمد «من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسنا» ,جهودان گفتند «إن الله فقیر و نحن أغنیاء» خدای درویش است وما توانگر نبینی که ازما قرض میخواهد حسن بصری گفت این حیی اخطب گفت . عکرمه وسدی ومقاتل و محمد بن إسحاق گفتند رسول ﷺ نامه نوشت بجهودان قینقاع وایشانرا بإسلام خواند و نماز وزکوة ، ایشان گفتند خدای درغویش است وما توانگر که از ماقرض میخواهد این قول فنحاص بن عازورا گفت خدای تعالی این آیه فرستاد : لقد سمع الله قول الذین قالوا إن الله فقیر (وَنَحْنُ أَغْنِيآءُ) گفت خدای تعالی بشنید قول آنانکه گفتند ما توانگریم و خدای درویش (سَنَكْتُبُ ماقالُوا) بنویسیم آنچه ایشان گفتند ما ایشانرا بر آن جزا دهیم، مقاتل گفت معنی آنستکه آن نگاه داریم و فرو نگذاریم .کلبی گفت بواجب کنیم بر ایشان در آخرت آنچه گفتند در دنیا، واقدی گفت بفرمائیم حفظه را بنویسند چنانکه گفت « و إنا له کاتبون » حمزه خواند «سیکتب » بیاء مضموم و تاء مفتوح علی الفعل المجهول و باقی قراء بنون .وجه قراءت حمزه آن است که اگر چه فعل بر بناء مجهول است اسناد فعل با خدای تعالی باشد، و در شاذ اعمش، و اعرج بقراءت حمزه خواندند (وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِياءَ) خواند برفع لام و نیز خواند «یقول» بیاء ودر مصحف عبدالله مسعود چنین است که ویقال لهم و برقراءت حمزه «ما» درمحل رفع باشد وقتل معطوف، براو واین مرفوع باشد و برقراءة قراء دیگر محل ما نصب است برمفعول به وقتل براو معطوف، و نیز کشتن ایشان پیغمبران را بناحق و هر کجا قتل أنبیاء گفت (بِغَيْرِ حَقٍّ) با آن ضم کرد تا بدانند که قتل انبیاء نبود هرگز جز بناحق (وَنَقُولُ ذُوقُوا) و گوئیم ایشان را بچشی عذاب حریق فعیل باشد بمعنی مفعل چون الیم بمعنی مؤلم وسمیع بمعنی مسمع (ذٰلِكَ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ)

خدای تعالی علت استحقاق ایشان عقاب را گفت «ذلك» اشارت است بآنکه برفت ازذکر عذاب وبامجازات راست چنانکه برفت دگر جای . وتخصیص ذکر دست اینجا برای آنستکه حظ بیشتر درفعل وتولای آن دست را بود و اگرچه اضافه برحقیقت باجمله بود وجمله فاعل باشد دگر آنکه باضافهٔ فعل بفاعل مخقق شود چنانکه درمثل هست «یداك اوكتاوفوك نفخ» (١) یعني یداك لایدا غیرك وفوك لافو سواك . این برای آنستکه دستهای تو تقدیم کرد یعنی تو کردی بآلت خود برای آنکه محال است که غیری بجارحهٔ توفعل تواند کردن و آیه دلیل است بر بطلان قول مجبره که خدای تعالی إضافهٔ فعل بآلت وجارحهٔ توکرد ومحال است که خدای تعالی بآلت وجارحه فعل کند . دگر آنکه بیان کردیم که مستفاد این لفظ آن بود که اثبات کنند فعل اورا ونفی کنندازجزاو، واین إضافهٔ فعل باشد بافاعلش علی أبلغ الوجوه(وَأَنَّ اللهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ)وخدای تعالی بربندگان ظلم نکند که ایشان رابگناه غیری بگیرد یا گناه ناکرده ایشان را عقوبت کند واگر گناهکاری را بگناه دیگری گرفتن ظلم باشدبفعلي که او کند وداند که او کرده است وبندهٔ بیچارهٔ ضعیف را در آن اختیار نیست چه قدرت موجبه است وارادت موجبه است،وسایر وجوه وحقایق از إحداث وایجاد وإخراج ازعدم بوجود بخدای تعلق دارد ـ اولی و أحری که ظلم باشد تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً .

(اَلَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللهَ عَهِدَ إِلَيْنَا ـ الآية ـ)کلبی گفت آیه در کعب الاشرف آمدومالك ابن الصیف ووهب بن یهودا وزید بن التابوت وفنحاص بن عازورا وحیی بن أخطب که ایشان بنزدیك رسول آمدند و گفتند ای محمّد تو دعوی میکنی که خدای مرا بپیغمبری فرستاده است و کتابي بمن داده استو خدای باماعهد کرده است که بهیچکس کهدعوی پیغمبری کند ایمان نیاریم تاآنگه که قربانی بیارد که آتش آنرا بخورد اگر توهم چنین قربانی بیاری که آتش آنرا بخورد ما بتو ایمان آریم خدای تعالی این آیه فرستاد«الذین» ومحل او جرّ است بآنکه بدل آنستکه خدای تعالی گفت:«لقدسمع الله قول الذین قالوا ـ الایة » وقوله«عهدإلینا»أی أوصی إلینا مارا وصیت کرد در کتابش برزبان پیغمبرش کههیچ مدعی نبوت را تصدیق نکنیم وبراست نداریم«حتی»غایت را باشد تاقربانی بما آرد وقربان هرچیزی بود که بآن تقرب کنند بخدای واین مصدری است بجای اسم نهاده و گفته اند این وزن هم اسم باشد وهم مصدر مثال اسم سلطان

(١) دودست خودت بست ودهان خودت دمید مثلی است کهما بجای آن گوئیم خود کرده راچه تدبیر واصل مثل آن است که مردی در مشك دمید و دهان آنرا بست وبراو نشست ودرآب دریا رفت دهانه مشك باز شد وباد بیرون رفت واودرمهلکه افتاد واستغاثه میکرد کسی اینکلام باو گفت .

و برهان باشد ومثال مصدر عدوان وخسران و غفران باشد و عیسی‌بن عمر خواند بقربـان بضم راء، مفسران گفتند قربان‌وغنیمت‌حلال نبود بر بنی‌إسرائیل اگرقربانی بکردندی علامت قبولش آن بودی که آتشی بیامدی سفید که آنرا دود نبود وآنرا حفیفی و آوازی بودی آن قربان بسوختی وحکم غنیمت هم این بودی چون مقبول نبودی برحال خود بماندی (۱)عطا گفت بنی إسرائیل چون ذبیحه بکشتندی آنچه پیه بودی و گوشت نکو بودی بیاوردندی و جائی پنهان کردندی که سقف آن گشاده بودی وپیغمبر وقت بیامدی ودر خانه بایستادی وبا خدای مناجات کردی وبنی‌إسرائیل بیرون‌خانه‌ایستادندی‌آتشی بیامدی‌و‌آن‌قربان‌بر گرفتندی و پیغمبر بسجده شدی و خدای تعالی وحی کردی بآنچه‌او خواستی، سدی گفت خدای تعالی در توراة بنی‌إسرائیل را بفرمود که بهیچ‌پیغمبر ایمان میاری مگرآنکه قربانی بیارد که‌آتش بخورد آنرا تانوبت بعیسی علیه السلام ومحمد صلی الله علیه و آله رسدچون ایشان شمارا دعوت کنند ایمـان آری و مطالبهٔ قربان نکنی آنکه حقتعالی گفت یامحمد بجواب‌ایشان بگو:

(قَدْ جاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّناتِ) پیش از من پیغمبران‌آمدند باحجتها و قربانها که آتش بخورد چرا ایشان را بکشتی چون‌زکریا و یحیی علیهما السلام و دیگرپیغمبران را که جهودان بکشتند ایشان را اگر شما راستگوی در این دعوی که میکنی. وآیه اگر چه خطاب است با جهودان عصر رسول مراد پدران ایشانند چنانکه در آیات سورة البقرة گفتند برای آن حواله کرد بر ایشان که همه یکی بودند در ملت واعتقاد. وگفته‌اند برای آنکه اینان بفعل ایشان راضی بودند وآیه وارداست موردتکذیب جهودان در آن دعوی که کردند ونیز درآیه رسول‌را علیه السلام تسلی است از این وجه که اگر اینان صدق تو میدانند وتراتکذیب میکنندچه عجب که پدران‌اینان صدق آن‌پیغمبران میدانستند وایشان را میکشتند آنکه‌رسول را علیه السلام دلخوشی میدهد بقوله : (فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ)اگرترا ای محمد تکذیب میکنند پیش ازتوپیغمبران دیگررا تکذیب کردند (جاؤُ بِالْبَيِّناتِ وَالزُّبُرِ) که ایشان حجتها آوردند کتاب‌ها آوردند، وزبر جمع زبور باشد وزبور بتازی کتاب بودفعول

(۱) درتفسیر المنار گویداین‌اشاره به‌قربانی سوختنی است که درشریعت موسی (ع)بود وآن‌چنان است که‌کاهنان خود آتشی می‌افروختند ودرجائی مینهادند وبنی‌اسرائیل درکفاره‌گناهان و درتطهیر از حیض ونفاس وسایر مواردکه بایدقربانی‌کنند آن حیوان ذبیحه و محصول دیگر را درآتش میافکندند ومی‌سوختندواز پیغمبرماهم همین توقع داشتندکه حکم قربانی سوختنی را اجراکند میگفتند هرپیغمبری که بعداز موسی (ع) مبعوث می‌شود ما بااو ایمان نمی‌آوریم‌مگر آنکه قربانی سوختنی‌را تشریع‌کند.

بمعنی مفعول استمن زبرت أی کتبت قال امرؤ القیس :

لِمَنْ طَلَلٌ أَبْصَرْتُهُ فَشَجَانِي كَخَطِّ زَبُورٍ فِي عَسِيبٍ يَمَانِي (۱)

و مفضل گفت از بعضی أهل لغت که زبور کتابی بود که خطش نکو بودوشاعر گفت :

عَرَفْتُ الدِّيَارَ كَخَطِّ الدَّوِي يَزْبُرُهُ الكَاتِبُ الحِمْيَرِي (۲)

ابن عامر خواند و بالزبر باعادت حرف جرّ و در مصاحف أهل شام چنین است، عکرمه وواقدی گفتند مراد بزبر أحادیث پیشینگان است (وَالكِتَابِ المُنِيرِ) أی الواضح البین و کتاب روشن . قوله :

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ

هر تنی چشنده مرك است و تمام دهند شما را مزدهاتان درروز قیامت هرکه را دورکنند

عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (۱۸۳)

از آتش وبهشت برند فیروزی یافته باشد نیست زندگانی این جهان مگر کالای فریب

لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ

بیازمایند شما را درمالهای شما و تنهای شما وشنوید از آنانکه دادند ایشان را کتاب از پیش شما

الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۸٤)

و از آنان که شرك آوردند رنج بسیار و اگر صبر کنید و پرهیزکار شوید آن کارهای کردنی است

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ

وچون هاگرفت خدای عهد آنانکه دادند ایشان راکتاب که هویدا کنی آنرا بری مردمان ونهان مکنی اورا

فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ (۱۸٥) لَا تَحْسَبَنَّ

پس‌فکندند اورا بازپس‌پشتهاشان وبدل‌کردند بدان بهای اندك را پس بدچیزی که خریدند مپندار

الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ

آنان را که شاد میشوند بآنچه کردند ودوست می دارند که ستایند ایشان را بآنچه نکردند مپندار ایشانرا

مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸٦) وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

بجای رستن ازعذاب و مرایشانرا عذابی بود دردناك ومرخدای راست پادشاهی آسمانها و زمین

(۱) این نشانه‌های منزل از آن‌کیست‌که من آن‌را دیدم و غمگین شدم و این‌آثار مانند خط کتابت‌است‌درصحیفه‌یمنی.

(۲) آن‌منزلهارا شناختم مانندخط دوات بودکه‌کاتب‌حمیری نوشته بود .

وَاللهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (١٨٧) إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ

و خدای بهمه چیز تواناست در آفرینش آسمانها و زمین و گردیدن شب

وَالنَّهارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ (١٨٨) الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللهَ قِيَاماً وَقُعُوداً وَعَلى

و روز دلایل است خداوندان عقل را آنانکه یادکنند خدای را ایستاده و نشسته و بر

جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلاً

پهلوهاشان و اندیشه میکنند در آفرینش آسمانها و زمین پروردگار ما نیافریدی این را باطل

سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (١٨٩) رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ

پاکا تو پس نگاه دار مارا عذاب آتش ای پروردگار ما توهرکه را بدوزخ بری هلاک کرده باشی اورا

وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (١٩٠) رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِياً يُنَادِي لِلْإِيمَانِ

و نیست ستمکاران را هیچ یاری خداوند ماما شنودیم ندا کننده که میخواند سوی ایمان که

أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا (١٩١) رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا

ایمان‌آورید به‌پروردگارتان پس ایمان آوردیم ای خدای ما بیامرز گناهان مارا وبسترا[١] ازما بدیها وبمیران

مَعَ الْأَبْرَارِ (١٩٢) رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلى رُسُلِكَ وَلا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ إِنَّكَ

مارا بانیکان ای‌پروردگارمابده مارا آنچه‌وعده دادی‌مارا برزبان‌پیغمبران وهلاک‌مکن‌مارا روز قیامت که بدرستیکه تو

لا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ (١٩٣).

خلاف نکنی وعده را

قوله تعالی (كُلُّ نَفْسٍ). نفس برمعانی مختلف آمده است بمعنی تن آمد و بمعنی جان و حیات آمد و بمعنی ذات و شیء آمد و بمعنی همت و عزم و ارادت آمد و بمعنی أنفه و حمیّت آمد و بمعنی مقداری از داروی دباغ آمد و بجای خود شرح داده شود واینجا مراد تن است وحیات و گفته‌اند نفس را برای آن تأنیث کرده‌اند که محمول است برمعنی حیات. قوله (ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) اعمش خواند «ذائقةٌ الموتَ» گفت برای آنکه هنوز نچشیده است چنانکه فلان ضاربٌ زیداً چون حال خواهی وضارب زیداً چون معنی استقبال، وذوق نفس مرگ را عبارتست از آنکه مرگ باو رسد قال أمية بن الصلت :

(١) ازستردن بمعنی پاك کردن.

مَنْ لَمْ يَمُتْ عبطَةً يَمُتْ هَرَماً أَلْمَوْتُ كَأْسٌ وَالمَرْءُ ذائِقُها (۱)

ابوهریره روایت کند از رسول علیه‌السلام که چون خدای‌تعالی گل‌آدم از زمین برداشت واز او آدم را بیافرید زمین در خدای بنالید از آنچه از او برداشته بود حقتعالی گفت من هرچه ازتو برداشته‌ام باتو دهم هیچ آدمی نباشد و إلا اورادر آن‌بقعه دفن کنند که خاك اورا ازآنجا گرفته باشد. و روزی ابوهریره گوری نودید نهاده گفت سبحان آنخدای که این بنده‌رابا این تربت آورد که او را از آن آفرید بیانش « منها خلقناكم و فیها نعیدكم ومنها نخرجكم‌تارة أُخرى » (وَ إِنَّما تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ) یقال‌وفیته حقه بمعنی وفّرته حقه وتوفیت حق‌تمام بدادن باشد و استیفای تمام بستدن باشدو توفّی عبارت از جان بستدن باشد برای آنکه پس‌از آن هیچ نماند گفت مزدهای اینان تمام داده شود از خیر و شر واین دلیل است برآنکه‌جزاء برعمل باشد . (فَمَنْ زُحزِحَ)ای أبعدونحّی هر که را از دوزخ‌دور کنند و ببهشت‌رسانند او بمراد خود ظفر یافته بود و از مکروه رسته این معنی فوز بود (وَمَا الحَيٰوةُ الدُّنْيا إِلاّ مَتاعُ الغُرُورِ) و حیات دنیا الا متاع و برخور داری غرور و فریفتن نیست برای‌آنکه اوثق مایکون بهـا یسلبها : آنگه‌که واثق تر بود بآن ناگاهش از آن بربایند و دور کنند چنانکه فرمود «وظنّ أهلها انهم قادرون علیها أتیها أمرنا لیلا أونهاراً فجعلناها حصیداً كأن‌لم تغن بالامس » بعضی دگر گفتند متاع الغرور آن محقراتست که مردمـان دارند و از آن نبگزیرد (۲) چون دیگ و کاسه وچیزهای بی قیمت سریع النفادوالهلاك، عبدالرحمن سابط گفت کزاد الراعی وآن یك روزه باشد . حسن بصری گفت کخضرة النبات ولعبة البنات‌چون سبزی گیاه و بازی کودکان که آنرا حاصلی نبود و خدای تعالی دنیا را باین وصف کرد در سورة الحدید و درخبر است که رسول علیه‌السلام ببزغالهٔ مرده‌ای گوش بریده بگذشت با جماعتی اصحاب گفت این‌را که خرد بدرمی؟ گفتند ای‌رسول‌الله اگر زنده‌بودی بااین‌عیب گوش‌بریدگی کس نخریدی فکیف که مرده است رسول علیه‌السلام گفت دنیا بنزدیك‌خدای تعالی از این خوار تر است وامیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت‌دنیای شما بنزدیك من‌خوارتراز‌خفیدن (۳) بزی است‌بنزدیك خداوندش ، زاهدی را گفتند دنیا را وصفی کن گفت : جمّة المصائب رنقة المشارب لا یمتع صاحباً بصاحب . یکی دیگر را گفتند دنیا را وصفی کن گفت :

---

(۱) هرکس زود وبی‌وقت نمیرد در پیری خواهد مرد، مرگ جامی استوانسان نوشنده‌آن .

(۲) چاره ازآن‌نباشد وگزیر چاره است .

(۳) خفیدن سرفه‌کردن وعطسه‌کردن .

أراها وَ إنْ كانَتْ تُحَبُ كَأَنَّها سَحابَةُ صَيْفٍ عَنْ قَليلٍ تُقَشَّعُ (١)

ولاخر :

وَ أَلْتَذُّ ما أَهواهُ وَالمَوْتُ دُونَهُ كَشارِبِ سَمٍّ في إناءٍ مُفَضَّضٍ (٢)

وحسن بصری دروصف دنیا باین تمثیل کردی :

أليَوْمَ عِنْدَكَ دَلُّها وَ حَديثُها وَغداً لِغَيْرِكَ كَفُّها وَالمِعْصَمُ (٣)

و در خبر است که رسول ﷺ گفت« من سرّه أن يزحزح عن النار و أن يدخل الجنة فليأته منيته و هو يشهد أن لاإله إلاالله وأنّ محمداً رسول الله و أنّ علياً وليّه ويأتي إلى الناس ما يحب أن يؤتى إليه ». هر که میخواهد که اورا ازدوزخ دور کنند و ببهشت رسانند باید که چون مرگ باو آید او گواهی دهد که خدا یکی است و محمد رسول او و علی ولی اوست و بامردمان آن کند که خواهد که باو کنند . و ابوهریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت جای تازیانه در بهشت بهتر است از تمام دنیا و هرچه در دنیاست اگر خواهی بخوانی « فمن زحزح عن النار و ادخل الجنة فقد فاز ومـا الحيوة الدنيا إلا متاع الغرور » قوله (لَتُبْلَوُنَّ في أَموالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ) عکرمه ومقاتل وکلبی و ابن جریج خواندند براین منوال وهم ایشان گفتند سبب نزول آیه آن بود که رسول ﷺ نامه فرستاد بردست ابوبکر بفنحاص بن عازورا در آنجـا دعوت کرده بود او را باسلام و نماز وزکوة و ابوبکر را گفت هیچ چیز نکنی تا بامن رجوع نکنی او برفت و نامه بداد، اونامه بخواند و گفت خدای شما محتاج است تا از ما چیزی می‌- خواهد ابوبکر گفت خواستم تا جواب او دهم بشمشیری که با من بود دگرباره سخن رسولم یاد آمد که گفت نگر تا هیچ کاری نکنی بی رجوع بامن از آنجا برگشتم رنجور دل، خدای تعالی این آیه فرستاد ، زهری گفت آیه در کعب بن الاشرف آمد که او و رسول را هجو کردو صحابه را ودرشعر تحریص کردی مشرکان را برمسلمانان و غزل گفتی وذکر زنان مسلمانان گفتی در شعر و ایشان را باین انواع ایذاء کردی رسول ﷺ گفت کیست که مرا کفایت کند درکار کعب اشرف ؟ محمد بن مسلمه گفت من کفایت کنم ای رسول‌الله آنگه بیامد واین اندیشه میکرد تاچه حیلت سازد وطعام وشراب نمی‌خورد الا مقدار اندك سدرمق کردی و کعب برحصنی

---

(١) اورا می‌بینم گرچه محبوب است ودوست داشتنی لکن‌مانند ابرتابستانی زودپراکنده میشود.

(٢) آنچه میخواهم ازآن لذت میبرم و بهره‌مند می‌شوم باآنکه مرگ بآن نزدیك باشد ومن مانندنوشنده زهردرظرف سیم اندود .

(٣) امروز ناز وکرشمه درگفتار باتوکند وفردادست وساعدش‌درگردن دیگران‌است .

حصین بود رسول ﷺ را خبر دادند که محمد مسلمه طعام و شراب نمیخورد رسول ﷺ گفت چرا دست بداشته‌ای ازطعام و شراب ؟ گفت ای رسول‌الله چیزی بگفته‌ام و نمی‌دانم که وفا توانم کردن یا نه رسول ﷺ گفت برتو بیش‌از آن نیست که جهد کنی ، او گفت ای رسول‌الله لابد مارا چاره باید ساختن و در آن میانه حدیثی باید کردن بتعریض و باشد که زیادت و نقصانی باشد .رسول ﷺ گفت تدبیر باید کردن (۱) آنگه محمد مسلمه و ابونایلة بن سلامه‌ و اوبرادر کعب اشرف بود از جهت‌رضاع ـ وعباد بن بشر والحارث بن اوس‌بن معاذ و ابوعیسی‌بن‌حبر شبی عزم کردند و از مدینه بیرون شدند و رسول ﷺ بایشان برفت تـا به بقیع غرقد آنگه ایشان را بفرستاد و گفت « انطلقوا علی اسم الله اللهم أعنهم » بروی بنام خدای بار خدایا یار اینان باش ، ایشان برفتند و رسول ﷺ بامدینه آمد و ایشان بنزدیك حصن رفتندابونایله از پیش برفت و این شب روشن‌مقمّر بود آواز داد او را برحصن بردند و بنشست با کعب و ساعتی‌نیك حدیث کردندوشعرخواندند و سمر گفتندآنگه أبونایله گفت یا کعب چیزی‌بخواهم گفتن باتوسرّی اگر نگاهداری برمن گفت بگو گفت بدانکه این مرد برخاست وباین شهر ما آمد و این بلائی است مارا ، همه عرب بدشمنی برخاستند و باتفاق روی بما نهادند وآمدو شد از ما باز بریدند و خیرها منقطع شد .کعب گفت من میگفتم شما را که راه مدهید اورا، گفت اکنون جماعتی بامن آمدند و ایشان‌را قرضی میباید از تو پاره‌ای طعام ورهنی ووثیقی پیش تو بنهند گفت باید تا فرزندان را پیش من برهن بنهند گفت روا نباشد مردم عیب کنند گفت زنان‌را پیش من‌برهن بدهند گفت برتو ایمن نباشند ولیکن آنچه دوستر دارندوحاجت ایشـان بآن بیشتر باشد و آن سلاح است پیش تو بنهند و این برای آن گفت تاچون‌ایشان را باسلاح بینداندیشهٔ دیگر نکند گمان برد که‌بگرو آورده‌اند، کعب گفت روا باشدبیارشان

---

(۱) اگر گوئی پیغمبر فرموده«الاسلام قیدالفتك» کشتن ناگهانی غافل اگر چه مستحق قتل بود روا نیست شاید او را عذری باشد و ازخود دفاع کند و درعقل و مروت نیز قبیح است مرد محصور و بی‌دفاع راکه راه‌گریز ندارد‌کشتن گوئیم در میان بشر عهد وپیمانهای فطری است که بدان ملتزمند از جمله حفظ امانت وصدق‌گفتارووفاء بعهد وآزار نکردن‌کسیکه آزار نکرده است و أمثال آن ومردمی که باین قواعد ملتزم باشند بایدعهد آنهارا محترم شمرده مراعات‌کرد اما جهودان مدینه خویشتن‌را بالاتر ازسایر امیین یعنی غیر بنی‌اسرائیل میدانستند و آن قواعدبشری‌که میان خود مراعات میکردند میان خود وغیرخود مراعات نمیکردند وحرمتی برای امیین قائل نبودند چنانکه فرمود «لیس‌لنا فی‌ـ الامیین‌سبیل» و خیانت را بهروجه جایز میدانستندلذا مسلمانان هم باآنان معامله بمثل‌کردند .

ابونایله برفت و ایشان را بر گرفت و بحصن برد و آواز داد کعب از بستر خواب بجست و قریب العهد بود بعرس، زن‌در او آویخت گفت کجامیروی شب است و تو مرد کارزاری وایشان دشمنانند صلاح نباشد ترا بیرون شدن گفت برو، اینان که باشند ؟ اگر من خفته باشم ایشان مرا بیدار نیارند کردن ، و ابونایله برادر من است این بگفت واز حصن بزیر آمد وساعتی بنشستند و هر گونه حدیثها کردند آنگه ابونایله گفت شب خوش است پاره‌ای برویم تا بشعب عجوز ، گفت روا باشد ازآنجا بیامد تا باین شعب آمدند و بنشستند و حدیث کردند در میانه ابو نایله دست بسر کعب اشرف فرودآورد و دست ببوی باز گرفت و گفت طیبی خوش است که بکاربرده‌ای طیب عرس‌است گفت طیب‌فلانه است یعنی‌زن او، آنگه دگرباره همچنان کرد آنگه‌دگرباره، آنگه‌ببار چهارم بهردو دست‌موی او بگرفت و گفت اضربوا عدوالله . ایشان تیغها بر گرفتند و در او نهادند و چند جراحت براو کردند و هیچ نیك نبود آخر محمّد مسلمه گفت سیخی داشتم آن بزدم برشکم او تازهارش ببریدم بیفتاد ، سرش ببریدند و بر گشتند و آمدند و حارث بن اوس‌را جراحتی رسید برسر و از ما بازپس افتاد وبآخر شب بما رسید و ما بانزدیك رسول‌آمدیم باسر کعب اشرف ورسول علیه‌السلام آب دهن در زخم حارث مالیدبفرمان خدای نیك شدرسول علیه‌السلام گفت‌ازاین پس هرجهودی را که بگیری بکشی و در مدینه‌جهودی بود بازرگان نام‌شُنَینه، محیصة بن مسعود اورا بکشت و این محیصه برادری داشت حویصه نام بود هنوز اسلام نیاورده بودبرادر را گفت یاعدوالله مردی‌را بکشتی که تو بنعمت‌اوپرورده شده‌ای گفت بلی آنکه‌مرا فرمود که اورا بکش اگر فرمایدترا که برادری هم بکشم ودرنگ نکنم ، حویصه گفت بخداي برتو اگر محمّد تورا فرماید مرا بکشی ؟ گفت والله که اگرفرماید توقف نکنم گفت این دینی عظیم باشد که مردم درآن دین بسبب دیانت برادر بکشند و این حدیث اورا لطف شد (۱) و اسلام آورد و خدای تعالی این آیه در قصهٔ کعب بفرستاد .

(لَتُبْلَوُنَّ) بیازمایند شما را ومعنی ابتلا بگفتیم و بگفتیم که از خدای بچه معنی‌باشد (فِي أَمْوالِكُمْ) درمالهایتان بزکوه وصدقات واحتیاج وآفات و خسران ونقصان(وَأَنْفُسِكُمْ) درتنهای‌شما بامراض‌و أقسام نکبات‌ومصایب اقارب‌و مفارقت‌دوستان، عطا گفت مرادمهاجرانند که چون ایشان هجرت کردند و ازمکه بمدینه آمدند سرایها و املاك و اسباب رهـا کردند مشرکان سراهاشان بفروختند وأملاکشان‌بدست فرو گرفتند . حسن بصری گفت مرادبابتلاء

(۱) لطف‌چیزیست که انسان‌را بطاعت نزدیك کند .

تن آن است که برمکلفان واجب کرد ازعباداتی که تعلق با بدان دارد چون نماز وروزه وابتلاء اموال چون زکوة و صدقات وحج وجهاد (وَلَتَسْمَعُنَّ) لام درهردو لفظ جواب قسمی مقدر است ونون تأکید راست و ضمهٔ لام الفعل برای سقوط واوجمع است، ابتلا کنند شمارا درمالها و تنهایتان و بشنوی ازجهودان وترسایان و مشرکان عرب چیزهای که شمارا از آن رنجهای بسیار باشد (وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا)اگرصبر کنی بر آن رنج وپرهیزکاری کاربندی(فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الأُمُورِ) أی من حق الامور وجدّهاو خیرها. عطا گفت من حقیقة الایمان و برای آن کار جدّ وحقیقت را عزم خواند که در وجود نیاید إلا بعزم نه چون فعلی باشد که برسبیل سهو کرده شود .

قوله (وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ) یاد کن ای محمد چون ها گرفت خدای تعالی اهل کتاب را که بیان کنند برای مردمان وپنهان باز نکنند .عاصم و ابوعمرو و اهل مکه خواندند در هردو فعل بیاء بروجه خبر از مغایبه وباقی قرّاء بتاء خطاب بر تقدیر اضمار قول یعنی و اذاخذالله میثاقهم وقال لهم برای آنکه چون تقدیر قول کنند خطاب باشد بایشان و اگر این تقدیر نکنند خبر باشد ازغایبان، حجت آنکس که بتاء خطاب خواند. قوله «واذاخذالله میثاق النبیین» و حجت آنکس که بیاء خواند قوله (فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ -الآیة-) ایشان عهد خدای تعالی باپس پشت انداختند وببهای اندك بفروختند از آن طعمه ورشوه که ایشان را بنزدیك عوام بود آنگه حقتعالی گفت (فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ) بدچیزی است آنچه ایشان می کنند از آن بیع وشرای و معاوضه که بهای اندك می ستانند ودیانت بآن می فروشند و«ما» روا باشد که مصدریه بود .أی بئس الشيء اشتراء هم. وروا باشد که نکرهٔ موصوفه باشد .ای بئس الشيء شيء یشترونه به. و مصدریه اولیتر است، قتاده گفت این عهدیست که خدایتعالی براهل علم گرفته است که آنچه دانند بگویند وپنهان نکنند که پنهان کردن آن مؤدی باهلاك باشد ، محمد بن کعب گفت حلال نباشد عالم را که برعلم خاموش باشد و نه جاهل را که برجهل خاموش باشد آنگه درحق عالم بخواند «واذاخذالله میثاق الذین اوتواالکتاب-الایة» و در حق جاهل بخواند « فاسئلوا اهل الذکر إن کنتم لاتعلمون » وابوهریره گفت اگر نه آنستی که خدایتعالی عهد گرفته است از اهل علم که علم پنهان نکنند من حدیث نکردمی شما را بچیزی آنگه این آیه برخواند ، و عبدالله مسعود روایت کند از رسول عليه السلام که گفت «من کتم علماً عن أهله اُلجم یوم القیامة بلجام من نار» .هر که اوعلمی پنهان کند ازاهلش روز قیامت

لگامی‌از آتش‌بر سر او کنند، حسن‌بن عمار گفت بنزد زهری‌شدم پس‌از آنکه حدیث‌رها کرده‌بود اورا گفتم حدیث کن مرا ببعضی مسموعات‌خود گفت تو نمیدانی که من‌حدیث‌رها کرده‌ام؟ گفتم یا تو حدیث کن یا من حدیث کنم ترا گفت توحدیث کن گفتم:: حدثنی‌الحکم بن عتیبة‌عن‌یحیی الخزاز قـال سمعت علی بن ابی‌طالب عليه‌السلام يقول: «ما اخذالله علی أهل الجهل أن يتعلّموا حتی أخذ علی أهل العلم أن يعلّموا» خدای تعالی عهد نگرفت برجاهلان که علم آموزند تـا عهد گرفت از عالمان که ایشان علم آموزانند گفت اکنون بشنو تا بگویم و چهل حدیث روایت کرد.

قوله (لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِما أَتَوْا) حمیدخواند «لايحسبن‌الذين‌يفرحون بما أتوا» أی لايحسبن الفارحون فرحهم بما اتوا و فعلوا منجياً لهم من‌العذاب. وجمله‌قراء بتاء خواندند خطاب بارسول عليه‌السلام «الذين يفرحون» درجای‌مفعول اول‌باشد. قوله(بِمَفازَةٍ مِنَ العَذابِ) درجای مفعول دوم وتکرارفعل برای تأكيد كرد چون كلامی دگر معترض‌شد میان مفعول اول‌ودوم فعل عامل باسر گرفت گفت (فَلا تَحْسَبَنَّهُمْ) گفت مپندار ای محمد آنان‌را که شادمانه‌باشندبآنکه کرده باشند ودوست‌دارند که ایشان‌را حمد کنندو بستایندبآنچه نکرده باشند که ایشان ازعذاب‌برهند. ضحاك‌وعیسی بن‌عمر(۱)خواندند «فلاتحسبنهم» بالتاءو بضم‌التاءو بضم‌الباء، خطاب‌بارسول‌باشد وصحابهٔأو،ومجاهدوابن کثیر وأبوعمروخواندند «يحسبنهم» بالياء وضم الباء، نهی‌غائب‌باشد که‌نباید که‌ایشان‌خویشتن‌رارستگار پندار ندازعذاب که‌ایشان‌را عذابی‌سخت خواهدبودخلاف کردندر آنکه آیت‌در شأن که آمدعطاء‌بن‌یسار گفت عن ابی‌سعید الخدری که جماعت منافقان رعهدرسول‌عليه‌السلام گفتندی یارسول‌الله اگرغزائی‌باشد ماباتو بیائیم چون‌غزای پدید آمدی تخلف کردندی وباز ایستادندی ازرسول‌عليه‌السلام وبآن‌تخلف وتأخر شاد بودندی بیـانش «فرح المخلّفون بمقعدهم خلاف رسول‌الله و كرهوا أن يجاهدوا باموالهم و أنفسهم فی‌سبيل‌الله» چون رسول عليه‌السلام باز آمدی عذر آوردندی و تعلل کردندی که ماراما نع فلان‌چیز بود چنانکه حقتعالی گفت «يعتذرون إليكم إذا رجعتم إليهم ـ الاية» آنکه باینهمه خواستندی که ایشان‌را همچنان حمد کنند که مجاهدان را که بجهاد حاضر بودند خدایتعالی درحق ایشان‌این آیه بفرستادعکرمه گفت آیه‌درفنحاص‌بن عازورا آمد واشیع وامثال ایشان از

(۱) عیسی‌بن عمر از نحویان بصره است از اقران خلیل و سیبویه وشاعری در باره او گفت

بطل النحو جميعاً كله   غير ماأحدث عيسی بن عمر

واوهمان‌است که‌غریب‌درسخن‌خود بسیارمی‌آوردوقتی گفت‌مالكم تكأكأتم‌علی كتكأكئكم علی‌ذی‌جنة افرنقعوعنی.

احبار جهودان که ایشان شادبودند بآنکه مردم‌را اضلال‌می کردند و از مسلمانی بازمی‌داشتند وبآنکه مردم‌ایشان‌را باعلم نسبت‌میکردند وایشان اهل‌علم نبودند فذلك‌قوله:(وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا).ضحاك وسدی گفتند جهودان اهل مدینه بودند نامه بجهودان یمن نوشتند که‌این محمد نه‌آن پیغمبر است که‌مارا گفته‌اند که بآخرزمان بیرون‌آید بردین خودباشید ومردم‌را رها نکنی که دردین‌اوشوندآنکه شادمانه بودند بآنکه‌کلمهٔ ایشان در کفر مجتمع‌بود و گفتند الحمد لله که‌کلمهٔ ما مجتمع است وما بردین ابراهیمیم و نبودند، خدایتعالی‌آیت در شأن ایشان فرستاد مجاهد گفت جهودانند که‌ایشان شادمانه بودند بتغییر وتبدیل که در توراة می کردند و مینمودند که این ازنزدیك خداست ومی‌خواستند تامردمان ایشان‌را برآنچه‌نمی کردند ونمی‌دانستند حمد کنندحمیدبن عبدالرحمن‌بن عوف گفت که مروان حکم مولایش‌را ابورافع بنزدیك عبدالله عباس‌فرستاد و گفت اگر چنانکه خدایتعالی عذاب خواهد کردن‌آنرا که‌شاد باشدبآنچه بکند یاخواهد که اورا حمد کنندبرآنچه نکرده باشد ماهمه همچونینیم‌پس کیست که ازعذاب مسلم خواهد بودن ؟ عبدالله عباس گفت این آیه‌را باما چه سبیل‌است که‌در شأن جماعت جهودان آمد که رسول‌ﷺ چیزی ازایشان بپرسید بخلاف راستی خبر دادند و نمودند که‌ماراست گفتیم(۱) آنکه‌بآن کتمان وخلاف‌راستی شادبودند ومی‌خواستند تاایشان را برآن محال که گفته بودند حمد کنندخدای تعالی‌در شأن ایشان فرستاد . قتادة ومقاتل گفتند آیه درشأن جهودان خیبر آمد که بنزدیك رسول آمدند و گفتند ما ترا می‌شناسیم و می‌دانیم که تو پیغمبر خدائی وبتو ایمان داریم ورأی ماموافق‌رأی تست چون بیرون آمدندمسلمانان ایشانرا حمد کردند ایشان بآن شادمانه شدند خدای تعالی این‌آیه بفرستاد . ابراهیم‌النخعی گفت جهودان جماعتی را برگ بکردند و بمدد رسول فرستادند آنکه بآن شادمانه بودند و براین قاعده‌بخواند « بما آتوا » أی بما أعطوا یعنی بآن نفقه که کردندبرایشان، وسعید جبیر خواند «بما اُتوا»أی بما اعطوا حقتعالی گفت ایشانرا از عذاب رستگاری نبود و عذاب ایشان سخت‌بودآنکه حقتعالی گفت :

---

(۱) مانند آنکه مردی دزدی‌کند و بدان شاد باشد توگوئی فلان‌که بعمل خود شاد است دست او را ببرند دلیل آن نیست‌که هرکس از احسان‌کردن بفقرا شاد است هم دست او را ببرند و از اینجا اندازه عقل و فکر مروان حکم و امثال او معلوم میگردد با آنکه در تدبیر کار دنیا و سیاست چنـان هوشمند بود در امور معنوی چه اندازه ابله بود وبدیهات‌ومعنی ظاهر عبارات را نمیفهمید وأمثال وی همه مانند وی .

(وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالأَرْضِ -الآية-) ملك آسمان وزمين خدايراست واو برهمه چيز قادر است ووجه اتصال آيه بآيات مقدم آنست كه اين آيات كه رفت جمله درحق جهودان است و اقوال و احوال ايشان و آنكه گفتند : «إن الله فقير ونحن أغنياء » حقتعالى باين آيه رد كرد برايشان و گفت آنكه مالك آسمان وزمين باشد وهرچه در وجود هست مِلك و مُلك او باشد واو برهمه چيز قادر باشد چگونه گويند اورا كه درويش است وما توانگر، آنكه حقتعالى گفت اينهمه كه آمد براينان كه جهودان و كافرانند از آن آمد كه ايشان انديشه نكردند و باصل كار نبستند كه در خلق آسمان و زمين و آمد شد شب وروز آياتى وعلاماتى و دلالتى وعجايبى هست خداوندان عقلها را فقال :

(إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ وَالأَرْضِ -الآية-) عطاء بن ابى رباح گفت باعبدالله عمر بنزديك عايشه شديم عبدالله عمر گفت يا عايشه خبرده ما را بعجايب‌تر چيزى كه از رسول عليه السلام ديدى گفت كار او همه عجب بود شبى از شبها نوبت من بود در بستر آمد وبخفت هنوز پهلو آرام نگرفته بود برزمين برخاست وجامه درپوشيد وقربهٔ آب نهاده بود از آن وضو كرد وآب بسيار بريخت آنگه در نماز ايستاد ودر نماز چندان بگريست كه آب چشمش سينهٔ او وپيش جامهٔ اوتر بكرد آنگه بنشست وحمد و ثناى خداى مى كرد ومى گريست تا آب چشمش كنارش تر كرد آنگه سر بر-زمين نهاد وچندان بگريست كه آب چشمش زمين تر كرد تاصبح برآمد همچنين بود بلال آمد و اورا بنماز بامداد خواند اورا گريان يافت گفت اى رسول‌الله چرامى بگرئى و خدايتعالى گناه تو بيامرزيد گذشته ونا آمده گفت «أفلا أكون لله عبداً شكوراً » خداى را بندهٔ شاكر نباشم و چرا نگريم كه خداى تعالى امشب آياتي بمن أنزله كرد «ان فى الخلق السموات والارض -الى قوله - إنك لاتخلف الميعاد » آنگه گفت «ويل لمن قرأها ولم يتفكر فيها » واى بر آنكس كه اين آيات بخواند و دراو تفكر نكند. امير المؤمنين عليه السلام روايت كرد كه رسول عليه السلام چون بنماز شب برخاستى اول مسواك كردى آنگه در اطراف آسمان نگريستى واين آيه برخواندى «إن فى خلق السموات والارض - إلى قوله - فقنا عذاب النار». بريدهٔ أسلمى روايت كند كه رسول عليه السلام گفت هيچ آيه برجنيان سخت‌تر نيامد از اين آيه كه خداى تعالى مى گويد : «إن فى خلق السموات والارض - إلى آخر الايات» در اثر هست كه مردى بنزديك يكى ازجملهٔ صالحان آمد و گفت يافلان مرا دعائى بياموز كه باجابت نزديكتر باشد گفت در اول دعا پنج بار بگوى «ربنا ربنا» آنگه حاجت بخواه كه خداى تعالى اگر صلاح داند اجابت كند گفت از كجا گفتى و تخصيص اين عدد چراست گفت لقوله «ان فى خلق السماوات والارض - إلى قوله - ربنا ما

خلقت هذا باطلا ـ إلى قوله ـ إنك لاتخلف الميعاد» ودراين آيه پنج بارهست اين كلمه كه «ربنا» آنگه بعقب آن مى گويد «فاستجاب لهم ربهم» درخبر است كه هر كه او درمقدمهٔ دعا هفت بار بگويد «ياالله يارب» عاى او مستجاب گردد ، سعيد جبير گفت از عبدالله عباس كه قريش بنزديك جهودان آمدند و گفتند كه موسى بشما آمد چه معجزة آورد؟ گفتند عصا ويد بيضاء، نزد ترسايان آمدند و گفتند عيسى چه آورد؟ گفتند احياء موتى وابراء أكمه وأبرص بنزديك رسول آمدند و گفتند اى محمد آيت تو چيست گفت هرچه شما طلب كنيد گفتند ازخداى درخواه تا كوه صفا براى ما زر كند خداى تعالى اين آيات بفرستاد كه اگر شما طلب آيه ميكنى يادلالتى، در خلق آسمان و زمين واختلاف شب وروز آياتى ودلالتى هست خداوندان عقل را . قوله (وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ) محتمل است دومعنى رايكى آمد وشد براى آنكه عرب گويد فلان يختلف إلى فلان . فلان بنزديك فلان اختلاف مى كند يعني آمد و شد ميكند و براى آن چنين است كه آمد وشد مختلف باشد وچون تحقيق كنى مختلفى متضاد باشند براى آنكه از باب أكوان باشد و أكوان باختلاف جهات متضاد اشند. و وجهى دگر آنست كه مراد آنست كه باختلاف يكديگرند درلون كه اين روشن است وآن تاريك مراد اختلاف نور وظلمت است ومراد به «اولوالالباب آنانند كه ايشان عقل كاربندندواندیشه وتفكّر بكنند، آنگه وصف كرد ايشانرا و گفت

(أَلَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللهَ) آنانكه ذكر خداى كنند برجميع حالات كه باشند (قِياماً وَقُعُوداً وَعَلىٰ جُنُوبِهِمْ) درآنحال كه ايستاده ونشسته وبرپهلو خفته باشند ونصب اين بر- حال است وقوله «على جنوبهم » جار ومجرور هم در محل حال است والمعنى مضطجعين على جنوبهم . اميرالمؤمنين على عليه السلام گفت و عبدالله عباس ونخعى وقتاده مراد نماز كنندگانند كه درحال قدرت وصحت نماز كنند برپاى وچون نتوانند وازقيام عاجز باشند نشسته وچون نشسته نتوانند بر پهلو واين فضلى است از خداى تعالى وتخفيفى مرخلقان خودرا تابدانند كه خداى تعالى آنچه بنده نتواند براو ننهد، ديگر مفسران گفتند مراد مداومت ومواظبت ايشانست بر- ذكر خداى براى آنكه مردم ازاين هيئت خالى نباشند ياايستاده يانشسته يابرپهلو خفته باشند معاذ جبل روايت كند كه رسول عليه السلام گفت هر كه اوخواهد كه دربستان هاى بهشت چرا كند گو ذكر خداى بسيار كند، ورسول عليه السلام گفت ذكر خدايتعالى علامت ايمانست وبرات بيزارى است ازنفاق وحصن است ازشيطان وحرزاست ازآتش دوزخ، ودرخبر است كه خدايتعالى بموسى وحى كرد ياموسى : «اجعلنى منك على بال، ولاتنس ذكرى على كل حال ،وليكن همّك ذكرى

فان الطريق علي» گفت یاموسی مرا بریاد دار وذکرمن فراموش مکن بر هیچ حال و باید تا همت تو ذکرمن باشد که راه تو برمن است. ودر اخبار اهل البیت هست که آیه در نماز شب است که در آنجا ذکر خداست در این سه حال حالت قیام وقعود وهجوع چون از نماز وتر فارغ شود در پهلوی راست خسبد و دست راست درزیر روی نهد واین دعا بخواند « استمسكت بعروة الله الوثقى التي لا انفصام لها واعتصمت بحبل الله المتين وأعوذ بالله من شرّ فسقة العرب والعجم ومن شرّ فسقة الجنّ و الانس ، سبحان رب الصباح فالق الاصباح». سه بار بگوید این کلمه را آنگه گوید «بسم الله وضعت جنبي لله آمنت بالله ،وفوّضت أمري إلى الله، توكلت على الله ما شاء الله كان ،لاحول ولاقوة إلا بالله العلي العظيم إنّ في خلق السموات والارض و اختلاف الليل و النهار ـ إلى قوله ـ إنك لاتخلف الميعاد » (وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمٰوَاتِ) و اندیشه کنند درعجیب خلقت آسمانها و آنکه قدیم جل جلاله چگونه آفرید این هفت آسمان معلق مطبّق بی عمادی و ستونی درهوا ایستاده و آسمان دنیا بزینت ستارگان آراسته وهفت زمین یك در زیر یك نهاده (۱) و بأنواع حیوان آبادان کرده و بأنواع نبات آراسته و بچشمهای آب زنده داشته وبباران آسمان مدد کرده چون در این اندیشه کنند بدانند که این افعال متقن محکم بی صانعی قادری عالم حيّ موجود و مرید وکاره ومدرك مخالف اشیاء نباشد ، أبوهریره روایت کند ازرسول ﷺ که او گفت شب معراج که مرا بآسمان بردند گردی دیدم ودودی وغباری وآوازی جبرئیل را گفتم این چیست گفت این شیاطینند که این گرد میکنند تا حجاب باشد چشمهای خلایق را از آنکه عجایب آسمان بینند و اگر نه آنستی خلقان عجایب آسمان دیدندی، ابن عون گفت فکرت غفلت ببرد وخشیت بار آرد چنانکه آب نبات را وزرع را زیادهٔ کند ودل را هیچ چیز چنان نه افروزد که اندوه وهیچ چیز چنان روشن نکند دل را که فکرت ، ابوهریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت بینا دل مردی باشد که بر بستر شان خفته باشد ر آسمان نگرد ودر ستارگان آسمان وازصدق گوید گواهی دهم که ترا آفریدگاری و خالقی ومدبری هست «ألا له الخلق والامر کل شيء هالك إلا وجهك المنوّر بأنوار الربوبية» آنگاه گوید «اللهم اغفرلي» بارخدایا بیامرز مرا خدای تعالی برحمت براو نگرد و بیامرزد اورا. ابوالاحوص گوید چنین خواندم در کتابی که عابدی در بنی اسرائیل سی سال عبادت کرد

(۱) قول صحیح درهفت زمین آن است که اشاره به هفت اقلیم کردند برسم پیشین که بجای پنج منطقه مرسوم امروز آنرا بهفت منطقه بخش میکردند و هرمنطقه را اقلیمی می گفتند، ودر تفسیر ابن عباس آمده که هفت زمین مجاور یکدیگرند وکوه ودریا دران آنها فاصله است ودر هفت طبقه زمین سخنی دیگر هست که درحواشی مجمع البیان گفته ایم .

ودر بنی‌اسرائیل چنان عادت بود که‌چون عابدی‌سی‌سال عبادت کردی خالص ودر آن میانه گناه نکردی ابری بیامدی واوراسایه کردی این عابد پس‌ازسی‌سال‌عبادت از آن هیچ اثر ندید مادر را گفت یامادراین چه حالست که من عبادت کردم سی‌سال واثر آن‌پیدا نشد گفت همانا گناهی کردی‌درمیانه گفت نکردم‌وهمه عمر نیز نکردم گفت هیچ بار اتفاق‌افتاد که بر آسمان‌نگریستی واندیشه ناکرده چشم از او بر گرفتی ؟ گفت بسیار گفت ترا ازاینجا آفت آمد (رَبَّنا ما خَلَقْتَ هٰذاباطِلاً) این از جملهٔ آن جایها است که گفتیم عرب اضمار قول کنند و تقدیر آنکه یقولون ربنا ماخلقت هذا باطلا . گویند بارخدایا این بباطل نیافریدی (۱) بیانش «ما خلقنا السموات والارض وما بینهما باطلا » و برای آن هذا گفت وهذه نگفت که اشارت بخلق ومراد مخلوق است. ای‌ماخلقت‌هذا الخلق باطلا یعنی عبثاً من‌غیرفایدة بل‌خلقته لفایدة‌جلیلة وحکمة بلیغة . ونصب«باطلا» برمفعول له‌باشد ، وکوفیان گفتند بنزع‌الخافض ای‌بالباطل ،و بعضی دیگر گفتند مفعول‌دوم‌خلقت است کقولهم خلقت الادیم نعلا، أی‌قدرته نعلا. واین‌آنگه درست آید که خلق بمعنی تقدیر بود (سُبْحانَكَ) منزه می گویم ترا تنزیه گفتنی ونصب او برمصدراست‌ازفعلی محذوف‌یعنی‌نسبحك‌سبحاناً آنگه اضافهٔ مصدر کرد بامفعول (فَقِنا)صورت امراست ومعنی دعاوفرق ازمیان‌ایشان باعتبار رتبه پیداشود که امر آن باشد که‌آمرفوق‌مأمور باشدبرتبه، ودعاوسؤال‌برعکس‌این‌باشد سائل‌برتبه فروتر باشد ازمسئول ، ووقی‌متعدی‌باشدبدو مفعول‌یقال‌وقیته کذاومنه‌قول‌النبی ﷺ لامیرالمومنین علی‌ﷺ«اللهم قه‌الحر والبرد»آنگه که اورا بیمن میفرستاد .

(رَبَّنا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ) بارخدایا آنرا که تو دردوزخ بری اورا بخزی کرده باشی‌وخزی نکال‌باشد واهانت ومفضل گفت هلاك‌باشد قال‌الشاعر:

أَخْزَى الإلٰهُ مِنَ الصَّلِيبِ إِلٰهَهُ   وَاللّابِسِينَ قَلانِسَ الرُّهْبانِ (۲)

و گفته اند فضیحت باشد بیانش «ولا تخزون فی‌ضیفی » واصحاب وعید باین آیه تمسك کردند (۳) و گفتندمؤمنان مخزی نباشند فی‌قوله :«یوم لایخزی‌الله النبی والذین آمنوامعه »

---

(۱) باطل‌کار عبث وبی‌فائده است واگر جهان منحصر باشد باینکه می‌بینیم خلقت بیهوده‌خواهد بود باآنکه عقل شهادت میدهد واجب‌الوجود حکیم چیزی‌را عبث نیافریند .

(۲) خدای تعالی صاحب صلیب‌را هلاك‌گرداند وآنهارا که کلاه راهبان‌برسر نهادند .

(۳) اصحاب وعید‌گویند آنکه‌گناه‌کبیره‌کندکافر است چون بجهنم میرود ومؤمن بجهنم نمیرود وجواب آنست‌که مؤمن بجهنم میرود اما مخلد نمیشود .

يكجواب ازاين آنست كه انس‌مالك وقتاده و سعيد جبير گفتند «من تدخل النار» من تخلدفي النار واين‌اقوال باسنادازايشان روايت‌است تأويل آيه بر آن كردند كه تخصيص آيت كردند بكافران كه دردوزخ مخلدباشند. عمرو بن‌دينار گفت جابر عبدالله انصارى بمكه آمدبراى عمره ومن‌وعطا بنزديك اوشديم گفتيم چه گوئى‌دراين آيه كه خداى تعالى‌ميگويد «ربنا إنك من تدخل النار فقد أخزيته» اين‌إخزاراچه‌معنى باشد گفت‌الاحراق بالنار، سوختن‌بآتش. إنّ دون‌ذلك‌لخزى. در كمتر از اين خزى باشد و اين جوابى نيكوست وجواب معتمد درجمع بين الايتين آن باشدكه آيه نفى خزى رسول و مؤمنان مخصوص باشد بمؤمنانى كه ايشانرا بدوزخ نبرند ومحمول نباشد برعموم ودليل مخصص او قرينه استكه در آيه گفت: «والذين آمنوا معه» تا مخصوص بـاشد بصحابةرسول صلى الله عليه وآله آنانكه‌ازصفت‌ايشان‌اينستكه: «يسعى نورهم بين‌أيديهم وبأيمانهم -الاية» ووجهى دگردرتأويل آية آنستكه «يوم‌لايخزى‌الله‌النبىّ» اينكلامى‌تمام «والذين آمنوا» كلامى‌دگر باشد وواواستينافـرا باشدومحل‌اورفع‌باشدبابتداو«معه» درجاى‌خبراو باشدومعنى آن بود كه: والمؤمنون ملازمون له مصاحبون‌إياه. وچون‌آيه‌براين‌وجه حمل كنند سؤال ساقط باشد براى‌آنكه نفى خزى مخصوص‌بود بررسول صلى الله عليه وآله، ووجهى ديگر آنستكه خزى بروجوهست‌بمعنى‌إهلاك وإفناء و اهانت وفضيحت واين همه درحق‌آنانكه بدوزخ شوند حاصل باشد، دگرازوجوه خزى يكى شرم‌بود، يقال خزى يخزى خزاية وأخزيته إذا فعلت‌به فعلا يخزى منه. پس خزى مؤمـنـان بمعنى استحيا باشدوخزى‌كافران بمعنى خلود دردوزخ واين وجه ضعيف‌است ووجوه معتمدآن كه برفت (وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ) وظالمانرا يارى نبود ودر اين‌آيه دليل بودبرآنكه ظالمانيرا كه‌نه‌كافرباشند شفيع نبودبراى آنكه‌ناصر آنكس باشدكه يارى منصور كندعلى‌وجه الحماية على من‌أراده واراد‌إضراره، و كس‌را درقيامت اين‌دست وقوت نبود كه برخداى‌حمايت كند وكسى‌را باپناه گيرد وجهى‌ديگر آنكه تخصيص ظالمان كنند بكافران‌براى آنكه كفرهم ظلم باشدبل‌عظيمتر ظلمى باشدلقوله تعالى: «إن الشرك لظلم عظيم»

قوله (رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِياً يُنَادِي لِلْإِيمَانِ) اين هم حكايت آن مؤمنانست كه ايشان دردعا و مناجات گويند بار خدايا ماشنيديم منادى راكه ندا ميكرد ودعوت ميكرد بايمان يعنى محمد مصطفى صلى الله عليه وآله واين قول عبدالله مسعود وعبدالله عباس است و بيشتر مفسران و قرظي گفت مراد قرآنست براى‌آنكه نه‌همهٔ مردمان كه ازامت رسولند اورا ديدند ولام‌بمعنى إلى است چنانكه اول گفتيم مثاله «يعودون لما نهوا عنه» و گفته‌اند لام بمعنى اجل است يعنى

لاجله قتاده گفت خدای تعالی این معنی از مؤمنان جن وانس حکایت کرد اما جنیان . قوله «اناسمعنا قرآناً عجباً» وازانسیان «ربنا اننا سمعنامنادیاً ینادي للایمان» واینجا نیزقول محذوف است والمعنی ویقول الذین آمنوا برقول بعضی و این درست نیست برای آنکه بندا تعلق دارد و بآن ندا میکرد که ایمان آری بخدای . (فَآمَنّا) ایمان آوردیم (رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَكَفِّرْ عَنّا سَيِّئاتِنا) بار خدایا گناهان ما بیامرز وسیئات مکفورو پوشیده کن (وَتَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ) وما را با ابرار و نیکوکاران وفات ده (رَبَّنا وَآتِنا) هم حکایت دعا وتضرع ایشانست که میگویند بار خدای ما و پروردگار ما بده ما را آنچه بر پیغمبران وعده کردی ما را یعنی برزبان پیغمبران علی حذف المضاف واقامة المضاف إلیه مقامه کقوله «واسئل القریة اگر گویند چگونه گفتند ایشان در دعا که آنچه وعده کرده‌ای بر پیغمبران بده مارا با آنکه دانستند که خدایتعالی خلف میعاد نکند جواب از این آنستکه خدایتعالی ایشان‌را و مارامتعبد کرده است بدعا کردن و اگر چه ما را معلوم است که آنچه صلاح باشد خدایتعالی بکند باما اگر دعا بکنیم و اگر نه چنانکه گفت «قل رب احکم بالحق» بار خدایا حکم بحق کن وخدایتعالی حکم بحق کند اگر ما گوئیم و اگر نه ولکن ما را باین متعبد بکرد تا ما را در این گفتن لطف باشد و براین گفتن ثواب ، بعضي دیگر گفتند لفظ دعا است و معنی خبر و تقدیر آنست ولا تخزنا لتؤتینا ما وعدتنا علی السنة رسلك . بعضی دگر گفتند معنی آنست بار خدایا مارا از جملهٔ آنان کن که آنچه بر زبان پیغمبران وعده‌داده‌ای بدهی او را، وبعضی دگر گفتند مراد آنستکه آنچه وعده کرده‌ای برزبان پیغمبران از نصرت و ظفر تعجیل فرمای که ما را بحلم تو طاقت نباشد . بنانی روایتکرد از أنس مالك که رسول ﷺ گفت هر کرا خدای وعدهٔ ثواب دهد لامحال انجاز آن وعده کند وهر که را وعدهٔ عقاب کند اومخیّر است خواهد کنداز عقاب و خواهد نکند وکرم اقتضاء این کند بینی که شاعر چگونه میگوید در مدح خود باینمعنی :

وَإِنّي إِذا أَوْعَدْتُهُ أَوْ وَعَدْتُهُ لَمُخْلِفُ إِيعادي وَمُنجِزُ مَوْعِدي (۱)

و جواب صحیح از این سؤال که گویند ـ خدایتعالی خلف میعاد نکند اگر بثواب باشد و اگر بعقاب برای آنکه کذب باشد و کذب بر اوروا نیست ـ آنستکه گوئیم آن‌را که وعید متناول باشد اورا لامحال باو برسد جز که آنانکه معفو باشند یا مشفع فیهم خبر متناول نبود ایشان را و اگرچه لفظ صورت عموم دارد برای آنکه عموم را بنزدیك ما صیغتی مفرد مخصوص نیست که اگر در خصوص استعمال کنند مجاز باشد چنانکه در جای خود بیاید إن شاءالله .

(۱) من چون اورا وعده خوب دهم یاوعید شر بوعده شر وفانکنم ووعده نیکورا بانجام رسانم .

وأصمعی گفت ابوعمروبن العلی گفت عمروبن عبید گفت مرا خدای خلف وعده کند؟ گفتم نه گفت خلف وعید کند؟ گفتم آری گفت چرا گفت برای آنکه این علامت لؤم باشد وآن دلالت کرم آنکه این بیتها بخواند:

وَلا يَرْهَبُ ابْنُ العَمِّ ما عِشْتُ صَوْلَتي ... وَلا أَخْتَتي مِنْ خَشْيَةِ المُتَهَدِّدِ
وَ إنّي إذا أَوْعَدْتُهُ أَوْ وَعَدْتُهُ ... لَمُخْلِفُ إيعادي وَمُنْجِزُ مَوْعِدي (١)

ابوهریره روایت کند که رسول ﷺ هرشب آدینه ده آیه از آخر آل عمران بخواندی و در خبر است که هر کس که این آیه بخواند همچنان باشد که آن شب نماز کرده. عمار الدهنی روایتکرده از صادق علیه السلام که او گفت هر کرا کاری پیش آید پنج بار بگوید ربنا خدایتعالی نجات دهد او را از آنچه ترسد و برساند او را بآنچه امید دارد. گفتند چگونه؟ گفت این آیات برخواند قوله: «إنك لا تخلف الميعاد» آنگه گفت نه از پس این اجابت است «فاستجاب لهم ربهم» قوله:

فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنّي لا أُضيعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى

اجابت کرد ایشان را خدایشان که من ضایع نگردانم کار کار کننده از شما از نر یا ماده

بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ (١٩٤) فَالَّذينَ هاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَأُوذُوا في

بهری از شما از بهری پس آنانکه هجرت کردند و بیرون کردند ایشان را از سراهای ایشان و رنجانیدند

سَبيلي وَقاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنّاتٍ تَجْري

ایشان را درراه من وکارزارکردند وکشته شدند بسترم از ایشان گناهان ایشان وببرم ایشان را در بهشتهائی

مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ (١٩٥) ثَواباً مِنْ عِنْدِ اللهِ وَاللهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوابِ (١٩٦)

که میرود ازفرودآن جویهای پاداش نیکو از نزد خدای و خدای نزد اوست نیکی ثواب

لا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذينَ كَفَرُوا فِي البِلادِ مَتاعٌ قَليلٌ ثُمَّ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ

مبادا بفریبد تورا گشتن آنانکه کافر شدند درشهرها آن برخورداری اندك است پس جای ایشان دوزخ است و

بِئْسَ المِهادُ (١٩٧) لكِنِ الَّذينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنّاتٌ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا

بدجای است آن لکن آنانکه ترسند ازخدایشان مرایشان راست بوستانهائی که میرود از فرود

---

(١) پسر عم من تامن زنده‌ام از شدت غضب من بیم ندارد واز ترس کسیکه مرا بیم دهد پنهان نمی‌شوم ومن چون اورا اه.

الأَنْهـارُ خالِدِينَ فِيها نُزُلاً مِنْ عِنْـدِ اللهِ وَما عِنْدَ اللهِ خَـيْرٌ لِلأَبْرارِ (۱۹۸)

آن جویها جاوید باشنددرآن جاازوجه ثواب ازنزد خدای وآنچه نزد خداست به بود نیکوکاران را

وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَما أُنْزِلَ إِلَيْهِـمْ

از اهل‌کتاب کس هست که ایمان می آرند بخدای و آنچه فرستادند بر شما وآنچه فرستادند بر ایشان

خاشِعِينَ للهِ لا يَشْتَرُونَ بِآياتِ اللهِ ثَمَناً قَلِيلاً (۱۹۹) أُولٰئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ

گردن نهادند خدای را نخرند بآیتهای خدا بهای اندك آنانند که مزد ایشان نزد خدایشان است

إِنَّ اللهَ سَرِيعُ الْحِسابِ (۲۰۰) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا

خدای زود شمار است ای آنانکه ایمان آوردید ، بر کنید وبامشرکان پای بدارید بازبندید خودرا

وَ اتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ .

و بترسید ازخدای تاباشدکه ظفر یابید .

قوله : (فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ) مجاهد گفت سبب نزول آیه آن بود که ام سلمه رحمة‌الله علیها گفت یا رسول الله ما در قرآن ذکر مردان میشنویم در هجرت و جهاد و ذکر زنان چیزی نیست خدایتعالی این آیه فرستاد و انصاریان گفتند اول کس از زنان که هجرت کرد ام‌سلمه بود (أَنِّي لا أُضِيعُ) ای بأنی لا اُضیع متعلق باشد بفعل اعنی«فاستجاب» خدای تعالی ایشان را جواب داد بآنکه گفت من عمل هیچ عامل و کار هیچ کارکننده وطاعت هیچ مطیع و رنج هیچ نکو کار ضایع نکنم اگر مرد است و اگر زن ، نه برای آنکه زن باشدو در بعضی امور شرعی حکم او مخالف باشد حکم مردان را ، در احکام عقلی حکم زنان با مردان مختلف شود (۱) (بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ) بهری از بهری شما یعنی همه یکی باشند بنزدیك من از روی خلقت چنانکه گفت عليه‌السلام « الناس كأسنان المشط » مردم چون دندانهٔ شانه‌اند یعنی از روی خلقت و چنانکه شاعر گفت :

أَلنّاسُ مِنْ جِهَةِ التِّمْثالِ أَكْفاءٌ أَبُوهُمُ آدَمُ وَ الأُمُّ حَــوّاءُ

مَاإِنْ تَرىٰ لَهُمْ فِي أَصْلِهِمْ حَسَباً يُفاخِرُونَ بِهِ فَالطِّينُ وَ الماءُ (۲)

(۱) یعنی زنان‌بامردان درحکم عقلی مختلف نیستند اگرچه دربعض احکام شرعی مختلف باشند ومراد ازحکم عقلی استحقاق ثواب است برعمل‌که مرد وزن درآن‌مساویند .

(۲) مردم از جهت جسم وصورت‌مانند یکدیگرند پدرشان آدم است ومادرشان‌حواءواگر دراصل وگوهرآنان شرفی بینی‌که‌بآن افتخارکنند همان گل وآب است .

کلبی گفت بعضکم من بعض فی الدین والنصرة یعنی چون دین یکی باشد باید تا ناصر یکدیگر باشی. ضحاك گفت یعنی هیچ فرق نیست در طاعت از میان مردان و زنان، از روی خلقت یکی اند و از رهی طاعت یکی اند و از طریق معصیت یکی اند هر که طاعتی کند اگر مرد باشد اگر زن ثواب یابد و اگر معصیتی کند جزا یابد اگر خدای عفو نکند اگر مرد باشد اگر زن اینجا هیچ فرقی نیست فرق بعلم است و بعمل اما علم فی قوله «والذین اوتوا العلم درجات» و قوله «قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون» و اما عمل فی قوله «ان اکرمکم عندالله أتقیکم» و قوله «أمّن هو قانت آناء اللیل ساجداً و قائماً ـ الایة» بجای تسویة فرمود «کأسنان المشط» و بجای تفاوت فرمود که «الناس معادن کمعادن الذهب والفضة» مردمان معدنها اند چون معدنهای زر و سیم چندان تفاوت است که از زر تا سیم اینکه بود در عهد رسول ﷺ «إذ الناس ناس و الزمان زمان» اما امروز حال چنان است که آنانکه آن روز ابریز (۱) بودند امروز ارزیزند، و آنانکه چیز بودند امروز ناچیزند آنانکه ذهب بودند ذاهب شدند و آنانکه فضه بودند مفضض گشتند (۲) امروز خواص رصاصند (۳) وعوام هوامّند بصورت مردمند بسیرت سباعند، بهری ذئابند و بهری کلابند، آنانکه زهادند ثعالب و ارانبند و آنانکه ولاتند چون کلب کَلِبند (٤) مؤمن در میان ایشان چون برّه یا چون بزی که پیرامن او این انواع سباع باشند اگر جان بکنار برد کاری عظیم است: «فَمَن نَجی بِرأسِه فَقَد ربح» (٥) چه جای سر است وسر چه محل دارد هر که دین بسر برد او گوی بسر برده است اگر هزار سر چنین بنهد تا (٦) یك سر از آن ببرد هم او برسود است اگر در عهد تو چنین باشد چه عجب که در عهد أمیر المؤمنین ؑ چنین بود که «والعشرة تباع برأس من بنی فراس» أعنی قوله ؑ «لیت معاویة صرفنی بکم صرف الدنیار بالدرهم أخذ منی عشرة منکم و أعطانی واحداً من بنی فراس من بنی غنم» لاجرم چه سر بنهادند سرفراز دو جهان گشتند «و قاتلوا و قتلوا» قاتلوا گوی باختن واسب تاختن ایشان است در میدان مردان، وقتلوا جان بدادن وسر بنهادن است «لَا کَفِّرَنَّ عَنهُمْ سَیِّئَاتِهِمْ وَلَاُدْخِلَنَّهُمْ» دست یافتن ایشان وسر بردن است اگر سر است واگر

(۱) ابریز مراد از آن زر خالص است وارزیز قلعی .

(۲) یعنی پراکنده شدند . (۳) رصاص همان ارزیز است .

(٤) کلب مبتلا بمرض هاری که بیهوده مردم رامی ازارد .

(٥) هر که سرسالم ازمعرکه بیرون برد سود کرد .

(٦) گوی بسر بردن اصطلاحی بود بمعنی بردن گوی وغالب شدن درچوگان بازی وسر نهدیعنی*

پای است تا ننهی نبری بل‌تا ندهی نبری کمثل المیزان من أوفی استوفی تا پای در ننهی دست نبری و تا سر بر سپر ننهی سر نبری و تا جان ندهی جان نبری برای آنکه هر که با جان است بیجان است که : « إنك میت وإنهم میتون » وآنکه بی تو بیجان است بی ماهم با جان است و هم با جانان است که « بل أحیاء عند ربهم یرزقون » دع من هذا از این ره‌رها کن واز این در فراتر شو، رسول ﷺ درآن دوحدیث مردم را تشبیه کرد یکی از روی خلقت و یکی از روی سیرت چون بجای سیرت رسید گفت : « الناس کا بل مائة لا تجد فیها راحلة واحدة » اگر آن روز از صد یکی برنیامدند امروز از صد هزار یکی بر نیاید عجب کار است آنکه‌در نیامد چگونه برآید (۱) ثبت العرش ثم انقش (۲) آنکه پای در ننهاد چگونه بپایه برآید(و آنکه بپایه برنیاید چگونه بپایه بماند و آنکه پای ندارد کجا پای دارد) (۳)

فَقرُ الجَهُولِ بِلا قَلبٍ إلیٰ أدبٍ   فَقرُ الحِمارِ بِلارأسٍ إلیٰ رَسَنٍ (٤)

خررا اول سر باید پس توبره اگر هر خری را سری بباید صد هزار خر را سری نباید (٥) ؟ خواجه آن خر است که سر ندارد (٦) لاجرم چنین بی‌سر و بی‌بن است که هر بی‌سر و بی‌بنی بسریش می بشاید . «لا یعرف الفرقَ بَینَ الرأسِ وَالذَّنَب» (۷)

(مِنْ ذَكَرٍ أوْ أُنثیٰ) نه (۸) برای‌آنکه او زن است نه از برزن است پیش‌ازآن نیست که نه از اهل کرزن است .

---

*مغلوب شود یعنی اگر هزار بارسر بنهد تایك سر ببرد بازهم سود بااواست چون‌معاشرت بااین‌مردم چنانست‌که اگرهزار بار هم سر بنهی یکبار نبری .

(۱) یعنی‌آنکه داخل‌نشدچگونه خارج‌شود .

(۲) پایه تخت‌را استوارگردان آنکه برآن‌نگار چون تخت‌بلرزد نقش برنگیرد .

(۳) بین الهلالین در نسخه قدیمه جناب آقای کی استوان موجود نیست و معنی صحیحی هم ندارد .

(٤) احتیاج نادان بی‌دل به ادب است و احتیاج درازگوش بی‌سر به ریسمان .

(٥) یعنی هرقوم را امامی باید .

(٦) یعنی بسر خود اعتنا نداردپس هرنااهلی لایق آنست‌که سروراو شود .

(۷) فرق میان‌سردم نمی‌گذارد وآن‌راکه باید دنبال باشدپیشوا میدانند .

(۸) این عبارت تاقوله«درجعنا الی الحدیث» از جهت‌معنی‌متصل‌که بعبارت‌صفحه(۲۹۱) که‌گفت‌حکم زنان‌بامردان مختلف شود وبرزن بمعنی‌بیرون وکوی و محله‌است وکرزن تاج است ودرزن‌بمعنی‌سوزن.

وَمَا التَّأْنِيثُ لِاسْمِ الشَّمْسِ عَيْباً وَلَا التَّذْكِيرُ فَخْراً لِلْهِلَالِ (۱)

آنكه اهل درزن باشد نه سزای کرزن باشد مردت با درزن است و زنت با کرزن ، اقلب وقدأصبت وإلّا ففي عقلك أصبت رجعنا إلى الحديث (۲) (فَالَّذِينَ هَاجَرُوا) طوعاً (وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ) کرهاً . آنانکه هجرت کردند بهری از ایشان بطوع و بعضی را از خانهای خود بیرون کردند بکره « و إذ يمكر بك الذين كفروا ليثبتوك أو يخرجوك » آنانکه سران آن کار بودند یکیرا در خانه رها نکردند و یکیرا در خانه رها کردند، یکیرا در خانهٔ خود رها نکردند که بنشیند یکیرا از خانهٔ خود رها نکردند که بیرون آید او را گفتند خانه بما رها کن که مارا خانهٔ تو میباید گفت شهر بشما رها کردم خانه بمن‌رها کنی.

گر شهر تورا رسد مرا کوی رسد ور بحر تورا رسد مرا جوی رسد

این را گفتند در خانه بنشین که ما راشهر میباید . او خانه رها کرد و بشب بگریخت که « الفرار مما لا يطاق من سنن النبيين »« ففررت‌منكم لما خفتكم » و این در خانه‌بنشست و بزبان اشارت میگفت :

سَأَصْبِرُ حَتَّى يَجْمَعَ اللهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ يَوْماً نَسَوْفَ أَقُولُ (۳)

ولآخر:

فَتَعْساً لِأَيَّامٍ إِذَا كَانَ بُومُهَا شِبَاعاً لَهَا قُوتٌ وَجَاعَتْ صُقُورُهَا
وَقَدْ يَنْهَضُ الْعُصْفُورَ صِحَّةُ رِيشِهِ وَيَقْعُدُ أَلَّا رِيشَ فِيهَا نُسُورُهَا
وَهَبْنِي رَحاً يَهْوِي مِنَ النِّيلِ مَاؤُهَا وَلَيْسَ لَهَا قُطْبٌ فَمَنْ ذَا يُدِيرُهَا(٤)

(وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي) و ایشان را برنجانیدند در راه من یعنی ایشان تحمل رنج کردند برای من . (وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا) وقتال کردند و ایشان رابکشتند تاهم مجاهد بودند و هم شهید . حمزه و کسائی و خلف خواندند و در شاذ اعمش و یحیی بن وثـاب « و قتلوا و قاتلوا » و این را چند وجه باشد یکی تقدیم و تأخیر برای آنکه واو ایجاب ترتیب نکنداین

(۱) مؤنث بودن نام شمس عیب او نیست ومذکربودن نام هلال هم فخر اونه چون درعربی شمس مؤنث است مجازاً و هلال مذکر واین مذکر برآن مؤنث رجحان ندارد بلکه بر عکس .

(۲) یعنی برعکس‌کن تابحق رسیده باشی واگرنه درعقلت نقصان‌است.

(۳)شکیبائی کنم تاروزی‌که‌خدا میان من وشما جمع‌کند وآنوقت‌گفتنی را بگویم .

(٤) نابود باد آن روزگاری‌که بوم سیر باشد وروزی‌مند و شهبازگرسنه‌گنجشك را پرسالم بود واورا بپرواز آرد وکرکسان از بی‌پری درجای بنشینند . چنان پندارکه من آسیا باشم وآب برمن‌از شط نیل روان بود چون قطب نباشدکه میتواند آنرا بگرداند.

معنی درفاء بود ، و وجهی دگر آنکه « قتلوا» أی قتل بعضهم ثم قاتل من بقی منهم ، چنانکه گویند قتلنا بنی‌تمیم واگرچه همه را نکشته باشند . و وجهی دگر آن است که قتلواوقاتلوا ای وقد قاتلوا بمعنی بعد ما قد قاتلوا بکشتند ایشان را پس از آنکه ایشان بذل جهد کرده بودند در قتال . وباقی قراء خواندند «و قاتلوا و قتلوا»علی تقدیم الفاعلین علی المفعولین ، و حسن بصری خواند «وقاتلوا وقتلوا» أي قطعوا في المعركة برسبیل مبالغه یعنی ایشان‌را در معرکه پاره پاره بکردند . و عمر عبد العزیز خواند « و قَتَلوا و قُتِلوا » کشتند آنکه ایشان را نیز مشرکان بکشتند (لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ) حقتعالی گفت من بجزای آنکه ایشان کردند گناهان ایشان تکفیر کنم و این رنجها را کفارهٔ گناهان ایشان گردانم تااز گناه پاك شوند آنکه پاك کرده ایشان‌را ببهشت رسانم (وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) بستان‌هائی که در زیر درختان آن آبها روان باشد (ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) نصب او بر مفعول له باشد ، کسائی گفت حال است، مبرّد گفت مصدر است یعنی : لاثیبنهم ثواباً . وقول اول درست تر است . (وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ) و حسن الثواب وحسن المآب بنزدیك خداست جل جلاله . فمن رغب فیه فزع إلیه هر که آن خواهد بادرِ او شود که درِ این‌درِ اوست وجز او بر این در توانا کس نیست . عبدالله بن عمر روایت کنداز رسول ﷺ که گفت حقتعالی فردای‌قیامت بفرماید تا بهشت بیارایند و چنانکه عروس را بر داماد عرض کنند او را بر خلایق عرض کنند او گوید یعنی خازنان او(۱): ، کجایند آنانکه در ره من ایشان جهاد کردند وایشان را برنجانیدند برای من و ایشان را بکشتند در سبیل من‌ایشان را بمن‌آری، فرشتگان بیایند و میگویند . «سلام علیکم بماصبرتم فنعم عقبی الدار» . قوله :

(لَا يَغُرَّنَّكَ) ای محمد تورا مغرور مکناد خطاب بارسول است و مراد امت (تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ) گشتن این کافران درشهرها آیه در شأن مشرکان عرب آمدآنکه از ایشان در نعمت و رفاهیت‌و حسن تجارت و لهو وبطر و نعمت و ناز بودند مسلمانان گفتند ای سبحان‌الله دشمنان خدای در این ناز ونعمت‌اند و ما از گرسنگي بمرگ میرسیم خدایتعالی این آیه بفرستاد ، فراء گفت آیه در جهودان آمد که‌ایشان‌بازرگانیها کردندی و در شهرها

(۱) تأویلی است برخلاف ظاهر چون فرمود بهشت خود سخن می‌گوید ومؤلف گوید بهشت‌خود سخن نمی‌گویدبلکه خازنان بهشت‌سخن می‌گویند وعلت تأویل آنست که بهشت آخرت را قیاس‌باغهای دنیا کرد وصحیح آنست که تأویل نکنیم چون قیاس آخرت بدنیا صحیح نیست وشاید درآن عالم بهشت خود سخن‌گوی باشد .

رفتندی حقتعالی گفت « لا یغرنك » تورا مغرور مکناد گشتن ایشان درشهرها .

لَا يَغُرَّنَّ امْرَءًا عَيْشُهُ ... كُلُّ عَيْشٍ صَائِرٌ لِلزَّوالِ (۱)

یعقوب خواند لایغرْنك بنون خفیف معنی هم آن باشد قال الشاعر :

لَا يَغُرَّنْكَ عِشَاءٌ سَاكِنٌ ... قَدْ تُوَافِي بِالْمَنِيَّاتِ السَّحَرْ (۲)

نظیره قوله تعالی : « فلا یغررك تقلّبهم فی البلاد » امروز میروندتافردا که بمانند لامحال که هر که رود مانده شود ایشان چندان بروند تا بمانند وچنان بمانند که نمانند بسیار بتازد و بیازد وبگذارد وبسازد عاقبت رها کند وضایع ماند و برود .

وَ يُمْسِي الْمَرْءُ ذَا أَجَلٍ قَرِيبٍ ... وَ فِي الدُّنْيَا لَهُ أَمَلٌ طَوِيلٌ

وَيَعْجَلُ بِالرَّحِيلِ وَلَيْسَ يَدْرِي ... إِلَىٰ مَا ذَا يُقَرِّبُهُ الرَّحِيلُ (۳)

میروند و نمیدانند که بأجل خود میروند .

وَإِنَّ امْرَءًا قَدْ سَارَ خَمْسِينَ مَنْزِلاً ... إِلَىٰ مَنْهَلٍ مِنْ وِرْدِهِ لَقَرِيبٌ (٤)

لآخر :

وَ الْمَرْءُ سَاعٍ لِأَمْرٍ لَيْسَ يُدْرِكُهُ ... وَالْعَيْشُ شُحٌّ وَإِشْفَاقٌ وَتَأْمِيلٌ (٥)

آنکه گفت (مَتَاعٌ قَلِيلٌ) خبر مبتدای محذوف است والتقدیر هو متاع قلیل . آن گشتن ایشان در شهرها متاعیو تمتعی و بر خورداری اندك است . و متاع آن چیزی باشد که تو باو متمتع شوی آنکه آن لذت برود دنیا هم چنین است و باآنکه متاع اندك است .

لآخر :

إِنَّمَا الدُّنْيَا مَتَاعٌ لَيْسَ لِلدُّنْيَا ثُبُوتٌ

إِنَّمَا الدُّنْيَا كَبَيْتٍ نَسَجَتْهُ الْعَنْكَبُوتُ (٦)

و أبو العتاهیه گوید :

فَكَّرْتُ فِي الدُّنْيَا وَجِدَّتِهَا ... فَإِذَا جَمِيعُ جَدِيدِهَا يَبْلَىٰ

(۱) مباداکسیرا زندگی فریب دهد که هرزندگی روبنیستی دارد .

(۲) ترا فریب ندهد که شامگاه آرام استگاه باشد که مرگ هنگام سحر آید .

(۳) مرد شب هنگام اجلش نزدیك باشدباآنکه دردنیاآرزوی بسیار دارد وبشتاب میرود ونمیداند از رفتن او بکجا نزدیك میشود .

(٤) مردیکه پنجاه منزل سیرکرد تاآبخورگاه خود ناچار برسیدن نزدیك است .

(٥) مرد میکوشد برایکاری که بآن نخواهد رسیدوزندگی همراه بابخلوترس وآرزواست .

(٦) دنیا برخورداری اندك استوآنراثباتی نیست دنیا مانند خانهاست که عنکبوت بافت .

وَ إذا لَها نُوَبٌ تَعِدُ لَنا فِي كُلِّ مَوْضِعِ نَظْرَةٍ أَفْعَى
وَبَلَوْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا فَإِذاً كُلُّ امْرِءٍ فِي شَأْنِهِ يَسْعَى
وَلَقَدْ نَظَرْتُ فَلَمْ أَجِدْ أَحَداً بِأَعَزٍّ مِنْ قَنِعٍ وَلا أَغْنَى
وَلَقَدْ خَبَرْتُ فَلَمْ أَجِدْ كَرَماً أَعْلَى بِصاحِبِهِ مِنَ التَقْوَى
وَلَقَدْ مَرَرْتُ عَلَى القُبُورِ فَما مَيَّزْتُ بَيْنَ العَبْدِ وَالمَوْلَى
دارُ الفَجايِعِ وَ المَنُونِ وَدا رُ البَثِّ وَالأَحزانِ وَالشَكْوَى
مُرُّ المَذاقَةِ غِبٌّ مَّا اجْتَلَبَتْ مِنْها يَداكَ وَبِيئَةُ المَرْعَى
بَيْنَا الفَتَى فِيها بِمَنْزِلَةٍ إِذْ صارَ تَحْتَ خَرابِها مُلْقَى
وَ أَقَلَّ يَوْماً ذَرَّ شَارِقُهُ إِلاَّ سَمِعْتُ بِهالِكٍ يُنْعَى (۱)

« متاع قليل » رسول ﷺ گفت : « ما الدنيا في الآخرة الا كما يجعل أحدكم أصبعه السبابة في اليم فلينظر بم يرجع » دنيا نيست در جنب آخرت إلا بمنزلت آنكه يكى از شما انگشت بدرياى آب فرو زند بنگر تا از آن دريا چه باانگشت او باز آيد ، (۲) نخعي گفت دنيا در أصل اندك است كه « قل متاع الدنيا قليل » و از آن اندك نصيب تو اندك است و از آن اندك تو بيشتر برفت و كمتر ماند « فما تصنع بقليل من قليل » ؟ تو چه خواهى كردن

---

(۱) انديشه كردم دردنياو تازگى آن ناگاه ديدم تازه آن كهنه مى شود و ديدم مگس انگبين او درهر جا بنگرى افعى آماده كرده است و آزمودم بيشتر اهل آنرا كه همه دركار خود كوشش ميكنند. نگاه كردم احدى را نديدم عزيزتر وثروتمندتر از كسيكه قنوع باشد وآزمايش كردم بزرگوارى بهتر ازتقوى نديدم و برقبرها گذشتم وميان مولى وبنده امتياز نديدم اين خانه ايست، پرفجايع ومرگ وخانه اندوه وغم ودرد، در دهان تلخست هرچه بدست آورى وچراگاه آن بيمارى خيز است. درهنگامى كه جوان منزلتى دارد ناگهان بينى زيرويرانه افكنده شد، كم است روزى كه آفتاب برآيد و خبر مرگ كسى نشنويم .

(۲) آخرت در بزرگى بيش از اين جهان است ونسبت اين بدان مانند متناهى است بغير متناهى واز اينجا بايد گفت آن نشأه ديگر است كه دردنيا نميگنجد واگر دراين نشأه بود ازاين بزرگتر نبود وآنكه فرموده «عرضها السموات والارض» منافى اينحديث نيست زيرا كه آن بهشتى است بجماعت معين وعده داده شد نه همه عالم آخرت يا مراد بيان نامتناهى عظمت است كه بيش از آسمان وزمين درفكر انسان نمى گنجد ودر روايتى آمده است كه آسمانها را ورق ورق كند تنك وپهلوى يكديگر نهد واينهم نيز غيرمتناهى است زيرا كه آسمانها را بدان عظمت چون ورقهاى تنك كند الى غير النهاية تجزيه شود .

باندکی از اندکی که رسول علیه السلام گفت ماندهٔ دنیا باضافه بآنکه گذشته چون جامهٔ که بدرازنا بدرند آنگه تار تاراز او میبرند تابریك تار او بماند هرساعت گوش آن بود که آن تار بکسلد اگر در اول دنیا را تازه گئی بود از بدایت جوانی اکنون بغایت پیری رسید و از پس پیری جزمرگ نباشد .

أتی الزّمانَ بَنوهُ في شَبيبَتِهِ فَسَرَّهُمْ وَأتَيْناهُ عَلَى الهَرَمِ (۱)

از همه بتر آن‌را باشد که اعتماد او همه بردنیا باشد و دین ندارد آنگه زود دنیا از دست او بستانند نه دنیا دارد نه‌دین «أصبحت حيران لا دنيا ولا دين» دردنیا مالی ندارد ودر آخرت مآلی ندارد خسرالدنیا والآخرة ذلك هو الخسران المبين ، مرجع و مأوی بادوزخ باشد (ثُمَّ مَأْوَيهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ المِهادُ) ای الفراش ، و بد بستر است از برای آتش مهاد خواند که بازگشتن گاه هر کس از پس ماندگي رفتن با بستر باشد اینان بسیاردویده‌اند ورمیده‌اند وچمیده‌اند و چریده اند ومانده و خسته شده اند جائی باید اینان را که بیاسایند آسایش گاه ایشان دوزخ است وبستر ایشان آتش است بدجائی است وبائی فراش است ونامهد مهاد است ولکن دست تو گسترده است و اختیار تو گزیده است و هوای تو خواسته است کس را گناه نیست. «منك عليك»(۲) «يداك أوكتا وفوك نفخ» فذق جناية جنى يدك وانظر ما قدمت في يومك لغدك . الله تعالی چنانکه عادت او است که وعده با وعید وکافر بامؤمن وبرّ وفاجر وشيء باضد یاد کند گفت :

(لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوا) لکن استدراك باشد و آنچه پس او بود مخالف باشد آن را که پیش او باشد نفیاً و إثباتاً ولکن آنان را که متقی باشند و خدای ترس باشند و پرهیزکار باشند از معاصی بپرهیزند از آنکه از عقاب او ترسند بیرون آنکه از او برهند باین برسند که (لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي) ایشان را بهشت‌ها باشد یعنی بوستانها که درختان آن زمین آن بپوشد ودر زیر درختان آن جویها میرود از آب و می و شیروا نگبین و آن منغص نباشد بخوف انقطاع مخلد مؤبد باشند آنجا خلود لاموت أبداً (نُزُلاً مِنْ عِنْدِ اللهِ) کلبی گفت جزاءاً و ثواباً، ونزل وظیفه باشد مقدر بوقت . حسن بصری و نخعی خواندند «نزلا» بتخفیف زای و باقی قراء بتثقیل (۳) و نصب او برتمیز است چنانکه گویند : هو لك هبة او صدقة . وگفته‌اند

---

(۱) فرزندان زمانه جوانی اورا دریافتند وآنهارا شادساخت وما درپیری آنرا یافتیم .

(۲) ازتواست که برتواست ومثل عربی پیش از این گذشت .

(۳) بضم زای .

مصدر است ای أنزلوها علیهم إنزالا و نزلا مصدر لا من لفظ الفعل . این قول فراء است ،و گفته‌اند جعل ذلك نزلا تامفعول دوم جعل باشد واین‌ازمضمون کلام میشناسند .

(وَما عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ لِلأَبْرارِ) من‌متاع الکفار . و این ثواب که بنزدیك خداست ابرار را بهتر است ازمتاع کفار، انس مالك گوید که یکروز رسول عليه‌السلام خفته بود بر چیزی از سازو بافته و بالش در زیر سر نهاده از ادیم که حشوش لیف بود جماعتی صحابه در آمدند رسول عليه‌السلام برخاست وآن درشتی ساز (۱) درپهلوی او اثر کرده یکی‌ازصحابه بگریست‌رسول عليه‌السلام گفت چرا میگرئی گفت یارسول‌الله کسری و قیصر برحریر و دیبا نمی‌خسبند به تنعم و تو اینچنین برسازو خفته و پهلوهای تو از آن رنجور شده گفت چه باك است « لهم الدنیاولنا الاخرة » ایشان را دنیا است و ما را آخرت .

(وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الكِتابِ ـ الآية ـ)این اسم بمثابهٔ علم شده‌است جهودان وترسایان را، أعنی‌اهل کتاب . در سبب نزول او خلاف کردند : جابر عبدالله انصاری و عبدالله عباس و انس و قتاده گفتند که آیه در نجاشی آمدپادشاه‌حبشه‌ونام اوأصحمه‌بود وآن بتازی‌عطیه‌باشدچون اوبحبشه فرمان‌یافت جبرئیل عليه‌السلام بیامدورسول‌را خبرداد رسول عليه‌السلام صحابه‌را گفت بیرون آی تابربرادری از آن‌شما نماز کنیم که‌فرمان یافته‌است‌نه‌بزمین شما . گفتند یا رسول‌الله آن کیست؟ گفت نجاشی،رسول عليه‌السلام بگورستان‌بقیع آمدبا صحابه‌وخدایتعالی حجاب‌برداشت‌تارسول عليه‌السلام جنازهٔ او بدید وبرآن نماز کرد و برای اواستغفار کرد منافقان گفتند بنگری برعلجی‌حبشی ترسا نماز میکند که هرگز ندیده است او را ونه بردین اوست ، خدایتعالی این آیه فرستاد عطا گفت آیه در چهل مرد آمد از اهل نجران من بني الحارث بن کعب و سی و دو مرد را از حبشه و هشت مرد از روم که ایشان بردین عیسی بودند بمحمد عليه‌السلام ایمان آوردند ، ابن جریج و ابن زید گفتند در عبدالله سلام آمد و اصحابش . مجاهد گفت در مؤمنان اهل کتاب آمد جمله « و إن من أهل الكتاب لمن يؤمن بالله » گفت ازاهل کتاب هست ، و«من»نکرهٔ موصوفه است ، که بخدای ایمان آورد وبکتاب شما که قرآن است ایمان دارد و بکتاب‌ایشان که توراة و انجیل است ایمان دارد (خاشِعِينَ) ای خاضعین متواضعین لله و نصب او برحال است و برای‌آن بلفظ جمع گفت که من مجموع المعنی است موحد اللفظ ضمیر وصفت او گاه بالفظ برند وگاه بمعنی . لا یشترون بآیات الله ثمناً قليلا بطمع حطام دنیا تغییر و تحریف توراة و انجیل نکنند وآیات خدای‌را ببهای اندك نفروشند خلاف آنانکه ذکر ایشان برفت

(۱) سازو ریسمان محکم تافته ازلیف خرما است .

که« يشترون بعهدالله و ايمانهم ثمناً قليلا» (أُولٰئِكَ لَهُمْ) ايشان آنانند که مزد ايشان بنزديك
خدای ايشان معد و بجارده است (١) و عنقريب بايشان رسد که خدايتعالى سريع الحسابست
و اختلاف اقوال و احتمال معانی او گفته شد در سورة البقرة .

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا) ايمؤمنان صبر کنی و شکيبائی کار بندی حسن بصری
گفت علی دينکم بردين صبر کنيد و دين رها مکنی در حالتي الشدّة و الرخاء در خواری و
دشخواری ودرسرّاء وضراء، قتاده گفت اصبروا علی طاعة الله ضحاك و مقاتل بن سليمان گفتند
علی امرالله برفرمان خدای، مقاتل بن حيان گفت علی فرايض الله، زيدبن أسلم گفت علی الجهاد
کلبی گفت علی البلاء (وَصابِرُوا) عامهٔ مفسران گفتند مراد مصابره با مشرکان است برای
آنکه اغلب مفاعله از ميان دو کس باشد و تکرار برای آنستکه فايده مختلف است ، و عطاو
قرظی گفتند . مصابرت کنی بر وعده‌های خدا يعنی برانتظار وعدهٔ خدا (وَرابِطُوا) و
خويشتن را موقوف کنی برجهاد مشرکان بمنزلهٔ چهار پای باز بسته و أصل مرابطه آن بود که
ايشان در برابر اينان اسبان ببندند واينان دربرابر ايشان ، پس کنايت شد از ملازمت کارزار
و آنکس که او مقام کند در بعضی ثغور برای اخافهٔ کافران قال الله تعالی « و من رباط الخيل
ترهبون به عدوالله » ابوحامد الخارزنجی گفت مرابطه سلاح بر بستن مبارزان بود در کارزار
و أصله من الربط و هو الشدّ واز اينجا رسن که اسب را باو ببندند رباط گويند و فلان رابط
الجأش ای قویّ القلب قال لبيد : «رابطو االجأش علی کلّ وجلّ» ابوعبيده گفت رابطوا ، مداومت
وثبات کنی . راوی خبر گويد سمط بن عبد الله البجلی (٢) که سلمان پارسی رحمة الله عليه در
لشکری بود ايشان را شدّتی و ضيقی برسيد سلمان گفت حديث کنم من شما را بحديثی که
از رسول ﷺ شنيدم رسول ﷺ گفت هر که او مرابطه کند يکشبانه روز در سبيل خدای
همچنان بود که يکماه روزه داشته و نماز کرده که روزه باز نگشايد و از نماز نگردد إلا برای
حاجتی وهر که ادر سبيل خدای وفات رسد خدايتعالى مر او را ميراند تا آنکه از ميان اهل
بهشت و دوزخ حکم بکند ، جابر عبدالله انصاری گفت از رسول ﷺ که هر که او يکروز
مرابطه کند در سبيل خدايتعالى ميان اوو دوزخ هفت خندق پديد آرد فراخی هرخندقی هفت
آسمان وهفت زمين باشد ، ابوسلمة بن عبد الرحمن گفت اين آيه آنوقت آمد که خدايتعالى
جهاد نفرموده بود مراد بمصابره ومرابطه آنستکه مرد خويشتن بر نماز موقوف کند انتظار

---

(١) يعنی مهياشده .
(٢) يعنی سمط بن عبدالله که راوی خبر است گويد .

نمازی بعد نمازی میکند و اینقول بعینه روایتاست ازامیرالمؤمنین علي عليه السلام و دلیل این تأویل آنستکه ابوهریره روایت کرد از رسول صلى الله عليه وآله که او گفت خبر دهم شما را بآنچه گناهـان بسترد و درجات رفیع کند گفتند بلی یارسول‌الله گفت : « اسباغ الوضوء علی المکاره » برمکاره وضو تمام کردن(۱) «و کثرة الخُطا إلی المساجد »واز راه دور بمسجد شدن « وانتظار الصلوة بعد الصلوة » و انتظار نماز کردن از پس نماز « فذلکم الرباط » . و أصحاب تذکیر گفتند : اصبروا عند قیام الیقین علی احتمال الکرب ؛ و صابروا علی مقاساة العناء والتعب ، ورابطوا فی دیار اعدائی بلا هرب (وَاتَّقُوا اللهَ) بهموا مکم فی الالتفات الی السبب . (لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) غداً بلقائی علی بساط الطرب . و قال سری السقطی (۲) : اصبروا علی الدنیا رجاء السلامة ، و صابروا عند القتال بالثبات و الاستقامة ، و رابطوا هوی النفس اللوامة . و اتقوا ما یعقب الندامة ،لعلکم تفلحون غداً علی بساط الکرامة . و قیل : اصبروا علی بلائی، و صابروا علی نعمائی، و رابطوا فی‌دار جفاء أعدائی .واتقوا محبة سوائی ،لعلکم تفلحون غداً بلقائی .وقیل: اصبروا علی النعماء، وصابروا علی البأساء والضراء، ورابطوافی‌دار الاعداء،واتقوا إله الارض والسماء . لعلکم تفلحون فی‌دار البقاء رزقناالله هذاالعطاء برحمته .

☼((سورة النساء))☼

مدنیست جمله برقول بیشتر مفسران وبعضی مفسران گفتند هر کجا در قرآن « یاایها الناس » است مکیست و هر کجا « یاأیهاالذین آمنوا » است مدنیست و این برتقریب و تغلیب باشد نه برتحقیق ، وبعضي دگر گفتند جمله مدنیست مگر یك‌آیه وهی قوله «إن‌الله یأمرکم

(۱) شراح حدیث‌گویندمرادازمکاره مشقت‌است‌یعنی آنچه‌وضوباآنحال دشوار باشد مانند سرمای سخت وتنگی آب‌ودوری آن‌وگرانی بها وازاین قبیل .

(۲) سری‌بن مغلس سقطی خال جنید بغدادی است او از مشایخ صوفیه است ودر سال ۲۵۱ در بغداد درگذشت وگویند مردم‌را بکسب‌وطلب‌رزق‌دعوت میکرد وازسؤال وقبول هدیه منع‌مینمودومیگفت دین‌را مایه‌کسب قرارندهید‌گویند مرض‌سعال داشت‌کسی حب سرفه برای‌اوفرستاد بهدیه نپذیرفت‌وگفت من مردم‌را نهی میکنم ازاینکه روزی بدین‌طلب‌کنند چگونه‌خودچنین‌کنم. واین جمله‌راگفتیم تا بدانند معنی سلوك وتصوف ترك حرفه وکارنیست وهم ازسخنان اواست‌که دل فقیر چگونه بنورالهی روشن شود وحال‌آنکه شکم را ازمال تاجران حرام خوار وظلمه ورشوه‌گیران پرمیکنند راستی‌که‌سالك طریق‌حق اگر راستگوی باشد دوست‌خداست وظلمه بدترین‌دشمنان خدا اوچگونه خودرانزددشمن ذلیل‌کند.ما گوئیم اینهمه مناسب‌آن عهداست واما بعهدما مدعیان تدین وتهذیب وتقوی خود متصدی ظلم وخودشان خراج ستانند .

أن تؤدوا الامانات إلى أهلها » .

وعدد آياتش صدوهفتاد وشش است درعدد كوفيان وپنج درعدد بصريان ومدنيان وسه هزار وهفتصد وچهل وپنج كلمه است، وشانزده هزار وسی حرف است، وابوامامه روايت كند از اُبي كعب كه ابی كعب گفت كه رسول عليه السلام گفت هر كه اوسورة النساء بخواند همچنان باشد كه صدقه داده بهروارثی كه ميراث را مستحق شده باشد وچندان مردبود اورا كه آن را كه آزادی بازخرد از بردگی وازشرك بری باشد ودرمشيت خدای از آنان باشد كه خدای عفو بكند ودرقيامت حساب او نكند وباانبياء واولياء باشد .

﴿(((سورة النساء مائة وخمس وسبعون آية وهی مدنية)))﴾

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند بخشايندهٔ مهربان

يا أيُّها النّاسُ اتّقوا ربّكُمُ الّذي خلقكُمْ مِنْ نفْسٍ واحِدةٍ و خلق مِنْها زوْجها

ای مردمان بترسيد از خدايتان كه آفريد شما را از يك تن و آفريد از آن جفت او را

و بثّ مِنْهُما رِجالاً كثيراً و نِساءً واتّقوا اللهَ الّذي تساءلُون بِهِ والأرْحام

و بپراكند از آنها مردانی بسيار و زنانی و بترسيد از خدای كه خواهيد باو و خويشيها

إنّ اللهَ كان عليْكُمْ رقيباً (٢) وآتوا اليتامى أموالهُمْ و لا تتبدّلوا الخبيث بِالطّيِّبِ

خدای بر شما نگهبان است　و بدهيد يتيمان را مالهايشان و بدل مكنيد پليد را بپاك

ولا تأكُلوا أموالهُمْ إلى أموالِكُمْ إنّهُ كان حُوباً كبيراً (٣) وإنْ خِفْتُمْ

و مخوريد مالهای ايشان را با مالهای شما كه آن بزه‌ای بزرك است　و اگر ترسيد كه

ألّا تُقسِطُوا في اليتامى فانكِحُوا ما طاب لكُمْ مِن النِّساءِ مثْنى و ثُلاث

داد ندهيد در يتيمانی زن كنيد آنچه خوش آمد شما را از زنان دو دو و سه سه

و رُباع فإنْ خِفْتُمْ ألّا تعْدِلوا فواحِدةً أوْ ما ملكتْ أيْمانُكُمْ ذٰلِك أدْنى أنْ

و چهار چهار اگر ترسيد كه داد ندهيد يكی يا آنچه مالك شد دستهای شما يعنی برده نزديكتر است

لا تعُولوا (٤) وآتوا النِّساء صدُقاتِهِنّ نِحْلةً فإنْ طِبْن لكُمْ عنْ شيْءٍ مِنْهُ نفْساً

بآنكه جور نكنيد　و بدهيد زنان را مهرشان بدادن اگر دل خوش بكنند شما را بچيزی از آن

فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً (٥) وَلاَ تُؤْتُوا السُّفَهاءَ أَموالَكُمُ الَّتي جَعَلَ اللهُ لَكُمْ قِياماً
پس خورید آن را نوش وگوارنده و ندهید سفهان را مالهایتان که گردانید خدای برای شما قوامی
وَارزُقُوهُمْ فيها وَاكسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعرُوفاً (٦) وَابتَلُوا الْيَتامى
وروزی دهید ایشان را درآن وبپوشانید ایشان را وبگوئید ایشان راگفتار نیکو وبیازمائیدیتیمانرا
حَتىٰ إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَموالَهُمْ
تا آنکه چون برسند بنكاح پس اگر بینید ازایشان صلاحی پس بدهید بایشان مالهـایشان
وَلاَ تَأْكُلُوها إِسْرافاً وَبِداراً أَنْ يَكبَرُوا وَمَنْ كانَ غَنِيّاً فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كانَ
ومخوریدآن مالهارا باسراف وشتاب که بزرك شوند وهرکه توانگرباشد بایدکه پرهیزکند وهرکه درویش باشد
فَقيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ (٧) فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَموالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفى
پس باید که خورد باندازه چون بدهید بایشان مالهایشان گواه برگیرید برایشان وبسنده است
بِاللهِ حَسيباً (٨) لِلرِّجالِ نَصيبٌ مِمّا تَرَكَ الْوالِدانِ وَالأَقْرَبُونَ وَلِلنِّساءِ نَصيبٌ
خدای شمارکننده مردان راست بهره‌ای ازآنچه گذاشت پدر ومادر و نزدیکان و زنان راست بهره ای
مِمّا تَرَكَ الْوالِدانِ وَالأَقْرَبُونَ مِمّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصيباً مَفْرُوضاً (٩).
ازآنچه گذاشت پدر و مادر و نزدیك‌تران از آنچه کم است از آن یا بیش بهره اندازه‌کرده.

قوله تعالی (يا أَيُّهَا النّاسُ) خطابست با جملهٔ مکلفان از مردان و زنان و آزادان و بردگان. و کودکان و ناقص عقلان ودیوانگان که از این خطاب بدرشوند بدلیل عقلی واین دلیل است (۱) که برخاسته است برحکمت خدایتعالی که بایشان خطاب کردن روا ندارد واین امر که ازپس اینخطاب میاید امریست متناول جمله مکلفان راوهو قوله(اتَّقُوا رَبَّكُمْ) واینرا دووجه دارد یکی آنکه اتقوا معاصیه واجتنبوا نواهیه. از معاصی او بپرهیزی دوم آنکه اتقوا عقابه باجتناب معاصیه. واین هم راجع باشد بامعنی اول وبرهردو وجه علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه بود (الَّذي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ) بیان کردیم که خلق اخراج الشيء من العدم الی الوجود باشد علی ضرب من التقدیر من نفس واحدة بلاخلاف، مراد آدم است خدایتعالی جمله مخاطبان را میفرماید ایمردمان بترسی از خدایتان که بیافرید شمارا علی اختلاف أجناسکم و صوّرکم و ألوانکم و أخلاقکم وأحوالکم آن یك تن که ازآدم است

(۱) یعنی این دلیل عقلی که کودکان وسفیهان ودیوانگان راازخطاب خارج میکندعبارت است ازهمان دلیل عقلی برحکمت خدای تعالی.

که پدر بر ترشما است (وَخَلَقَ مِنْهازَوْجَها) وبيافريد ازاو جفتش را يعني حوا را دراين دو قول گفتند در بعضی اخبار ما آمد که خدايتعالی حوا را از بقيهٔ طينت آدم آفريد وقول ديگر آنست که جمله مفسران واصحاب اخبار گفته اند که خدايتعالی آدم را آفريد ومدتی در بهشت بود تنها از تنهائی متوحش شد حقتعالی خوابی بر او افکند تا او بخفت آنگه جبرئيل را فرستاد تا از پهلوی چپ او استخوانی بر کشيد واز آن استخوان حوا را بيافريد وظاهر قرآن دليل اين ميکند لقوله « وخلق منها زوجها» أی من النفس واينقصه برفت(وَبَثَّ مِنْهُما) ای اظهر وفرّق وپديد آورد وبپرا کند از ايشان هر دو (رِجالاً كَثِيراً وَنِساءً)مردان وزنان بسيار را. ومنه قوله« كالفراش المبثوث» يقول العرب : بثّ إليه سره اذا ألقاه اليه (وَاتَّقُوااللهَ الَّذي تَساءَلُونَ بِهِ) ای تتسائلون آنگه تاء تفاعل را قلب کردند باسين آنگه ادغام کردند درسين و کوفيان خواندند تسائلون تاء تفاعل بيفکند تخفيف را نحو قوله «ولاتعاونوا» حمزه خواند(وَالأَرْحامَ) بجر عطفا علی الضمير المجرور چنانکه گويند «سألتك بالله والرحم» ودرشاذ نخعی ويحيی بن وثاب وقتاده واعمش هم چنين خواندند بجر وباقی قراء بنصب خواندند واين قراءت درست تر وفصيح تر است برای آنکه عرب عطف نکند اسم ظاهر را بر ضمير مجرور إلا آنکه حرف جرّ باز آرند يقولون مررت به وبزيد ولايقولون مررت به وزيد وچون حرف جر باز نيارند نصب کنند يقولون مررت به وزيداً کما قال الشاعر:« يا قَوْمِ مالي وَأبا ذُوَيْبِ »ونيز همچنين کنند در باب بدل وصفت کقوله عليه السلام :« سلمان منا أهلَ البيت »ولا يجوز أهلِ البيت ولا يقولونَ بي المسكينِ وقع الأمر[1] علی مذهب البصريين. ونصب او بر قراءت عامة قراء علی أحد وجهين باشد: اما عطف باشد علی اسم الله تعالی فی قوله «واتقوا الله» واما عطف باشد علی محل الجار والمجرور چنانکه در بيت هست وحمزه در اين قراءت حجت آورده بچند بيت که عرب راهست منها قول الشاعر:

فَاليَوْمَ قَدْ بِتَّ تَهْجُونا وَتَشْتِمُنا فَاذْهَبْ فَما بِكَ وَالأَيّامِ مِنْ عَجَبِ (٢)

وقال آخر :

تُعَلَّقُ في مِثْلِ السَّواري سُيُوفَنا وَما بَيْنَها وَالكَعْبِ غَوْطٌ نَفانِفُ (٣)

(١) اين بلا بر من مسکين افتاد. «بی» حرف جر است با یاء متکلم یعنی مسکين را جر ندهند تا صفت یاء متکلم باشد در بی .

(٢) امروز پيوسته ما را هجا گوئی ودشنام دهی برو که از تو واز روزگار اين شگفت نباشد .

(٣) شمشيرهای خود را برشترانی مانند کشتی مياويزيم وميان آنها وقبيله کعب نشيب و فرازهای بسيار است .

وقال آخر:

فإنَّ اللهَ يَعلَمُ بي وَ وَهباً وَ إنّا سَوفَ يَلقاهُ سِواناً(۱)

سیبویه گفت این درضرورت شعر روا باشد امافی القرآن واتساع الکلام فلایجوز. وخلاف کردند دروجه فساد این: ابوعثمان المازنی گفت برای آنکه معطوف ومعطوف علیه دوشریکند هرچه بایکی برود باید که بادیگری همان برود چنانکه نشاید گفتن مررت بزیدوكَ الاّ آنکه حرف جر بازآری گوئی و بك همچنین نشاید مررت بك وزید و اینوجه نکو است، و ابوعلی الفارسی گفت برای آنکه حرف جر درضمیر بمنزله بعضی ازاوست والعطف علی بعض الاسم لا یصح .وجهی دیگر گفت اسم ظاهر مستقل است واسم ضمیر بنفس خود مستقل نیست وروا نبود عطف مایستقل علی مالا یستقل .و گروهی که عذر قراءت حمزه خواستند گفتند واو قسم است برای آن مجرور است ما بعداو،و براینوجه اعتراض کردند بآنکه گفتند معنی قسم لایق نیست اینجا برای آنکه اگر جواب قسم خواهند إنّ الله باشد وبراین قسم نکند خدایتعالی ،سوگند جز بخدای و نامهای خدای روا نبود ، ورسول عليه السلام گفت «لاتحلفوا بآبائکم» سوگندمخورید بپدرانتان ، چگونه شاید که رسول عليه السلام ازچیزی نهی کند وحقتعالی آنچه ازآن بلیغ تر باشد روافرماید داشت(۲)وعبدالله عباس وعکرمه وسدی وحسن وربیع وضحاك وابن جریج وابن زید گفتند معنی آنست که فاتقوا الله واتقوا الارحام فصلوها. وارحام را مراقبت کنی که به پیوندی وعبدالله ابن یزید المقریء خواند والارحامُ برفع علی تقدیر والارحام فصلوها وگفت براغراء باشد که اگرچه اغراء بیشتر منصوب آید مرفوع هم آمده است فی قول الشاعر:

إنَّ قوماً مِنهُم عُمَیرٌ وأشباهُ عُمَیرٍ وَمِنهُمُ السفّاح
لَجَدیرونَ بِاللّقاءِ إذاقالَ أخوالنَّجدَةِ السِّلاحُ السِّلاحُ(۳)

درآیت تحذیر کرد مکلفان را ازمعاصی او و تذکیر نعمت او برایشان بخلق ایشان وامر کرد ایشان را بمراعات ومراقبت خویشان برای آنکه دراینجا وصیت باشد بزنان وعورات و اطفال صغار و تودُّد وتراحم تنبیه ایشان را برآنکه ایشان ازیکنفس آفریده اند تاایشان را بر-

---

(۱) خداوند بمن ووهب عالم است ودرهمین زودی غیرما کسی بااوملاقات میکند .

(۲) یعنی روادارد واین نوع تعبیر در کلام مؤلف برای تعظیم است ودراین عهد ماگوئیم روا فرماید وکلمه داشت را نیاوریم نظیر خلق فرمود واذن فرمود

(۳) آن قوم که عمیر وامثال وی درایشان باشند وسفاح یکی ازآنها .سزاوار آن هستند که درجنك باآنها روبرو شدوقتی که مرد دلیر بانگ برآورد که اسلحه بدست گیرید .

یکدیگر رحمت ورقت وشفقت بیشتر باشد و کسی بر کسی تطاول ومفاخرت نکند چه همه از یك اصلند «ابوهم آدم والام حوّاء» آنکه دگر باره در آخر آیه برای تأکید تحذیر و تهدید کرد بقوله (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً) ای حفیظا که خدایتعالی نگهبان شما است این قول مجاهد است .وابن زید گفت رقیب عالم باشد و بر هر دو قول فعیل بمعنی فاعل بود قوله :

(وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ) مقاتل وکلبی گفتند آیت در مردی آمد از غطفان مال بسیار از آن پسر برادرش در دست او بود واو کودك یتیم بود چون بالغ شد وطلب مال پدر کرد عم مال باو نداد بحکومت بنزدیك رسول ﷺ آمدند خدایتعالی این آیه فرستاد چون مرد این بشنید گفت أطعنا الله وأطعنا الرسول نعوذ بالله من الحوب الکبیر .فرمان خدای و رسول را منقادیم و پناه بـا خدای میدهیم از بزه عظیم (۱) ومال باو داد رسول ﷺ گفت هر کس اورا از بخل نفس خود نگاه بدارند وطاعت خدای بدارد چنانکه این مرد ، بمنزل بهشت فرود آید، جوان مال بستد و در سبیل خدای نفقه کرد ،رسول ﷺ گفت : «ثبت الاجر وبقی الوزر» مزد ثابت شد ووزر ووبال بماند گفتند یارسول الله دانیم که اجر ثابت شد برای آنکه مال در سبیل خدای خرج شد چگونه وزر بماند گفت مزد ثابت شد کودك غلام را ووزر بر پدرش ، خدایتعالی باین آیه خطاب باوصیاء مرده واولیاء یتیم کرد و گفت «وآتوا الیتامی اموالهم» بدهی یتیمان را مالهایشان ویتیم آنکه باشد که طفل بود چون بالغ شد یتیم نخوانند اورا لقوله ﷺ «لایتم بعد حلم» پس از بلوغ یتیمی نباشد جواب از این آنست که این بر سبیل توسع ومقاربت گفت حالت اول بلوغ را بحالت یتیمی چنانکه گفت «فاُلقی السحرة ساجدین» وایشان در آن حال که بروی درآمدند سجده ساحر وکافر نبودند بل مؤمن بودند ولکن حقتعالی برای مقاربت حال را ساحر خواند ایشان را که این وصف بر ایشان بمثابت نام شده بود همچنین در آیت ما ورسول ﷺ را پس از چهل سال یتیم ابوطالب میخواندند برای آنکه یتیم از پدر بازماند وابوطالب اورا درحجر خود بپرورد (وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ) وبدل مکنی پلیدرا بپاك یعنی مالهای ایشان که بر شما حرام است برنگیری ومال خود که حلالست شمارا باجای نهی وپلید وپاك کنایت است از حلال و حرام نظیره قوله « قل لایستوی الخبیث والطیب » ای الحرام والحلال .مفسران درمعنی این تبدیل وتغییر خلاف کردند بعضی گفتند ایشان را عادت بودی که مال نیك رفیع برگرفتندی و بد وخسیس بجای آن بنهادندی این قول سعید بن المسیب است ونخعی وزهری وسدی وضحاك، عطا گفت بمال یتیم تجارت کردندی و سود باو ندادندی،ابن زید گفت در جاهلیت کودکان

---

(۱) بزه گناه است .

خوردرا میراث‌ندادندی میراث ببزرگان دادندی وزنان‌را میراث‌ندادند وابن‌زید چنین خواند فی‌قوله « وترغبون‌أن‌تنکحوهن والمستضعفین‌من‌الولدان لاتورثوهن شیئاً ». مجاهد گفت‌تعجیل نکنی بنفقهٔ حرام تاحلال‌بدست‌آمدن‌قوله (وَلاَ تَأْكُلُوا أَمْوالَهُمْ إِلىٰ أَمْوالِكُمْ) یعنی‌مع أموالکم ومالهای‌ایشان‌بامال‌های خودمخورید وإلی‌اینجا بمعنی مع‌است‌ومثاله‌قوله:«من‌انصاری إلی‌الله»والمعنی مع‌الله، وقال الشاعر :

يَشُدُّونَ أَبْوابَ القِبابِ بِضُمَّرٍ إِلىٰ عَنَقٍ مُسْنَدٍ وثَقاتِ الأَواصِرِ (۱)

ای مع‌عنق وتحقیق آنست که الی‌متعلق است‌بفعلی محذوف والتقدیر مضافاالی‌أموالکم ومضافا الی‌الله وکذالك فی‌البیت (إِنَّهُ كانَ حُوباً كَبِيراً) أی اثماًعظیماً که‌درآن بزه عظیم باشد ودراوسه‌لغت‌است حوب‌وحوب‌وحاب‌وقیل‌الحُوب‌الاسم‌والحَوْبُ المصدریقال حاب‌یحوب حوباً وحاباً وحیابةً وقال‌امیّة‌اللیثی وقدهاجر ابنه بغیراذنه.

وَإِنَّ مُهاجِرَيْنِ تَكَنَّفاهُ غَداةَ إِذٍ لَقَدْ خَطِيا وحابا (۲)

وقال آخر :

عَضَّ عَلىٰ شَيْبِهِ الأَرِيبُ فَظَلَّ لا يلحي وَلا يَحُوبُ (۳)

و قال :

إِنَّ قَطِيعَ بْنَ عَبْسٍ إِنَّها رَحِمٌ حُبْتُمْ بِها فَأَناخَتْكُمْ بِجَعْجاعِ (٤)

أی اثمتم .قوله (وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتامىٰ) . مفسران خلاف کرده‌اند درسبب‌نزول آیه‌وتفسیراو،عروة گفت ازعایشه‌پرسیدم‌ازتفسیراین آیه گفت آن‌یتیمه‌ای باشد که‌درحجرمردی‌باشد چون‌بالغ‌شودمردخواهد که اورابزنی کند بدون‌مهرمثل خدایتعالی نهی کرد ازآنکه اورانکاح نندالابرمهرمثل آنگاه‌بااو آنچه خواهد جمع‌میکند اززنان‌تاتمامی چهار واین درروایات اصحاب ما آمده‌است وگفتند این آیه متصل‌است بقوله : «ویستفتونك فی‌النساء قل‌الله یفتیکم فیهن وما یتلی علیکم فی‌الکتاب فی‌یتامی النساء اللاتی لاتؤتونهن‌ما کتب لهن وترغبون أن‌تنکحوهن فان خفتم الا تقسطوا فی‌الیتامی ـالایة ـ» بعضی‌دگر گفتند مراد

---

(۱) به درهای‌خیمه‌ها استوارمی‌بندند اسبان‌لاغرمیان وشتران‌نجیب بابندهای‌محکم .

(۲) امیه لیثی‌این‌شعرهنگامی گفت‌که فرزندش بی‌دستوری اوسفرکرد وگوید‌آن دوتن که هجرت کردندوگردفرزند مراگرفته بودند درآن‌روزخطاءکردند وبزهکار شدند .

(۳) مردخردمند موی‌زنخ‌را بدندان میگزد وعیب نمیگوید وگناه نمیکند .

(٤) ای قطیع‌بن عبس آرامترباشید‌که باخویشاوندان ناسزا رفتارکردید وآنان‌شتران شمارا در زمین‌ناهموار وتنگ خواباندند یعنی‌آنهاهم باشما بدرفتارکردند .

آنست که ای آنانکه اولیای یتیمانی ویتیمان درحجر شمااند اگر ترسی که چون ایشان‌را عقد بندی وبزنی کنی درحق ایشان عدل کرده نشود شمارا نکاح ایشان رها کنی واز دیگران آنکه خواهی بزنی کنید از یکی تاچهار اگر ترسی که نیز عدل نبودیکی یاپرستاری چنانکه مصلحت باشد،حسن بصری گفت آیه در حق کسانی آمد که درحجر ایشان یتیمان بودندی ایشان زن نکردندی کراهت آن راکه نباید که درحق آن یتیمان انصاف نرود وازمال ایشان چیزی خرج شود ایشان‌را بزنی کردندی ورغبت نبودی ایشان را در نکاح آن یتیمان آنکه چون ایشان‌را خوش نبودی بااو تمنای مرگ او کردندی تامال بایشان بماند وایشان زنان دیگر کنند خدای تعالی این آیه بفرستادتانکنند، عکرمه گفت در بدایت اسلام حصر نبود عدد زنان راکه نکاح بستندی برایشان‌مرد بودی که ده زن داشتی و کمترو بیشتر چون‌مال او وفا نکردی دست‌بمال یتیم که درحجر او بودی دراز کردی واز آن خرج کردی خدایتعالی از آن نهی کرد وایشان را قصر کرد برچهار زن و این روایت‌طاووس است و عطیه از عبدالله عباس و گفت سبب آنکه خدایتعالی قصرفرمود برعدد چهار ازنان یتیمان بودند ، وبعضی دیگر گفتندی ایشان‌تحرّج کردندی ازمال یتیمان و تحرج نکردندی ازنکاح زنان چندانکه بودی بعد القصر علی‌أربع خدایتعالی این آیه فرستاد و گفت چنانکه ازاین تحرج‌میکنی ازآن نیز تحرّج کنی که‌هردو درباب‌تحریم بیك منزلت‌است ونیز برای آن تاهرمردی چندان‌نکاح بندد که قیام تواند کردن بمؤنت‌ایشان برای آنکه زنان چون یتیمان‌اند درضعف وعجز واین قول سعیدجبیراست‌وقتاده وربیع وضحاك وسدی وروایت‌والبی ازعبدالله عباس .حسن‌بصری گفت قول دگر که ایشان از نکاح یتیم تحرّج کردندی چنانکه از مالش‌خدایتعالی این آیه فرستاد در رخصت‌آن ایشان‌را وقصر فرمود برعددیکه ایشان‌قیام توانندنمود بمؤنات‌ایشان‌ازیکی‌تاچهار ، مجاهد گفت معنی آن است که چنانکه تحرج میکنی ازمال‌ایتام همچنان تحرج کنی اززنان واگر نکاح‌خواهی کردن براین‌عدد میفزای ،وابراهیم النخعی‌خواند درشاذتقسطوا بفتح التاء و گفت‌قسطوأقسط لغتان فی‌العدل وزجاج ودگر ائمۀلغت گفتند أقسط اذاعدل‌وقسط اذاجار، واصل کلمه قسط‌اذا جار باشد ودرأقسط الف ازاله رابود برای آنکه جورازاله عدل‌بود(۱) کقولهم عربت‌معدته (۲) وأعربها اذاأصلحها، ویتامی‌جمع‌است‌صالح مذکرومؤنثرا وابن‌ابی‌عیله‌درشاذ خواند«فانکحوا

(۱) مناسب چنان است‌که عدل‌ازاله جوربود .

(۲) عربت معدته یعنی معده اوتباه و فاسد شد .

من‌طاب» گفت برای آنکه «من»عقلارا باشدو«ما» لمالایعقل ووجه قراءة قراء یکی بودازدووجه یکی آنکه اشارت بود بفعل نکاح ای « فانکحوا النکاح الذی طاب‌لکم» دگر آنکه مابمعنی‌من بود برای آنکه متعاقبند و بجای یکدیگر بایستد کقوله «والسماء وما بناها»وقوله «قال فرعون وما رب‌العالمین» وابوعمروبن علا گفت‌درمکه‌شنیدم‌از بعضی‌اعراب سبحان ماسبح الرعدبحمده (ماطابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ) ای‌حل‌لکم.ابن ابی‌اسحاق‌والجحدری‌والاعمش خواندند ماطیب بإمالة،ودرمصحف ابیّ بیاء نوشته است‌نکاح ببندی‌برزنان چندان که‌حلال است‌شمارا (مَثْنى وَثُلاثَ وَرُباعَ)این اعدادمعدول‌است‌عن‌اثنین‌اثنین‌وعن‌ثلاثة ثلاثةوبراین قیاس‌تابده‌بشایدولکن مسموع تاچهاراست ودربیت کم (۱) آمده .

فَلَمْ يَسْتَرِيثُوكَ حَتّى رَمَيْـــــــــتَ فَوْقَ الرِّجالِ خِصالاً عُشاراً

وسبب منع صرف او وصف است وعدل وواو درآیت بمعنی او تخییر است کقوله : « قل انما اعظکم بواحدة أن تقوموا لله مثنی وفرادی » . وبراین اجماع امت است وچون‌جمله عدد برهم آری نُه باشد و کس‌را این عددحلال نیست‌باجماع مگر رسول‌ﷺ را واین ازخصایص او بود راوی گوید که قیس‌بن حارث گفت‌قبل‌ازنزول‌آیه من‌هشت‌زن‌داشتم چون این‌آیه آمدمن گفتم یارسول‌الله من‌هشت زن‌دارم چگونه کنم گفت چهاررا نگهدار وباقی‌را رهاکن گفت بـا خانه رفتم یك یك را پیش میخواندم و میپرسیدم که از شما کیست که فرزند دارد و کیست که ندارد آنان راکه فرزند داشتند چهار را باز گرفتم وباقیرا رهاکردم .(فَإِنْ خِفْتُمْ) اگر ترسی ، وترس ازباب ظن‌باشد ، که عدل نتوانی کردن وانصاف دادن ازمیان‌چهار (فَواحِدَةً) بنصب علی تقدیر فانکحوا واحدة، وابوجعفر المدنی خواندفواحدة علی تقدیر فلیکفکم‌واحدة او فواحدة کافیة لکم کقوله « فرجل و امرأتان » ای یشهدون او یکفون (أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ) بآنچه دست راست شما مالك‌بودآن‌را ازپرستاران واگرچه اضافهٔ ملك‌برحقیقت باجمله بود (۲) یمین‌را برای‌آن تخصیص کرد که علامت ملك‌تصرف‌بود وتصرف دراغلب‌بدست راست کنند و بعضی اهل‌معانی گفتند اوما ملکت ایمانکم ای مانفذت فیه ایمانکم ، جمع‌یمین من‌القسم والحلف از آنان که سوگند شما دراو روان باشد وتمسك کرد در اینقول بقول النبي

(۱) صحیح‌کمیت است‌استراثه بطی یافتن وبطی شمردن‌است یعنی ترادرمکارم بطی نیافتند تابدان حدکه بده خصلت بردیگرمردان فزونی یافتی‌آنرا درمدح‌ابان‌بن ولیدبن عبدالملك گفته .

(۲) یعنی مالك جمله تن‌است نه دست‌تنها بلکه مالك تن نیست بلکه روح استدر تن‌چون مرده مالك نیست .

عليه السلام «لا نذر في معصية الله ولا فيما لا يملك ابن آدم» (١) واينقول ضعيف است . وتمسك آنان كه بظاهر آيت تمسك كردند در وجوب نكاح درست نيست اگر چه ظاهر أو امر قرآن بر وجوب بود براى آنكه بدليل عدول كنند از ظاهر واجماع امت است بر آن كه نكاح سنت است وواجب نيست (٢) ديگر آنكه از قرائن آيه معلوم است كه آيه را اگرچه ظاهر امر استمداد نهى وتهديد است از نكاح بيشتر ازچهارزن قوله (ذٰلِكَ أَدْنىٰ أَلَّا تَعُولُوا) روايت كردند از رسول عليه السلام كه گفت ان لا تعولوا اى تميلوا اى تجوروا تفسير عول بجور فرمود آن نزديكتر بود بآنكه جور نكنى و بدگر روايت بميل وخسبيدن از راه حق و بيشتر مفسران براين تفسير داده اند و هردو متقارب المعنى است، و مقاتل گفت در لغت جُرهم چنين آمد كه ميزان عايل اى مايل و در كلام عثمان بن عفان آمده است كه «بميزان لا أعول» أى لا أميل وقال ابوطالب

بِميزانِ صِدْقٍ مـا يعُولُ شَعيرَةً　　وَوَزّانِ صِدْقٍ وَزْنُهُ غيْرُ عايلِ (٣)

مجاهد عول را براضلال تفسير داد وفراء وأصم گفتند تجاوز باشد عما فرضه الله وعول درلغت تجاوز باشد و گفتند عول زياده را باشد ونقصان را واز اضداد است ومنه العول فى الميراث وشافعى گفت عول كثرت عيال باشد و اينقول را جز ازاو روايت نكردند، وابوحاتم گفت اگر چه ما نشنيده ايم او بلغت عرب عالم تر ازما بود ولغت معروف در اين باب أعال يعيل إعالة إذا كثر عياله ، و عال يعيل إذا افتقر ، ابوالقاسم بن حبيب گفت ابوعمرو الزردى را پرسيديم و او در لغت امامى بود گفت لغت حمير است وأنشد فى ذلك .

وَإِنَّ المَـوْتَ يَأْخُذُ كُـلَّ حَـيٍّ　　بِلا شَكٍّ وَإِنْ أَمْشىٰ وَعالا (٤)

أى كثر ماشيته وعياله ، أبوعمرو بن العلا گفت وجوه لغت عرب چنان بسيار شده است كه من نميپارم كه لحنى بر كسى بگيرم ميگويم باشد كه آن را وجهى باشد كه من ندانم (٥)

(١) نذر ويمين دريك حكمند ودر غير ملك نافذ نيستند .

(٢) ازاينجا معلوم ميگردد اجماع برهر دليل مقدم است حتى برظاهر كتاب چون اجماع نص است وهم دليل است بر آنكه اجماع دليل ديگر است غير از روايت وحديث چون از روايت علم حاصل نميشود برخلاف اجماع.

(٣) ترازوى درستى كه باندازه يك جو كج نميشود وسنجش كننده كه دروزن جور نميكند ودر روايتى مصرع دويم چنين است له شاهد من نفسه غير عائل وابوطالب اشاره بعبدشمس ونوفل دارد كه پيغمبر (ص) راآزار ميكردند يعنى خدا آنها را جزا دهد به ترازوى درست .

(٤) مرگ هرزنده را درمى يابد بى شك هر چند حشم وعيال بسيار دارد يعنى اورا مال وپرستار بسيار باشد .

(٥) اين تكلفات براى تصحيح كلام شافعى است .

وطلحة بن مصرف خواند أن‌لا يعيلوا برلغت عامهٔ عرب من كثرة العيال وبعضى ديگرخواندند أن‌لايعيلوا من‌العيلة وهي‌الفقر، قال‌الشاعر:

وَلا يَدري الفَقِيرُ مَتىٰ غِناهُ   وَلا يَدْرِي الغَنِيُّ مَتىٰ يَعيلُ (۱)

أي يفقر، طاووس‌خواند ان‌لا تعتلوا من‌العلة. قوله:

(وَآتوا النِّساءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحلَةً) كلبى وجماعتى‌مفسران گفتند اينخطابست باولياء زن كه ايشان چون زنى‌درقبيله بكسى دادندى ومهر بستندى چيزى باو ندادندى‌ازقليل و كثير واگر بغريبى دادندى اورا برشتر نشاندندى وآنجا فرستادندى و بيش از آن شتر نبودى‌اورا واز اينجا چون كسيرا دخترى آمدى تهنيت‌او چنين كردندى كه «هنيئاً لك النافجة» يعني‌چون آن‌مهر گيرداين بيشتر باشد كه برشتراينان آيد، فينفجها أي يعظمها ويكثرها ، خدايتعالى نهى كرد ايشان‌را ازاين و گفت مهر حق ايشان‌است بايشان بايد دادن. وحضرمى گفت ايشان در جاهليت نكاح‌شغار كردندى واين آن‌بودند كه‌اودختررا ياخواهر بكسى‌دادى‌بر آنكه‌او كسى‌را ازآن خودباودهد ودرميانه مهرى نبودى‌جزنكاح اين دربرابر نكاح آن خدايتعالى ازاين‌نهى كرد و رسول ﷺ گفت: «لاشغار في‌الاسلام» دراسلام شغار نيست ، بعضى ديگر گفتندخطاب باشوهران است خدايتعالى فرمود ايشان را كه مهر زنان بدهند واين ظاهرتر ودرست‌تر است وصدقات مهورباشد، واحدتها صدقة بفتح‌الصاد وضم‌الدال، واين درلغت اهل‌حجازاست ، وتميم گويد درواحدش صدقة وجمعها صدقات كظلمة وظلمات . «نحلة» قتاده گفت‌فريصة واجبة ،وابن جريج و ابن زيد گفتندفريضةً مسمّاةً ، وابوعبيد گفت نحلة‌إلامسمى نباشد ومعلوم كلبى گفت عطية وهبة ، وابوعبيد گفتند عن‌طيب نفس ازدل خوش .وزجاج گفت ديناً ودراو دولغت هست نِحلة ونُحلة واصل او عطا، باشدونصب‌او برتميزاست و گفته‌اندبرمصدرى لامن لفظ الفعل. عقبة ابن‌عامر روايت كرداز رسول ﷺ كه گفت «إن‌أحق الشروط أن يوفي مااستحللتم به‌الفروج أوليتر شرطى كه بآن وفا كنند آنست كه آنچه بآن فرج حلال كرده‌اند تمام بدهند يعنى مهر زنان .صهيب‌روايت كرد كه رسول ﷺ گفت هر كه او وامى ميستاند وآن روز كه ميستاندعزم كند باجايگاه ندهد اودزداست وآن كس كه زنى كند برمهرى وعزم كند كه آن‌مهر ندهد او زانى است قوله (فَإنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً) اگر چنان باشد كه اين‌زنان دل خوش كنند شماراازچيزى ازآن، يعنى اگرچيزى ازآن بشما دهند بطيبة نفس (فَكُلُوهُ

---

(۱) درويش نميداندكى بى‌نيازشود وثروتمند نميداندكى درويش خواهدبود .

هَنِيئاً مَرِيئاً) بخوری آن نوش و گوارنده یعنی حلالست شمارا آن، و نصب «نفساً» بر تمیز باشد و برای آنکه نقل فعل کرد باأصحاب نفس از نفس برای آن نفس را موحّد کرد ومثله قوله: «وضاق بهم ذرعاً» و«قرّي عيناً». کوفیان گفتند لفظ نفس اینجا واحد است ومعنی جمع و مانند این بسیار است منها قول الشاعر :

بِها جِيَفُ الحَسْرَى فَأمّا عِظامُها فَبِيضٌ وَأمّا جِلْدُها فَصَلِيبٌ (۱)

ولم يقل جلودها، وبصریان گفتند أراد بالنفس الهوى ، بنفس هوای نفس خواست و آن مصدر است اورا تثنیه وجمع نکنند بعضی مردمان کراهت داشتند آنکه ازمهر چیزی بایشان آید واگرچه زن بدل خوشی بدو داده بودی خدایتعالی این آیه فرستاد ورخصت داد ایشان را در آن بیان کرد که چون اکراهی نباشد وخدیعتی حلال بود. قوله «هنيئا» اشتقاق او من «هنأت البعير بالقطران» باشد إذا عالجته به، شتر را چون گری آرد(۲) اورا بقطران بیندائی هَنَأتُ گوئی. ویقال: هنأني الطعام يهنئني على فعل يفعَل وهنئني يهنأني على فعِل يفعَل هنأة وهنيء طعامی باشد گوارنده که او با تنقیصی نباشد ويقول العرب هنانی الطعام ومرانی فاذا أفردوه قالوا: امرأني الطعام بالالف واین کنایت است از آنکه دردنیا وبالی نبود آن را ودر آخرت تبعتی. عبدالله عباس گوید رسول عليه السلام را از این آیه بپرسیدند گفت چون زنان چیزی بشمادهند بدلی خوش بی اکراهی دردنیا سلطان را برشما مؤاخذه نبود و در آخرت خدارا مطالبه. ابوحمزه گفت : هنيئاً لاإثم فيه مريئاً لاداء فيه . دراو بزه ودردی نباشد. مغيرة بن شعبة روايت کند از امیرالمؤمنین علی عليه السلام که گفت چون یکی را ازشما رنجی رسد بایدتا سه درم از صداق زن بخواهد و بآن انگبین بخرد و بآب باران بیامیزد بخورد تاجمع کرده باشد هنأة ومراءة وشفا و برکت را لقوله «فكلوه هنيئاً مريئاً» و قوله «فيه شفاء للناس» وقوله «وانزلنا من السماء ماء مباركاً» .

وقوله (وَلا تُؤْتُوا السُّفَهاءَ أَمْوالَكُمْ -الآية-) خلاف کردند در آنکه سفیهان که اند که خدایتعالی نهی کرد از دادن مال بایشان بعضی گفتند زنانند حضرمی گفت آیه در حق مردی آمد که او مالی داشت بزن داد تاتلف کرد خدایتعالی این آیه فرستاد، مجاهد گفت نهی است این آیه مردان را از آنکه مال بهیچ زن دهند اگر زن باشد واگر دختر اگر خواهر . جویبر

(۱) در آن بیابان است جیفه‌های حیوان مانده وخسته که استخوانهای آنها سفید و پوست آنها خشک و سخت شده است.

(۲) گری بیماری جرب است وعرب آنرا بقطران علاج میکنند چون قطران حیوانات خرد وجراثیم مرض را نابود میکند .

گفت از ضحاك كه گفت زنان از همه سفیهان سفیه تر باشند دلیل این تأویل حدیث ابوامامه است كه روایت كرده از رسول ﷺ كه گفت «إنماخلقت النار للسفهاء ـ يقولها ثلاثاً ـ ألاوإن السفهاء النساء» گفت دوزخرا برای سفیهان آفریده‌اند تاسه بار گفت آنگه گفت سفیهان زنانند أنس مالك روایت كند كه زنی سیاه بنزدیك رسول ﷺ آمد ملیح وفصیح زبان گفت یارسول‌الله در حق ما خیری بگو كه همه شر میگوئی در حق ما. گفت چه گفتم درحق شما ازشر ؟ گفت مارا سفیه خواندی گفت من سفیه نخواندم شما را خدای خواند فی‌قوله : «ولا تؤتوا السفهاء أموالكم التی» گفت یارسول‌الله مارا ناقص خواندی ، گفت ناقص نباشی كه درماهی چند روز نماز نكنی؟ آنگه گفت كفایت نیست شمارا كه چون یكی ازشما باربر گیرد چندانی مزد بوداو را كه كسی كه خودرا درراه خدا باز بندد (۱) برای جهادكافران چون بار بنهد اورا مزدآن شهید بود كه در خون بگردانند او را درراه خدای چون كودك را شیردهد بهرجرعه‌ای چنان باشد كه یكی از فرزندان اسماعیل آزاد كرده وچون بیخواب شود بهرشبی كه خواب ازچشم بازكند همچنان باشد كه برده‌اي ازفرزندان اسماعیل آزاد كرده آنگه گفت این‌ثواب واعواض مؤمنات خاشعات‌صابرات را باشد كه كفران نكنند. زن‌بر گشت ومیگفت عظیم فضلی‌است اگر نه این شرایط بدنبال آن است . وعاصم روایت كند از مورق كه زنی بعبدالله عمر بگذشت او این‌آیه بخواند معاویة بن‌قرّه گفت زنان را نه بعادت كنی كه ایشان سفیه باشند اگر ایشان را فرو گذارند هلاك كنند مردان‌را بمكر وحیله (۲) عبدالله عباس و زهری و ابومالك وابن زید گفتند مراد فرزندان‌نابالغ‌اند، بعضی دیگر گفتند زنان‌و كودكانند،و حسن بصری‌همچنین گفت،قتاده گفت مال‌بزن‌وفرزند مده كه‌تباه كنند آنگه‌این آیت‌بخواند كه «ولاتأكلوا أموالكم

---

(۱) باربستن‌بمعنی مرابطه‌است ورسول(ص) دراین‌حدیث‌وظیفه زن‌راكه خدای‌درخلقت بدومحول كرده‌است بیان‌فرمود وادای‌همین‌وظیفه مانع‌ازكار دیگراست‌چون درسنین‌كار وعمل‌كه ازچهارده‌سالگی است‌تاپنجاه سال‌بایدبزاید وفرزندشیردهد واین‌مانع‌كاردیگراست وخیروسعادت هرموجودآن است‌كه وظیفه طبیعی‌خودرا كه‌خداوند بدومحول كرده بانجام رساند وظیفه مردكوشش‌است وجهـاد ووظیفه زن فرزند پروردن .

(۲) این‌سخن ازابن‌قره پذیرفته نیست‌زیراكه‌سفاهت‌زنان‌درصرف‌مال‌ازآن جهت‌است كه‌چون در فطرت‌بتظاهروتجمل بیش‌ازهمه‌چیزعلاقه دارندبیشترمال‌رادرآن‌صرف‌میكند وازحوائج‌ضروری بازمیمانند وبسااموال‌گرانبها كه‌ظاهرزیبا ندارد بثمن‌بخس میفروشند وكالای‌بدوزیبارا باضعـاف‌قیمت میخرند واین منافات بافراست آنان ندارد درمكروحیله .

بينكم بالباطل» عبدالله عباس گفت مالی که خدایتعالی قوام‌عیش تووسبب معیشت تو کرد بزنان و کودکان سفیه مده که پس‌از آن زود باشد که محتاج ایشان گردی ولیکن نگاهدار و بقدر حاجت ازمؤونه و کسوت بر آن صرف میکن. شعبی گفت مال‌را بهیچ زن مده تااندیشهٔ شوهر دیگر نکند واگرچه توراة وإنجیل وقرآن خوانده باشد و بهیچ کودك مده تا بالغ نشود. سعید جبیر وعکرمه گفتند مراد مال یتیم است که دردست تو باشد خدایتعالی گفت باومده تا بالغ و رشید شود. اگر گویند اینقول چگونه درست آید وخدایتعالی مال باما إضافه کرد وچون‌مال ایشان‌را باشد این إضافه درست‌نیاید. گوئیم مرادجنس‌مال‌است یعنی این مال که در دست شما باشد چنان که گفت: «ولقد جاءکم رسول من أنفسکم» وقال عليه‌السلام «حبب إلی من‌دنیاکم» و وجهي دیگر آن است که چون متصرف‌ومدبر ومصلحت بین در آن او باشد برای آن باواضافه کرد و این سفیه که مال باو نشاید دادن محجور باشد ناقص عقل بود یا نابالغ بود وصلاحیت حفظ مال و تدبیر و تصرف آن نداند واصل‌سفه جهل باشد وخفت و آن نقیض حلم‌بود، حسن بصری ونخعی خواندند «أموالكم اللاتی»ومعنی همان‌باشد قال‌الشاعر:

مِنَ اللَّواتِي وَالَّتِي وَاللاتی زَعَمْنَ أنِّي كَبُرَتْ لِداتی (١)

التی واحد باشد درمؤنث واللاتی جمع واللواتی جمع الجمع قوله (الَّتِي جَعَلَ اللهُ لَكُمْ قِياماً) اراد قواما که خدایتعالی‌قوام شما بآن کرده استودرشاذخواندندقِواماًوقَواماً بفتح القاف و کسره واصل قیام قوام‌بوده استولکن برای کسرهٔ قاف واورا یاء کردند کالصیام والقیام وقوام کار آن باشد که کار باوقایم بودی یعنی قوام وملاك معیشت شما باو بود ونافع خواند «جعل‌الله لکم قیماً» بغیر الف. ضحاك گفت برای آنش قوام خواند که قیام أعمال‌خیر باو باشدچون‌حج وجهاد واعمال خیر، بعضی دیگر گفتند مرادآن است که مالها که شما بآن برپائی (وَارْزُقُوهُمْ فِيها) یعنی نفقه کنی ایشان راازآن وطعام دهی (وَاكْسُوهُمْ)وجامه کنی ایشان‌رایعنی آنان‌را که نفقه‌و کسوت ایشان برشما واجب‌است اززنان وفرزندان‌ویتیمان که نفقهٔ ایشان برتوواجب باشد درمال ایشان و برای آن فیها گفت ومنها نگفت که‌خدایتعالی بواجب‌کرده است درمال تامؤذن باشد باین، وتقدیر اینست که: اجعلوا لهم فیهارزقاً. ورزق ازشما نفعی وخیری موظف معین باشد بر کسی ومنه رزق السلطان‌للجند. رزق ازاینجاخوانند آنچه سلطان بلشکردهد،ورزق خدایتعالی موظف و محدود نبود بل بحسب مصلحت باشد.

---

(١) زنهامی گمان برند که همسالان‌من‌پیرشدندیعنی‌خودمن هم‌پیرم.

(وَقولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً) یعنی ایشان را وعدهٔ نیکو دهی عطا گفت معنی آن است که بگوئی که آنچه براین‌خیر ونفع وسود باشد درتجارت تورا خواهد بودن.ضحاك گفت‌جوابی نکو باشدبحسب‌اقتضاء وقت. ابن‌زید گفت دعاباشد بآنکه گوید : عافاكالله وبارك فيك. مفضل گفت سخنی نرم که دل او بآن خوش شود ومعروف درقول وفعل نکوباشد که‌نفس بآن‌ساکن شود ونافر نباشد ازآن ومنکر نبود آن‌را زجاج گفت بانفقه وکسوه‌کار دین بیاموزی ایشان‌را و در آیت دلیل است برآنکه یتیم باید که محجور باشدو اگر چه بالغ باشد چون ازاو رشدی نبینند وندانند.

قوله (وَابْتَلوُا اليَتامىٰ) گفتند آیه درثابت‌بن رفاعه آمد ودرعمش چون رفاعه فرمان یافتو ثابت‌طفل بود ودرحجر عم‌بود عم بنزدیك رسول ﷺ آمد گفت یارسول‌الله پسر برادرم طفل است ودر حجر من است مراازمال اوچیزی باشدومال او کی باوده‌م خدایتعالی این‌آیة فرستاد : « وابتلواالیتامی». آیت خطابست بأولیـاء یتیم و آنان‌که درحجر ایشان به یتیمی باشند حقتعالی‌ایشان‌را احتیاطمیفرماید،یگوید بیازمائی یتیمان‌رایعنی احوال ایشان‌رامراقبت کنی تاآنگه‌که بآنجا رسند که ازایشان قوة وصلاحیت خلوت زنان باشد، ودر کیفیت‌ابتلاء علماء خلاف کردند، بعضی گفتند حال طفل ازدو بیرون‌نبود یاپسر باشد یادختر اگرپسرباشد ابتلاء ولیّ‌اورا آن بود که یکماهد نفقه یا کمتربر گیرد وبدست اودهد واورا نگوید که‌چگونه صرف‌کن واورا رهاکند وآنگه بنگرد که تاچگونه کرده است اگرخرج و ترتیب آن بوجه خود کرده باشد چنانکه پسندیده آید او رشید است مال باو دهد واگر بخلاف این باشد مال باو ندهد که او رشید نباشد هنوز ، واگر دختر بود پاره‌ای پنبه بدو دهند و اورا کاری که در خانه زنان را باشد تعلیم دهند که چگونه کن آن‌را بنگرد.اگر بوجه خود برآرد وآن پنبه ریسمان کند وبکسها دهد بمزدمعلوم تاریسمان کنند چنان که درآن غبطه باشد اورشیده باشد مال باو دهد واگرنه نگاه داردتارشدش پیدا شود. قوله (حَتّىٰ إذا بَلَغُوا النِّكاحَ)وبلوغ نکاح بیکی باشدازپنج چیز سه مردان وزنان دراو مشترك باشند ودو بزنان مختص باشد اما آنچه مشترك است بین‌الرجال والنساء احتلام است وانزال‌آب منی سواء اگر ازجماع باشدیا نباشد درخواب وبیداری و برهرحال که باشد هرگه که انزال آب منی بود او را اوبالغ بود لقوله « وإذا بلغ الاطفال‌منكم الحلم فليستأذنوا ـ الاية ـ ». ولقوله ﷺ گفت معاذرا آنگه که اورا بیمن فرستاد «خذ من كل حالم ديناراً »از هر کس که بحلم رسیده باشد دیناری‌بستان

یعنی او مرد باشد وحکم اوحکم مردان بود . ودیگر سال است وعلماء درسال خلاف کردند مذهب اهل‌البیت علیهم‌السلام آنست که چون پانزده سال شود بالغ باشد (١) واین مذهب شافعی‌است و أبویوسف ومحمد ، وبنزدیك ابوحنیفه بلوغ کنیزك بهفده سال‌باشد وبلوغ غلام بنوزده سال‌و بروایت لؤلؤئی ازاو هژده سال وقول اول ظاهر تراست ومناظرهٔ اصحاب او بر آن‌است ودلیل بر آنکه بپانزده سال غلام را حکم بلوغ کند حدیث عبدالله عمر است که او گفت آن سال که جنگ احد بود مرا بررسول صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کردند رد کرد مرا و گفت کودك است مرا ده سال بود چون عام الخندق بود مرا پانزده سال بود مرا بررسول صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کردند اجازت کرد ونام من بنوشت. علامت دیگر آن انبات است وآن آن بود که موی برآرد بزهار اگر مرد بود واگر زن، شافعی‌را در انبات دووجه است یکی آنکه بلوغ باشد ویکی آنکه علامت‌بلوغ باشد وابوحنیفه گفت انبات‌را هیچ حکمی نیست نه بلوغ باشد ونه علامت او، ودلیل بر آنکه إنبات بلوغ‌باشد حدیث‌عطیة القرظی ازسعد معاذ که رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله اورا حاکم کرد دربنی‌قریظه او گفت کشف میکردم هر کسیکه مشکوك بوداز‌مردان دربلوغ هر که إنبات کرده بود او را گردن میزدم و هر که إنبات نکرده بود اورا الحاق میکردم بکودکان و نابالغان وایشان را برده میکردم ورسول صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت:«لقد حکمت فیهم بحکم‌الله من‌فوق سبعة أرقعة » گفت‌حکمی کردی درایشان که خدایتعالی ازبالای‌هفت آسمان آن حکم کرد عطیه گفت من ازجملهٔ آنان بودم که مرا إنبات نبود مرا الحاق کرد بنا بالغان . اما تخصیص زنان بحیض باشدوبآبستنی، مخصوص نزدیك ما و شافعی ، وسن درزنان بنزدیك اهل البیت نه ساله باشد ، ودلیل بر آنکه حیض بلوغ باشد زنان‌را قول النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله «لایقبل‌الله صلوة حایض إلا بخمار » گفت خدایتعالی نماز زنان حایض نپذیرد إلا که مقنع دارد قوله (فإنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً) ای أبصرتم ووجدتم ،اگر ازایشان رشدی بینی وایناس دیدن باشد و گفته‌اند اشتقاق او ازانسان چشم‌است آنستم ای أبصرتم بانسان عیونکم ، و گفته اند اشتقاق او از إنس باشد برای آنکه آن‌را که دیدی انس‌را دیدی باچشم خود . وقال تعالی «آنس من جانب الطور ناراً» أی أبصر و قال الحارث بن جلزه :

---

(١) دلیل این اجماع است ومامذهب اهل‌البیت (ع) را از اجماع فقهاء دانیم نهاز روایات‌چون کسیکه در روایات نظر کند متحیر شود و نداند سال بلوغ چیست پس علم ما بسن بلوغ از خبر حاصل نشده است بلکه از اجماع حاصل‌شده است .

أنِسَتْ نَبْأةً وأفزَعَها القَنّاصُ عَصْراً وقد دنا الإمساءُ (١)

ودرمصحف عبدالله مسعود چنین است «فان أحستم» بمعنی أحسستم یك سین بیفکند کقوله «فظلتم» ای فظللتم وقال الشاعر :

خلا أنّ العِتاقَ مِنَ المَطايا أحَسْنَ بهِ فَهُنّ إليهِ شُوسُ (٢)

در شاذسلمی وعیسی بن عمرخواندند «رَشداً» وباقی«رشداً» بضم الراء وسکون الشین مفسران درمعنی او خلاف کردند بعضی گفتند عقلاوصلاحاً فی الدین وحفظاً للمال وعلماً بما یصلحه. سعیدجبیر گفت کسی باشد که محاسن بدست گیرد واو رشید نباشد ومال باو نشاید دادن اگرچه پیر شود واینقول مجاهد وشعبی است، و ضحاك گفت مال باو ندهند واگر چه صد سال شود إلاّ آنکه از او إصلاح مال دانند . بدانکه زوال حجر ازطفل که باشد باین دوشرط باشد که خدایتعالی گفت یکی بلوغ ویکی إیناس رشد ورشدرا فقهاء در او خلاف کردند، شافعی گفت آنکه رشید باشد که در دین صالح باشدومال تباه نکند ومراد بصلاح دین آنست که مرتکب کبایر نشود چون شرب خمر وزنا ولواطه واصلاح مال آن بود که ضایع نکند وتبذیر نکند و بآن بازرگانی نکند که دراو غبن فاحش باشد ورشد بنزدیك شافعی دوچیز باشد آنکه گواهی او درشرع مسموع ومقبول باشد وآنکه مال تباه نکند. وابوحنیفه وابویوسف ومحمّد گفتند چون بالغ باشد وعاقل و مصلح مال حجر ازاو زایل شودسواء اگر مصلح باشد دردین واگر مفسد اعتبار بصلاح مال کردند دون صلاح دین (٣) آنگه نیز خلاف کردند درآنکه چون عاقل وبالغ باشد ومال تباه کند حجر شودیانه ابویوسف ومحمّد گفتند حجرازاو زایل نشود تصرف که کند درمال خودباطل

(١) شتاب رفتن شترخویش را تشبیه بدویدن شترمرغان کرده وگوید شترمرغ بانگی شنید وصیاداو را بهراس آورد هنگام عصرکه شامگاه نزدیك بود یعنی بااین شروط شترمرغ سخت میشتابد .

(٢) شوس بنگریستن بگوشه چشم، گوید مرکوبان نجیب و نیکو احساس کردند او را وبسوی او می نگریستند .

(٣) مشهورمیان فقهای ما همین است مصلحت عام رامقدم داشتند برصلاح فردچون اگرهمه افرادمردم بدانندچون رنجی برندوکسبی کنند درتصرف مال خویش که نتیجه رنج آنهااست مختارند بیشتر کوشش میکنند بامید بهره بردن ازمال واگر بولاة این حق را بدهیم که هروقت بخواهند دست مردم را ازتصرف درمال خویش کوتاه کنند و مردم مطمئن نباشند ازرنج خویش بهره میبرندکوشش کمتر میکنند وعامه را از کمی محصول زیان حاصل میشود .

باشد إلا نكاح وعتق. وابوحنيفه گفت چون عاقل و بالغ باشد حجر از او زايل شود اگرچه مال تباه كند جز كه مال باو ندهند تا بيست و پنج ساله نشود چون باين سن برسد مال باو دهند سواء اگر اصلاح كند واگر افساد و گفت پيش از آنكه مال باو دهند درمدت منع مال يعنى دون بيست وپنج سال تصرف او درمال او روان باشد وإنما منع مال ازاو باحتياط كنند و تخصيص بيست وپنجسال براى آن بنهاد كه اگر بدوازده سالگى مقاربت كند بازن اورا فرزند آيد ازاو بشش ماه وآنكه فرزند او دوازده ساله شود و بششماه ديگر اورا فرزند آيد تمام بيست وپنج سال يعنى اگراورا رشدى خواهد بودن چون فرزند فرزند بيارد بايد تامحجور نباشد ،واين دليل رشد نباشد بنزديك ما، وبنزديك شافعى پس گفت شرم آيد مرا ازآنكه حجر كنم بر كسيكه او جدّ باشد يا صلاحيت آن دارد كه جدّ باشد ، ومالك گفت كنيزك اگرچه عاقل و بالغ ورشيد باشد محجورة بود مادام تا شوهر ندارد چونكه شوهر بكند حجر ازاو زايل شود مال باو دهند ولكن اورا روانباشد كه تصرف كند بى‌دستورى شوهر إلا آنكه بزرگ شود ومجرب وأحوال معاملات بشناسد، ودرغلام خلاف نكرد .اينقول درحجر است وبيان حكم او و على اختلاف الفقهاء فى قوله تعالى «وابتلوا اليتامى» وفى قوله « ولا تؤتوا السفهاء أموالكم ــ الآية ــ » اما كلام در آنكه برسفيه حجر كنند يانه و چگونه كنند ؟ فقهاء خلاف كردند ابوحنيفه و زفر گفتند حجر نباشد برهيچ آزاد عاقل بالغ واگرچه فاسق‌تر هرچه درجهان باشد و مسرف‌تر واين مذهب إبراهيم نخعى است . وشافعى گفت اگر مفسد باشد دردين ومفسد باشد در مال مال‌را براو حجر كنند واگرمفسد باشد در دين ومصلح مال باشد دراو دوقول باشد شافعى‌را ، يكى آنكه حجر كنند ويكى آنكه حجر نكنند، واين ظاهر مذهب اواست وقول اول اختيار ابوالعباس شريحى است وبنزديك ما آن است كه محجور باشد اگر افساد مال كند و دراين باب صلاح دين اعتبار نيست چنانكه مذهب شافعى است واختيار ابواسحاق المروزى من اصحاب الشافعى . وقول بآن كه سفيه بايد تامحجور بود قول امير المؤمنين على عليه السلام است وعثمان وزبير وعبدالله عباس وعبدالله جعفر ودر تابعين شريح ودر فقهاء مالك واهل شام واوزاعى وابويوسف ومحمد وأحمد و إسحاق و ابوثور ودراين باب دعوى اجماع صحابه كردند بخبرى كه روايت كردند ازهشام ازعروه از پدرش از عبدالله جعفر كه او گفت من زمينى خريدم سبخه بشصت هزار درم امير المؤمنين على عليه السلام كس فرستاد بعثمان و گفت پسر برادرم زمينى سبخه خريده است بچندين ، حجر كن براو گفت من برفتم وزبير را بگفتم زبير گفت من شريك توام چون شركت زبير درآمد عثمان

حجر نتوانست کردن‌وا گر نه شرکت زبیر بودی حجر کردندبر عبدالله جعفر. قوله (وَلا تَأْكُلُوها إِسرافاً وَبِداراً أَنْ يَكْبَرُوا) خطابست باولياء يتيمان گفت مخوريد مالهای يتيمان باسراف وقیل ظلماً وعدواناً به بیداد وناحق. واسراف مجاوزة الحد باشدوافراط واسراف اخطا باشد يقال مررت بكم فسرفتكم ای أخطأتكم وتجاوزت عنكم وقال جرير :

أَعْطَوْا هُنَيْدَةَ تَحْدُوها ثَمانِيةٌ ما في عَطائِهِمُ مَنٌّ وَلا سَرَفٌ (۱)

ای أخطا و بداراً أن يكبروا وشتاب آن‌را که بزرگ شوندومال‌بادست‌خود گیرند وأن‌مع الفعل درجای‌مصدراست‌ومنصوب‌علی‌انه‌مفعول‌له‌يقال بادرته كذاو قال‌الشاعر: «فَبادَرَها وَلَجاتِ الخِمَرِ» (۲) آنکه گفت (وَمَنْ كانَ غَنِيّاً فَلْيَسْتَعْفِفْ) هر که‌توانگرو مستغنی‌باشدباید تا تعفف کند واجتناب وپرهيزد از آن وعفت امتناع باشد عما لايحل يعنی رها کند و بايد که باندك و بسیار طمع نکندوهر که درویش‌باشد ومحتاج (فَلْيَأْكُلْ بِالمَعْرُوفِ). از مال ایشان بخوردبمعروف. وعلماء خلاف کردند در آنکه برچه وجه روا باشد فقير را که مال يتيم بخورد بعضی گفتند برسبیل‌قرض واین‌قول سعیدجبیر است وعبيدة‌السلمانی وابوالعالية‌وابووایل وشعبی ومجاهد، وروایت کرده‌اندازباقر عليه‌السلام‌و گفت دلیل‌بر آنکه چنین‌است آنستکه خدايتعالی گفت چون باجایگاه دهد گواه برایشان گیرد، وحسن‌بصری وإبراهيم ومكحول وعطاءبن‌ابی رباح گفتند درویش‌را روا باشد که ازمال یتیم‌بمقدار سدّ جوع وعورت پوش بردارد وبراوقضاء نبود واجرت مثل نگفتند که‌واجب باشد او را. وشعبی گفت بمقدار آنکه ازمردار تناول کند عند ضرورت ازمال‌یتیم آن‌مقداررواباشد واین نیز قول کسی است که اجرت مثل‌نگوید. بعضی دیگر گفتند اورا باشد که ازمیوهٔ درختان وغلهٔ زمین وشیرشتر و گوسفند وآنچه ریع و زیادت باشد ازآن روا باشد که بعضی بر گیرد اما ازرقبهٔ مال نرسد اورا. و بنزدیك ما هر که تعهد مال او کند (۳) ازعمارت وزمین وتلقیح (٤) وسقی درختان‌و مراعات مواشی، اورا اجرت‌مثل

(۱) هنیده صدشتراست گوید صد شتر بخشیدند که هشت‌بنده برای آنهاحدی میخواندند ومیراندند ودرعطای ایشان منت واسراف نبود.

(۲) خمر بکسر خاء ومیم وتشدید راء معجر زنان است واین بیت‌را درجای دیگر نیافتیم وبنظر میرسد ازبحر تقارب است مثل احاربن عمروكانی خمر.

(۳) ظاهراً غنی و فقير يكسانند و عمل هردو محترم است تارغبت در حفظ مال يتيم‌كنند وپرهيز کردن بهتر است.

(٤) تلقیح آن‌است که گرد خرمای‌نر برشکوفه‌ماده‌ریزند.

رسد .ضحاك گفت مانند آنکه چهارپای برنشیند وغلام را کاری بفرماید اما ازاصل‌مال‌چیزی نرسد اورا . محمد بن القاسم گفت بنزديك عبدالله عباس حاضر بودم مردی آمد بنزديك او و گفت درحجر من‌یتیمان هستند ایشان‌را شترانند مراروا باشد که شیر آن شتران بخورم وچه مقدار روا باشد ؟ گفت هر گه که رمیدهٔ آن‌را بازآری‌و گم‌شده‌ای‌را بجوئی و گر دار را داروما‌لی(١) وحوض ایشان‌بیندائی وروز آب ایشان‌را بآب بری ازفضلهٔ شیرایشان چیزی بخوری روا باشد مادام بابچهٔ‌ایشان زیان‌نکنی ودردوشیدن‌استقصاء نکنی،واجرت مثل که ما گفتیم روایتکردند ازعایشه وجماعتی‌اهل علم ازعبدالله عباس‌ومحمد بن کعب القرظی ، و گفتند او بمنزلهٔ مزدوریست اوراطعمه‌ای‌خدایتعالی رخصت داد بقوله «فليأ كل بالمعروف» ودلیل براین آنست که عبدالله‌عباس گفت مردی بنزديك رسول صلی الله علیه و آله آمد گفت‌یارسول‌الله یتیمی درحجرمن است شاید که اورا بزنم گفت بر آنچه فرزندت‌را بزنی اورا نیززن، گفت اورا مالست‌دردست‌من‌مرا ازآن هیچ روا باشد گفت نه چنانکه ازآنجا مال اندوزی یا آن‌را سپرمال خود کنی ومال خودبآن حمایت کنی و مراد معروف دراین جای‌مقدار واندازه وقاعده‌است بعکس آنکه گفت «ولاتأكلوا إسرافاً» از اسراف خوردن نهی کرد وبقصد ومیانه رخصت داد ومانند این قول رسول صلی الله علیه و آله « من كان آمراً بالمعروف فليكن أمره ذلك بمعروف» گفت هر که امرمعروف کند بایدتاآن امر بمعروف کند یعنی بوجه وبقاعده وباندازه بروجه مأمور ومشروع .

قوله (فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ) گفت چون‌مال با ایشان دهی گواه برایشان گیری ، قولی آن‌است که آنچه بر گرفته باشی برسبیل قرض‌چون قضا کنی گواه بـ گیرید دیگرآنکه‌چون بحدبلوغ ورشدرسند ومال‌بایشان خواهی‌دادن گواه برایشان بگیرید تابوقت‌دوم در دعوی‌ایشان برشما بسته باشدواز تهمت‌دور باشی و کسی‌را درشما طعنی‌نبود. قوله (وَكَفى بِاللهِ حَسِيباً) وخدایتعالی جل‌جلاله بس‌است‌محاسب ومجازی‌ومکافی و گواه وفعیل اینجابمعنی مفاعل‌باشدکالاكيل والنديم والرسيل وبمعنی فاعل رواباشد که بود والمعنى حاسباً أى كافياً .

قوله (لِلرِّجالِ نَصِيبٌ مِمّا تَرَكَ الوالِدانِ وَالأَقْرَبُونَ) مفسران گفتند سبب نزول آیت آن بود که اوس‌بن‌ثابت الانصاری فرمان یافت وزنی‌را رها کرد ودو دختررا ودو پسر عم‌را یکی قتاده نام ویکی عرفطه در قول‌کلبی و دیگر راویان گفتند سوید وعرفطه‌پسران

---

(١) یعنی آن‌حیوان که گراست‌یعنی جرب‌دارددوا بمالی .

عم مال بر گرفتند وچیزی بزن ودختر ندادند ودرجاهلیت عادت چنین بود که زنان راو کودکان را میراث ندادی گفتندی ماامال بکسی دهیم که او بر پشت ستور کارزار کند وغنیمت آرد آن زن برخاست وبنزدیك رسول ﷺ آمد ودرمسجد فضیخ (۱) بود و گفت ای رسول الله اوس بن ثابت فرمان یافت ودو دختر بمن رها کرد ومن زنی عورتم و چیزی ندارم واو مال بسیار رها کرد پسران عم او مال بر گرفتند وچیزی بفرزندان او ندادند وبمن ندادند وایشان بی برگ درپیش منندرسول ﷺ ایشان را بخواندواین حدیث باایشان براند گفتند یارسول الله ایشان که براسب ننشینند وودردشمن نکایتی نکنند چیزي بایشان باید دادن مارا؟ رسول ﷺ گفت باز گردی تا خدایتعالی چه فرماید در کار شما ایشان باز گشتند خدایتعالی این آیه فرستاد که . (للرجال نصیب مما ترك الولدان و الاقربون وَ للنِّساءِ نصِيبٌ مِمّا ترَكَ الوالدانِ والأقرَبُونَ) ومراد برجال فرزندان نرینه‌اند و بنساء دختران برای آنکه گفت مما ترك الوالدان و نصیب حظ و بهره باشد واین فعیل بمعنی مفعول باشد كأنه نصب له واعدّ له الاقربون . حقتعالی در این آیه ابطال حکم جاهلیت کرد که آنچه ایشان بر آن بودند از آن اعتقاد باطل بود بل هر کسي را نصیبی مقدر باشد بحسب مصلحت اگر اندك باشد واگر بسیار (نَصِيباً مَفرُوضاً) نصب او فراء گفت برای آن است که خرج مخرج المصدر چنانکه لك عندی درهم هبةًأوقرضاًو کسائی گفت نصب او برحال است واخفش گفت منصوب است بفعل مقدر یعنی جعل ذلك نصیباً مفروضاً و مفروض مقدر باشد ومثبت واصل فرض ثبوت وفرضه خزی (۲) باشد در کمان که زه دراو افکنند وفریضه ازاینجا است که خدایتعالی ثابت ولازم بکرده است برمکلفان حقتعالی دراین آیه مجمل بگفت وتفصیل وتفسیر آن در «یوصیکم» الله بیان کرد إلی قوله «الفوز العظیم» ودر آیه دلیل است بر آنکه تأخیر بیان از حال خطاب روا بود تا حال حاجت (۳) چون این آیات آمد رسول ﷺ آمد و

---

(۱) بضاد و خاء نقطه دار نام شرابی است که اهل مدینه مینوشیدند وگویند در اینجا که اکنون مسجد است جماعتی ازانصار به شرب فضیخ مشغول بودند و چون آیه تحریم آمد هرچه در مشكها داشتند ریختند از اینجهت آنرا مسجد فضیخ گفتند واین مسجد کوچکی است نزدیك قبا که پیغمبر (ص) درآنجا شش رکعت نماز گذاشت ودر روایات آمده استکه ردشمس برای امیرالمؤمنین (ع) درعهد حضرت رسالت وقتی بود که پیغمبر در آنجا خفته بود و ابن حجر گوید خطا کرد ابن جوزی که حدیث رد شمس را از موضوعات شمرد وآنرا طحاوی تصحیح کرده است .

(۲) خز بمعنی شکاف است.

(۳) یعنی درآغاز سخنی متشابه گوید دارای دواحتمال وبیان نکند کدام یك مراد است یا معنی

ایشان را بخواند وثمن بزن داد وباقی بدختران بیك روایت، و روایت دیگر زن را ثمن داد و
دختران را ثلثان وباقی بعصبه داد درروایت آنانکه بتعصیب گویند وبیان این بیاید إن شاء الله.

وَ إِذا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُوا الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا
و چون حاضر آیند به قسمت خویشان و یتیمان و درویشان روزی دهی ایشان را از آن و بگوئید
لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً (١٠) وَ لْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافاً
مرایشان را گفتاری نیکو و باید که بترسند آنانکه اگر گذارند از پس ایشان فرزندانی ضعیف
خافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلاً سَدِيداً (١١) إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ
بترسند بر ایشان گو از خدای بترسی وبگوئی گفتاری درست نیکو آنانکه میخورند مال های
الْيَتامى ظُلْماً إِنَّما يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً (١٢) يُوصِيكُمُ اللهُ فِي
یتیمان ببیداد میخورند درشکمهایشان آتش را ملازم شوند با دوزخ اندرز میکند خدای شما را در
أَوْلادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِساءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثا
فرزندانتان نر را مانند بهره دو ماده اگر باشند زنان بالای دو پس ایشان را بود چهار دانك
ما تَرَكَ وَ إِنْ كانَتْ واحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا
آنچه بگذاشته بود واگر باشد یکدختر اورا نیمه بود وپدرومادر اوراست هریك ازایشان را یك دانك از آنچه
تَرَكَ إِنْ كانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَواهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ
گذاشته بود اگر اورا فرزندی بود اگر نباشد اورا فرزند ومیراث گیرد ازاو پدرومادر مادرش را دودانگ بود
فَإِنْ كانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِها أَوْ دَيْنٍ آباؤُكُمْ
پس اگر باشند او را برادران مادرش را دانگی بود از پس وصیتی که کرده باشد یا وامی ، پدرانتان
وَ أَبْناؤُكُمْ لا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً فَرِيضَةً مِنَ اللهِ إِنَّ اللهَ كانَ عَلِيماً
و پسرانتان نمیدانی که کدام نزدیکتر است شما را بسود فرمانی است از خدای که دانا
حَكِيماً (١٣) وَ لَكُمْ نِصْفُ ما تَرَكَ أَزْواجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كانَ
ودرستکار بود وشماراست نیمه آنچه بگذاشته باشند زنان شما اگر نباشد ایشان را فرزندی، اگر باشد

*گوید وظاهر آنرا نخواهد وهمچنان باشد تا هنگام حاجت بیان کند، این عقلا جائز است واگر در دنیا
حاجت بآن نباشد هیچ بیان نکند مثل وقت قیامت وتفاصیل رجعت چون ازاحکام عملی نیست مانند طهارت
ونماز ودراعتقادهم تصدیق اجمالی کافی است .

لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ (١٤)

ایشان را فرزندی شما را بود دانگی ونیم از آنچه گذاشته باشند از پس اندوزی که‌کرده باشند یا وامی

وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ

وایشان‌راست دانگی ونیم ازآنچه‌گذاشته باشنداگرنباشد شمارا فرزندی‌اگرباشدشمارا فرزندی‌ایشانراهشت‌یك

مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ (١٥) وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ

باشد ازآنچه گذاشته باشی ازپس وصیتی که وصیت کرده با ی یاوامی، واگرباشد مردی که از اومیراث گیرد

كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا

برادران وخواهران یازنی واورا برادری بود یا خواهری هریك را از آنها دانگی بود پس اگر باشند

أَكْثَرَ مِنْ ذَٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ (١٦)

بیشتر از آن ایشان شریکاند در دو دانگ ازپس وصیتی که وصیت کرده باشد بآن یا وامی

غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ (١٧) تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ

که زیان‌کننده‌نبود،وصیت فرمودخدا وخدای‌داناست‌وبردبار اين‌حدهای خداست‌وهرکه فرمان بردخدای

وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ

و پیغامبر او را ببرداو رادربهشتهائی‌که میرود از فرود آنها جویها جاویدند در آن و آن رستگاری

الْعَظِيمُ (١٨) وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا

بزرك‌است‌وهرکه فرمان‌نبردخدای‌وپیغمبراورا وتجاوزنمایدازحدوداو درآورد ورادرآتش‌که همیشه‌باشددرآن

وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ (١٩) .

واورا عذابی بود خوارکننده .

قوله (وَإِذا حَضَرَ الْقِسْمَةَ ـ الاية ـ) خلاف کردند درآنکه این‌آیه منسوخست‌یا نه ،بنزدیك‌ما آیه محکمست ومنسوخ‌نیست واین‌قول‌عبدالله‌عباس‌است وسعیدجبیروحسن بصری وابراهیم النخعی ومجاهدوشعبی وزهری ویحیی‌بن‌عمرو وسدی‌واختیارابوالقاسم البلخی وابو- علیّ جبائی و زجاج و بیشتر مفسران و فقهاء. و آنان که‌گفتند منسوخ نیست خلاف کردند في‌قوله (فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ) آیااین‌امر بروجوب‌است یابرندب بلخی‌وجبائی‌ورمانی‌وجعفربن مبشّر گفتند مندوب‌است وواجب‌نیست ومجاهد گفت‌واجب‌نیست مادام که‌دل وارثان‌خوش‌باشد

و آنان که گفتندمنسوخ استسعید بن المسیب است و ابومالك وضحاك، گفتند این آیه پیش از قسمت میراث و تعیین فرض اصحاب فرایض بود که نصیب هر کسی چیست چون آیهٔ میراث آمد و نصیبها معین شد این آیه منسوخ شد و این بر سبیل وصیت بود آنگه خلاف کردند در آنکه «فارزقوهم» خطاب با کیست بیشتر مفسران بر آنند که خطاب باورثه است ودرست این است لقوله «وإذا حضر القسمة» وقسمت وارثان را باشد و بعضی گفتند خطاب است بآن کس که او را وفات خواهد رسیدن که در در مرگ وصیت کند آنان را که وارث نباشند بچیزی تا دل ایشان بازنماند. وذلك قوله (وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً) .وظاهر قرآن از این مانع است برای آنکه چون مرد زنده باشد قسمت میراث او صورت نبندد حقتعالی این امر را معلق بکرد بوقت قسمت میراث فی قوله «وإذا حضر القسمة» آنگه خلاف کردند در آنکه «وقولوا لهم قولا معروفاً» خطاب است با که و این قول معروف چیست؟ قولی آنستکه گفتیم خطاب بآنست که حضرته الوفاة واین درست نیست درست آنستکه خطاب با ورثه است بر قول آنان که گفتند آیه در میراث است در وصیت نیست و آنان که گفتند آیه در وصیت است گفتند خطاب باولیاء و اوصیاء است و واو بمعنی «او» است برای آنکه از سه وجه بیرون نیست یا ورثه بزرگ باشند یا کوچك یا هم بزرگ وهم کوچك آنان که بزرگ باشند خطاب بایشان است که فارزقوهم برای آنکه ایشان مالك نصیب خود باشند و انفاذ وصیت از وصی و از ایشان درست آید و آنان که طفل باشند وصی گوید این مال یتیمان است و مرا در این چیزی نیست و اگر مرا بر این حکمی بودی شمارا نصیب کردمی عافاکم الله وأغناکم .این و مانند این از عذر و دعا فذلك القول المعروف یعنی یا رزق یا معروف و اگر بر ظاهر حمل کنند اولیتر باشد برای آنکه جمع از میان هردو متعذر نیست که هم چیزی بدهد وهم عذر خواهد ودعا کند. ابوعبیدة السلمانی گوسفندی از آن یتیمان بکشت وقسمت کرد بر اهل این آیه و گفت اگر نه این آیت بودی این از مال خود کردمی یعنی خواست تا حکم آیه بجای آرد آن را طعمه ساخت برای اهل این آیه وطعمه و رزق را حدی محدود ومقداری مقدر نیست آنچه خواهند و دل ایشان بآن خوش باشد ،حسن بصری وقتاده را از این آیه پرسیدند که منسوخ است یا نه گفتند آیه منسوخ نیست ولکن مردمان بخیلند وجه نیست(١) ایشان را که طعمه بکسی دهند میگویند آیه منسوخ است ،حسن گفت چیزی که محقر باشد، وشرم دارند در قسمت آوردن بایشان باید دادن. وعبدالله عباس گفت چون وصیت کرده باشد اگر وارثان بزرگ باشند چیزی اندك بدهند و اگر کوچك باشند عذر بخواهند چنانکه بیان کرده شد وازعبدالله عباس هردو قول روایت است .وراوی خبر گوید که عبدالرحمن بن ابی بکر فرمان یافت پسرش عبدالله

(١) یعنی بر آنها آسان نیست و مصلحت خود در آن نمی بینند.

میراث اومیبخشید(۱) درسرای هیچکس نماند از خویش و بیگانه که اورا چیزی نداد و این درحیوة عایشه بود آنگه این آیه برخواند ، عبدالله عباس را بگفتند که او چنین کرد گفت آیه نه در این باب است در وصیت است خدای جل جلاله از کرم چون بحسب مصلحت بعضی خویشان را بقرابت و قربت حظی نهاد روا نداشت که آنان که دورتر باشند یا بیگانه باشند محروم مانند بر سبیل ندب و استحباب گفت چون ایشان حاضر آیند بوقت قسمت میراث «فارزقوهم منه» ایشان را از آن رزقی وطعمه‌ای دهی و برسری(۲) عذری بخواهی وسخنی نیکو بگوئی واین بر سبیل ندب باشد ودر آیه دلیل است بر- آنکه اسم رازق برما اطلاق کنند و نفعی که از ما بکسی رسد آن را رزق خوانند که خدای تعالی این اطلاق فرمود . قوله :

(وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافاً - الآية-) درمعنی آیه چهار قول گفتند یکی آنکه این نهی است از آنکه مرد در وصیت اجحاف کند واسراف و اضرار کند در وصیت بورثه از ثلث تعدی کند و این قول عبدالله عباس است بیك روایت وسعید جبیر وقتادة و سدی ومجاهد وضحاك . قول دوم حسن گفت آیه در حق کسانی استکه ببالین محتضری حاضر آیند واورا گویند خویشتن را باش وخویشتن را بین و وارثان را خدای کفایت بکند و تورا چیزی که هست برخویشتن ایثار کن وفلان را چندین بده وفلان را چندین تا عامه مال مستغرق کنند خدای ایشان را بترسانید گفت بگو تا از خدای بترسند آنانکه چنین سخنها گویند و اندیشه کنند که اگر ایشان را وفاتی باشد وفرزندانی طفل ضعیف باز گذارند بورثه این متوفی هم آن خواهند وسکالند (۳) که بفرزندان یتیم خود وسخن بوجه گویند وازشرع تعدی نکنند. قول سیم آنستکه خطاب باولیاء أیتام است که درمال ایشان امانت بجای آرند وآن کنند بایشان که اگر ایشان را وفات باشد خواهند که دیگران بااطفال ایشان آن کنند که اورا از آن کراهت نباشد باید تا از خدای بترسند وبااطفال مسلمانان و مالهای ایشان همان کنند واین قول عبدالله عباس است بیك روایت . قول چهارم مقسم گفت آیه درحق کسانی استکه مرد را از وصیت نهی کنند و گویند جانب وارثان نگاه دار واجانب را مراقبت مکنید واقاربی را که نه وارثند برعکس آن قول که گفتیم واصل ذریه « فُعلِيّة » باشد من ذرأ الله الخلق أی خلقهم. وقول آنکس که گفت اشتقاق او از ذرّ است وگمان برد که برای صغر ایشان را ذریه خوانند قولی ضعیف است برای آنکه فرزند را ذریه خوانند اگر بزرگ باشند واگر کوچك بیانه قوله : «ومن صلح من آبائهم وأزواجهم وذریاتهم»

(۱) یعنی بخش وقسمت میکرد . (۲) بر سری یعنی بعلاوه .
(۳) غمخواری و تربیت آن یتیم چنان کنند که فرزندان خودرا .

ونابالغرا وطفل‌را صالح نخوانند وضعاف جمع ضعيف باشد فعال درجمع فعيل قياسى مطّرداست كطويل‌وطوال وقصير وقصار و كريم و كرام چون‌فعيل بمعنى فاعل باشد (فَلْيَتَّقُوا اللهَ)بايد ازخداى بترسند وسخنى سديد گويند يعنى قول باسلامت كه دراو خلل وفساد نباشد و آن قولى باشد كه بورثه اجحاف نبود ودر حق موصون لهم تقصير نبود واصل اوازسد خلل است وصواب را سداد گويند ازاينجا كه دراو خلل نبود. وسدّد السهم إذاقومه .وبراى اين نهى كرد رسول عليه‌السلام سعدرا ازآنكه‌وصيت كند بيشترازثلث و گفت: «والثلث كثير لان‌تدع‌عيالك‌أغنياء خير من أن‌تتركهم عالة يتكففون الناس» .

(إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ الْيَتامى ظُلْماً ـالاية ـ) مقاتل حيان گفت آيه در مردى‌آمد ازغطفان‌نام‌او مرثدبن زيد برادرش بمردوطفلى رها كرد بامال‌طفل‌درحجر اوبود و مال دردست اومال‌او بخورد خدايتعالى‌اين آيه فرستاد درحق او و تهديد كرد اورا و اگرچه آيه درحق شخصى معين باشد هر كه باو مشاركت كند درآن فعل مشارك اوباشد درآن حكم وحمل‌آيه برعموم كردن اوليترباشدوقوله‌ظلماً نصب‌او برتميز باشد و گفته‌اند برمصدر من‌معنى الفعل‌لان‌ّأكل‌مال‌اليتيم ظلم فكأنه‌قال‌انّ‌الذين يظلمون‌فى‌أموالهم ظلماً إنما يأكاون‌فى‌بطونهم ناراً درجاى‌خبر إنّ است‌حقتعالى گفت آنانكه مال يتيمان خورندبظلم وبراى آن‌قيد كرد بظلم كه مال يتيم ازاو اجرت مثل ولى‌را باشد كه بخورد و اورا اين‌وعيد وعقاب نباشد براى‌آنكه ظلم نيست و نيز اگر كسى برسبيل قرض بردارد هم عين مال يتيم بود كه خورده باشد ولكن ظلم نبود . «ايشان‌آتش‌ميخورند درشكمشان » دراو دووجه گفتند يكى آنكه سدى گفت روز قيامت خورندهٔ مال يتيم‌را برانگيزند و اتش ازبينى و دهن وچشم و گوش اوبدر ميايد چون كسيكه شكم او پرآتش باشد واين علامت بود فرشتگان عذاب‌را كه‌او آكل مال يتيم است و دوم آنكه اين‌برطريق مثل‌بود براى‌آنكه‌آنكس كه مال‌يتيم‌خورد مال‌وعاقبت‌او بردوزخ بودو شكم‌پرآتش باز كند(١) بعقوبت آن‌واگرنه آن‌بودى‌اوراپس‌بمنزلت آن‌باشد كه اولاآتش‌خورده ازآنجا كه‌ثمره وعاقبت‌آن‌خوردن‌آتش‌بودواين جارى‌مجرى آن‌مثل باشد درمعنى كه‌كالباحث بظلفه عن‌حتفه (٢) ، وقولهم «أتتك بخاين رجلاه» وقول الشاعر :

وإنَّ الَّذي أَصبَحْتُمْ تَحلِبُونَهُ دَمٌ غَيرَ أنَّ اللَّوْنَ لَيسَ بِأَحْمَرا

ميگويد كه اين‌شتران كه‌شما بديه وعوض خون بسته‌اى وازآنجاشيرميدوشى آن‌نه شير

---

(١) وصحيح‌آن‌است كه بنابرتجسم‌اعمال عين‌خوردن مال يتيم‌آتش‌ميشود، وباز كنديعنى‌باردیگرپر كند ازآتش. (٢) ميخواستند گوسفندى بكشندكارد نبودگوسفند بسم‌خود زمين‌راكاويدكاردى پيدا شد.

است آن خون مقتول شما است إلا آنستکه برنگ سرخ نیست. قوله : (وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً)
ابن‌عامر وعاصم بروایت ابی بکر خواند «وسیصلون» برفعل مجهول ازافعل یقال صلیت النار و
بالنار واصلیته النار اصلاء وصلاالنار والاصطلا لزوم النار قال العجاج: «وَصالِیاتٍ لِلصلی صُلّیَ»
چون بفتح گویند مقصور باید و چون بکسر صاد گویند ممدود کما قال الفرزدق :

وَقاتَلَ کَلْبُ الحَیِّ عَنْ نارِ أهْلِهِ لِیَرْبِضَ فیها وَالصِلاءُ مُکَنَّفُ (١)

ویروی والصلی متکنف. والصالی بالنار المصطلی بها و بالشرّ الواقع فیه قال الشاعر:

لَمْ أکُنْ مِنْ جُناتِها عَلِمَ اللهُ وَ إنّی بِحَرِّهَا الیَوْمَ صالی (٢)

وشاة مصلیة ای مشویة وسعیر فعیل باشد بمعنی مفعول یعنی نار مسعورة کقتیل وخضیب و دهین یقال
سعرت النار وأسعرتها وسعرتها فاستعرت ای اوقدتها فاتّقدت. قوله «یُوصِیکُمُ اللهُ فِی أوْلادِکُمْ - الایة».
مفسران درسبب نزول آیه خلاف کردند بعضی گفتند سبب نزول آیه آن بود که درجاهلیت و راثت
بمردی و قوّة بودی میراث بمردان دادندی بزنان و کودکان ندادندی خدای تعالی این آیه فرستاد و
حکم جاهلیت باطل کرد . محمد بن المنکدر گفت ازجابر عبدالله انصاری شنیدم که گفت آیه در باب
من فرود آمد که بیمار بودم سخت رسول ﷺ در بالین من آمد و من نه آگاه بودم پاره‌ای آب
بخواست و برروی من زد من باهوش آمدم و گفتم یارسول الله چگونه فرمائی که در ترکه خود
کنم رسول ﷺ هیچ نگفت خدای تعالی این آیه فرستاد .عطا گفت سعدبن الربیع النقیب(٣)
را باحد بکشتند او زنی رها کرد و دو دختر را و برادری ، برادر او جمله مال بر گرفت و
چیزی بزن و دختران او نداد زن بشکایت پیش رسول ﷺ آمد رسول ﷺ گفت باز گردی
که باشد خدای تعالی در حق تو حکمی فرماید زن برفت پس از آن باز آمد و شکایت کرد و
بگریست خدای تعالی این آیه فرستاد رسول ﷺ برادر سعد را بخواند و مال از او بستاند
و بایشان داد . مقاتل و کلبی گفتند آیه در ابو کحه (٤) آمد که قصهٔ او برفت ، سدی گفت در

(١) این بیت رادرلسان العرب بامرءالقیس نسبت داده وعجیب است. فرزدق صفت زمستان وسرما میکندکه سك قبیله بکوشش وجد بااهل خودمجادله میکند تانزدیك آتش بخوابد درحالیکه آتش متکنف است یعنی همه برگرد آن مجتمعند .

(٢) خدای داندکه من آنرا نچیدم اما امروز بگرمی آن می‌سوزم یعنی کسی که هیمه نکنده است نباید بآتش آن معذب شود .

(٣) یعنی ازآن رؤسای انصارکه باپیغمبر بیعت کردند وآنحضرترا بمدینه آوردند .

(٤) کحه بضم کاف وبحاء مهمله مشدده است ودرمنتهی الارب گوید ام کحه نام زنی است که فرائض در باره او نازل گشت .

عبدالرحمن آمد برادر حسان شاعر که او بمرد و زنی رها کرد و پنج خواهر را وارثان دیگر بیامدند ومال بر گرفتند وچیزی بزن ندادند زن بشکایت بررسول آمد خدای تعالی این آیه فرستاد عبدالله عباس گفت پیش از نزول این آیه میراث فرزندان را بودی ووصیت مادر وپدر را خدای تعالی آیة وصیت باین آیه منسوخ کرد و اینقول درست نیست و بیان این کرده شددر سورة البقره در آیة وصیت مادر وپدر. پیش از آنکه بتفسیر آیه مشغول شویم طرفي ازحکم آیه بروجه اختصار بگوئیم . بدانکه چون مرد را وفات رسدابتدا بتکفین و تجهیز او کنندازصلب مالش آنگه بقضاء دیون اگر براو وامی باشد آنگه بوصیتی که کرده باشد آنگه بمیراث . و استحقاق میراث بدو چیز باشد بنزدیك ما بنسب و سبب و بنزدیك فقهاء بسه چیز بسبب و نسب و تعصیب و بنزدیك اهل البیت بتعصیب میراث نباشد ، آنگه از جهت نسب بدو وجه ثابت شود یکی بفرض و تسمية دگر بقرابت ، و سبب بر دو ضرب بود زوجیت و ولاء ، میراث بزوجیت بفرض باشد الا در یك مسئله که گفته شود جای دیگر. و ولاء برسه ضرب باشد ولاء عتق باشد وولاء تضمّن جریره و ولاء إمامت و این هیچ سه بفرض نباشد . و آنچه مانع باشد از میراث سه چیز است کفر است ورق و قتل عمد بر وجه ظلم ، و هرچه منع کند از میراث از این سه وجه منع کنداز حجب مادر از ثلث باسدس (۱)، اما سهام مواریث شش است نصف است وربع و ثمن و ثلثان و ثلث وسدس ، اما نصف سهم چهار کس بود : شوهر با عدم فرزند وفرزندزاده و اگر چه نازل باشند ، و سهم دختر است، و سهم خواهراست که از مادر و پدرباشد ، وسهم خواهر است از پدر چون خواهر مادری و پدری نباشند . و ربع سهم دو کس بود شوهر بـا وجود فرزند و یا فرزند زاده ، و سهم زن با عدم فرزند و فرزند زاده اگر چه نازل باشند .و ثمن سهم زن است باوجودفرزند یافرزند زادگان واگرچه نازل باشند لاغیر، وثلثان سهم سه کس باشد: سهم دو دختریا بیشتروسهم دوخواهریا بیشترهرگه که از یك پدر ومادر باشند ، وسهم دو خواهرپدری یا بیشترهرگه که خواهرپدری ومادری نباشد. وثلث سهم دو کس باشد. سهم مادر باشد باعدم فرزند وفرزندزاده وعدم آنکه اورا حجب کند ، وسهم دو کس یابیشتر از کلاله مادر . و سدس سهم پنج کس راباشد . سهم هریکی ازمادر وپدر باوجود فرزند یافرزندزاده ، وسهم مادر

---

(۱) مثلا اگر میت دو برادر کافر داشته باشدوپدر ومادرمسلمان یك ثلث ترکه اوازآن مادراست ودو ثلث ازآن پدر واگرآن دوبرادر میت مسلم باشند یك سدس متعلق بمادراست وپنج سدس بپدر پس کفر دو برادرمانع است ازآنکه حاجب مادر باشند ازثلث و میراث اورا بسدس برگردانند .

باشد باعدم فرزند و فرزند زاده باوجود آنکه حجب کند ، و آنانکه حجب کنند بنزديك اهل البيت دوبرادر باشند ، يايك برادر و دو خواهر ، ياچهار خواهر، چون مادری و پدریباشند یاپدری باشند دون مادری ، وسهم هريك ازكلالۀ مادر اگر نرينه باشد اگرمادينه . وآنكس كه او ساقط نشود از ميراث ديگران وبا يكديگر ميراث بگيرند شش كس باشند : مادروپدر و پسرو دختر وزنو شوهر این سرجمله ایست که گفته شد ازمقدمات مواريث برسبيل اختصار از مذهب اهل البيت عليهم السلام و این‌را شرح مطول بود و در کتب فقه ما مشروح است واختلاف فقهاء نيز رها کرده شد کراهت تطويل را چه غرض از این کتاب تفسیر قرآن است و آنچه گذارش (۱) معنی بآن‌باشد .

قوله (يُوصِيكُمُ اللهُ) وصيت ميكند خدای تعالی شما را و اندرزميكند زجاج گفت وصيت از خدای تعالی ایجاب باشد چنانکه در سورۀ انعامچند جا گفت «ذلكم وصيكم به» ای‌اوجب علیکم و فرض پس مراد فرض و ایجاب است و تسمیه . سهام را در این علم فرض خوانند و سهمی‌را فريضه‌ای خوانند وجمعش فرایض‌بود برای آن‌این علم‌را فرايض خوانند(فِي أَوْلادِكُمْ أی فیامر أولادكم . دركار فرزندانتان چون شمارا وفات رسد و این جمله حذف کرد برای دلالت حال براو (لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ) يك‌پسر راچندان‌نصيب بود كه دودختر را علی كل‌حال‌مع‌الانفراد ومع‌الاجتماع بلاخلاف‌بين‌الامة (فَإِنْ كُنَّ نِساءً)یعنی‌وارثان‌اگر چنانکه این فرزندان باز مانده ازپدر ومادررفته همه دختران‌باشند وآن‌بالای دو باشد یعنی‌سه يا بيشتر نصيب ايشان‌دوثلث باشداز تركه و اگر دو باشد هم ثلثان باشد ایشان‌را وليكن این حکم ازآیت ندانند ازاجماع امت دانند، وبعضی مفسران و اهل معانی گفتند اينحكم‌ازآيت دانندبزيادت« فوق» كه‌اين‌لفظرا صله كنند يعنی زياده (۲) چنانكه گفت «فاضربوا فوق‌الاعناق» أی فاضربوا الاعناق وفوق صله است واگر چنین‌باشد از آیه حکم دو دختر دانند وحكم‌بیشتر از دو دخترهم ازاجماع توان دانستن (۳) پس متساوی باشد درهردو طرف چون چنین‌خواهد

---

(۱) گذارش شرح وتفسيراست .

(۲) یعنی«فوق»كلمۀزائده‌است ومعنی‌آن‌مراد نیست.

(۳) باید دانست‌كه بعض فقهای اخیر مانند محقق‌سبزواری‌اجماع‌را سست‌گرفته چنان‌پندارندكه هرگز علم باجماع برای‌کسی حاصل‌نمیشود وتتبع اقوال همه علمای امت ممکن نیست وهرجاكه اجماع است مطابق‌آن خبری می‌توان یافت واز اجماع بی‌نیازشد وما درمحل خود این‌قول‌را تضعیف‌کرده‌ایم وهمین مسئله دلیل قوی‌است برقول‌ماچون بحکم شرع یقین داریم دراین مسئله ویقین‌ما ازاخبار حاصل نشده است چون‌خبرمتواتر دراین‌باب وارد نیست .

بودن اولیتر آن باشد که ظاهر آیه را رها نکنند ، وابوالعباس مبرّد گفت در آیه دلیلست بر-
آنکه دو دختررا ثلثان باشد برای آنکه اول عدد پسری ودختری‌را باشد چون چنین بود پسر
را چهاردانگ بود ودختررا دودانگ چون نصیب یکدختر بنصّ قرآن دراصل مسئلۀ ثلث افتاد
چون دو شوند دو ثلث باشد ایشان را . و اسمعیل بن اسحاق القاضی اینوجه اختیار کرد جز
آنکه این برمذهب آنان که قیاس نگویند مطّرد نباشد . وزجّاج حکایت کرد ازبعضی فقهاء
که گفت ثلثان دو دختر از آن آیت معلوم میشود که حقتعالی گفت . «یستفتونك قل الله یفتیکم
فی الکلالة ان امرء هلك لیس له ولد وله اخت فلها نصف ماترك» یکخواهررا دراین آیه بنیمه
مال حکم کرد چنانکه دختررا در آیة مابقوله (وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ) آنکه در
در آیت کلاله گفت « فان کانتااثنتین فلهما الثلثان مماترك » دو خواهررا دو ثلث نهاد تااینجا
دودختررا دوثلث باشد قیاساً لهماعلی‌الاختین و این محض قیاس باشد برقاعدۀ نفات قیاس نرود
و نظام در کتاب النکت حکایت کرد قولی از عبدالله عباس که او گفت یکدختر را نیمه مال بود
و سه را دو ثلث و دورانیم و نیم دانگ برای آنکه چون یکدختر را نیمه بود و سه‌را چهار
دانگ دو را باید تاآن باشد که میان نیم دینار و چهار دانگ بود وآن نیم ونیم دانگ باشد
واین‌هم طریق قیاسی است « وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً »عامۀ قراء خوانند واحدة بنصب علی‌خبر
کان واسم دراو مقدر بود والتقدیرو إن‌کانت البنت واحدة ، وأهل مدینه خوانند واحدة برفع
برای آنکه کان تامّه بود والتقدیر .فان حصلت ووجدت واحدة فلها النصف .اگر مردی یازنی
فرمان یابد و یك دختررا رها کند فریضۀاو بتسمیه نیمۀ مال بود وباقی بنزدیك مارد بود بااو
بقرابت وآیه اولو الارحام وهی قوله « واولوالارحام بعضهم أولی ببعض » وبنزدیك فقها نیمۀ
دیگر اگر عصبه‌باشند ایشان‌را باشد وإلا بیت‌المال‌را بود (وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا
السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ) ، مادروپدررا ابویه‌خواند بنام‌پدر بخواند مادررا لتغلیب
الذکر علی المؤنث چنانکه بتغلیب مشرقین گویندمشرق‌را ومغرب‌را وحسنین گویند حسن‌و
حسین را واین‌بابی‌است از کلام‌عرب. گفت نصیب مادر وپدررا هریکی ازایشان‌را دانگی رسد
اگر متوفی‌را فرزندبود.و قوله« ولابویه »کنایتی است نه ازمذکوری (۱) اراد ولابوی‌المیت
وهمچنین باشد اگرمادر وپدر باشند، واگر یکی باشد از ایشان نصیب او دانگی بود باجماع
وباقی فرزندان رابود «للذکر مثل حظ‌الانثیین » واگرفرزند دختری‌بود وأحدالابوین دختر

---

(۱) یعنی ضمیری که مرجع آن درلفظ مذکورنیست .

را نیمه باشد بتسمیه ودانگی احدالابوین را باشدو باقی ردّ باشد بایشان علی قدر سهمیهما بنزدیك ما. ومخالفان گفتند اگر أحدالابوین پدر باشدباقی ردّ باشد باو که اوعصبت است بعلت تعصیب و اگرمادر باشد بعضی ازایشان گفتند باقی ردبود باو و بادخترچنانکه ما گفتیم و بعضی ازایشان گفتند بیت المال راباشد باقی، وحجت ما درردّ باخداوندان سهام آیت اولوالارحام است وحجت ایشان در تعصیب خبری واحد است که آوردند « ما ابقت الفرایض فلاولي عصبة » گوئیم این خبر ضعیف است و واحداست و بخبر واحد ظاهر قرآن رها نکنند و تخصیص نکنند عموم قرآن را بآن. قوله (فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ) گفت که اگر فرزند نباشد متوفی را ووارثان مادر وپدر باشند مادرراثلث رسدو دگر پدر گیرد لدلالة فحوی الخطاب علیه برای آنکه فحوای خطاب دلیل آن میکند و باتفاق ثلثان باقی پدرراباشد اگردرفریضه شوهر یازن در افتد نصیب خود گیرند ازنصف یاربع و نصیب مادرهم آن ثلث برجای باشد و نقصان درنصیب پدر آید، وعبدالله عباس وابن سیرین همچنین گفتند قوله(فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ)أصحاب مارا دراین دوقول است: یکی آنکه این برادران مادر آنگه حجب کنند از ثلث باسدس که پدر باشد وچون پدر نباشدحجب نکنند و گفتند تقدیر آیه چنین است فان كان له إخوة وورثه أبواه فلامه السدس .و بیشتر أصحاب برآنند که برادران حجب کنند مادررا از ثلث باسدس سواء اگرپدر باشد واگرنه واین مذهب جملهٔ فقهاء است إلاّ آنست که مذهب ما آن است که چون پدر باشد و برادران آنچه ازمادر حجب کنند ایشان را نباشد بهیچوجه ، باپدر افتد واگر پدر نباشد باقی هم ردباشد بامادر تامادر دانگی بتسمیه برد و باقی برد و با وجود مادر برادران را چیزي نرسد اگر ازقبل پدر ومادر باشند یاپدری ویامادری، برای آنکه مادر بدرجه نزدیکتر است ، واین برادران که حجب کنند مادررا ازثلث باسدس ،باید تادو باشند یابرادری ودو خواهر یاچهارخواهر وبایدتا ازمادروپدر باشدیا ازپدرتنها چه اگر ازمادر تنهاباشد حجب نکنند ودو خواهر حجب نکنند بهیچوجه ، وجملهٔ فقهاء مارا خلاف کردند ،وقولی هست عبدالله عباس را که برادران تاسه نباشندحجب نکنند حملا علی ظاهر قوله «فان كان له إخوة » واقل جمع سه باشد واینقول شاذاست وجملهٔ فقهاء برخلاف این اند. جواب آنست که اورا که گوئیم اگرچه اقل جمع برحقیقت سه باشد اینجا حمل کنیم بردو برسبیل مجاز بدلالت اجماع(۱) و نیز درقرآن و اشعار عرب آمده است دو بمعنی جمع برسبیل توسع من قوله :«أن تتوبا إلى الله فقد صغت قلوبكما»

(۱)سخن دراین اجماع همان است که گفتیم وما بدین مسئله. یقین داریم ومیدانیم یقین ما ازاخبار حاصل نشده چون خبر متواتر دراین باب وارد نیست .

ولم يقل قلبا كما، يقال: ضربت من الرجلين رؤوسهما وظهورهما: «وقال ظهراهما مثل ظهور الترسين» فجمع بين اللغتين (۱) ، وهمچنین عبدالله عباس گفت که آنچه برادران را حجب کنند از مادر ایشان را باشد واینخلاف إجماع است برای آنکه هیچکس نگفت که برادران باوجود پدرومادر چیزی گیرند اگر گویند برادران چرا حجب کنند مادررا ازثلث باسدس چون چیزی بایشان نخواهد رسیدن گوئیم قتاده گفت این برای معاونت پدر باشد برای آنکه پدررا قیام باید کردن بنفقه و کسوت ایشان وامر تزویج ایشان واین علت بعینه أصحاب ماروایت کرده‌اند واین دلیل کند بر آنکه برادران که ازجهت مادر باشند حجب نکنند وقوله (مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ) اگر گویندچرا تقدیم وصیت کرد بر دَین و باتفاق دین مقدم باشد بر وصیت جواب ازاین آنست که «او» ایجاب ترتیب نکند برای آنکه او یاشك را باشد یا تخییر راو ترتیب درهیچ دو صورت نبندد پس «أو» دراینباب بمثابه واواست. جواب دیگر آنست که برای آن تقدیم وصیت کرد بردین که وصیت عام است، درحق همه کس باشد، ودین همه کس را نباشد، پس چنانست که وصیت بجای ثبات وحصول نهاد ودین بجای شك، گفت اگر باشد برای آنکه باشد که بود و باشد که نبود. قوله (آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَاتَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً) حقتعالی پنداری بجواب کسی کرد که اورا تعجب آمد از تفاوت نصیبها و آنکه نصیب مادروپدر کمتر است از نصیب فرزندان ودرمعنی او خلاف کردند مجاهد گفت یعنی دردنیا شما ندانید که کیست که نافعتر است ازاینان که پدران شما اند یافرزندان شما شمارا، بعضی دیگر گفته‌اند معنی آنست که پدررا نفقهٔ فرزند واجب بود چون فرزند محتاج باشد وفرزندرا نیز نفقهٔ پدر واجب بود چون پدر محتاج باشد پس ایشان دراینباب راستند (۲) ولیکن شما ندانی که حاجت که را باشد بصاحبش ازاینان ، قولی دیگر آنست که شما ندانید که که باشد که ازپیش صاحبش بمیرد تامیراث او بردارد تمنای مرگ یکدیگر مکنی برای میراث و نصب نفعاً بر تمیز باشد قوله (فَرِيضَةً) گفته‌اند نصب او برحال است یعنی لهولاء الورثة ماذکرناه مفروضاً مقدّراً و گفته‌اند علی المصدر من قوله « يوصيكم الله في أولادكم للذكر مثل حظ الانثيين » فرضاً مفروضاً و گفته‌اند تمیز است قوله «فلامه السدس» فريضة ، كمايقول هذا المال لك هبة اوصدقة ، ودرثلث وربع بتثقيل وتخفيف روا بود وهردولغت است .(إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً) أي لم يزل كذلك كان دليل ماضی باشد ، ومعنی آنست که

---

(۱) یعنی روی دوصحرا مانند روی دوسپر است . اشعاری است ازبحر خفیف که شاعر دروصف دوبیابان وسفر خود درآنجا گفته است وازشواهد سیبویه است درالکتاب .

(۲) یعنی برابر یکدیگرند .

خدایتعالی همیشه علیم وحکیم بودفأماعلیم مبالغه باشددرعالم، وعالمی اوراصفت‌ذات‌است، ودر حکیمی دووجه رواست چنان که‌بیان کرده شدپیش‌ازاین .

قوله (وَلَكُمْ نِصْفُ ما تَرَكَ أزْواجُكُمْ ـالآية‌ـ) قدیم جل جلاله در آن آیه که رفت ،ذکر وارثانی که من‌جهت‌النسب میراث گیرند بکرد، ودر این آیه ذکرمیراث خواران سببی کرد، گفت شماراست که‌مردانی نیمهٔ آنچه زنان‌شما بگذارند اگر فرزند نباشدایشان‌را و اگر فرزند باشدایشان‌را سواء اگرازشما باشدیاازغیرشما، ازنصف باربع افتد(۱) واین نوعی حجب است که فرزند کند شوهر مادرش‌را ازنصف بربع وزن‌پدررا کند ازربع‌بثمن .

(وَلَهُنَّ الرُّبُعُ) وزنان‌راربع مال‌باشد ازمیراث شوهران اگر شوهران فرزند ندارند اگر دارند حجب کند آن‌فرزند زنان‌را ازربع بثمن ودراین هیچ خلاف نیست میانهٔ امت(۲) ونصیب شوهربرنصف نیفزاید وازربع نه بکاهدونصیب زن‌ازربع نیفزاید وازثمن‌نبکاهد ونقصان درایشان نشودوهمچنین نصیب مادروپدررااز‌سدس نبکاهد بهیچ حال،وعول‌درست نیست‌بنزدیك ما چنان که‌بیان کردیم ،ابتدااز‌مال متوفی کفن‌بکنند اگرازآنجاچیزی بماند قضاء دین کنند ازاو اگر وامی‌باشدبراو، وآنگه‌اگرچیزی بماندوصیت‌کاربندند ازآن‌ازثلث‌آنچه مانده‌باشد وآنچه‌ازوصیت بازماند میان ورثه بود علی فرایض‌الله . قوله :

(وَإنْ كانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلالَةً أو امْرَأةٌ) تقدیرآن است که .وإن كان رجل او امرأة يورث كلالة . اگرمردی‌را یازنی‌را ازاومیراث گیرند بکلالگی ونصب کلالة محتمل است چند وجه‌را: یکی آنکه مصدری بود در جای حال وتقدیر چنین باشد که یورث متكلل النسب .رماني وبلخي گفتند نصب‌است برخبرکان که رجل‌اسم‌کان‌است وهمچنین امرأة ویورث صفت او استو کلالة خبرکان‌است واینقول آن کس بود که گوید کلالة مرده موروث منه‌باشد و گفته‌اند که مفعول‌دوم یورث باشد وتقدیر چنین‌بود که یورث ماله کلالة وحسن‌بصری‌وعیسی ابن‌عمرخواندند یورث بکسرالراء چنانکه فعل مسندباشد بامرد وکلاله مفعول‌دوم‌باشد یعنی اگر مردی مال‌خودرها کندبکلاله . ودر کلاله خلاف کردند ضحاك وسدی گفتند موروث‌منه باشد یعنی مرده . سعید جبیر گفت وارثان‌باشند، نضربن شمیل گفت مال‌موروث باشد وروایت

---

(۱) یعنی ازنصف بربع منتقل شود .

(۲) علم بحکم شرع باجماع امت است‌نه ازروایت زیراکه روایت دراین‌باب متواتر نیست و آیه قرآن‌هم احتمال نسخ وتخصیص دارد وآنهاکه‌گویند بی‌اجماع می‌توان احکام شرع‌را استنباط‌کرد سخت در اشتباهند .

کرده‌اند که مردی رسول‌را عليه السلام پرسید از کلاله رسول عليه السلام آیهٔ آخر این‌سوره برخواند مرد گفت بیان‌زیاده کن‌رسول عليه السلام گفت: «لست بزایدك حتی اُزاد» من‌زیاده نکنم تامزازیاده‌نکنند شعبی گفت که ازابو بکرپرسیدند که کلاله چه‌باشد گفت بگویم اگر صواب باشد ازخدای‌بود واگر خطابود ازمن وشیطان، وخدای تعالی از آن بری‌است، هروارثی که‌باشد که نه‌پدر بودو نه فرزند. چون بعهدعمررسید عمررا‌پرسیدند گفت من شرم‌دارم که مخالفت ابو بکر کنم همان گویم که‌او گفت. طاووس گفت مادون‌الولد هر که جزفرزندبود، حکم گفت‌هر که جزپدر بود عطیه گفت برادران مادری باشند. عبیدبن عمیر گفت برادران پدری‌باشند. جابربن‌عبدالله گفت من گفتم یارسول‌الله وارثان‌من دوخواهرند مراچگونه میراث گیرند ! خدای تعالی این آیه فرستاد «یستفتونك قل‌الله‌یفتیکم‌فی‌الکلالة »وأمیر المؤمنین‌علی عليه السلام گفت برادران وخواهران باشند ازپدرومادروآنان‌را که‌دراین آیت ذکراست‌ازمادر باشندوآنانکه‌درآخرسوره ذکراست‌از پدر ومادریاازپدرعلی‌ماجاء فی‌أخبارنا واصل کلاله إحاطه بودو أکلیل تاج را از اینجا گویند لاخاطته‌بالرأس‌وهمه‌را کل‌برای آن خوانند که‌بهمه‌محیط بود و کلاله‌برای آن کلاله‌خوانند که محیط بود باصل نسب و کلال که‌تعب باشد هم‌ازاینجااست‌لاحاطته بالرجل، وأبومسلم محمدبن‌بحر الاصفهانی گفت‌اشتقاق کلاله از کلالست که‌تعب‌وأعیاءوماندگی باشد پنداریکه تناول میراث که میکندمن‌بعد کلال‌وأعیاء میکند، حسین‌بن علی‌المغربی گفت اصل‌اوآنستکه مردم باز گذارد وهومصدر کل‌وهوالظهرواین‌اسمی‌استکه‌عرب‌شناسندوخبردهند باوازجملهٔ‌نسب قال‌عامر بن‌طفیل:

وَإنّي وَإنْ كُنْتُ ابْنَ فارِسِ عامِرٍ ... وَفي السِّرِّ مِنْها وَالصَّريحِ المُهَذَّبِ

فَما سَوَّدَتْني عامِرٌ عَنْ كَلالَةٍ ... أبَى اللهُ أنْ أسْمُو بِأُمٍّ وَلا أبِ (١)

معنی آنستکه وإنما سودتنی عن‌خصالی ومایتعلق بی‌وقال‌زیادبن زیدالعدوی.

وَلَمْ أرِثِ المَجْدَ التَّليدَ كَلالَةً ... وَلَمْ يَأنِ مِنّي فَتْرَةٌ لِعَقيبِ (٢)

وآنکس که گفت که پدر در کلاله نشوداستدلال کرد، بقول‌شاعر که میگوید:

---

(١) از ابیات شاذه است که نصب‌درآخر اسمو ظاهرنیست، گوید من‌اگرچه فرزند فارسم ونامم عامر ودر نسب خالص ونژاد پاك اما قبیله عامرمرا بنسب‌سرور و بزرگ نکرده است بلکه بخودومکارم خویش بزرك وسرور شدم خداوندابا داردکه بزرگی من ازناحیه پدر یامادر باشد .

(٢) من‌بخود بزرگم‌این‌بزرگی را ازپدران ارث نبرده‌ام و بیازماندگان من از طرف من شکستی نخواهد رسید .

وَ إِنّي أَنَا المَرْءُ أَحمي لَهُ وَمَولَى الكَلالَةِ لا يَغضِبُ(۱)

وقال الفرزدق :

وَرِثتُمْ قَناةَ المُلكِ لا عَنْ كَلالَةٍ عَنِ ابنَيْ مَنافٍ عَبدِ شَمسٍ وَهاشِمِ(۲)

(وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُختٌ) وذکر مرد وزن رفته است و کنایت بامرد برد(۳) دون زن علی عادة العرب فی ردّ الکنایة إلی الاهم الاعرف قال الله تعالی: « وإذا رأوا تجارة أولهواً انفضوا إلیها» یعنی إلی التجارة لانها کانت أهمّ لهم «وقال فاستعینوا بالصبر والصلوة وإنها لکبیرة » یعنی الصلوة برای آنکه نماز معروفتر و بیشتر بود. و کذلك «یکنزون الذهب والفضّة ولا ینفقونها فی سبیل الله » همچنین در آیه چون نظر بیشتر بمرد بود ذکر مرد کرد و گفت و آن مرد را یا آن زن را برادری یا خواهری باشد مادری این تخصیص برای إجماع أهل البیت کردیم (٤) (فَلِکُلِّ واحِدٍ مِنهُمَا السُّدُسُ). هریکی را ازایشان دانگی بود ایشان را از این هیچ نقصانی نکنند وهریکی را ازایشان براین زیاده نکنند و برادر وخواهر چون مادری باشند نصیب راست گیرند لقوله تعالی «فلکل واحد منهما» ای من الاخ والاخت السدس .هریکی را ازایشان دانگی فرمود حقتعالی وهردو را بیك درج فرود آورد و کلاله سواء اگر مادری باشد یا پدری یا پدری ومادری ، مقاسمه نکنند بامادر و پدر و فرزندان اگر پسر باشند و اگر دختر وایشان بایکدیگر میراث گیرند اگر کلالهٔ پدری یا کلالهٔ مادری مجتمع شوند دانگی کلاله مادری را باشد اگر یکی بود و باقی کلاله پدری را و اگر کلالهٔ مادری بیشتر از یکی بود چندان که باشند ایشان را دو دانگ بود بیشتر نه لقوله(فإِنْ کانُوا أَکثَرَ مِنْ ذلِكَ فَهُمْ شُرَکآءُ فِي الثُّلُثِ) وباقی چهار دانگ کلالت پدری را باشد و اگر شوهر یا زن مزاحمت کنند ایشان را نقصان بر کلالهٔ پدری درشود دون کلاله مادری از آن چهار دانگ ایشان یا پنج دانگ، شوهر نیمه ببرد و اگر زن بود دانگی و نیم . و اگر کلاله مادری و پدری معاً جمع شوند با کلالهٔ مادری و کلالهٔ پدری ، کلاله مادری را دانگی باشد اگر یکی باشند یا دو دانگ اگر بیشتر باشند بالسویة بینهم زن ومرد یکسان گیرند و باقی و آن چهار دانگ یا پنج دانگ بود میان کلالهٔ پدری ومادری باشد للذکر مثل حظ الانثیین و کلاله

---

(۱) منم یگانه مرد که حمایت میکنم وبستگی از طرف کلاله حامی وعصبه نباشد .

(۲) شما نیزه پادشاهی را ازغیر پدر میراث نگرفته اید بلکه ازعبد شمس وهاشم بشمار سیده است.

(۳) کنایت یعنی ضمیر رجوع بمرد کند نه بزن.

(٤) در این باب هم روایت متواتر نیست و این یقین که ما داریم بمذهب اهل بیت (ع) ازاجماع حاصل آمده است .

پدری بیفتند وایشان‌را چیزی نباشد. میراث کلاله براین جمله باشد که گفتیم واعتبار اینست. وهم الاخوة والاخوات علی ماشرحنا والله ولی‌التوفیق . وجد وجده مقاسمه کنند با کلاله‌برای آنکه ایشان‌دریکدرجه‌اند جدمن قبل‌الاب بمنزلهٔ برادر است من‌قبل الاب وجده بمثابه‌خواهر وجد رجده من‌قبل الام بمثابة الاخ والاخت من‌قبلها ودرجهٔ اینان متساویست وذکر اختلاف فقهاء رها کردیم‌تاطول نشود وإشارت کردیم برؤوس‌المسائل که مذهب است دراین‌باب وشرح وبسط آن در کتب فقه مشروح است ازآنجا طلب باید کردن (غَیْرَ مُضَارٍّ) نصب‌او برحال است ودرمعنی او خلاف کردند بعضی گفتند معنی آن‌است که اضرار ورثه نکنند باقرار بدینی که کسی‌را براو نباشد ، وبعضی دیگر گفتند تجاوز نکنند دروصیت ازثلث(وَصِیَّةً مِنَ اللهِ) نصب او برمصدر باشد وصیتی‌است‌و اندرزی وفرضی ازخدای تعالی. (وَاللهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ) قتادة گفت خدای تعالی کاره است مضارة‌را درحال حیوة وهم درحال موت ونهی کرد ازآن در هردو حال وخدای تعالی داناست باحوال بندگان وبردبار است ازایشان تعجیل نکند بعقاب برای آنکه تعجیل آن کند که ترسد که فایت‌شود ومورد اومورد تهدید ووعید است، ودر آیت دلیلست برآنکه فاطمه علیها السلام وارث رسول بودومستحق میراث‌او بود فی‌عموم‌قوله تعالی«یوصیکم‌الله فی‌أولادکم» چه‌اتفاق‌است که اول مخاطب‌بخطاب قرآن رسول صلی الله علیه وآله وهمچنین اول‌مأمورومنهی اوست بأوامر ونواهی‌قرآن‌وفی قوله تعالی «وإن‌کانت واحدة فلها النصف» اوداخل‌باشددرعموم هردو آیه وتخصیص‌عموم بخبرواحد روا نبود برای آنکه‌این‌معلوم‌است‌و آن‌مظنون‌و برای‌مظنون دست‌ازمعلوم نبدارند(۱) وآنکه‌دعوی کردند که‌رسول صلی الله علیه وآله گفت«نحن‌معاشرالانبیاء لانورث ما ترکناه صدقة » خبرواحد است اگر تسلیم کنیم وباو تخصیص قرآن نشاید کرد قوله (تِلْكَ حُدُودُ اللهِ) تلك اشارت‌باشد بغایب‌وهذه اشارت‌باشدبحاضر .زجاج گفت «تلك» درآیه‌بمعنی هذه است‌یعنی این‌حدهای خداست درمعنی حدود خلاف کردند سدی گفت حدود شرایط است ای‌شرایط‌الله، عبدالله‌عباس گفت‌طاعة‌الله؛ وبعضی‌دیگر گفتندفرایض‌الله؛ بعضی‌دیگر گفتندتفصیل‌الله لفرایضه این‌تفصیلی است که خدایتعالی دادفرایض خودرا واین لایفتر است‌بمعنی‌آیه واشتقاق لفظ برای آنکه حدود سرای‌آن باشد که فصل کند میان او وغیراو پس‌معنی‌آیه‌آنست که این قسمی است که خدای تعالی کرد برای شما واین فواصلی‌است میان طاعت و معصیت او(وَمَن یُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ) هرکه در اینحکم وجز این طاعت خدای دارد و فرمان اوکار بندد

(۱) قول سید مرتضی واتباع اواست وبعضی علمای ماماننده‌علامه‌حلی ره‌گویند بخبر واحد میتوان قرآن را تخصیص داد.

(يُدْخِلْهُ جَنّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الأَنهارُ)اورا ببهشت‌ها برد که‌درزیر درختان اوجویهای روان‌باشد،اگر گویند این‌تخصیص چراست طاعت درمواریثرا بوعدهٔ بهشت واین درهمه‌طاعات باشد جواب گوئیم برای‌عظم موقع او اورا بذکر تخصیص کرداینجا. (خالِدينَ فيها) همیشه باشند در آنجا و نصب او برحال‌است وتحقیق معنی آنکه یدخلهم عالمین‌فیها بالخلود برای‌آنکه خالدین حال‌باشد بعمل‌یدخلهم وایشان درحال دخول مخلدنباشند که این‌صورت نبندد وانمادر آن‌حال عالم باشند ومعتقد که آنجامخلدخواهند بودن و گفت مثالش‌چنان‌بود که مررت‌برجل معه (وَذلِكَ الفَوْزُ العَظيمُ)وآن فلاح وظفری بزرگ است ودر معنی عظیم دوقول گفتند یکی آنکه عظیم است باضافه بامنفعت خیانتی که کسی بکند درباب مواریث وقولی‌دیگر آنکه باضافه بامور دنیا ومنافعی که معتاد ومعهوداست مارا .

(وَمَنْ يعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ) وهر که‌عاصی‌شود بخداونافرمانی کندخدای‌را وپیغمبر را درآنچه فرمودند از فرایض و مواریث و اموال یتیمان (وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ) واز حدودی که اونهاد تعدی کند وتجاوز وپای بسر آن‌بنهند (يُدْخِلْهُ ناراً خالِداً فيها) اورا درآتشی‌برد که‌آنجا همیشه ماند ،وحکم خالدین هم این باشد که گفتیم فی کونه حالا من یدخله ، نافع و ابن‌عامر درهردو آیه «ندخله» بنون‌بخواندند خبرأعن‌المخاطب علی‌وجه‌التعظیم ،واین عدول باشد ازمغایبه باخبر از گوینده چنان که گفت «بل‌الله مولیکم وهو خیرالناصرین‌سنلقی»(وَلَهُ عَذابٌ مُهينٌ) واورا عذابی وألمی‌بود مقرون باستخفاف واهانت واین صفت عقاب خداست مستحقان عقاب‌را ومعتزله باین آیه تمسك کردند درآنکه فاسق لامحالة معاقب باشد وعقاب‌او منقطع نبود جواب گوئیم ایشان‌را در آیه تمسکی نیست ازوجوه بسیار منها آنکه حدود جمع است وبر عموم است و آن‌را تخصیص کردن بی‌دلیلی وجه‌ندارد؛ و آن کس که او جمله حدود خدای را جل جلاله تعدی کند کافر باشد وکافر لامحال معاقب باشد وعقابش مؤبد باشد گر آنکه «ومن‌یعص‌الله» .لفظ‌من لفظی است صالح عموم را و خصوص را بنزدیك ماچه بنزدیك‌ما عموم را صیغتی مخصوص نیست که اگر آن صیغه در خصوص استعمال کنند مجاز باشد،ودلیل براین آن است که‌قائل چون گوید : من دخل‌داری أکرمته . باین‌لفظ یکبار عموم خواهد و یکبار خصوص و مجرد استعمال ایشان لفظ را در یك معنی یابیشتر دلیل کند برحقیقت‌آن و اشتراك او درآن معنی که دراو استعمال کرده باشند مادام تاخالی بود از قرینه که‌دلیل کند برآنکه مرادایشان مجازاست بآن(۱) یابیکی‌ازآن . دلیل دیگر برآنکه این لفظ أعنی لفظ

(۱) یعنی هرگاه لفظی دیدیم در یك معنی یابیشتر استعمال میشود و ندانیم‌حقیقت است‌یامجاز*

من مشترکست بین‌العموم و الخصوص آن‌است که ما بضرورت‌دانیم حسن استفهام آن کس که بشنود از قائلی که گوید : من دخل داری أکرمته بپرسد از او و گوید .أمن‌العلماء أم‌من‌عامة الناس أم‌من الاحرارأم‌من العبیدأم‌من‌الغرباء إلی‌غیر ذلك و در حسن استفهام دلیلست بر آنکه لفظ مشترکست بین‌المعنیین چه اگرلفظ مختص بودی استفهام نیکو نبودی وما حسن‌استفهام بضرورت میدانیم علی وجه لادفع‌له چون لفظ مشترك بود بین‌العموم والخصوص چه منکر باشند از آنکه تخصیص کنند آیت‌را بکافران‌دون‌فاسقان أهل‌صلاة . دگر آنکه ایشان اصحاب‌صغایر را از این عموم إخراج میکنند اگر ایشان رابود که بعضی را إخراج کنند چرا مارا نبود که بعضی دگررا إخراج کنیم . دیگر ایشان تائبان را إخراج میکنند از عموم آیت و ایشان‌چه اولیترند بآنکه تایب‌را إخراج کنند ازما بآنکه‌إخراج کنیم آنان را که عفو خدای‌جل‌جلاله ایشان را دریافته باشد . دگر آنکه اگرنیز تسلیم کنیم که «من» جز عموم را نشاید تخصیص عموم بدلیل روا باشد و مارا أدله است برتخصیص این عموم از جهت عقل وسمع ازآیات رجا مثل قوله «و یغفر مادون ذلك لمن یشاء » و قوله «إن ربك لذومغفرة للناس علی ظلمهم»وقوله «إن‌الله یغفر الذنوب جمیعاً» وجز آن ازآیات وأخبار متواتر و اگر از این أدله یکی بودی کفایت بودی . دگر آنکه ممکنست حمل آیه کردن بر آنکه و یتعدَّ حدوده مستحلا لذلك آن کس که تعدی کند حدود خدای را و حلال دارد کافر باشد و کافر مستحق عذاب ابد بود دگر آنکه لفظ خلود درلغت فایدهٔ‌تأبید ندهدعلی وجه الانقطاع له. نبینی که حقتعالی‌چگونه گفت بلعام باعورارا «ولکنه أخلد الی الارض واتبع هواه »أی اطمأن الیها و طال عمره فیها و معلوم است بضرورت که‌او درزمین مؤبد نماند و عرب گویدفلان مخلد إذا تقاعس‌عن‌الشیب فی‌وقت یشیب فیه نظراؤه چون بوقت خود پیر نشود اورا مخلدگویند پس براینوجه وقاعده چه منکر باشد ازآنکه خلود عبارت باشد از طول مدت دون تأبید اینجمله دلیلست برآن که ایشان‌را بظاهرآیه هیچ تمسك‌نیست، قوله تعالی :

وَ ٱللاّٰتِي يَأْتِينَ ٱلفاحِشَةَ مِنْ نِسائِكُمْ فَٱسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ

و آنانکه کنند ناپارسائی از زنان شما پس‌گواه انگیزید بر ایشان چهار مرد را از شما اگر

---

*و دلیل بر مجاز بودن نباشد آنرا حمل برحقیقت بایدکردتا بدلیلی ثابت شود در هردو یا در یکی مجاز است و بنای‌اهل لغت براین‌است ومذهب سید مرتضی علیه‌الرحمة نیزهمین است .

شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا (۲۰)

گواهی دهند بازدارید ایشان را درخانها تا جان بردارد ایشان را مرگ یا پدید آرد خدای برایشان راهی

وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَآذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ

وآن دوکس که کنند زنا از شما برنجانید، ایشانرا اگر توبه کنند ونیك شوند بگردی از ایشان که خدای هست

تَوَّابًا رَحِيمًا (۲۱) إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ

توبه پذیرنده و بخشاینده توبه بر خدای آنان را بود که کنند بدی بنادانی آنگاه توبه کنند از

قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۲۲) وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ

نزدیك ایشان ببخشد خدای بر ایشان و هست خدای دانا و محکمکار و نیست توبه

لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ

آنان راکه کنند بدی تا چون حاضر آید بیکی از ایشان مرگ گویدکه من توبه کردم اکنون و نه آنانکه

يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۲۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

میرند وایشان کافر باشند آنان ساختهایم برای ایشان عذابی سخت ای آنانیکه، ایمان آوردهاید

لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا

حلال نبود شما راکه بمیراث گیرید زنان را بیخواست ایشان ومنع مکنی ازنکاح تا ببری بهری از آنچه

آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ

داده باشید ایشان را مگرآنکه کنند زنتی آشکارا وزندگانی کنید با ایشان به نیکوئی واگرنخواهید ایشا را

فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا (۲٤) وَإِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدَالَ

پس شایدکه نخواهی چیزی را وکرده باشد خدای در آن خیر بسیار و اگر خواهید بدل کنی

زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ

زنی بجای زنی دیگر وداده باشید یکی ازایشانرا مال بسیارها مگیرید ازآن مال چیزی را آیا گیرید آنرا

بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا (۲۵) وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وَأَخَذْنَ

ازراه دروغ و بزه هویدا و چگونه ها گیرید آن را و برسیده بعضی از شما ببعضی ها وگرفتند

مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (۲٦) وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ

از شما پیمانی سطبر و نکاح مکنید آن راکه نکاح کرده پدران شما از زنان مگر آنچه

سَلَفَ إِنَّهُ كانَ فاحِشَةً وَمَقْتاً وَساءَ سَبِيلاً (٢٧).

گذشت که آن زشت است و دشمنی وفعلی مبغوض وبد راه است

قوله (وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الفاحِشَةَ مِنَ نِسآئِكُمْ -الآية-) اللاتی جمع التی باشد و كذلك اللواتی واللائی قال الله تعالی: «واللائی یئسن من المحیض» بیشتر مفسران گفتند چون ضحاك وابن زید وعبدالله عباس ومجاهد و قتاده و سدی و جبائی و بلخی و زجاج: که آیه منسوخست دراول شرع چنان بود که چون زنی زنا کردی و چهار گواه براو گواهی دادندی حکم آن بودی که اورا درخانه بازداشتندی تابمردن چون آیه حدّ آمد وحکم رجم این آیه منسوخ شد بقوله تعالی: «الزانیة والزانی» در بکر که محصنه نباشد صد تازیانه وثیب که محصنه باشد رجم وحکم چهار گواه برجای بماند پس آیه بعضی منسوخ الحکم است و بعضی ثابت الحکم حقتعالی گفت آنان که ایشان فاحشه کنند - ودرمصحف عبدالله عباس چنین است «یأتین بالفاحشة» ومراد بفاحشه باتفاق مفسران زناست. - از زنانتان گواه انگیزی برایشان چهار کس را اگر گواهی دهند ایشان را درخانه بازداری تامرگ بایشان رسد یا خدای تعالی برایشان راهی پدید کند یعنی حکمی پدید آرد ایشان را ودر آیه دلیلست بر آنکه تأخیر البیان عن وقت الخطاب روا باشد. مفسران خلاف کردند در آنکه این راه و اینحکم چیست عبدالله عباس و عبدالله بن کثیر گفتند حکم این است که خدای تعالی پس از آن فرمود درحق بکر صدتازیانه ودرحق ثیب و محصنه رجم و بکر را چون حد زده باشند بنزدیك ما از شهرش برانند یك سال، وحسن بصری وقتاده هم این گفتند و جبائی گفت از طریق اجتهاد امام روا باشد که اورا براند ازشهرش وأما آنکه مستحق رجم باشد بنزدیك بعضی اصحاب ما اول حد زنند اورا وآنگه رجم کنند، و حسن و قتاده همچنین گفتند وعبادة بن الصامت و بعضی اصحاب ما گفتند اینحکم أعنی جمع بین الجلد والرجم مختص است بپیران و بیشتر فقهاء خلاف کردند و گفتند جمع نباشد حد و رجم را أما ثبوت رجم اگر چه درقرآن نیست اجماع امت براو حاصل است مگر خوارج که درآن خلاف کردند و بخلاف ایشان اعتدادی نیست، ابومسلم گفت مراد بآیه سحق است وآنچه زنان با یکدیگر کنند (أَوْ يَجْعَلَ اللهُ لَهُنَّ سَبِيلاً) یاخدای خلاصی بدهدایشان را بشوهری حلال واینقول خلاف اجماع است برای آنکه خلاف نیست میان مفسران درآنکه مراد بفاحشه زنا است و آیه منسوخست بآیه الحد و حکم الرجم و ازصادق و باقر عليهما السلام هم این روایت است و رسول عليه السلام گفت چون آیه حد فرود آمد «قدجعل الله لهن سبیلا» البکر بالبکر مائة جلدة والثیب

بالثيب الجلدثم الرجم» . خدای تعالی راه پدید آورد بکر که بابکر زنا کند حد باید زدن ایشان را صد تازیانه و مراد به بکر از ایشان آن است که زن ندارد از مرد و شوهر ندارد اززن و ثیب باثیب چون زنا کند اول حد و آنگه رجم علی خلاف فیه بین الفقهاء (وَاللَّذانِ يَأْتِيانِها مِنْكُمْ -الآية-) . ابن کثیر خواند بتشدید نون و همچنین فی قوله هذان و ذانك ودر فذانك ابوعمرو موافقت کرد و باقی قراء بتخفیف نون خواندند ابوعلی فارسی گفت وجه قراءت آن کس که بتشدید خوانده است آنست که تشدیدرا عوض ازدو محذوف کرد که از کلمه ساقط است یکی لام الفعل از «ذا» ویکی یا ازلذان برای آنکه اصل لذیان بوده است و بعضی عرب واحدرا اللذ گویند وتثنیه را اللّذان وجمع را اللّذون درحال رفع، وحال نصب وجر الّذين، قياساً على الاسماء المعربة ودرلغت طی بجای الّذی ذو باشد و بجای التی ذات باشد. ودرمعنی آیه سه قول گفتند حسن بصری و عطا گفتند مراد مرد وزن است که زنا کنند ولکن برعادت عرب که چون مذکر و مؤنث جمع شوند تغلیب مذکر را باشد چنانکه گفت «إن المسلمين والمسلمات ـ ثم قال ـ أعدالله لهم »

مجاهد گفت مراد دومرد ند که لواطه کنند وابومسلم هم این گفت بعضی دگر گفتند مراد سحق زنان است و در شرع اسم زنا برهمه اطلاق کنند وهمچنین در لغت واز اینجا أهل عراق گفتند متلوطین راحد واجب نباشد هم این قدر باشد که اورادشنامی بدهند وبزبان ایذائی کنند حقتعالی گفت وآن دو کس که این دو کار کنند عامهٔ مفسران بر آنند که این زناست و «ها» راجع است بافاحشه (فَآذُوهُما) برنجانی ایشان را عطا وقتاده وسدی گفتند بزبان برنجانی ایشان را و تعییر و سرزنش کني مانند اینکه از خدای نترسی و شرم نکنی . مجاهد گفت دشنام دهی ایشان را و عبدالله عباس گفت برنجاني ایشان را بدست وزبان و ایذاء دست زدن بنعل و کفش باشد اگر توبه کنند وعمل نیك کنند إعراض کنی ازایشان وإیذاء مکنی ایشان را واینحکم نیز منسوخست بحد ورجم وحد ازقرآن معلوم است ورجم ازسنت راوی خبر گوید ابوهریره وزید ابن خالد الجهنی گفتند دومرد بخصومت پیش رسول عليه‌السلام آمدند و گفتند یارسول‌الله «أقض بيننا بكتاب‌الله» میان ما حکم کن بکتاب خدای رسول عليه‌السلام گفت بگوئی یکی ازایشان گفت یارسول‌الله پسر من مزدور این مرد بود بازن او زنا کرد مرا گفت حکم او آن است که رجم کنند او را من فدیه کردم این پسر را بصد گوسفند و کنیزکی اکنون چون معلوم شد واجب براو صد تازیانه است و واجب برزن رجم است که پسر من محصن نبود و زن محصنه است رسول عليه‌السلام گفت بخدای که از میان شما بکتاب خدای حکم کنم اما گوسفند و کنیزك تو راست باتو بایددادن

و پسررا حاضر کردند بفرمود تااورا صد تازیانه بزدند و از شهر براندند تایکسال ومرددگر را گفت و نام او انیس بود تازن را حاضر کرد و گفت اگر إقرار کند رجمش کنم زن اقرار داد بفرمود تا رجمش کردند . و عروة بن الزبیر گفت مردی درعهد عمر زنا کرد عمر او را حد زد و یکسال براند، جابر عبدالله انصاری گفت مردی بیامد از اسلم و گفت یارسول‌الله من زنا کردم رسول عليه السلام روی از او بگردانید او بدگر جانب‌رفت و بگفت، رسول روی بگردانید او بدگر جانب رفت تا برخویشتن چهار بار گواهی داد ،رسول عليه السلام گفت‌دیوانه‌ای‌تو؟ گفت‌نه ای رسول‌الله گفت تو زن داری ؟ گفت بلی یارسول‌الله رسول عليه السلام بفرمود تا اورا بمصلی‌بردند و رجم کردند و براو ثنا کرد . بریده روایت کند و گوید ماعزبن مالك بنزدیك رسول آمد و گفت یارسول‌الله «إني‌زينت فطهّرني » من زنا کرده‌ام مرا پاك کن رسول عليه السلام گفت برو توبه کن و آمرزش خواه از خدای تعالی‌پاره‌ای‌برفت پس بازآمدو گفت‌یارسول‌الله«زنيت‌فطهّرني» رسول‌همان گفت‌برفت‌پاره‌ای و بازآمد وهم این سخن گفت و رسول عليه السلام همان جواب داد تـا چهار بار ببارچهارم‌رسول گفت‌تودیوانه‌ای؟ گفت‌نه ازصحابه پرسید و گفت ازاین هیچ‌دیوانگی دانی ؟ گفتند نه یارسول‌الله گفت بنگری‌تامست هست بدیدند مست نبود رسول عليه السلام گفت‌زنا کردی محصن بودی گفت بلی رسول عليه السلام بفرمود تااورا رجم کردند ، آنگه گفت «استغفروا لماعز» برای ماعز استغفار کنید رسول عليه السلام برای او استغفار کرد و گفت ماعز توبه ای کرد که اگراز میان امتی ببخشند (١) بهمه‌برسد. عبدالله عباس گفت عمر خطاب گفت که من‌می‌ترسم که چون روزگار دراز برآید مردمان گویند رجم در کتـاب خدای نمییابیم فریضه از فرائض خدای ضایع کنند ألا ورجم واجب‌است برآنکه زنا کندو محصن باشدچون‌بینه‌ای‌بآن قائم شود یااو اقرار دهد یاحملی ظاهر شودومن درقرآن خوانده‌ام :«الشيخ والشيخة أذازنيا فارجموهماالبتة » ورسول عليه السلام درعهد خودرجم کرد وما رجم کردیم .

قوله (إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ) حقتعالی گفت توبه برخدای آنان راست که گناه کنند بجهالت وفي قوله‌على‌الله أقوال بعضی گفتند معنی آن‌است که عندالله و بعضی دیگر گفتند من‌الله و اگر برظاهر رها کنند آن‌را وجهی باشد و معنی‌آن بود که قبول توبه برخدای آن‌را بود برای آنکه‌توبه چون با خدای مضاف بودبمعنی‌قبول بود یعنی برخدای چون حقی استکه قبول کند توبهٔ آن کس که چنین باشد قال‌الله تعالی. «ثم تاب‌الله عليهم » ای قبل توبتهم و قوله « فتـاب عليه » و در معنی جهالت چند قول گفتند یکی

(١) یعنی تقسیم کنند .

آنکه مجاهد و ضحاك گفتند عمد است . کلبی گفت جاهل نباشد که گناه است ولیکن عقوبتش نداند . و بیشتر مفسران گفتند مراد حمله گناه است برای آنکه هر کس که او معصیت کند جاهل باشد تا توبه کردن . و قتاده گفت بر اینقول اجماع صحابه است ، فراء گفت و جبائی که برسبیل تأویل باشد که گناه کنند و ندانند که آن گناه است،زجاج گفت جهالت آنست که اختیار لذت عاجل کنند برلذت باقی. بعضی دگر گفتند ندانند که آن گناه است از آنکه نظر نکرده باشند و تفحص آن طریق نکرده روایت دلیل است بر آنکه خدایتعالی توبه قبول کند از جملهٔ معاصی اگر کفر باشد واگر دون کفر (ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ) آنکه توبه کند زود از مدتی نزدیك . سدی وکلبی گفتند پیش از بیماری و مرگ عکرمه گفت هرچه پیش از مرگ بود آن نزدیك باشد. ابومجلز و ضحاك گفتند پیش ازآنکه ملك الموت را بیند .

ابوموسی گفت پیش‌از آنکه مرگ باورسدبفواق(۱)ناقه. عبدالرحمن‌السلمانی گفت: چهار کس‌از اصحاب رسول‌حاضر بودند حدیث‌توبه‌بر آمد یکی گفت من‌ازرسول‌عليه‌السلام شنیدم که گفت خدایتعالی توبهٔ بنده بپذیرد پیش ازمرگ به‌نیم روز ، دیگری گفت من شنیدم که چون پیش ازمرگ بچاشتی توبه‌کند خدایتعالی‌قبول کند، چهارم(۲) گفت‌من‌شنیدم که گفت: «إن‌الله‌يقبل توبة عبده مالم يغرغر » خدایتعالی توبه بنده قبول کند مادام تا جانش بغرغره رسیدن. عبادة بن الصامت گفت‌رسول عليه‌السلام گفت هر کس که پیش ازمرگ بیکسال توبه‌کند خدایتعالی‌توبهٔ او قبول کند آنگه گفت یکسال بسیار بود هر کس که پیش از مرگ بیکماه توبه‌کندخدای تعالی توبهٔ او قبول کند آنگه گفت ماهی بسیار بود هر که پیش از مرگ بیك هفته توبه‌کند خدایتعالی توبهٔ او قبول کند آنگه گفت هفته‌بسیار بود هر که او پیش از مرگ بیك‌روزتوبه کند خدایتعالی توبهٔ او قبول کندآنگه گفت روزي بسیار بودهر که او پیش از مرگ بساعتی توبه کند خدایتعالی توبهٔ او قبول کند آنگه گفت ساعت بسیار بود هر که او توبه کند پیش ازآنکه جان او بغرغر رسد خدایتعالی توبهٔ او قبول کند. ابوسعید خدری روایتکرد ازرسول عليه‌السلام که گفت ابلیس گفت‌خدای را که بعزت وجلال تو که مفارقت نکنم ازبنی‌آدم تاجانشان در تن بود حقتعالی گفت بعزت وجلال من که در توبه برایشان گشاده دارم تا جانشان زیربر باشد. هم ابوسعید روایت کرد که رسول عليه‌السلام گفت که ابلیس گفت بارخدایا باینکه بامن کردی بندگان ترا اضلال و اغوا میکنم تا جانشان در تن باشد حقتعالی گفت بعزت و جلال من که

(۱) بقدر دوشیدن شیر ناقه . (۲) کذا .

ایشان را میآمرزم تااستغفارمیکنند(۱)(وَكانَ اللهُ عَليماً حَكيماً) و خدایتعالی همیشه دانا و محکم کار میباشد دانا باحوال بندگان وحکیم بعفو و عقوبت ایشان (وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ ـ الاية ـ) حقتعالی در این آیه بیان کرد که قبول توبه تا کی باشد گفت توبه نباشد آنان را که اصرار کنند بر کفر و معاصی تا آنکه مرگ بایشان حاضر و بدر مرگ رسند و أعلام مرگ پیدا شود ایشان‌را از معاینهٔ فرشته و جز آن چیزها که ایشان را ملجأ کند بتوبه آنگه گویند ما توبه‌کردیم و حکم کافران در این باب هم این است قوله (وَلا الَّذينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفّارٌ)ونه آنانکه بدرمرگ رسند و ایشان کافر باشندوالذین در محل جر است عطفاً علی قوله « للذين » والتقديرولا للذين يموتون و واو حال‌راست في‌ـ قوله « و هم كفار اولئك اعتدنا » واصله أعددنا قلب کردند یکدال را با تاء و گفته‌اند أعتدنا أفعلنا من العتاد و الشيء العتيد هو المعتد فعيل بمعنی مفعول والعتيدة طبل يجعل فيه الطيب والعتاد اسم للشيء المعد و هو أيضاً اسم للمصدر وقال عدی‌بن الرقاع في‌معنى المفعول:

تَأْتيهِ أَسْلابُ الأَعِزَّةِ عَنْوَةً   قَسْراً وَيَجْمَعُ لِلْحُرُوبِ عِتادها(۲)

ويقال‌للفرس المعد للحرب‌عتيد وعتد أيضاً قال الاسعر الجعفي :

راحُوا بَصائِرُهُمْ عَلی‌أَكْتافِهِمْ   وَبَصيرَتي يَعْدُوا بِها عَتَدٌ وَأيٌ(۳)

والبصيرة بقية الدم اگر گویند چرا دراینوقت توبه را قبول نباشد ؟ گوئیم برای‌آنکه اعلام قیامت ظاهر شودوالجاء حاصل آید وآن علوم که مستدل بود ضروری گردد ودرآخرت هم‌برای این‌علت توبه قبول‌نباشد که علوم‌ضروری حاصل‌آید ومنافع ومضار بی کرانهٔ‌بی‌اندازه که موعود بود منقود شود و این جمله سبب الجاء است . و آیه دلیل نیست بر آنکه خدای تعالی قبول توبهٔ فاسق یاکافر نکند پیش از اینحالت ونه آنکه خدایتعالی عفو نکند از مؤمن فاسق بی‌توبه و اگر ما را باعقل رها کردندی در حق کفار هم این گفتمانی جز آن است که

(۱) این احادیث منافی آن نیست‌که در چند جا بتفصیل گذشت‌که قبول توبه واجب نیست بر‌ـ خدای بلکه تفضل است یعنی برحسب قابلیت تائب وفضل و حکمت خویش بسیار باشدکه بیامرزد حتی نزدیك مرگ .

(۲) مال‌های غارت شده ازمردم نیرومند نزداوآید بقهروزور واووسائل برای جنك‌آماده‌میکند.

(۳) شاعر مذمت‌گروهی میکندکه بقصاص خون‌کسان خویش بر نمیخیزند وکین نمیخواهندگوید آن مردم رفتند و خونها را پس پشت افکندند ومن خون را طلب میکنم براسبان آماده و تندرو.وأی درمنتهی‌الارب گوید سخت‌شتاب‌وتیزرو ازگورخرواسب وجزآن .

سمع منع میکند از این من قوله: «إن‌الله لایغفر أن‌یشرك به» و قوله (عَذاباً أَلِیماً) ای‌مؤلماً فعیل بمعنی مفعول باشد ما برای ایشان عذابی نهاده‌ایم‌دردناك. آیة مخصوص باشد بآنانکه معلوم از حق ایشان آن‌استکه توبه نکنندازکفر و فسق ودرجملهٔ فساق بآنانکه معلوم‌ازحق ایشان این‌استکه خدای عفو نکند ایشان‌را .

(یاأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لایَحِلُّ لَکُم أَنْ تَرِثُوا النِّساءَ کَرْهاً ـالآیة ـ) ، مفسران گفتند سبب‌نزول آیه آن بودکه در جاهلیت و بدایت‌اسلام چنان بودکه چون مردی فرمان یافتی و زنی رهاکردی وارثی از آن مرد بیامدی و جامهٔ براو افکندی یا برخیمهٔاواواولیتر گشتی باو ازنفس او ، زن رابرخود هیچ حکم نماندی در حبالهٔ او فتادی بی‌مهری بمهراول که متوفی کرده بودی ،آنگه مردمخیر بودی‌خواستی دخول کردی بااو بمهر اول وخواستی عضل کردی اورا اعنی منع کردی از نکاح و دخول نکردی باو واو را اضرار کردی تااوفدیه کردی از مال خود و خود را باز خریدی ویا وفات آمدی اورا میراثش برداشتی ، واگرزن برفتی پیش ازآنکه این‌مردجامه براو افکندی مالك نفس خود شدی همچنین میبودتاابوقیس ابن‌الاسلت الانصاری فرمان یافت و زنی رهاکرد نام او کبیشه پسری از آن ابوقیس بیامدکه نه از این زن بود و جامه براو افکند و زن‌را در حباله گرفت ودخول نکرد با او ونفقه‌نکرد اورا زن برخاست و بشکایت پیش رسول آمد و گفت یارسول‌الله پسر شوهرم بیامدومرا دربند کرد ورها نمیکندکه شوهر کنم ونفقه نمیکند برمن و من در مانده‌ام رسول ﷺ گفت‌برو بنشین تا خدایتعالی‌در باب توچه‌حکم کند زنان مدینه چون بشنیدندکه این زن بارسول‌شکایت کرده است بیامدند و گفتند یا رسول‌الله ما نیز از این حال متشکی ایم خدای تعالی این آیه فرستاد .

«یاأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لایَحِلُّ لَکُمْ»ای‌مؤمنان‌حلال‌نباشدشمارا.«أَنْ تَرِثُوا النِّساءَ کَرْهاً»که‌زنان رابمیراث برگیری بکره وجبر بی‌اختیار ایشان چنین که شرح دادیم حمزه وکسائی و خلف و اعمش و یحیی بن وثاب خواندند کُرهاً بضم الکاف اینجا و در سورة التوبة و باقی قرّاء بفتح‌کاف خواندند کسائی گفت این دو لغت‌است بیك معنی فراء گفت الکره و الاکراه والکره المشقة آنچه از قبل دیگری باشدکَره بود و آنچه ازقبل اوبودکُره بود بضم الکاف (وَلا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ ما آتَیْتُمُوهُنَّ) جویبر گفت‌از ضحاك که آیه در حق کسانی آمد که در حجر ایشان دختران یتیم بودند ایشان را بشوهر ندادندی و

عضل کردندی طمع در مال ایشان یازنی پیر داشتی خداوند مال ، و او را بـا او خوش نبودی خواستی تا زنی جوان کند یازنی جوان بزنی کردی آن زن را مقاربت نکردی و دست نبداشتی طمع در مال او ، تاچون وفاتش آید میراثش بر دارد حقتعالی گفت عضل مکنی کسانی چنین را تا بهری از آنچه بایشان داده باشی ببری(إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ) الا آنکه فاحشه کنند ظاهر، ابن کثیر و ابو بکر عن عاصم خواندند «مبینة» بکسر الیاء و باقیان بفتح یا و در فاحشه خلاف کردند بعضی گفتند زناست حسن بصری گفت اگر زن زنا کند شوهر را بود که با او خلع کند عطا گفت در بدایت اسلام چنان بود که زنی زنا کردی شوهر از او چیزی گرفتی یا مهر از او باز ستدی اینحکم منسوخ شد بحد. عبدالله مسعود و قتاده و ضحاك گفتند مراد بفاحشه نشوز است و در اخبار ما آمده است که از جمله فاحشه و کمینه او آن بود که اهل مرد را بزبان برنجاند . جابر عبدالله انصاری روایت کند از رسول ﷺ که او خطبه کرد و گفت: «اتقوا الله فی النساء فانکم أخذتموهن بامانة الله و استحللتم فروجهن بکلمة الله » و شما را بر ایشان آنست که کسی را بر بستر شما نیارند که شمارا از آن کراهت بود اگر از این معنی چیزی کنند بزنی ایشان را زدنی و طعام و کسوت از ایشان باز مگیری بسنة و قاعدة (وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ) و با ایشان بوجه معروف زندگانی کنی بعضی گفتند مراد آن استکه آنچه ایشان باشما کنند بایشان همان کنی و اگر شما بطبع ایشان کاره باشی بایشان بسازی و مفارقت نکنی که بسیار چیزها باشد که شما آن را کاره باشی و خدایتعالی در آن خیر بسیار نهاده باشد. بعضی گفتند فرزند است یعنی باشد که شما را از ایشان فرزند باشد قولی دیگر آنست که باشد که دلهای شما از آن کراهت بگردد و شما صلاح خود بدانید عبدالله عمر گفت مرد باشد که استخاره کند در کاری و خدایتعالی برای او آنچه خیر او باشد اختیار کند اورا خوش نیاید چون بنگرد بعاقبت بداند که آنچه خدایتعالی برای او اختیار کرد صلاح و خیر او در آن بود(وَإِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ ـ الاية) عرب را عادت بودی که چون زنی کردندی و مهر دادندی او را آنگه ایشان را از آن ملالی بودی آنچه او را داده بودندی از او بستاندندی و بمهر دگری دادندی حقتعالی از این نهی کرد و گفت اگر خواهی که زنی را بدیگری بدل کنی و آن زن اول را قنطاری زر یا سیم داده باشی بمهر یا بهبه روا نیست شما را که از او باز گیری إلا که از وی نشوزی بود یا فاحشه و تفسیر قنطار برفت و مراد آنکه عبارت است از مال بسیار آنگه گفت (أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا) لفظ استفهام است و مراد تقریع و توبیخ و انکار

و نصب بهتاناً و إثماً بر تمیز باشد و گفته‌اند باضمارفعلی مقدّر والتقدیر أتأخذونه فتصیبون فی‌أخذه بهتاناً و إثما مبینا .

قوله (وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ) آنگه برسبیل تقریع‌وانکار گفت چگونه بگیری‌ازاوچیزی (وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ)و اوحال راست وبهری ازشمابهری رسیده واین کنایت است از جماع و اصل افضا رسیدن بچیزی باشد بروجهیکه حایل نبود میان ایشان (وَأَخَذْنَ مِنكُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا) وایشان عهد محکم بسته‌اند ازشما. حسن بصری گفت مرادآن‌عهد استکه زن یاولی زن بامرد کند که باو ازدوکار یکی کند « امساك بمعروف اوتسریح باحسان» مجاهد گفت‌کلمه نکاح خواست که بدان استحلال فرج کنند. شعبی و عکرمه گفتند و ربیع‌هو قوله «اخذتموهن بأمانةالله واستحللتم‌فروجهن بکلمةالله» . بدانکه قلت و کثرت مهر موقوف‌بر اتفاق و تراضی هردو بود آنمقدار که قرار افتد جز که مستحب آن استکه تجاوز نکندازمهر محمدی عليه‌السلام وآن پنجاه دینار زرسرخ باشد قیمتش پانصد درم نقره سره وآن مهر فاطمهٔ زهرا است علیها السلام وچون‌مردی برزنی نکاح‌بندد علی‌الصداق‌المحمدی اینقدرلازم باشد اورا بیشتر نه.. و در اخبار آمد که عمر خطاب که ام‌کلثوم بنت فاطمة بنت رسول‌الله بخواست چهل هزار درم مهراوبکرد . وابن‌سیرین گفت که حسن‌بن علی عليهما‌السلام زنی بخواست بامهر صد کنیزك باو فرستاد هر کنیز کی بدرهٔ درم داشتند هزار درم در او، عقبة بن عامر الجهنی گفت رسول عليه‌السلام مردی را گفت خواهی که فلان زن را بتو دهم گفت آری رسول عليه‌السلام آنزن را بآنمرد دادو صداقی معین نکرد و این مرد بحدیبیه حاضر بودو بخیبر و او را نصیبی بود در غنیمت‌وقسمت نگرفته بود ، او را وفات نزدیك رسید ، و صایت کرد و گفت رسول عليه‌السلام این زن‌را بمن داد و صداقی معین نکرد و مرا سهمی و نصیبی در غنیمت هست آنچه نصیب من است باین‌زن‌دهی بمهر او، چون قسمت غنیمت کردند نصیب او بزن دادند بصد هزار درهم بفروخت ـ و عبدالله عباس زنی را از بنی‌سلیم بزنی کرد برمهر هزار درم، وعروة البارقی دختر هانی بنت قبیصه‌را بزنی کرد برچهل هزار درم. ومطرف بن شخّیر زنی‌را بزنی کرد برده هزار درم ورسول عليه‌السلام گفت « خیر النکاح ایسره مهراً » و رسول عليه‌السلام گفت از یمن و خجستگی زن آن استکه نکاحش آسان بودو رحمش آسان ، یعنی مهرش اندك بود وولادتش آسان .و ابوهریره گفت درعهد رسول عليه‌السلام صداق زنان‌ده اوقیّه بودی هراوقیّه چهل‌درم، عبدالرحمن روزی درنزدیك رسول عليه‌السلام آمد وأثر خلوق بروی بود رسول عليه‌السلام گفت چیست این گفت یا رسول‌الله زنی

کرده‌ام بروزن استخوان خرمائی‌درم رسول صلی الله علیه و آله گفت: «بارك‌الله لك أولم‌ولو بشاة» ولیمه‌بکن واگر بگوسفندی باشد، سهل‌بن سعد الساعدی گفت روزی زنی بنزدیك رسول آمد و گفت یا رسول‌الله من خویشتن را بزنی بتو دادم رسول صلی الله علیه و آله جواب نداد یکی از جمله صحابه گفت‌ای رسول‌الله اگر ترا رغبت نیست بمن‌ده اورا ، رسول صلی الله علیه و آله گفت چیزی داری که بمهر او دهی گفت ندارم مگر این ازار پای، رسول صلی الله علیه و آله گفت پس ترا از آن نبگزیرد برو انگشتری‌باو ده و اگراز آهن باشد گفت یا رسول‌الله ندارم گفت : «أمعك‌شيء من‌القرآن» از قرآن‌چیزی دانی گفت بلی کذا و کذا سورهٔ فلان و فلان سوره رسول صلی الله علیه و آله گفت بتو دادم اورا براینکه تو دانی از قرآن اورا بیاموز .عبدالله عامرروایتکرد که مردی در عهد رسول صلی الله علیه و آله زنی‌خواست رسول صلی الله علیه و آله گفت مهر اوچه داری گفت این نعلین که در پای دارم رسول صلی الله علیه و آله زن‌را گفت‌راضی باشی باین گفت آری رسول صلی الله علیه و آله اورا بآن مرد داد بآن نعلین . جابر عبدالله انصاری گفت‌از رسول صلی الله علیه و آله‌شنیدم که گفت هر کس که درمهرزنی کفی‌پست(۱) یا گندم یاخرما بدهداستحلال کرده باشد وحلال بود اورا، وابوسعید خدری گفت رسول صلی الله علیه و آله ام سلمه را بده درم‌بزنی کرد إبراهیم بن عبدالله الکنانی گفت سعید بن‌المسیب دخترش را بمردی داد بدو درم‌مهر.ورسول صلی الله علیه و آله گفت : « من استحل بدرهم فقد استحل » گفت هر کس که او زنی‌را بدرمی بحلال کند حلال باشداورا . و درخبراست که چون مأمون دخترش‌را ام الفضل بمحمد بن علی‌بن موسی التقی علیه السلام داد وآن‌روزهفتصدهزار دینارسرخ او را خرج افتاد ولکن صداق پنجاه دینار سرخ کرد قیمت پانصد درم نقره صداق محمدی .

قوله (وَلا تَنْكِحُوا مانَكَحَ آباؤُكُمْ مِنَ النساءِ -الآية-) . گفتند آیه در حصین ابن أبی قیس‌آمد که زن پدر را بزنی کرد کثیبه بنت معن ، ودراسود بن خلف که زن پدررا بزنی کرد فاختته بنت الاسـود بن المطلب و در منظور بن ریان که زن پدر را بزنی کرد اشعث بن سوار گفت ابو قیس فرمان یافت و از جملهٔ صالحان انصاریان بود پسر او قیس زن پدر را گفت بزن من‌باش او گفت تومرا بجای فرزندی ومن ندانم تا روا باشد یانه ولکن از رسول بباید پرسیدن رسول را پرسیدند گفت‌تاخدای چه‌فرماید این‌آیه آمد که «ولاتنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء » گفته‌اند ما بمعنی من‌است یعنی نکاح مکنی برآنکس که‌پدرتان بر‌او نکاح کرده باشد و گفتند ما مصدریه است یعنی : ولا تنکحوا النکاح الذی نکح آباؤکم من النساء . مراد جنس است تا آزاد و برده دراو شونداما آزاد بعقد و وطی و أما برده‌بوطی

(۱) پست آن است که قاووت می‌گویند .

دون ملك برای آنکه آن پرستار را که پدر دیده باشد بخلوت برفرزند ملکش حرام نبود وطیش حرام بود اما آنرا که پدر براوعقد بسته بود پسر را حرام بود براو عقدبستن وزن‌پدر پدر و إن‌علوا حرام باشد برفرزند . و فرزند زاده و إن سفلوا . و در آیه دلیل است بر- آنکه‌عبارت توان کردن بیك‌لفظ ازدومعنی‌مختلف برای آنکه‌مراد بنکاح در آیه‌هم‌عقداست وهم وطی(۱) خلاف آنچه‌معتزله گفتندو بر این‌چه انکار است‌چه‌میشاید که عبارت کنندبیك‌لفظاز متضادین نحو قولهم إذا غاب الشفق‌صل العشاء . و شفق عبارت است از حمره و بیاض وایشان متضادند چون در ضدین‌جاریست درمختلفین اولیتر (إِلاَّ مَا قَدْ سَلَفَ) در او دوقول گفتند یکی آنکه : إلا ماقد سلف‌فان‌الله قدعفی عنکم إلا آنکه‌گذشت که خدایتعالی عفو بکردشما را از آن‌و براینوجه استثناء منقطع‌بود. و وجه دیگر این است که إلا ماقد سلف فابقواعلیه إلا آنچه‌گذشته است که اوحرام نیست آنچه پس‌اوباشدحرام شدبراینوجه‌استثناءمتصل باشد، (إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً) مراد بفاحشه حرام است و این اولیتر است از قول آنکس که گفت معنی فاحشه زنا است برای آنکه این عقد است یا شبه عقد است هیچیك از دو زنا نباشد . مبرد گفت‌کان زیادت است زجاج گفت این درست نیست برای آنکه کانْ چون زیاده باشد عمل نکند چنانکه شاعر گفت : عَلىٰ كَانَ المُسَوَّمَةِ العِرابِ (۲) و دیگری گفت :

وَجيرانٍ لنا كانوا كِرامِ

(وَمَقْتاً) والمقت البغض علی فعل قبیح یقال‌مقته علی کذا فهو ممقوت و مقت هوإلی الناس یمقت مقاتة (وَسَاءَ سَبِيلاً) أی ساء ذلك السبیل الذی سلکوه سبیلا . و بدراهست آن راه که ایشان سپردند یعنی‌بد فعل است آنکه ایشان کردند ونصب سبیلا برتمیز باشد کقوله «ساء مثلا».

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ

حرام کردند بر شما مادران و دخترانتان وخواهرانتان را وعمه‌گانتانرا وخاله‌گانتانرا و دختران

الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ

برادر و دختران خواهر و مادران که شمارا شیر داده باشند و خواهرانتان از شیر خوردن

---

(۱) بیشتر علمای ماگویند‌استعمال‌لفظ دردومعنی جایز است وبعضی ازمتأخران واهل‌عصر ماجائز نمیدانند وحق بامؤلف‌است‌که جائز دانسته ومادرمحل خودبتفصیل ثابت‌کرده‌ایم .

(۲) مسومه داغ‌نهاده وعراب اسبان تازی‌گرامی نژاد .

وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ

و مادر زنانتان و دختران زنانتان که در کنار شما باشند از آن زنان که در شده

بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ

باشید با ایشان پس اگر درنشده باشید با ایشان بزه نیست بر شما و زنان پسرانتان که از

أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (٢٨)

پشت شمااند وآنکه جمع کنید میان دوخواهر مگر آنکه گذشت که خدای هست آمرزگار بخشاینده

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ

و آنانیکه شوهر دارند از زنان مگرآنچه مالك شد دستهای شما نوشته خدای بر شما وحلال نکرد شمارا

مَا وَرَاءَ ذَلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ

آنچه جز اینهاست آنکه بجوئید با مالهایتان و نکاح کننده نه زنا کننده پس آنچه متعه کنی از زنان

فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ

پس بدهید مهرهای ایشان را واجب بزه نیست بر شما در آنچه راضی شوید بآن پس از مهر معین که

اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (٢٩) وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ

خدای هست دانا و درستکار و آنکه ندارد از شما وسعی ومالی که بزنی کند زنان

الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ

با ایمان را پس بخواهد ازآنچه مالك بود دستهای شما اززنان بنده با ایمان وخدای داناتراست بایمان شما

بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ

بعضی از بعضی پس بزنی کنی ایشان را بفرمان خداوندان ایشان و بدهید ایشان را مهرهای ایشان بتمام

مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ (٣٠) فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ

نکاح کننده نه زناکننده و نه گیرنده دوستان پنهانی پس چون شوهر کنند پس اگرآرند ناشایستی را

فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ

پس برایشان باشد نیم آنچه بر زنان آزاد باشد ازعذاب این آنکس راست که ترسد از زنا از شما واگر

تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٣١) يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ

صبر کنند به بود شمارا وخدای آمرزگار وبخشاینده‌است میخواهد خدای تا بیان کند برای شما ونماید شمارا

سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۳۲) وَ اللَّهُ يُرِيدُ
راه آنانکه پیش ازشما بوده‌اند و توبه پذیرد برشما و خدای دانا ودرست‌کاراست و خدای خواهد

أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلاً عَظِيماً (۳۲)
که توبه پذیرد بر شما ومی خواهد آنانکه پی شهوت‌هادرند که میل‌کنید ازدین میل بزرگ

يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفاً (۳۳).
می‌خواهد خدای‌که سبك کند ازشما و آفریدند آدمی را سست .

قوله (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ ـ الآية ـ) بعضی متکلمان‌دراصول الفقه گفتند این آیه و آنچه جاری مجری اینست . من قول «حرمت‌علیکم المیتة ـ الایة» مجمل است که از ظاهراو چیزی نتوان شناخت الا ببیان‌برای آنکه‌اعیان حرام نباشند و إنما تصرفات‌حرام باشد و تصرفات معین نیست بیان باید و درست آنستکه این مجمل نیست و مراد بظاهر این معلوم است برای آنکه آنچه حرام و حلال باشد از زنان در شرع عقد و وطی باشد ولاسیما قرینه در پیش برفت من قوله . «ولا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء» و نیز معلوم است در آیهٔ تحریم مردار چونکه مراد از او خوردن وفروختن است نه نقل‌کردن و درونگریدن و مانند‌این‌قوله حرمت .و أصل‌اینکلمه منع باشد یقال‌حرمته کذا إذا منعته إیاه وحرمان‌خلاف رزق باشد و محروم نقیض مرزوق باشد و چون عین مضعف کنند بلیغ تر شود و بعرف شرع مخصوص شد بمعنی مخصوص بر وجهی مخصوص «امهاتکم» واحدام باشدو در اصل امهه بوده است علی وزن فعله مثل قبرّة وحمرّةهاء در واحد بیفتاد ودر جمع بازآمد قال‌الشاعر .

أُمَّهَتِي خِنْدِفُ الْيَاسُ أَبِي(۱) و گفته‌اند اصل امّ امّه بوده‌است وقال الشاعر:

تَقَبَّلْتَهَا مِنْ أُمَّةٍ لَكَ طَالَ مَا تَثُوبُ إِلَيْهَا فِي النَّوَائِبِ أَجْمَعَا (۲)

آنگه جمعش‌امّات‌بود قال‌الشاعر :

كَانَتْ نَجَائِبُ مُنْذِرٍ وَمُحَرِّقٍ أُمَّاتِهِنَّ وَ طَرْقُهُنَّ فَحِيلاً (۳)

---

(۱) الیاس پدر قبیله است وخندف‌مادر قریش‌است .

(۲) شجاعت ومکارم را ازمادری بمیراث‌گرفتی‌که پیوسته درمشکلات باوپناه میبردی .

(۳) محرق فرزند نعمان بن منذر است و شاعر مدح شترانی میکندکه.مادرانشان ازنسل شتران نجیب پدر و فرزند نعمان بودند وپدرانشان‌هم نجیب ونیکونژاد وفحیل نجیب وبااصل است .

حقتعالی در این آیه چهـار ده کس را حرام کرد هفت از جهت نسب و هفت ازجهت سبب امـا از جهت نسب مـادرانند « وإن علون » چندان که ازجدّات باشند من قبل الامّ و الاب داخل‌باشند تحت این (وَبَناتُکُمْ) جمع بنت ودختران و إن سفلن. ودخترزادگان و پسر زادگان در اینجا داخل باشند (وَ أَخواتُکُمْ) جمع اخت خواهرانتان من قبل الاب والامّ أومن قبل‌الاب أو الاُمّ (وَعمّاتُکُمْ وَخالاتُکُمْ) وعمکان وخالکان علی اختلاف آبائهن(وَ بناتُ الأخِ) ودختران‌برادر. وإن‌نزلن‌علی‌اختلاف‌أحوالهنّ(وَبَناتُ الاُخْتِ) و إن نزلن ، و دختران خواهرا گر چه، نازل‌شوند براختلاف أنسابشان این هفت از جهت‌نسب حرامند، و آنانکه ازجهت سبب حرامند (وَأُمّهاتُکُمُ اللّاتي أَرضَعْنَکُمْ). آنانکه شما راشیر داده باشند مادر رضاعی‌باشند و خواهران ازجهت‌رضاع وهرچه از جهت نسب حرام‌باشند از جهت رضاع نیز حرام باشند . لقوله عليه‌السلام « یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب » أبو عبدالرحمن السلمی روایت کرد از أمیرالمؤمنین عليه‌السلام که گفت من رسول عليه‌السلام را گفتم یا رسول الله چرا دیگرانرا ودورانرا بزنی میکنی و کسانی که نزدیك‌ترند رها میکنی گفت برای که میگوئی گفتم دختر حمزه گفت اوحلال نباشد مرا که او دختر برادر من است از جهت رضاع. و شرط تحریم رضاع‌یکی باشد از سه‌چیزیکی آنکه چندانی بود که گوشت‌رویاند و استخوان سخت کند وإمّا پانزده‌رضعه باشد پیاپی که درمیانه شیرهیچکس نباشد یاشبانروزی که در آن میانه شیر هیچکس دیگر نخورد . ودگر ازشرط او آنستکه درمدت دو سال باشد چه اگرازپس دوسال باشد حکمی نباشدآنرا، وشرط دیگرآنستکه زن باید تامرضعه‌باشد(١) چه اگر شیر او در آورده باشند بدارو و غذا و زن شیر دهنده نباشد آنرا حکمی نباشد اندك و بسیارش را ، و بنزدیك شافعی اعتبار پنج رضعه است وتوالی اعتبار نکرد و گفتند در قرآن بود که «عشر رضعات یحرمن» آنکه منسوخ شد به‌پنج رضعه علی قولهم ، و بنزدیك ابوحنیفه اندك و بسیار تحریم آورد واین قول بعضی اصحاب‌ماست ، و شافعی نیزاعتبار کرد که درمدت دو سال باشد و ابوحنیفه گفت اگراز پس دو سال بششماه بود هم‌تحریم آرد و مالك گفت‌از پس دوسال بیکماه باشد حکم تحریم آرد و دلیل بر آنکه رضاع را بعدالحولین حکمی نباشد قوله « والوالدات یرضعن أولادهن حولین کاملین لمن أرادأن یتمّ الرّضاعة » بیان کرد .که تمامی رضاع بدوسال بود و آنچه پس از اتمام باشدآن‌را حکمی‌نبود برای آنکه نه آن باشد ونیزقول النبی عليه‌السلام «لارضاع‌بعدالحولین و إنّما الرضاع‌ما أنبت‌اللحم وشدّ‌العظم»(وَأُمّهات

(١) یعنی رضاع از ولادت باشد و اگر بی‌ولادت بدارو وغذا و تدبیر دیگر شیر آورد موجب حرمت نیست .

نِسَآئِکُمْ) و مادر زناتتان علی کل حال سواء اگر دخول کرده باشی بادختر ایشان یـا نکرده باشی بر قول بیشتر فقهاء و مفسران واهل عراق گفتند (۱)اگر بازنی نزدیکی کند بحرام یا بوسه دهد اورا یالمس کند اورا بشهوت دختر براو حرام‌شود، بنزدیك شافعی الابعقد صحیح حرام نشود وروایتی از عبدالله عباس آوردند که او گفت دخول درهردو شرط استدر مادر زن و دخترزن که ربیبه‌باشد وروایتی شاذ کردند از علی وزیدبن‌ثابت (وَ رَبائِبُکُمُ اللاتی فِي حُجُورِکُمْ مِنْ نِسائِکُمُ اللاتی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ)و دختران زناتتان که‌درحجر شما باشند و پروردهٔ شما باشند بشرط آنک بامادران دخول رفته‌باشد، ومعنی دخول‌فقهاءرادر آن خلاف است بعضی گفتند جماع است واین قول عبدالله‌عباس است و اختیار ابن جریرطبری وعطا گفت و جماعتی مفسران که لمس را همین حکم باشد واین مذهب ماست واگر چه حق تعالی گفت « فی حجورکم» آنان نیز که در حجر مرد نباشند یا پروردهٔ او نباشندآنند می که بر مادر عقد بسته شده دختر براوحرام گردد بشرط دخول ووجه این‌آن بود که‌عرب‌آن را که بخواهند کشتن یابخواهد مردن اورا قتیل وذبیح ومرده خوانند برطریق مقاربت ،قال الله‌تعالی« إنّك‌میتوانّهم‌میّتون » وهذه الشاة ذبیحة فلان أی ممایذبح و یصلح للذبح ،وأراك في وجهك قتیلا ای ستقتل ، وربائب جمع ربیبه فعیله بمعنی مفعوله کالقتیلة و الذبیحة وقول آنکس که : « من نسائکم اللاتی‌دخلتم بهن » ردکند باهردو جمله ازربائب وامّهات النساء بعید است برای آنکه‌این خلاف ظاهر است‌وقرینه نیست ودلیلی که بر آن حمل توان‌کردن از برای‌آن، واین‌در جای صفت زنانی افتاد که مادران‌ربائب باشند ازآن تعدی‌کردن وجهی ندارد و دختران ربائب و إن نزلن داخل باشند در این باب وا گردخول نرفته‌باشداین حکم نبود اورا در تحریم بل رخصت است لقوله « فلا جناح علیکم»(وَ حَلائِلُ أَبنائِکُمُ الَّذینَ مِنْ أَصلابِکُمْ) وزنان پسراتتان که از صلب شما باشند براطلاق اگر دخول کرده باشند و اگرنه وفرزند زادگان ، وان نزلوا در عموم این شوند و برای آن گفت « من اصلابکم»تا پسر خوانده در اونیاید که خدای تعالی ارااین بلیغ‌تربفرمود رسول را در حق زن زیدحارثه و اوپسر خواندهٔ رسول بود چون زید او را طلاق داد حق تعالی گفت اورا بزنی کن تاشبههٔ آنانکه گمان می‌برند که زن پسر خوانده‌را بزنی نشاید کردن و حکم پسر خوانده دراین باب حکم فرزند صلب باشد زایل شود واگر چه بعدالدخول باشد فی قوله : «فلمّا قضی زید

---

(۱) ابوحنیفه شیبانی وابویوسف ومانند آنها.

منها و طراً زوّجنا كها لكيلايكون على المؤمنين حرج فى أزواج أدعيائهم إذاقضوا منهنّ وطراً.
عطا گفت این آیه آنگه آمد که رسول ﷺ زن زید حارثه راعقدبست و منافقان طعن زدند و حلایل جمع حلیله باشد و حلیله زن مرد باشد و در آنکه اورا چرا حلیله خوانند سه قول گفتند یکی آنکه تحلّ له ویحلّ لها برای آنکه بریکدیگر حلال باشند من الحلال وقول دیگر آنکه تحلّ حیث یحلّ الرّجل . برای آنکه آنجا فرود آید که مرد فرود آید من الحلول وقولی دیگر آن که بند خود براو گشاید من الحلّ ومرد را که شوهر او باشد حلیل گویند .
و قال الشاعر :

يُدافِعُ قَوْماً عَلى مَحْبُوِهم دِفاعَ الحَلِيلَةِ عَنْهَا الحَلِيلا
تُدافِعُهُ نَوْمَها تارَةً وَتُمكِنُهُ رِجْلَها أنْ تَشُولا(١)

(وَأنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الاُخْتَيْنِ) وآنکه جمع کنی از میان دو خواهر سواء اگر بعقد نکاح باشد و اگر بملك الیمین اگر بردو خواهر عقدبندد از دو بیرون نباشند یابدووقت بندد یابیك وقت اگر بدووقت بندد عقدبر اول درست باشد و بردوم باطل ، واگر دریکحال بندد مخیر باشد از میان هردو ازدو گانه یکی را بدارد ویکیرا دست بدارد ، وازمیان دوخواهر جمع شاید کردن بملك، وبه وطی نشاید ، چون دو کنیزك دارد وخواهران باشند ازایشان هر کرا خواهد مقاربت کند آن دیگر حرام شود براو، إلاآنکه یکی را ازملك خود بیرون کند واگر جمع کند میان هردو خواهردروطی و عالم باشد بتحریم آن اول براو حرام شود وتادوم میرد اول اورا حلال نباشد ، واگر عالم نباشد بتحریم آن چون دوم راازملك بیرون کند اول اورا حلال شود این محرمات سببی در این آیه شش است هفتم درآیه اول است فی قوله: « ولاتنکحوا مانکح آباؤکم من النساء » آن را که پدر براوعقد بسته باشد برپسر حرام شود سواء اگر دخول باشد واگر نه ودر عموم این داخل باشد زنان اجداد وإن علوا من قبل الاب والاُمّ بلا خلاف (إلّا ما قَدْ سَلَفَ) استثناء منقطع است و تقدیر ولکن ماقد سلف یعنی آنکه از پیش این گذشته است معفواست وهوالجمع بين الاختين . که درشرع دیگرپیغمبران روا بود ودر خبراست که یعقوب ﷺ دوخواهررا بزنی بجمع داشت ایامادریهودا را وراحیل مادر یوسف را، وروا باشد که بدایت اسلام در شرع مااین نیز رخصت بوده باشد آنگه خدای تعالی حرام بکرد (إنّ اللهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً) خدای تعالی همیشه غفور و آمرزنده و

(١) دفاع میکند از قومی برچیزی‌که موجب نابودی آنهاست چنانکه زن‌شوهر را ازخود دفع میکندگاهی ازخوابیدن بااو مانع میشود وگاه پای‌خودرا دراختیار اومیگذاردکه بلندکند .

بخشاینده بوده است . قوله (وَالمُحْصَنَاتُ) کسائی هر کجا محصنات است در قرآن بکسر صاد خواند مگر اینجا که موافقت کرد باقرّاء درفتح صاد بعضی مفسران گفتند این‌هفتم‌است آنان‌را که از جهت سبب حرامند تمامی چهارده که گفتیم حق تعالی گفت از جملهٔ آنانکه حرامند بر شما برای سبب زنانی‌اند که شوهردارند که آنانرا که شوهری برایشان‌عقدبست حرام شدبردیگری سواء اگردخول بود واگر نبود ونیز آن زنی که در حبالهٔ شوهر میباشد ازعدّهٔ طلاق رجعی‌یاعدّهٔ توفی که شوهر فرمان یافته باشد آنگه استثناء کرداز آنانکه شوهر دارند بعضی را که روا بود ایشانرا که شوهر کنند باآنکه شوهر دارند وآن پرستارانند که ایشانرا بسبی‌بیارند (۱) که‌ایشان‌درنکاح‌مشرکان‌باشندسبی‌ایشان‌بمنزله طلاقشان‌باشدازشوهران شرعاً و این قول امیرالمؤمنین علی است عليه‌السلام و عبدالله مسعود و عبدالله عباس و ابوقلابه و مکحول‌وزهری‌واختیارجبائی ، آنانکه‌چنین‌باشندحلال باشدآنانرا که‌ایشانرا بیارند وطی‌ایشان بعد الاستبراء بحیضة ، و ابوسعید الخدری گفت آیه‌درسبی‌اوطاس آمد که‌رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله روزحنین لشکری را باوطاس فرستاد از آنجا برده آوردند که ایشان را شوهران بودندتحرّج کردند از وطی ایشان خدایتعالی آیه فرستاد و در شاذ علقمه خواند و المحصِنات ومراد زنان پارسا باشند که ایشان نفس خود را احصان کنند و در حصن و حرز گیرند از فساد ، ایشان حرامندو براین قراءت‌شرط‌مانع باشد ازنکاح‌براوازشوهروعدّه‌برمردان(إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ) إلا آنچه دست شما برایشان مالك شود بعقد نکاح و مهر یاملك‌یمین. بعضی دیگر گفتند مراد بمحصنات زنان آزادند ، و روایت کردند ازباقر عليه‌السلام و از یمان که ایشان گفتند مرادآنست که زنان آزاد برشما حرامند آنچه بالای چهار باشند « إلا ماملکت إیمانکم » إلا بردگان چندانکه خواهی و دست رس بود شما را حلال است و این‌خلاف ظاهر است و تخصیص‌عموم، جزکه بر این تخصیص اجماع دلیل است ابن جریج گفت از عطا پرسیدم گفت « الا ماملکت ایمانکم » را معنی آن است که تورا کنیزکی باشد به بندهٔ خودت دهی آنگه تورا باید که‌او را وطی کنی ازاو بازستانی او را ، نزع تو اورا ازاوبجای طلاقش باشد، وعبدالله عباس گفت طلاق پرستار بشش چیز باشد بسبی وبیع وعتق وهبه ومیراث وطلاق. و حکم کنیزك چون باو نکاح کنند از دو بیرون نباشد یاآزادی براو نکاح‌بندیابنده، اگر آزادی نکاح بندد براو درست نباشد الا بدستور مالکش ومهر باخواجه کنیزك باید دادن چندانکه باشد و عقد درست

---

(۱) یعنی باسیری وپرستارکنیز است .

بود و فرزندان او را باشد و طلاق بدست شوهر باشد، اگر خواجه او را بفروشد نکاح باطل شود آنکه او را خریده باشد مخیر بود خواهد عقد برجای بدارد و خواهد فسخ کند مفسوخ شود و اگر خواجهٔ اول بمیرد حکم وارثان هم این باشد اگر رضا دهند و عقد بر انند رفته باشد (١) واگر بشکافند (٢) ایشان‌را بود. و اگر خواجهٔ اول آزادش بکند کنیزك مخیر باشد خواهد رضا دهد بعقد و خواهد ندهد اگر رضا دهد پس از آنش اختیار نباشد و اگر رضا ندهد عقد باطل شود. و اگر آنکه براو عقد بندد بنده باشد یا بندهٔ خداوند کنیزك باشد یا بندهٔ دیگری اگر بندهٔ خداوند کنیزك باشدعقدوفسخ‌بدست‌خواجه‌باشد تاخواهدعقدبسته‌میباشد ازپس آنکه ازمال خودچیزی بدهد بمهر او وهر گه‌خواهد فسخ کند وفسخ‌اواین‌باشد که گویدفرقت بینکما از میان شما جدا کردم و اگر بندهٔ دیگری باشد یامأذون باشد در نکاح یا نباشد اگر مأذون باشد بنکاح حکم اوحکم آزادی باشد جز که‌طلاقش بدست خواجه بنده باشدوخواجه کنیزك را جز مهر نرسد و اگر مأذون نباشد در نکـاح از قبل خواجه خود نکاح درست نباشد و فرزندان که حاصل آیند بندگان او باشند. قوله « وَالمحْصَنَاتُ » اصل احصان در حصن گرفتن باشد و نگاه داشتن و مکان حصین و درع حصینة چون ممنوع باشد از طالبانش و زن پارسا را حاصن و حصان گویند برای آنکه خود را نگاه دارد از ناشایسته و فرس‌حصان گویند اسبی که خداوندش را نگاه دارد ازدشمن پشت او بمثابهٔ حصنی و حصنت المرأة تحصن حصناً فهی حصان مثل جبنت جبنا فهي جبان وأحصن اذا تزوج. مردی که زن بکند یازنی که شوهری بکندواحصان برچهار وجه‌باشد یکی بتزویج که شوهر بکند کقوله‌تعالی «والمحصنات من النساء» ودوم باسلام باشد کقوله.«فإذااحصن‌فان‌اتين بفاحشة فعليهن نصف ماعلی‌المحصنات من العذاب» سوم بعفت باشد نحو قوله «والذين يرمون المحصنات» چهارم بحریه نحوقوله «والمحصنات من الذين اوتواالكتاب من قبلكم»(كِتابَ اللهِ عَلَيْكُمْ) در نصب او دووجه گفت یکی آنکه منصوب باشد بفعلي مضمر و مصدرآن فعل باشد کأنه قال: اكتب‌الله عليكم كتابا. آنکه‌فعل بیفکند و اضافه کرد مصدر را با فاعل و مثله قوله: « صبغةالله » وصنع الله و روا بود که گویند دراین فعل که ظاهر است معنی کتابت بود کأنه قال: حرم‌اللههؤلاءكتابا منه عليكم چنانکه شاعر گفت «وَرُضْتُ فذَلَّتْ صَعْبَةً أي إذْلالٍ»(٣)

(١) یعنی عقدرا اجازه دهند ممضی باشد.

(٢) شکافتن بمعنی حل وفسخ است.

(٣) اورا بتدریج رام‌کردم تاآنکه تن‌داد وتسلیم شد پس‌ازتو سنی.

کأنه قال: وأذللت صعبةأي إذلال فذلت. دوم زجاج گفت روا بود که نصب او برمفعول به بود کأنه قال: ألزموا کتاب‌الله‌علیکم وقول‌سوم آنکه‌علیکم اگرچه‌دراوعمل نکند برسبیل‌اغراء برای آنکه متأخراست‌ولکن‌یدل‌علی‌فعل‌عامل‌فیه‌النصب کأنه‌قال‌علیکم کتاب‌الله علیکم کقوله: «والقمرقدرناه‌منازل»أي‌قدرنا‌القمرقدرناه‌منازل (وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَآءَ ذَٰلِكُمْ) حلال‌بکرد شما را آنچه دون این است‌این چهار ده تن که گفت ازجهت سبب و نسب واینقول بیشترمفسران است که آنچه دون این مذکورانند حلال‌باشند، و مذهب شافعی آنست که نیز حرام باشد با عمه و خاله جمع کردن میان ایشان و دختر برادر و خواهر او را بر سر ایشان بزنی نشاید کردن لقوله عليه السلام: «لاتنکحوا المرأة علی عمتها ولا علی خالتها» وبنزدیك ما آنست که‌عقد برایشان نشاید بستن الا برضاء عمه وخاله و اگر بندد عقد موقوف باشد بررضای ایشان‌اگر روا دارند عقد روا باشد و اگر روا ندارند عقدباطل‌بودوچون‌رضادادندپس‌ازرضا خیار نرسد ایشان را وحکم این محرمات نکاح حکم‌آن محرمات نبود و عموم قوله «واحل لکم‌ماوراء ذلکم» دلیل تحلیل‌این است‌فأمّا خبر محمول بود براین که ما گفتیم که نشاید إلا برضای ایشان. دگرآن که بخبرواحدتخصیص قرآن‌نکنند. عبیدة السلمانی وسدی گفتند معنی‌آنست که أحل لکم مادون الخمس. آنچه زیر پنج‌است اززنان حلال است شما را (أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ) که طلب کنی بمالهایتان (مُحْصِنِينَ) ای متزوجین عاقدین لعقد النکاح چون بعقد صحیح شرعی‌باشد. عطا گفت معنی آنستکه آنچه دون اینانند که ذکر رفت از اقارب و خویشان شما حلال است شما را قتاده گفت: أحل‌لکم ماورآء ذلکم من الاماء، آنچه زیر این است از بردگان و پرستاران حلال است‌شمارا. ووجه اول اولیتر است برای آنکه عام است وشامل این جمله‌را، أهل کوفه وابوجعفر خواندند«واحل لکم»بضم الف و کسر حاء علی مالم یسم فاعله بناء علی قوله تعالی: «حرمت علیکم» وباقی‌قرّاء خواندند «وأحلّ لکم» اسناداً‌الی الله تعالی برای آنکه بذکر خدای تعالی نزدیك است. من قوله «کتاب الله علیکم» واحل بمعنی و أحل الله و خدای بحلال کرد و برقراءت‌اول‌بحلال کردند برفعل مجهول ومعنی هم منسوب‌باشدو مضاف باخدای «أن‌تبتغوا»«أن»مع‌الفعل در محل نصب است علی انه‌بدل من‌قوله «ما» وآن بدل اشتمالی باشدو«ما» در محل نصب‌است علی المفعول به برقراءت آن که‌أحلّ خواند وبرقراءت‌آن که‌اُحلّ‌خواند محل هردو رفع باشد اعنی «ما»و«ان» قوله «محصنین‌غیر مسافحین» نصب هردو بر حال است و معنی احصان اینجا محتملست دو وجه را یکی آنکه

متزوجين عاقدين للنكاح عقد نكاح كننده و ديگر حافظين لفروجهم . و قول اول اوليتر است براى آن كه اين معنى خود مستفاد است من قوله (غَيْرَ مُسافِحِينَ) و مسافحين زانين باشد و سفاح زنا باشد من سفح الماء أى صبه و اگر چه آنكه حلال كند هم سفح آب كند ولكن بعرف شرع آن‌را نكاح‌خوانند و اين را سفاح و دگر آن كه سفح پندارى ريختنى است‌بر-سبيل افساد وتضييع و بن كوه را سفح الجبل خوانند براى آنكه مصب‌آب‌آنجا بود، زجاج گفت مسافح و مسافحه آن دوزانى باشندكه با همه‌كس زنا كنند و أما آن‌كس‌كه او بايك شخص‌مخصوص كنداو ذات‌خدن باشديعنى‌دوست گرفته و برهردو وجه‌زنا بود(فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ) حسن و مجاهد گفتندآنان را كه تمتع بايشان وتلذذبنكاح بريد « فآتوهن اجورهن » مزد ايشان بدهى يعنى مهر ايشان بدهى بتمام و كمال براى آنكه چون يك بار خلوت كرد مهربتمام واجب شد، وديگر مفسران وفقهاء گفتند كه نكاح متعه‌است آنگه خلاف كردند بعضى گفتند منسوخست و بعضى گفتند محكم است آنان كه گفتند منسوخ است بعضى گفتند در بدايت اسلام حلال بود آنگه منسوخ شد بعضى ديگر گفتند بيشتر از سه روز حلال نبود پس ازآن حرام شد آنگه خلاف كردند در وقت فسخ وتحريم او بعضى گفتند عام خيبر بود . بعضى دگر گفتند عام الفتح بود و در اين معنى اخبـارى مختلف و مضطرب روايت‌كردند متفاوت اللفظ والمعنى كه ينقض بعضه بعضاً ، و بعضى دگر از علماء گفتندآيه محكم‌است ومنسوخ‌نيست‌واين مذهب أهل‌البيت‌است، وعبدالله عباس وعبدالله مسعود وسعيدجبير و أبى كعب درقراءت اين قوم از صحابه ودر مصحف اُبي و عبدالله مسعود چنين است كه «فما استمتعتم به‌منهن إلى أجل مسمى فآتوهن اجورهن». حسين‌بن ثابت گفت عبدالله عباس‌مصحفى بمن داد گفت اين مصحف اُبيٌ است وآنجا نوشته بود « فمااستمتعتم به منهن إلى‌أجل‌مسمى» داود روايت كرد از أبوبصير كه گفت از عبدالله عباس‌پرسيدم‌از نكاح متعه مرا گفت سورةالنساء نميخوانى گفتم كجا گفت : « فما استمتعتم به منهن إلى أجل مسمى فآتوهن اجورهن » گفت ما چنين نميخوانيم گفت . والله لهكذا أنزلهاالله ـ ثلثمرات ـ بخداى كه خداى اين‌آيه‌چنين نازل كرد سه‌بار اينحديث‌سوگند ياد كرد، أبورجاء العطاردى گفت عمران‌بن‌حصين راپرسيدم از نكاح متعه گفت بتحليل آن آيتى محكم ازكتاب خداى فرود آمد و هو قوله تعالى « فما استمتعتم به منهن إلى أجل مسمى فآتوهن اجورهن» و هيچ آيه فرود نيامد كه اين رامنسوخ كند و ما در عهد رسول عليه‌السلام اين نكاح كرديم و رسول عليه‌السلام فرمان يـافت ومارا از اين نهى

نکرد پس از آن مردی برای خود چیزی بگفت ما بقول او قول‌خدا ورسول رها نکنیم واین حدیث درمیان صحابه وتابعین معروف بود تا نظم کردند وشاعر گفت :

أقولُ للرَّكْبِ إذْ طالَ الثَّوَاءُ بِنا ... ياصاحِ هَلْ لَكَ في فَتْوَىٰ ابْنِ عَبّاسِ

هَلْ لَكَ في رَخْصَةِ الأطرافِ ناعِمَةٍ ... تكونُ مَثْواكَ حَتّىٰ رَجْعَةِ النّاسِ(۱)

شعبه گفت از حکم پرسیدم حدیث نکاح متعه او گفت از أمیرالمؤمنین علی عليه السلام شنیدم که گفت : « لولا أنّ عمر نهى عن المتعة مازنى إلّا شقيٌّ » اگر عمر نهی نکردی ازمتعه درجهان کس زنا نکردی إلاشقی ، و درخبر است که یکروزعبدالله زبیر در مسجد سخن میگفت‌عبدالله عباس از در درآمد او گفت « جاءنا من سلب‌الله أبصاره » کسی آمد که چشمهای او را خدای باز ستده است و عبدالله عباس در آخر عمر مکفوف شده بود بشنید جواب داد و گفت « انّ‌الله سلب أبصارنا و سلب بصایرکم » خدای مارا چشم بستد و شما را عقل و بنشست عبدالله زبیررا سخت آمد در حدیث متعه آمد و طعنه زد بر اینحدیث تا عبدالله عباس را کسری بود ، عبدالله عباس گفت بر نکاحی طعنه میزنی که توازآن نکاح آمده‌ای گفت چگونه گفت ماجماعتی‌بودیم در راهی مادرت از پیش مابرافتادپدرت را رغبت افتاد که او.را بزنی کند او گفت من‌نکاح‌دوام نکنم پدرت برد یمنی‌داشت‌آن‌بردبداد واورا بزنی کرد بمتعه‌برآن‌برد بمدتی معلوم‌آبستن‌شد وتورا بزادوتوازمتعه زاده‌ای، نشاید که تودرمتعه طعنه زنی. أمادلیل برصحت متعه‌این‌آیت‌است و آیت آیتی محکم است ووجه استدلال از آیت آنست که گوئیم لفظ استمتاع واُجور از دو بیرون نیست یابرعرف حمل کنندیا برشرع اگربرعرف حمل کنند لازم آید که هرکجامزدی بدهند ولذتی برانند روا باشد که عرف مانع نیست از این تافرقی نباشد ازمیان نکاح وسفاح و اگر برعرف‌شرع‌حمل کنندباجماع جزاین نکاح مؤجل نباشد که ماگفتیم و أجوردرعرف شرع مهور بـاشد و در سایر آیات که در آنجا ذکر نکاح است و هرکجا مهر باشد نکاح باشد و هرکجا نکاح‌و لفظ تمتع و متعه و استمتاع باو مقرون باشد جز این نکاح نباشد که‌ما گفتیم،دیگر آنکه اگر استمتاع بر انتفاع و تلذذ حمل کنند لازم آید که آن را که منتفع نشده باشدو تمتع نکرده اورا چیزی لازم‌نبود واین خلاف اجماع است برای آنکه اورانیمهٔ مهرلازم‌بودباجماع (دگرآنکه‌دخول کند وملتذ نشودازجهت‌نفارطبع خوش‌نیایداورابایدتا او رامهرلازم نیاید واین نیزخلاف‌اجماع است،دیگرآنکه‌اجماع‌است‌متکلمان‌اصول‌الفقه‌را که‌هر

(۱) با کاروانیان‌گفتم وقتی مـاندن ما دیر کشیدکه ای دوست من آیا در باره فتوی ابن عباس چه رای داری‌آیا زنی میخواهی نرم دست و پای‌که منزل توباشد تامردم بازگردند .

لفظ که در قرآن آید و محتمل بود عرف لغت او عرف شرع را برعرف شرع حمل باید کردن دون عرف لغت. کالصلوة والزکوة و غیرهما لان عرف الشرع طار علی عرف اللغة وکالناسخ له) (۱) دگر آنکه اتفاق است میان ما وایشان که در عهد رسول ﷺ حلال بود و مشروع هر که دعوی فسخ کند براو دلیل باشد، دلیلی دگر آنکه نسخ قرآن باخبار آحاد روا نباشد علی ما بین فی غیر موضع ومن ادل الدلیل علی صحته قول عمر خطابست «متعتان کانتا علی عهد رسول الله محلّلتین فأنا أحرّمهما و أعاقب علیهما متعة النساء و متعة الحج» گفت دو متعه است که در عهد رسول حلال بود من حرام کردم و بر آن عقوبت می کنم متعهٔ زنان و متعهٔ حج و در این خبر این است که در عهد رسول حلال بود و گفت من حرام می کنم و این دلیل باشد بر آنکه حلال بوده است و بتحریم او حرام کردند دلیل دگر آنکه قول أمیرالمؤمنین علیه السلام و فتوای او براین و قول او در این حجت است برای عصمتش دلیل دیگر اجماع ائمه معصومین است و جماعتی بسیار از صحابه که ذکرشان رفت دیگر دلیل براین اجماع این طایفه است و اجماع اینان حجت است لکون المعصوم فیهم علی ما بین فی کتب اصول الفقه اگر معارضه کنند این آیت را بقوله: «إلا علی أزواجهم أوماملکت أیمانهم» و گویند این زوج نیست برای آن که حکم أزواج ندارد درشرع ازوجوب نفقه ومیراث و طلاق وایلاء وظهار ولعان گوئیم این زوج است ولکن واجب نکند که أزواج در أحکام شرعی متفق باشند بل روا بود که مختلف باشند شرعاً و خود مختلفند نبینی که آنکه مرتد شد باین شود بی طلاق، ونیز آن که مرد مرتد شود از او، وزن چون از أهل کتاب باشد میراث نگیرد مع أنها زوجه. أما عدّه بنزدیک ما او را عدّه باید داشتن و فرزند ملحق باشد بصاحب فراش پس این جمله دلیل است بر آنکه اوزوجست واگر چه بعضی أحکام او ازروی شرع مختلف است حکم نکاح دوام را برای آنکه أحکام عقلی باشد که مختلف نشود فأما أحکام شرعی بحسب اختلاف مصلحت مختلف شود. و فرق ازمیان نکاح دوام ونکاح متعه آنست که نکاح متعه مؤجّل بود ودوام مؤجّل نبود و نکاح متعه را مهرمعین باید اگر مهر معین نکند نکاح نبندد و اگر ذکر أجل نکند نکاح دوام شود آن باید کردن که دردوام کنند ازنفقه ومیراث وطلاق؛ ومستحب آن است که شرط کند درحال عقد که نفقه نباشد و میراث نباشد وعده لازم بود و اگر این شرطها نکند عقد درست باشد اما اشهاد و اعلان در نکاح دوام شرط است در نکاح متعه نباشد الا آنکه خایف بود از تهمتی آنگه اشهاد کند. وزن

(۱) بین الهلالین درنسخه آقای کی استوان که بسیار قدیمی ومعتبر است موجود نمی باشد.

باید که تامؤمنهٔ مستبصره باشد اگر نباشد مستضعفه هم روا بودو عند عدم مؤمنان جهود وترسا روا باشد که أهل کتابند و گبر مکروه است و حرام نیست و چون بر اینان عقد بندد منعشان کند از محرمات شرع چون شرب خمرولحم خنزیرو مانند این واگر بکری باشد بالغ روا بود که بی‌ولي براوعقدبندد(۱) واگر بالغ نباشد وپدرداردبی‌اذن‌او نشایدواگرپدر دارد وبالغ بود نیزروا باشدبراوعقدبستن‌بی‌اذن‌وحدّ بلوغ زن‌نه‌ساله باشدیابالای آن چنان که گفتیم واما مهر وکمیت آن چنداانکه‌خواهد ازاندك وبسیارچنانکه در نکاح دوام‌هست‌مادام تاتراضی بودچون عقدبندد برزني باین‌شرایط که گفتیم مدتی‌معلوم چون آن‌مدت‌برود نکاح منفسخ شودبی‌طلاق ومدت‌نیز بحسب اختیارایشان‌باشد ازاندك وبسیاروا گر اعدادی‌معین من‌الخلوة تعیین کند روا باشدجز که این‌مرات درمدتی‌معلوم بایدوإلاّ نکاح دوام شود (۲) ودرنکاح متعه میراث نباشد سواءاگرنفی‌میراث شرط کندیانکنند واگرمیراث شرط کنند میان ایشان توارث بود چنان که شرط کرده باشند وعدّهٔ اوچون مدت بسرآید دوحیض باشد اگرزن حایض باشد واگرحیض نبیندودرسن اودیگران‌حیض‌بینند عدهٔاوچهل وپنج روز نیمهٔ عدّهٔ دوام واگر آیسه باشدازمحیض براوعدّه نباشد چنان که‌برمستدامه‌نبودوچون شوهررا وفات‌رسدعدّهٔ اوعدّةالمتوفی‌عنهازوجها باشدچهارماه وده‌روزچنان که‌عدّهٔمستدامة(۳)این‌جمله‌ایست‌ازأحکام‌نکاح‌متعه وازاعلام مذهب امامیان‌یکی متعه‌است ومخالفان‌ایشان‌را باین‌طعنه‌زنند وابن‌سکرة الهاشمي گفت‌دراین‌معنی :

یا مَنْ یَرَی المُتْعَةَ مِنْ دِینِهِ   حِلّاً وَإنْ کانَتْ بِلا مَهْرِ

وَلا یَرَی سَبْعِینَ تَطْلِیقَةً   تَبِینُ مِنْهُ رَبَّةُ الخِدْرِ

مِنْ ها هُنا طابَتْ مَوالِیدُکُمْ   فَاجْتَهِدُوا فِي الحَمْدِ وَالشُّکْرِ (٤)

---

(۱) قول بعض علمای ماست که‌دختر بکر را بی‌اذن پدر می‌توان عقد دائم یامتعه‌کرد امابسیاری ازعلماء مطابق روایات معتبره آنرا جایز نمیدانند و در روایت مجوزه شبهتی است که در محل خود ذکر کردیم .

(۲) یعنی اگر معین‌کند چند بار جماع کند بازن صحیح است اما باید معین‌کندکه این خلوت کردن‌ها درچه مدت باشد واگرنه مثل‌آنست‌که هیچ شرطی نکرده وبعقد دوام‌منصرف میشود.

(۳) یعنی زن دائمه . (٤) ای‌کسی‌که متعه را در دین خود حلال میدانی گرچه مهر نداشته باشد و معتقد نیستی که بهفتاد طلاق زن پرده نشین جدا شود از اینجا است پاکی مولد شما و خدا را شکر و سپاس‌گوئید . در قاموس‌گوید ابن‌سکره محمد بن عبدالله هاشمی شاعر زاهد معروف است .

خواجه أديب علي بن ابي زيد الفصيحي، اين را جوابي گفت :

بَناتُكُمْ يا مُنْكِري مُتْعَةِ الاُولى رَأَوْها رِضاً في دِينِهِمْ غَيْرَ مُنْكَرَة
إماءٌ وَأَنْتُمْ إنْ معضتم لِقَوْلَتي عَبيدٌ لَهُمْ فيما يَرَوْنَ مُسَخَّرَة
وَنعلي سكر لاست كُلُّ مُصَوِّبٍ لِما قالَهُ في الطّاهِرينَ ابْنُ سُكَّرَة (١)

وازجمله مفسران سدي نيز اين قول گفت با آن كه مخالف است مارا .

قوله (وَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ فِيما تَراضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ) حسن بصری وابن زيد گفتند معنی آن است كه بزه نيست بر شما در آنچه تراضی بود ميان شما از پس تعيين و تقدير مهر از زيادت و نقصان و حطّ بهری (٢) و تأخير و تأجيل آن از وقتی بوقتی و هبه بعضی يا جملهٔ آن، و سدی گفت و جماعتی از قايلان بمتعه كه معنی آن است كه بزه نيست شمارا در آنچه تراضی بود ميان شما در استيناف عقد از پس انقضاء مدت بعقدی جديد و مهر نو و باتفاق مراد با ُجور مهور است و خدای تعالی مهر را اجر خواند برای آنكه در برابر بُضع است. قوله «فريضة» نصب او بر مصدری باشد لا من لفظ الفعل و شايد كه صفت مصدر محذوف باشد ای ايتاء فريضة وشايد كه تميز بود چنان كه : وهبت له المال صدقة .ودر كميت مهر خلاف كردند بعضی گفتند كمتر ازده درهم روا نباشد يا قيمت آن از زر برای آنكه آنچه از اين كمتر باشد آن را مال نخوانند واين مذهب ابو حنيفه است ومذهب ما و مذهب شافعی آن است كه چندان كه تراضی باشد بر آن از اندك و بسيار چندان كه بر اين اخبار بسيار بگفتيم و انس مالك روايت كند كه رسول عليه السلام يكی را گفت از جمله صحابه كه يا فلان زن داری گفت نه گفت چرا گفت برای آنكه چيزی ندارم گفت نه قل هو الله أحد دانی؟ گفت بلی گفت آن ربع قرآن است ، نه قل يا أيها الكافرون دانی؟ گفت بلی گفت آن ربع قرآن است، نه إذا جاء نصر الله دانی ؟ گفت بلی گفت آن ربع قرآن است گفت نه آية الكرسی دانی؟ گفت بلی گفت آن ربع قرآن است بروزن كن تا سه بار تكرار كرد (إِنَّ اللهَ كانَ عَلِيماً حَكِيماً) خدای جل جلاله عالم است بمصالح شما وحكيم است آنچه كند وفرمايد بحكمت وصواب كند .

(وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً ـ الاية ـ) حقتعالی گفت هر كه نتواند و مالك نباشد طول را و آن وسع و يسار و دسترس باشد، عبدالله عباس وسعيد جبير ومجاهد وقتاده وسدی وابن زيد گفتند هو الغنی او توانگری باشد واز باقر عليه السلام هم اين روايت است وربيعه وجابر وعطاو ابراهيم گفتند طول هوی است يعنی ميل او اگر بپرستاری باشد با آنكه وسع دارد شايد تا پرستاری را بزنی

---

(١) ای منكران متعه قومی آن را دردين خود پسنديده وغير منكر دانند دختران شما كنيزانند برای ايشان واگر سخن من شمارا ناگوار باشد بندگانيد مسخر آنها ونعل من سدی است برای بستن دهان پائين هر كسيكه سخن ابن سكره را درباره پاكان باور دارد و درست بپندارد . (٢) كم كردن مقداری .

کند ودرست قول‌اول‌است برای‌شاهد لغت که طول‌فضل و نفع باشد وقولهم لاطائل‌فیه ای‌لانفع فیه ، عبدالله عباس گفت سیصددرم باشدچون‌سیصددرم داردحج براو واجب‌باشد ونشاید که‌بر- پرستارعقدبندد آنکه‌طول ندارد روا باشد که‌اوراعقد بندد برپرستار غیری بمهرمعلوم بعقدی‌شرعی برضای‌خداوند اوچنانکه شرح‌دادیم، ومراد بمحصنات در آیت‌زنان آزادنددون‌متزوجات ودون عفایف بقرینه «فمن‌ماملکت ایمانکم من‌فتیاتکم المؤمنات» ازپرستاران‌مؤمنان‌وقید بمؤمنان‌دلیل است برآنکه پرستاران أهل کتاب رانشاید تاعقد بندد واین قول مالك انس‌است ، ومجاهد و سعیدبن‌عبدالعزیز وحسن بصری ومحمّدبن‌الجریر الطبري، وبعضی‌دیگر گفتند روا باشد واین‌قید برسبیل استحسان است واین‌مذهب ابوحنیفه وأصحاب‌اوست وقول‌اول معتمداست لدلالة الظاهر علیه وبنزدیك‌ما اولی‌تر آن باشد که‌عقدنبندند بربندگان‌أهل کتاب واگربندندعقددرست‌نباشد وبنزدیك‌شافعي‌هم عقددرست‌نباشد وازشرط صحت‌عقدبرپرستار آنست که مردرازن‌آزاد نباشدو واگر زنی‌آزاد داردخواهد تابرده‌را بزنی کند عقد موقوف باشد بررضای زن‌آزاد اگرراضی شود عقد درست بود و اگر راضی نشود عقد منسوخ شود و پس‌از رضااورا خیار نبود وبنزدیك بیشترفقهاء چنین است اما اگر پرستاری‌را بزنی دارد وبرسر او زنی آزاد کند عقد درست‌باشد و پرستار راخیارنباشد ومذهب بیشترفقهاءِ آن‌است، واگرزن آزاد داند وراضی باشدعقدهردو درست باشدواگرنداند اورا باشد که یانکاح خودفسخ یانکاح‌پرستار، وبعضی‌فقهاء‌را مذهب‌آن است که عقدزن آزادطلاق پرستار باشد« من‌فتیاتکم‌المؤمنات» جمع فتات باشد وآن زن‌جوان و فتاة کنایه باشد از پرستار و اگر چه پیر باشد و گفته اند فتاة لغتی است در پرستار و أصل کلمة الفتی الشاب الحدث ومصدرش فتوت باشد وفتوی وفتیا مسئله باشد درحادثه‌ای‌و گفته‌اند فتاة لغتی است درحادثه یقال أفتی الفقیه بکذا ،آنکه چون در حق پرستار قید ایمان زدباز نمود که شما بر حقیقت ایمان یکدیگر واقف نباشی برآنکه ایمان تصدیق بدل باشد و شما را برآن اطلاع نبود من بآن عالم‌ترم (وَاللهُ أَعْلَمُ بِإِيمانِكُمْ) آنگهی گفت اگر بر حقیقت آن علمي نبود ازروی حکم همه برایمان‌اند (بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ) . این قولی است وقولی دیگر آنکه‌همه از آدمی‌از یك‌نسل‌و باشد که‌پرستار بنزدیك‌خدابهتر بوداز آزادوثوابش بیشتر بود واین‌برسبیل‌تسلیه گفت آنان‌را که‌طوّل ندارند که‌عقد آزادبندند برپرستار عقدبنددو آنانکه گفتند که این نکاح مکروهست گفتند بر آنکه فرزند مملوك باشد و این درست نیست بنزدیك ما برای آنکه چون رضای خواجه او بود و مهر باو دهد فرزند آزاد باشد چنانکه بیان کردیم

قوله (فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ) برايشان نكاح‌بندى بدستورى خداوندانشان وآيه‌دليل است بر آنكه عقد پرستاران درست نباشد إلا باذن خداوندان (وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ) وبايشان دهى مزدشان يعنى مهرشان ومراد آن است كه بخداوندانشان دهى براى آنكه او مالك نفس خود نيست او ملك غيرى است منافعى كه از او حاصل آيد بروفق شرع خواجه‌اش را باشد. و قوله (بِالْمَعْرُوفِ) يعنى بر آن قرار كه عقد بر آن بسته باشى بى‌رنجى و نقصانى و گفته‌اند را بحه بى‌مطلى وعشوه . قوله (مُحْصَنَاتٍ) يعنى مزوّجات معقودات عليهن بزنى كرده ايشان را بعقد نكاح (غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ) نه زنا كننده يعنى بزنى نه بزنا و نصب او بر حال است (وَلا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ) و نه آنكه ايشان كسى را بدوست گيرند و اخدان جمع خدن باشد و آن صديق باشد درجاهليت پرستاران دوست گرفتندى وخويشتن را از ديگران منع كردندى مگر از او . زجاج گفت اين فرق است بين المسافحات و المتخذات اخدان (فَإِذَا أُحْصِنَّ) كوفيان خواندند «أحصنّ» بضم الف و كسر صاد إلا حفص و باقى قراء «أحصن» بفتح الف و صاد گفتند معنى آن است برقراءة عامة قرّاء تزوجن چون شوهر بكنند و بعضى ديگر گفتند أسلمن اسلام آوردند و احصن أى زوجن ايشان را بشوهر دهند يعنى مالكان و خداوندان ايشان و قيل أحصن أى تعففن وحفظن فروجهن پارسا باشند واين قول ضعيف است لقوله(فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ) و تفسير احصان برتزوج و اسلام بايد كردن و اين قول حسن است و عمرو بن مسعود وشعبى و سدى و نخعى و اين اولى‌تر است براى آنكه خلاف نيست كه اگر شوهر ندارد بر- او نيمهٔ حد بود پنجاه تازيانه و اگر شوهر بكند هم آن پنجاه تازيانه باشد براى آنكه رجم متجزى و متبعّض نشود ومراد بفاحشه زنا است و مراد بمحصنات حراير است دون متزوجات بدلالت قوله فى أول الاية «ومن لم يستطع منكم طولا أن ينكح المحصنات » أى الحراير براى آنكه آن كس كه شوهر دارد اورا بزنى نتوان كردن حق تعالى گفت چون شوهر كنند اين كنيزكان يا اسلام آرند آنگه فاحشه كنند يعنى زنا، برايشان نيمهٔ آن بود كه برزنان آزاد بود ازعذاب ولا محال اين عذاب را تفسير بحد وجلد شايد كردن دون رجم براى آنكه رجم را نيمه نباشد و بيش از پنجاه تازيانه نبايد زدن اورا اگر زن باشد واما مرد چون بنده باشد و زنا كند هم اين حكم باشد و اگر يك بار دو بار حد بزنند ايشان را و معاودت مى كنند تا هشت بار ببار نهم برايشان قتل باشد و بنزديك ما برايشان موى تراشيدن باشد وازشهر بيرون كردن وبنزديك شافعى ايشان را حد بايد زدن و از شهر بيرون كردن بجائى كه چندان مسافت باشد كه دراو نمازرا قصر بايد كردن و بنزديك ما نفى و موى تراشيدن بر ايشان نباشد برمرد آزاد بكر

باشد وشرح این بجای خود بیاید ان شاءالله (ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ العَنَتَ مِنكُمْ) ذلك اشارت است بنكاح الاماء گفت واين نكاح بر پرستاران آن را شايد كه ازعنت ترسد يعنى از زنا براى غلبهٔ شهوت ، واين قول عبدالله عباس است وسعيد جبير وعطية العوفى وضحاك وابن زيد وبعضى ديگر گفتند مراد ضررى سخت است از غلبهٔ شهوت .

قوله (وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ) «أن» مع الفعل درجاى مصدر باشد يعنى صبر كم خير لكم اگر صبر كنى از نكاح پرستاران شما را بهتر بود ، انس مالك گفت از رسول عليه السلام شنيدم كه گفت هر كه او خواهد كه او با پيش خداى شود پاك و پاكيزه بايد تا زن آزاد بزني كند كه زن آزاد صلاح خانه بود وبرده خراب خانه يافساد خانه باشد (۱) (يُرِيدُ اللهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ -الآية-) حق تعالى بيان كرد كه غرض او در اين گفتن أحكام چيست گفت خداى تعالى ميخواهد تا بيان كند براى شما ، ونحويان دراين لام چندقول گفتند يكى آنكه بمعنى «أن» است واين قضيه دراراده وامر باشد براى آنكه اين دوفعل طلب فعل مستقبل كند وفرّاء گفت بارجاء هم اين حكم دارد براى آنكه او نيز تعلق بمستقبل دارد قال الشاعر :

أحاوِلُ إيعادي بِما قالَ أم رَجا لِيَضْحَكَ مِنّي أو لِيَضْحَكَ صاحِبُهُ (۲)

و گفتند «لام» و «إن» متعاقب باشند چنانكه حق تعالى گفت: «وأُمرت أن أكون أول من أسلم» «وأُمرنا لنسلم » وفي قوله «يريدون ليطفئوا » وقال «يريدون أن يطفئوا» و باشد كه جمع كند ميان لام و كى براى تأكيد استقبال قال الشاعر :

أرَدْتَ لِكَيْما لا تَرىٰ لِيَ عَثْرَةً وَمَنْ ذَا الَّذي يُعْطى الكَمالَ فَيَكْمُلُ (۳)

و باشد كه جمع كند ميان لام و كى وأن كما قال الشاعر:

أرَدْتُ لِكَيْما أنْ يَطيرَ بِقِرْبَتي فَتَتْرُكَها شَنّاً بِبَيْداءَ بَلْقَعِ (٤)

زجاج گفت روا نباشد كه لام بمعنى أن بود براى آنكه در كى ميشود چنانكه شاعر گفت:

---

(۱) شايد يكى از علل حكم آن باشد كه كنيز صاحبى دارد كه ناچار او را نفقه دهد و حفظ كند و زن آزاد اولى است بشوهر كردن و بيشتر مستحق رعايت و پرستارى است .

(۲) بدين سخن كه درباره من گفت خواست مرا بترساند يا اميدوار بود مرا استهزاء كند او يا دوستش برمن بخندند .

(۳) تو ميخواهى از من هيچ لغزش نبينى ؟ كيست كه باو كمال داده شده وازهمه جهت كامل باشد .

(٤) ميخواهى مشك آب مرا بردارى وآن را پوسيده و خشك در بيابان رها كنى .

أَرَدْتُ لِكَيْمَا يَعْلَمَ النَّاسُ أَنَّهَا سَرَاوِيلُ سَعْدٍ وَالوُفُودُ شُهُودٌ (١)

و أن در كي نشود ؛ سيبويه گفت اين‌لام تقدير مصدر درفعل شده است كأنه قال‌إرادةالله لبيان لكم چنانكه گفت: «إن كنتم للرؤيا تعبرون» «وردف لكم» قال كثير :

أُرِيدُ لِأَنْسَى ذِكْرَهَا فَكَأَنَّمَا تَمَثَّلُ لِي لَيْلَى بِكُلِّ سَبِيلِ (٢)

أي إرادتي لهذا و بعضي دگر گفتند تقدير آنست. يريدالله مايريده للبيان‌لكم و كذلك قوله «واُمرنا لنسلم‌لرب‌العالمين» تقديره‌اُمرنالنسلم، و برقول‌اول «أن» ومابعده درجاي‌مفعول به باشد وبراين قول مفعول به‌محذوف باشد و«أن» ومابعده درجاي مفعول‌له‌باشد(وَيَهْدِيَكُمْ) و ميخواهد تا شما را راه نمايد و هدايت دهد براهها و طرايق و سنن از شرع آنانكه پيش از شما بودند و هدى متعدى بود بدو مفعول و نيز با حرف جر استعمال كنند يقال هديته الطريق و هديته لكذا و إلى كذا «إهدنا الصراط المستقيم» وقال «الحمدلله الذى هدانا لهذا » و قال « والله يهدى من‌يشاء الى صراط مستقيم » ونيزميخواهد تا توبهٔ شما قبول كند و شما بر توبه باشي و درآيه دليل است بربطلان قول مجبره كه خداى‌تعالى گفت‌من بيان ميخواهم‌وايشان گفتند تلبيس أدله كندوخواهد، و گفت من خواهم كه برتوبه باشي وايشان گفتنداصرار بر معصيت‌ميخواهد،و گفت هدايت ميخواهم وايشان گفتند ضلال‌مي‌خواهد پس‌در اين‌آيه مختصر سه دليلست بربطلان‌مذهب‌ايشان (وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) وخداى‌تعالى داناومحكم‌كاراست.

(وَاللهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ) آن‌اراده كه لايق‌حكم اوست‌بخود حواله كرد و آن اراده كه‌لايق جهل وسفه‌تواست كه توبخداى حواله كردى بتوحواله كرد (وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ) خداى‌فعل‌تو باتوافكند وتوبرخداى افكندى بوقت جزاپيدا شودا گر اينجا نمى‌دانى آنجا كه روزجزابود بدانى اگرعقاب‌خداى‌را كنند قول‌قول‌توباشد وفعل فعل خداى بودوا گرعقاب تورا كنندبدانى كه‌فعل‌بدوقول‌بدواعتقاد بدتورا بوده‌است درخداى‌تعالى حيث‌لاينفعك العلم آنجا كه علمت‌سودندارد‌وپشيمان‌شوى آنجا كه‌پشيمانى درنگيرد وسودندارد اگر گويندچرا تكرار كرد حديث توبه ودرآيت‌توبه گفته‌بود جواب آنست درآيت دوم بآن باز گفت تامطابقت‌باشد ميان‌ارادهٔ اووارادهٔ آنان كه فسادخواهند تامطابقت بمقاربة‌بل‌بمقارنة پيدا شود كه‌هرچيزى بعكس‌خويش پيدا گردد .مفسران خلاف كردنددرآنانكه متّبع‌شهواتند مجاهد گفت مراد زنا كنندگان‌اند كه‌ايشان‌چون‌مفسدند ميخواهند تاشما همچون ايشان‌باشيد

(١) خواستم تا مردم بدانندآن إزار سعد است و آيندگان‌گواه باشند .

(٢) ميخواهم ياد ورا فراموش‌كنم با اينحال در هر راهى ليلى براى من مجسم مى‌گردد .

«ودّوا لوتكفرون كما كفروا فتكونون سوآء» وقال:

وَ وَدُّوا لَوْ كَفَرْنَا فَاسْتَوَيْنَا وَصارَ النّاسُ كَالشَّيْءِ المَشُوبِ (۱)

سدی گفت جهودان وترسایانند که نکاح محرمات روا میدارند بعضی دیگر گفتند کنیز کانند که هیچ تحرج نکنند از این معانی ،قولی دیگر آنست که جمله مبطلانند که متابعت هوا و شهوات کنند واین اولی تر برای عمومش ومیل خلاف استقامت بود خدای تعالی از تو استقامت وراستی می خواهد بدلالت آنکه تورا استقامت فرمود وبآن دعوت کرد و بر آن مدح کرد فی آیات کثیرة مثل قوله :«إهدنا الصراط المستقيم » وقوله : «إن الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا » وقوله «لمن شاء منكم أن يستقيم »وقوله « ويهديك صراطاً مستقيماً » وأصحاب شهوات از تو کژی وناراستی میخواهند ودر آیت دلیل نیست بر آنکه اتباع شهوات بهیچوجه نشاید وإنما بروجه حرام نشاید برای آنکه آیه درمورد ذمّ است وذمّ بآن کس لایق بود که طالب حرام باشد نه بآنکه قانع بر حلال بود . (يُرِيدُ اللهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ) حق تعالی یك بار پس ازدیگر تقریر فضل و کرم خود می کند با بندگان گفت خدای تعالی می خواهد تا بار گران از شما تخفیف کند چنانکه گفت: «يريد الله بكم اليسر ولايريد بكم العسر » واین آیه نیز بطلان جبر است در تکلیف مــالا يطاق گفتند مراد بقبول توبه در آیتهای پیشین آنست که آنچه درجاهلیت کرده اند از نکاح محرمات خدای تعــالی میخواهد تــا عفو کند وتوبه از آن قبول کند، ومراد باین تخفیف در آیهٔ نکاح پرستاران است آن کس که طَول ندارد وازعنت بترسد اورا رخصت داد که بر بردگان نکاح کند تا آسان بود اورا ،آنکه باو نمود که آدمی ضعیف برهیچ طاقت ندارد هوا براوغالب باشدوشهوت براوغالب باشد، سعیدبن المسیب گفت شیطان چون ازبنی آدم آیس شود ازدرشهوت زنان براو راه یابد ،آنکه گفت عمر من هشتاد سالست ویك چشم تباه شده است ودیگری تاریك شده وبا این همه ازفتنهٔ زنان ایمن نیم، حسن بصری گفت ضعف او آنست که اورا از آبی مهین ضعیف آفرید ابن کیسان گفت : «لان هواه يستميله وشهوته تغلبه ويطيشه خوفه وحزنه» گفت برای آنکه هوا بجنبانداورا وشهوت غلبه کند براو وحزن وخوف سبك گرداند اورا ،عبدالله عباس گفت هشت آیه دراین سوره است که فرزند آدم را بهتر است ازهرچه دردنیا آفتاب براو تابد وهی قوله «يريد الله ليبين لكم» «والله يريد أن يتوب عليكم » «يريد الله أن يخفف عنكم » «إن تجتنبوا كبائر ماتنهون عنه» « إن الله لايغفر أن يشرك به» «إن الله لايظلم مثقال ذرّة» «ومن يعمل سوء أويظلم نفسه» «مايفعل الله بعذابكم » قوله تعالى :

(۱) خواستند تا ماهم کافر شویم و همه باهم برابر ومردم همه در هم آمیزند .

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ إِلاَّ أَنْ تَكُونَ
ای آنانیکه ایمان داری مخوری مالهایتان را میان شما بناحق مگر که باشد
تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْكُمْ وَلا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللهَ كانَ بِكُمْ رَحِيماً (٣٤) وَمَنْ
بازرگانی از خشنودی شما و مکشید خود را که خدای بشما بخشاینده بوده است و هرکه
يَفْعَلْ ذٰلِكَ عُدْواناً وَظُلْماً فَسَوْفَ نُصْلِيهِ ناراً وَكانَ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيراً (٣٥)
کند آن ببی اندازگی و بیدادی بتابیم او را به آتش و آن بر خدای آسان بود
إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلاً
اگر پرهیزید از بزرگهای آنچه شما را نهی‌کرده اند ازآن بستریم از شما گناهانتان و درآوریم شما را
كَرِيماً (٣٦) وَلا تَتَمَنَّوْا ما فَضَّلَ اللهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلىٰ بَعْضٍ لِلرِّجالِ نَصِيبٌ مِمَّا
جای نیکو وآرزو مبریدآن چیزی‌را تفضیل‌داد خدای بآن بعضی‌ازشما بر بعضی‌مردان‌راست‌بهره‌ازآنچه
اكْتَسَبُوا وَلِلنِّساءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْئَلُوا اللهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللهَ كانَ بِكُلِّ
کرده‌اند و مرزنان راست بهره ازآنچه‌کرده‌اند و بخواهید از خدای ازعطای او بدرستیکه خدای بهمه
شَيْءٍ عَلِيماً (٣٧) وَلِكُلٍّ جَعَلْنا مَوالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوالِدانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ
چیزداناست و هریکی راگردانیدیم ازآنچه‌گذاشته باشند پدر و مادر وخویشان نزدیکتر و آنانکه
عَقَدَتْ أَيْمانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللهَ كانَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً (٣٨) الرِّجالُ
بسته باشد سوگندتان بدهید ایشان‌را بهره ایشان بدرستیکه خدای بر همه چیزگواه است مردان
قَوّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللهُ بَعْضَهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ وَبِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ
استیلا دارند برزنان بآنچه تفضیل نهاد خدای بعضی را بربعضی وبسبب آنکه نفقه کردند ازمالهای خود
فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَيْبِ بِما حَفِظَ اللهُ وَاللاّتِي تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ
پس‌زنان‌نیك فرمان‌برندگانند نگاهدارنده‌گانند غیب‌رابآنچه نگاه داشت خدای وآنان‌که ترسیدناساخت ایشان
فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ
پندهید ایشانرا ودوری‌کند ازایشان در بسترها وبزنیدشان پس اگرفرمان برند شما را مجوئید برایشان
سَبِيلاً إِنَّ اللهَ كانَ عَلِيّاً كَبِيراً (٣٩) وَإِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَيْنِهِما فَابْعَثُوا حَكَماً
راهی خدای همیشه بزرگواربزرگ بوده است اگر ترسی ناساخت میان ایشان فرستید حاکمی

مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحاً يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً
از کسان مرد وحاکمی از کسان آن زن اگر بخواهند باصلاح آوردن توفیق دهد خدای میان ایشان که خدای دانا
خَبِيراً (۴۰) .
و آگاه است .

قوله (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) حق تعالی نهی کرد مؤمنان را و خطاب کرد بایشان و اگر چه جز ایشان از کافران داخلند در این خطاب ولکن توجیه خطاب کرد بایشان برای إکرام ایشان و گفت مخوری مالهایتان یعنی بعضی مال بعضی درمیان شما و(بَيْنَكُمْ) نصب او بر ظرف باشد (بِالْبَاطِلِ) بحرام از ربا وقمار وقطع وغصب ودزدی وخیانت وجمله آنچه ناواجب باشد که کنند تامال کسی ببرند چون آیه آمد جماعتی تحرج کردند از آنکه بخانهٔ کسی طعامی خورند تا این آیه آمد درسورة النور «ليس على الاعمى حرج-إلى قوله-إلا أن تأكلوا جميعاً أو أشتاتاً» (إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً) استثناء منقطع است بمعنی لکن برای آنکه مستثنی نه از جنس مستثنی منه است کوفیان خواندند «تجارة» بنصب على خبر كان ،قالوا والتقدير إلا أن يكون ذلك تجارة وقيل: إلا أن تكون الاموال تجارة ، وقيل: إلا أن تكون التجارة تجارة كما قال الشاعر :

« وَ إِنْ كَانَ يَوْماً ذَا كَوَاكِبَ أَشْنَعَا » (۱)

ذکره ابوعلي الفارسي، وباقی قراء برفع خواندند بر آنکه کان تامه باشد و معنی آنکه إلا أن توجد وتحصل تجارة ودر آیه دلیلست بر بطلان قول آن کس که گفت مکاسب حرامست برای(۲) آنکه خدای تعالی مکاسب وتجارات استثناء کرد از منهیّاتی که گفت ومثله قوله: « و أحل الله البيع وحرم الربوا» قوله (عَنْ تَرَاضٍ) دراو دو قول گفتند یکی آنکه امضاء بیع کنند بتفرق تا خیار بعدالعقد زایل شود واین قول شریح است وشعبی و ابن سیرین لقوله عليه السلام «البيّعان بالخيار مالم يفترقا» گفت متبایعین بخیارند تا بایکدیگر باشند چون متفرق شدند خیار نباشد ایشان را و گفته‌اند وقتی باشد که بعدالبیع گوید هریکی صاحبش را که اختر إن شئت. اگر خواهی تا إقاله کنم تو را وقال النبي صلى الله عليه وآله «البيع عن تراض والخيار بعدالصفقة ولا يحل لمسلم أن يغش مسلماً» وقال صلى الله عليه وآله «البيعان بالخيار مالم يفترقا فان صدقا و بينا بورك لهما في بيعهما و إن

---

(۱) روز ستاره دار روز تاریك است مانند شب که ستارگان نمایانند و آن کنایه از جنك و سختی است .

(۲) درشرح تجرید از بعضی صوفیه منقول است که کسب مطلقاً حرام است چون اعانت بظالمان که عشور و گمرك میگیرند و جواب داده است که اعانت ظالم آنگاه است که بقصد اعانت تجارت کنند.

كتما و كذبا محق بركة بيعهما » عمرو بن جرير گفت ابوهريره گفت كه: رسول عليه السلام گفت هذا البيع عن تراض. قول دوم آنست كه گفتند مراد بتراضى آنست كه امضاء بيع كنند بقصد واين قول ابوحنيفه است ومالك وابويوسف ومحمد، وبعضى دگر گفتند مراد آنست كه اگرچه در بيع غبنى بود چون تراضي باشد ميان متبايعين روا بود قوله (وَلا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ) در او سه قول گفتند يكى آنكه يكديگررا مكشى ومراد بنفس جمله‌اند براى آنكه أهل يك ملتند چنانكه رسول عليه السلام گفت «المؤمنون كنفس واحدة» ومثله قوله تعالى «وإذا دخلتم بيوتاً فسلّموا على أنفسكم» أى فليسلّم بعضكم على بعض و گفته‌اند مراد آنست كه كسى را بكشد وداند كه بقصاص اورا باز خواهد كشتن همچنان باشد كه خودرا كشته وچون بر كسى سلام كند وداند كه جواب خواهد شنيدن همچنان باشد كه برخويشتن سلام كرده ، واين قول عطا وسدى وزجاج وجبائى است. و قولى ديگر آنست كه ابوالقاسم بلخى گفت مراد آنست كه خودرا مكشى درحال غضب وضجارت قولى ديگر آنست كه خويشتن هلاك مكنى بارتكاب المحارم والمآثم من أكل أموال الناس بالباطل با آنكه معصيت كنى ومال يتيمان خورى ومال مردمان خورى بناواجب كه درقيامت معذب ومعاقب باشى آنكه بدست خود كرده باشى همچنان بود كه خودرا كشته ، وقولى دگر آنست كه ازصادق عليه السلام روايت كردند كه معنى آنست كه خويشتن در كارزار ميفكنى دروقتى كه ظاهر حال آن باشد كه كشته شوى ازضعف وبى‌سازى و كثرت وغلبهٔ دشمن واين آيه جارى مجرى آن بود كه گفت «ولا تلقوا بأيديكم إلى التهلكة » چه اگر چنين كنى خودرا درخطر نهاده باشى وخودرا بدست خود كشته. فضيل عياض را پرسيدند ازاين آيه «ولا تقتلوا أنفسكم» چه باشد گفت معنى آنست كه ولاتغفلوا عن حظ أنفسكم. ازبهره ونصيب خود غافل مباشى يعنى براى خود ذخيره نهى كه آن كس كه اوسفرى در پيش دارد وزاد برنگيرد وبراه برود خودرا كشته باشد واين همه نزديك است بقوله تعالى: «ولا تلقوا بايديكم إلى التهلكة » يكى را ازجملهٔ صحابه رسول عليه السلام بسريّتى فرستاد و گفت درراه مرا احتلام افتاد وسرما سخت بودمن نيارستم غسل كردن ازهلاك ترسيد، تيمم كردم ونماز كردم بقوم خود چون باز آمدم رسول را عليه السلام خبردادم مرا گفت :«ياهذا صلّيت باصحابك وأنت جنب» باصحاب نماز كردى وتوجنب بودى من گفتم اى رسول الله سرما سخت بود ومن بر خويشتن خايف بودم خواستم تاغسل كنم اين آيتم يادآمد كه خداى تعالى ميگويد «ولا تقتلوا أنفسكم» رسول عليه السلام بخنديد وديگر چيزى نگفت. جندب بن عبدالله أصحابش را گفت در بعضى غزوات إن هؤلاء ولغوا فى دمائهم . اينان درخون خود ميشوند يعنى نه بر بصيرت قتال مى كنند آنكه گفت

نباید که منع کند شمارا از بهشت چنانکه بر کفی کنیدار خون مسلمانی که مَن ازرسول عَلَیْهِ السَّلامُ شنیدم که گفت مردی را از آنانکه پیش شما بودند قرحه بدست بر آمد و کاردی بر گرفت و آن قرحه ببرید رگ بریده شد و خون باز نایستاد تا مرد بمرد خدای تعالی وحی کرد به پیغمبر وقت «بادرنی ابن آدم بنفسه فقتلها فقدحرمت علیه الجنة» گفت فرزند آدم با من مبادرت کرد و مسابقت بجان خود یعنی پیش از آنکه من اورا بمیرانم خود را بکشت، من بهشت بر او حرام کردم (إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيماً) بعضی گفتند «کان» صله است و معنی آنست که إن الله رحیم بکم و اولیتر آن بود تا ممکن بود که کلام خدای تعالی جل جلاله بر وجهی حمل کنند که مفید باشد و معنی دار بر زیادت حمل نکنند و کان اینجا هم آن حکم دارد که از جملهٔ آنها که گفت «کان الله غفوراً رحیماً» «وکان الله علیماً حکیماً» و معنی آن است که کان خبر را باشد از ماضی و معنی آن بود اینجا و درچنین مواضع که إنّ الله لم یزل عالماً غفوراً رحیماً خدای تعالی همیشه عالم و علیم و غفور و رحیم بوده است بشما و این بر سبیل مبالغه و توسّع بود(وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ عُدْوَاناً ـ الآية ـ) و هر که آن کند. خلاف کردند در آنکه ذلك اشارت بچیست بعضی گفتند اشاره بخوردن مال مردمانست بباطل و بعضی دیگر گفتند اشاره بقتل خود است برای آنکه وعید عقب این هر دو خبر است بعضی دیگر گفتند اشاره بجملهٔ محرّمات است که در این صورت گفت و بیان کرد. قول چهارم آنست که راجع است إلی قوله تعالی «یا ایها الذین آمنوا لایحل لکم أن ترثوا النساء کرهاً ـ الایة ـ » وعدوان تعدی باشد مصدر بود من عدا طوره ای تجاوز حدّه و نصب او بر تمیز بود چنانکه أعطیته کذا صلة أو صدقة و أخذت ذلك منه قهراً و قسراً. و برای آن گفت و قید زد باین که بر وجه سهو و غلط و نسیان کند مستحق این وعید نبود (فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَاراً) بسوزانیم و بچشانیم اورا بآتش دوزخ. (وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً) و این بر خدای آسان است و مورد این آیه مورد وعید است یعنی خدای تعالی قادر است و این معنی بر او متعذر نبود. قوله:

(إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ) بدانکه علماء در کبائر خلاف کردند عبدالله عباس گفت هرچه خدای را بآن بیازارند کبیره باشد و سعید جبیر و مجاهد و ابوالعالیه و ضحاك گفتند هرچه خدای تعالی از آن نهی کرد و وعید کرد بر آن بعقاب دوزخ از کبیره است و بنزدیك ما هرچه معصیت است همه کبیره باشد جز آنکه باضافه بعضی با بعضی کبیره تر بود تا یك گناه باشد که هم صغیر بود و هم کبیر، باضافه بآنکه عقابش کم از آن باشد کبیر بود و باضافه بآنکه عقابش بیش از آن باشد صغیر بود، و بنزدیك معتزلیان صغیره آن باشد که عقابش در جنب طاعات و اجتناب کبائر

محبط باشد وبنزديك ماوايشان معين نبود (۱) وجز خداى نداند تامكلفان بچشم حقارت بمعصيت خدا ننگرند ومغرا نشوند بقبيح وازجملهٔ آنچه باتفاق كبيره است قتل نفس محترمه است وظلم وغصب وقذف محصنات وزنا وربا ولواطه وشرب خمر وفرار اززحف واين قول عبدالله عباس است وسعيد جبير وحسن بصرى وضحاك، وروايت كرده اند ازصادق عليه السلام إلا آنكه درحديث صادق عليه السلام زيادتى هست وآن شرك بخداى است وإنكار الولاية وعقوق الوالدين؛ وعبدالله مسعود گفت هرچه خداى تعالى نهى كرد از آن ازاول سورة تابسرسى آيه همه كبيره است. ودر خبراست كه رسول عليه السلام گفت : «عقوق الوالدين وشهادة الزور كبيرة» . درمادر وپدر عاصى شدن و گواهى بدروغ دادن كبيره است عبدالله مسعود گفت من ازرسول عليه السلام پرسيدم و گفتم يارسول الله كدام گناه عظيمتر است گفت آنكه باخداى أنباز گيرى گفتم پس از آن؟ گفت آنكه فرزندرا بكشى ترس آنراكه باتو نان خورد گفتم پس از آن؟ گفت آنكه بازن همسايه زنا كنى. وتصديق اين حديث در كتاب خداى است جل جلاله آنجا كه گفت : «والذين لايدعون مع الله إلهاً آخر ولا يقتلون النفس التى حرم الله إلا بالحق ولا يزنون» بريده روايت كند كه رسول عليه السلام گفت بزرگتر كبيره شرك بخداى است وعقوق الوالدين وآنكه آب ازمردمان بازدارى پس از آنكه توسيراب شده باشى، عبدالله عمر روايت كرد كه رسول عليه السلام گفت از جملهٔ كبائر شرك بخداى است و سوگند بدروغ است وعقوق الوالدين وقتل النفس، أنس مالك روايت كرد ازرسول عليه السلام كه گفت كباير چهاراست شرك است وقتل نفس وعقوق الوالدين و گواهى بدروغ. سفيان گفت وعبدالله عمر درحديثى مرفوع كه از جملهٔ كباير آن باشد كه پدر ومادررا دشنام دهد. گفتند چگونه باشد كه مرد پدر ومادرخودرا دشنام دهد؟ گفت بلى مادر و پدر كسى را دشنام دهد تا آنكس پدرو مادر اورا دشنام دهد واين

---

(۱) بنزديك ما معين نيست زيراكه هر معصيت نسبت بمعصيت كبيرتر از خود صغيره است و ميان صغير وكبير حد محدود معين نيست چنانكه گويند شهربزرك و شهر كوچك و مال بسيار و مال كم واگر كسى بگويد ازمال بسيار زكوة بايد داد واز اهل شهرهاى بزرگ ماليات بايد گرفت چون حد محدود ندارد در موارد مشبه احتمال هردو هست دراينجا نيز بمذهب علماى شيعه چون حد محدود ميان صغيره وكبيره نيست در موارد متوسطه احتياط بايدكرد. اما بقول معتزله در واقع ميان صغيره وكبيره حدى محدود هست منتها ما نميدانيم و خدا ما را خبر نداده است، وبعض متاخران علماى شيعه مانند شيخ مرتضى الانصارى وصاحب جواهر ـ قدس سرهما ـ مذهب معتزله را اختيار كرده اند و صحيح همان قول اول است و قول معتزله نزد ما معقول نيست .

مانند آن است که گفت عليه السلام «المستبّان ماقالا فعلی البادی مالم یتعدا المظلوم»(۱) وعبدالله مسعود گفت کبایر چهار است شرك بخدای و نومیدی از روح خدای و یأس ازرحمت خدای وأمن از مکر خدای. عبدالله عمر گفت کبایر هفت است : شرك و قتل عمد و عقوق الوالدين وأکل الربا وأکل مال اليتيم وقذف المحصنات والفرار من الزحف والسحر . و روایت کرده اند از صادق عليه السلام که او گفت کبایر سه است ترك ملت وتبديل سنت وقتال اهل صفقت(۲).فرقد گفت در تورات خواندم که امهات گناه سه است و آن اول گناه است که کردند اول کبر و آن ابلیس کرد ودوم حرص و آن آدم کرد وسیم حسد و آن قابیل کرد . عبدالله عباس را گفتند کبایر چند است گفت هفت است تا بهفتصد إلا آنست که گناه بااستغفار کبیره نباشد و بااصرار صغیره نباشد. سعیدجبیر گفت هرچه معصیت خدا ست همه کبیره است إلا آنستکه چون بنده گناهی بکند بایدتااستغفار کند که خدای تعالی در دوزخ هیچکس را مخلد ندارد إلا آنرا که کافر باشد یا فریضه را منکر باشد یابقدرایمان ندارد. علي بن أبي طلحه گفت هر گناهي که خدای تعالی مقرون بکرد بلعنت یا بغضب یا بدوزخ یا بعذاب آن کبیره باشد ضحاك گفت هرچه در دنیا بر آن حد زنند و در قیامت بر آن عقاب بود آن کبیره باشد، حسين بن الفضل گفت هرچه خدای تعالی درقرآن کبیر خواند یا عظیم خواند آن کبیره باشد. نحو قوله «إنه کان حوباً کبيراً» «إن قتلهم كان خطأ كبيراً» «إن الشرك لظلم عظيم» «إن كيدكن عظيم» «سبحانك هذا بهتان عظيم» «إن ذلكم كان عندالله عظيماً» وکیع گفت هرچه بر آن اصرار کنند کبیره باشد وهرچه از آن استغفار کنند صغیره باشد از قول رسول عليه السلام گرفت :«لا كبيرة مع استغفار ولاصغيرة مع اصرار » احمدبن عاصم الانطاكي گفت گناه عمد کبیره باشد وسيئات خطا باشد ونسيان و اکراه وحديث النفس و سفيان ثوری گفت کبایر آن باشد که دراو مظلمه بود میان بندگان وصغایر هرآنچه میان خدا وبنده باشد، واین از آن خبر گرفت که رسول عليه السلام گفت چون روز قیامت باشد منادی از بطنان عرش ندا کند ازقبل رب العزة ای امة احمد أما(۳) آنچه میان من وشما است بشما بخشیدم وتبعاتی

---

(۱) یعنی دوتن که یکدیگر را دشنام دهند هرچه می گویند گناهش براولی است مگر آنکه مظلوم ازحد خود تجاوز کند وبیش از آنچه فحش شنیده است بگوید.

(۲) ترك ملت ترك دینست و تبدیل سنت تغییردادن آنچه ازپیغمبر (ص) بصحت رسیده وقتال اهل صفقت کار زار کردن باکسیکه بیعت کرده اند بااو بصلح .

(۳) «أما» کلمهٔ عربی است برای تنبیه یعنی آگاه باشید ، و در فارسی بجای آن «هان» استعمال می شود مانند «هان ای دل عبرت بين» .

ماند که شما را با یکدیگر است بیکدیگر بخشی و ببهشت روی و این جمله کلام اهل سلف است ومعتمد آنست که پیش از این گفتیم که همه کبیره باشد پس باضافه صغیره شود. و معتزله گفتند چون بنده اجتناب کبایر کند و ارتکاب صغایر، خدای را نبود که اورا مؤاخذه کند بصغایر و بنزديك ما خدای را بود که اورا مؤاخذه کند بآن برای آنکه آن مذهب بنا براحباط و موازنه است وبنزديك مادرست نیست آن(١). (نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ) مفضل عن عاصم خواند «يكفر» و«يدخلكم» بالياء ردّاً إلى قوله «إن الله كان بكم رحيماً» حق تعالی گفت اگر بپرهیزی از کبایر گناهانی که شمارا از آن نهی کردم آن بکفارهٔ سیئاتتان کنم یعنی آنچه دون آن باشد در گذارم ازشما بتفضل، واو را بود که چنین کند چه عقاب حق او است و قبض و استیفایش بااو است و باستیفایش مضرت تعلق دارد و در اسقاطش اسقاط حق غیری نیست باید که اسقاطش نیکو بود کالدّین واین هم مبتدءاً کند وهم عند فعلی که مابکنیم چنانکه در این آیه گفت. عبدالله مسعود گفت : من الصلوة إلى الصلوة . از آن نماز تااین نماز آنچه در میان این هردو نماز بود خدای تعالی بیامرزد و آن نمازها کفارهٔ آن گناهان باشد ومن الجمعة إلى الجمعة وازنماز آدینه تابنماز آدینه خدای تعالی آنچه میان آن باشد بیامرزد و آن نمازهای آدینه کفارت آن بکند، ودرخبراست که هر کس غسل آدینه کند غفرله ما بين الجمعتين یعنی هرچه در آن هفته کرده باشد از غسل کفارهٔ آن شود. ومن رمضان الى رمضان و آنچه در میان دو رمضان کند خدای تعالی روزهٔ ماه رمضان کفارهٔ آن کند ومن الحج الى الحج و آنچه از میان دو حج بود نیز بیامرزد وحجها کفارهٔ آن کند(٢) ورسول عليه السلام گفت : «الصلوة الخمس كفارات لما بينهن ما اجتنب الكباير» نماز پنجگانه کفارهٔ هر گناه است که میان آنها باشد مادام تا کبیره نکند (وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلاً كَرِيماً) عاصم واهل مدینه خوانند «مدخلاً» بفتح الميم و مدخل موضع دخول باشد وباقی قراء خواندند بضم میم و آن مصدر باشدوموضع باشد ومفعول باشد. و اورا بجای کریم بریم یعنی بهشت ، ابوسعید خدری و ابوهریره روایت کردند که رسول عليه السلام يك روز برمنبر گفت بآن خدای که جان من بامر اواست سه بار وخاموش شد مردم گریستن گرفتند از آنکه ندانستند که رسول عليه السلام آن سو گند چرا یاد کرد آنگه گفت هیچ بنده نباشد که او پنج نماز بگذارد و ماه رمضان روزه دارد و از کبایر اجتناب کند و الا درهای بهشت براو گشایند چنانکه برهم میاید آنگه این آیه بخواند «إن تجتنبوا كباير ما تنهون

---

(١) سخن دراحباط مکرر آمده است که شیعه آنرا باطل میدانند مگر گروهی ازاهل حدیث و مقصود آنان واضح نیست . (٢) یعنی در هر مرتبه بعض گناهان نیامرزیده میماند .

عنه ـ الایه» .

قوله(وَلا تَتَمَنَّوا ما فَضَّلَ اللهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلیٰ بَعْضٍ ـ الایة ـ)مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که زنان جمع شدند ورسولی فرستادند برسول علیه السلام و گفتندیارسول الله نه خدای تعالی خدای مردان وزنان است وتو پیغامبری بمردان وزنان چرا خدایتعالی همه ذکر مردان می کند و ذکر زنان نمیکند ما میترسیم مبادا که درما خیری نیست یاما خدای رابکار نه‌ایم خدایتعالی این آیه فرستاد و نیز قوله « إن المسلمین والمسلمات » وقوله « أنی لاأضیع عمل عامل منکم منذکر أوانثی» وقوله «من عمل صالحاً من ذکر أوانثی» بعضی دگر گفتند سبب نزول آیه آن بود که چون خدایتعالی آیه میراث فرستاد و گفت :«للذکرمثل‌حظ‌الانثیین یك مردرا دوچندان میراث باشد که زن را زنان گفتند یاسبحان‌الله‌چرا چنین باشد مااولیتریم که نصیب بیشتر باشد که ماضعیفانیم وایشان أقویا وما عوراتیم و ایشان سر گشاده بهرنوع بر طلب معاش قادرند خدای تعالی این آیه فرستاد. مجاهد گفت سبب آن بود که ام‌سلمه گفت مردان غزا میکنند وما نمیکنیم وایشان‌را حظ وبهره در هردو سرای بیش است که مارا کاشك تامرد بودمانی خدای تعالی آن آیه فرستاد قتاده وسدی گفتند چون آیه قسمت میراث آمد که«للذکر مثل حظ الانثیین» مردان گفتند ماامید داریم که ثواب ما در آخرت مضاعف باشدچنانکه نصیب ما دردنیا مضاعفست برنصیب زنان وزنان گفتند که امیدواریم که وزر وعقاب ما درقیامت نیمه آن باشد که وزر وعقاب مردان چنانکه نصیب ما از میراث برنیمه نصیب مردان است خدای تعالی این آیه فرستاد و نهی کرد وهریکی را از این دوگروه که تمنای حال یکدیگر کنند گفت تمنامکنیدآنچه خدای تعالی تفضیل داد بعضی‌را ازشما بر بعضی و حقیقت تمنّا آن باشد که کسی گوید چیزی را که باشدکاشك نبودی وآن را که نباشدگوید کاشك بودی و از قبیل کلام باشد وبرای‌این‌اهل لسان دراقسام کلام شمرند وبعضی مردمان گفتند تمنّا معنیی‌باشد دردل بیرون از شهوت وبیرون از اراده. ورمانی گفت تمنا آن بود که مرد دوست دارد برسبیل استمتاع باو، وبعضی‌دگر گفتند اراده را چون مراد حاصل نیاید تمناباشد . ومذهب درست‌آن باشد که گفتیم که تمنااز‌قبیل کلام باشدبرای آنکه‌اراده‌تعلق‌ندارد الابآنچه حدوثش‌صحیح‌باشد وتمنا بمحال وصحیح تعلق دارد واراده تعلق ندارد الابمعدوم وشهوت بهردو تعلق دارد وظاهر آیه اقتضای آن می کند که تمنای حال غیری کردن حرام باشد . وفراء گفت این برسبیل‌ندب است ووجه تحریم اوآن است که این حسد باشد یا ازدواعی حسد باشد واین ازدنایای اخلاق

بود چون رضا نباشد بآنچه خدای قسمت کرده باشد او را و گفتند حسد مذموم است و غبطه جایز برای آنکه حسد تمنای حال غیری باشد وغبطه تمنای حال مثل او باشد واین روا بود. ضحاك گفت روا نباشد که کسی تمنّای حال کسی یا مثل حال کسی کند نبینی که حق تعالی چگونه حکایت کرداز آنانکه تمنای‌مثل حال‌قارون کردند «یالیت لنامثل مااوتی قارون» آنکه چون اورا و اموال اورا خسف کردند بر آن‌تمنّا پشیمان شدند چنانکه حقتعالی ازایشان باز گفت :«وأصبح الذين تمنّوامكانه بالامس ـالى قوله ـ لولا أن‌منّ الله علينا لخسف بنا» (۱). وکلبی گفت در توراة نوشته است که نشاید که کسی گوید: «اللهم أعطني مال فلان و امرأته و أخواله وامواله ولکن روا بود که گوید :اللهم اعطنى وارزقنى مثل ذلك وخيراً من‌ذلك . بار خدایا مرا مانندآن وبهتر ازآن بده واین معنی اگر برسبیل تمنا باشدواگر برطریق دعاباشد جز بشرط مصلحت روانباشد اگرچه درلفظ نگوید یااظهار نکند ودر ضمیر آن دارد آنکه گفت هر کسی رانصیب خود باشد از آنچه کنند (لِلرِّجالِ نَصيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا) قتاده گفت هر کسی را نصیب خود باشد ازثواب وعقاب بروفق عملش دراین باب فرقی نیست برای آنکه درحق مردان و زنان جزای اعمال بریك حد است فی‌قوله تعالی : «من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها ومن جاء بالسيئة فلايجزى الا مثلها» برهرحسنه ده‌ثواب‌و برهرسیئه‌یك‌جزادرحق مردان وزنان‌بسویه .و قولی دگر آنست که مراد حظ ونصیب دنیاست ازرزق ومراد بکسب اکتساب مرداست دردنیا رزق ومال‌را گفت هر کسی را نصیبی هست بحسب آنچه صلاح اوست از رزق و کسب وکار او و از مردان وزنان‌تمنّا زیاد نباید کردن چه اگر صلاح او در آن بودی او را همچنان بدادی چون‌نداد مراعات مصلحت (۲) او کردند بیانه قوله «ولو بسطالله الرزق‌لعباده

(۱) بسیاری از مردم‌گویند در وظائف اخلاقی حکم وجوب و حرمت نیست و این آیه ردایشان است چون اگر تمنای مثل مال قارون حرام نبود متمنی سزاوار خسف عذاب نمی‌گشت و در تأییداین آیات بسیار است مثل قوله تعالی «یوم‌لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی‌الله بقلب سلیم» ومانندان السمع والبصر والفؤادكل اولئك كان عنه مسؤلا » ولکن اعمال ظاهرکه برجوارح پیداست هرکس بیندمیداند مرتکب آن معصیت‌کرده و حکم بفسق او میکند اما عمل قلبی چون پیدا نیست مرتکب را در انظار مردم آلوده جلوه نمی‌دهد .

(۲) خداوند تعالی در این آیه علت مالکیت و حرمت غصب را بیان فرمودکه چون‌کسی رنجی برده‌کسبی‌کندفایده رنج و نتیجه‌کسب او ملك خود اواست و قاعده عدل ونظم جهان بر این مبنی‌است که اگر مردم بدانند بهره رنج آنها را دیگری می‌برد در کسب‌کوشش نمیکنند و نظام عالم مختل *

لبغوا في‌الارض ولكن‌ينزّل بقدر مايشاء » عبدالله عباس گفت مراد نصيب ميراث است كه‌چون زنان را نصيب كم از ميراث مردان آمد تمناى حال‌ايشان كردند خداى تعالى‌از آن‌نهى كرد و گفت هر كس را نصيب خود است و براين قول اكتساب بمعنى اصابه وحوز(۱) باشد و در اين قول ضعفى هست براى آنكه خلاف ظاهر است آنكه گفت دست از تمنا بدارى ودردعا أفزائى(وَسْئَلُوا اللهَ مِنْ فَضْلِهِ) ابن كثير وكسائى و خلف خواندند وسلواالله بحذف همزه درجمله قرآن چندانكه امر مخاطب است و باقى بهمزه خواندند وآنچه امر غايب‌است بافعل مضارع خلاف نكردند درآنكه مهموز خواندند نحوقوله :«وليسئل الصادقين عن صدقهم» «وليسئلوا ماانفقوا» رسول ﷺ گفت: «سلواالله من‌فضله فأنه يحب‌أن‌يسئل‌وإنّ من‌افضل‌العبادة إنتظار الفرج » از خدايتعالى بخواهى ازفضل او كه دوست دارد كه از او سؤال كنند وفاضلتر عبادتى انتظار فرج‌باشد، وابوهريره روايت كرد كه رسول ﷺ گفت «منْ لم يسئل‌الله من‌فضله غضب‌الله عليه » هر كس كه از خدايتعالى نخواهد ازفضل او خدايتعالى براو خشم گيرد و از بعضى زنان رسول‌ﷺ روايت است كه گفت هرچه خواهى از خداى خواهى واگر همه دوال نعلين باشد كه اگر خداى ميسر نكند ميسر نشود وسفيان عيينه گفت خدايتعالى مارا نفرمود كه‌ازاو سؤال كنيم إلاتااجابت كند اگر نه‌آنستى كه عطادوست داردمارا‌سؤال نفرمودى .

(وَلِكُلٍّ جَعَلْنا مَوالِيَ مِمّا تَرَكَ ـ الآية ـ) گفت‌هر كسى‌را مولائى كرديم ازآنچه رها كرده باشند مادر وپدروخويشان، دراين موالى خلاف كردند عبدالله عباس ومجاهد وقتاده وابن زيد گفتند عصبه است، سدى گفت وارثانند كه اوليتر باشند بميراث واصل كلمه من‌الولى باشد وهو القرب ومن ولى الشيء يليه إذا اتصل به . ومعنى متقارب است ومولى بروجوه است پسر عم وعصبه باشد ومعتق باشد ومعتق باشدوولى نعمت وولى مرد باشد وهمسايه باشدوحليف وناصر باشد واولى باشد مولى براين ده قسمت بود ومرجع همه باأولى است‌براى‌آنكه اصل

---

*ميگردد و آنكس كه‌رنجى نكشيده‌و آسايش‌گزيده حق‌ندارد نتيجه زحمت ديگرى را مالك شود ومرد و زن ازكسب خود بهره مى‌برند از اين جهت غصب‌حرام‌است‌وتمناى مال مردم‌كردن جائز نيست‌وبجاى آن بايد مرد خود كوشش‌كند و از خداى بخواهد تاچنانكه بديگرى نعمت داد باونيز بدهد و اينها ردى است بربسيارى ازاوهام مردم عصرما .

(۱) حوز از حيازت‌كردن يعنى‌جمع مال و مؤلف‌گويد اين خلاف ظاهر آيه قرآن است چون وارث‌راكه‌تصرف درتركه‌ميكند وآن‌را مالك مى‌شود نمى‌گويندآن‌را كسب‌كرده است .

کلمه ازاین مشتق است و هریکی را از اینان برای آن مولی خوانند که بصاحبش اولی باشد
اما معنی آیه دراو چند قول گفتند یکی آنکه معنی آنست «ولکل جعلنا» یعنی لکل واحد من
الرجال والنساء موالی أی ورثة هم اولی بمیراثه یرثونه مما ترك والداه وأقربوه من میراثهم
له، گفت کردیم ونهادیم یعنی بیان کردیم ومشروع کردیم هریکی‌رااز مردان وزنان وارثانی
که ایشان اولیترباشند بمیراث ایشان بقرابت تابردارند بمیراث آنچه مادر وپدر وخویشان
رها کرده باشند. وقولی دیگر آنستکه معنی چنین بود که هر کسی را وارثی کردیم که‌میراث
او گیرد مما ترك ای‌ممن خلفهم و«ما» بمعنی‌من بود آنگه بیان کرد وارثان را گفت(الوالِدان
وَالأقرَبُونَ) علی تقدیر وهم الوالدان‌والاقربون. وارثان پدرو مادر وخویشانند که‌نزدیکتر
باشند و بر این قول مادر وپدر و اقربون وارثان باشند آنکه ابتدا کرد و گفت (وَالَّذِينَ
عَقَدَتْ) محل اورفع است برا بتداوخبراو فی‌قوله (فآتُوهُمْ نَصیبَهُمْ) و کوفیان خواندند
عقدت بی‌الف و باقی‌قراء خواندند عاقدت بالالف اول‌از عقد باشدو دوم از معاقدت و آن‌معاهده
باشد، وابوعلی الفارسی گفت این اولیتر است برای آنکه عهد و سوگند میان دو کس باشد
و مفاعله بناء فعلی باشدکه از میان دو کس‌باشد والعهدوالعقد والمیثاق والوثیقه والیمین‌نظایر
باشد، ودر شاذ سعد بن‌الربیع خواند «عقّدت» علی تکثیرالفعل و عرب برای‌آن سوگند را
یمین خوانند که در وقت سوگند دست راست او بدست راست‌خود بگیرد و تقدیر آن است
که والذی عقدت أیمانکم خلفهم ای عاقدتم أیمانکم علی القرائتین. ودرظاهر اسنادفعل‌بایمین
استکه سوگند باشد ودر معنی بامرد سوگند خوار، ودر معنی آیه چند قول گفتند قتاده گفت
در جاهلیت محالفت کردند و بایکدیگر عهد وسوگند خوردند و محالف معاهدش را گفتی:
دمی دمك، وهدمی هدمك، وثاری ثارك، وحربی حربك، وسلمی سلمك، وترثنی وأرثك،
وتطلب بی واطلب بك، وتعقل‌عنی واعقل عنك. گفتی خون من خون تو است و ویرانی‌سرای
من ویرانی سرای تو است‌و کینهٔ من کینه تو است و جنگ‌من جنگ تو است و صلح من‌صلح
تو است وتو از من میراث گیری و من ازتو میراث گیرم و تو طلب خون من کنی ومن‌طلب
خون تو کنم و توازمن دیه دهی ومن ازتو دیه دهم، وهمچنین که گفته بودندمیان ایشان‌موارثه
ثابت شدی ونصیب حلیف از میراث‌دانگی بودی خدایتعالی گفت نصیب‌ایشان بدهی ازمیراث
آنگه آنرا منسوخ کرد بآیة اولوالارحام، مجاهد ونخعی گفتند نصیب اوبدهی ازوفا ونصرت
ومعاونت ودیت آنچه برآن‌عهد کرده‌اند دون‌میراث وبراین‌قول آیت‌منسوخ نباشد لقوله تعالی
عز وجل: «یاایها‌الذین آمنوا اوفوا بالعقود» ولقول النبی ﷺ «اوفوا للحلفاء عقودهم التی

عقدت ایمانکم » .وفا کنی باحلیفاتتان بآنچه برآن سوگند خورده باشی ، وروز فتح مکه در خطبه گفت آنچه درجاهلیت کرده‌اید ازعهدوسوگندنگاه داری که اسلام آنرا نیفزود إلاقوة وزیادت واز آن پس سوگند مخوری واگرخورید مخالفت مکنی که«لاخلف فی‌الاسلام» .

وعبد الرحمن عوفـروایتکرد که‌رسول ﷺ گفت که‌من بسوگند مطیبان (۱) حاضر بودم و من کودك بودم با بعضی‌اعمام خود و اختیار نکنم که‌آن عهد شکافته بشود و ببدل آن مراشتران سرخ موی سیاه چشم‌باشد، عبدالله عباس وابن زید گفتند آیه درآنان آمد که رسول ﷺ میان ایشان برادری داد روز مواخات ازمهاجر وانصار چون بمدینه آمد ایشان بآن برادری‌میراث گرفتندي آنگه بآیت فرایض منسوخ شد ،سعیدبن المسیب گفت آیه درآنان آمد که‌ایشان پسر خواندگان گرفتند در جاهلیت و از جمله ایشان زید حارثه بود که رسول ﷺ اورا به پسری برخواند خدایتعالی فرمود که ایشان را از وصیت نصیبی کنند و میراث خویشان‌را باشد فذلك قوله «فآتوهم نصیبهم»یعنی من‌الوصیة (إنَّ اللّهَ كانَ عَلىٰ كُلِّ شَيءٍ شَهيداً) که‌خدای تعالی برهمه‌چیزی گواه‌است‌ومورداین کلمه تهدید و وعید است تامردمان خلل نکنندبآنچه واجب باشد دراین باب .

(ألرِّجالُ قَوّامُونَ عَلىَ النِّساءِ ـ الایة ـ) مقاتل گفت این آیه در سعد بن الربیع آمد و او از جمله نقیبان بود و در زنش حبیبه بنت زیدبن أبی‌زهیر و هردو انصاری بودند زن براو نشوز کرد مرد او را بزداوباپدرش برخاست و بنزدیك رسول آمدند بشکایت و گفت ای رسول‌الله من این کریمهٔ خود را در حکم او کرده‌ام اکنون اورا طپنچه برروی زد رسول ﷺ گفت قصاص باید کردن جبرئیل آمد و این آیه آورد رسول ﷺ گفت ما چیزی خواستیم‌و خدایتعالی چیزی دگر خواست و آنچه خدای خواست بهتر است و قصاص برداشت درآنچه از میان زن وشوهر باشد بروجه‌تأدیب، وقتاده گفت آیه درسعد بن الربیع آمد و زنش دختر محمد مسلمه و قصهٔ او هم از این نوع است که رفت . و ابوروق گفت آیه در جمیله بنت‌عبدالله ابن‌ابی‌أوفی آمد و در شوهرش ثابت بن قیس بن شماس وقصهٔ اوهم از این نوع که رفت گفت مردان قیمان و ایستادگانند برزنان گماشته ومسلطاند دست ایشان زبردست و دست اینان‌زیر دست مردان‌را، زبان امر است و گفتار نهی است و دست تأدیب است، وقوام فعـال باشد من

(۱) گروهی در جاهلیت باهم سوگند خوردند بریاری یکدیگر وظرف عطری حاضرآورده همه دست درآن‌زدند ازاین‌روی‌آن‌را حلف مطیبین خواندند .

القيام واين بناء مبالغه را باشد و كثرت‌فعل را تا بصنايع و حرف‌اين بناء مخصوص‌شد،وزهرى گفت و جماعتى علما كه آنچه از ميان زن و شوهر باشد از جراحات و شجاج در او قصاص نباشدمادام‌تادون نفس‌باشد وإنّماديه‌باشد برمردوبحسب آنچه شرع‌فرموده بود(بِما فَضَّلَ اللهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ) بآن تفصيلى كه خداى داد بهرى خلقان را بربهرى گفتند مرادعقلست و گفته‌اند بزيادة الدين واليقين واز آنجا كه زن ناقص عقل و ناقص دين است (۱) براى آنكه در ماهي چند روز نماز نتواند كردن و روزه نتواند داشتن و گفته بنقصان گواهى كه گواهى دو زن بيك مرد باشد « فرجل و امرأتان » و گفته‌اند بتصرف و تجارات و گفته‌اند بجهاد كه در حق مردان فرمود «انفروا خفافاً وثقالا وجاهدوا بأموالكم و أنفسكم في‌سبيل‌الله» ودر حق زنان فرمود «وقرن في بيوتكن » ربيع گفت بالجمعة و الجماعات كه برزنان نمازآدينه نيست و حسن بصرى گفت بنفقه كه بر مردان است بر زنان نيست و گفته بهترين تفضيل بآنستكه مردى را چهارزن نهاد بشرع وزن بيشتر از يك شوهر نتواند كردن و گفته‌اند بآنكه طلاق‌از مردان است قال عليه السلام «الطلاق بالرجال والعدة بالنساء» و گفته‌اند بميراث و گفته‌اند بديه كه ديه زنى نيمه ديه مردى باشد و گفته‌اند بنبوت و امامت وخلافت كه خدايتعالى از زنـان هيچ پيغمبرى نفرستاد وازايشان امام‌وخليفه‌نباشد رسول عليه السلام گفت«المرأة مسكينةمالم‌يكن‌لهازوج» زن‌مسكين‌باشد تاشوهرش‌نباشد گفتنديارسول‌اللهوإن‌كان‌لها مال؟ واگرچه مال‌دارد گفت‌واگر چه مال داردآنگه برخواند«الرجال قوامون على النساء»ابوهريره روايت كند كه رسول عليه السلام گفت بهترين‌زنان زنى بود كه چون در اونگرى شادان شوى و اگرش چيزى فرمائى‌اطاعت دارد و اگر از او غايب شوى غيبت ترا محافظت كند از نفس خود و مال تو آنگه اين آيه برخواند « الرجال قوامون على النساء » (فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ) اما آن زنانى كه صالحه باشند و مطيعه باشند خداى جل جلاله وشوهران خود را (حافِظاتٌ لِلْغَيْبِ) غيبت شوهر خود را محافظت كنند هم دراسرار و هم در اموال وهم در نفس خود (بِما حَفِظَ اللهُ) اى بحفظ‌الله لهن‌نگاه داشت خداى‌ايشان راو ابوجعفرخواند بما حفظ‌الله بنصب‌هاى‌الله اى‌بحفظهن

(۱) آنرا كه خداى مختلف آفريند بعلل و مصالحى جاى اعتراض نيست چنانكه خداى زن‌را با خون حيض آفريد و مرد را نيافريدزن‌را نرسدكه‌برخداى تعالى‌اعتراض‌كند در طبيعت خويش و نيز زن حمل برمى‌دارد وفرزند شير مى‌دهد و اينها مانع ازكار دشوار و جهاد و بيرون رفتن و معاشرت وكسب است خداوند رزق اورا برمرد نهاد ونصيب مردرا دوبرابر زن‌كه بايد بيشتر سرمايه‌داشته باشدوبيشتر كسب‌كند و عقل مرد در معيشت بيش‌از زن‌است ونبايد ازحكم خداى بيرون رفت .

الله بنگاهداشت ایشان خدای‌راو«ما»درهردو قراءة مصدری باشد و معنی چنان است درهردو قراءة که رسول عليه السلام گفت: «احفظ الله بحفظك» (وَاللّاتي تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ) وآن‌زنانی که ترسی که نشوز کنند و نشوز ناساختن وآرام ناگرفتن باشد، واصل آن‌از حرکت‌واضطراب بود و در عرف شرع از میان زن و شوهر باشد و آن‌را که از قبل هریك از ایشان بود نشوز بود اما از قبل زن این است که در این آیه گفت « و اللاتی تخافون نشوزهن» و از قبل مرد آن است که فرمود « و إن امرأة خافت من بعلها نشوزاً او اعراضاً » اگر ترسی که عصیان و ناسازگاری (فعِظُوهُنّ) .اول‌پند دهی‌ایشان را اگرسودندارد و اصرار کنند وَاهجُرُوهُنَّ فِي المَضاجِع) ایشان را در بستر رها کنی و جانبی‌دیگر بخسبی. و گفته‌اند که پشت بر ایشان کنی و اگر سود ندارد (وَاضرِبُوهُنّ)آنکه بزنی ایشان‌رازدنی بقاعده باشد بر وجه‌تأدیب چنانکه عیبی و نقصانی برایشان نیاید اگر چه خود همه عیب و نقصان و مایهٔ فساد و طغیانند و درخبر است که رسول عليه السلام گفت« علق السوط حيث تراه أهل بيتك » تازیانه جای‌درآویز که اهل خانه و زیردستان‌تو بینند أسماء بنت أبی بکر گفت من چهارم زن بودم که زبیر عوام مرا بزنی کرد چون بریکی از ایشان خشم گرفتی او را بچوب مشجب زدی چنانکه بشکستی براو و مشجب سه‌پایه باشد که جامه براوافکنند (فَإنْ أطَعْنَكُمْ) اگر شما را طاعت‌دارند برایشان راهی مجوی یعنی ره تعنت وتجنّی و گفته‌اند تکلیف محبت مکنی ایشان را(إنَّ اللهَ كانَ عَلِيّاً كَبِيراً) خدای‌تعالی‌افراشته و بزرگوار است وهمیشه چنین‌بوده‌است‌وخواهد بود قوله:

(وَإنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَيْنِهِما ـالآية) و اگر ترسی شقاقی از میان ایشان و شقاق ناسازگاری باشد از هردو جانب و اشتقاق او من الشق باشد و شقّ نصف الشيء باشد فعل بمعنی مفعول وشقاق و مشاقه مصدر شاقه باشد وآن از میان دو کس بود (فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أهلِهِ وَحَكَماً مِنْ أهلها) . دو حاکم‌را بداری یکی ازجانب مرد و یکی‌ازجانب زن تا بنشینند و مصلحت بینند (إنْ يُرِيدا إصْلاحاً) اگر اصلاح خواهند گفته‌اند مرادحکمین اند و گفته‌اند مراد زن وشوهراند (يُوَفِّقِ اللهُ بَيْنَهُما) خدای تعالی توفیق دهد میان‌ایشان عبيدة السلمانی گفت در روزگار امیرالمؤمنین علی عليه السلام مردي و زنی بیامدند و با هر یکی جماعتی مردمان بحکم‌گاه او گفت چه میباید اینان‌را گفتند یاامیرالمؤمنین میان اینان‌شقاقی هست امیرالمؤمنین گفت از اهل مرد حکمی کنی واز أهل زن حکمی ، آنکه ایشان راپیش

خواند أعني هردو حكم را گفت دانی تا شمارا چهمبايد كردن بنشيني و رأی زنی اگر صلاح در جمع باشد جمع كنی و اگر صلاح در تفريق باشد تفريق كني زن گفت : رضيت بكتاب الله حكماً بما لي أو عليّ . راضی شدم بكتاب خدای بآنچه مراست يا برمن است مرد گفت تفرقه كن أمير المؤمنين عليه السلام گفت تا هردو بقول ايشان راضی نشوی حكم نيست و نزديك ماچنان است كه اگر رأی زنند وصلاح در جمع بينند جمع كنند وبايشان مشورت نكنند واگر تفرقه مصلحت بينند تفريق نكنند بی مراجعت ايشان واگر يكی جمع بيند و يكی تفريق از اين دو حكم آنرا حكمی نباشد تا آنكه رأی ايشان متفق شود أما علی الجمع أو علی التفريق حق تعالی گفت اگر ايشان طلب صلاح و إصلاح كنند من توفيق دهم ميانهٔ ايشان (إنّ اللهَ كانَ عَليماً خَبيراً) كه خدايتعالی دانا و خبير است از كارها و توفيق لطفی باشد كهعندآن اتفاق طاعت بيفتد« وَبَيْنِهِما »ضمير حاكمين استوفقهاء خلاف كردهاند در آنكه اين حاكمان وكيل باشند يا حكم باشند ، نزد ما آنست كه حاكم باشند آنكس كه گفت وكيل باشند گفت ايشان را بود كه از دو كار آنچه رأی بينند بكنندبیمراجعه واين قول سعيد جبير استوشعبی و نخعي و شريح و برقول اول حسن بصری موافق است و قتاده و ابن زيد ، و در تواريخ هست كه چون أمير المؤمنين عليه السلام بصفين بامعاويه كار زار كرد گاه دست اينان را بودی و گاه ايشان را تا يكبار كار بآنجا رسيد كه لشكر أمير المؤمنين قوت گرفتند واز ايشان قومی بسيار بكشتند وتنگ خيمهٔ معاويه برسيدند و بسی نماند كه او را اسير بگيرند او عمرو بن العاص را گفت چه رأی است گفت رأی آنستكه بفرمائی چند پاره قرآن جامع بيارند ومفرّق كنند و برسر نيزهها كنند و گويند ايقوم ما شما را بكتاب خدای ميخوانيم تا ميان ما حكم باشد همچنين كردند و سلاح بينداختند و مصحفها و ورقها بر سر نيزهها بستند و اين نداكردن گرفتند لشكر أمير المؤمنين علی ازجنگ بازايستادند مگر اندكي كه مستبصر بودند أمير المؤمنين عليه السلام گفت يا قوم خطا نكنی «امضوا علی بصيرتكم فانهم ليسوا باهل دين ولا قرآن و إنما رفعوها مكيدة » بركار خود بروی كه اينان أهل دين و قرآن نهاند و اين مصحفها بكيدبر-سر اين چوبها كردهاند نشنيدند و إصرار كردند و گفتند لابد حكمين بايد كردن و إلحاح كردند أمير المؤمنين عليه السلام گفت اكنون چون لابد چنين بايد تا من حاكمی را اختيار كنم و عبدالله عباس را اختيار كرد گفتند نخواهيم قرشي و مضری را گفت مالك اشتر را گفتنداين همه آفت از او آمد تا ابوموسی اشعری را اختيار كردند برای خود و برفتند و اين حكمين

کردند چنانکه معروف است چون عمرو بن العاص آن مکیده بکرد و ابوموسی را بفریفت و او خلع کرد امیرالمؤمنین را از إمامت علی رعمه هم آنقوم که آن اختیار کرده بودند خارجی شدند و چهار هزار مرد بیکبار بر خاستند و لشکرگاه رها کردند و با جانبی شدند و فرود آمدند أمیرالمؤمنین عبدالله عباس را فرستاد بایشان گفت چرا جدا شده‌ای گفتند برای آنکه علی حکمین کرد عبدالله عباس گفت پس حکمین نشاید کردن گفتند نه گفت نه خدایتعالی‌در بعضی احکام شرع میفرماید « و إن خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکماً من اهله وحکماً من اهلها الاية » جواب ندانستند وباز نیامدند عبدالله عباس بنزدیك امیرالمؤمنین عليه السلام آمد و خبرداد اورا بر آنچه رفته بود او گفت تو نیك گفتی‌ولکن جواب ایشان نه این است آنکه خود برفت و ایشان را گفت بخدای برشما اگر کسی درمیان شماهست که این کار نکرده است و نخواسته و إلحاح نکرده جدا شوی یا جواب دهی کس از ایشان جواب نداد گفت أکنون چون شما کردي هم‌شما بیرون آمدی آنکه بایشان بنهروان قتال‌کرد تاهمه را بکشت مگر تنگی(۱) بجستند . قوله :

وَاعْبُدُوا اللهَ وَلاَ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ بِذِي الْقُرْبىٰ

و بپرستید خدای را و انباز مگیرید باو چیزی و با مادر و پدر نیکوئی کنی و با خویشان

وَالْيَتامىٰ وَالْمَساكِينِ وَالْجارِ ذِي الْقُرْبىٰ وَالْجارِ الْجُنُبِ وَالصّاحِبِ بِالْجَنْبِ

و یتیمان و درویشان و همسایه خویشاوند و همسایه دور و همسایه هم پهلو

وَابْنِ السَّبِيلِ وَما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ إِنَّ اللهَ لاٰ يُحِبُّ مَنْ كانَ مُخْتالاً فَخُوراً (۴۱)

و راه‌گذری و بردگانتان که خدای دوست ندارد آن را که متکبر باشد و نازنده

اَلَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ ما آتٰيهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ

آنانکه بخیلی‌کنند و فرمایند مردم را به بخیلی و نهان میدارند آن را که داد ایشان را خدای از فضلش

أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً (۴۲) وَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ رِئاءَ النّاسِ وَ لاٰ

ساخته‌ایم برای کافران عذابی خوار کننده و آنانکه نفقه میکنند مالهایشان را برای نمایش مردم

يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَلاٰ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطانُ لَهُ قَرِيناً فَساءَ قَرِيناً (۴۳)

و نمی گروند بخدای و نه بروز بازپسین و هرکه باشد دیو او را یار پس بد یاری است او

(۱) یعنی اندکی .

وَما ذا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمّا رَزَقَهُمُ اللهُ وَ كانَ اللهُ
وچه باشد برايشان اگر ايمان آورند بخداى وروز بازپسين ونفقه كنند از آنچه روزى داد يشان را خداى وخداى
بِهِمْ عَلِيماً (٤٤) إِنَّ اللهَ لا يَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ وَ إِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضاعِفْها وَ يُؤْتِ
بايشان داناست خداى ستم نكند بسنگ ذره اگر باشد نيكوئى دو چندان گرداند آن را و دهد
مِنْ لَدُنْهُ أَجْراً عَظِيماً (٤٥) فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ و جِئْنا بِكَ عَلى
از نزد خود مزد بزرگ پس چگونه بود چون آريم از هر گروهى گواهى را و آريم تورا بر
هٰؤُلاءِ شَهِيداً (٤٥) يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوّى بِهِمُ
اينان گواه آنروز كه تمنا كنند كافران و آنانكه عاصى باشند در رسول اگر راست كنند بايشان
الْأَرْضُ وَلا يَكْتُمُونَ اللهَ حَدِيثاً (٤٦) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلوٰةَ وَأَنْتُمْ
زمين را ونهان ندارند از خداى سخنى را اى آنانكه ايمان آورده‌ايد نزديك مشويد بنماز و شما
سُكارىٰ حَتّىٰ تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ وَ لا جُنُباً إِلّا عابِرِي سَبِيلٍ حَتّىٰ تَغْتَسِلُوا وَ إِنْ
مست باشيد تا كه دانيد آنچه ميگوئيد ونه در حالت جنابت ونه گذرنده بر راه تا غسل كنيد و اگر
كُنْتُمْ مَرْضىٰ أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ أَوْ جاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغائِطِ أَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ
باشيد بيمار يا بر سفر يا آيد يكى از شما از قضاى حاجت يا ملامسه كرديد بر زنان
فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللهَ كانَ
پس نيابيد آبى را پس قصد كنيد خاك پاك را پس بسائيد رويهاى ان را ودست هايتان را كه خداى
عَفُوّاً غَفُوراً (٤٧).
درگذرنده و پوشنده گناه است

قوله تعالى (وَاعْبُدُوا اللهَ) اين خطاب است باجمله مكلفان خدايتعالى ميفرمايد ايشان را كه او را پرستند وبااو انباز نگيرند وبا مادر و پدر نيكوئى كنند و نصب إحساناً برمصدر باشد ازفعل محذوف يعنى « وأحسنوا بالوالدين إحساناً و بذى القربى. أى بذى قرابة وقربى مصدر است كالزلفى و با خويشان نيز نيكوئى كنيد و با يتيمان نيز نيكوئى كنيد و يتيم آن بود كه بطفوليت پدرش بميرد، و مساكين جمع مسكين باشد آنكه اورا چيز كى باشد و كفايتش نبود و ابن ابى عبله خواند . (وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْسانٌ) برفع على تقدير و عليكم إحسان

بالوالدين . ابوهريره روايت كرد كه مردی بنزديك رسول ﷺ آمد و گفت يا رسول‌الله دلم سخت شده است گفت اگر خواهی تا دلت نرم شود مسكينان را طعام ده و دست بسر يتيمان فرود آور و ايشان را طعام ده (وَالجارِ ذِي القُرْبىٰ) و همسايه خويشاوندرا. عبدالله‌عباس خواند والجار بنصب‌علی‌الاغراء (وَالجارِ الجُنُبِ) حقتعالی گفت با هردو همسايه هم بـا آن همسايه كه خويش است هم بآنكه بيگانه إحسان كن آنكه خويش است دو حق دارد حق القربة وحق القرابةوآن‌دگريك‌حق‌دارد حق‌الجوار بملاصقة‌الديار ، ضحاك گفت‌يعنی غريب ، اعمش‌ومفضل خواندند والجار الجنب بفتح‌الجيم وسكون النون و هردو لغت‌است‌يقال‌رجل جنب و جنب وجنب واجنب‌واجنبی إذالم يكن قريباًقال‌الاعشی :

أتَيْتُ حُرَيْثاً زايِراً عَنْ جِنابَةٍ ‌ ‌ ‌ ‌ فَكانَ حُرَيْثٌ فِي عَطائِی جامِداً (۱)

ای عن بعد و غربة و جنب را برای آن خوانند كه از نماز و مسجد دورباشد ،و نوف گفت الجار الجنب مراد همسايه‌كافر است (وَالصّاحِبِ بِالجَنْبِ) يعنی رفيق‌درسفر، اين قول عبدالله عباس است و سعيد جبير وعكرمه‌وقتاده . و رسول ﷺ گفت « التمسوا الجارقبل شری الدار والرفيق قبل‌الطريق » بعضی ديگر گفتند «الصاحب بالجنب » همسايه ملاصق باشد كه سرايش بپهلوی سرای‌تو بود. بعضی دگر گفتند آنكس كه ملازم تو باشد بپهلوی‌تو بنشيند طمع دارد بخير تو،عبدالله عباس گفت من شرم دارم از مردی كه او سه بار پای بر بساط من نهد واز من براواثری‌نباشد. مهلب گفت پسرانش را كه چون مردی بامداد و شبانگاه‌خويشتن برشما عرض كند بس باد اورا از سؤال باين قدر. و رسول ﷺ گفت : « إن خير الاصحاب عندالله خيرهم لصاحبه و خير الجيران عند الله خيرهم لجاره » بهترين رفيقان بنزديك خدای آن بود كه رفيقش رابه بود و بهترين همسايگان بنزديك خدای‌آن بود كه صالح و متعبدبود بصدق نه برياء ، و ابوهريره روايت كرد از رسول ﷺ كه گفت مؤمن نباشد آنكه همسايه از شرّ اوايمن نبود و هرآنكس كه او را در سرای بسته بايد داشتن كه ايمن نباشدازهمسايه بر اهل و مالش همسايهٔ او مؤمن نباشد،.گفتند يا رسول‌الله حق همسايه برهمسايه چيست گفت آنكه اگرت بخواند اجابت كنی و اگر درويش باشد دست‌گيری كنی و اگر قرض خواهد بدهی و اگر خيری رسد اورا تهنيت كنی و اگرش مصيبتی رسد تعزيتش دهی و اگر بميرد بجنازه‌اش حاضر آی و ديوار از بالای سرای اوبرنياری تاباد از او منع كند و او رانرنجانی

---

(۱) ازراه دوربزيارت حريث‌آمدم‌وحريث دربخشش خشك شد وبمن چيزی نداد .

ببوی مطبوخات که تورا بود إلاّ که او را نصیب کنی تا هرچه خوری موجب صحت و سلامت تو و فرزندان تو باشد و اگر بیمار شود بعیادت او شوی و اگر میوه خوری او را از آن نصیب کنی و اگر نکنی پنهان داری از او و رها مکنی تا کودکان تو چیزی از آن بدر برند و کودکان او بینند که پس ایشان را آرزو آید آنگاه گفت همسایگان سه اند یکی سه حق دارد و یکی دو حق دارد و یکی یك حق اما آنکه سه حق دارد همسایه باشد مسلمان و خویشاوند حق همسایگی دارد و حق اسلام و حق خویشی، و آنکه دو حق دارد همسایهٔ مسلمان باشد حق اسلام و جوار دارد، و آنکه یك حق دارد همسایه باشد مشرك که حق همسایگی دارد و بس. وأنس روایت کرد که رسول عليه‌السلام گفت «من آذی جاره فقد آذانی» هر که همسایه را بیازارد مرا آزرده باشد. وهر که مرا آزرد خدای را آزرده باشد و هر که با همسایه کارزار کند بامن کارزار کرده باشد، ورسول عليه‌السلام گفت: «ما زال اخی جبرئیل یوصي فی حق الجار حتی ظننت انه یرثنی» برادرم جبرئیل چندانی وصیت کرد درحق همسایه تا گمان بردم که میراث من باو رسد (وَابْنِ السَّبِيلِ) رهگذری و اگر چه در شهر خود خداوند مال بسیار و نعمت باشد و چون بغربت افتد و تنگ دست باشد با او نیز احسان باید کردن و گفته‌اند منقطع به باشد آنکه در راه از یاران و عدیلان خود باز مانده بود. (وَما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ) و آنچه دستهای شما آنرا مالك بود از بردگان، ابوذر غفاری گفت رسول عليه‌السلام غلامی بمن داد ومرا گفت این را نکو دار و از آن طعامش ده که تو خوری و از آن کسوت پوشش که تو پوشی ابوذر گفت من خود یك پیرهن داشتم بدو نیمه کردم و یك نیمه در او پوشانیدم چون بنماز شام بمسجد شدم رسول عليه‌السلام گفت پیراهن را چه کردی گفتم ای رسول‌الله مرا گفتی غلام را نیکو دار و از آنش ده که خوری و از آن پوشان که تو پوشی و من پیراهن همین یکی داشتم نیمه پیراهن او کردم و رسول عليه‌السلام گفت نکو دارش بیامدم و آزادش کردم پس رسول مرا پرسید که غلام را چه کردی من گفتم غلام ندارم گفت چه کردی گفتم آزادش کردم مرا گفت آجرك الله خدات مزد دهاد، ابوهریره روایت کرد از رسول عليه‌السلام که گفت گوسفند برکت است و شتر عزّ است اهلش را و اسب خیر در پیشانی او بسته است تا بروز قیامت وبنده برادر تو است اگر درماند و عاجز شود یاریش دهید. امیرالمؤمنین عليه‌السلام گفت آخر سخن رسول عليه‌السلام این بود که گفت «الصلاة وما ملکت ایمانکم» نماز بپای داری و زیر دستان را نکو دارید (إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ مَنْ كانَ مُخْتالاً فَخُوراً) خدایتعالی دوست ندارد آنرا که متکبر باشد

بر بنده و بر همسایه درویش و خویشاوند درویش تکبر کند و مختال مفتعل باشد من الخیلاء و اصل کلمه من خال إذا ظن باشد برای آنکه درویش را خوار دارد و متکبر آنکس بود که در خویشتن چیزی پندارد که در او نباشد و خیال از اینجاست و اصل کلمه ظن است فخور کثیر الفخر باشد و فعول بناء مبالغه باشد چون کفور و شکور و جهول و بذول .

(ألّذینَ یَبْخَلُونَ) محل او نصب است برای آنکه صفت «من» است و او منصوب المحل است بآنکه مفعول «لایحب» است آنانکه بخل کنند و بخل در لغت منع صلات و منافع باشد و در شرع منع واجب بود و در او چهار لغت است بُخْل و بَخَل و بُخُل و بَخْل، و بُخل قراءت عامهٔ قراء است و بَخَل قراءت کسائی و حمزه و خلف است بفتح الباء و الخاء در سبب نزول آیت خلاف کردند بعضی گفتند مراد جهودانند که صفت رسول عليه السلام پنهان کردند و بخل کردند باین علم و خبر برمردمان . سعید جبیر گفت آیه درعالمانی است که بعلم بخل کنند و علم پنهان کنند از طالبش عبدالله عباس گفت و ابن زید که آیت در کردم بن زید آمد و اسامة بن حبیب و نافع بن ابی نافع و بحر بن عمرو و حیي اخطب و رفاعة بن زید بن التابوت که ایشان بنزدیك جماعتي انصار آمدند و ایشان را گفتند این مال خرج مکنی بر محمد و اصحابش که پس درویش شوی خدایتعالی در ایشان این آیه بفرستاد که خود بخیل بودند (وَیَأْمُرُونَ النّاسَ بِالبُخْلِ) و مردمان را ببخل فرمودند و آنچه خدایتعالی ایشان را داده بود ازمال و نعمت پنهان کردند یمان گفت بصدقه بخل کردند راوی گفت روزی عمران بن حصین بیرون آمد جامهٔ خز پوشیده که پیش از آن نداشت و نیز دیگر نپوشیده ماعجب داشتیم گفت خواستم تاقول رسول عليه السلام را کار بندم که گفت «إذا نعم الله علی عبده نعمة أحب أن یری علیه» چون خدای بر بنده نعمتی کند دوست دارد که آن نعمت براو بینند (وَأعْتَدْنا لِلْکافِرِینَ عَذاباً مهیناً) وما بجارده ایم (۱) برای کافران عذابی خوار کننده با مذلت و إهانت و این صفت عقاب است که از حق او آن است که مقرون بود باستخفاف و إهانت .

(وَالّذینَ یُنْفِقُونَ أمْوالَهُمْ) هم صفت آنان است که ذکر ایشان رفت حقتعالی گفت آن کسانی که نفقه کنند مالهای خود را بریاء یا ندهند اگر بدهند بریاء مردمان دهند بچشم دیده (۲) ایشان و ریا فعال باشد من الرؤیة و فعال و مفاعله بیك معنی باشد و فاعل او مرائی باشد علی وزن مفاعل و روا بود

---

(۱) یعنی مهیا کرده ایم .

(۲) چشم دید یعنی ریاکاری و برای خودنمائی بمردم .

که درجای صفت کافران باشد آنکه محل او جر باشد گفتند در جهودان آمد و سدی گفت در منافقان آمد و گفته‌اند در مشرکان مکه آمد که مال خرج می کردند در عداوت رسول ﷺ (وَلا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَلا بِالْيَوْمِ الآخِرِ) آنکه اول گفت صفت منافقان و فاسقان است آنکه بیان کرد که مرائی‌اند کافرند بخدای و بروز بازپسین یعنی روز قیامت (وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطانُ لَهُ قَرِيناً) هر کس که دیو قرین او بود بد قرین است دیو او را و قرین و یار و همنشین دیو اند و گفته‌اند مراد آن است چنانکه امروز قرین دیو اند فردا حقتعالی ایشان را هر یك را با دیوی بسلسله ببندد تا چنانکه در دنیا در طاعت او بود در قیامت با او باشد و قرین مرد همسر او باشد و قرن همسال او باشد و قرن هم قتال او باشد قال عدی:

عَنِ الْمَرْءِ لاتَسْئَلْ وَأبْصِرْ قَرِينَهُ فَإنَّ الْقَرِينَ بِالْمُقارِنِ يَقْتَدي (۱)

و بر این معنی تفسیر دادند این آیه را که حقتعالی گفت «وإذا النفوس زوجت» ای قرنت بقرينتها خيراً كان أوشراً (فَسَآءَ قَرِيناً) ای فساء القرين قرينه و نصب او بر تمیز بود کقوله: «ساء مثلا» «وساءت مستقراً ومقاماً» «وساءت مرتفقاً» مفسران گفتند چون با او ش در بندند ندا کند که: «یالیت بینی و بینك بعد المشرقين و بئس القرين» قوله: (وَماذا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ) «ما» استفهام راست و معنی تقریع و ملامت و مورد او تعجب و تعجیب است میگوید چه آید بر ایشان و چه زیان دارد این کافران و مشرکان و جهودان و بخیلان را اگر بخدای و بقیامت ایمان آرند و از آنچه ما ایشان را داده‌ایم و روزی کرده نفقه کنند و اگر در همه قرآن هم این یك آیه بودی که دلیل فساد مذهب جبر کردی بس بودی اگر مذهب مذهب جبر است ایشان را باشد که گویند: و ماذا عليهم لو آمنوا و ماذا عليك لوخليتنا ولم تمنعنا من الايمان ولم تجبرنا على الكفر و لم تحل بيننا و بين الايمان بسلب القدرة الموجبة للايمان و خلق القدرة الموجبة للكفر والطغيان. مارا میگوئی شما راچه زیان است اگر ایمان آری تورا چه زیان است اگر مارا رها کنی تا ایمان آریم و منع نکنی و قدرت موجب کفر نیافرینی و اراده موجب ایمان نستانی و مهر از چشم و دل و گوش ما برداری و تکلیف مالایطاق نکنی در ما جای تعجب نیست جای تعجب در تو است که آن میکنی و این میگوئی بر این مقاله حجت بنده کافر را باشد برخدای خدای را براو هیچ حجت نباشد «تعالى عن ذلك علواً كبيراً» آنکه گفت (وَكانَ اللهُ بِهِمْ عَلِيماً) و خدای بایشان و احوال ایشان عالم است

(۱) مپرس که فلان مرد چونست بلکه دوست او را بنگر که دوست و رفیق برفیق خود اقتدا میکند.

و مورد او مورد وعید و تهدید است و بااین همه که کرد اینجا تهدید میکند و آنجا عقاب‌می‌بجارد تااینجا ظالم باشد آنجا متعدی . نعوذ بالله من‌هذه الجهالة فی‌مثل هذه المقالة . آنگه حقتعالی چون بآن آیه باکافران طعن‌زد بناء مذهب جبر بیران کرد(۱) در این آیه که ازپی اواست، اساس قاعدهٔ‌عدل‌ممهّدومقرر کرد .

(إنّ اللهَ لا یَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ) خدایتعالی بر کس‌ظلم‌نکندچنانکه مثقال‌ذره‌ای واین آنستکه در خاطر تو کمتر از این در نیاید بعضی مفسران گفتند مراد بذره مورچهٔ خرداست شرح و بیانش آنکه در قراءت عبدالله مسعود آنستکه «لایظلم مثقال نملة» عبدالله عباس را پرسیدند از ذره پارهٔ خاك خرد بدست بر گرفت و بریخت وآنگه دست بیفشاند تا گردی‌رقیق از دست اوجدا شد گفت هر جزئی‌ازاین ذره‌ایست و گفته‌اند ذره آن باشد که آفتاب‌بسوراخی در جهد درآن‌میانه چیز کها پیدا شود ذره آن باشد و گفته‌اند ذره جزئی از اجزاء هوا باشد هوا بلطافت بحدیستکه جمله اورا ثقلی نباشد فکیف جزئی از اجزاء او واین غایت‌مبالغت است و گفته‌اند ذرهٔ خردل باشد سپندان و برجمله کنایت‌است عن أقل الاشیاء وأصغرها وأحقرها چنانکه فرمود : « ولا یظلمون فتیلا » « ولایظلمون نقیراً » « ان الله لایظلم‌الناس شیئاً» ازاین بلیغ‌تر وصریحتر درنفی ظلم ازذات منزه خود نشاید گفتن بااین همه‌هیچ مثقال ذرهٔ یافتیلی یانقیری از ظلم در جهان‌نیست یانبود یانخواهد بودن وإلا مجبر بسایر وجوه و حقایق حواله بخدای میکند از فعل وخلق واحداث وإنشاء وإخراج ازعدم دروجود وآنکه او فاعل ظلم‌است برحقیقت و مخاطب ومکلف بنهی وزجر ازآن وامر و نهی براو متوجه ووعد ووعید متعلق باو وثواب وعقاب در حق او ومدح وذم راجع باو،جهتی‌نامعقول که ازاوجز عبارت بی‌معنی‌حاصل نیست بااو گذاشت که کسبش بظالم تعلق دارد نکو اعتقاد ونکو گمان است بخدای و حقیقت ظلم ضرری باشد محض که بغیر رسد نه برای نفع یادفع مضرتی بیش ازآن و در لغت نقصان باشد و برتوسع گفتند وضع الشيء فی‌غیر موضعه . نه‌بروجه استحقاق یامدافعه ودر حکم چنان نباشد که ازفعل مضرور یاازجهت غیرفاعل‌ضررودر آیت دلیل‌است برآنکه خدایتعالی قادراست برظلم برای‌آنکه نفی کرد ازخود برسبیل‌مدح وبآن تمدح کرد واگرقادر نبودی اورابرآن مدح نبودی که‌آنکس که چیزی نکنداز آنجا که قادرنباشد برآن ، اورامدح نکنند برآن‌و اورا برآن تمدح نرسد ودلیل برآنکه خدایتعالی ظلم نکند از جهت عقل آنست که ظلم قبیح

(۱) یعنی ویران‌کرد .

است وقبح او ازبديهة عقل‌دانند بضرورت وقبيح آنكس كند كه جاهل باشد بقبح آن يامحتاج باشديا جاهل باشد بآنكه مستغنى است چون جهل و حاجت برخدايتعالى جل‌جلاله روا نيست ظلم براو روا نباشد بهيچوجه. ومثقال مفعال باشد من‌الثقل واين بنا بيشتر در آلت بكار دارند كالمفتاح والمقلاد والمغلاق (١) واينجا مرادمقداراست چندانكه ثقل اوثقل ذره باشد (وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا) عامهٔ قراء خواندند حسنه بنصب برخبر كان و تقدير آنكه و ان يك من‌الذرة حسنة . وابن كثير ونافع خواندند حسنة برفع برآنكه كان تامه باشدعلى‌معنى وإن توجد وتحدث‌حسنة« وإن تك» نون بكثرة استعمال ساقط شد براى آنكه جزم در حرف صحيح اسقاط حركت كند و در معتل اسقاط حرف ونون حرفى صحيح باشد ودر قرآن هردو هست . قال‌الله تعالى «ان يكن‌غنياً أو فقيراً »عامهٔ قرّاء خواندند يضاعفها مگرابن كثيروابن عامر كه‌ايشان يضعّفها بتشديد بى‌الف خواندند حقتعالى گفت من چندانكه مقدار ذره باشدظلم نكنم واگرحسنه باشد مضاعف كنم ودو چندان كنم پس‌از آنكه يكى‌را ده بدهم ويكى‌راهفتصد بدهم.انس مالك روايت كرد كه رسول عليه‌السلام گفت خدايتعالى حسنات مؤمن‌را ثواب بـازنگيرد بسبب رزقى كه اورا داده باشد در دنيا و اما كافر حسنات اوبرزق برابر كند تاچون باقيامت آيد اورا حسنتى نباشد (٢)واگر اين‌خبر ومانند اين‌درست‌باشد محمول برآلام و اعواض بود وإلا خدايتعالى بدادن روزى برمؤمن وكافر متفضل است واز اينجاوصف كرد خودرا برحمن و كافررا خود حسنتى واقع بموقع قبول نباشد تاايشان را برآن جزائى باشد ازرزق وجزرزق وابوسعيد خدرى روايت كرد ازرسول عليه‌السلام كه گفت روزقيامت چون‌مؤمنان ازدوزخ بگذرندو ايمن شوندمجادله يكى‌ازشما بااصحابش در دنيا درحقى كه اورا باشد براو بيش از آن نباشد كه‌مجادلهٔ‌مؤمنان باخداى درحق مؤمنان كه دردوزخ باشند گويند بارخدايا برادران‌ما‌اند با مابقبله نماز كردند و روزه داشتند وحج كردند اكنون دردوزخند بار خدايا اگررحمت كنى و كرم فرمائى ما شفاعت ميكنيم حقتعالى گويد بروى‌هر كه را شناسى از دوزخ بيارى ايشـان بيايند جماعتى‌را بينند ايشان‌را بصورت باز شناسند بهرى ايشان‌را آتش گرفته باشد تابه نيمهٔ

---

(١) مقلادكليد است و مغلاق كلون‌در .

(٢) آنچه از خداى تعالى بينده رسد درجزاى رنج او دوقسم است يكى ثواب‌كه پاداش عمل‌خير مقبول است وديگر عوض درمقابل آلام ومصائبى است‌كه از خداوند بينده رسد ودر اين قسم مسلم‌وكافر مساويند ودرمقابل آلام‌خداوند بهردو عوض ميدهد اماعمل خيرى‌كه ازكافر صادرشود ومقبول‌پروردگار نبود نه ثواب دارد ونه‌عوض باستحقاق وآنچه‌بى‌استحقاق‌دهدتفضل نام دارد .

ساق وبهری‌را تابکعب ایشان را از دوزخ بیرون آرند آنگه حقتعالی گوید بروید هر کس‌را که وزن دیناری ایمان دردل او بوده‌است‌اورا بیاری، آنگه گوید آنرا که وزن نیم دینار بوده است‌اورا بدر آرید تابآنجا رساند که گوید هر کس را که مثقال ذره‌ای‌ایمان دردل‌او بوده‌است اورا ازدوزخ بیارید، آنگه ابوسعید خدری گفت هر کس که این راست ندارد و این‌را تصدیق نکندگو این آیه بخوان«ان‌الله‌لایظلم مثقال‌ذرة وإن‌تك‌حسنة یضاعفها» (وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجراً عَظیماً) واین برسبیل توسع و مبالغه باشد هم درآیت هم در خبر چه وزن مثقال نه‌در ایمان ونه در ظلم‌برحقیقت نبود که آن‌هردو عرض است و ثقل در اجسام باشد گویند بارخدایا ما برفتیم و هر کرا شناختیم از دوزخ بیرون آوردیم و کسی نماند آنجا که در او خیری بود حقتعالی گوید پیغمبران شفاعت کردند و فرشتگان شفاعت کردند و مؤمنان شفاعت کردند و شفاعت ایشان برسید و رحمت من که أرحم الراحمینم بماند آنگه بفرماید تا یك دو قبضه از آتش دوزخ بر گیرند در آنجا جماعتی باشند که «قداحترقوا حتی صاروا فحماً» سوخته شده باشند تافحم گشته باشند بفرماید تا ایشان را بیرون آرند و ایشان رابآبی آرند که آنرا ماء الحیاة گویند آن آب برایشان ریزند ایشان بروبند چنانکه دانه درسنبل از پوست بیرون آیند چنانکه دانهٔ مروارید برروی‌ایشان نوشته که عتقاءالله آزاد کردگان خدا آنگه‌بفرماید تاایشان را ببهشت برند وگویند هرچه شما را آرزو و تمنا است شماراست، گویند بار خدایا با کس این کرامت‌نکردی که باما، حقتعالی گوید شمارا برمن ازاین‌بهتر است گویند بارخدایا از این بهتر چه باشد گویدرضای من‌رضائی که پس‌از آن خشم نگیرم برشما هر گز. و عبدالله مسعود گفت چون روز قیامت باشد خدای تعالی خلایق اولین و آخرین را جمع کند آنگه بفرماید تامنادی ندا کند ألا که هر کس که اورا بنزدیك کسی‌بمظلمتی هست گوبیا و حق‌خود بستان از او و اگر از پدرو مادر وبرادر وفرزند وجفت باشد واگر چه اندك باشدخداوندان آن حقهاشاد شوند آنگه‌بیارند آنان‌را که برایشان حق‌باشد و براو ندا کند علی‌رؤس‌الخلایق این فلان‌بن فلان است هر کس را که براو حقی هست بیاید و مطالبه کند خداوندان حق‌بر- او جمع شوند خدای تعالی جل جلاله گوید حق ایشان بده گوید بار خدایا از کجا بدهم ودنیا رفت حق تعالی‌فرشتگان را گوید بنگری‌باعمال اوتاچیست اعمال بنگرندمستغرق شودبحقوق اصحاب حقوق‌مگرمثقال‌ذره‌ای‌حقتعالی گوید فرشتگان‌را که‌چه رفت و چه‌ماند واوعالمتراست گویند بار خدایا تو عالمتری‌مثقال‌ذره‌ای بماند‌از حسنات اوحقتعالی آنرا مضاعف میکند تا بسیار شود آنگه گوید او را برحمت من بهشت بری آنگه عبدالله مسعود این آیه بر خواند

« إن الله لايظلم مثقال ذرة و ان تك حسنة يضاعفها و يؤت من لدنه أجراً عظيماً » اگر بنده از جمله اشقیا باشد حسنات او مظالم خلقان جمله مستغرق شود و او بماند با سیئات و نیز مظلمهٔ مردمان بماند بر او حقتعالی بفرماید تا او را در دوزخ اندازند ، وتأویل این خبر هم بر آن وجه بود که گفتیم که این ازباب اعواض بود ، ودلیل بر این آنست که درخبر لفظ مظلمه گفت ومقابلهٔ مظلمه بعوض باشد وثواب عمل کسی بکسی ندهند (۱) و برفعل کسی دیگری‌را عقاب نکنند از أدله عقل و آیات محکم من قوله تعالی « ولا تزر وازرة وزر اخری» و قوله «ومن یعمل سوء یجز به . وقوله «ومن یعمل من الصالحات من ذکر أو أنثی و هو مؤمن» و قوله « من عمل صالحاً فلنفسه ومن أساء فعليها وما ربك بظلام للعبيد » إلى مالا يحصی کثرة همه ازاین معنی میگوید که میشنوی چون خبر آید خلاف أدله عقل و آیات محکمه قرآن اگر احتمال تأویلی کند که مطابق آن ادله شود بر آن حمل کنند و اگر نبود در او توقف کنند یا رد کنند که رسول عليه السلام چنین فرمود که : « إذا اتیکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله و حجة عقولکم فان وافقهما فاقبلوه و إلا فاضربوا به عرض الجدار » چون حدیثی از من بشما آید بر کتاب خدای و حجت عقل (۲) عرضه کنی اگر مطابق باشد قبول کنی وإلا بر- جانب دیوار زنی و این يك دو خبر برای آن آوردم که لایق آیه بود و محتمل تـأویل والله یوفقنا لما فیه المحبة و الرضا و یؤت من لدنه اجراً عظیماً . این فعل عطف است بر آن فعل مجزوم من قوله «و إن تك حسنة یضاعفها» ولدن دراو چند لغت است لدُ ولدن ولدی ولدیّ یعنی بدهد اورا از نزدیك خود مزدی عظیم یعنی ثواب عمل وابوعثمان النهدی گفت که بمن رسید که ابوهریره میگفت که پیغمبر عليه السلام گفته است که خدای تعالی بندهٔ مؤمن را بیك حسنه هزارهزار حسنه بدهد مرا عجب آمد تا اتفاق افتاد که بحج رفتم او را دیدم بمکه گفتم خبری ازتو روایت‌می- کنند که رسول عليه السلام گفت خدای بیك حسنه هزار هزار حسنه بدهد گفت من نه چنین گفتم من گفتم رسول عليه السلام گفت ومن شنیدم ازاو که خدایتعالی بندهٔ مؤمن را بریك حسنه دوهزار

(۱) اگر گوئی نماز وحج استیجاری چگونه‌است‌که ثواب‌عمل زنده را برای مرده نویسندگوئیم ثواب عمل زنده برای زنده است و آنچه خداوند تعالی بمرده دهد تفضل است نه استحقاق چنانکه‌اگر وصی و وارث بوصیت عمل نکنند عقاب بر همان است که تخلف کرده نه میت و براین اجماع اهل عدل است .

(۲) اگر روایت مخالف عقل‌باشد آنرارد‌باید‌کرد یعنی عقل بیقین حکم ببطلان آن‌کند نه بظن وتخمین‌وقیاس‌واستحسان واین‌کار مجتهد ماهر است نه‌هر کس‌روایت خواند .

هزار حسنه بدهد و اگر باور نداری این آیه بر خوان : « إن‌الله لا یظلم مثقال ذرة و إن تك حسنة یضاعفها و یؤت من لدنه أجراً عظیماً » بنگر که آنکه‌خدایتعالی آنرا عظیم خواند چه باشد وقدر آن که داند .

(فَکَیْفَ إذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِیدٍ) حقتعالی چون آیتی وعد بگفت‌درپی آن آیتی وعید گفت تامکلفان را بهردو طریق تحریص کرده باشد بر فعل طاعات و اجتناب مقبحات و گفت چگونه باشدچون ماازهر امتی گواهی بیاریم برایشان یعنی پیغمبرشان را و لفظ استفهام است و معنی تقریر و تعجیب و تعظیم وتهویل کار و آنچه استفهام بآن تعلق‌دارد کلام محذوف است یعنی چگونه باشد حال اینان از کفار و فساق یا چگونه کنند و چه مدفع سازند وچه جواب‌دهند وچه عذرآرند چون حال‌چنین باشدچون من از هرامتی گواهی بیارم برایشان ازایشان وترا بیارم تاگواهی دهی براینان و آنکه برای کسی گواهی دهد تاحق‌باو رسد گویند شهد له وآنرا که‌براو گواهی دهند تاحق ازاو بستانند گویند شهدعلیه عبدالله‌مسعود گفت رسول ﷺ مرا گفت‌از قرآن چیزی بخوان‌من سورة النساء آغاز کردم چون باین‌آیه رسیدم بگریست و گفت باسر گیر باسر گرفتم دگرباره چون باین‌آیه رسیدم بگریست بیش‌از آنکه اول گریسته بودآنگه گفت حسبی بس است مرا آنچه خواندی .

(یَوْمَئِذٍ یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا) یومئذ نصب او برظرف استمن قوله « وَجِئْنا بِكَ عَلیٰ هٰؤُلاءِ شَهِیداً» آن روزی که خواهند و تمنا کنند کافران‌وآنانکه درپیغمبران‌عاصی‌شده باشند اگر زمین بایشان راست بازکنند مدنیان‌و شامیان‌خواندند«لو تسوی» بفتح تاءو تشدیدسین علی وزن تفعل آنکه تاء تفعل را در سین ادغام کردند و اصل او تتسوی‌بوده است (پس تسوی بچهار درجه باینجا رسیده) و کوفیان خواندند إلا عاصم لوتسوی بفتح تاء و تخفیف سین برحذف تاءتفعل‌نحو قوله « یوم یأتی لاتکلم »علی تقدیر لاتتکلم وباقی خواندند(تُسَوّیٰ) بضم تاء و تخفیف سین برفعل مجهول ای لوسویت بهم‌الارض، قتاده و ابوعبیده گفتند معنی‌آن است که زمین باز شدی و ایشان بزمین فرو شدندی بازمین راست‌شدندی ابن کیسان گفت‌معنی آنست خواستندی که ایشان را زنده نکرده بودندی و برناًنگیخته زمین بایشان راست بودی کلبی گفت چون خدایتعالی انتصاب کند میان بهائم و سباع و طیور ایشان راگوید کن تراباً خاك شوی همه خاك شوند عند آن کافران تمنای حال ایشان کنند که کاشك ایشان نیز خاك شدندی و مردم برسر ایشان میرفتندی ابوالقاسم‌بن حبیب گفت از بعضی اهل تفسیر شنیدم که

تفسیر این آیه چنین کرد که تمنای آن کنند که ایشان را بوزن زمین بزر برابر کنند برسبیل فدیه بیانه قوله «یودالمجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنیه ـ الی قوله ـ ومن فی الارض جمیعاً ثم ینجیه کلا» خواستندی که حال براین جمله بودی و ایشان نعت و صفت رسول و نبوت اوپنهان نکرده بودندی، بعضی دگر گفتند این کلام مستأنف است تعلق ندارد بما قبله و معنی آنست که ایشان از خدای چیزی پنهان نتوانند کردن وچیزی باو پوشیده نشود کلبی گفت چیزی از خدای پنهان نتوان کردن که دانند که جوارح و اعضای ایشان برایشان گواهی دهد .

قوله (یاأیها الذین آمنوا لاتقربوا الصلوة وأنتم سکاری ـ الآیة ـ) خدایتعالی نهی کرد مؤمنان را از آنکه نماز کنند در حال مستی، بعضی مفسران گفتند در بدایت اسلام که خمر حرام نبود جماعتی خمر خوردندی و مست شدندی و نماز کردندی خدایتعالی این آیه فرستاد. واو حال راست و سکاری جمع سکران باشد واصله من السکر و هو السد ومنه السکر بند آب را که بسته باشند سکر گویند ومستی را برای آن سکر گویند که ره عقل بدانستن چیزها ببندد اگر گویند چگونه شاید که خدایتعالی بامست خطاب کند و او را عقل نباشد و جاری مجری دیوانه و کودك باشد جواب آنست که اگر چه در ظاهر نهی است از نمازدرمعنی نهی است از شرب خمر که عند آن مست شود و نماز از او درست نیاید فکأنه قال : لاتشربوا الخمرفتسکروا فیمنعکم عن الصلاة کما قال تعالی «و یصدکم عن ذکرالله وعن الصلاة» .اگر گویند مست را چگونه مکلف گوئی و خدایتعالی او را نهی میکند از نماز و باجماع هر که مکلف باشد نماز از اوساقط نشود؟ جواب هم آنست که نهی از نماز نیست از شرب خمر است اما چون مست شد نبایست که نماز کند که نماز از او درست نیست و بموقع قبول نیست اگر کند و این حال حالی بود که نداند که چه میخواند و چه میگوید اعاده واجب بود و در آیه دلیلست برآنکه شارب خمر در آنحال که مست باشد مؤمن است که خدایتعالی بخطاب مؤمن و باطلاق اسم ایمان براو حکم کرد خلاف آنکه معتزله گفتند. وضحاك بن مزاحم گفت مراد مست خواب است و عایشه روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که چون یکی ازشما درنماز باشد و اورا نعاس رنجه دارد باید تابخسبد چه اگر خفته نماز کند خود را دشنام دهد پندارد که استغفار میکند و بلفظی دیگر باشد که برخود نفرین کند و پندارد که دعامیکند، عبیدة السلمانی گفت مراد حاقن است بیانه قوله علیه السلام «لایصلین احدکم وهوزناء(ای) ولایصلین احدکم وهو یدافع الاخبثین» جز اینکه این قولها مخالف ظاهراست و برخواب حمل کردن مجاز باشدو برحقن حمل

کردن هیچ وجهی ندارد در لغت ، آنگه آنرا حدی نهاد که تا کی نشاید، گفت(۱)(حَتّی تَعلَمُوا ما تَقُولونَ) تا آنگه که دانید که چه میگوئید و چه میخوانید .(وَلا جُنُباً) نصب او بر حالست و این لفظ صالح باشد و احد و تثنیه وجمع را یقال رجل جنب و امرأة جنب و رجلان و امرأتان و رجال و نساء جنب یقال أجنب الرجل و جنب إذا صار جنباً و اصل جنابة بعد باشد برای آنکه جنب مجتنب باشد از نماز و مسجد و مصحف و اموری شرعی آنگه حالتی از آن استثناء کرد گفت(إلاّ عابِري سَبِيلٍ)درمعنی او خلاف کردند بعضی گفتند مراد مسافر است یعنی إلاّ که مسافر باشی که آنگاه نماز روا باشد به تیمم و این قول عبدالله عباس است و سعیدجبیر و مجاهد والحکم و ابن زید و ابن کثیر و بعضی دیگر گفتند مراد مواضع نماز است از مساجد و حذف کرد از برای دلالت کلام براو و این قول سعید بن المسیب است و ابن یسار و ضحاك و حسن وعکرمه و ابوضحی وعطاء الخراسانی و روایتی است از باقر عليه السلام که لیث روایت کرد عن زید بن ابی حبیب که جماعتی انصار را درهای سرای در مسجد بود چون جنب شدندی راهی دیگر نبود ایشان را خدایتعالی رخصت داد که بره گذر در مسجد بگذرند و این در بدایت اسلام بود پیش از آنکه سد ابواب کردند ودرهائیکه در مسجد بود بر آوردند مگر درحجرهٔ امیرالمؤمنین و فاطمه عليهما السلام امسلمه روایت کرد که رسول صلى الله عليه وآله گفت « ألا انّ مسجدی حرام علی کلّ حایض من النساء و جنب من الرجال إلاّ علی محمد و أهل بیته علی و فاطمة والحسن و الحسین » گفت این مسجد من حرام است برهرحایضی از زنان و جنبی از مردان إلاّ بر محمد و اهل بیت او و علی و فاطمه وحسن وحسین و این قول اولیتر است برای آنکه حکم تیمم و آنان که ایشان را تیمم باید کردن در آیت خواهد آمدن اگر بر تیمم حمل کنند تکرار باشد(۲) و انما خواست که تا در آیه هم بیان حکم مسجد کند وهم بیان آنکه نماز چگونه کند چون آب نیابد (وَإِنْ كُنْتُمْ مرضی) جمع مریض اگر بیمار باشی و مراد بیماری است که اورا آبله باشد یا جراحتی یا ریشی یا شکسته‌ای باشد اورا بر اعضای طهارت یا بر اندام چون جنب شود وجملهٔ فقهاء را مذهب این است مگر حسن بصری وعطا که گفتند تیمم روا نباشد اورا و آن خلاف منقرض است، امروز. جابر عبدالله انصاری روایت کرد که باجماعتی صحابه در سفر بودیم مردی را سنگی برسر آمد وسرش بشکست درشب اورا احتلام افتاد برد گر روز رجوع کرد باقوم گفت مراهیچ

---

(۱) یعنی تاچه وقت نماز خواندن شایسته نیست .

(۲) یعنی اگر بگویند مراد ازعابری سبیل مسافر است که اگر جنب باشد می‌تواند نماز بخواند به تیمم .

رخصت میبا بی گفتندنه آب هست تورا غسل باید کردن مرد غسل کرد و آب برسر ریخت بمرد چون باز آمدیم رسول را بگفتیم دلتنك شد و گفت « قتلوهم قتلهم الله ألا سألوا إذا لم یعلموا فانما شفاء العيّ السؤال» مردی را بکشتند که خدا بکشاد ایشان را چرا نپرسیدند چون ندانستند که شفاء فروماندگی سؤال است او را تیمم کفایت بودی یا آنکه جراحتی ببستی و همه اندام بشستی و دست تر ببالای آن خرقه فرود آوردی (أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ) یا بر سفر باشد اگر دور بود وا گر نزدیك چون آب نیابد باطلب اورا تیمم باید کردن باتفاق فاما چون در شهر باشد آب منقطع شود یا متغلبان آب از او بگردانند چنانچه آب نباشد آنجا دو سه مذهب است مذهب ما و شافعی و محمد بن الحسن آنستکه تیمم کند و نماز کند جز که برمذهب ایشان نماز باز کند و بمذهب ما نماز باز نباید کردن (۱) و این مذهب مالك است و اوزاعی و ابویوسف و مذهب ابوحنیفه آنستکه تیمم نکند و نماز بکند تا آنکه آب یابد وضو کند و نماز کند (أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ) و غائط در لغت زمین پست باشد و غوط و غیط و غائط هر سه لغت است و هی المطمئن من الارض مجاهد گفت وادی باشد محمد بن جریر گفت نشیب زمین باشد، مؤرج گفت قراری باشد از زمین که پیرامن او آکام و بلندیها باشد که آن را بآن پوشند و جمع او غیطان و فعل از او غاط یغوط باشد و تغوط إذا أتی الغائط و این از جملهٔ اسماء منقوله است برای آنکه ایشان قضاء حاجت در مطمئنات زمین کردندی پس نام زمین بر حدث نهادند مثل العذرة والحشّ و در آیه مراد قضای حاجت است و برازی (۲) که از شکم بیرون آید و برای آن ذکر این کرد که از جملهٔ نواقض طهارت است (أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ) حمزه و کسائی و خلف خواندند لمستم بی الف اینجا و نیز در سورة المائده و این اختیار ابوعبیده است و باقی قرّاء بالف خواندند من الملامسة مفاعلة بین اثنین مفسران و فقها خلاف کردند در معنی لمس و ملامسه قولی گفتند مراد جماع و خلوت است و این قول عبدالله عباس است و حسن بصری و مجاهد و قتاده و روایت است از باقر و صادق علیهما السلام و این مذهب ما است، سعید جبیر گفت در این لفظ خلاف رفت روزی جماعتی از عرب گفتند لمس جماع باشد و جماعتی موالی گفتند جماع نباشد من نزدیك عبدالله عباس آمدم و از او پرسیدم مرا گفت تو از کدام گروهی گفتم من بر قول موالی ام گفت تو مغلوبی و ایشان ، که لمس جماع باشد و کذلك المس والمباشرة ولكن خدایتعالی کنایه کند بآنچه خواهد از آنچه خواهد و این لفظ در اصل لغت برای لمس دست نهادند جز آن است که بعرف و شرع حقیقة

(۱) نماز باز کردن یعنی اعاده کردن .

(۲) مقصود هر بروز کننده است .

گشت بجماع لكثرة الاستعمال و بیشتر الفاظ که بآن کنایت کردند از جماع بعرف و شرع حقیقت است کالمجامعة والجماع والمباشرة والمباضعة والمس و اللمس والمباشرة . این‌هریکی در لغت معنی و اشتقاقی دارد جز جماع (۱) والکن عرف و شرع براو طاری شد وبآن‌چیزها مجاز گردد و باین معنی حقیقت و این فصل بر آن گفتیم تاشافعی و اوزاعی و مالك و آنانکه گفتند لمس نقض طهارت کند ایشان را نبود که بظاهر آیه تمسّك کنند و گویند حقیقت این است و آن مجاز بل بر عکس آن است که ایشان گفتند و ایشان گفتند این کنایت است از جماع برای آنکه بلمس بجماع رسد چنانکه عرب برتوسع أبررا آسمان خواند و باران را گیاه قال الشاعر :

إذا سَقَطَ السَّماءُ بِأَرض قَوْمٍ   رَعَيناهُ إذا كانوا غِضابا (۲)

جماعتی دیگر گفتند مسّ البشرة باشد سواء اگر جماع باشد و اگر نه و این قول عبدالله مسعود است و عبدالله عمر و ابوعبیده و شعبی و نخعی و حماد وّ حکم.وفقهاء درحکم آیه خلاف کردند برپنج مذهب شافعی گفت هر اندام که از مرد باندام زن رسد اگر دست باشدو اگر جز دست طهارت بشکافد و این قول عبدالله مسعود است و عبدالله عمر و زهری و ربیعه، واوزاعی گفت اگر لمس بدست‌باشد نقض طهارت کند و اگرجز بدست باشد نقض‌نکند ومذهب مالك ولیث‌بن سعد واحمد حنبل واسحق بن راهویه آن‌است که اگر لمسی‌بشهوت باشدنقض کند و اگر بشهوت نباشد نقض نکندو مذهب ابوحنیفه وابویوسف آن است که اگرملامستی فاحش باشد نقض‌کند و اگر فاحش نباشدنقض نکند و تفسیر فاحش بآن کرد که انتشاریدید آید بآن.وجماعتی دیگر گفتندلمس بهیچوجه نقض طهارت نکند و این مذهب اهل البیت‌است و در صحابه قول عبدالله عباس است و در تابعین حسن بصری ودر فقهاء محمد حسن و بیك‌روایت از سفیان ثوری و دیگر روایت از او چون مذهب مالك است آنگاه آنان که گفتند که لمس نقض طهارت کند خلاف کردند که اگرحایلی باشد ودست مرد باندام زن در جامه‌باشدمذهب جمهور فقهاء آن است که نقض نکند و مالك اعتبار کرد گفت اگر حایلی رقیق باشد نقض کند و اگر کثیف باشد نقض نکند و لیث و ربیعه گفتند نقض کند علی کل حال اگر رقیق باشد اگر کثیف اما آنکه ملموس را طهارت‌تباه شود یانه شافعی رادر او دو قول است(فَلَمْ

---

(۱) یعنی معنی دیگر دارد غیر جماع .

(۲) چون باران در زمین قومی ببارد ما علفهای آنهارا می‌جریم اگرچه آن‌قوم راضی‌نباشند .

تَجِدُوا مآءً) آب نيابی (فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً) بدانكه تيمم ازخصائص اين امت‌است كه خدايتعالى اين امت را بآن تخصيص كرد حذيفة اليمان روايت كرد كه رسول عليه السلام گفت « فضلنا علي الناس بثلاثة » ما را بسه چيز تفضيل دادند بر ديگران زمين را جمله بمسجد ما كردند وخاكش بطهور ما تاچون آب نيابيم تيمم كنيم وصفهای ما در نماز چون صف فرشتگان كردند. اما ابتدا تيمم در اخبار آمده است كه بعضی زنان‌رسول عليه السلام در بعضی سفرها بارسول عليه السلام بودند عقدی داشت‌از كسی عاريه گم شدچندانكه طلب كردند نيافتند رسول عليه السلام وصحابه آن شب آنجا باز ماندند و در آن‌منزل آب نبود و آبيكه داشتند نرسيد و بن‌در آمد ومردم چون رنجور شدند جبرئيل عليه السلام آمد بوقت نماز و آبها هيچ نمانده بود و آيۀ تيمم آورد رسول عليه السلام تيمم كرد وصحابه، و نمازكردند چون شتران را برانگيختند تا بار كنند عقد در زير شتر بود. واز شرايط اباحۀ تيمم و جواز او آن‌استكه آب نيابد باآنكه طلب كند دررحل خود و از چهار جانب مقدار يك دو تير پرتاب و اين مذهب ماست و شافعی فقهاءو ابوحنيفه گفتند طلب آب شرط نيست درجواز تيمم بل طلب كردن آب مستحب است و دليل بروجوب طلب قوله‌تعالى«فلم‌تجدوا ماء» آب نيابی ووجد آنجا باشد كه طلب باشد دگر آنكه اگر آب باشد ولكن در چاهی باشد وآلت ندارد يادرپيش آن حايلی باشد ازدشمنی وسبعی وخوفی‌هم بمنزلۀ آن باشد كه‌نيابد بنزديك ما وبنزديك شافعی و بيشتر فقهاء وشرط ديگر آنستكه‌رضی نباشد او را مانع از استعمال آب ياقرحه ياجراحتی ندارد براندام يابراعضاء طهارت كه آب بدو نشايد رسانيدن آنكه اگر بيماری ياقرحۀباشد خلاف كردند اگر خوف تلف نفس بود باتفاق تيمم بايد كردن و اگر ضرردون تلف نفس بود نزديك ماهم تيمم كند و شافعی‌را دراو دو قول‌است يكی چنانكه ما گفتيمو اين مذهب ابوحنيفه است و يكی آنكه نشايد تيمم كردن و هر كه چندان آب يابد كه وضو را يا غسل را كفايت نباشد او را تيمم بايد كردن‌وروا نبود كه بعضی بآب بشويد و بعضی بخاك بماند و مذهب ابوحنيفه هم اين است و مالك و مزنی و شافعی را در او دو قول است يكی آنكه روا باشد و يكی آنكه روا نباشد ، تيمم بايد كردن. اگر اعضاء جراحت دارد يا ريشی و بسته بود در حال وضو و غسل دست بسر آن فرود آرد اگر ممكن نباشد بازگشادن و از مضرت ترسد آنكه برآن وضو و غسل نماز كند نمازرا باز بايد كردن يانه بنزديك ما باز نبايد كردن (١) شافعي را در او دو قول است يكی چنانكه ما

(١) يعنی اعاده كردن .

گفتیم و دوم آنکه اعاده باید کردن و آن اختیارمزنی است . اما آنچه بآن تیمم شاید کردن زمین باشد یا آنچه نام زمین براو افتد باطلاق از خاك و سنگ و کلوخ سواء اگر چیزی از آن در دست رسد یانه و فقها را در او چهار مذهب است : مذهب ابوحنیفه موافق مذهب ماست در آنکه اعتبار نکرد آنکه دست آلوده شود باو جز آنکه او روا داشت که بچیزهای سوده چون سرمه و زرنیخ و آهك و گچ وجوهر خرد سوده تیمم کند و نزدیك ماروا نباشد و بنخالهٔ زر و سیم و روی و برنج و آهن و مس وارزیز هم روا نباشد و ابوحنیفهٔ هم روا ندارد ، و مالك گفت تیمم بر زمین باشد و هرچه بزمین پیوسته باشد تا بمعادن و درختان روا دارد. و اوزاعي و ثوری گفتند بزمین و بهرچه بر زمین باشد از حجر و مدر و شجر و برف ویخ. و شافعی گفت جز خاك نرم روا نباشد که دست باو آلوده شود و آنرا غباری باشد . و اما کیفیت او که چگونه باید کردن تیمم بر دو ضرب باشد یکی بدل وضو و یکی بدل غسل آنکه بدل غسل باشد دست برزمین زند بشرط آنکه زمینی پاکیزه باشد و بیفشاند و مسح کند باواز آنجا که موی سر است تا کناره بینی و یکبار دیگر برزمین زند و برپشت دستها مالداز زندتا بسر انگشتان ابتدا بدست راست کند پس بدست چپ و آنچه بدل وضو باشد دست یکبار بر زمین زند برای روي و دستها و فرقی نباشد جز اینکه گفتیم ، و کیفیت یکی باشد و فقها رادراوپنج مذهب است : زهری گفت یکبار در روی مالد و یکبار در دستها تا بزیر بغل و بالای دوش و ابن سیرین گفت سه بار دست برزمین زند یکبار برای روی و یکبار برای کفها و یکباربرای بازوها و شافعی گفت دو بار یکبار برای روی یکبار برای دستها از آرش تا بر سر انگشتان چنانکه در وضو باشد و این قول بعضی از اصحاب ماست ، و در صحابه قول عبدالله عمراست و جابر عبدالله انصاري ، واز تابعین حسن بصری وشعبی . و از فقهاء ابوحنیفه و ثوریومالك و لیث ، و مذهب اوزاعی و احمد و اسحق آن است که یکدفعه روا باشد دست بر زمین زند برای روی وبرای دستها واین قول سعید بن المسیب است و راوی خبر گوید که مردی بنزدیك عمر آمد و او را پرسید از کسیکه او را جنابت رسد و آب نیابد گفت صبر کند تا آب یابد غسل کند و تا آب نیابد نماز نکند عمار یاسر حاضر بود او را گفت یاد نداری که ما باپیغمبر صلی الله علیه و آله در فلان سفر بودیم مرا جنابت رسید برفتم وخویشتن را در خاك بگردانیدم پس بیامدم و رسول را خبردادم مرا گفت یاعمار اینقدر کفایت بود تراو دست برزمین زد و درروی مالید

و دگرباره در دستها و گفت نگر تادگر چنان نکنی ، اما آنکه نماز بتیمم کرده باز باید کردن یانه؟ بنزديك ما آنچه بدل وضو بود باز نباید کردن و آنچه بدل غسل بود اعتبار کنند اگر چنانچه از احتلام بود یا جنابتی نه باختیار هم باز نباید کردن و اگر از جماع بود و جنابت بعمد نماز اعاده باید کردن (۱) و بنزديك شافعي اين اعتبار نیست باز نباید کردن و بنزديك ما درست نباشد إلا بآخر وقت که وقت تنگ شود و بنزديك شافعي بأول وقت روا باشدو پیش از وقت نشاید، ومذهب ابوحنیفه آن است که هر گه خواهد روا باشد و مالك و شافعی ولیث ابن سعدو احمد بن‌حنبل گفتند بيك تيمم دو نماز نشاید کردن بل برای هر نمازی تیممی باید کردن و بنزديك ما هر پنج نماز بيك تيمم روا باشد که بکند مادام تا حدثی نباشد که آن‌را بشکافد و هرچه نواقض طهارت بود نواقض تیمم بود بازیادتی‌دیگر وآن آنست که متمکن‌بود ار آب و استعمال آن که چون برتیمم باشد و آب بدست آید تیمم باطل شود و اگر وضو باز نکند و آب از دست بشود تیمم با سر باید گرفتن و هرچه بوضو مباح باشد بتیمم مباح باشد از نمار و طواف و مانند آن و اصل‌تیمم در لغت قصد باشد یقال امّم ويمّم وتيمّم وامْ اذاقصد قال الاعشى:

تَيَمَّمْتُ أَرْضاً وَكَمْ دُونَهُ مِنَ الأَرْضِ مِنْ مَهْمَهٍ ذي شَزَنْ(۲)

و این از اسماءمنقوله باشد. و صعید روی زمین باشدسواء اگر براو خاك باشد واگرنه زجاج گفت خلاف نیست دراین از میان اهل لغت (۳)طيِّباً‌ای طاهراً وسفیان گفت یعنی‌حلالا (فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ)«ها»راجع‌است‌باصعيد(٤)(إِنَّ اللهَ كَانَ عَفُوّاً غَفُوراً) خدای تعالی عفوکننده است در وقت عذراز شما تیمم و نماز بتیمم قبول کند و بیامرزدشمارا.

قوله تعالى :

---

(۱) مشهور میان علمای متأخرین آنست که حتی در جماع اختیاری اگر تیمم کند با عذر اعاده نماز واجب نیست‌موافق مذهب‌شافعی .

(۲) آهنگ زمینی کردم که بسیار بیابان درشت و ناهموار نزدیك آن بود .

(۳) علاوه براینکه اختیار زمینی که سنك‌درآن نباشد وخاك خالص بود درزمین حجار غیرممکن است ومراد ازتیمموا صعیداً درقرآن کریم روی‌زمین‌است‌خاك باشدیاسنك .

(٤) سهواست‌ومنه‌درقرآن نیست.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا

نبینی آنان را کـه دادند ایشان را بهره از کتاب میخرند گمراهی را و میخواهند که گم کنید

السَّبِيلَ (٤٧) وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا (٤٨)

راه دین را وخدای داناتراست به دشمنان شما وبس است خدای دوست وبس است خدای یار

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ

از آنانکه جهود شدند تغییرمیکنند سخنان را از جایهای خودمیگویند شنودیم وفرمان نبردیم وبشنو

مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ (٤٩) وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا

ناشنوانیده ومارانگاهدار برای پیچانیدن زبانهای ایشان وطعن دردین واگر ایشان گفتندی شنودیم وفرمان برداریم

وَاسْمَعْ وَانْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا

بشنو وبنگر بماهر آینه هست بهتر مرایشان راو بصواب تر ولیکن لعنت کرد ایشانرا خدا بکفرشان پس ایمان نیارند مگر

قَلِيلًا (٥٠) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ

اندکی ای آنانکه کتاب دادند شان بگروید بآنچه فرستادیم راست دارنده مرآن را که با شما است

مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ

پیش از آنکه محو گردانیم رویها پس باز گردانیم آنرا بر قفاهای آن یا لعنت کنیم ایشانرا چنانکه لعنت کردیم خداوندان

السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (٥١) إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ

شنبه را وکار خدای کرده بود خدای نیامرزد که شرك آرند باو و میآمرزد آنچه کم از آن باشد

لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا (٥٢) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ

آنرا که خواهد وهرکه شرك آرد بخدای پس بحقیقت فروبافت باشد دروغی عظیم نبینی آنانکه بپاکی تزکیه میکنند

أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا (٥٣) انْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ

خودرا بلکه خدای تزکیه کند آنراکه خواهد وستم نکنند برایشان اندکی بنگر که چگونه میبافتند برخدای

الْكَذِبَ وَكَفَى بِهِ إِثْمًا مُبِينًا (٥٤) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ

دروغ بس است این دروغ بزه ظاهر آیا نبینی آنان را که دادند ایشان را بهره از کتاب میگروند

بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا

بمعبودانی که دون خدا اند ومیگویند آنان راکه کافر شدند اینان راه یافته ترند از آنانکه ایمان آورده‌اند

سَبِيلاً (۵۵) أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيراً (۵۶)

براه ایشان آنانندکه لعنت کرده ایشان را خدای وهر که را لعنت کند خدا پس هرگز نیابی اورا یاری

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذاً لاٰ يُؤْتُونَ النّاسَ نَقِيراً (۵۷) أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ

یا ایشان راست بهره از پادشاهی که آنگاه ندادند مردم را اندکی یا که حسد می‌برند بر مردم

عَلىٰ ما آتٰيهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً

بر آنچه داده ایشان را خدای از عطای خودش پس بحقیقت دادیم خاندان ابراهیم را کتاب و دانش و دادیم ایشانرا پادشاهی

عَظِيماً (۵۸) فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيراً (۵۹)

بزرگ از ایشان است کسیکه ایمان آورد بآن وازایشان است کسیکه بر گردد از آن و بس است دوزخ آتش افروخته

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِنا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ ناراً كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً

آنانکه کافر شدند بآیات ما درآریم ایشانرا بآتش هرگه پخته شود پوستهای ایشان بدل کنیم پوستهای ایشانرا پوستهای

غَيْرَها لِيَذُوقُوا الْعَذابَ إِنَّ اللّٰهَ كانَ عَزِيزاً حَكِيماً (۶۰) وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا

جز آن تا بچشند عذاب بدرستیکه خدای هست قادر و محکم کار و آنانکه ایمان آوردند و کردند

الصّالِحاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً لَهُمْ فِيها

کارهای نیکو در آریم ایشان را در بوستانهای که میرود از زیر آنها نهرها و همیشه باشند در آن

أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلاًّ ظَلِيلاً (۶۱)

ایشان راست در آن زنان پاک ودرآوریم ایشان را درسایه گسترده.

قوله (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتابِ) خطاب است بارسول عليه السلام و صورت او استفهام است و مراد تعجب: نمی‌بینی. زجاج گفت معنی آنستکه ألم تعلم. رمانی گفت بمعنی رؤیت بصر است ورؤیت وعلم هیچ دو به«إلى»متعدی نباشد و گفتند إلى برای مبالغه آورد یعنی ألم تنته رؤیتك و علمك إليهم برای آنکه إلى انتهاء غایت را باشد و آنان که ایشان را نصیب دادند از کتاب جهودان‌اند که در مدینه بودند در قول عبدالله عبّاس وقتاده و عکرمه (يَشْتَرُونَ الضَّلالَةَ) که گمراهی می بخرند ودر آیه حذفی و اختصاری هست و معنی آن است که بِالْهُدىٰ یعنی بدل کردند هدی را بضلالت وایمان را بکفر و ره نجات را بره هلاك زجاج گفت برای آن بلفظ اشتراء گفت که ایشان از عوام رشوه ستادندی پس بآن ماند که آن بهای دیانت و هدایت خود کردند برای آنکه چون آن بستدند این ازدست بدادندومراد بکتاب تورية است آنکه گفت ایشان شما را چون خود می‌خواهند چنانکه ایشان برضلالند

میخواهند تاشما نیز برضلال باشید .

(وَاللهُ أَعْلَمُ بِأَعْدائِكُمْ) یعنی منکم وخدای بدشمنان شما ازشما عالمتر ، تا بایشان گمان خیر نبری و بایشان مشورت مکنی و از ایشان طلب نصیحت مکنی و گفته‌اند أعلم بمعنی علیم است چنانکه گفت :« و هو أهون علیه » ای یهین ، آنگاه گفت شمارا بایشان چه حاجت است و بیاری و مشورت ورأی ایشان وخدا شما را بس است بولایت ونصرت و گفتند ولایت هم بمعنی نصرت است إلاّ آن است که تکرار برای اختلاف لفظ کرد کقول الشاعر: «وَألفیَ قَوْلَها کِذْباً وَمَیْناً»[۱] رگفته‌اند ولایت اولیتری است واولیتر آن بود که معنی مختلف باشد وباء در (کَفی بِالله) زیادت است ومعنی کفی‌الله بود ونصب (ولیّاً) و (نصیراً) برتمیز است چنانکه کفی بزید رجلا (وَ مِنَ الَّذِینَ هادُوا یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ) در او دوقول گفتند فرّاء و زجاج و رمانی گفتند «من» تبیین است آنان را که گفت ایشان را نصیب کتاب دادند این در جای بدل آن باشد بدل اشتمال وتقدیر آنکه ألم تر إلی تحریفهم الکتاب و«یحرفون» شاید تا صله باشد شاید که نباشد بل چنان بود که قائل گوید : انظر الی النفر من قومك ماصنعوا.وجه دوم آن است که متعلق نباشد باول و کلامی مستأنف بود و تقدیر چنین بود من الذین هادوا فریق یحرفون الکلم ، وقیل: من الذین هادوا من یحرفون کما في قوله تعالی «وما منا إلاله مقام معلوم » أی من له مقام معلوم وقال ذوالرمة :

فَظَلّوا وَمِنْهُمْ دَمْعُهُ سابِقٌ لَهُ وَآخَرُ یُذْرِي دَمْعَةَ العَیْنِ بِالمُهْلِ[۲]

أی ومنهم من دمعه اورجل دمعه وأنشد سیبویه .

وَمَا الدَّهْرُ إِلاّ تارَتانِ فَمِنْهُما أَمُوتُ وَأُخْرَی أَبْتَغِی العَیْشَ أَکْدَحُ[۳]

المعنی فتارة منهما. مراد أحبار و علماء جهودانند که ایشان برای طعمه و رشوه و طمع در حطام دنیا تحریف و تبدیل تورات کردند از صفت و نعت رسول عَلَیْهِ‌السَّلامُ و آیهٔ رجم وجز آن و تحریف و تصحیف و تغییر و تبدیل متقاربند وکلم جمع کلمه باشد علی قول الاخفش و غیره و بنزدیك سیبویه روا نباشد که حروف اسم واحد بیشتر باشد ازحروف جمع پس او گوید جنس

(۱) قول اورا دروغ یافت اشاره بقصه زباء وجذیمه است وزباء ملکه ناحیتی بود وجذیمه پادشاه ناحیت دیگر زباء وعده نکاح داد بجذیمه و چون جذیمه نزد اورفت بحیلت اوراگرفت وکشت.

(۲) دودسته شدند بعضی اشك از اختیارشان بیرون رفت و نتوانست آن‌را نگاهدارد وبعضی دیگر آهسته‌آهسته سرشك میباریدند.

(۳) روزگار بردوگونه است یامیمیرم ویا درطلب عیش رنج می‌برم .

باشد کتمر و تمرة و جمع کلمه کلمات باشد . قال: ألا ترى إلى قوله «عن مواضعه» ولم يقل : عن مواضعها . و اگر جمع بودی ها بایستی ،آنگه گفت با آنکه آن میکنند این میگویند .
(سَمِعْنا وَعَصَيْنا) برطریق استهزاء میگویند شنیدیم ولکن فرمان نخواهیم بردن بعکس آنکه مؤمنان گفتند « سمعناو أطعنا » (وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ)دراو دوقول گفتندیکی اسمع غیرمقبول ودیگراسمع لاسمعت بشنو که اگر تو گوئی ماقبول نخواهیم کردن و بشنو کهمشنواش لعنهم الله (١) ، ونیز گفتند راعناً و این بزبان ایشان دشنام بود و گفتند اینکلمهٔ استهزاء بود در اصطلاح ایشان و گفتند این کلمتی که زبر دست زیر دست را گفتی چنانکه أرعني سمعك و انصت لكلامي واصغ الى وقوله (وَراعنا لَيّاً بِألْسِنَتِهِمْ) أصل لَيّ بربیختن باشدیقال لويت الشيء فالتوى وقال « لَوَى يَدَهُ اللهُ الّذي هُو غالِبُهُ » [٢] ولى الغريم مطلهولوى لسانه بكذا إذا عدل به عن الكلام المعتاد و مراد لغز است و چیزی که هر کس آن اصطلاح نشناسد نداند ونصب او بر تمیز بود و کذلك قوله (وَطَعْناً فِي الدِّينِ) و لسان زبان باشد که آلت کلام است ولسان لغت باشد قال الله تعالى : « وما أرسلنا من رسول إلاّ بلسان قومه»ومراد در این آیه لغت است بلغت ایشان بدبود وطعن قدح باشد واصل اوطعن بسنان است آنگهطعن بزبان را بآن تشبیه کردند .
(وَلَوْ أَنَّهُمْ قالوا سَمِعْنا وَأَطَعْنا) واگر ایشان گفتندی شنیدیم و طاعت داشتیم ، بجاي « سمعنا و عصينا » (وَاسْمَعْ وَانْظُرْنا) و بجای «غير مسمع» « واسمع » گفتندی و بجای «راعنا» «انظرنا» ومعنی آنکه انتظرنا توقف کن برما تا کلام بشنویم وبدانیم وتأمل کنیم و حقتعالی در سورة البقرة ازاین لفظ نهی کرد و بدیگر امر فی قوله تعالی :«لاتقولوا راعنا و قولوا انظرنا »گفت آن عبارت مگوئی این گوئی که بحال شما این لایق باشد که در خطاب رسول گوئی (لَكانَ خَيْراً لَهُمْ وَأَقْوَمَ) ایشـان را به بودی و راست تر و صواب تر .
(وَلكِن لَعَنَهُمُ اللهُ بِكُفْرِهِمْ) ولکن خدایتعالی لعنت کرد برایشان بکفرشان (فلا يُؤْمِنُونَ إِلّا قَلِيلاً) و معنی لعن ابعاد باشد من الرحمة خدایتعالی ایشان را از رحمتخویش دور کرده است ومعلوم ازحال ایشان آن است که ایمان نیارند إلاّ اندکی ازایشان وبعضی گفتند مراد آن است که إلاّ اندکی ازایشان که درماضی ایمان آورده اند.
(يا أَيُّهَا الّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ) ای آنانکه ایشان را کتاب دادند خطاب است باجهودان

---

(١) مشنواش ترجمهٔ لاسمعت نفرین است. (٢) بپیچد دست اورا خدائی که براوغالب است .

و ترسایان و امراست ایشان را که برسول ما و کتاب او که قرآن است وأحکام شرع او ازمسلمانی ایمان آرند (مُصَدِّقاً) نصب است برحال از «ما» و عامل دراو (نَزَّلْنا) یعنی این کتاب قرآن که ما فرستادیم براین خاتم پیغمبران مصدق است و راست دارندهٔ آن کتابها که با ایشان است از توراة و انجیل، و توراة و انجیل مصدق اوست در این هردو کتاب ذکر او ونعت او وصفت او مکتوب است (مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً) ایمان آرند پیش از آنکه ماطمس کنیم رویهای ایشان را، در این چند قول گفتند عبدالله عباس وعطیه و قتاده گفتند معنی آن است که ما ایشان را ببریم و روی ایشان را چون قفا گردانیم و چشمهای ایشان در قفا کنیم که تاچون روند باژگونه روند، حسن ومجاهد و ضحاك و سدی و ابن ابی نجیح گفتند مراد آن است که ما روی ایشان از هدی بر گردانیم بضلالت واین برسبیل مذمت گفت ایشان را چه ایشان خود برضلالت بودند ومراد آنکه برسول ایمان نیاری شمارا بخذلان باخود رها کنیم تادر ضلالت بمانی و این قول را ابوالجارود روایت کرد از باقر عليه السلام، وجه سیم فرّاء گفت و بلخی ومغربی که ماروی‌های ایشان را چون قرده و خنازیر کنیم که این حیوانات را موی برروی باشد و آدمیان را برپس سر، اگر گویند نه خدای این بکرد بایشان و این وعیدی بود که ایشان را کرد اگر ایمان نیارند وایشان ایمان نیاوردند گوئیم ازاین دو جواب است یکی آنکه ازایشان بعضی ایمان آوردند چون عبدالله سلام واسدبن عبید و مخیریق وثعلبه و آنانکه ایمان نیاوردند این عقوبت بکنند ایشان را درقیامت. ومبرّد گفت لابد من طمس في اليهود ومسخ قبل قيام الساعة گفت پیش از قیامت بکند خدایتعالی بایشان، جواب دگر آن است از او که خدایتعالی از دو چیز خبر داد بر تخییر و گفت «أن نطمس وجوهاً» (فَنَرُدَّها عَلى أَدْبارِها أَوْ نَلْعَنَهُمْ) یالعنت کنیم ایشان را آنرا که طمس نکرد لعنت کرد و طمس اذهاب اثر باشد ورسم طامس و دارس وداثر ای ذاهب مندرس . راوی خبر گوید که چون این خبر آمد عبدالله سلام بشنید بشتافت و بنزدیك رسول عليه السلام آمد وایمان آورد و گفت میترسیدم که پیش از آنکه بتورسم رویم بـاقفا گردانند، نخعی گفت درعهدعمرخطاب، عمراین آیه بر کعب الاحبار خواند کعب گفت «یارب آمنت یارب أسلمت » بارخدایا ایمان آوردم بار خدایا اسلام آوردم ترس آنرا که این وعیدباو رسد، ابن زید گفت معنی آنستکه محو آثار ایشان کنم از وجوه و نواحی ایشان واثر ایشان از این ولایت ببرم تا با آنجاشوند که آمدند یعنی شام و گفت این معنی برفت با ایشان یعنی اجلاء بنی النضیر از دیار و حصون خود با أذرعات و أریحا از ناحیة شام (أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَما لَعَنّا

أَصْحابَ السَّبْتِ) یالعنت کنیم ایشان‌را چنانکه اصحاب سبت را و ایشان را باخوك و بوزینه کنیم وقصهٔ اصحاب‌السبت بجای خود بیاید إن شاءالله (وَكانَ أَمْرُ اللهِ مَفْعُولاً) یعنی‌هر کار که خدایتعالی‌ازافعال‌خودخواهد بباشدوازافعال‌غیراو برسبیل‌اکراه‌واجبار.ووجهی‌دیگر آنست آن امر که خدای کند بباشد یعنی قوله «إنما أمرنا لشيء إذا أردناه أن نقول له کن فیکون» برقول اول امر بمعنی فعل باشدمن‌قولهم أمره مستقیم وأمره صالح وبزبان ماکارباشد وبرقول دوم امرقول‌است ای‌قول القائل‌لمن هودونه افعل باارادهٔ مأموربه .

(إِنَّ اللهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ) فرّاء گفت‌ان مع الفعل در محل نصب است و تقدیر آن است که : لایغفر الشرك. خدای جل جلاله دراین آیه خبر داد که شرك نیامرزد و مادون شرك آنرا که خواهد بیامرزد عبدالله عمر گفت سبب نزول آیه آن بود که چون این‌آیه آمد که خدایتعالی می گوید «قل یاعبادی الذین اسرفوا علی أنفسهم لاتقنطوا من رحمةالله إن‌الله یغفر الذنوب جمیعاً». رسول ﷺ این آیه بر منبر بخواند مردی برپای خاست وگفت یارسول‌الله والشرك و رسول چیزی نگفت دگرباره باز گفت که شرك نیز بیامرزد ای رسول‌الله خدایتعالی این‌آیه فرستاد که شرك نیامرزم. عبدالله عمر گفت چون‌یکی از ا برکبیره بمردی حکم کردمانی که او از اهل دوزخ است تااین‌آیه آمد ماتوقف کردیم درحق صاحب کبیره، جابرعبدالله روایت کرد که رسول‌ﷺ گفت‌مغفرت و آمرزش به بنده فرود می‌آید مادام تاحجاب‌نباشد ماگفتیم ای رسول‌الله حجاب چیست گفت شرك بخدا آنگه این آیه بخواند «إن‌الله لایغفر أن یشرك به» مسروق روایت کرد از عبدالله عمر که رسول ﷺ گفت هرکه باپیش خدا شود اومشرك نباشد بخدایتعالی ببهشت شودوهیچ معصیت زیان ندارد او را چنانکه اگر با پیش خدای شود و مشرك باشد بدوزخ شود و هیچ طاعت سود ندارد اورا از امیرالمؤمنین علی ؑ روایت کردند که او گفت در قرآن هیچ‌آیه نیست که من دوست تر دارم از این آیه و این آیه دلیل است بر آنکه خدایتعالی فساق اهل صلاة را بیامرزد و اگر چه توبه نکرده باشند و وجه استدلال از این آیه آن است که خدای تعالی در آیت‌نفی و اثباتی نهاد گفت شرك نیامرزم ومادون شرك بیامرزم وامت اجماع کردند که خدایتعالی شرك بیامرزد باتوبه اگر مادون شرك نیامرزد بی‌توبه فرقی نباشد میان نفی و اثبات و قولی که مؤدی بود بارتفاع فرق بین‌النفی والاثبات قولی فاسد باشد و اگر چنان بودی که اصحاب وعید گفتند که هیچ دو بی‌توبه نیامرزیدی بایستی تا گفتی ، إن الله

لایغفر المعاصی کلها إلاّ بالتوبة . بردو قسم نهادن بطریق نفی و اثبات معنی ندارد و این چنان باشد که کسی گوید من مال بسیار بتفضل بکس ندهم و مال اندك وباستحقاق و واجب دهم اورا گویند این قسمت محال است ترا می باید گفتن که من چیزی بکس ندهم إلاّ بواجب واستحقاق اگر گویند چرا نشاید که مراد بدون الشرك صغایر باشد که خدایتعالی بی توبه بیامرزد گوئیم نشاید برای آنکه در قرآن مطلق گفت و تخصیص نکرد صغایر را از کبایر تخصیص او کردن بی دلیلی وجه ندارد، دگر آنکه صغایر خود مکفر و محبط باشد بنزدیك ایشان بآمرزیدن او حاجت نباشد و بمشیت باز بستن معنی ندارد و اگر گویند مشیت برای آن آورد تاقطع نکنند برغفران مادون الشرك ، جواب آن است که گوئیم مشیت در مغفور له شده است از مکلفان نه در گناهان حقتعالی گفت بر اطلاق مادون شرك بیامرزم آنرا که خواهم . اگر گویند مشیت برای اشتراط توبه در آورد گوئیم این تفسیر قرآن باشد بروفق مذهب و مذهب را بر وفق قرآن راست باید کردن و از کجا ممکن بود دعوی کردن که خدایتعالی جز تایب را نخواهد که بیامرزد باآنکه این برمذهب ایشان راست نباشد برای آنکه تایب را برخدای واجب بود اسقاط عقاب او برحدی که اگر نکند اخلال بواجب کرده باشد و آنکه برسبیل وجوب کند آمرزش نباشد. اگر گویند مشیت را فائده چیست؟ گوئیم تامکلفان بقبیح مغری نباشند که اگر مطلق بودی اغراء بقبیح بودی تاهر کسی چنان گمان برد که باشد که او درمشیت آمرزش نیست گناه نکند و اگر این را معارضه کنند بآیات وعید ما آن آیات را معارضه کنیم بآیات رجاء چون آیات متعارض شوند ساقط شوند باحکم عقل رجوع باید کردن چون باعقل رجوع کنند عفو و حسن او در عقلها مقرر است آنکه گفت (وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللهِ فَقَدِ افْتَرَى إِثْماً عَظِيماً) و هر که بخدای شرك آورد در افعال او یادراستحقاق عبادت و بااو انبازی وشریکی بدارد او دروغی عظیم برخدای نهاده باشد .

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُمْ ـالآیةـ) آیه درحق جماعتی جهودان آمد چون بحربن عمرو و نعمان بن أوفی و مرحب بن زید که ایشان بیامدند و اطفال خود را پیش رسول عليه‌السلام آوردند و گفتند ای محمد چگوئی اینان را گناهی هست گفت نه گفتند والله کماهم چنینیم درپاکی که اینان هستند هر گناهی که ما بروز کنیم بشب ازما مکفّر کنند و هر گناهی که ما بشب کنیم بروز ازما مکفّر کنند خدایتعالی این آیه فرستاد و ایشان را تکذیب کرد حسن و ضحاك و قتاده و مقاتل و سدی گفتند آیه در جهودان و ترسایان آمد چون گفتند «نحن أبناءالله و أحباؤه » و گفتند «لن یدخل الجنة إلاّ من کان هوداً أونصاری » عبدالله عباس و عطیه

گفتند که جهودان گفتند پدران و فرزندان ما که‌از پیش رفتند شفیعان ما باشند و مارا تزکیه کنند عبدالله مسعود گفت ایشان یکدیگر را تزکیه کردندی و تزکیه آن باشد که غیری را گوید زکی است بگفتند ما ازکیائیم و زکا زیاده باشد در صلاح یقال زکاالزرع إذانما . حق تعالی گفت بتزکیة ایشان چه اعتبار است مزکی آن باشد که منش تزکیه کنم (بَلِ اللهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَآءُ) خدای تزکیه کند آنرا که خواهد و آنرا که خواهد مزکی باشد (وَلا يُظْلَمُونَ فَتِيلا) وبرایشان ظلم نکنند یعنی نقصان حق ایشان نکند ارتزکیه وظلم در لغت نقصان باشدفتیلا بمقدار فتیل، عبدالله عباس گفت ومجاهد و قتاده وضحاك و عطیه که فتیل آن باشد که درشکاف استخوان خرما بود ونقیر آن گو (١) باشد که بر پشت استخوان خرما و قطمیر پوست استخوان‌خرما باشد ، و روایتی دیگر از عبدالله عباس و سدی و ابو مالك آنست که فتیل آن باشد که انگشت بهم بمالی آنچه حاصل آید از چرك و شوخ آنرا فتیل گویند برای آنکه چون تافته‌باشد من فتل الحبل وقال الشاعر :

يَجْمَعُ الجَيْشَ وَالأُلُوفَ وَيَغْزُو　　ثُمَّ لايَرْزَأُ العَدُوَّ فَتِيلا (٢)

ونصب‌او برمفعول دوم است که‌ظلم متعدی‌باشد بدو مفعول‌یقال‌ظلمته حقه این‌قول زجاج است، رمانی گفت محتمل است که تمیز باشد .

قوله (أُنْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللهِ الكَذِبَ) بنگر که چگونه فرو بافتند برخدایتعالی دروغ ونظر اینجا بمعنی فکر واندیشه باشد وافترا اختلاق باشد وفریه دروغی مبتدا بود واصل کلمه فری باشد وهوالقطع یقال‌فراه إذاقطعه علی وجه‌الصلاح وأفراه إذا قطعه علی وجه‌الفساد، وافتری‌الکذب إذا اختلقه وقطعه، وانه‌لیفتری الفری‌أی یأتی بالعجب کانه‌یقطعه‌من حیث لایعلم وافتراء ایشان‌اینجا آن بودی که گفتند «نحن‌أبناءالله وأحباؤه» ماپسران خدائیم ودوستان خداو نیز گفتند «لن‌یدخل‌الجنة‌إلاّ من‌کان هوداًأو نصاری» ببهشت نشود إلاّ آنکس که جهود یاترساباشد ،قوله (وَكَفَى بِهِ إِثْماً مُبِيناً) واین بس‌است بزهٔ‌ظاهرواین‌لفظ‌برسبیل مبالغه گویند درمدح یاذم یقال : کفی بذلك شرفاً، و کفی به خزیاً. ونصب‌او برتمیزاست.

قوله(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ اوتوا نَصِيباً مِنَ الكِتَابِ ـ الآیه) بعضی‌قراء درجمله‌قرآن خواندند « أَلمْ تَرْ » ساکنة الراء و این لغت بعضی عرب است که ایشان قناعت نکردند در

---

(١) یعنی گودی .

(٢) لشکر فراهم میکند هزاران‌و به جنگ میرود وبردشمن هیچ بیداد روانمی‌دارد .

فعل معتل الاخر بحذف حرف تا آن حرف صحیح که پیش از آن بود نیز تسکین کردند او را کقول الشاعر :

مَنْ يَهْدِهِ اللهُ يَهْتَدْ لا مُضِلَّ لَهُ وَ مَنْ أَضَلَّ فما يَهْدِيهِ مِنْ هادِ [۱]

حقتعالی گفت نه‌بینی آنان‌را که ایشانرا از کتاب نصیبی دادند . ایمان‌می‌آرند بجبت وطاغوت مفسران‌خلاف کردنددرجبت‌وطاغوت عکرمه گفت دوصنم بودند که مشرکان آنرا پرستیدندی ابوعبیده گفت هرچه بدون خدای پرستند ازحجر ومدروشجر وصورت وشیطان همه را جبت و طاغوت خوانند گفت‌دلیلش‌قوله «أن اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت» وقوله «والذین اجتنبوا الطاغوت أن یعبدوها »عطیه گفت ازعبدالله عباس که جبت اصنام‌است وطاغوت‌ترجمان ایشان که ازایشان سخن گویند ومردمانرا بعبادت ایشان دعوت کنند و گفته‌اند جبت بتان باشند وطاغوت شیاطین ایشان که‌اغراء کنند مردمانرا برعبادت‌او وهرصنمی‌را شیاطین‌باشد عبدالله‌عمر وشعبی ومجاهد گفتند جبت سحراست وطاغوت شیاطین زید اسلم گفت جبت ساحر است وطاغوت شیاطین‌دلیلش قوله : «والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت »ای‌الشیاطین. محمد‌بن‌سیرین ومکحول گفتند جبت‌کاهن باشد وطاغوت ساحر، واین روایت والبی‌است ازعبدالله عباس وسعید‌بن جبیر وابوالعالیه گفتند جبت ساحر باشد بزبان‌حبشه‌وطاغوت کاهن‌عکرمه گفت ابوبرزه درجاهلیت کاهن‌بودمردم وقتها نزد اوشدندی وازاوچیزی پرسیدندی‌این آیه فرود آمد ضحاك و کلبی ومقاتل گفتند جبت‌حیی ابن أخطب‌است وطاغوت کعب‌بن‌الاشرف و گفتند جبت ابلیس‌است وطاغوت اولیای او.مخارق روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت الطرق والطیرة والعیافة من‌الجبت سنگك زدن وتشأم کردن بچیز وزجرمرغ ازجمله جبت‌است‌ودرلغت‌جبت‌حرام‌باشد وطاغوت فاعول‌باشد من طغی آنکه مردم را بطغیان‌بردقوله (وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا) مفسران گفتند کعب اشرف باهفتاد سوارازجهودان برخاستندوبمکه رفتند پس‌از آنکه واقعهٔ اُحد شده‌بود تا باقریش‌سوگند خورند وعهدی که ازمیان ایشان ورسول ﷺ بود بشکافند کعب اشرف بسرای‌ابوسفیان‌فرود آمد ابوسفیان‌اورا مهمانداری نکو کردو جهودان‌بسراهای قریش فرود آمدندقریش گفتند شما اهل کتابید و محمد اهل کتاب است ما برشماایمن نباشیم که میل شما بااو بود واین آمدن‌شما باینجا مکر است اگر خواهی که مارابرشما امانی بوداین بتان ما را سجده کنی تا ما ایمن شویم بر شما و عهد شما ، ایشان آن دو بت را سجده کردند

(۱) هرکه‌را خدای‌راه نماید مهتدی‌شود واوراگمراه‌کننده‌نبودوهرکه‌راا‌وگمراه‌کندهیچ هدایت کننده اورا راه ننماید .

فذلك قوله (يُؤْمِنُونَ بِالجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ) آنكه كعب اشرف قريش را گفت سی مرد از ما و سی مرد از شما بيائيم و شكم بديوار كعبه باز نهيم و با خدای كعبه عهد كنيم كه از يكديگر جدا نشويم و با هم دست يكی داريم تا محمد را قهر كنيم اين عهد بكردند و فارغ شدند ابوسفيان گفت كعب را كه تو مردی از اهل كتاب و ما مردماتی اميّيم چيزی ندانيم خواند بگو تا ما بحق نزديكتريم يا محمد ؟ كعب گفت شما دين و طريقه خود عرضه كنيد برمن ابوسفيان گفت طريقهٔ ما آنستكه برای حاج اُشتر كشيم وايشانرا آب دهيم و طعام دهيم ومهمان داری كنيم و اسيران را از بند رها كنيم وصله رحم كنيم وخانه خدارا عمارت وطواف كنيم وما ازاهل حرميم ومحمد ازدين پدران ما مفارقت كرده است ورحم بريده است وحرم رها كرده است ودين ما قديم است ودين اومحدث، ما بحق اولی تريم يااو كعب گفت شما بحق اولی تری ودين شما از دين محمد بهتر است خدايتعالی اين آيه فرستاد كه « ألم تر الى الذين أوتوا نصيباً من الكتاب - إلی قوله - و يقولون للذين كفروا هؤلاء أهدی من الذين آمنوا سبيلا » گفت باآنكه بجبت وطاغوت ايمان می دارند كافران را ميگويند راه شما دردين درست تراست ازراه مسلمانان يعنی محمدواصحابش. ونصب سبيلا برتميزاست چنانكه فلان أحسن منك وجهاً .

قوله (أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللهُ) أولا جمع ذا باشد علی غير لفظه كالمرأة والنساء و چون اشارت بجماعتی حاضران باشد هاء تنبيه در اول آرند گويند هؤلاء وچون بجماعت غايبان باشد كاف خطاب در آخر آورند گويند اولئك و جمع نكنند ميان هردو ولا يقال هؤلئك و بيان كرديم كه لعن ابعاد باشد من رحمة الله علی وجه العقوبة و الا مستحق نباشد حقتعالی گفت ايشان آنانند يعنی حيیّ اخطب و كعب اشرف و آنانكه ذكر ايشان در آيه متقدم برفت كه خدای ايشانرا لعنت كرده است وهر كه را خدای لعنت كند تو او را ياری نيابی، اگر گويند چگونه گفت كه او را ياری نيابی با تناصر وتعاون ايشان يكديگر را گوئيم از اين دو جواب است يكی آنكه ايشانرا ياری نبود برخدای عزوجل كه ايشانرا از عقاب خدای برهاند ديگر آنكه اگرچه ايشانرا ياران بسيار باشند غنا نكند بالعنت خدای وسخط خدای برايشان .

قوله (أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ المُلْكِ -الآية-) ام اين جايگاه منقطع است و معادل الف استفهام نيست و بمعنی بل باشد ولكن در او معنی استفهام باشد بروجه تقريع و گفته اند ميم زيادتست ومعنی آنست ألهم نصيب من الملك و وجه اتصال اين آيه بآيت ديگر آنستكه آيت دوم كه پس از اين است متضمن حسد است واين آيت متضمن بخل است و وصف ايشان بحسد و بخل مناسب باشد ، و بعضی دگر گفتند أم متصله است و معادله الف استفهام مقدر و

تقدیر این است الهم النبوة حتی یحکموا بهدی الناس و ضلالهم امٕلهم نصیب من الملك ، ودر اذا دو قول گفتند یکی آنکه جواب فعلی مقدر است و تقدیر آن است ولو کان لهم نصیب من الملك (فَإِذاً لا يُؤْتُونَ النّاسَ نَقِيراً) یعنی اگر ایشانرا نصیب بودی از ملك هم مردمان را نقیری ندادندی و قولی دیگر آنکه چنانکه در عمل ملغی است در معنی ملغی باشد و تقدیر این است که «فلا یؤتون الناس نقیراً» و کوفیان گفتند اذا برای آن عمل نمی کند که «لا» حائل است میان او و میان عمل و اذا تا عمل کند اورا چند شرط باید یکی آنکه فعل مستقبل باشد دوم آنکه جواب کلامی باشد چنانکه کسی گوید انا اتیك تو گوئی اذاً اُکرمك دیگر آنکه ما بعد اذا معتمد نباشد علی ماقبلها بآنکه خبرمبتدا باشد یاجزاء شرط چنانکه زید اذاًا کرمه و إن تأتنی إذا اُکرمك چون چنین باشد ملغی بود واورا عمل ندهند و عمل او آنجا که عمل کند نصب فعل مضارع باشد چنانکه گفتیم و مفسران در نقیر خلاف کردند عبدالله عباس گفت آن نقطه باشد که برپشت استخوان خرما بود مجاهد گفت در میان استخوان خرما دانه کوچك باشد نقیر آن بود ، ابوالعالیه گفت آن باشد که مرد سر انگشت برچیزی زند و منه النقر و المنقار، و منقار الطیر لآلة النقر و نقیر فعیل بمعنی مفعول بود برقول عبدالله عباس .

(أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ) یاحسد می برند این جهودان بر عرب بآنکه خدایتعالی محمد را در میان ایشان فرستاد عبدالله عباس و مجاهد و ضحاك وسدی و عکرمه گفتند مراد بناس محمد است علیه السلام جهودان حسدبردند او را بر نبوت بعضی دگر گفتند مراد رسول است که اوراحسد کردند برای آنکه خدای تعالی او را ۹ زن حلال کرد و جهودان طعن زدند و گفتند اگر پیغمبر بودی اوراا ینهمه زنان نبودی خدایتعالی گفت ایشانرا این عجب میآید و نمی دانند که بنزدیك داود علیه السلام صد زن بودند و او را حلال بود و بنزدیك سلیمان هزار زن بودند سیصد مهیره و هفتصد سریه رسول علیه السلام گفت ای عجب صد وهزار بیشتر باشد یانه برایشان بآن عدد انکار نبود برمن باین عدد چرا انکاراست چون این بشنیدند بعضی امساك کردند خدای تعالی گفت « فمنهم من آمن به و منهم من صدّ عنه » سدی گفت آیه درابراهیم خلیل علیه السلام آمد که او سالی زرع بسیار کرد زرع او ببر آمد و زرع دگران تباه شد اورا حسد کردند محتاج شدند بطعام آمدند و از او طعام خواستند او گفت هر که ایمان آرد طعامش دهم و هر که نیارد ندهمش بعضی ایمان آوردند وبعضی نیاوردند فذلك قوله « فمنهم من آمن به و منهم من صدّ عنه» در تفسیر باقر علیه السلام آمد که مراد بناس محمد است و آل محمد و مراد بحاسدان آنانند که رسول را بر نبوت حسد کردند و آل او را بر امامت بیانش قوله (فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ

وَالحِكْمَةَ) گفت ما آل ابراهيم را كتاب داديم و حكمت و آل ابراهيم شامل است بر محمد و اهل البيت او و مراد بكتاب قرآن است و بحكمت نبوت و بملك عظيم امامت و اين جمله مجموع نبود إلاّ در خانه رسول صلى الله عليه وآله اما ملك دو است يكى ملك دنيا و يكى ملك آخرت آنكه ملك دنيا است خداى تعالى آنرا عظيم خواند و بمحمد و آل محمد داد في قوله : (وَآتَيناهُم مُلكاً عَظيماً) و ملك آخرت را كبير خواند و بايشان داد في قوله تعالى « إذا رأيت ثم رأيت نعيماً و ملكاً كبيراً » و او را كه دو ملك چنين بود عجب نبود كه محسود بود و اين بيتها براو حواله كنند اگر چه لفظش بفصاحت او لايق نيست معنى بأحوال او لايق است :

إنّي حُسِدْتُ فَزادَ اللهُ في حَسَدي — لا عِشْتُ ما عِشْتُ يَوماً غَيرَ مَحْسُودِ
لا يُحْسَدُ المَرْءُ إلاّ مِنْ فَضائِلِهِ — بِالعِلْمِ وَالفَضْلِ وَالبَأساءِ وَالجُودِ (١)

واين ابيات نيز همچنين لايق حال او است :

إنْ يَحْسُدُونِي فَإنّي غَيرُ لائِمِهِمْ — قَبْلِي مِنَ النّاسِ أهلُ الفَضْلِ قَدْ حُسِدُوا
فَدامَ لي وَلَهُمْ ما بي وَما بِهِم — وَماتَ أكْثَرُنا غَيْظاً بِما يَجِدُ
أنا الّذي وَجَدُونِي في حُلوقِهِم — لا أرْتَقي صَدَراً مِنْها وَلا أرِدُ (٢)

وحسد خصلتى بداست از خصال مذمومه دراو يك چيز هست نيك و آن آن است كه حاسد را همه زيان بود ومحسود را سود نه بينى كه طائى چگونه گفت :

وَإذا أرادَ اللهُ نَشْرَ فَضيلَةٍ — طُوِيَتْ أتاحَ لَها لِسانَ حَسُودِ
لَوْلا اشْتِعالُ النّارِ فيما جاوَرَتْ — ما كانَ يُعْرَفُ طِيبُ عَرْفِ العُودِ (٣)

گفتا حسد حاسدان چون آتش است و خصال محموده محسود چون عود حاسد آتش حسد در ميان جسد پوشيده دارد اورا مى‌سوزد و كس خبر ندارد او داند كز آن آتش بدو چه

---

(١) برمن حسد برند خداوند حسد ايشان را برمن بيفزايد وزنده نمانم هرگز روزى بى‌حسد. برمرد حسد نمى‌برند مگر براى برترى وفضائلش درعلم وفضل وقدرت وجود .

(٢) اگر برمن حسد برند آنان را ملامت نكنم كه اهل فضل پيش از من محسود بودند. براى من و براى ايشان بماناد هميشه آنچه من دارم وآنچه ايشان دارند هركدام از ماكه از غم خود بيشتر رنج مى‌برد خدا اورا مرگ دهد مرا مانند لقمه گلوگير در حلق خود بينند كه نه بيرون ميآيم ونه فرو ميروم .

(٣) چون خداى خواهد برترى كسى را آشكار كند زبان حسود را باين مى‌گمارد واگر شعله آتش نبود درمجاور خود كجا بوى خوش عود شناخته ميشد .

آسیب میرسد چون صبرش بآخر برسد و بی‌طاقت‌شود از آتش‌حسد پاره‌ای برمحسود ریزد چنان باشد که آتش که بعودرسد آن معنی که دراو است پیدا شود که اگر نه آنستی پیدا نشدی پس‌از حق محسود آن‌است که اورا بر آن شکر کند یاصبرچنانکه شاعر گفت :

إصبِرْ علىٰ مَضَضِ الحَسُودِ فإنْ صبْرَكَ قاتِلُهُ
كَالنّارِ تأكُلُ نفْسَها إنْ لمْ تجِدْ ما تأكُلُهُ (۱)

و رسول ﷺ این تشبیه فرمود فی‌قوله : « ان‌الحسد ليأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب » گفت حسد حسنات را همچنان خورد که آتش هیزم را و حاسد این همه برای آرزوی سیادت کند و نداند که چندانکه بیش کند از آن دور تر باشد که . الحسود لا يسود . و امیرالمؤمنین ؑ گفت « الحاسد مغتاظ علی من‌لا ذنب له » حاسد بر کسی خشم می گیرد که اورا گناه نیست، سفیان ثوری گفت در کتب اوایل هست که‌خدایتعالی گفت: «الحاسدعدو نعمتی غیر راض بقسمتی » ومنصور فقیه گفت دراین معنی :

ألا قُلْ لِمَنْ كانَ لي حاسِداً أتَدْري علىٰ مَنْ أسأتَ الأدَبْ
أسأتَ علىٰ اللهِ في فِعْلِهِ إذا أنتَ لمْ ترْضَ فيما وَهَبْ
جَزاؤُكَ مِنْهُ زِياداتُنا وَ أنْ لا تنالَ الّذي تطْلِبُ (۲)

دشمنی هر کس را که دشمنی نه‌از روی حسد کند دوا توان کردن اما باحسد حسودچه چاره سازند .

كُلُّ العَداوَةِ قدْ تُرْجىٰ إماتَتُها إلّا عَداوَةَ مَنْ عاداكَ مِنْ حَسَدِ (۳)

---

(۱) شکیبائی نمای برآزار ورنج حسودکه صبرتوکشنده اواست‌اومانندآتش است‌که خودرا می‌خورد اگر چیزی خوردنی نیابد

الا تا نخواهی بلا بر حسود که‌آن‌بخت‌برگشته‌خوددربلاست
چه حاجت‌که باوی‌کنی دشمنی که اورا چنان دشمنی‌درقفاست .

(۲) هان بگوی‌آن‌راکه برمن‌رشك میبرد آیا میدانی‌باکه بی‌ادبی نمودی باخدای‌تعالی درکار اوکه راضی‌نیستی درآنچه‌بمن‌بخشید . جزای توآن‌است‌که برنعمت‌ما بیفزاید وتوبآنچه میخواهی نرسی. وسعدی گوید .

مردکی خشك مغز را دیدم رفته در پوستین صاحب جاه
گفتم‌ای‌خواجه‌گرتوبدبختی مردم نیکبخت را چه‌گناه

(۳) هردشمنی را امید آن هست‌که زائل‌شود مگردشمنی آنکه ازحسد باتودشمن باشد .

توانم آنکه نیازارم اندرون کسی حسود را چکنم کوزخود برنج‌دراست

ولآخر :

مَحسُودُونَ وَشرُّ النّاسِ مَنزِلَةً ‌ ‌ ‌ ‌ مَنْ عاشَ فِي النّاسِ يَوْماً غيرَ مَحسُودِ (١)

ولآخر :

إنَّ العَرانِينَ تَلقاها مُحَسَّدَةً ‌ ‌ ‌ ‌ وَلا تَرى لِلِئامِ النّاسِ حُسّاداً (٢) .

در خبر است که یکروز جماعت زنان قریش با زنان رسول عليه السلام حاضر بودند هر کسی از قبیله خود و حسب و نسب و قوم خود چیزی می گفت فاطمهٔ زهرا صلوات‌الله علیها در آمد ایشان حدیث رها کردند یکی گفت چرا حدیث رها کردی گفتند برای آنکه در پیش او حدیث حسب و نسب کردن محال باشد و حسب و نسب او آن که می‌دانی یکی از جمله ایشان گفت: «ما بالكم يا بني هاشم حزتم السيادة بأسرها أمّا أبوك فسيّد ولد آدم وأمّا بعلك فسيّد العرب وأمّا أنت فسيّدة نساء العالمين وأمّا إبناك فسيّدا شباب أهل الجنّة وأمّا عمّك فسيّد الشهداء فما تركتم لاحد شيئاً من السيادة» گفت چیست ای بنی هاشم که همه سیادت جمع کردی خود را و گوی سیادت را از همهٔ عالم بر بودی اما پدرت سید ولد آدم و اما شوهرت سید عرب است و اما تو سیده زنان جهانی و اما فرزندانت سیدان جوانان بهشتند و اما عمّت حمزه سید شهیدان است فاطمه بر پای خاست و می خواند « ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله مـن فضله ـ الی قوله (فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ) گفت از ایشان کس بود که ایمان آورد و کس بود که بر گردید . بر آن اقوال که برفت و « من » نکرهٔ موصوفه است و «صد» از صدود إعراض باشد (وَكَفى بِجَهَنَّمَ سَعِيراً) آنکه بر سبیل تهدید گفت بس است دوزخ آتش افروخته قوله :

(إنَّ الَّذينَ كَفَرُوا بِآياتِنا سَوْفَ نُصْليهِمْ ناراً كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَيْرَها) آنانکه بآیات ما کافر شدند ایشان را بچشانیم آتشی و بسوزانیم بآتشی که هر گه پوستی از آن ایشان در آن آتش سوخته شود ما پوستی دگر بدل کنیم بجای آن ، عبدالله عباس گفت پوستی بدل کنند ایشان را سپید چون کاغذ نافع روایت کرد از عبدالله عمر که مردی این

---

(١) مردمی هستند که بر آنان حسد برند وبدترین مردم کسی است که درمیان مردم زندگی کند و محسود نباشد .

(٢) بزرگان‌را همیشه محسود بینی واما مردم پست ولئیم حسود ندارند .

دو آیه بخواند پیش عمر خطاب گفت باز خوان معاذ جبل گفت تفسیر این آیه بنزدیك من هست گفت بیار گفت در یکساعت صدبار بدل کنند پوست ایشان را عمر گفت من همچنین شنیدم از رسول علیه السلام، فضیل عیاض گفت از هشام از حسن بصری در تفسیر این آیه گفت آتش هر روز هفتاد هزار بار بخورد هر گه که پوستی سوخته می‌شود دیگری باز می‌آفریند. مجاهد گفت از میان پوست کافر و گوشتش کرمانی باشند که ایشان را جلبه‌ای بود چون بانگ خران کوهی. ابوهریره روایت کرد که رسول علیه السلام گفت سطبری پوست کافر چهل ودو گز باشد واهرش(۱) چندان باشد که کوه اُحدا گر گویند چگونه نشاید که خدای تعالی پوست نو بیافریند که او مستحق عقاب نباشد و مباشرت گناه نکرده باشد و آن را عقاب کند. گوئیم ازاین چندین جواب است یکی آنکه معذب جمله مکلف باشد نه پوست. و نه پوست اعتبار نیست برای آنکه چون بحي متصل نباشد ألم نیابد وانما متألم جمله آدمی وحیوان باشد نه بینی که اگرچه گناه کار گناه ببعضی اعضاء واجزاء کند چون چشم و گوش وزبان ودست وپای درشاهد مذمت وملامت راجع باجملهٔ او باشد دون ابعاضش همچنین عقاب بر جمله او باشد ومتألم بآن الم جمله باشد دگر آنکه اگر ضرب و قطع و مانند این برعضوی ازاعضاء باشد متألم ومعذب جملهٔ حي بود وجمله حی ادراك آن کند بانفار طبع پس از این وجوه بپوست اعتبار نیست که آن باشد یا نه آن باشد که پوست بمثابهٔ لباس است (۲) حی را، گفتند دلیل براین ظاهر آیت است که گفت (لِیَذُوقُوا الْعَذَابِ)عذاب باجمله ایشان حواله کرد و نگفت لیذوق العذاب تاراجع باشد باپوست. جواب دگر آنست که مراد تبدیل اعادت است بغیر تغایر صفت وهیئت وتألیف وترکیب چنانکه یکی ازما پیرهنی دارد بشکافد وقبا کند هر که بینند گویند هذاغیرذاك اگرچه داند که اصل او برجای است و آنکس که انگشتری دارد بشکند وباز دگرباره بپراید بشکل دیگر گوید .هذا الخاتم غیر ذاك الخاتم الذی کـان لك . و همچنین آنکس که کسی را دیده باشد تندرست و جوان و نکوروی چون روزگاری برآید و اورا بازبیند پیرشده وبیمار گونه گردیده گوید اورا : کیف رأیت فلاناً . فلان را چگونه دیدی گوید : رأیت غیر من رأیت .جز آن را دیدم که دیده بودم و کذا قوله . یوم تبدل الارض غیر الارض . زمین همان باشد ولیکن تغییری بود در کیفیت او از جبال وآکام و تغیر و تغییر تفعل و تفعیل باشد ازغیر و بر این محمول است ابیاتی که نسبت کنند با آدم علیه السلام :

---

(۱) اهر بنظر میآید که دندان باشد ترجمه ضرس امادر کتب لغت فارسی نیافتیم .

(۲) حکما گویند شیئیت هرچیز بصورت است نه بماده لذا انسان همان انسان است ازآغاز جوانی تا آخر پیری اگر بدنش چندین بار مبدل گشته امار وحش باقی است و کرمی که ازجنازه متکون شود غیر انسان است.

تَغَيَّرَتِ البِلادُ وَ مَنْ عَلَيْهَا　　فَوَجْهُ الأَرْضِ مُغْبَرٌّ قَبِيحُ[(١)]

وعلى هذا قول الشاعر :

فَمَا النَّاسُ بِالنَّاسِ الَّذِينَ عَهِدْتُهُمْ　　وَلا الدَّارُ بِالدَّارِ الَّتِي كُنْتُ أَعْرِفُ[(٢)]

شعبی گفت مردی بنزديك عبدالله عباس آمد و گفت ألا ترى الى فلان ذم دهره وأنشد فى ذم الدهر قول لبيد :

ذَهَبَ الَّذِينَ يُعاشُ فِي أَكْنافِهِمْ　　وَبَقِيتُ فِي خَلَفٍ كَجِلْدِ الأَجْرَبِ

يَتَلَدَّدُونَ بَلادَةً وَ مَجانَةً　　وَ يُعابُ قائِلُهُمْ وَ إِنْ لَمْ يَشْغَبِ[(٣)]

عبدالله عباس گفت : رحم الله لبيداً در روزگار خود آن گفت اگر روزگار ما بديدی چه گفتی آنکه گفت اگر لبيد مذمت روزگار کرد عجب نباشد که درخزينهٔ عاد پس از هلاك ايشان تيری يافتند ازنيزهای شما درازتر بر آنجا نوشته :

وَلَيْسَ إِلى أَجْبالِ طَيٍّ بِذِي اللِّوى　　لِوَى الرَّمْلِ مِنْ قَبْلِ المَماتِ مَعادٌ

بِلادٌ بِها كُنّا وَنَحْنُ مِنْ أَهْلِها　　إِذِ النَّاسُ ناسٌ وَ البِلادُ بِلادٌ[(٤)]

و مراد ازاين آنستکه شهرها همان باشد احوال او واحوال اهلش بگرديده باشد. سدی گفت چون پوست او سوخته باشد خدايتعالی ازگوشت او پوستی دگر بيافريند تااجزاء همان باشد واين چيزی نيست برای آنکه اگر چنين باشد شايد باندکی پوست سوخته شود وازگوشت بازآفريند گوشت نيز برسد چون همه پوست شود وپوست سوخته شود بعضی دگر گفتند مراد بجلود پيراهن ايشان است من قوله «سرابيلهم من قطران» برای آنکه برايشان ملازم باشد آنرا پوست خواند چون آن سوخته گردد پيراهن ديگرش پوشند جز آن چنانکه شاعر گفت :

---

(١) زمين دگرگونه شد باهرچه برزمين بود پس روی زمين گردآلوده وزشت است .

(٢) مردم آن نيستند که من ديده بودم وسراها آن نيست که من ميشناختم .

(٣) رفتند آنها که درکنف حمايت آنها زندگی ممکن بود ومن ماندم دربازماندگان آنها که مانند پوست جربناك اند. احمقند وبی آبروکه برگوينده آنان عيبها گيرند اگرچه درشغب وجدال نباشد .

(٤) شاعر افسوس ميخوردکه ازوطنش دور شده وگويد اميد ندارم سوی کوههای طی که نزديك ذی اللوی است ودرپيچ ريگزار پيش از مرگ بازگردم درآن زمينی که بوديم وازاهل آنجا بوديم وقتی که مردم انسان بودند وشهرها شهر بود .

كَسا اللُّؤْمُ تَيْماً خُضْرَةً فِي جُلُودِهِمْ فَوَيْلٌ لِتَيْمٍ مِنْ سَرابِيلِهَا الخُضْرِ (۱)

در بیت کنایت کرد ازپوست ایشان به‌پیرهن، بعضی دگر گفتند خدای تعالی اهل‌دوزخ را پوستی آفرید از بالای همهٔ پوستها که ألم نیابد آن پوست و آن عذابی باشد برخداوندش بمنزله پیرهن که چون ازقطران باشد خداوندش‌را عذاب باشد وأوالم نیابدآنکه حقتعالی‌بیان کرد که این برای‌آن کند تاایشان عذاب‌خدای بچشند که خدای تعالی قاهر وغالب است کس او را غلبه نکند و حکیم است عذاب جز بعدل و حکمت و استحقاق نکند آنکه عقب آیت وعیدآیت وعد گفت علی‌عادته الکریمة

قوله (والَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ ـ الآية ـ) در این آیه و امثال این دلیل است بر بطلان قول آنانکه گفتند عمل صالح ایمان باشد (۲) چه اگر چنین بودی بمثابه آن بودی که گفتی ان الذین آمنوا و آمنوا در این فایده نبودی (سَنُدْخِلُهُمْ) سین‌استقبال را باشد تافعل خالص کند بمستقبل‌واز آن ببرد که‌این‌بناحال‌را بشاید چه‌اگرچنین نبود مشترك باشد این بنابین‌الحال والاستقبال (جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ) گفت آنانکه ایمان‌آرند وعمل صالح کنند ما ایشان را ببهشتها بریم که درزیر درختان آن جویها می‌رود وجنت بوستانی باشد که درختان‌او بسایه زمین بپوشد من‌الجن وهوالستر وقوله «تجری من تحتها‌الانهار» ازجمله اتساعست وحقیقت آن ماء الانهار است برای‌آنکه جوی نرودآب جوی رودولکن‌علی حذف‌المضاف واقامة‌المضاف إلیه‌مقامه (خالِدِينَ فِيها) همیشه باشندآنجا ونصب او برحال است (أَبَداً) ونصب او برظرف است وروا بود که مؤکد حال‌بودی‌ای‌خالدین مؤبدین (لَهُمْ فِيها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ) ایشان را درآنجا زنانی باشند پاکیزه واین‌راشرح رفته است (وَنُدْخِلُهُمْ ظِلاًّ ظَلِيلاً) و ایشان را درسایه گسترده بریم جائی که سایه باشدو آفتاب بااونرسد آن‌راظل گویند وآنکه‌آفتاب بدورسد وازاو بشودآن‌را فیء گویند من‌فاءاذا رجع برای‌آنکه دربهشت‌آفتاب نباشد وگفته‌اند ظل‌سایهٔ بامدادبود وفیء سایهٔ نماز دیگرواین رانیزمرجع باقول‌اول‌است قال‌الشاعر :

فَلا الظِّلُّ مِنْ بَرْدِ الضُّحَى نَسْتَطِيعُهُ
وَلا الفَيْءَ مِنْ بَرْدِ العَشِيِّ نَذُوقُ (۳)

(۱) پستی وملامت جامه سبز برمردم قبیلهٔ تیم‌پوشانید وای برقبیله تیم ازجامه‌های سبزشان گوئی درآن‌عهد جامه سفیدعلامت‌جود وشرف بود .

(۲) جماعتی ازعلماءگویند عملهم جزء ایمان است واین‌آیه ردآنهاست.

(۳) نه‌سایه اول‌را درسرمای چاشت‌توانیم تحمل‌کنیم ونه‌سایه برگشته عصررا درسرمای‌وقت شام.

وظليل آن باشد که دراو گرما وسموم نباشد فی قول الحسن چنانکه گفت «وظل ممدود» در خبر استکه در بهشت درخت باشد که سوار درسایهٔ آن می‌رود صدساله بآخر نرسد برای این گفت «ظلا ظليلا» و گفتند برای آن گفت ظلا ظلیلا تا با سایه دوزخ نماند آنجا که گفت قوله «إلى ظلّ ذي ثلاث شعب لا ظليل» و گفته‌اند در موقف قیامت می‌خواهد سایه عرش لاظلّ إلاّ ظلّه . قوله:

إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ

خدای فرماید شما را که بدهی زنهارها با خداوندانش و چون حکم کنی میان مردمان

تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا (٦٢) يَا أَيُّهَا

حکم کنید براستان که خدای نیك است آنچه پند میدهد شمارا که خدای همیشه شنوا وبینا بوده‌است ای آنانکه

الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ

ایمان آورده‌اید فرمان برید خدایرا و فرمان برید پیغامبر را و خداوندان فرمان را از شما اگر منازعه کنید شما در چیزی

فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ

بازافکنی آنرا با خدای و پیغمبر اگر شما ایمان میدارید بخدا و روز قیامت آن بهتر است و نیکوتر

تَأْوِيلًا (٦٣) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ

با عاقبت نه‌بینی آنان راکه دعوی می‌کنند که ایمان دارند بآنچه فرستادند به تو و آنچه فرستادند

مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ

ازپیش تو میخواهند که حکومت برند سوی طاغوت و فرمودند ایشانرا که کافر شوند بآن و میخواهد ابلیس

الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (٦٤) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللهُ وَإِلَى

که گمراه کند ایشان را گمراهی دور ازحق وچون گویند مرایشانرا بیائید سوی آنچه فرستاد خدای وسوی

الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا (٦٥).

پیغمبر بینی منافقان را که اعراض کنند از تو اعراض کردنی

قوله (إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ) بعضی مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که رسول عليه‌السلام مکه بگشاد ودرمکه شد خواست تادرخانه کعبه شود کلید را عثمان بن طلحة بن الحجبی داشت من بنی عبدالدار او ازجملهٔ سدنه وخدم کعبه بود درخانه دربست و بربام شد و کلید بدست داشت

و از دست نمیداد و گفت اگر من دانستمی که‌او رسول خداست کلید باو دادمی امیرالمؤمنین عليه‌السلام بیامد کلید از دست او بستد و او قوت علی عليه‌السلام نداشت کلید از دست بدادأمیرالمؤمنین عليه‌السلام دربگشاد و رسول عليه‌السلام در خانه رفت و نمازکرد چون بدر آمد عباس گفت یارسول‌الله کلید درخانه مرا ده تاسقایت حاج وسدانت کعبه مرا باشدخدایتعالی این آیه فرستاد که :

(إنّ اللهَ يأمُرُكُم أن تؤدّوا الأماناتِ إلىٰ أهلِها)رسول عليه‌السلام علی عليه‌السلام را گفت کلید را باو ده امیرالمؤمنین عليه‌السلام بیامد و کلید باعثمان داد و از او عذر خواست عثمان گفت یاعلی آمدی و مرا بیازردی و کلید بقهر ازمن بستدی و اکنون نه‌بآن زبان می گوئی این رفق چیست و آن عنف چه بود گفت خدایتعالی در این معنی آیتی فرستاد و آیت براو خواند واو درحال گفت «اشهد ان‌لاإله الاالله و ان محمداً رسول‌الله وأن علياً ولي‌الله» و اسلام آوردوجبرئیل آمدو گفت ای رسول‌الله تااین خانه‌باشد کلید ایشان‌راست، قولی دیگر آن است که‌آیه برعموم‌است درهر اماتنی که باشدودر هرامانت داری که باشد چنانکه رسول عليه‌السلام فرمود «أدّ الامانة الی‌من ائتمنك ولاتخن من‌خانك » گفت ادانت بآنکس ده که ترا امین‌دارد و امانت بتودهد وخیانت نکن بآنکه باتو خیانت کند و این قول‌عبدالله عباس است وابی کعب وحسن وقتاده، و روایت کرده‌انداز صادق عليه‌السلام و باقر عليه‌السلام ، زیدبن اسلم و شهربن حوشب و مکحول گفتند مرادبأهل امانات امامانند و بامانت امامت‌است خدای‌تعالی میفرماید امامان‌را که امامت برسبیل أمانت یك بیك تسلیم بکنید و اینقول نیز روایت است از باقر وصادق عليهما‌السلام و باقر عليه‌السلام گفت نماز و زکاة و روزه وحج از جملهٔ امانت است وغنیمت از این جمله است که امانت در او بجای‌آرند وخیانت نکنند در او .

قوله (وَإذا حَكَمتُم بَينَ النّاسِ أن تَحكُمُوا بِالعَدلِ) حقتعالی گفت شمارا که مکلفانی که اداء امانت کنی باخداوندانش رسول عليه‌السلام گفت «علی الید مااخذت‌حتی‌تؤدّیه» گفت بردست واجب است آنچه باز گرفت تاباجایگاه‌خوددهد، ونیز میفرماید که چون‌ازمیان مردمان حکم کنی عدل کنی و جور نکنی عجب باشد که خدایتعالی ظالم را عدل فرماید و او عدل نکند : قول (إنّ اللهَ نِعِمّا يَعِظُكُم بِه) خدایتعالی نیك چیز است آنچه شمارابآن پند می‌دهد از اداء امانت و عدل درحکومت ، وتقدیر آن‌است که نعم الشيء شیئاً یعظکم به . و«ما» پیوسته(۱)باید نوشتن بمنزله ما کافه در انما و ربما و اگرچه آنجا حرف است و اینجا اسم، و او را نکرهٔ موصوفه گویند و درقول اوفنعماهی نکره است غیر موصوفه و«لا»موصوله و

(۱) یعنی مارامتصل بنعم بایدنوشت .

قوله «به» این ضمیر راجع است با «ما» و ابو عمرو باختلاس خواند اعنی عین را بین الحركة والسكون .و بیان كردیم كه سمیع وبصیر آن بود كه حاصل بود برصفتی كه ازمكان(۱) آن صفت مسموعات و مبصرات شنود و بیند چون دروجود آید . و مرجع او باحيٌ است بشرط انتفاء آفات و اماسامعي ومبصری را مرجع بامدركی است آن باشد كه درحال می شنود ومی بیند آن درازل باشد واین درلایزال ،ومعنی كان آن است كه خدایتعالی همیشه سمیع و بصیر بوده است.

قوله : (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ) بدانكه خدای جل جلاله باین آیه خطاب كرد بامؤمنان و اگرچه جزمؤمنان داخلند دراین تكلیف بدلیل دیگر. برای آنكه همه مكلفان از مؤمن وكافر مكلفند بطاعت خدای وطاعت رسول وطاعت اولی الامر، وطاعت امتثال امر باشد یاامتثال اراده پس طاعت خدا و رسول امتثال او امر [اوامر] و نواهی ایشان بود همچونین حكم اولی الامر ودر اولی الامر سه قولست بعضی گفتند امرائند و بعضی گفتندعلماا اند و بعضی گفتندائمه اند من اهل بیت رسول الله واینقول ازباقر وصادق عليهما السلام روایت كرده اند ، وچون آن دوقول باطل كنیم صحت اینقول پیداشود ومارا دراین آیه چند وجه است دراستدلال برامامت ائمهٔ معصومین عليهم السلام اول آنكه بتدریج مخصوص می شود برای آنكه «اطیعوا الله» عام است این خطاب باهمه مكلفان و رسول عليه السلام داخل در اینخطاب . چون گفت « واطیعوا الرسول » رسول عليه السلام ازخطاب برون شد لاستحالة أن يكون عليه السلام مطیعاً و مطاعاً برای آنكه رتبهٔ معتبر است ازمیان مطیع و مطاع ، ودر حق اُولی الامرهم اگر حمل كنند اولی الامر را بر امراء وعلماء درهرعصر خلق عظیمی از این خطاب بیرون شوند واین خلاف اجماع باشد وبرقول و قاعده ومذهب ما برهر عصری شخصی ازاین خطاب بیرون باشد چنانكه در عهدرسول عليه السلام اوتنهااز خطاب طاعت خود بیرون بود واینوجهی لطیفست . وجهی دگر آنكه خدایتعالی ماراواُولی الامر را بطاعت رسول نفرمود و الا رسول عليه السلام فوق ماواُولی الامر بود لاعتبار الرتبة برای آنكه رتبهٔ معتبر است ازمیان مطیع ومطاع بآنكه مطاع باید تابرتبهٔ فوق مطیع باشد همچنین كلام دراُولی الامر پس حمل كردن اولی الامر را بر امراء و علماء محالست ، برای آنكه درمأموران بطاعت ایشان علی زعمهم بسیار كس باشد كه برتبهٔ و منزلت بنزدیك خدایتعالی فوق ایشان باشد و این درست نیاید پس باید تااُولی الامر كسانی باشند كه ایشان بنزدیك خدای بهتر از همهٔ خلایق

---

(۱) یعنی ازوجودآن صفت ومكان مصدرمیمی بمعنی وجوداست .

باشند واعلی رتبة و اعظم منزلة عندالله تعالی چون رسول ﷺ، برای آنکه خدایتعالی طاعت ایشان باطاعت او مقرون کرد. طریقی دیگر آنستکه خدایتعالی طاعت اولی الامر باطاعت رسول و طاعت خود مقرون کرد چنانکه قدیم تعالی منزه است ازهمهٔ قبایح ورسول علیه السلام معصوم و مطهر ازهمه معاصی کبیره وصغیره، اُولی الامر باید تاهمچنین باشند نه اولی الخمر والزمر که حکمت از کلام حکیم این واجب کند و باینصفت جز ایشان نبودند علیهم السلام. وجهی دیگر دراستدلال از آیة آنستکه محال باشد که حکیم مارا فرماید بطاعت جماعتی مختلفی الاقوال والاراء والمذاهب و بأتباع ایشان در اقوال وفتاویشان و بعضی را بر بعضی مزیتی نبود ومارا طریقتی نبود بتمییز حق از میان آن اقوال مختلف متناقض متضاد و این مؤدی بود باتکلیف مالایطاق واز حکیم تعالی تکلیف مالایطاق نیکو نبود پس محالست که امراء وعلماء باشد(۱) از اینوجه که بیان کرده شد طریقی دیگر آن است که معلوم است بضرورت که اگر خدایتعالی مارا تکلیف کند بطاعت رسول و مارا تعیین نکند بشخص او و بدلالتی و علم معجزی این تکلیف قبیح باشد واز باب تکلیف مالا یطاق باشد همچنین در حق اُولی الامر اگر نصّی نباشد براعیان ایشان یا دلالت که علم معجز باشد یاجاری مجرای آن آنهم مؤدی بود بآنکه تکلیف مالایطاق باشد چون قبح این مقرراست درعقل لابد، چنانکه رسول علیه السلام معین است ازخدای بنصّ براو واظهار اعلام معجزات بردست او اُولی الامر باید تاچنین باشد منصوص علیهم او منصوب علیهم الادلة بالاعلام المعجزة والامؤدی بود باین فساد که گفتیم. طریقی دیگر وآن آنستکه اجماع است که این امر متوجه است بر ـ اهل هرعصری واین مطرد نباشد الا برقول آن کس که گوید هرزمانه از امام مفترض الطاعة خالی نباشد وبرقول آن کس که امامت باختیار گوید و گوید الخلافة ثلثون سنة، مطرد نبود طریقی دیگر آن است که اگر آیت حمل کنند برآنکه ایشان گفتند ازعلماء ومتقیان ائمه ما علیهم السلام داخل باشند درآن وبرقول وقاعدهٔ ما آنکه ایشان گفتند خارج باشد ازاو پس این متفق علیه است وآن مختلف فیه والاتفاق أولی. درامت کس نخواهد گفتن که نه این ائمّه هریکی از ایشان فاضلتر وعالمتر وجامع ترند خصال خیررا از اهل عصر پس این آیه از این هفت وجه دلیل میکند (۲) بر امامت این ائمه علیهم السلام. قوله: « اطیعوا الله » حقتعالی گفت طاعت

(۱) درلغت علماءرا صاحب فرمان نگویند پس آنکه گفت مراد ازاولوالامر علما است ازقاعده لغت خارج است واما آنکه گفت مراد امرا است ناچار باید بگوید امرائی که ازطرف خدا منصوب باشند چنانکه اگر سلطان گوید اطاعت حاکمان کنید مقصودش حاکمی است که از طرف سلطان منصوب باشد نه آنکه بتغلب وقهر خودرا حاکم کند بی دستور سلطان.

(۲) اگر گوئی امرائی که پیغمبر درعهد خود منصوب میکرد بسرداری لشکروقضا وسایرمناصب*

خدای داری که شما را برای طاعت و ایمان آفرید که «وما خلقت الجن والانس الاليعبدون» نه طاعت خدای ندارید که شما را برای کفر و معصیت آفرید بل کفر ومعصیت درشما نیافرید که بشما جز خیر نخواهد ومعصیت نخواهد که «ما یریدالله لیجعل علیکم من حرج ولکن یریدلیطهّرکم» «یریدالله ان یخفف عنکم» «یریدالله لیبیّن لکم» «یریدالله بکم الیسر ولا یریدبکم العسر» طاعت رسول داری که مشفق برشما وحریص برایمان شما است «لقدجائکم رسول من انفسکم-الآیة» «و کنتم علی شفاحفرة من النار فانقذکم منها وکان بالمؤمنین رحیماً» طاعت امامانی مستحق التقدیم مفترض الطاعة معصومین من الزلل مأمونین من الخطل غیر موصوفین بالضعف والفشل. عمیربن هانی گفت ازجنادة بن امیة شنیدم که گفت روزصفین امیر-المؤمنین علی را دیدم در میان دو صف نیزه بر دست می گردانید و می گفت: «کلاان الانسان لیطغی أن رآه استغنی» . این آیات میخواند که نگاه کردیم عبدالله بن اُسیدالیربوعی می آمدو اسیری را ازلشکر معویه گرفته ودست برپشت بسته اوراپیش امیرالمؤمنین آورد امیرالمؤمنین عليه‌السلام دراو نگرید و گفت ایمرد چه کسی گفت مردی ام ازاهل شام گفت «قتلکم الله اتباع کل ناعق» گفت خدای شمارا بکشاد تبع هر بانگ شبانی چون بهایم. آنگه گفت بگو ازمن پسر خورندهٔ جگررا «أتباهینی وأناالذی لم أومن بعد کفرو لم أعلم بعد جهل ولم أحکم بحکم رجعت عنه، أناقاتل أشیاخك ببدر ومفرق قومك بأُحد الی کم تواجهونا بنی هاشم برایتکم التی تولی الله نکسها کمانکس یوم بدر، ولقد علمتم أن الله أوجب علیکم طاعتی وتعبدکم بمتابعة أمری لانی اهل للمتابعة ومستحقٌ للطاعة لقلعی باب خیبر اذعجزتم وثباتی یوم اُحد اذفررتم و تسلیمی لیلة الغار إذ أبیتم وإجابتي للمسائل إذ جهلتم» گفت بگو پسرهندرا که بامن مباهات میکنی و من آنم که ایمان آوردم نه ازپس کفر وبدانستم نه ازپس جهل وحکمی نکردم که ازآن بازآمدم من کشندهٔ پیران توام ببدروپراکنده کنندهٔ قوم توباحد تاچند این رایت بروی مابنی هاشم آری که خدایتعالی تولای نگونساری آن کرده است چنانکه روز بدر کرد وشما دانی که خدای

*آیا طاعت آنان واجب است برمردم گوئیم واجب است واگر گویند چون اطاعت آنان واجب است ولفظ اولی الامر یعنی صاحبان فرمان شامل آنها میشودبچه علت آنان‌را داخل این‌حکم ندانیم وآن‌را منحصر بدوازده‌امام معصوم کنیم. درجواب گوئیم اطاعت امراء فرمان‌روایان منصوب ازپیغمبر درحقیقت اطاعت پیغمبر است ومشمول اطیعوا الرسول وآن اولو الامر که طاعت آنها مستقلا واجب باشد امام معصوم است واماآنکه اطاعتش فرع اطاعت خدا ورسول باشد عصمت او واجب نیست .

تعالی طاعت‌من برشمافریضه کرده است و شمارا متعبد نکرده است إلابمتابعت من برای آنکه اهل متابعتم ومستحق طاعتم که در خیبرمن کندم چون شما عاجز بودی و بایستادم روز احد چون شما بگریختی و شب غارجان تسلیم کردم چون شما إباکردی و جواب مسائل من‌دادم چون شما جاهل بودی‌بآن. جابرالجعفی روایت کرد از جابر عبدالله انصاری که گفت چون این آیه آمد من گفتم یارسول‌الله خدای و رسول را می‌شناسم و اولو الامر کیستند که خدای تعالی طاعت ایشان‌باطاعت تو وطاعت خود پیوست؟ گفت:« یاجابر هم خلفائی‌وأئمة المسلمین من بعدی‌اولهم علی‌بن‌أبی‌طالب‌ثم الحسن ثم الحسین ثم علی‌بن الحسین ثم محمدبن علی‌المعروف فی‌التوراة بالباقر وستدرکه‌یاجابر فاذا لقیته فأقرئه‌منی‌السلام‌ثم الصادق جعفربن محمد ثم‌موسی ابن جعفر ثم علی‌بن موسی ثم محمدبن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم سمیی و کنیی حجةالله فی‌أرضه وبقیته فی‌عباده ابن‌الحسن بن علی ذاك الذی یفتح‌الله علی یده مشارق‌الارض و مغاربها ، ذاك‌الذی‌یغیب عن شیعته غیبة لایثبت فیها علی القول بامامته إلا من‌امتحن‌الله‌قلبه للایمان » گفت ایشان خلیفتان منند و امامان مسلمانانند ازپس من اولشان علی و آنگه‌حسن وپس حسین و پس علی‌بن الحسین آنگه محمدبن علی که در تورات بباقر معروف است وتو اورا دریابی چون اورا بینی از منش سلام برسان یك‌یك‌را نام برد تابحجت رسید گفت آنگه‌مردی نامش نام من‌بود و کنیتش کنیة من بود حجت خدای بود در زمین وبقیهٔ او در بندگانش پسر حسن بن علی واو آن بود که خدای تعالی بگشاید بردست او مشارق ومغارب زمین را او آن است که از شیعتش غایب شود غیبتی که برامامت اوثبات نکند باآن غیبت الا مؤمنی که‌خدای تعالی دل‌اورا بایمان امتحان کرده باشد جابر گفت‌من گفتم یارسول‌الله شیعهٔ اورا در غیبت او باو انتفاع باشد؟ گفت بلی‌چنانکه انتفاع‌باشدمردمان‌را بآفتاب واگرچه ابری‌درپیش‌او آید. «یاجابر هذامن‌مکنون سرالله و مخزون‌علم‌الله فاکتمه‌إلا عن‌أهله» این ازمکنون سرخداست و ومخزون علم خداست نگاه دار این‌را الاازأهلش، جابر گفت چون باینمدت دراز برآمد من روزی درنزدیك علی‌بن الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام‌شدم‌وپیش او بنشستم وبااوحدیث‌می کردم پسر او محمدبن‌علی‌الباقرازحجرهٔ زنان او بیرون‌آمد و کودك بود ودو گیسو دربرافکنده جابر گفت چون اورابدیدم گوشت پشتمازه من‌بلرزید وموی بر اندام‌من برخاست‌چون اورا بدیدم آنگه گفتم «یاغلام اقبل فأقبل ثم قلت‌له: أدبر فأدبر» گفتم‌روی بمن کن روی بمن کرد گفتم پشت برمن کن پشت برمن کرد گفتم «شمایل رسول‌الله ورب الکعبة » بخدای کعبه که شمایل

رسول است آنکه گفتم یاغلام ما اسمك؟ نام توچیست گفت محمد گفتم پسر که؟ گفت ابن علی بن الحسین گفتم تن وجان من فدای تو باد همانا تو باقری گفت آری مرا گفت پیغام رسول بگذار گفتم رسول خدای مرا بشارت داده که من بمانم تا ترا دریابم و گفت چون اورا دریابی ازمنش سلام برسان اکنون رسول خدای ترا سلام می کند او گفت «علی رسول‌الله السلام ما قامت السموات والارض وعلیك یاجابر بما بلّغت السلام» سلام خدای بررسول خدای باد تاآسمان و زمین باشد وسلام برتوباد بآنکه سلام رسول بمن رسانیدی جابر عبدالله أنصاری گفت من پس ازآن پیش او میرفتم و از او سؤالات میپرسیدم و می آموختم یکروز از من مسئله‌ای پرسیدمن گفتم :لاوالله لاأدخل فی نهی رسول‌الله. بخدای که من در نهی رسول خدا نروم که پیغمبرخدای مرا خبر داد که «انکم الائمّة الهداة من بعده أحکم الناس صغاراً وأعلمهم کباراً وقال لاتعلّموهم فانهم أعلم منکم» گفت ایشان امامان راه نمایند ازپس من حکیم‌ترین مردمان در آن‌حال که کوچك باشند وعالمتر مردمان در آنحال که بزرگ باشند و گفت ایشان را چیزی نیاموزی که ایشان از شما عالمتر باشند باقر عليه السلام گفت صدق جدی رسول‌الله راست گفت رسول خدای جد من والله که اینمسئله بهتر ازتو دانم «ولقد اوتیت الحکمة صبیاً» و مرا حکمت دادند و من کودك بودم «کل ذلك بفضل‌الله علینا وبرکته لنا اهل البیت» اینخبر ابوجعفر بابویه رحمةالله علیه در کتاب الغیبه بیاورد ونه‌ازیك طریق‌وده طریق وصدطریق ازطرق مخالف ومؤالف آوردند که رسول صلی الله علیه وآله گفت «من أطاع علیاً فقد أطاعنی ومن أطاعنی فقد أطاع‌الله ، ومن عصی علیاً فقد عصانی ومن عصانی فقد عصی‌الله». هر که‌او طاعت‌علی دارد طاعت من داشته باشد وهر که طاعت من دارد طاعت خدای داشته‌باشد، وهر که در علی عاصی شود در من عاصی شده باشد و هر که در من عاصی شود در خدای عاصی شده باشد این اخبار نیز دلیل است برآنکه اولو الامر این معصومانند .

قوله (فَإِنْ تَنازَعتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ) اگرمنازعت کنی‌درچیزی، منازعت مخالفت باشد مفاعلة من النزع وهو الجذب برای آنکه مخالفین چون مجاذب رسن باشند بطریق مثل رد کنی باخدای ورسول‌وردّ باخدای‌ردّ باکتاب خدای‌باشدوردّ بارسول‌ردّ باسنت وشریعت اوباشد برای‌آنکه این خطاب باهل همهٔ عصرها است اینقول مجاهد وقتاده و سدی و میمون‌بن مهران‌است‌وردّ باائمهٔ معصوم عليهم السلام جاری‌مجرای‌ردّ بارسول باشد چنانکه ردّ بارسول‌ردّ باخدای باشد نبینی که دردگر آیت گفت: «ولوردّوه‌الی‌الرسول وإلی‌أولی‌الامر

منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم» برای آنکه ایشان نایبان رسولند وحافظان شرعند وچون معصوم باشند مامون الخطأ والزلل باشند وقولشان درشرع حجت باشد. (إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ) اگر بخدای ایمان داری یعنی هر که باخدای ایمان دارد چنین کند (ذٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً) این بهتر بود ذلك اشارتست برد خدای ورسول وأحسن تأويلا. قتاده وسدی وابن زید گفتند احمد عاقبة عاقبت محمودتر باشد. مجاهد گفت احسن جزاء جزایش نیکوتر باشد وتأويل تفعيل باشد من آل إذا رجع والاول الرجوع والمآل المرجع، و زجاج گفت احسن من تأويلكم من غير رد إلى الله والرسول آن تأويلي كه از خدای و رسول باشد بهتر است از تأويلي كه از تلقاء نفس خود كني ودرآيت دليلست بر بطلان قياس برای آنکه خدایتعالی ما را عندمنازعه واشتباه رجوع فرمود با كتاب وسنت. واگر قياس از آن جمله بودی كه مرجوع إليه بودی عند منازعه خدایتعالی فرمودی که باآن نیز رجوعی باشد وباین نیز رها نکرد تا گفت «ذلك خير و أحسن تأويلا» خصوصاً براین تفسیر که دادند من تأويل أنفسكم. فاماقول آن کس که گفت رد باخدای و رسول آنجا باید که منازعت بودچون منازعت نبود رد باخدای و رسول واجب نباشد درست نیست برای آنکه اینقول بدلیل الخطاب بود وآن بنزدیك اهل علم باطل است: قوله (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ ـ الآية ـ) ظاهر آیه استفهام است و معنی تقریع و تعجیب حقتعالی گفت نبینی آنان را که دعوی می کنند که ما ایمان داریم بآنچه برتو فرود آمد یعنی قرآن وبآنچه پیش از تو فرود آمد ازتوراة و إنجيل و كتب متقدمان آنکه میخواهند تا بحکومت بنزدیك طاغوت شوند. خلاف کردند در آنکه طاغوت کیست اینجا حسن بصری و جبائی گفتند مراد بتانند و آیت درقوم منافقان فرود آمد که ایشان بحکومت پیش بتان رفتند وبقداح توصل کردند وآن جنس قرعه بود که ایشان عند اشتباه کار برایشان بگردانیدندی، قتاده و شعبي و سدی گفتند مراد بطاغوت مردی کاهن است نام اوا بوبرده: منافقی را با جهودی حکومتی افتاد جهود گفت بنزدیك محمد رويم و منافق گفت بنزدیك ابو بردة کاهن رويم خدایتعالی این آیه فرستاد، عبدالله عباس ومجاهد وربیع و ضحاك گفتند مراد کعب أشرف است ازمیان جهودی ومنافقی حکومتی افتاد جهود گفت بنزدیك محمد رويم که او رشوه نگیرد ومنافق گفت بنزدیك كعب اشرف رويم، کلبی گفت عن ابی صالح عن ابن عباس آیه درمرد منافق آمد نام او بشر ازمیان اووجهودی حکومتي بود جهود گفت بمحمد رويم و منافق گفت بکعب اشرف رويم جهود إلحاح کرد و بنزدیك رسول آمدند رسول حکم

کرد برای جهود برمنافق، منافق بیرون آمد و گفت بیا بنزدیك عمر خطاب رویم جهود گفت یا سبحان الله پیش محمد رفتیم واو حکم کرد اکنون می گوئي پیش عمر رویم: پیش عمر رفتند جهود گفت بدانکه میان ما حکومتی بود پیش محمد رفتیم واو حکم کرد مرا براینمرد اکنون راضی نیست بحکم محمد گفت پیش تو آئیم بحکومت ودر من آویخت و الحاح کرد عمر منافق را گفت چنین است که او می گوید گفت همچنین است گفت اکنون یکساعت توقف کنی تامن بیرون آیم در خانه رفت و تیغ بر گرفت و بر گردن منافق زد و سرش بینداخت و جهود بگریخت و عمر گفت اینحکم من است بر کسی که او بحکم خدای و پیغمبر راضی نباشد ذکره الثعلبی فی تفسیره و گفته‌اند مراد حیي بن اخطب است وازصادق و باقر عليهما السلام روایت کردند که آیه برعموم است و مراد هرحاکمی است (١) که بخلاف حق حکومت کند واین اولیتر است لعموم الفایدة و دخول الکل تحته (وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ) و ایشان را فرمودند که کافر شوند بآن یعنی بطاغوت . قوله تعالی (وَيُرِيدُ الشَّيْطانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعِيداً) وشیطان می‌خواهد که ایشان را إضلال کند ضلالی بعید بلیغ .

قوله (وَإِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلى ما أَنْزَلَ اللَّهُ) و چون گویند ایشان را که بیائی بآنچه خدای فرستاده یعنی آن منافق را که با جهود حکومت افتاد علی قول قتاده وابن جریج گفت مسلمانی را بامنافقی حکومت افتاد مسلمان اختیار رسول کرد و منافق اختیار طاغوت و تعال تفاعل باشد من العلو وهو الارتفاع واصل این لغت چنین وضع افتاد که گوینده علی مکان مرتفع بود دیگری را گفت تعال ای ارتفع آنگه بسیار شد تا نیز آنکه در نشیبی باشد کسی را از بلندی برخود خواند تعال گوید و «صد» هم لازم باشد وهم متعدی یقال صدّ عن کذا إذا أعرض عنه وعدل صدوداً وصدّ فلاناً عن کذا إذا منعه عنه صداً چون ایشان را گویند بیائی بآنچه خدای تعالی فرستاد وپیغمبر منافقان را بینی که صدود واعراض میکنند، درسبب صدود ایشان دو وجه گفتند یکی آنکه دانستند که پیغمبر صلى الله عليه وآله رشوه نپذیرد و حکم کند بحق ودگر دشمنی ایشان رسول را و قوله صدوداً نصب او برمصدر است وبرای تحقیق فعل گویند کما قال تعالی «وكلم الله موسى تكليماً» وقيل أراد صدودا ظاهرا وتكليماً بيّناً .

تمّت المجلّدة الخامسة ويتلوه في السادسة إن شاء الله قوله: فكيف إذا أصابتهم مصيبة آه

---

(١) محاکمه نزد آنان جایز نیست مگر آنکه طرف مخاصم کسی را بجبر نزد حکام باطل برد و مردمؤمن ناچار شود از خویش دفاع کند اما اگر کسی ابتدا نزد آنان مرافعه کند و حق خودرا بتوسط آنها بخواهد جایز نیست بلکه باید دو طرف دعوا بتراضی یکدیگر نزد فقیهی روند و بحکم خداورسول راضی شوند .

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ

چگونه بود چون برسد ایشان را مصیبتی بآنچه پیش فرستاد دستهاشان پس آمدند بسوی تو قسم

بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا (٦٦) أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ

میخوردند بخدا که نخواستیم مگر نیکوئی وتوفیق آنها کسانیندکه داند خدا آنچه در دل ایشان است

فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا (٦٧) وَمَا أَرْسَلْنَا

پس روی بگردان ازایشان وپندده ایشان را وبگوایشان را در نفسهاشان سختی اثرکننده و نفرستادیم

مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا

پیغمبری مگرتاطاعتش دارند باذن خدا واگر ایشان چون ظلم کردند برخود آمدندی بتوآمرزش خواستندی

اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (٦٨) فَلَا وَرَبِّكَ

ازخدا وآمرزش خواستی برای ایشان پیغامبر یافتندی خدارا توبه پذیر و بخشنده پس نه بپروردگار

لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا

توکه ایمان ندارند تاآنکه حاکم کنند تورا درآنچه خلاف شود میان ایشان پس نیابند در خویشتن تنگی از

مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (٦٩) وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا

آنچه حکم کردی تو وتسلیم کنند تسلیم کردنی و اگر آنکه ما نوشته بودیم برایشان که بکشیدخودرا

أَنْفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا

یا بیرون شوید از سراهاتان نمی کردند مگر اندکی از ایشان و اگر آنکه ایشان بکنند آنچه

يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا (٧٠) وَإِذًا لَآتَيْنَاهُمْ

که پند میدهند بآن بهتر بود برای ایشان و سخت‌تر در ثابت گردانیدن و در این هنگام میدادیم

مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (٧١) وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ

از نزد ما ایشان را اجری بزرگ و هدایت کردیم ایشان را راه راستی وکسی که اطاعت کند خدا

وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ

و رسول را باشند با آنانکه انعام کرد خدا بر ایشان از پیغمبران و صدیقان

وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا (٧٢) ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى

و شهداء و صالحان و خوبند آنها رفیق در راه دین آن فضل از خدا و بس است

بِاللّٰهِ عَلِيماً (٧٣).

خدای دانا

قوله (فَكَيْفَ إِذا أَصابَتْهُمْ) كيف سؤال عن حال باشد و معنی او استفهام بود و اینجا تقریع و تعجیب است ودر موضع او دو قول گفتند یکی رفع بخبرابتداء أی فکیف صنیعهم إذااصابتهم مصيبة(بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ) والتقدير الاساءة صنيعهم بالجرأة فی كذبهم أم الاحسان بالتوبة(١)و «كيف» چون درجای خبر مبتدا باشد لا بد مقدم بود برای آنکه استفهام را صدر كلام باشد و گفتند محل او نصب است وتقدير آنكه : كيف يكونون أمصرّين أم تائبين .ودر معنی مصیبت در آیه دو قول گفتند یکی آنکه آیت درعبدالله اُبی سلول آمد و مصیبت او آن مذلت بود که باو رسید چون ازغزاة بنی المصطلق باز آمدند در وقعتی که آنرا مُریسیع گفتند و سورة المنافقين درشأن او فرود آمد واو درعذر و خشوع گرفت (٢)وقصهٔ او درسورة المنافقين بیاید ان شاءالله . آنکه بیامد وسوگند خورد که او بآنچه گفت ازمیان آن دو گروه جز احسان و توفیق نخواست . قولی دیگر آنستکه چون وفاتش نزدیك رسید، مصیبت آن است، بیامد و رسول عليه السلام را گفت یارسول الله از پیراهنهای خاص تو یکی مراده تا تبرك را در پوشم تا مرا امانی باشد ازدوزخ چون اورا گفتند تو منافقی واین نه ازاعتقاد می گوئی و این بنفاق می گوئی سوگند خورد براینکه من از این جز احسان و توفیق نمی خواهم واین قول علی بن الحسين مغربی است. بعضی دگر گفتند مراد بمصیبت کشتن آنمرد بود که عمر بن الخطاب اورا بکشت آنگه اولیاء خون آمدند وطلب دیه کردند و سوگند خوردند که مارا غرض در این اطفاء نائره است وما طلب صلاح می کنیم وإلا إحسان و توفيق نمی‌خواهیم، قولی دیگر آن است که آیه برعموم است ومراد مصیبتی معین نیست یعنی هرگه ایشان را نکبتی رسد و نقمتی، اعتبار برنگیرند وازسوگند دروغ خوردن باز نه ایستند و آنچه بخلاف راستی بظاهر وفاق و باطن نفاق کنند برآن سوگند خورند که ما باین جز إحسان وصلاح وصواب نخواستیم حقتعالی تکذیب ایشان کرد بآنچه گفتند فی قوله تعالى (أُولٰئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللّٰهُ ما فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ) ایشانند آنان که خدایتعالی داند آنچه در دلهای ایشان است وأولئك إشاره است بآن منافقان که ذکر ایشان در آیه اول رفت حقتعالی گفت یا محمد از ایشان اعراض کن و بگردو برایشان اقبال مکن وعظهم و برای إعذار و انذار وحجت ایشان را وعظ کن

---

(١) آیا بداست کردار آنها باینکه دردروغ گفتن دلیری کنند یا نیکواست باینکه توبه کنند .
(٢) گرفت یعنی شروع کرد .

وپندده بزبان وعقوبت‌مکن‌ایشان‌راقوله تعالی(وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِيغاً)بعضی می گفتند مرادآن است که ایشان‌را بقتل بترسان اگرتوبه نکنند ضحاك گفت ایشان‌را برملاء وعظ کن ودرسر قولی بلیغ گو که ایشان‌را زجر کند درمستقبل ازمثل این. بعضی دگر گفتند «أعرض عن‌قبول عذرهم » عذرشان مپذیر که دروغ می گویند وپند ده ایشان‌را و بلیغ گوی و معنی آنکه اگر آنچه دردل‌داری اظهار کنی‌بفرمایم کشتن‌شمارا . آنگه حقتعالی غرض‌وحکمت خود دربعثت‌انبیاء بگفت. قوله تعالی:

(وَما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ) واین«من» زیادت‌است ولکن‌دراو معنی‌هست وآن‌مبالغت است وتأکید درنفی‌چنانکه گوئی «ماجاءنی من‌أحد» تامستغرق جنس باشد درنفی یعنی هیچ پیغمبررا نفرستادم إلا برای‌آن تاطاعتش دارند و فرمانش برند (بِإِذْنِ اللهِ) أی بأمر الله بفرمان خدای که طاعت ایشان برخلقان‌واجب کرد، نظیره قوله : « و ماكان لنفس أن تموت إلا باذن‌الله» أی بأمر الله .وإذن بمعنی لطف باشد فی‌قوله : « وماهم بضارین به من أحد إلا باذن الله » وقیل: بعلم الله ، وقیل: باعلام الله .آنگه آنچه صلاح ایشان در آن بود که‌ایشان‌نکردندبگفت (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا) واگرایشان چون برخویشتن‌ظلم کردند مفسران گفتند بتحاکمهم إلی‌الطاغوت بآنکه بحکومت برطاغوت‌رفتند وظلم ایشان‌را برخود دومعنی‌بود : یکی ازجهت لغت ویکی ازجهت اصطلاح‌امااز‌جهت‌لغت معنی‌آن بود که ایشان‌چون‌نقصان حظ خود کردند ازثواب‌بآنچه کردند که اگرنکردندی‌ایشان‌را ثواب‌بودی وظلم درلغت‌نقصان باشد ودروجه دوم تاچون‌ایشان نفس‌خودرا اضرار کردند وبآنچه کردند استجلاب مضرت عقاب کردند پس‌بمنزلهٔ ظالم نفس خودبودند ، اگرآنگه که این کردند بتو آمدندی وعذر خواستندی وطلب مغفرت کردندی از خدای وازدل استغفار وتوبه کردندی از خدای ورسول‌ﷺ برای‌ایشان‌استغفار کردی‌ایشان خدای‌راتوبه پذیرنده وبخشاینده یافتندی یعنی خدای تعالی‌چنین‌بودی تااگر وجدان‌وادراك براو روا بودی جزچنین نبودی برای‌آنکه ادراك تعلق بمدرك دارد علی ماهوبه پس این کنایت باشد ازآنکه خدای عز وجل جز چنین که گفت‌ازتوابی ورحیمی نیست باتایبان ومستغفران چون‌ازسرتوبه واخلاص استغفار کنند و ازحق‌آنکه استغفار کند آن‌است که‌اول‌دردل‌توبه کندازندم‌وعزم(۱) که گفتیم پس‌بزبان‌استغفار کند چه‌اگر بااصراربدل بزبان استغفار کند چنان‌بود که رسول‌ﷺ گفت «المصرّ علی ذنبه

(۱) یعنی‌پشیمانی ازگذشته وعزم برترك درآینده .

المستغفر بلسانه كالمستهزی بربه» گفت آنکه بزبان استغفار کند وبدل اصرار کند او برخدای فسوس (۱) میدارد. حسن بصری گفت آیه درحق دوازده مردمنافق آمد که بایکدیگر برنفاق اتفاق کردند وخدایتعالی رسول عليه السلام راخبر داد گفت درمیان شما که حاضرانید دوازده مرد برکاری نفاق اتفاق کردند وخدایتعالی مرا خبر داد که اگر بر خیزند و استغفار کنند و عذر خواهند وتوبه کنند من برای ایشان شفاعت کنم برنخاستند تارسول عليه السلام هردوازده را بنا ونسب برخواند ورسوا کرد آنگه گفتند یارسول‌الله برای ما استغفار کن خدای تعالی آیه فرستاد که اگر اول که آن کردی بیامده بودی وتوبه کرده بودی من بیامرزیدمی شمارا اکنون پس از این شمارا برمن جای نیست و بررسول من جای نیست رسول عليه السلام بفرمود تاایشان را ازمسجد بیرون کردند ودگرایشان را پیش خودراه نداد، ودرآیه دلیل است بربطلان مذهب مجبره از آنجا که خدایتعالی گفت بلام غرض که غرض من دربعثت رسولان آن است تاهمه خلایق طاعت اودارند نه آنکه بعضی طاعت‌دارند وبعضی عاصی شوند ومذهب مجبره آن است که خدایتعالی از مطیعان طاعت میخواهد وازعاصیان معصیت بل‌مطیعان بخواست او طاعت می‌دارند وعاصیان بارادهٔ او عصیان می کنند رای آنکه بنزدیك ایشان اراده موجب مراد باشد ودرخبر می‌آیداز امیرالمؤمنین عليه السلام که او گفت چون رسول عليه السلام رادفن کردیم وسه روزبرآمد اعرابی بیامدو بسر گور رسول درافتاد ومی گریست وازآن خاك تربت رسول برسر میریخت ومی گفت یارسول‌الله آنچه گفتی شنیدم و گرویدم و آنچه ازخدای گرفتی ما ازتو بواجب بازنگرفتیم وازجمله آنچه خدای برتو أنزله کرد این بود که «ولو أنهم إذظلموا أنفسهم جاؤك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توّاباً رحيماً». ومن برخویشتن ظلم کرده‌ام و آمده‌ام تاتوبرای من استغفار کنی یارسول‌الله ازگور آواز آمد قدغفرلك بیامرزیدند ترا ای گوینده.

قوله (فلا وربك -الآية-) ازمفسران بعضی گفتند آیه درزبیر آمد وخصمی که اورا بود ودرنام اوخلاف کردند صالحی گفت ثعلبة بن حاطب ودیگران گفتند حاطب بن أبي بلتعه ایشان بحکومت پیش رسول آمدند درآبی که ازرودمی آمد وزمین زبیر بالای زمین این مرد بودرسول عليه السلام برطریق مسامحه گفت یازبیر توزرع خودرا آب ده وآب باو رها کن. مردرا ازآن خوش نیامد گفت : أن كان ابن عمتك قلت هذا این برای آن گفتی که اوپسر عمه تواست رنگ روی رسول بگردید زبیر را گفت ای زبیر آنچه حق تواست ازآب بخور تمام و بستان وجای خود

(۱) فسوس بمعنی سخریه واستهزاءاست.

تا بدیوار پر آب بدار که این حق تو است چون حق خود تمام خورده باشی آنگه آب رها کن و آنچه اول گفت برطریق مسامحه گفت تاجانب آنمردرا مراعات کندبرطریق شفاعت‌ومساهله زبیربااو، چون مرد آن إسأت ادب کرد رسول علیه‌السلام گفت‌چون‌مرد باین ابلهی است که نمیداند که من جانب‌او بهتر مراعات میکنم که جانب زبیرراگفت اکنون بروحق خود تمام بخور از آب و آنگه رها کن واین حکمی شرعی بود بحق ایشان ازپیش‌رسول بیامدند بمقداد بگذشتند مقداد گفت‌یاأبابلتعه حکم کرا بودمرد گفت : قضی لابن عمته . رسول برای پسرعمه‌اش‌حکم کرد ولب‌برپیخت (۱) طریق استهزاء جهودی نشسته بود آن بدید گفت: عجباً لهؤلاء .عجب است‌کار اینان می گویند ما گواهی میدهیم که اینمرد رسول خداست آنگه اورا متهم میدارند درحکمی که میکند بخدائی خدا که ما در عهد موسی گناهی کردیم آمدیم تا توبه کنیم موسی ما را گفت توبه شما آن است که خودرا بباید کشتن ما تیغ برداشتیم ودریکدیگر نهادیم تا هفتاد هزار مرد کشته شدند درطاعت خدای عزوجل تاازما راضی شد ثابت‌بن قیس‌بن شماس حاضر بود گفت والله که اگر رسول علیه‌السلام مرا فرماید که حود را بکش من در کشتن خود هیچ توقف نکنم‌وخدایتعالی ازمن‌داند که راست میگویم خدایتعالی این آیه فرستاد و آیه دیگر که ازپس آن‌است ـ إلی قوله ـ «إلاقلیلا منهم» . یعنی ثابت بن قیس بن شماس . مجاهد و شعبی گفتند آیت در بشرمنافق آمد و آنمرد جهود که بحکومت پیش رسول رفتند وعمر اورابکشت وقصهٔ آن برفت قوله«فَلا وَرَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ» در«لا» چند قول گفتند بعضی گفتندمعنی آن‌است که‌لیس‌الامر کمازعموا. اینکار نه‌چنان‌استکه‌ایشان گفتند قولی‌دیگر آن‌استکه لاایذان و إخبار میکند بآنکه از پس او نفی خواهد آمدن وهو قوله (لا يُؤْمِنُونَ) چنانکه ما گوئیم نه‌چنین نیست آنگه گفت وربك قسم از سر گرفت ولا یؤمنون بجواب قسم کردو آن«لا» درپیش‌افکند تاتنبیه باشد براین نفی‌ومؤکد این‌بود. قولی دگر آن‌استکه«لا»صله‌است (۲) نحوقوله «لااقسم بیوم القیمة » وهذا أضعف الوجوه . حقتعالی گفت‌نه چنین است که ایشان گمان بردند بخدای تو که ایشان ایمان نیاورده باشند و ایمان ایشان درست نباشد تاآنکه ترا بحاکم کنند در آن خلافی که میان ایشان‌باشد آنگه بآن حکم که‌تو کرده باشی راضی باشند ودرنفس خودازآن حرجی و ضیقی نیابند وقوله(فِيمَا شَجَرَ) أی‌اختلف وتشاجر الرجلان إذا اختلفا و تخاصما، و درخت را شجر برای این خوانند لالتفاف أغصانه ،والشجیرالخصیم .قال‌المنخل:

---

(۱) برپیختن بپای فارسی بمعنی پیچیدن ومنحرف‌کردن است. (۲) یعنی زائده

أَلْفَيْتَنِي هَشَّ اليَدَيْنِ　بِمَرْيِ قِدْحِي أَوْ شَجِيرِي (١)

لانه يشاجره في القمار ، ويقال لعيدان الهودج شجار. وتشاجر الرماح اختلافها قال :

نَفْسِي فِدَاؤُكَ وَالرِّمَاحُ شَوَاجِرُ　وَالقَوْمُ في ضَنْكِ اللِّقَاءِ قِيَامُ (٢)

(ثُمَّ لا يَجِدُوا في أَنْفُسِهِمْ) معنى آن استكه تا رضاى تو برهواى خود اختيار نكنند و تسليم نكنند و انقياد ننمايند اگر چه بزبان گويند مؤمنيم مؤمن نباشند و ايمان درست نبود ايشان را .

(وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ) و اگر ما برايشان نويسيم كه خويشتن را بكشى يعنى فريضه كنيم برايشان چنانكه بربنى اسرائيل كرديم (أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيارِكُمْ) يا هجرت كنى و خانهاى خود رها كنيد (ما فَعَلُوهُ) نه كنند و «ها» راجع است باقتل لانه أشد يا راجع إلى كل واحد منهما يا راجع است إلى امتثال المأمور به فيهما (إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ) رفع او(٣) برفاعلية است والا چون حشو است درلفظ و اگرچه ازروى معنى فايدهٔ او برجاست و آن استثناء است و اگر گويند ازروى معنى فاعل است برحقيقت هم روا بود براى آنكه معنى ما جاءنى إلا زيد آن استكه جاءنى زيد لاغير و كذا مارأيت الازيداً وما مررت الا بزيد و اين استثناء منقطع است بوجهى براى آنكه آنانكه اين كنند مباين ومخالف باشند در ديانت واعتقاد مؤمنان را و اگر گويند كه متصل است روا باشد براى آنكه بظاهر اهل يك ملتند و كلمهٔ اسلام مى گويند دگر آنكه خدايتعالى گفت « مِنْهُمْ » و گفتند آيت در ثابت بن قيس آمد و مراد بقليل اوست چنانكه پيش از اين برفت و ابن عامر خواند «إلا قليلا» ودر مصحف اهل شام چنين است و نصب او براستثنا بود براى آنكه در استثناء غير موجب هردو وجه رواست و اگر گويند حمل براستثناء منقطع كرده است بعيد نباشد ، حسن بصرى ومقاتل گفتند چون اين آيه آمد عمار ياسر وعبدالله مسعود وجماعتى گفتند، واگر چه اندك بودند ، كه بخداى اگر خداى و رسول مارا بفرمايند خودرا بكشيم و خانها رها كنيم وبرويم اينحديث برسول عليه‌السلام

---

(١) مرا چيره دست يابى در تناول تير قمار و رفتار باحريف خود دربازى .

(٢) جان من فداى تو باد آن‌هنگام كه نيزه‌ها در هم‌روند و مردان در ميدان جنگ نزديك هم ايستاده باشند .

(٣) در نسخه قديمه معتبره جناب آقاى كى‌استوان عبارت پس از آيه الا قليل منهم چنين است : (رفع او براستثناء غير موجب است و رفع او بربدل باشد در اين نوع استثناء چنانكه ماجاءنى أحد الازيدواستثناء منقطع است بوجهى-الى‌آخره)ومابقى‌مانند عبارت كتاب .

رسید گفت« ان من اُمتی رجالا الایمان أثبت في قلوبهم من الجبال الرواسی » از امت من مردانی هستند که ایمان دردل ایشان از کوهها ثابت تر ومحکمتر است . ابن کثیر ونافع وابن عامر و کسائی خواندند « ان اقتلوا أو اخرجوا » بالضم فیهما نون وواو بضم . وعاصم وحمزه هردو مکسور خواندند و ابوعمرو واو مضموم خواند و نون مکسور ، آنان که هردومضموم خواندند اتّباع کردندضمه را بضمه وآنانکه هردو مکسورخواندند براصل تحریك التقاء ساکنین حمل کردند که آن کسره باشد وابوعمرو نون براصل التقاء ساکنین بکسر رها کرد وضم در واو برای نسبت آورد که واو اُخت ضمه است (وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ) حقتعالی گفت اگر آنچه فرمودم از قتل نفس و رها کردن نشیمن سخت بود برایشان واندکی مردم بجای آورند اکنون آنچه کم از آن استکه ایشان را بآن وعظ کردند اگر بجای آرند ایشان را بهتر باشد (وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا) در او دو قول گفتند یکی آنکه معنی آنستکه ثابت تر وپای بر-جای تر درباب اعتقاد و بصیرت برای آنکه اعتقاد حق از سر دلیل وحجت ، اعتقاد علمی باشد مقتضی سکون نفس بخلاف اعتقاد جهل و تقلید که نفس بآن مضطرب باشد ، وقولی دیگر آنکه مراد ازثبات نفع ثواب است یعنی ثواب خدایتعالی ونفع آن بهتر باشد ایشان را ازنفع دنیا که این منقطع بود وآن دایم. و قوله (وَإِذًا لَآتَيْنَاهُمْ) بیان کردیم که اذا جواب باشد و جزاء عطف است علی جواب «لو» من قوله «لكان خيراً لهم » یعنی اگر آنچه گفتند وپند دادند ایشان را بآن بکردندی ایشان را بهبودی وپس ما ایشان را بدادیمی ازنزدیك ما مزد عظیم یعنی ثواب خدای و بیرون از آنکه تخصیص داد ثواب رابآنکه ازنزدیك او است تا بشرف و کرامت مختص باشند چون قدیم جل جلاله تولّای آن کرد بخودی خود گفت عظیم است وچگونه عظیم نباشد آنچه تعظیم و تبجیل او بآن مقرون باشد و ببقای او بماند و حیاة بلا موت وعزّ بلاذلّ . (وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا) . یعنی ألطافی کنیم باایشان که بآن الطاف ثبات کنند وبرراه راست که ره اسلام است بباشند و بمانند نحو قوله تعالی : « إهدنا الصراط المستقيم » و این اولیتر است از آنچه ابوعلی گفت که مراد الاخذ بهم في طريق الجنة ، برای آنکه تکرار باشد دگر آنکه چون دراول آیت بگفت که من ایشانرا ثواب دهم ونعیم بهشت، درآخر آیه برسبیل عطف چیزی گوید که کم ازآن باشد ازهدایت راه بهشت، لایق نباشد .

(وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ) بعضی مفسران گفتند این آیه در ثوبان آمد مولای رسول عليه السلام و او پیغمبر را سخت دوست داشتی واز او صبر نداشتی روزی در آمد گونه بگشته و اثر حزن و کآبة برروی او ظاهر رسول عليه السلام اورا

گفت ترا چه‌بوده است گفت یارسول‌الله مراهیچ رنج نبود إلاياسه(۱) دیدار تو، آنکه اندیشه کردم که فردای قیامت حال من از دو بیرون نبود یااهل بهشت باشم یا اهل دوزخ اگر اهل دوزخ باشم هرگز روی ترا نبینم و اگر اهل بهشت باشم منزلت و جای من آنجا نبود که جای تو باشد ترا نبینم خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول علیه‌السلام گفت بآن خدای که جان من بفرمان اوست که هیچ‌بنده‌ای‌مؤمن نباشد و ایمان‌اودرست نباشد و بهشت بخواب نبیند تامرا ازجان خود وپدر ومادر واهل و ولد خود دوست‌تر ندارد ، و بعضی گفتندجماعتی از صحابه بودند که این گفتند و خدای این آیه فرستاد و اگر برعموم حمل کنند اولیتر باشد برای آنکه فایده‌اش بیشتر بود . و برای آنکه من اسمی است متضمن معنی شرط را وچون شرط حاصل آمدلابدّ جزا باید تا باآن بود حقتعالی گفت هر که طاعت خدای‌رادارد وطاعت رسول ایشان فردا باآنان باشند که خدای را برایشان نعمت‌است، آنکه بمن تبیین بیان کرد ایشانرا گفت (مِنَ النَّبِيِّينَ) از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و نیکان و رفـاقت و صحبت ایشان نیك خیر است و نکو و بیان کردیم که لفظ نبی از نباوة مشتق است وهی الرفعة و این اولیتر است از قول آنکس که او گفت من النبأ وهو الخبر برای آنکه‌باتفاق این لفظمدح است و در خبر دادن هیچ مدح نیست و دگر آنکه فعیل از ثلاثی آید از مزید نیاید و فعل ازآن «أنبأ و نبّأ» باشد ، دگر آنکه رسول علیه‌السلام گفته است : «لاتنبزوا باسمی» أی لاتهمزوا نام من بهمزه مگوئید هم اینمعنی خواسته است که اشاره کردیم با او تا از نباوة باشد از نبأ نباشد . والصدّيق‌الكثير الصدق‌والذی ذلك‌من عادته كالسكّير والخمّير والشرّيب. ودرشهید دو قول گفتند یکی آنکه‌قام بشهادة الحق که‌او بشهادت و گواهی‌حق ایستاده‌باشد تااورا بکشند و دیگر آنستکه فردای قیامت‌از جملهٔ گواهان خداباشدجلّ جلاله کما قال تعالی : «و كذلك

(۱) یاسه بمعنی شوق وآرزو است .

(۲) مجردات عالم غیب که اقدم و اشرف از نفوس متعلق بجسمند در سعادت وکمال پست تر از اهل این جهان نیستند و روح‌اولیاء پس از مفارقت ازبدن ازهمان مجردات غیبی است بی‌آلات‌جسمانی و جوارح دنیوی میبینند و میشنوند و معاشرت میکنند و ازملاقات یکدیگر بهره‌مند میگردند والابايد موجودات این‌جهان‌کاملتر ازآنها باشندواین صحیح نیست‌ومادرعالم‌رؤیا که باآن‌عالم متصل‌میشویم‌گاهی ازوقایع‌آینده‌مطلع‌میگردیم که‌یقین‌داریم بقدرت‌وفطانت خودآنرا نفهمیده‌ایم بلکه موجودات آن‌عالم که‌از همه چیزخبردارند بماالهام‌کرده‌اند وقوه متخیله ما آنرا بصورت امثال و اشباح درآورد، پس‌مجردات آن‌عالم ازماکاملترند ونمیتوان گفت ما لذت‌وکمالی داریم بیش‌ازآنان ازجمله‌ملاقات‌بایکدیگر،واطلاع ازهم‌چنان‌که مناسب‌آن‌عالم است‌ومارا بحقیقت آن‌راه نیست .

جعلناكم أمة وسطاً لتكونوا شهدآء على الناس » . ایندو قول از گواهی است و بر این قولها فعیل بمعنی فاعل باشد، و معنی دیگر محتملست و آن آنستکه تشهده الملائكة فرشتگان بقتل و وفات او حاضر باشند. و بر اینقول فعیل بمعنی مفعول بود. وصلاح استقامت نفس بود درحسن عمل و مصلح ومقوم نفس خود یاكار دیگری باشد (وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقاً) نصب او بر تمیز است و اولیتر آن بود که برحال باشد. أما آنکه چرا لفظ واحد گفت با آنکه ذوالحال جمع است چند قول گفتند یکی ذهب بهمذهب الفعل والفعل لايثنى ولا يجمع . یکی آنکه رجع بالوصف إلى كل واحد منهم . قولی دگر آنستکه عرب چون این جنس را نصب کنند برحال یا تمیز آنجاهم واحد گویند وهم جمع کقوله تعالى : «ثم يخرجكم طفلا» وقالوا الله در هم فارساً. و هؤلاء من أحسن الناس وجهاً أوسيرة وطريقة . و يقولون أيضاً فرساناً و وجوهاً. برقولی دگر آنستکه لفظ واحد بجای جمع بنهاد نحو قوله : «ويولون الدبر» «وينظرون من طرف خفي» قال الشاعر :

نَصَبْنَ الهَوَى ثُمَّ ارْتَمَيْنَ قُلوبَنا بِأَعْيُنِ أعداءٍ وَهُنَّ صَدِيقٌ (۱)

أراد أصدقاء و أصل كلمه من الرفق باشد و فعیل بمعنی مفاعل باشد كالأكيل والنديم و الجليس والصديق . و در متناول آیه سه قول گفتند یکی عکرمه گفت مراد به پیغمبران محمد مصطفی است ﷺ وبصدیقان علی بن أبیطالب (۲) وأئمه معصومین و بشهداء عباس و حمزه و جعفر و بصالحان باقی صحابه ، «وحسن اولئك رفيقا »اینوصف وحال ایشانست در حسن صحبت و بعضی دگر مفسران گفتند آیه برعموم است مراد جمله انبیاء وصدیقان وشهیدان وصالحانند و در تفسیر أهل البیت علیهم السلام چنین آمد از محمد بن علي الباقر که مراد به پیغمبران محمد مصطفی است ، و بصدیقان علی ابوطالب است ، و بشهیدان حسن و حسین و بصالحان فرزندان حسین از زین العابدین تا بحسن عسکری، و حسن اولئك رفيقاً مهدی امت است . و در خبر است که یکروز ابوذر غفاری رحمةالله علیه از رسول حدیث روایت میکرد قومی را باور نمیبود گفتند

(۱) دام عشق را برپای داشتند وتیر بدلهای ما افکندند از چشم خود مانند دشمنی با آنکه دوست بودند

(۲) کاتب درعبارت کتاب تصحیف کرده است وعکرمه با آن انحراف این سخن نمیگوید و نسخه آقای کی استوان چنین است (و بصديقان ابوبكر صديق و بشهداء عمر وعثمان و على و بصالحان باقى صحابه) و عجب است که کاتب نام عباس را در شهدا آورده است با آنکه عباس بشهادت نرسید بلکه بمرگ خدائی ازدنیا رفت ، بالجمله کاتب چنان در تشیع متعصب بود که نخواست چیزی نامناسب ازعکرمه هم نقل کرده شود.

ابوذر دروغ میگوید او دلتنگ شد رسول عليه السلام در آمد او شکایت کرد برسول از ایشان و گفت ای رسول‌الله اینخبر نه تو گفتی؟ گفت بلی آنکه گفت «ما أظلّت الخضراء ولا أقلّت الغبراء أصدق لهجة من أبی‌ذر» آسمان سایه بر کس نیفکند وزمین کس را بر نگرفت راست گوتر از ابوذر چون رسول عليه السلام این میگفت امیرالمؤمنین علی عليه السلام از در در آمد گفت «إلا هذا الرجل المقبل فانّه الصدیق الاکبر والفاروق الاعظم» جز اینمرد که‌روی بما دارد که او صدیق اکبر است و فاروق اعظم و ذلك مما أورده الشیخ ابوجعفر بن بابویه رحمه‌الله فی کتاب معانی الاخبار (ذٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللهِ) این از خدای فضلی و نعمتی است ذلك اشارت بثواب است و گفته‌اند اشارت بلطف وهدایت است که عبدآن افعال کند از طاعت خدای و رسول که مستحق اینشود و فضل اگر چه زیادت بود، در نعمت استعمال کنند، ووجهی دگر آنکه ثواب اگرچه‌واجب است سبب او که تکلیف است تفضل‌است و کذلك القول فی‌اللطف (وَكَفَىٰ بِاللهِ عَلِيمًا) و کفایت مقداری بود که مقاوم حاجت بود وخدای تعالی بس است دانا یعنی بأحوال آنانکه این کنند یانکنند واین‌پایه یابند یا نیابند ونصب او بر تمیز است.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا (٧٤) وَإِنَّ

ای آنانیکه گرویده‌ای بگیرید سلاحتانرا پس بیرون روید گروه گروه یا بیرون روید جمله و

مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ

ازشما کس هست که درنگ می‌کند اگر رسد شما را مصیبتی گوید انعام کرد خدا بر من چون نبودم

مَعَهُمْ شَهِيدًا (٧٥) وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ

با ایشان حاضر واگر برسد شما را فضل از خدا می‌گوید پنداری نبوده است میان شما و او

مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا (٧٦) فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللهِ الَّذِينَ

دوستی‌ای کاش که من بودمی با ایشان تا بهره‌می‌یافتم بهره عظیم پس باید کارزار کنند درراه خدا آنانکه بفروختند

يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ

زندگانی دنیا را بآخرت وهرکس کارزار کند در راه خدا پس کشته شود یا غالب آید بدهیم او را

أَجْرًا عَظِيمًا (٧٧) وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ

اجرعظیم چیست شما را که‌کارزارنمی کنید در راه خدا و ضعیفان از مردان وزنان و

وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا

فرزندان آنانکه می‌گویند پروردگار ما بیرون‌آور ما را ازاین قریه که ستمکرنداهلش وبگردان برای‌ما

مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا (۷۸) أَلَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي

از نزدت یاوری وبگردان برای ما از نزدت یاری کننده آنانکه ایمان آوردند کارزار می‌کنند در

سَبِيلِ اللهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ

راه خدا وآنانکه کافر شدند کار زار می‌کنند در راه طاغوت پس‌کارزار کنید با اولیاء شیطان که مکر

الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا (۷۹) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلوٰةَ

شیطان سست باشد نه‌بینی آنانکه گفتند ایشان را باز دارید دستهاتان وبرپا داریدنمازرا وبدهید

وَآتُوا الزَّكوٰةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللهِ

زکوة را چون نوشته شد بر ایشان کار زار ناگاه گروهی از ایشان میترسند از مردم چون ترسیدن از خدا

أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ

یاسخت‌تر ترسیدنی و گفتند ای پروردگارما چرا واجب کردی بر ما کارزار را ازچه تاخیر نینداختی ما را تا مدت نزدیك بگو

مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا (۸۰) أَيْنَمَا تَكُونُوا

متاع دنیا اندك است وآخرت بهتراست آنراکه پرهیزکار باشد وظلم‌کرده نمیشوند اندکی هرجا باشید

يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا

دریابد شمارا مرگ واگرچه باشید درکوشکهای سخت استوار واگر میرسد ایشان را خوبی میگویند

هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللهِ

این ازنزد خداست و اگر میرسد ایشان را بدی میگویند این از نزد تواست بگوهمه از نزد خداست

فَمَا لِهٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (۸۱) مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللهِ

پس چیست مر این قوم راکه نزدیك نیست‌که بفهمند سخنی را آنچه میرسد بتو ازخوبی ازخداست

وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللهِ شَهِيدًا (۸۲)

و آنچه میرسد بتوازبدی از تست فرستادیم تورا برای مردم رسول وبس باشد خدا شاهد

قوله (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَکُمْ ـ الآیة) خطابست با مؤمنان وآنانکه خدای ورسول را تصدیق کرده باشند ایشانرا میفرماید که حذرخودبرگیری و درحذر دوقول گفته انداز باقر علیه السلام روایت کرده اند که حذر سلاح باشد وسلاح را برای آن حذر خوانند که آلت حذر است باو ازدشمن حذر کنند وقولی دیگر آنست که مراد «بحذر» «حذر» است وهما لغتان کالمِثْل وَالمَثَل والشِبْه والشَبَه والاذن والاذن ومعنی آنستکه: احذروا وکونوا علی حذر . حذر کنید

بر حذرباشي و أصل نفر رميدن باشد از فزع و يقال نفر من كذا والنفر جماعتي باشند كه از ايشان ببايد گريختن و ببايد ترسيدن و نفيرعند قتال العدوان فزع باشدومنافرة مفاخرت باشد لفزع كلّ واحد منهما إلى مأثره، ونفرالحاج آن باشد كه از منى بروند و روا بود كه جمع نافر باشد كركب وشرب في جمع راكب و شارب ومعنى در آيت رفتن است وثبات جمع ثبة باشد وهي جماعات في تفرقة ، وباقر عليه السلام گفت مراد بثبات سراياست. وقال أبوذويب :

فَلَمَّا اجْتَلاها بِالإيامِ تَحَيَّرَتْ	ثُباتٍ عَلَيْها ذُلُّها وَاكْتِيابُها (١)

يصف عاسلا وتدخينه على النحل. وقال زهير :

وَقَدْ أَغْدُوا عَلىٰ ثُبَةٍ كِرامٍ	نشاوى واجِبينَ لِما يَشاؤُا (٢)

و يجمع أيضاً جمع السلامة على ثبين و مثله كرين و قلين و عزين و سنين و اگرچه اين نوع از جمع عقلا را باشد ولكن بعوض نقصاني كردند كه در او راه يافت براى آنكه أصل ثبة ثبية بوده است و از اين أسماء از بهرى واو ساقط است واز بهرى ياء، عبدالله عباس و ضحاك و مجاهد و قتاده و سدى گفتند معنى آنستكه بروى جماعت از پس جماعت يا هر جماعتى بجانبى (أَوِانْفِرُوا جَمِيعاً) يا جمله بيك راه بروى بيكبار بحسب مصلحت و نصب ثبات و جميعاً هردو برحال است از فاعل (وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ) بيشتر مفسران گفتند آيت در منافقان آمد كه ايشان مردم را دلشكسته كردندى واز جهادباز داشتندى آنكه چون مسلمانان را نكبتى رسيدى از قتلى و جراحتى وهزيمتى برطريق شماتت گفتندى (قَدْ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيَّ) خداى برما نعمت كرد كه ما باشما نبوديم خداى تعالى اين خبث نيت وطويت ازايشان باز گفت. وقوله «لمن» لام تأكيد راست در مبتداء چون واقع باشد اينموقع أعني خبرش ظرف بر او مقدم و«من» نكرة موصوفه است والتقدير : وإن منكم رجلاوإنساناً . وإبطاء إطالة مدت باشد ونقيض اسراع باشد وبطيء خلاف سريع بود وبراى آن گفت منافقان را كه ازشمااند كه بظاهر حال و حكم شرع از ايشانند و حكمشان حكم مسلمانانست در مناكحه و موارثه و مانند اين و شهيد اينجا بمعنى حاضر است فعيل بمعنى فاعل .

(وَلَئِنْ أَصابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللهِ) و اگر فضلى رسد شما را از خداى چون ظفرى و غنيمتى تمنا كنيد كه كاشك باايشان بودمانى تاازآن غنيمت نصيب يافتيمى وخداى تعالى ايشان

---

(١) وصف مردى ميكند كه دركندوى عسل دودكرد تازنبوران پراكنده شوند و اوعسل را بردارد گويد چون آواره ساخت آنها را بدود وحيران شدند دسته دسته وباخوارى واندوه پراكنده گشتند .

(٢) گاه است كه هنگام بامداد بر گروهى بزرگوار درآيم كه سرخوش باشند وهرچه خواهند كنند.

را باین‌تمناذم کرد برای دو وجه یکی رغبت‌ایشان در عاجل غنیمت‌و ایثار آن بر ثواب آخرت برای شك ایشان در ثواب و جزاء دگر حسد ایشان برمؤمنان‌و آنکه این گفتار بروجه‌حسد گفتند قوله تعالی (كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ) در او سه قول گفتند یکی آنکه اعتراض است که افتادبین القول والتمنی بمثابة حشو واز إعراب اورا موضعی‌نباشد و تقدیر اینست لَيَقُولَنَّ(يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً) کان لم تکن بینکم و بینه مودة) و اینقدر از کلام خدای‌جل جلاله باشد مبتدا حکایت‌نباشد از قول ایشان ووجهی دگر آنستکه در کلام تقدیم و تأخیر هست و تقدیر اینستکه .قال : قدأنعم‌الله علي إذلم أكن معهم شهيداً کان لم‌تکن‌بینکم و بینهم مودة ویالیتنی. براین‌قول‌محل او نصب باشد علی أنه‌مفعول به لقال و این وجه اختیارابوعلي فارسی‌است،وجه سیم آنکه موضع اوحال بود چنانکه گوئی مررت بزید کان لم‌تکن بینی وبینه معرفة فضلا عن المودة أی‌مررت به والحال هذه أی‌مشبهاً بمن لیس بینهمامعرفة، و زجاج هرسه وجه روا داشت. و در معنی‌آیه دوقول گفتند یکی‌آنکه این منافقان که مردم را ازجهاد باز میدار نداز جمله سخنهای ایشان باشد که گویند مسلمانان را انکار کنید که میان شما و او یعنی محمد عليه السلام دوستی نیست یانبوده‌است، و قول دوم آنکه‌این منافقان باشما معاملهٔ کسي میکنند که از میان ایشان و شما معرفتی و صداقتی نباشد . علی‌بن حسین المغربی گفت خدایتعالی دراین‌آیه منافقان را ببد عهدی وصف کرد که ایشان‌نخواستند که درسراءوضراء بامسلمانان باشند بل‌خواستند که در حال غنیمت باشما باشند و در حال نکبت از شما دور باشند . قوله « فافوز فوزاً » نصب او بر جواب تمناست بفاء وکوفیان گفتند نصب برصرف است برای‌آنکه مصروفست ازآنکه معطوف‌تواند بودن یعنی یالیتنی کنت معهم و فزت اگر چنین بودی عطف بودی چون مصروفست از این وجه نصب علی الصرف گفتنداین را و بصریان گفتند الجواب بالفاء‌فی‌الاشیاءالستةمن الامر والنهی والنفی والاستفهام والعرض والتمنی باضمارأن منصوب باشد . و ابوجعفر وحفص ورویس و برجمي خواندند «کان لم‌تکن» بالتاء برای‌لفظمودت« فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»حقتعالی‌چون‌حکایت‌تبطی‌منافقان بکرد ازجهاد در عقب او ذکر آنان‌کرد ازمؤمنان که‌بخلاف ابن بودند گفت فلیقاتل بگو آنانرا که‌ایشان زندگانی دنیا بدل کرده‌اند بآخرت که سرای ثواب است تاقتال کنند در سبیل خدای تعالی‌و این أمر غایب باشد بلام و مراد بسبیل خدای جهاد است بلاخلاف و شری هم بیع باشد و هم خریدن و مراد در آیت بیع‌است‌یعنی آنانکه دنیابفروخته‌اند بآخرت یعنی دنیا رها کرده‌اند و ازدست‌بداده وآخرت‌بستده ومنه قوله تعالی: «وشروه بثمن‌بخس »أی باعوه . در قصهٔ‌یوسف

عليه السلام و كذا قوله : « ومن الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله » قال يزيد بن مفرغ في بيع غلام له اسمه برد :

وَ شَرَيْتُ بُرْداً لَيْتَنِي مِنْ بَعْدِ بُرْدٍ كُنْتُ هامَةْ (١)

أي بعته تحريض كرد در اين آيه مؤمنانرا برجهاد كفار بامر ووعد وترغيب في قوله : (فَلْيُقاتِلْ في سَبيلِ اللهِ ـ الآية) هر كه او درسبيل خداي جهاد كند بكشند اورا يا او بكشد وغالب شود برخصم و براى آن در برابر « يُقْتَلْ » « يَقْتُلْ » نگفت يغلب گفت كه اين عامتر است چه غلبه هم بقتل باشد و هم بتاختن دشمن چون دشمن را بشكند هم غالب باشد (فَسَوْفَ نُؤْتيهِ أَجْراً عَظيماً) ما اورا مزد بزرگ دهيم يعنى ثواب جهاد يا صبر برشهادت آنكه حقتعالى هم بر طريق ترغيب بلفظ استفهام و معنى تقريع گفت (ما لَكُمْ لا تُقاتِلونَ) چه بوده است شما را كه كارزار نميكنى در سبيل خداى و نصرت نميكنى و نمى رهانى آن مسلمانان مستضعفان را كه در دست كافران مكه اسير مانده اند ودر رنج وعقاب ايشان افتاده اند . در محل مستضعفين دو قول گفتند يكى آنكه جر استعلى معنى قوله (في سَبيلِ اللهِ) وفى (وَالْمُسْتَضْعَفينَ) يعنى فى حقهم و نصرتهم والذبّ عنهم وتخليصهم من ايدى الكفار على حذف المضاف و إقامة المضاف إليه مقامه، و گفته اند محل او نصب است و عامل در او معنى يقاتلون براى آنكه چون قتال كند با كسى براى كسى آنرا كه براى او قتال كند كه مدفوع عنه باشد او را خلاص بود كأنه قال مالكم لاتخلصون المستضعفين. كلبى روايت كرد از ابوصالح ازعبدالله عباس كه گفت تقدير اينست كه و عن المستضعفين أى ذاباً ودافعاً عنهم براى آنكه چون رسول عليه السلام از مكه بيامد و جماعتى كه ساز آمدن نداشتند و آنجا بماندند مشركان ايشانرا عذاب كردند وإيذاء نمودند و عقوبت كردن گرفتند آنگه بيان كرد بمن تبيين كه اين ضعيفان هم مردانند وهم زنانند وهم كودكان (وَالوِلْدانِ) جمع كثير باشد ولد را كخرب وخربان وورل وورلان (٢) و آنچه غالب بود برجمع اين باب فعال بود كجبل و جبال و جمل و جمال آنگه گفت كه ايشان در آنجا چه ميگويند وچه دعا ميكنند (يَقولونَ رَبَّنا) ميگويند بار خدايا مارا بيرون بر از اين شهر بيداد گر اهل، و ظالم در لفظ صفت قريت است و در معنى صفت اهل براى آنكه فعل

---

(١) يعنى برد را فروختم اى كاش پس از برد مرده بودم. برد نام غلام اواست وهامه باعتقاد عرب جاهليت مرغى است كه ارواح مردگان دراو ميرود وابن مفرغ خود شاعر اسلامى است .

(٢) خرب پرنده است ازجنس مرغابى كه آنرا بفارسى شوات يا سرخاب گويند وورل جانورى است ازجنس سوسمار .

اهل قریه است و رفع اهل برفاعلیت است برای آنکه‌اسم فاعل عمل فعل میکند و مرادبقریه مکه است بر قول عامه مفسران و ایشان شهر بزرگرا قریه خوانند برای آنکه مردم در او مجتمع باشند و نیز در دعا میگویند (وَاجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً) و مارا از نزديك تو ولی کن وولی قیم باشد بکاری که او بآن اولیتر باشد و ما را از نزدیك تو یاری کن‌تولای کار ما تو کن و با کس مگذار ونصرت ماراتو قوت‌فرمای، وابوعلی گفت از جمله‌بازماندگان ضعیفان عیاش بن ابی‌ربیعه بود وابوجندب‌بن سهیل وسلمة بن هشام والولیدبن الولید وغیرهم خدای تعالی دعای ایشان اجابت کرد ورسول ﷺ مکه بگشاد و عتاب‌بن اسید را براوامیر کرد و او یار ایشان شد تا آنان که مظلوم بودند و ذلیل و ضعیف غالب و قاهر وقوی گشتند برظالمان آنگه حقتعالی وصف کرد هردو فرقه‌را از مؤمنان وکافران وباز گفت نصرت‌ایشان معبود خودرا و گفت :

(الَّذِينَ آمَنُوا) آنانکه مؤمنانند در سبیل خدای جهاد کنند و آن غزاة کافرانست ودر سبیل‌الله دو قول گفتند یکی جهاد و یکی ره بهشت والمعنی فی‌طاعه‌الله فانها تؤدی إلی الجنة و الثواب وآنانکه کافرند جهاد میکنند دره طاغوت.حسن و شعبی گفتند شیطانست ،وابوالعالیه گفت کاهن است، وزجاج گفت هرمعبودی که فرود خداست آنگه امر کرد مؤمنان را بجهاد کافران و گفت : (فَقاتِلُوا أَوْلِياءَ الشَّيْطانِ) قتال کنی بادوستان شیطان (إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطانِ كانَ ضَعِيفاً) که کید شیطان ضعیف بوده است همیشه و معنی کان آنستکه لم یزل ضعیفاً و کید شیطان وصف کرد بضعف برای چند وجه را یکی باضافهٔ بـا نصرت خدای و دوم برای ضعف دواعی اولیاء او چه حاصل نه اند بر بصیرتی و از سر شبهت قتال کنند و مؤمنان ازسر حجت .

قوله:(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ) کلبی گفت آیه در عبدالرحمن عوف آمد و سعد ابو وقاص و قدامة بن مظعون در مکه از مشرکان رنج میدیدند گفتند یـا رسول‌الله دستورباشدتابااینان‌کارزار کنیم که‌ازحدّ ببرند(۱) رسول ﷺ گفت مرا نفرموده‌اند بقتال اینان صبر باید کردن تا وقت باشد چون رسول ﷺ هجرت کرد بمدینه آمد و خدای تعالی غزاة بدر فرمود رسول گفت جهاد باید کردن آنان راکه در مکه آرزوی کارزار بود بدروغ چون بدانستند بدرست که جهاد میباید کردن خوش نیامد ایشانرا و إظهار کراهت و

(۱) یعنی ستم وشکنجه‌را .

ضعف و فشل کردند خدای تعالی این آیه بفرستاد در ایشان حق تعالی گفت نبینی آنانرا که ایشانرا گفتند: « کُفُّوا أَیدِیَکُمْ » دست فروداری وامتناع کنی یعنی درمکه ازقتال‌مشرکان پیش از نزول آیه جهاد وبرنماز وزکوة اقتصار کنی، ومجاهد گفت آیه‌در جهودان آمدخدای تعالی این امت را فرمود که آن مکنی که ایشان کردند و قومی دیگر گفتند آیه بمدینه آمد برای آنکه خدای تعالی در مکه زکوة نفرموده بود و آنانکه آن گفتند لفظ زکوة برصدقه حمل کردند چنانکه خدای تعالی زکوةرا صدقه خواند فی‌قوله:«إنّما الصدقات للفقراء ـ الایه» (فَلَمّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ القِتالَ)چون کارزار برایشان نوشتند (إذا فَرِیقٌ)این‌را إذای‌مفاجات خوانندنحوقول‌القائل فتحت‌الباب فاذازید بالباب که نگاه کردید گروهی ازایشان(یَخْشَوْنَ النّاسَ کَخَشْیَةِ اللهِ أَوْأَشَدَّ خَشْیَةً وَقالُوا رَبَّنا لِمَ کَتَبْتَ عَلَیْنَا القِتالَ لَوْلا أَخَّرْتَنا إلی أَجَلٍ قَرِیبٍ)چنان میترسیدندازمشرکان که‌ازخدای‌ترسندیاسخت‌ترو گفتندبارخدایا چرا برما کارزار نوشتی و مارا بازپس نداشتی تابوقت‌نزدیك . ومعنی «أو» گفتند و او است یعنی وأشدّ تثبیتاً و أشدّ خشیة. و گفتند بل است یعنی بل‌أشدّ خشیة و گفتند برای ابهام است بر مخاطب کقول القایل أکلت الیوم تمراً أوزبداً و اوشاك نباشد در آنچه خورده بود قوله « و أرسلناه إلی مائة ألف أویزیدون » تا لازم نیاید که در کلام شکی‌باشد تا«او» برای شك باشد،وبعضی گفتندآیت در منافقان آمد که ایشانرا یقینی نبود ، و بعضی دگر گفتند در جهودان، و بعضی گفتند در مؤمنـانی که سست یقین و بصـیرت بودند، و معنی«لولا»هلّا است و مراد بأجـل قریب وقت مرگ است .

(قُلْ مَتاعُ الدُّنْیا قَلِیلٌ ـ الآیة)آنکه حقتعالی بیان کرد که آنچه در آن‌رغبت میکنند ازمتاع دنیا چیزی نیست واندکست بالاضافة إلی‌ما عندالله و آخرت بهتر است‌آنان را که پرهیز کار باشند و برایشان ظلم نکنند بمقدار فتیلی، ودر او دو قول گفتند یکی‌آنکه فتیل آن باشد که‌چون دو انگشت بهم بمالد چون‌رشته چرك حاصل شود واینقول عبدالله‌عباس است ، و بعضی دگر گفتند شبه رسنی باریك باشد در میان استخوان خرما و فتیل فعیل باشد بمعنی مفعول و این کنایت است ازچیز اندك برسبیل مبالغه‌آنکه حق تعالی رد کردبرمنافقان وتحریص مؤمنان‌برجهاد تاازمرگ نترسند ورغبت‌نکنند درحیوة دنیا و گمان نبرند که برای آنکه بکارزار نروند همیشه خواهند ماندومرگ بایشان نخواهد رسیدن گفت (أَیْنَما تَکُونُوا یُدْرِکْکُمُ المَوْتُ) هر کجاباشی‌مرگ شما را دریابد (وَلَوْ کُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ)

و اگرهمه درحصنهای حصین باشی این قول قتاده است عکرمه گفت فی قصور مجصصة من الشید وهو الجص، ابوعبیده گفت مزینة آراسته، قتیبی گفت مطوّلة بلند کرده من شاد البناء إذا رفعه و مشیدة برای مبالغه رابود، ومراد ببروج حصون وقلاع است و گفته‌اند آیه ردّ است بر آنانکه گفتنداز منافقان، مجاهدان وشهیدان را «لو کانوا عندنا ماماتوا وماقتلوا» ونیز گفتند «قد أنعم الله عليّ إذلم أكن معهم شهيداً» .

قوله (وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ) این آیه درجهودان ومنافقان آمد که ایشان چون رسول علیه السلام بمدینه آمد هر گه ایشان‌را نکبتی رسیدی واحتیاجی ونقصان زرع ومیوه بودی گفتندهذا بشوم هذاالرجل این ازشومی این‌مرداست واگر ایشان‌را خصبی وراحتی ونفعی وزیادتی‌بودی گفتندی (هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللهِ) یعنی این‌نعمت از نزدیك خداست‌بعضی دگر گفتند مرادبحسنه ظفر و غنیمت استو مرادبسیئه قتل‌وهزیمت یعني که اگر نه سبب آن‌بودی که تو که محمدی‌مارا بکارزار بردی یافرستادی مارا این نکبت‌نرسیدی وقول‌اول درست‌تراست حقتعالی گفت جواب ده ایشان راو بگو که‌این همه‌ازرنج وراحت‌وبیماری وتندرستی وتنگی وفراخی وخصب‌وجدب ورخص وغلاعلی بعض‌الوجوه ازقبل‌خداست جل‌جلاله برای آنکه اورا که محمد است دراین شری نیست و بدست‌اوازاین‌خیری‌نه. آنکه برسبیل تقریع وانکار گفت (فَمَالِ هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ) چه‌بوده است این قوم را که نزدیك آن نیست که چیزی بدانند (۱) وصف کرد ایشان‌را بقلّة الفهم و التفکر و کاد برای مقاربة باشد قربی‌قریب وخبراو فعل مضارع باشد بی‌أن، وفقه درلغت‌علم باشد من‌قولهم فقهت‌الشيء إذا علمته وبعرف‌شرع مخصوص شدبعلم شریعت وآن‌را که این‌نوع علم داند اورا فقیه گویند واین از أسماء مخصوصه باشد، وبعضی گفته‌اندمراد بحدیث قرآنست که خدای تعالی قرآن‌را حدیث خواند فی‌قوله : «الله نزّل أحسن الحديث» وقول اول بهتر است برای تنکیر واگرمرادقرآن‌بودی معرّف بودی بلام والله أعلم بمراده‌قوله «مال‌هؤلاء» در مصاحف لام جدامی نویسند علت معتمد آن است که اتباعا للمصحف متابعت مصحف را که بخط صحابه چنین یافتند (۲) وفرّاء وجهی گفت گفت‌برای کثرت‌استعمال«ما» استفهامی بااین

---

(۱) یعنی اگر عاقل باشند باید بدانندکه موجودات غیر مربوط بهم در یکدیگر اثر ندارند دو تن انسان‌که نسبت بیکدیگر نه علتند ونه معلول وجود یکی متعلق بدیگری نیست مؤثر درهم نیستند و آنان مقام ولایت برای پیغمبر صلی‌الله علیه وآله قائل نبودند ونه مقام تقرب بپروردگار و هرچیز را یا باید بوسائط ومعدات‌نسبت‌دادمانند ابر بحرکت‌باد یا بعلت‌فاعلی‌اعنی واجب الوجود .

(۲) یعنی آنچه‌در قرآن برخلاف قاعده خط نوشتند غرض‌متابعت قرآن‌های‌زمان‌پیغمبروصحابه *

لام جارّه که مالك و ماله و مالي وما للقوم پنداری گمان افتاد که لام ازاصل کلمه ما استاز معمول مجرورش جدا کردند و آنعلتضعیف است. آنکه حقتعالی آنچه حقیقت کار است بیان کرد و گفت چرا باتو حواله میکنند ومیگویند یابشومتو است یابسوءتدبیر، دانند که هرچه حسن است ازخصب وسعت و نعمت وظفر وغنیمت هم ازمن است که خداام وهرچه قحط وشدت و نکبت وآفت است بشوم و کفر و معصیت ایشان است « وما اصابك» خطاب بارسول است و مراد امت نحوقوله : «ياأيّها النبي إذاطلقتم النساء» قتاده گفت خطاب بایکی ازجمله مخاطبان منهم كأنه قال ماأصابك أيها الانسان، ودرحسنه وسيئه دوقولست چنانکه گفتیم یکی خصب وجدب و نعمت و نقمت ویکی ظفر وغنیمت چنانکه روزبدر بود یاقتل وهزیمت چنانکه روز احد بودو براینقول «فمن نفسك» برحقیقت خود باشد برای آنکه آنچه بایشان رسید بأُحد ازفعل ایشان بود وبرقول اول که فعل خدا باشد اضافه بایشان مجاز بود یعنی بشومی کفر ومعصیت او بر سبیل عقوبت. و ابوالعالیه گفت مراد طاعت ومعصیت است یعنی طاعت بتوفیق واقدار و تمکین والطاف وتسهّل اواست ومعاصی بفعل توبیاعانت وارادت خدای ، وابوالقاسم بلخی گفت مراد بسیئه عقوبت است برسبيل جزاء على المعاصي المتقدمة وعقوبترا برتوسع سیئه خواندچنانکه گفت : « و جزاء سيئة سيئة » و مجبره را تمسکی نباشد بقوله « قل كلّ من عندالله » برای آنکه در آیه دوم تفصیل این جمله بداد و بگفت (ماأَصابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللهِ وَما أَصابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ) و «من» فی قوله «من حسنة» و«من سيئة » برای تبیین است وزيادت نيست (وَأَرْسَلْناكَ لِلنّاسِ رَسُولاً) وما ترا بفرستادیم برای مردمان برسالت و پیغام و نصب « رسولا» برحال باشد از کاف که خطاب برسولست (وَكَفى بِاللهِ شَهِيداً) و نصب او برتمیز است معنی آنستکه ما ترا برسالت فرستادیم که اگرچه تو نیز براینان گواهی اگر گواهی تو نباشد گواهی من کفایت است چه من عالمم باحوال ایشان ولکن برای بلاغ حجت گفتیم « و جئنا بك على هؤلاء شهيداً » جزاء وثواب وعقاب بامرمن وحکم منست توبکار خودقیام کن وکارمن بامن گذار که مرا دراینکار یار بکار نیست .

مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللهَ وَمَنْ تَوَلّى فَما أَرْسَلْناكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً (٨٣)

کسیکه اطاعت رسول کند اطاعت خدای کرده باشد و کسی که پشت باز کند نفرستادیم تورا برایشان نگاهبان

---

*است تا از تحريف و تصحيف مأمون باشد ازجمله «ما لهؤلاء» که لام حرف جررا ازهؤلاء جدا نویسند وعلت دیگر که بتکلف ابداع کنند معتبر نیست ونظیر این درقرآن بسیاراست.

وَ يَقُولُونَ طاعَةٌ فَإِذا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذي تَقُولُ وَ اللهُ
ومیگویند کارما طاعت فرمان‌بُرداری است پس چون بیرون آمدند از نزد تو می‌سکالند گروهی از ایشان غیر آنچه تو میگوئی و خدا

يَكْتُبُ ما يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللهِ وَ كَفى بِاللهِ وَكيلاً (٨٤)
مینویسد آنچه را می سکالند(۱) پس روی بگردان ازایشان و توکل‌کن برخدا وبس است خدا وکیل

أَفَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللهِ لَوَجَدُوا فيهِ اخْتِلافاً كَثيراً (٨٥)
اندیشه نمی‌کنند در قرآن و اگر از نزد غیر خدای بودی یافتندی در آن اختلاف بسیار

وَ إِذا جاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلى أُولِي
وچون آید ایشان را امری از ایمنی یا ترس آشکارا کنند آن را و اگر با رسول افکنند و بصاحبان

الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْ لا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ
امر ازایشان بدانند آنرا آنانکه استنباط می‌کنند ازایشان واگر نبود فضل خدا بر شما و رحمتش

لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطانَ إِلاَّ قَليلاً (٨٦) فَقاتِلْ في سَبيلِ اللهِ لا تُكَلَّفُ إِلاَّ نَفْسَكَ
پیروی میکردید شیطان را مگرقلیلی پس کارزارکنید در راه خدا تکلیف‌کرده نمی شود مگر نفست

وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنينَ عَسَى اللهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذينَ كَفَرُوا وَ اللهُ أَشَدُّ بَأْساً وَ أَشَدُّ
وترغیب‌کن مؤمنان را شایدکه خدا بازدارد شرآنان راکه‌کافر شدند، وخدا سخت‌تراست بقوت و سخت تراست

تَنْكيلاً (٨٧) مَنْ يَشْفَعْ شَفاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصيبٌ مِنْها وَ مَنْ يَشْفَعْ
بعقوبت کسی‌که شفاعت میکند شفاعت نیکو می باشد برای او بهره ازآن و کسی‌که شفاعت می‌کند

شَفاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْها وَ كانَ اللهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ مُقيتاً (٨٨) وَ إِذا حُيِّيتُمْ
شفاعت بد باشد او را بهره از آن و خدا بر همه چیز تواناست وچون‌تحیت‌داده‌شوید‌بتحیتی

بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها إِنَّ اللهَ كانَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ حَسيباً (٨٩) اللهُ لا إِلهَ
پس تحیت بدهید خوبتر از آن یا ردکنید آن را که خدا باشد برهمه چیز محاسب خدا نیست

إِلاَّ هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلى يَوْمِ الْقِيمَةِ لا رَيْبَ فيهِ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللهِ حَديثاً (٩٠) فَما لَكُمْ
جزاوخدائی گردآرد شمارا تاروزقیامت نیست‌شکی در او و کیست که راست‌تر گوید ازخدا سخن، پس چیست مرشمارا

---

(۱) سکالیدن آماده‌کردن مقدمات واسباب‌کار وتهیه آن‌است ازپیش .

فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ

درمنافقان دو گروهي وخدا برگردانيدايشان‌را بآنچه کرده بودند آيا مي‌خواهيد که هدايت کنيدآنرا که گمراه

اللَّهُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً (٩١) وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا

کرد خدا وآن‌راکه اضلال مي‌کند خدا هرگز نيابي براي اوراهي　　دوست داشتند که کافر شويد همچنانکه

كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ

کافرشدند پس بوده باشيد يکسان پس نگيريد ازايشان دوستان تا آنکه هجرت گزينند در راه خدا　پس اگر

تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا

رو گردانند　بس بگيريدشان و بکشيدشان هر جا يابيدشان و مگيريد از ايشان دوستي و نه

نَصِيراً (٩٢) إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاؤُكُمْ حَصِرَتْ

ياري　　مگر آنانکه بپيوندند باگروهي که ميان‌شما وميان ايشان پيماني است يا آيند شمارا تنگ شده

صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ

سينه‌هاشان که کارزار کنند با شما ياکارزار کنند باجماعتشان واگرخواسته بود خدا مسلط ميکرد ايشانرا بر شما

فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ

پس‌کارزارکرده بودند باشما پس‌اگر دورشوند　از شما کار زار نکنند وبا شما　افکنند صلح را نميگرداند

اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلاً (٩٣) سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ

خدا براي شما برايشان‌راهي　　خواهيد يافت‌ديگران‌راکه خواهند ايمن‌باشندازشما وايمن‌باشند ازقوم‌خود

كُلَّمَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ

هرگاه بازبرندآنهارا بکفرنگونسار کنند ايشان را درآن پس‌اگرکناره‌نگيرندازشما ونه بيندازندباشماصلح‌را

وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ

وباز ندارند دستهايشان را　پس بگيريدشان　وبکشيدشان هرجا بيابيدشان　　وآنهااند که گردانيديم

عَلَيْهِمْ سُلْطَاناً مُبِيناً (٩٤)

براي شما بر ايشان سلطنتي آشکار

قوله تعالى (مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ) حق تعالى در آيه پيدا کرد که طاعت رسول طاعت من است براى آنکه امر او امر من است و برضاى من است پس حکم امر او حکم امر من

دارد نه آنکه امر او و امر خدای یکی باشد که امری ازمیان دو آمر فعلی باشد ازمیان دو فاعل و آن فاسد است (۱) ودر آیه تمسّکی نیست مجبره را برای آنکه ظاهر است درعرف ومطّرد است دراستعمال که یکی از ما چون دو فاعل خواهد که اختصاص غیری باو باز نماید گوید حکم اوحکم من است وامر او امر من است وطاعت اوطاعت من است ورضای اورضای من است نه آن خواهد که عین فعل اوعین فعل من است بل آن خواهد که آنچه اوفرماید آن فرمان من است و مصلحت همچنان باو متعلق است که بفرمان من پس چوحکم هردوامر یکی باشد حکم هردو طاعت که امتثال امر است یکی باشد . گفتند سبب نزول آیه آن بود که چون رسول صلی الله علیه و آله گفت : « من اطاعنی فقد اطاع الله ومن عصانی فقد عصی الله » هر که طاعت من دارد طاعت خدای داشته بود و هر که در من عاصی شود در خدای عاصی شده باشد منافقان گفتند همانا اینمرد میخواهد تا ما اورا پرستیم و بخدائی او اقرار دهیم چنانکه ترسایان کردند با عیسی خدایتعالی این آیه فرستاد ردّ برایشان گفت همچنان است که او گفت طاعت اوطاعت من است هر که فرمان اوبرد فرمان من برده باشد. (وَمَنْ تَوَلَّى) و هر که پشت برفرمان او کند و اعراض وعدول کند (فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً) ماترا بمحافظت او نفرستادیم کارتو بیشتر از تبلیغ نیست حافظ و رقیب و محاسب اعمال ایشان منم، ودرمعنی او چند قول گفتند یکی آنکه تو نگاهبان ایشان نه‌ای تا بر نگردند که این نه تکلیف تواست دگر آنکه تو نگاهبان اعمال ایشان نه‌ای برای جزاء که جزاء آن بدست تو نیست دگر آنکه گفتند تو مسلط نه‌ای برایشان چه کار تو جز تبلیغ رسالت نیست و مثله قوله : «لست علیهم بمسیطر» . ای بمسلط. وبعضی مفسران گفتند حکم این آیه منسوخ است بآیة السیف بل رسول صلی الله علیه و آله پس از امر بجهاد مسلط است برایشان تا اگر ایمان نیارند ایشان را گردن بزنند قوله :

(وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ) در رفع او دو وجه گفتند یکی آنکه خبر مبتداست محذوف یعنی امرك طاعة، و یك قول آنکه مبتداست وخبر محذوف یعنی منّا طاعة لك چنانکه گفت «قل لا تقسموا طاعة معروفة » و قوله « فأولی لهم ۞ طاعة و قول معروف » خلاف کردند درآنان که این گفتند که بودند بعضی گفتند منافقان بودند چون بنزدیك رسول آمدندی گفتندی فرمان تو ما را طاعت است و ما منقاد فرمان توئیم چون از پیش او برفتندی و با خلوت افتادندی

---

(۱) اگر دو موجود باشند در طول یکدیگر نه در عرض مانند نفس و قوی جائز است یك فعل را بدوفاعل نسبت دهند مثلاگوید من دیدم وچشمم دید وسخن مؤلف در دوفاعل درعرض هم صحیح است.

کارهای دیگر بخلاف آن سکالیدن گرفتندی بعضی دگر گفتند آنان بودند که خدایتعالی از ایشان حکایت کرد که «یخشون الناس کخشیة الله او أشدّ خشیة الایه» (فإذا بَرَزوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طائِفَةٌ) ابوعمرو وحمزه ادغام کردند «تاء» را در «طاء» لقرب المخرج(١) و کسائی درفعل روا نداشت دراسم روا داشت أعنی «بَیْتْ طائِفَة» ادغام نکرد وروا داشت «بَیَّتْ طائِفَة» و زجاج و مبرد گفتند این را وجهی نیست و فرقی نکردند وادغام تاء در طاء برای قرب مخرج است أمّا روا نداشتند که طاء در تاء ادغام کنند برای آنکه طاء مطبق است و تاء مهموس در او مدغم نشود .وتبییت کار سکالیدن(٢) باشد بشب و شبیخون را و غارت شب را تبییت خوانند برای آنکه بشب سکالیده باشد، و جبائی گفت کاری باشد که در خانه بسکالند همانا از بیت اشتقاق کرد و اهل لغت این نگفتند و این اشتقاق دور است رمانی گفت دراو معنی اخفاء فی النفس درست باشد برای آن برخدایتعالی اجراء نکنند قال عبید بن همام:

أتَوْني فلَمْ أرضَ ما بَیَّتُوا وَکانوا أتَوْني بِأمْرٍ نُکُرْ
لِاُنکِحَ أیِّمَهُمْ مُنْذِراً وَهَلْ یُنْکِحُ العَبْدَ حرٌّ لِحُرّْ (٣)

وقال النمر بن تولب: «سَفَهاً تُبَیِّتُكَ المَلامَةُ فاهجَعي» (٤)

و أخفش گفت از بیت شعر است برسبیل آنکه شاعران کار و اندیشهٔ شعر را بشب سکالند (وَاللهُ یَکْتُبُ ما یُبَیِّتُونَ) و خدای آنچه بشب ایشان می‌سکالند مینویسد در معنی او دو قول گفتند یکی آنکه خدایتعالی در لوح محفوظ بنویسد تا ایشان را بر آن جزا دهد و قولی دیگر آنکه در نوشتهٔ قرآن برتو انزله کند چنان باشد که او نوشته و روا باشد که فرشتگان را فرماید تا برنامهٔ اعمال ایشان نویسند آنکه چون بامر او بود اضافه باخود کرد ، و گفته‌اند معنی یکتب یحفظ است و خدایتعالی نگاه دارد آنچه ایشان میکنند چنانکه کسی چیزی بکتابت نگاه دارد ، آنگه رسول را عليه السلام فرمود که از ایشان اعراض کن و بگرد و توکل برخدای

---

(١) اگر بیت طائفه را ادغام کنیم می‌شود بیطائفه .

(٢) تهیه مقدمات و نیت کاردرشب .

(٣) نزدمن آمدند وآن تدبیر شبانه که اندیشیده بودند نپسندیدم وکاری بس ناپسند پیش من آوردند تامن بیوه آنان را به منذر عقدبندم آیا آزاد بنده را برای آزاد نکاح می‌بندد. عبیدة بن همام درشعرای عرب معروف نیست و زمان اورا نمی‌دانیم ومنذرکه در این بیت آمده است گویا مردی شجاع و طاغی بود و عبیده از یاران وی وقومی که حکایت آنان میکند قصد جنگ داشتند .

(٤) ملامت ترابه اندیشه باطل و سفاهت وادار میکندکه شب در نیت آن باشی پس بخواب.

کن یعنی بایشان التفات مکن و برایشان اعتماد مکن با خدایتعالی افکن که خدایتعالی بس است و کیل که قیام کند بآنچه باو تفویض کنی (أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ـ الایه ـ) حق تعالی گفت در این قرآن تأمل نمیکنند و آنکه اگر نه از نزدیك خدای بودی دراو خلاف بسیار بودی و در آیه چهار دلیلست برچهار اصل ازاصول مذهب ما: یکی بطلان تقلید وحث برنظروتأمل و تدبّر ، دگر دلیلست بربطلان قول آن کس که گفت معنی قرآن نشاید دانستن إلا بقول رسول ، و این مذهب مجبران است وجماعتی حشویان (۱) برای آنکه خدایتعالی مارا حث کرد برتدبّر و تأمل او تابدانیم که کلام خداست بانتفاء الاختلاف عنه واین آنکه باشد که ما از او بتأمل چیزی بدانیم ،دگر دلالت آنکه او کلام خداست بنفی اختلاف و تناقض فرمود نه ازجهت قدم و حدوث ونگفت اگر نه کلام خدا بودیمحدث بودی (۲) ، دلیل چهارم آنکه اختلاف و تناقض و تفاوت نه از فعل خداست برای آنکه اگر از فعلاو بودی از عنداو بودی و خدایتعالی گفت آن از عند غیر من باشد . و معنی تدبّر نظر در عواقب امور باشد وتدبیر اصلاح کار باشد برای عاقبتش و اصل او از دبر است و دبر الأمر عاقبته و تدابر که تقاطع است هم از اینجاست که هر کسی از ایشان پشت برصاحبش کند ، وفرق از میان تدبّر وتفکر آن است که تدبّر تصرف دل باشد بنظر در عواقب و تفکّر تصرف دل باشد بنظر در دلائل و حقیقت اختلاف آن باشد که ممتنع باشند از آنکه یکی قایم بود مقام آن دیگری در آنچه راجع بود باذاتشان چون سوادو بیاض وسواد وحلاوت ، ودرمعنی اختلاف اینجا سه قول گفته‌اند یکی آنکه ابوعلی گفت علی حدّ واحد است از فصاحت و بلاغت هیچ در او رکیك و ضعیف و بد ومرذول نیست . زجاج گفت یعنی در او اختلاف نیست در اخبار غایبات و آنچه ازاحوال و اسرار شما خبرمیدهد همه اخبارش وفق مخبر است قتاده وابن زید گفتند دراو تناقضی و تفاوتی نیست ازجهت حق و باطل واختلاف سه گونه باشد اختلاف تناقض باشد واختلاف تفاوت واختلاف تلاوت و آن دو اختلاف باتفاق در قرآن نیست ، و امّا اختلاف تلاوت از اختلاف قراء در او نه اختلافیست که در او نقصی از او باشد بل همه برمنهاج حق و صواب است چون هریکی

(۱) حشویان اخباریان ساده‌لوحند وآنان گویند قرآن را نمیتوان فهمید مگر آنکه حدیثی در تفسیر آن وارد باشد ومردم حق ندارند خود در معنی قرآن غور کنند وقول اول که تقلید دراصول دین جائز است هم مذهب بعض اخباریان است و بعض آنان گویند درایمان بظن قوی هم میتوان اکتفا کرد واین‌ها هیچیك صحیح نیست بلکه قابل بحث هم نمی‌باشد .

(۲) بیشتر اهل سنت گویند کلام خدا قدیم است وکلام مؤلف اشاره برد ایشان است .

را وجهی ودلیلی و تبیینی از کلام عرب هست پس بمثابهٔ آن است لااختلاف فیه من هذه الجهة علی هذا اللسان ، واختلاف که در تازی آمدوشد باشد، هم موافق مذهب متکلمان است برای آنکه ایشان اکوان متضاد گویند باختلاف جهات و تضاد اختلاف باشد وزیادة علیه .

(وَإِذا جآءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِالخَوْفِ أَذاعُوا بِهِ) این هم وصف منافقان است که رسول عليه‌السلام سریّتی را بجائی فرستادی و ایشان را ظفری یا کسری بودی منافقان بشتافتندی و آن خبر از صادر و وارد بپرسیدندی و بایکدیگر گفتندی پیش از آنکه با رسول گفتندی و بعضی دگر گفتند مراد آن ارجاف است که ایشان درمدینه افکندندی بنیك و بدبی بصیرتی چنانکه خدایتعالی گفت «والمرجفون فی المدینة» و آنکه چنین چیزی گوید ایمن نباشد از آنکه دروغ گوید و گفته‌اند مراد بامن و خوف ظفر و هزیمت است و اگر حمل کنند برعموم اولیتر باشد «أذاعوا به» آشکارا کنند وبپرا کنند وإذاعة السرّ إفشاؤه باشد قال الشاعر :

أَذاعَ بِهِ فِي النَّاسِ حَتّى كَأَنَّهُ ... بِعَلْياءَ نارٌ أُوقِدَتْ بِثَقُوبِ (١)

واصل او تفریق باشد . تبع گفت آنکه که بمدینه آمد و آب مدینه بازخورد .

وَلَقَدْ شَرِبْتُ عَلى بَراجِمَ شَرْبَةً ... كادَتْ بِباقِيَةِ الحَيٰوةِ تُذيعُ (٢)

ای تفرق و براجم ماء بالمدینة و گفته‌اند او از این آب بازخورد زره‌های (٣) در آب بود در گلوی او گرفت ، و ذاع الخبر إذا فشا ورجل مذیاع إذا كان لايحفظ السرّ وذاع وشاع وفشا وعلن و ظهر متقاربند. آنکه گفت (وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ) واگر با رسول افکندی تااو بگفتی وافشا کردی درقول آنان که گفتند مراد حدیث سرایاست و گفته‌اند إلی الرسول أی إلی سنّته باطریقت و سنت او رد کردندی . و اما اولی الامر باقر عليه‌السلام گفت ائمهٔ معصومیند و وجوهی بسیار از استدلال برفت براین . ابن زید و سدی و جبائی گفتند امراء سرایایند . حسن و قتاده وابن جریج گفتند علماء اند وملازمان رسول عليه‌السلام ، وقول باقر عليه‌السلام که گفت مراد معصومانند اولیتر است برای آنکه خدایتعالی گفت اگر با ایشان ردّ کنند بدانند آنان که استنباط و استخراج میکنندو هیچ کس نباشد که بقول او علم حاصل شود مگر معصومی که دروغ براو روا نباشد ، دگر آنکه قول ایشان که گفتند امراء و علماء اند داخل است در قول ما که اینان هم امامند هم امراء هم علماء ، و قول ما داخل نیست در قول ایشان

(١) وصف مردی می‌کند که سرّی باو گفتند فاش کرد وگوید آن راز را درمردم آشکارا ساخت گوئی بآتش گیره آتشی در جای بلند افروخت .

(٢) در براجم آبی نوشیدم که نزدیك بود جان از تن مرا بیرون برد . (٣) یعنی زالو

پس این متفق علیه است و آن قول مختلف فیه. قوله (یَسْتَنْبِطُونَهُ) ای یتجسسونه. آنان که تجسس میکنند فی قول ابن‌عباس و أبی‌العالیه و زجاج گفت معنی استنباط استخراج باشد، و أنبط الماء إذا أخرجه، قال الشاعر: «إذا قالَ قولاً أنبطَ الماءَ في الثرى» (۱)

و این سوادیان عرب را برای آن نبیط خوانند که ایشان چشمهای آب بیرون آرند قال المعری:

أینَ امرُؤُ القیسِ وَالقَوافي إذْ مالَ مِنْ تحتِهِ الغَبیطُ
اسْتَنْبَطَ العُرْبُ فِی المَوامي بَعْدَكَ وَاسْتَعْرَبَ النَّبیطُ (۲)

ودر «منهم» دوقول گفتند که ضمیر با که راجع است یکی آنکه راجع است، بااولی‌الامر ودگر با فرقۀ منافقان که خبر میپرسیدند (وَلَوْلا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ) و اگر نه فضل و رحمت خدای بودی بر شما از تواتر و ترادف الطاف شما پس پیرو شیطان شدی (إِلاّ قَلِيلاً) مگر اندکی، خلاف کردند در رجوع این استثناء که با که راجع است برچهار قول قولی آنست که راجع باضمیر مخاطبانست من قوله (لَاتَّبَعْتُمْ) که در برابر اوست‌و این اولیتر است برای آنکه ظاهر کلام اینست و تقدیر اینست که إلا قلیلا منکم. و قولی دیگر ابوعلی گفت إلا قلیلاً من الاتباع، یعنی همه شما شیطان را بودی مگر اتباع اندك که آن نه شیطان را بودی. حسن بصری و قتاده وفراء گفتند استثناء است از مستنبطان و تقدیر آنکه: لعلمه الذین یستنبطونه منهم إلاقلیلا، چهارم عبدالله عباس و ابن زید و کسائی وفرّاء و مبرّد گفتند أذاعوا به إلا قلیلاً استثناء از اذاعه کردند و این جمله اگر چه جایز است در رجوع استثناء إلی کل واحدة من هذه الجمل صلاحاً، و لکن خلاف در آن است که هل یرجع إلی جمیعها قطعاً أو إلی کلّ واحد منها قطعاً. و کلام در این مسئله جای دیگر بیاید مستقصی إن‌شاءالله، و جز بقرینه ردّ نتوان کرد إلی أحد المحتملین و قطع کردن که راجع است با یکی ازاین، و بعضی أهل علم گفتند معنی آن است که: لولا فضل‌الله علیکم و رحمته لااتبعتم الشیطان کلکم. چنانکه گویند قل مارأیت مثله أی مارأیت أحداً مثله، و قال: قلیل المثالب والقارحة، أی لاقارحة فیه ولا مثلبة(۳). والله أعلم بمراده.

قوله (فَقاتِلْ في سَبيلِ اللهِ) آنکه رسول ﷺ را فرمود که تو بکارخود مشغول باش

---

(۱) چون سخنی گوید آب اززمین برآورد.

(۲) امرؤالقیس کجا است باآن اشعار وقافیه‌ها که می گفت وقتی مرکب زیرپای اوبهرسوی مایل می گشت تا ببیند پس‌ازوی عرب‌ها در بیابان نبطی‌شدندو نبطیان پس‌ازوی‌عرب گشتند.

(۳) بی‌عیب‌ونقص.

و مبالاة مكن بتخلّف منافقان و ارجاف مرجفان تو درسبيل خداى جهاد كن تكليف ايشان بر-
تو نيست تاضرر معصيت ايشان باتو آيد بل تكليف ايشان برايشان است و وبـال و ضرر فعل
ايشان برايشان بود ترا جز تكليف خود نيست آنكه گفت (وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ) مؤمنان
را تحريض كن برجهاد تا كسى گمان نبرد باين كه خداى گفت(لا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ)
او را نيست كه مردمان را جهاد فرمايد و تحريض و تحضيض وحث بيك معنى باشد و در آيت
دليلست بر آنكه خداى بگناه كسى ديگرى را نگيرد و در آن كه اين فاء في‌قوله : « فقاتل »
بچه تعلق دارد دو قول گفته‌اند يكى آن كه جواب آن‌است كه گفت :«ومن يقاتل في‌سبيل‌الله
فيقتل أو يغلب فسوف نؤتيه أجراًعظيماً» فقاتل في‌سبيل‌الله أنت أيضاً طمعاً في‌ذلك . و گفته‌اند
تعلق دارد بقوله « مالكم لاتقاتلون في‌سبيل‌الله» فقاتل چرا كارزار نميكنى تو كارزار كن قوله
(عَسَى اللهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا) در«عسى» اينجا دوقول گفته‌اند يكى عسى
اطماع است از خداى تعالى مكلفان را در طمع افكنده ايشان‌را و قطع نكرد ايشان را بر كف
بأس كافران براى ضربى مصلحت نه‌آنكه شكى باشد از خداى دراين دگر آنكه گفتندعسى
از خدا واجب باشد همه جا اگر گويند براينقول كه عسى از خدا واجب باشد إنجاز اين‌وعد
كجا است كه مامى‌بينيم كه‌بأس كافران ممنوع نيست؟ گوئيم از اين چند جوابست يكى‌آنكه
آيت خاص است در بدر كوچك (١) چون رسول عليه‌السلام تحريض كرد صحابه را برقتـال تكاسل
كردند و تثاقل نمودند رسول عليه‌السلام بر نشست با هفتاد سوار بيرون رفت ابوسفيان بشنيد كه
رسول بيرون آمد بترسيد و خداى تعالى ترس در دل او افكند بر گرديد و بامكه شد فذلك
قوله «عسى‌الله أن‌يكفّ بأس‌الّذين كفروا» قولى ديگر آنست كه اين در حديبيه بود آنجـا كه
خدايتعالى گفت «وهوالّذي كفّ أيديهم عنكم وأيديكم عنهم -الاية - » قولى ديگر آنست كه
آيه مخصوص است بآنان كه‌خداى تعالى ترس رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله در دل‌ايشان افكند تابارسول عليه‌السلام
كارزار نياراستند كردن. قولى ديگر آنست كه آيه مخصوص است باهل ذمة كه قبول جزيه
كردند و اختيار كارزار نكردند و نيارستند كردن . قولى ديگر آنست كه آيه عام است جز
آن كه إنجاز اين وعد هنوز نيست آنگاه باشد كه صاحب‌الزمان عليه‌السلام بيرون آيد و عيسى عليه‌السلام
ازآسمان فرود آيد وخلاف برخيزد و دين يكى شود و كفر مقموع و مقهور گردد و دين
خدايتعالى برهمهٔ دينها ظاهر شود چنان كه گفت «ليظهره على الدين كلّه» يملاءالارض قسطاًو

(١) بدر كوچك يك‌سال پس‌ازجنگ احدبود .

عدلا کما ملئت جوراً وظلما (وَاللهُ أَشَدُّ بَأْساً) وقوّت و شدّت خدای را جل جلاله سخت تر است (وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا) ای عقوبة، و تنکیل تفعیل باشد از نکال و اصل او از نکول استو آن امتناع بود برای خوف ، ونکل بند باشد برای آنکه مانع باشد از رفتن ونکال مانع وزاجر باشداز گناه وأصل کلمه امتناع است ونصب هردو برتمیزاست .

(مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً -الآية) دراوچند قول گفتندیکی آنکه مراد بشفاعت نیك دعاء خیر است ومراد بشفاعت بد دعاء بد است برای آنکه مؤمنان یکدیگر را دعا کردندی حق تعالی گفت هر که دعاء نیك کند او را از آن نصیب باشد و هر که دعاء بد کند اورا از آن نصیب باشد، در خبر میآید که چون مؤمنی دیگری را دعا کند در غیبت او فرشتگان گویند «بدأالله بك» خدا ابتدا بتو کند و چون کسی کسی را نفرین کند بناحق آن نفرین باز گردد باوا گر او نیز مستحق آن نباشد باجهودان باز گردد . و حسن بصری و مجاهد وابن زید گفتندمراد بشفاعت حسنه وسیلت است و آنکه شفاعت کند برای کسی دیگر تااورا از بند رها کند یاحقی مستحق باو بخشد یادرحق او مکرمتی کندو شفاعت بد آن است که در حق کسی تخلیط و نکاده(۱) کند و نمیمت کند و سبب سازد تا مضرتی باو رسد امیرالمؤمنین علی عليه السلام گفت : « الشفیع جناح الطالب » شفاعت کننده بال طلب کننده است ، و ازهری گفت معنی آنست که هر که عمل برعمل زیادت کند از خیر وشر و طاعت و معصیت وشفیع درلغت زیادت باشد وشفع جفت باشد و وتر طاق و اصل کلمه این است و شفاعت و شفعه از اینجاست بمعنی ضمّ برای آن که شفیع جفت مشفوع فیه باشد و شفعه برای آن گویند که شفیع میخواهد تا ضم کند آن ملك را با ملك خود و براین تفسیر دادند قول رسول صلى الله عليه وآله « اشفعوا توجروا » دوم آن مرد تنها شوی که در صف نماز تنهابود تامزد بود شمارا (۲) وحقیقت شفاعت بنزدیك ما دراسقاط مضار بود ودر مسئلت منافع برمجاز بکار دارنددلیل براین آن است که چون درحق رسول صلى الله عليه وآله از خدایتعالی زیاده منافع و درجات خواهیم نگویند ما شفیع رسولیم و برای او شفاعت می کنیم و در باب شفاعت رتبه معتبر است از میان شافع و مشفوع إليه چنانکه ازمیان آمر و مأمور واز میان شافع و مشفوع فیه رتبه نباشد (۳) بخلاف آنکه اصحاب وعید گفتند برای آنکه

(۱)مکرودشمنی.

(۲) یعنی جون بینند مردی در یك صف تنها ایستاده دوم آن مردشوید تاثواب بسیاردهندشمارا .

(۳) یعنی شفاعت مانند امر ونهی وسؤال درآن رتبه شرط است چنانکه امر طلب عالی است ازدانی وسؤال طلب دانی ازعالی و شفاعت هم طلب دانی است از عالی واین رتبه میان متکلم ومخاطب معتبر است نه میان متکلم و شخص ثالث که شفاعت درباره اواست واورا مشفوع فیه نامیده است .

کلام بردو ضرب است یکی آنکه در او اعتبار رتبه کنند و یکی آنکه نکنند اما آن نوعی که در او اعتبار رتبه کند از میان مخاطب و مخاطب باشد دون مایتعلق به الخطاب کالامر و النهی والدعاء والمسئلة فکذلك الشفاعة و از اینجاست که روا باشد که یکي از ما شفیع خود باشد وروا نبود که آمر خود باشد یا ناهی خود قوله(يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْها) حسن وقتاده گفتند بمعنی وزر بود و این قول حضرت باقر است عليه‌السلام و سدی و ربیع وابن زید گفتند کفل نصیب باشد ومنه قوله «یؤتکم کفلین من رحمته» وکفل مرکبی باشد که بسازند شتر راچون زین وجای که نشستن را آسان بود و برای آن گویند که نصیبی و بهری از پشت دراو شود جمله را مستغرق نباشد و کفل عجز باشد، ازهری گفت کفل آن باشد که براسب نداند نشستن، والکفل المثل أیضاً ومنه الکفالة بالنفس والمال «و کان الله علی کل شيء مقیتا» و در مقیت پنج قول گفتند سدی وابن زید گفتند مقتدر باشد، عبدالله عباس گفت حفیظ و نگاهدار بود، مجاهد گفت گواه باشد، بعضی دگر گفتند حسیب باشد، پنجم گفتند جزاء دهنده باشد. و اصل مقیت ازقوت باشد و گفته‌اند ازقوه، وقال الزبیر بن عبدالمطلب عم النبی صلى‌الله‌عليه‌وآله فیه بمعنی القادر :

وَ ذي ضِغْنٍ كَفَفْتُ النَفْسَ عَنْهُ　　وَ كُنْتُ عَلىٰ مَسائَتِهِ مُقيتاً (١)

وقال كُثَيِّرٌ :

وَ ما ذاكَ عَنْها عَنْ نوالٍ أنالُهُ　　وَ لا إِنَّني مِنْها مُقيتٌ عَلىٰ وَدٍّ (٢)

و ابن کثیر گفت : المقیت القایم علی کلِّ شيء :

(قوله (وَإذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ - الآية) این آیه خطاب است از خدایتعالی باجمله مؤمنان حق تعالی میفرماید مردمان را که چون کسی شمارا تحیتی کند از سلامی یادعاء بخیر بالبقاء والبرکة وطول العمر شما او را ازآن نکوتر باز گوئي اوردُّوها یامثل آن رد کنی بااو یعنی بجواب او کنی و أحسن لاینصرف است براي وزن فعل و صفت، و تحیة تفعله باشد من حيّاه إذاسلم علیه و دعاله بطول الحیوة، وعطاء وإبراهیم گفتند و سدی وابن جریج که مراد آنست که چون کسی سلام بر شما کند جوابش از آن نکوتر دهی که او گفته باشد درخبر است که چون کسی از مسلمانان بر رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله سلام کردی گفتی سلام علیك گفتی «وعلیك السلام و

(١) بساکینه‌وری که خویشتن را از او نگاهداشتم واورا آزار نرسانیدم هرچند توانابودم .

(٢) یعنی معاشرت من باآن زن نه برای عطائی است که بدان رسم از ناحیت او و نه بردوستی او استوارم .

رحمة‌الله» چون گفتي «السلام عليك ورحمة‌الله» رسول گفتی «وعليك‌السلام ورحمة‌الله و بركاته» هـ چنین او زیاده گفتی درجواب‌آن کس که گفته بودی ، ودرخبر میآید که چون بنده مؤمن برادرش را گوید « سلام عليك » اورا ده حسنه بنویسند ، چون گوید«السلام عليك ورحمة‌الله» بیست حسنتش بنویسند ، چون گوید « السلام عليك ورحمة‌الله وبركاته » سی حسنتش بنویسند و همچنین جواب دهنده را . و عبدالله عباس گفت هر کس که او برده کس سلام کند یا بر کسي ده بار سلام کند همچنان‌بود که برده‌ای آزاد کرده . و در خبر است که از میان سلام کننده و جواب دهنده صد حسنه باشد نودونه آنرا بود که سلام کند و يك حسنه آن‌را که جواب دهد. گفتند برای آن چنین آمد که‌او ابتداء کرد واختیار این خیر کردورغبت نمود وآنکه‌جواب دهد لابد اورا جواب بایددادن و بمنزلهٔ کسی است که نه باختیار خود است . و آورده‌اند که زایری بنزديك عبدالله جعفر آمداوراصلتی وعطائی نکو دادآن مرد اندیشه کرد که من چکنم تا مکافات او باز کنم دست خود از مکافات کوتاه دید يك روز عبدالله جعفر در بازار میآمد او روی بگردانید عبدالله جعفر عجب‌داشت تاپیش روی اوشد گفت یافلان سلام عليك او بجست‌و جواب داد گفت چرا روی بگردانیدی گفت برای‌آن تاتو سلام کنی مرا جواب بایددادن‌آن ثواب بسیار تو را باشد واندك مرا که مرا قوت مکافات تو نیست. و سلام درشرع برای‌سلامت نهادند برای این گفت رسول‌عليه‌السلام «افشواالسلام تسلموا » سلام فاش داری تاسلامت‌یابی‌وقال عليه‌السلام «السلام تحيةلملّتناوأمان‌لذمّتنا» وبرای این‌فرمود عليه‌السلام : «السلام للراكب على الراجل و للقايم على القاعد »گفت سلام سوار را باید کردن برپیاده و ایستاده را باید کردن بر نشسته برای‌آنکه سوار ازپیاده ایمن باشد وپیاده ازسوار خائف وهم‌چنین ایستاده‌ونشسته.«أورد وها» یاهمان یعنی مثل آن براو رد کنی آنچه‌گفته باشد اورا باز گوئی و رسول عليه‌السلام گفت چون یکی از اهل ذمه برشما سلام کند بگوئی اورا عليك یا وعليكم و جماعتي باین تمسك کردند در آنکه سلام سنت است و جواب فریضه برای آنکه‌حق تعالی گفت بلفظ أمر : (فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا) و ظاهر امر قرآن بروجوب باشد (إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا) که خدایتعالی برهمه چیزی حسیب است گفتندمراد محاسب ومجازی است گفته‌اند حفيظ است و کفایت کننده و گفته‌اند کافی است و بسند کار من قولهم حسبى كذا أى كفانى ، زجاج گفت معنی او آن است که همه چیزها با ندازه دهد ومنه قوله «عطاء حساباً» ای کافياً .

قوله (اللّهُ لاإِلَهَ إِلاَّ هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ) این لام جواب قسمی مضمر

است وتقدير آن است كه : والله إن‌الله ليجمعنكم . خداى شما را جمع كند و حشر كند براى روزى كه در آن روز شكى نيست و آن روز قيامت است، و گفتند اين روز را براى‌آن‌قيامت خوانند كه مردم از گورها برخيزند، و گفته‌اند براى‌آنكه پيش‌خداى بايستند چنان كه گفت «يوم يقوم الناس لربّ العالمين » و گفته‌اند من قيام‌الحق وهوظهوره . براى آنكه حق دراين روز آشكارا شود (لَا رَيْبَ فِيهِ) شكى نيست دراو گفته‌اند ضميرراجع است باروز يعنى‌در روز شك نيست و گفته‌اند راجع است بامصدر «ليجمعنكم » اى فى‌الجمع قوله (وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللهِ حَدِيثاً) استفهامى است بمعنى تقرير وكيست كه از خداى راستگوتر است بحديث و نصب او برتميز است و معنى آنكه هيچ‌كس نيست از خدايتعالى راست گوى تر براى آنكه كذب براو روا نيست‌بهيچ وجه براى‌آنكه او عالم است بقبح آن‌ومستغنى است از آن ودروغ آن‌كس گويد كه باو جرّ منفعت كند يادفع مضرت واين برخداى روا نيست .

قوله (فَمَا لَكُمْ فِي المُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ ـالايه ـ) خدايتعالى باين آيه خطاب كرد بامؤمنان صحابهٔ رسول و گفت چيست شما را كه در منافقان دو گروه شدى ونصب او برحال است چنانكه گوئى . مالك قائماً ههنا (وَاللهُ أَرْكَسَهُمْ) واوحال است و أركسهم وركسهم و أنكسهم ونكسهم‌بمعنى واحد ،اى ردهم إلى أحكام‌اهل الشرك فى‌إباحة دمائهم و خداى‌ايشان را با حكم‌اهل شرك برده است‌از آن كه خونشان‌حلال است‌و مالشان وسبى‌زنان وفرزندانشان والاركاس‌الردّ ، و در مصحف عبدالله مسعود و أبى‌بى ألف نوشته است «ركسهم»قال امية بن أبى الصلت :

فَأُرْكِسُوا فِي حَمِيمِ النَّارِ إِنَّهُمُ كَانُوا عُصَاةً وَقَالُوا الإِفْكَ وَالزُّوراً(١)

و در آنكه آيت دركه أنزله بود پنج قول گفتند: بعضى گفتند در منافقان كه روزاحد از رسول عليه‌السلام باز ايستادند و بامدينه شدند وچون ايشان را درآن باب ملامت كردندجواب اين دادندكه« لونعلم قتالا لاتّبعناكم » اصحاب رسول درايشان بدو فرقه شدند قومى گفتند كافرند و قومى گفتند نه‌اند فذلك قوله « فما لكم فى‌المنافقين فئتين » مجاهد و أبوجعفر و فرّاء گفتند آيت در قومى آمد كه از مكه بمدينه آمدند و اظهار اسلام كردند بنفاق ومدتى بمدينه بودند خوش نيامد ايشان راآنجا گفتند برويم آنكه گفتند بچه علت رويم گفتند بعلت تنزه برويم از مدينه بعلت تنزه بيرون شدند و ره مكه برگرفتند و نامه نوشتند برسول‌عليه‌السلام كه ماهم برآن عهديم از اسلام كه با توكرديم جزآنكه هواى مدينه خوش نيست مارا روزى

(١) اورا درآتش‌گرم سرنگون كردند چون گناهكار بودندودروغ وزورگفتند .

چند بمکه رویم و خویشان و دوستان را ببینیم و باز آئیم جماعتی گفتند چه منع است مارااز آنکه اینان که از ما مفارقت کردند و سرای هجرت ما رها کردند برویم و ایشان را بکشیمو مال ایشـان برداریم . گروهی دیگر گفتند چگونه روا باشد مردمانی بردین ما و ملت مـا برای آنکه از شهر ما برفتند و این مناظره میان ایشان بحضور رسول ﷺ میرفت و رسول ﷺ هیچ نمیگفت تا خدایتعالی این آیه فرستاد و رسول را خبر داد از نفاق ایشان رسول ﷺ گفت: «إنها طيبة و إنها تنفي الخبث كما تنفي النار بخبث الفضة» . یعنی مدینه پاکست پلیدیرا چنان بیندازد که آتش پلیدی‌سیم‌را. عبدالله و قتاده گفتند آیه در دو مرد آمد ازقریش که در مکه اظهار اسلام کردند و هجرت نکردند جماعتی از اصحاب‌رسول ایشان‌را در راهی دیدند خواستند تاایشان را بکشند گفتند خون ایشان حلال است و گروهی گفتند حلال‌نیست خلاف کردند خدای تعالی این‌آیه فرستاد. سدی گفت جماعتی منافقان بودند گفتند مامیرویم که مارا بضاعتی هست جائی تا بیاریم و بازرگانی کنیم و غرض ایشان آن بود تا از رسول ﷺ بگریزند برفتند صحابه رسول‌در ایشان خلاف کردند خدای تعالی‌این‌آیه فرستاد .پنجم ابن زید گفت آیه درمنافقان‌آنکه آمد که دروغ برعایشه‌نهادند عبدالله ابی‌سلول بودواصحابش خدای تعالی این آیه در ایشان فرستاد «والله ارکسهم» درمعنی او خلاف کردند عبدالله‌عباس گفت ارکاس ردباشد وبروایتی گفت ارکاس ایقاع باشد، قتاده گفت اهلاك باشد، وسدی گفت بمعنی إضلال‌باشد. قوله: (أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللهُ)میخواهی که هدایت‌دهی آنرا که خدای اضلال کرده باشد . و در این إضلال دو قول گفتند یکی‌آنکه سمّاهم ضالین‌و حکم بضلالهم‌چنانکه کمیت گفت :

فَطَائِفَةٌ قَدْ أَكْفَرُونِي بِحُبِّكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَالُوا مُسِيءٌ وَ مُذْنِبٌ (۱)

ووجه دیگر آنکه وجدهم‌الله ضالین خدای ایشان‌را ضال یافته بود چنانکه شاعر گفت :

هَبُونِي امْرَءًا مِنْكُمْ أَضَلَّ بَعِيرَهُ لَهُ ذِمَّةٌ إِنَّ الذِّمَامَ كَبِيرٌ (۲)

ووجه دیگر محتمل‌است و آن‌آن‌است : خذلهم بكفرهم على سبيل‌العقوبة .مراد باضلال خذلان باشد برسبیل عقوبت و وجهی دیگر آن‌است که : أضله عن‌طريق الجنة والثواب. خدای

(۱) کمیت این شعررا درمدح آل‌محمد (ص) گفته است که گروهی برای دوستی‌شما مرانسبت‌بکفر دادندو گروهی گفتندبد وگناهکاراست.

(۲) چنان پندارید که من شتری‌گم کرده و در جستجوی آن نزدیك دیار شما آمدم چنین کسی زنهـاری شما است وحق‌زنهاری‌که درپناه شما آمده بزرك حقی‌است .

ایشان‌را از ره‌بهشت وثواب‌اضلال کندو این‌هرچهار وجه محتمل است ، و کلام‌درضلال‌باستقصاء برفته است فی قوله « یضل به کثیراً و یهدی به کثیراً » (وَمَنْ یُضْلِلِ اللهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِیلاً) و هر که خدای او را اضلال کند باین معانی که گفتیم تو اورا راهی نیابی بره ثواب و اما بتسمیه و حکم بهدی و اما بتوفیق ولطف و هیچ تمسك نیست مجبره را بقوله «ارکسهم» برای آنکه گفت «بما کسبوا» وتصریح کرد بآنکه این معنی بایشان باستحقاق رفت وبجزای کسب ایشان برسبیل‌عقوبت . وفئه درلغت فرقه باشد من فأوتُ رأسه بالسیف اذاشققته‌والفأو شعب من‌شعاب الجبل.

قوله (وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا ـ الایة ـ) آنگه خدای تعالی از این منافقان خبر داد که ایشان تمنا میکنند و میخواهند که شما هم چون ایشان کافر باشی تا با یکدیگر راست باشی آنگه نهی کرد ایشان را أعنی مؤمنان رااز ولایت و تولای ایشان گفت ازایشان تبرّا کنی تا آنکه هجرت کنند درراه خدای وهجرت برسه وجه بودیکی‌هجرت مؤمنان‌بارسول عليه‌السلام از مکه بمدینه چنانکه خدای تعالی گفت« للفقراء المهاجرین‌الذین‌اُخرجوا من‌دیارهم و أموالهم » و قوله « ومن یخرج من بیته مهاجراً إلی‌الله و رسوله » . و دوم هجرت کافران‌و منافقان باشد از کفر ونفاق باایمان چنانکه در این‌آیه هست واز اینجاست در باب امامت نماز که اگر جماعتی حاضر آیند ووقت نماز درآید آنرا تقدیم کنند بامامت نماز که قاری‌تر باشد و قرآن بداند، اگردر قراءت راست‌باشند (١) آن کس که فقیه‌تر باشد اگردرفقه راست‌باشند آن کس که در هجرت مقدم تر باشد در عهد رسول برهجرت حمل کنند و در عهد ما بر آنکه پدرانش در اسلام بیشتر باشند. وسیم هجرت مؤمنان معاصی را من قوله صلى‌الله‌عليه‌وآله « المهاجرمن هاجر ما نهاه‌الله عنه » (فَإِنْ تَوَلَّوْا) اگر بر گردند و پشت براسلام و توحید کنند وهجرت نکنند (فَخُذُوهُمْ) بگیری ایشان را و بکشی هر کجا یابید در حل و حرم‌واز ایشان‌هر گز دوست و یار مگیری که ایشان دوستی‌را نشایند و یاری نکنند شمارا قوله(فَتَكُونُونَ سَوَاءً) اگر چه بفاء است و عقب تمنا است برای آن مرفوع است و منصوب نیست که جواب نیست بل تقدیر این است : ودّوا لو تکفرون فتکونون ، برسبیل عطف کأنه قال : و ودّوا أیضاً لو تکونون سواء و مثله قوله « ودّوا لوتدهن فیدهنون » . قوله « ودوا لوتغفلون عن أسلحتکم‌و أمتعتکم فیمیلون‌علیکم میلة واحدة» .آنگه استثناء کرداز ایشان‌جماعتی‌را و گفت(إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ) یعنی ینتسبون فی‌قول‌ابوعبیده وفی‌الحدیث «من اتصل فاغصوه» ای من‌دعا

---

(١) یعنی برابر باشند .

دعوی الجاهلیة هر که دعوی جاهلیت کند او را تمکین مکنی از آن گفتن و آب دهنش در گلو گیراني لان‌المعنى اغصوه (۱) بریقه و قال‌الاعشی :

إِذَا اتَّصَلَتْ قَالَتْ أَبَكْرَ بْنَ وَائِلٍ وَبَكْرٌ سَبَتْهَا وَالْأُنُوفُ رَوَاغِمُ (۲)

ای انتسبه ، وبعضی دیگر گفتند « یصلون » من الوصول و مراد التجا است یعنی جز آنان که التجا کنند بقومی که میان شما و ایشان عهدی و میثاقی باشد. خلاف کردند در آنکه مراد باین قوم کیست واین قوم مستثنی ازحکم آیت اول از سفك الدماء و آنکه هر کجا بینند ایشان را بکشند که‌اند بعضی گفتند بنی مدلج‌اند و آن آن بود که سراقة بن مالك بن‌جعشم المدلجی بنزدیك رسول آمد از پس کارزار احد و ازرسول عليه‌السلام عهدی بستد که رسول بغزاء ایشان نرود و گفت هر که قریش ایمان آرند ما نیز ایمان آریم برای آنکه ایشان حلیف قریش بودند رسول عليه‌السلام براین قرار داد بااو عهد کرد و این قول عمر بن شبیه‌است ، وباقر عليه‌السلام گفت مراد بنی اسلمند که هلال بن عویمر الاسلمی ـ وقیل : السلمی ـ بیامد و با رسول عليه‌السلام عهد کرد که او و قوم او بغزاء رسول نیایند و رسول عليه‌السلام و قومش نیز بغزای ایشان نشوند و او معاونت مشرکان نکند و یك جانب‌شوداز ایشان رسول عليه‌السلام گفت هر که درجوار و حمایت ایشان است در این عهد است تعرضی مکنی او را (أَوْجَاؤُكُمْ) بعضی گفتند «أو» بمعنی واو است چنانکه چندجایگاه گفتیم که «أو» بمعنی واو عطفست ، بعضی گفتند أشجع‌اند که ایشان بمدینه آمدند و پیشرو ایشان مسعود بن رخیله بود رسول عليه‌السلام بفرمود تا ایشان را میزبانی کردند بخرما و ایشان را گفت بچه کار آمده‌ای گفتند براي آن آمدیم که‌جای ما بتو نزدیك است و ما ازحرب تو کارهیم و کارزار بنی‌ضمره را که از میان‌ما و ایشان‌عهدی هست‌آیه در حق‌ایشان آمد وآنان که این گفتند قد تقدیر کردند معنی آن است که اوجاؤکم قد حصرت برای آنکه قد تقریب فعل ماضی کند بحال چنانکه گویند جاء فلان ذهب عقله و المعنى قد ذهب عقله یعنی در آن حال و این جمله حال باشد از آنان که «یصلون الی قوم» صفت ایشان است . و قولی دیگر آن است او الذین جاؤکم براین قول اینقوم دگر باشند ، برهردو قول (حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ) حال باشد ویعقوب خواند حصرة صدورهم نصب‌برحال

---

(۱) در بعض کتب مانند لسان العرب فاعضوه آورده‌اند بعین مهمله وضاد نقطه‌دار ای قولوا له اعضض ایرابیك یعنی‌منبت بد شایسته فخرنیست .

(۲) دروصف زنی گوید که چون‌نسب خود می‌گفت‌قبیله بکربن وائل‌را نکوهش نمود باآنکه‌بکر اورا اسیرکرده وبینی‌هارا بخاك‌مالیده بود .

و معنى آن است که ضاقت صدورهم بشما آیند و دلهای ایشان تنگ شده باشد از قتال شما یا قتال قوم خود که از مسلمانان جماعتی بسیار خویش ایشان بودند یامعاهد و حلیف وخلاصهٔ معنی آن است که حق‌تعالی ذکر گروهی منافق کرد ،و آنکه گفت حکم ایشان حکم کافران است و ایشان‌را هر کجا یابی باید کشتن مگر گروهی که متصل‌باشند بقومی که میان ایشان و شما عهدی و میثاقي باشد اما باتصال نسبی چنانکه گفتیم یا باتصال عهدی از طریق همکاری که ایشان‌را باشد نباید کشتن واما گروهی که ایشان را ملال باشد از قتال شما و قتال‌متصلان قوم خود نخواهند که بـا شما یا بایشان قتال کنندنه برشما باشند ونه باشما. واین حکم‌منسوخ است باتفاق،خلاف‌در آن‌افتاد که بکدام آیه‌منسوخ است. آنکه گفت (وَلَوْ شَآءَ اللهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ) چون ذکر حصر و دلتنگی کرد و آنرا بخدایتعالی تعلق است گفت اگر ببدل حصر و دلتنگی و دلشکستگی ایشان و ملال ایشان از قتال شما ایشان را دلیری دادی برشما براین وجه مورد آیه مورد منت بود گفت اگر خدای خواستی ایشان را برشما مسلط کردی بمشیت وقدرت چنانکه گفت : « ولو شاءالله لا عنتکم » «ولوشاءالله لذهب بسمعهم و أبصارهم » چنانکه یکی از ما گوید اگر من خواهم چنین کنم و چنین کنم یعنی توانم کردن و در دست من است حقتعالی هم براین‌وجه گفت تواند ولکن نکند برای آنکه حکمت‌مانع است از آن اگر خدای خواستی مسلط کردی ایشان را برشما تا باشماکارازار کردندی مگر آنکه‌دلشان تنگ کرد تا ملال آمد ایشان را از قتال (فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ) اگر تحاشی کنند از قتال شما و با شما قتال نکنند (وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ) و القاء کنند بشما صلح را یعنی با شما صلح کنند و از ره کار زار شما دور شوند ، و بعضی گفتند چون بلخی و طبری و جبائی که مراد بسلم اسلام است ، یعنی اگر اسلام آورندو معنی از روی لغت متقارب است برای آنکه مسلم مستسلم باشد و کذلك المسالم الذی هو خلاف المحارب قال الطرماح :

وَذاكَ إنَّ تميماً غادَرَتْ سَلَماً لِلأُسْدِ كُلَّ حصانٍ وَعْثَةِ الكَبِدِ (١)

(فما جَعَلَ اللهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلاً) خدایتعالی شما رابرایشان راهی نکردیعنی دستی نداداز روی شرع ورخصت نداد در قتال ایشان مادام تا مسلم یامسالم باشند اگرمسلمان شوند برادران شمااند واگر درعهد وصلح شما آیند معاهد شما باشند بهیچیك دو وجه شمـا را نیست که باایشان کارزار کنی آنکه گفت :

(سَتَجِدُونَ آخَرِينَ) گروهی دگر را یابی شما یعنی گروهی دگر هستند که حکم

(١) تمیم بشیران سپرد هراسب نرم جگررا یعنی مردان کم جرأت و کم‌دل‌را بجنك‌دلیران‌فرستاد.

ایشان خلاف حکم اینان است خلاف کردند مفسران در آنکه ایشان که بودند ،کلبی روایت کرد از ابوصالح از عبدالله عباس که گفت ایشان اسد و غطفان بودند بیامدند و اظهار اسلام کردند و منافق بودند و چون قوم ایشان ایشان را گفتندی بکه اسلام آورده‌ای گفتندی بهذا القرد و بهذا العقرب باین کپی(۱) وباین کژدم وچون رسول ﷺ دیدندی واصحاب اورا گفتندی ما از شمائیم حقتعالی نفاق ایشان اظهار کرد و گفت که غرض ایشان در این گفتن آن است تا باظهار کلمه اسلام از شما ایمن باشند و باظهار کلمه کفر از قوم خود ایمن باشند ، وجویبر گفت از ضحاك از عبدالله عباس که ایشان بنو عبدالدار بودند ، و سدي گفت آیه در نعیم بن مسعود الاشجعی آمد که او هروقت آمدی بنزديك رسول وازاوامانی بسته بود و آنکه چیزهائی که رفتی نقل کردی با مشرکان و غرض او آن بود تا از هردو گروه ایمن باشد (كُلَّمَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيها) ابوالعالیه گفت معنی آن است که هر گه ایشان‌راامتحان و ابتلا کند ببلیتی باسر کفر شوند و اظهار کفر کنند، قتاده گفت هر گه که بلائی رسد ایشان را باز باسر طریقه اول شوند از کفر ، عبدالله عباس گفت معنی آن است که هر گه که ایشانرا با کفر دعوت کنند باسر کفز شوند. و اصل فتنه اختبار و امتحان باشد وإرکاس نکس باشد و سر نگونسار گردانیدن ، و این عبارت برای تقبیح حال ایشان گفتند و برای آن باخدایتعالی حواله کرد بلفظمالم یسمّ فاعله که ازطریق خذلان و منع توفیق بود وایشان را باخود گذاشتن آنگه حقتعالی حکم ایشان بگفت فی‌قوله : (فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ) اگرازشما جدانشوند ویا میان قوم‌خود که کافرانند نروند یا دست بمصالحه و مسالمه بشما ندهند و معاهد شمانشوند و دست از قتال شما نبدارند بگیری ایشان را و بکشید هر کجا یابید که ایشان آنانند که ما شما را برایشان سلطانی مبین دادیم ، سدّی وعکرمه گفتند یعنی حجتی‌ظاهر، ودیگران گفتند دست قوی بخلاف حکم آنان که در آیت اول ذکر ایشان کرد که : « فما جعل‌الله لکم علیهم سبیلا » قوله تعالی :

وَما كانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلاَّ خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ

و نباشد مؤمنی را که بکشد مؤمنی را مگر بخطاء و کسی‌که کشت مؤمنی را بخطاء پس بر اوست

رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلى أَهْلِهِ إِلاَّ أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كانَ مِنْ قَوْمٍ

آزاد کردن بنده مؤمن ودیه سپارده بخداوندش مگر آنکه صدقه کنند پس اگر باشد از مردمانی

(۱) کپی بوزینه است .

عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ إِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ

دشمن شما وقاتل مؤمن باشد پس واجب است آزاد کردن مؤمنی واگر باشد از جماعتی که میانه شما

وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ

ومیانه ایشان پیمانی است پس بر اوست دیه سپرده با اهلش وآزاد کردن مؤمنی وکسی‌که نیابد بر اوست

فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللهِ وَ كَانَ اللهُ عَلِيماً حَكِيماً (٩٥) وَ مَنْ

روزه داشتن دو ماه پیوسته توبه از خدا و باشد خدا دانای حکیم و کسی که

يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً فِيهَا وَ غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ

بکشد مؤمنی را عمداً پس جزایش جهنم است جاودانی باشد در آن و خشم کرد خدا بر او و لعنت

وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَاباً عَظِيماً (٩٦) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ فَتَبَيَّنُوا

کند اوراوآماده برایش‌عذاب‌عظیم ای‌آنانی‌که ایمان‌آوردیدچون سفرمی‌کنیددرراه‌خداآهستگی‌کنید(١)

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَوٰةِ

و مگوئید کسی را بشما سلام کند نیستی تو مؤمن میجوئید مال زندگانی

الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَٰلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا

دنیا نزد خداست غنیمت های بسیارهمچنانکه بودید ازپیش‌پس منت گذاشت خدا برشما پس بر جای باشید

إِنَّ اللهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً (٩٧) لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ

که خدا بآنچه میکنید آگاه است برابر نیستند نشستگان از مؤمنان غیر خداوندان رنج

وَ الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ

با جهادکنندگان در راه خدا بمالهایشان و نفسهایشان تفضیل داد خدا جهاد کنندگان را بمالهایشان

وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَ كُلًّا وَعَدَ اللهُ الْحُسْنَىٰ وَ فَضَّلَ اللهُ الْمُجَاهِدِينَ

ونفسهاشان بر نشستگان بمرتبه و همه را وعده داد خدا به نیکی و افزونی داد جهادکنندگان را

عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً (٩٨) دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً وَ كَانَ اللهُ

بر نشستگان اجر عظیم مرتبه ها ازاو و آمرزش و رحمت و باشد خدا

غَفُوراً رَحِيماً (٩٩).

آمرزنده رحیم

---

(١) ترجمه تثبت است یعنی آرام باشید ودرکار بی‌اندیشه عجله نکنید .

قوله تعالی : (وَما کانَ لِمُؤْمِنٍ ـ الآیة ـ) مفسران گفتند آیه در عیاش بن ابی ربیعة المخزومی آمد که او بنزدیك رسول آمد بمکه پیش ازهجرت وایمان آورد چون رسول علیه السلام بمدینه آمد او در مکه نتوانست بودن بیامد و با بعضی کوههای مدینه رفت و جای بساخت و آنجا مقام کرد چون خبر اسلام او بمادرش رسید جزعی عظیم کرد و سخت آمد اورا وپسرانش را گفت ـ ابوجهل وحارث را پسران هشام واینان برادران عیاش بودند ازمادر ـ: که بخدای که در زیر هیچ سقفی نشوم و هیچ طعامی و شرابی نخورم تا نبیرَوی و او را پیش من نیاری ایشان برخاستند و حارث بن زیدبن انیسه باایشان بود و بیامدند بآنجا که عیاش جای ساخته بود و اورا گفتند مادرت سوگند خورده است که در زیرهیچ سقفی نشود و طعام شراب نخورد تا ترا نبیند وبا او عهد کردند و سوگند خوردند که اورا نیازارند ودر باب دین براو اکراه نکنند او چون حدیث مادر شنید و سوگند و عهد ایشان، بزیر آمد و دست در دست ایشان نهاد ایشان او را بگرفتند و دستهایش ببستند و هر برادری اورا صد تازیانه بزدند و اورا بـا مکه آوردند پیش مادرش مادرسوگند خورد که اورا ازبندها نکند تاکافر نشود واز دین برنگردد، آنگه اورا بیاوردند ودر آفتاب افکندند او چون کار براو سخت شد آنچه ایشان میخواستند از او بگفت او را بگشادند این حارث بن زید که با ایشان همراه بود او را ملامت کرد و عیب کرد و گفت یاعیاش این چیست که کردی نه بردین پدرانت بماندی ونه در دین که رفته بودی بمآندی واگر این دین که براو بودی هدی بود از هدی برگشتی و اگر ضلالت بود توچند گاه ضال بودی مانند این حدیثهای موحش گفت، عیاش گفت والله که هر کجاخالی یابم تراواز تو برنگردم تا ترا نکشم ، آنگه برخاست و با مدینه آمدو اسلام تازه کرد و در مدینه مقام ساخت پس از آن بمدتی این حارث بن زید هم بمدینه آمد و اسلام آورد و در این وقت عیاش غایب بود و خبر نداشت از اسلام حارث چون باز آمد یك روز این حارث را دید بقبا، حمله برد براو واورا بکشت مردم اورا گفتند چرا کشتی این را که این مسلمان است او گفت من ندانستم وپشیمان شد و بنزدیك رسول آمد واین حال بارسول علیه السلام بگفت وسوگند خورد که من از اسلام او خبر نداشتم خدایتعالی این آیه فرستاد «وَما کانَ لِمُؤْمِنٍ» (أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلَّا خَطَأً) گفت نباشد هیچ مؤمن را که مؤمنی را بکشد یعنی روا نباشد او را وحلال نبود و رخصت نیست او را که مؤمنی را بکشد مگر بخطا استثناء منقطع است برقول بیشتر مفسران بمعنی لکن، چنان که شاعر گفت :

مِنَ البِيضِ لَمْ تَظْعَنْ بَعِيداً وَلَمْ تَطَأْ عَلَى الأَرْضِ إلّا رِيطَ بُرْدٍ مُرَجَّلِ (١)

والمعنى عليه أنها لم تطأ على الارض لكن و طئت على برد مرجل وهو غير الارض يصفها بأنها ناعمه واين را مثال بسيار است قال الله تعالى « مالهم به من علم الا اتباع الظن » و تقدير اين است كه هيچ مؤمن را نيست كه مؤمن را بكشد بعمد و قصد اما اگر بخطا بكشد اورا حكمش اين است كه گفت در آيه و قومي گفتند استثناء متصل است ومعنى آن است كه اگر مؤمنى مؤمنى را بكشد بخطا ازايمان و حكم ايمان بيرون نباشد و اگر بعمد باشد ازحكم ايمان بدر بود ، و اين تأويل معتزله و اصحاب وعيد باشد، آنگه حكم آنكس كه او برسبيل خطا كسى را بكشد بگفت «خطأ» در هردو جايگاه نصب او بر تميز است براى آنكه در اول تقدير هم اين است إلا أن يقتله خطأ، و آنكس كه مؤمنى را بخطا بكشد (فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ) اى فعليه تحرير رقبة مؤمنة . براو است كه بردهٔ مؤمن آزاد كند، بدانكه قتل برسه ضرب است عمد محض است و خطأ محض است و خطأ شبيه بالعمد ، و مذهب ابوحنيفه وشافعي هم اين است و مالك گفت بردو ضرب است عمد وخطا و آنچه ما شبيه عمد گفتيم او عمد گفت. اما قتل عمد را دراو قود باشد و قصاص إلا كه اولياء مقتول عفو بكنند يا بديه راضى شوند و خطا شبيه عمد آن باشد كه قصد كند بتأديب كسيكه اورا در شرع باشد كه او را تأديب كند كشته شود يا كسى را فصد كند يادارو دهد و غرض منفعت ومصلحت آنكس باشد قتل حاصل شود اين خطا باشد كه بعمد ماند (٢) اينجا قصاص واجب نبود بلديه بايد دادن مغلظ در خاص مال قاتل دون عاقله ،واما خطاى محض آن بود كه كسى تيرى بصيدى اندازد بر كسى آيد كشته شود آنكس، براو كفارت در خاص مال او نباشد و ديه بر عاقله باشد مخفف چنانكه بيان كنيم و قود نباشد بهيچ حال ، اما قتل عمد هرعاقلى بالغ كه او قصد كشتن غيرى كند بهر آلت كه باشد از آهن و جز آن از چوب و سنگ و زهر و گلو گرفتن و هرچه بغالب عادت عند آن قتل حاصل آيد اگر آزاد باشد و اگر بنده و اگر كافر باشد يامسلمان مرد باشديازن بهروجه كه باشد قصاص واجب بود براو الا كه أولياء مقتول راضى شوند بديه يا بعفو و بنزديك شافعي هم چنين است و مالك و ابن

(١) ازآن زنان سفيدروى كه سفر دور نرفته وپاى برزمين ننهاده مگر برفرش بردمخطط .

(٢) آنچه مؤلف گويد جامع همه اقسام نيست چون ممكن است كسى درآزار وشكنجه مقتول مقصر وگناهكار باشد اما قصد كشتن او نداشته باشد قتل اوشبيه عمد است بلكه تاديب باندازه مشروع اگر منجر بقتل شود شايد شبيه عمد نباشد بارى اگر قاتل قصد قتل داشت عمد است و اگر قصد قتل نداشت دوقسم است يا قصد مقتول داشت يا قصد او بهيچ وجه نداشت درصورت اول شبيه عمد ودرصورت دوم خطا است .

ابی‌لیلی و ابویوسف و محمد بن‌الحسن، و بنزدیك ابوحنیفه اگر نه بآهن کشته باشد قصاص واجب نبود و شعبی و نخعی و حسن بصری همچنین گفتند و اگر کودکی یا دیوانه‌ای یا ناقص عقلی کسی را بکشد بعمد حکم او حکم خطا باشد براو قصاص نبود بل دیت باشد بر عاقله قوله « و تحریر رقبة مومنة» بنزدیك ما بردهٔ بالغ مؤمن یعنی مظهر ایمان از کلمه شهادت و شعار اسلام و با وجود بالغ طفل نشاید عندنا و عند الشافعی و این قول عبدالله عباس است و شعبی و حسن و ابراهیم و قتاده ، و اگر بالغ نیابد روا باشد که کودکی را آزاد کند مسلمان زاده و اگر نیابد کودکی را از آن نوع که باشد سواء اگر مقتول مرد باشد یا زن یا کودك یا دیوانه یا کافر یا بنده وشافعی درهمه موافقت کرد و ابوحنیفه در بنده موافقت کرد و بس و مالك در بنده خلاف کرد و اگر جماعتی مشارکت کنند در قتل یك کس بر هریکی از ایشان کفارتی باشد و جملهٔ فقها موافقت کردند مگر عثمان بتی که او گفت برهمه یك کفارت باشد و کفارت قتل عمد سه چیز باشد علی الجمع بردهٔ مؤمن که آزاد کند وشصت درویش را طعام ودوماه پیوسته روزه دارد و جملهٔ فقهاء خلاف کرده‌اند دراین، و کفارت قتل خطا یا برده باشد اگر نیابد روزه دارد دو ماه و اگر نتواند شصت درویش را طعام دهد مانند کفارت ظهار ، و شافعی رادو قول است یکی چنین که ما گفتیم ، و دگر آنکه روزه در ذمهٔ او میباشد تا آنکه توانا شود بدارد و در کفارت قتل عمداً اصلا که خود براو کفارت باشد یانه شافعی ومالك و زهری موافقت کردند و ابوحنیفه واصحابش وسفیان ثوری گفتند کفارت نیست براو هیچ وجه ، واگر کسی خود را بکشد براو دیه و کفارت نباشد بنزدیك ما و بیشتر فقهاء و شافعی گفت براو کفارت باشد در مالش بنده بخرند وآزاد کنند برای او .(وَدِیَةٌ مُسَلَّمَةٌ إلیٰ أهلِهِ) ودیتی که بأهل مقتول سپارد و ایشان اولیاء خون باشند اولیتر کس باو و بمیراث او و اگر عمد باشد یا شبیه عمد برخاص مال او واگر خطاء محض باشد برعاقله و ایشان عصبه او باشند ازبرادران پدری یاپدری ومادری دون مادری تنها واعمام و بنی‌اعمام وأعمام‌پدرو پسران‌اعمام‌پدرو موالی أعنی من فوق و به قال ابوحنیفه ، و در موالی من أسفل شافعی را دو قول است یکی چنانکه ما گفتیم که برایشان چیزی نیست ، و یکی آنکه هست و جماعتی فقیهان و ابوحنیفه گفتند پدر و فرزند هم عاقله باشند ودیهٔ قتل خطا ابتدا برعاقله واجب باشد ، و بعضی اصحاب گفتند عاقله دیت بدهند باولیاء مقتول و از قاتل باز ستانند ، و مذهب درست اول است . و شافعی را دو قولست یکی چنین که ما گفتیم و دگر آنکه برقاتل واجب میشود اولاً آنکه عاقله از او

تحمل کند و ابوحنیفه چنین گفت ، پس شافعی بیك قول موافق ماست و بیك قول موافق ابو- حنیفه ، وچون عاقله بسیار باشند و بیش از دیت باشند دیه برایشان ببخشند بنصیب ، وشافعی گفت از توانگر بیشتر از نیم دینار نستانند و از متجمل دانگ و نیم اگر چیزی بماند برامام باشد وبیت‌المال ابتدا بالاقرب فالاقرب کنند چنانکه استحقاق میراث ایشان باشد، وبنزدیك ما بر بیت‌المال چیزی نباشد (إِلَّا أَنْ یَصَّدَّقُوا) والمعنی إلا أن یتصدقوا . إلا که صدقه کنند اولیای مقتول و بایشان بخشند ورها کنند بایشان، تاء تفعل را قلب کردند باصاد و آنگه در صاد ادغام کردند و کذلك «فی اطَّیَّرنا» و«اثَّاقلتم» والاصل تطیرنا وتثاقلتم، (فَإِنْ کَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَکُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ) یعنی فان‌کان المقتول خطاء . اگر این را که بخطا کشته باشند از جملهٔ کافران باشد یعنی در میان ایشان باشد و او که کشته است مؤمن باشد کشنده‌را کفارت باشد ودیت نبود براو، وآنگه خلاف کردند بعضی گفتند که این مسلمانی باشد درمیان کافران کسی اورا بکشد براو کفارت باشد و دیت نباشد برای آنکه ورثهٔ او کافرانند و کافر از مسلمان میراث نگیرد و این قول عبدالله عباس است و سدی وقتاده وابراهیم وابن زید ، و بعضی دگر گفتند کسیرا خواست که ازسرای حرب بسرای اسلام آید واسلام آرد آنکه باسرای حرب رود چون لشکری از مسلمانان بغزاء ایشان روند کافران بگریزند او نبگریزد برای ایمانش ایشان بیایند و ندانند که او مسلمان است اورا بکشند و این از جنس قتل خطا باشد و این روایتی است از عبدالله عباس (وَإِنْ کَانَ مِنْ قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَبَیْنَهُمْ مِیثَاقٌ) و اگر این کشته از قومی باشد که میان شما وایشان عهدی باشد و ذمتی و نه ازاهل حرب باشد آنگه اورا بخطا بکشند دیتی لازم آید که بقوم واهل او دهند از عاقله بستانند و قاتل کفارت رابردهٔ مؤمن آزاد کند، آنگه دراین کشته دوم خلاف کردند که شرط هست که او مؤمن باشد یانه بعضی گفتند که اگر کافر باشد هم این حکم دارد و ایمان شرط نیست و این قول عبدالله‌عباس است و زهری و شعبی و ابراهیم نخعی و قتاده و ابن زید و این مذهب شافعی است ، و بعضی دگر گفتند مراد آن است که او اگرچه از کافران معاهد باشد او مؤمن باشد و این مذهب ماست وقول جماعت مفسران چون حسن بصری وإبراهیم النخعی (کذا) إلا آنکه مذهب ما آن است که دیت بوارثان مسلمانش دهند و بکافران ندهند و اگر هیچ وارث مؤمن ندارد دیت اوبیت المال را باشد . ومراد بعهد ذمه است. وخطا آن باشد که او قصد چیزی دگر کند آن برنیاید چیزی دگر برآید . اما دیت بنزدیك ما شش جنس باشد شتر و گاو و گوسفند وزر وسیم و حلّه

اگر مرد اهل شتر باشد صد شترواگر اهل گاو باشد دویست گاو و اگر ازاهل گوسفند باشد هزار گوسفند واگر اهل زر باشد هزار دینار واگر اهل درم باشد ده هزار درم واگر ازاهل حلّه باشد دویست حلّه واین قول ابویوسف ومحمّد بن‌الحسن است واحمدحنبل إلاّ آن است که ایشان از گوسفند دوهزار گفتند وابوحنیفه گفت اصل او سه است زر ودرم وشتر إلاّ آن است که گفت مخیّر باشد واعوازشرط نکرد (۱) وشافعی را دوقول است درقدیم گفت صدشتر اگر نیابند یاهزاردینار یا دوازده هزار درم وشتر فاضلترباشد ، وقولی دیگر آن است که درجدید گفت صدشتر باید اگر نیابد انتقال کند بابهایش چندانکه برآید ، ودرروایت بعضی اصحاب ما از درم دوازده هزار آمده است . آنکه درتغلیظ وتخفیف آن خلاف کردند دیت عمدمغلظستانند اگرزر باشد هزاردینارسرخ واگرشترباشد صدشترتمام سال ، وشافعی گفت درقتل عمد وشبیه عمد دیت برسه‌ثلث باشد سی حقه وآن سه ساله باشد درچهارم شده که مستحق رکوب باشد سی جذعه وآن پنج ساله باشد وچهل خلفه وآن آبستن باشد في‌بطونها اولادها ومحمّدبن الحسن هم این گفت وابوحنیفه وابویوسف‌وثوری گفتند ازچهار ربع باشد ربعي بیست‌وپنج بود بنت‌مخاض وآن یکساله باشد و بیست وپنج بنت‌لبون وآن‌دوساله‌باشدو بیست‌وپنج‌حقه‌و بیست وپنج‌جذعه. ودیت عمد بنزدیك ماحال باشد بنزدیك بیشتراصحاب ما وبعضی‌اصحاب ما گفتند بیك سال از اوبستانند ، وشافعی چنان گفت که قول اوّل ماست که حال باشد ، وابوحنیفه گفت بسه سال بستانند: امّا دیة عمدشبیه بالخطا مغلظ باشد براثلاث سی‌وسه بنت‌لبون وسی‌وسه حقه وسی‌وچهار خلفه که بحدّ آن باشد که فحل براو گشنی کند و در روایات بعضی‌اصحاب تا سی بنت مخاض وسی‌بنت لبون وچهل خلفه طروقة الفحل وشافعی فرقی‌نکرد میان عمد محض وشبیه الخطا در این مسئله و دراجل چنان گفت که ما در دیت خطا گوئیم درسه سال وابوحنیفه برارباع گفت چنانکه بیان کردیم درعمد مذهب او ، ومالك گفت قصاص واجب‌باشد درشبیه‌العمد(۲) چنانکه درعمد ودیت نبود . ابن شبرمه گفت دیت شبیه‌العمد حال بودچنانکه ما گفتیم درعمد محض. ودیت قتل خطامغلظ بود درماه حرام ودرحرم وشافعی همچنین گفت جز که اویکی بیفزودو آن قتل یکی ازمحارم است چون پدرومادر وبرادران و خواهران وفرزندان ایشان . و ابوحنیفه ومالك گفتند دراوتغلیظ نباشد بهیچ وجه . و درصحابه مذهب شافعی روایت کرده‌اند

(۱) اعواز نیافتن است یعنی شرط نکردکه اگر ازجنسی نیابی ازجنس دیگر دهی .

(۲) مؤیدآن‌است که درشبیه العمد قاتل‌گرچه قصدکشتن‌نداشت امادرآن‌قصدکه داشت‌وآزاری‌که کردمتعصر بود پس‌تادیب ودار ودادن ازقتل شبیه‌العمد محسوب نیست.

ازعمرو عثمان وعبدالله عباس و درتابعين سعيد بن‌المسيب وسعيد جبير وعطا وطاووس وزهری ، ومذهب‌ابوحنيفه‌روايت‌است‌ازعبدالله مسعود ودرتابعين نخعی وشعبی امّا دیت قتل خطاصد شتر باشد اگرعاقله ازاهل شتربود ارباع باشد ربعی بنت مخاض‌وربعی بنت‌لبون وربعی حقه وربعی جذعه واين روايت است ازامیرالمؤمنین علی‌عليه‌السلام وبعضی دگر گفتند اخماس است بیست بنت مخاض و بیست بنت لبون و بیست ابن‌لبون وبیست حقه وبیست جذعه واين از عبدالله مسعود روايتست ودراخبارما هردو آمده است واين روايات متكافی‌است ، واولیتر تخییر باشد وبسه‌ساله بستانند. امّا دیت اهل ذمّه بهری گفتند که چون دیهٔ مسلمانان است واين روايت کرده‌اند از ابوبكر وعثمان و عبدالله مسعود وابراهيم نخعی ومجاهد وزهری ، واين مذهب ابوحنيفه است واصحاب او، وبعضی دیگر گفتند نیمه دیت مسلمان‌باشد واين روايت است ازعمرخطاب وعمر ابن عبدالعزيز و عمروبن‌شعيب، وبعضی دگر گفتند برثلث ديت مسلمان باشد واين قول سعيد ابن‌المسيب است ومذهب‌شافعی‌واسحق‌وابوثور، واحمدحنبل گفت‌اگرقتل عمد باشد مانند دیت مسلمان باشد واگرخطا بود نیمه دیت مسلمان‌ومعاهدومستأمن وذمّی يك معنی دارد وبنزديك ما هشتصد درم باشد وفرقی نبود میان‌اهل كتاب اعنی‌جهودان وترسايان وميان گبركان دراين باب بنزديك ما كه ديت هريك ازايشـان هشتصد درم باشد ومذهب شافعی ومالك بامذهب ما موافقست دراين‌باب ، و عمر عبدالعزيز گفت ديت اونيمهٔ ديت مسلمان باشد چنانكه در اهل كتاب گفت وابوحنيفه گفت ديت او چون ديت مسلمان باشد .

قوله (فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ) ای فعليه صيام شهرين متتابعين هركه نيابد خلاف كردند درآنكه چه نيابد بعضی‌گفتند برده‌كه آزاد كند وبهای اواين قول‌مجاهد است وبيشتر مفسران ، وبعضی دگر گفته نيابد ديت وكفارت ، روزه اورا كفايت باشد ، وقايم بود مقام ديت وكفارت‌و اين قول مسروق‌است . وقول اوّل درست‌تر است برای‌آنكه ديت برعاقله است وكفـارت براو باجماع وآنچه تكليف ديگری باشداو را عوض نبايد كردن وازشرط روزه آن است كه متتابع باشد پیاپی بلافصل واگريك ماه بدارد واز دوم چيزی بدارد واگرچه يكروز باشد پس بگشايد مخطی باشد جزآنكه بنا شايد كردن وبا سرنبايد گرفتن واگريك ماه بدارد وازماه دوم‌هيچ نداشته باشد وبگشايد باسربايد گرفتن بهمه حال . قوله : (تَوْبَةً مِنَ اللهِ) نصب اوبرمفعول له باشد يعنی عودی ورجعتی‌است از خدای تعالی برشما برحمت تا تخفيف باشد آن راكه برده ندارد ودركفارت براوبسته نشود وكسی را نبودكه اعتراض كند بروجوب ديت برعاقله وگويد اين‌ظلم است ياتكليف مالايطاق

برای آنکه این آنگاه بودی که درحق عاقله برسبیل عقوبت بودی واین بروجه عبادت است وخدای‌تعالی عاقله را براین ضمان‌ثواب کرده است‌این بمثابت زکوة وخمس است نه‌آن‌است که بجنایتی که دیگری کرد اورا میفرماید گرفتن (وَكَانَ اللهُ عَلِيماً حَكِيماً) وخدای‌تعالی همیشه‌عالم وحکیم بوده است عالم باحوال‌مکلفان ومصالح ایشان وحکیم دراوامر ونواهی که ایشان را کند.

(وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً ـ الآية) مفسران گفتند آیت درمقبس‌بن‌ضبابة‌الكنانی آمدو آن آن‌بود که اوبرادرش را هشام بن ضبابه را کشته یافت دربنی‌النجار وبرادرش مسلمان بود بنزدیك رسول‌آمد ورسول را ﷺ بگفت رسول ﷺ مردی را از بنی‌فهر با او فرستاد ببنی‌النجار و گفت ایشان را بگو که رسول‌خدای سلام میکند شما راومیگوید که اگرقاتل‌برادر این مردرا میدانی بااودهیدش‌تابکشد اورا واگر نمیدانی که اورا کشته است دیت اورا ببرادرش دهی این مردفهری بیامد واین پیغام بداد ایشان گفتند : سمعاً وطاعةً لله ولرسوله . بخدای که ما قاتل اورا نمیدانیم ولکن دیتش بدهیم‌و آنگاه صدشتربیاوردند وبمقبس دادند وایشان هردو روی بمدینه نهادند ومسافت نزدیك بود شیطان وسواس آورد مقبس را که تواین دیت بستانی مردم تورا عیب کنند رأی آن است که این‌مردرا بباید کشتن تا دربرابرخون برادرت باشدو شتر براندن و رفتن آنگه رها کرد تافهری غافل شد سنگی‌برداشت بزرگ وبرسراوزد و اورا بکشت وشتری را برنشست وباقی شتربراند وروی بمکه نهاد ومرتدشد واین بیتها گفت :

قَتَلْتُ بِهِ فِهْراً وَحَمَّلْتُ عَقْلَهُ ... سَرَاةَ بَنِي النَّجَارِ أَرْبَابَ فَارِعٍ
وَأَدْرَكْتُ ثَارِي وَاضْطَجَعْتُ مُوَسَّداً ... وَكُنْتُ إِلَى الأَوْثَانِ أَوَّلَ رَاجِعٍ (۱)

خدای‌تعالی‌درحق‌اواین‌آیت‌فرستادو بیان کرد که‌هر کس‌مؤمنی رابکشد بقصد ،جزاء و پاداشت‌اودوزخ‌باشد که در آنجا خالد بداردا‌وراوخشم‌خدای براو بودولعنت کنداوراواوراعذابی عظیم دهد واهل وعید ازمعتزله وخوارج تمسك کردند باین‌آیه در آنکه کشندهٔ مؤمن ابد در دوزخ بماند وازایمان بدرآید باین کشتن‌وبنزدیك ما وجمله‌مرجیان(۲)ازاسم ایمان‌بدرنیاید

(۱) فهررا بجای برادرم کشتم ودیت او را برگردن بزرگان بنی نجار نهادم خداوندان قلعه فارع وکین خود را جستم و بربالین آسوده خفتم ونخستین‌کس ازاسلام به‌بت پرستی بازگشتم .

(۲) مرجیان‌گویند چون‌کسی مؤمن باشد برهیچ معصیت اورا عقاب نکنند واینها شبیه بعضی عوام شیعه‌اندکه بی‌عبادت خودرا أهل نجات میدانند و وعیدیه‌گویند هرکس‌گناه‌کرد کافر شود وجماعتی از جهال متدینین عصر ما نیز چنین پندارند وبا معصیت‌کاران معامله کفارکنند .

وبدين فعل مؤبد در دوزخ نماند ودليل آنكه قاتل بقتل ازحكم ايمان بدر نيايد آن است كه حق تعالى چون ذكر قتل عمد كرد ايشان را بنام ايمان خواند في قوله «يا ايّها الّذين آمنوا كتب عليكم القصاص في القتلى» ودليل بر آنكه مراد قتل عمد است آنست كه قصاص إلاّ درقتل عمد نباشد. دليل دگر دراين آيه آنست كه گفت «فمن عفي له من اخيه شيء ـ الآية» قاتل را برادر مقتول واولياء مقتول خواند ولامحال برادری دين است چه برادری نسب صورت نبندد اينجا وكافر برادر مؤمن نباشد دردين. دليل دگر ازاين آيه قوله «ذلك تخفيف من ربكم ورحمة» واين ازصفت مؤمنانست براى آنكه خداى تعالى باكافران تخفيف ورحمت نكند. آنگه آنرا كه اعتداء كند پس ازاين گفت اورا عذابى اليم باشد وذكر كفروتخليد نكرد وعذاب متناول باشد قصاص را وحكم او حكم عقاب نيست دليل بر اين قوله: «قاتلوهم يعذّبهم الله بايديكم» دليل دگر قوله تعالى «وإن طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فأصلحوا بينهما ـ الآية» ذكر ايشان بنام ايمان كرد درحال اقتتال بايكديگر واقتتال بعمد باشد بخطا نباشد وازجهت اخبار آنچه اخبار متواتر است بر آنكه رسول عليه السلام بيعت مردمان كه ستدى بر آن ستدى كه شرك نيارند وخون بناحق نكنند وآنچه شرايط اسلام است ازاجتناب كبائر آنگه گفتى «فمن فعل ذلك شيئاً فاقيم عليه الحدود فهو كفارة له ومن ستر عليه فأمره إلى الله عزّ وجل إن شاء غفر له وإن شاء عذبّه» گفتى هر كه ازاين كبايرارتكاب چيزى كند حد براو برانند آن كفارت باشد اورا وهر كه را پرده باو فرو گذارند كار او باخداست اگرخواهد بيامرزد واگرخواهد عذابش كند واگرقاتل كافر بودى اين حديث راوجهى نبودى كه حكم كافرخلاف اين باشد، ونيز اجماع امت است كه در عهدرسول عليه السلام بسيارقتل اتفاق افتاد بعمد ورسول عليه السلام ولىّ خون را گفت «أتعفوا» عفو كنى اين مردرا؟ چون شفيع گفت نه گفت ديت بستانى گفت نه گفت قصاص كنى، ومردرا نفرمود كه ايمان با سر گير كه كافرشدى ونيزشفاعت نكردى درحق كافرمرتد ونيز آنكه اورا عفو كردند يا ديت ازاوقبول كردند حكم اهل ردّه باايشان نراندند ازتحريم زن وفسادعقد واگرچيزى بودى ازاين معنى واجب بودى كه بيان كردى دگر آنكه گفت: «من اصل الاسلام الكفّ عمن قال لاإله إلا الله لاتكفره بذنب» ازاصل مسلمانى آن است كه زبان ازگويندۀ لاإله إلاالله نگاه دارى واورا بهيچ گناه كه كند كافر نخوانى. دايل دگر آنست كه كفر باتفاق جحود است وقاتل منكر نيست خداى تعالى را جل جلاله وجاحد نيست واگر آنكه كفر نيارد روا باشد كه اورا كافرخوانند آنكس كه ايمان ندارد روا باشد كه اورا مؤمن خوانند اگر گويند نه خداى تعالى

واجب کردقاتل‌مؤمن را خلود در دوزخ ، گوئیم ازاین چندجواب‌است یکی آنکه بیان کردیم پیش ازاین که عموم را صیغتی مختص نیست بل‌ألفاظ عموم که گویند‌اصحاب عموم مشترك است میان عموم‌وخصوص، دگر آنکه بیان کردیم که آیة درحق‌شخص‌معین‌آمد بروایت جماعت مفسران چنانکه‌قصه‌اش‌ازپیش‌برفت ، دگر آنکه چون‌ابطال‌عموم کردیم تخصیص توان کردن آیت بمن‌قتل مؤمناً متعمداً لایمانه ومستحلاً لقتله چون برای ایمانش کشد یا مستحل قتل او باشد کافرشود وچون کافر شود مستحق عقاب أبدبود. دگر آنکه گفت (فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ) یعنی مستحق دوزخ شود چنانکه یکی ازما گوید من فعل کذا فجزاؤه کذا از کجا که آن جزا لامحال واقع باشد بایشان وچرا نشاید که بعدالاستحقاق عفوخداوند بایشان رسد وازاینجاست مزدوری که برای کسی کاری کند ومستحق اجرتی‌شود آن زر وسیم که در کیسهٔ مستأجر باشد نگویند جزای اوست بل‌مزداو درذمّهٔ مستأجر باشد دراهمی نامعین تا ازآنجادهد که اوخواهد وازاینجا گویند جزاء قاتل العمد القود واگرچه نکرده باشند وجزاء الزانی المحصن الرجم واگرچه دروجود نیامده باشد وجزاء الکافر الخلودِ في النار ومحال است که خلود در دوزخ دروجود آید إلاّ شیئاً بعدشيء برای آنکه آنچه دروجودآید متناهی باشد وما لایتناهی در وجود محالست باین جمله معلوم شد که آنچه اصحاب وعید گفتند که جزاء موجودباشد و ناموجود را جزاء نگویند صحیح‌نیست. أما قوله(وَغَضِبَ اللهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ) مانع نیست ازاین برای آنکه این‌هم برسبیل استحقاق است وروا باشد که بعد الاستحقاق عفودریابد اورا واصحاب وعید را چاره نیست ازآنکه آیت را تخصیص کنند براصل خود بنفی‌توبه، چون‌ایشان را باشد که اخراج تایب کنند ازحکم آیه وآیه راتخصیص کنند وتقیید بنفی‌توبه، ما را باشد که اخراج کنیم آنرا که عفومتناول باشد اورا. دگر ایشان را گوئیم ازکجاخلودرا برتأبیدتفسیر دادی وخلود در کلام عرب عبارت باشدازطول مدت بیانش قولهم : خلّدت‌فلانا السجن ، وهمه عاقلان دانند نه‌سجن‌مخلّد باشدونه مسجون وقوله « أخلد إلی الارض واتّبع هواه » وفلان مخلّدإذا کان بطيءالشیب . وقوله «یحسب أنّ ماله أخلده» وهیچ عاقل دردنیاتأبید گمان‌نبرد. اگر گویند «غضب‌الله علیه ولعنه» دلیل آن کند که خارج است ازایمان گوئیم‌عطف‌است برجزا وجزا چنانکه بیان کردیم اسمی باشد واقع برمستحق دون حاصل وتقدیرآن است . وجزاؤه أن یغضب‌الله‌علیه وأن‌یلعنه . ودلیل برآنکه چنین‌است مضافاً إلی ماتقدّم من‌الأدلّة والأمثلة ومؤکّدآله قوله : «إنّما جزاء الّذین یحاربون‌الله ورسوله ویسعون في‌الأرض فساداً أن‌یقتلوا

اويصلبوا ـالآية» وازهزارمحارب يكي را بااواين معامله نرود پس‌معلوم شد که مراد استحقاق است نه وصول وحصول وقال « وجزآء سيئة سيئة مثلها » وا گرحاصل وواصل بودی این‌سخن عقیب او معنی نداشتی که گفت «فمن عفی وأصلح فأجره علی‌الله» دگر آنکه علاء بن المسیب روایت کرد عن عاصم بن ابی‌النجود عن ابن‌عباس فی هذه الآیة «فجزاؤه جهنم» که او گفت جزایش دوزخ باشد « إن شاءعذّبه و إن شاء عفی‌له » اگرخدای خواهد عذابش کند و اگـر خواهدعفوش کند . وأمّا قول آنکس که گفت قاتل عمدرا توبه نباشد قول اوخارج اجماع است ومخالف کتاب وسنت‌برای آنکه خدای‌تعالی گفت : «وتوبوا إلی‌الله جمیعاً أیّها‌المؤمنون لعلّکم تفلحون» وقوله : «فمن تاب من بعد ظلمه» وقوله «إلاّ من‌تاب وآمن» . ومانند این از آیات تخصیص‌نکرد گناهیرا دون گناهی. دگر آنکه باجماع ازکفرتوبه باشد وقتل دون‌کفر باشد چون ازآنچه بیشتر از قتلست توبه باشد 'ولیتر که ازآنچه دون کفر است توبه باشد و اخباری که دراین باب‌آورده‌اند که خدای تعالی توبهٔ او نپذیرد اخبار آحادباشد وقبول نکنند برای آنکه خلاف ادلهٔ عقل است و قرآن واجمـاع وآنچه اصحاب وعید گفتند که آیت در اهل‌صلاة است برای‌آنکه آیت اول که درقتل خطاست مختص‌است‌باهل‌صلاة، وجهی‌ندارد‌برای آنکه دیت قتل خطالازم بود هم مؤمن وهم معاهد براو کفارت لازم باشد مؤمن را وکافر را و معاهد را برای‌آنکه بنزدیك ما کفار بشرایع متعبدند واگرتسلیم کنیم که آیهٔ اول‌مختص‌است باهل ایمان وصلاة، واجب نباشد که‌آیت دوم‌حمل کنند برآیت اول بی‌دلیل جامع میان‌ایشان بل ممتنع نبود که مراد بآیهٔ اول مؤمنان باشند و بآیهٔ دوم‌کافران. واما احکامی که بقتل عمد تعلق دارد درآیت اول گفتیم که‌ذکراقسام قتل کردیم‌واختلاف‌فقهادرآن. وقتل‌عمد اگربآهن باشد واگر جزبآهن قصاص جز بآهن‌نشاید کردن لقوله عليه‌السلام : «لاقودإلاّ بحدیدة» وشافعی گفت بآن قصاص کنند که اورا کشته باشد وعمد قصد باشد وعمد إلی کذا إذا قصد إلیه وتعمد تکلف‌العمد باشد وجزا پاداشت باشد ومقابله فعل بود بخیروشر ومراد آن است که جزاء فعل اوعذاب دوزخ باشد .و« خالِداً » نصب برحال‌است و«فیها» ضمیردوزخ‌است ، وغضب‌ارادهٔ عقاب باشد ازخدای بمستحقش ولعنت طرد وإبعادوراندن ودور کردن‌ازرحمت باشد واعداد واستعداد بجاردن باشد .

(یا أیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إذا ضَرَبْتُمْ) کلبی روایت کرد از ابوصالح ازعبدالله عباس که آیت درمردی‌آمد ازبنی‌مره بن عوف‌بن سعد دینار، نام اومرداس‌بن نهیك، واوازاهل فدك بود

ومسلمان بود وازقوم اوجزاومسلمان نبودند رسول ﷺ سریتی رافرستاد بغزاء ایشان چون خبر یافتند بگریختندواین مرد مقام کرد برای آنکه مسلمان بودچون لشکر نزدیك درآمدند اندیشه کرد که نباید که نه لشکر پیغمبر باشند گوسفندان را باشکسته کوهی راند (۱) وبرسر آن کوه شدچون لشکرفرود آمدندوتکبیر کردن گرفتند او بدانست که لشکر مسلمانانندفرود آمدوتکبیر کرد وبر ایشان سلام کردو گفت«لا إله إلاالله محمد رسول‌الله»اسامه‌بن‌زید بن‌حارث آهنگ او کرد واورا بکشت و گوسفندش را براند آنگه بنزدیك رسول آمدند واورا خبردادند رسول ﷺ دلتنگ شد و خشم گرفت براسامه و گفت من دانم که او را برای طمع گوسفندان کشتی و خدای‌تعالی این آیه بفرستادرسول ﷺ آیه را براو خواند او گفت یا رسول‌الله استغفار کن برای من رسول ﷺ گفت پس با لا إله إلاالله چکنم ؟ تا چند بار اسامه ازرسول ﷺ استغفار خواست او گفت«فکیف بلا إله إلاالله» چگونه استغفار کنم برای کسیکه او گویندهٔ لا إله إلاالله را بکشد بطمع حطام دنیا تااسامه گفت من خواستمی تا آن روز ایمان آورده بودمی از آن وهن که بر من افتاد آن روز آنگه پس از آن رسول استغفار کرد برای او واورا گفت برده‌ای آزاد کن ، عکرمه گفت از عبدالله عباس که آیه درمردی آمد ازبنی‌سلیم گوسفند داشت بجماعتی از صحابهٔ رسول ﷺ بگذشت وبرایشان سلام کرد ایشان گفتند این‌مردسلام برای آن کرد تاگوسفند راحمایت کندوالامسلمان نیست آنگه‌اورا بکشتندو گوسفندانش بر گرفتند خدایتعالی آیت‌فرستاد،حسن‌بصری گفت جماعتی مسلمانان بر جماعتی مشرکان غزا کردند وایشان‌را هزیمت کردند از جمله‌ایشان مردی را بگرفتنداو گفت من مسلمانم واظهارشهادتین کرد ازاو قبول نکردند وبرای‌متاعش وسلاحش اورا بکشتند ومتاعش برداشتند رسول ﷺ کشندهٔ او را گفت مردی را که میگفت مسلمانم چرا کشتی گفت یا رسول‌الله او از خوف میگفت رسول ﷺ گفت‌چرا دلش نبشکافتی‌تا بدانی که دروغ تومیگوئی‌یا او، مارا إلا بزبان کاری نیست (۲) بسی برنیامد که کشندهٔ آن مرد بمرد اورا بیاوردند و درپهلوی گوراو دفن

---

(۱) یعنی بدامنه کوهی.

(۲) این عادت‌زشت اکنون‌هم میان فرق مسلمانان هست‌اول دشمن یکدیگر میشوند پس‌ازآن‌در تفحص اقوال وامارات طعن وکفر برمیآیند وبتکلف ومشقت دلیل میتراشند خصوصا اگرخلفاو بزرگان باکسی اظهاردشمنی کنند چنانکه جماعتی بطمع مال معاویه امیرالمؤمنین(ع)راکافرمیگفتندومرحوم سیدمحسن عاملی اعلی‌الله مقامه در اعیان الشیعه گوید اصحاب ائمه درحضورآنان یکدیگررا نسبت بکفروزندقه می‌دادند وحضرت امام‌رضا (ع) بایونس گفت اگرتو زندیق باشی وفلان ترامؤمن گوید،سود ندارد واگرمؤمن*

كردند زمين اورا برانداخت دگر باره دفن كردند زمينش برانداخت سه‌ام بار همچنين چون بديدند كه زمين اوراقبول نكرد پاى اورابگرفتند ودرشعبى ازشعاب كوه بينداختند وخدايتعالى درحق ايشان اين آيت فرستاد قوله : «يا أيّها الذين آمنوا » خداى‌تعالى خطاب‌ميكند باجملهٔ مؤمنان وميفرمايد ايشان را چون درزمين روند و سياحت كنند اگرمجاهد باشند واگرمسافر ومراد بسبيل‌الله جهادست والضرب السيرفى‌الأرض امامن‌ضرب‌الأرض بالرجل أوضرب الرّاحلة الأرض برجلها واين كنايت باشد ازسيرشديد«فتبينوا» كوفيان خوانند«فتثبّتوا»بثاء من الثبوت مگرعاصم هم اينجا وهم درسورة الحجرات وباقى‌قرّاء وعاصم خوانند (فَتَبَيَّنُوا) من‌التبيين وتثبت سكون وآهستگى باشد وترك استعجال وفلان متثبت اذا كان ساكناً ثابت‌القول والقدم فى الامور وآنكه ازتبين خواند من قولهم تبينت كذا اى علمته وبينته لغيرى اى علّمته بالبيان حق‌تعالى گفت دركار تعجيل مكنى و ثبات و سكون بجاى آرى ونيك بدانى واندیشه كنى .

(وَلاتَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ) اهل مدينه وابن عامر وحمزه وخلف خوانند بى‌الف من السلم وهوالصلح او من الإسلام ، ومگوى آنان راكه إلقاء كلمهٔ اسلام كنند برشمايا إلقاءكلمهٔ صلح كنند بر شما كه مسلمـان نئى براى طمع دنيا ، وباقى قرّاء خوانند «لمن ألقى اليكم السلام » يعنى آنانكه برشما سلام كنند وسلام تحيّة اهل اسلام است علامت مسلمانى باشد مگوى اوراكه تومؤمن نئى براى متـاع دنيا ومال ومتاع دنيا را عرض خواند تشبيهاً بالعرض الّذى هو خلاف الجوهر ولايكون له لبث كلبث الاجسام ، ثبات وبقاندارد و گذرنده باشد براى آنش عرض خواندكه مشبهست بعرض لايبقى ، آنكه گفت اگـر شما چنين كارها بطمع حطام دنيا ميكنى وطمع غنيمت بنزديك خداى‌تعالى غنيمتها بسيار است يعنى

* باشى واوزنديقت گويد ترازيان‌ندارد.وسيدرحمه‌الله فرمايدكار بدان رسيدكه اگرازكسى لفظ رياضت شنوند وأمثال‌آن اورا بتصوف متهم‌كنند وجماعتى بيشتر فقهاى‌مارا تكفير ميكنندكه چرافرق‌ديگر اسلام‌را مسلمان دانسته وأخباريان همه‌مجتهدين‌رامخرب‌دين وخارج‌ازطريقه‌ائمه‌طاهرين وتابع‌مخالفين دانندوهركس‌كتب‌آنان‌را بخواندكافرشمارندبلكه‌گاه درباره آنها چيزهاگويندكه‌ازتكفير كم‌نيست وگاه مطلبى‌رابعقيده‌خوداز اصول‌دين مى‌شمارد وهركه رابدان اقرارنداردكافرمى‌گويد بلكه بدان حدرسيدند كه مخالف‌درمسائل‌فرعيه‌غيرضروريه‌راهم‌كافر گفتندانتهى. وبالاترازآنچه سيدفرمودهم دراخباريين‌ديديم كه باحتمال‌مخالفت تكفير كردندمثلاًأبوعلى‌بن‌سيناوأبونصر فارابى‌راكافرگفتندبانكارمعاد باآنكه‌أبوعلى اقرار بدان‌كرده‌است دركتب خويش وگويند او كافر است براى آنكه شايد اقراراو از ترس متدينين زمان‌خودبوده وگرنه چگونه ميشودكسى مانندا و بمعاد معترف باشد .

ثواب بهشت آنکس‌را که‌تحرّج کند ازمثل این کارها آنگه گفت این‌همه تعجب‌نیست ازایشان شما نیزهمچون ایشان بودی پیش‌ازاین یعنی کافربودی باظهار کلمهٔ اسلام ایمن‌شدی این‌قول ابن‌زید است بعضی دیگر گفتند : (کَذٰلِكَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ) شما نیزهمچنین بودی که این مقتول ایمـان ازقوم کفار پوشیده میداشتی ترس ایشانرا (فَمَنَّ اللهُ عَلَیْکُمْ) خدای بر شمـا منت نهاد بتقویت شما تا متمکن شدی و اسلام‌ظاهر بکردی، واین قول سعید جبیر است . مغربی گفت : « کذلك کنتم من قبل » شما پیش از این همچون او بودی ، اُحاد وأذلاء . یك یك بی یار و ناصر ، هر کس کـه شما را دیـدی بر شما ظفریافتی «فمنّ الله علیکم » ای کثّرکم و أظهرکم علی المشرکین . سدّی گفت : تاب الله علیکم . خدای تعالی توبهٔ شما بپذیرفت(فَتَبَیَّنُوا)نیك‌بدانی‌یاتثبت کنی‌وتأنی‌بجای‌آری، ودر آیة دلیل‌نیست بر آنکه ایمان‌قول‌بزبان‌باشد برای‌آنکه حکم اسلام ازتبقیه و حقن‌الدّماءوالاموال باسلام باشد و ثواب برایمان باشد و ایمان بدل باشد و اسلام بجوارح، ونیز درآیت تمسك نیست مجبره‌رابرای آنکه خدای‌تعالی گفت«فمنّ الله‌علیکم»برای‌آنکه این‌منت برقول‌بیشتر مفسران براعزاز واظهار واکثار است و برقول ابن‌زید که گفت منت باسلام است مراد آن است که بالطاف و توفیق‌واقدار و تمکین‌وازاحت علت ونصب ادله واسبابی که درتکلیف تعلق دارد بخدای تعالی تابنده ایمان آرد وبرایمان ثبات کند (إِنَّ اللهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً) که خدای‌تعالی بهرچه شما میکنی ازخیر وشر عالم است براو هیچ پوشیده نیست، وابوجعفر من طریق‌النهروانی خواند «لست مؤمناً» بفتح میم دوم علی انه‌مفعول، و ابوالقاسم بلخی این قراءة روایت کرد از باقرعليه‌السلام و معنی‌آن باشد که آنکس‌که بأمان بشما آید و از شما زنهار جوید مگوی اورا که توایمن نه‌ای و ماتورا ایمن‌نخواهیم کردن ، براین‌قراءة اصل کلمه‌امان باشد وقراءة عامه ازایمان‌باشد.

(لایَسْتَوِی القاعِدُونَ مِنَ المُؤْمِنِینَ) کلبی روایت کرد از أبوصالح از عبدالله‌عباس که سبب‌نزول آیه‌آن بود که چون خدای‌تعالی ذکر مجاهدان کرد و بیان‌درجات‌ایشان‌ترغیب کرد ایشان‌را درجهاد، عبدالله أم‌مکتوم و عبدالله‌بن جحش بنزدیك رسول‌آمدند وایشان نابینا بودند گفتند یارسول‌الله خدای‌تعالی بندگان راجهاد فرمود و ترغیب کرد و احوال ما از بی دیدگی این‌است که تو میدانی وما راآرزوی جهاداست مارا رخصتی هست که جهاد نکنیم این آیت فرود آمد و استثناء کرد خداوندان ضرررا یعنی‌عمی و ضزر درآیت گفتند عماست و أعمی

را ازاینجا ضریر گویند و آن فعیل است بمعنی مفعول، حماد روایت کرد از ثابت از عبدالرحمن أبي لیلی که این آیت اول چنین آمد که «لایستوی القاعدون من المؤمنین والمجاهدون» . عبدالله بن ام‌مکتوم دعا کرد و گفت «ألّلهم أنزل عذری» بارخدایا عذرمن فروفرست خدای تعالی بفرستاد (غَیْرُ أُولِی الضَّرَرِ) وبفرمود که بجای خود بنه وپس از آن بغزارفتی و گفتی مرا راست بداری در برابر دشمن ورایت بمن دهی که من نبگریزم و نتوانم گریختن. زید بن ثابت گفت «غیراولی الضرر» أی الزمانه آنکه زمن نباشد (۱) ومقعد نبود، علي بن ابي‌طلحه گفت از ابن عباس که مراد بضرر عذر است هرعذری که باشد. اهل‌مدینه وابن کثیر خواندند غیر منصوب بر استثناء و باقی قراء خواندند غیر برفع بر صفة قاعدون حق تعالی گفت راست نباشد مؤمنانی که فرو نشینند ازجهاد بی‌عذری و منعی طلب رفاهیت و آسایش را بامؤمنانیکه ایشان بجان ومال جهاد کنند درسبیل خدای ایشان درمنازل ودرجات راست نباشند بااینان بل اینان را که مجاهد باشند فضل ایشان راست بر آنانکه نشسته باشند و این تفضیلی است که خدای تعالی داد ایشان را بقوله (فَضَّلَ اللهُ الْمُجاهِدِینَ بِأَمْوالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقاعِدِینَ دَرَجَةً) آنکه گفت ایشان نیز بی‌نصیب نه‌اند هر کسی پایهٔ خود دارد(وَكُلاًّ وَعَدَ اللهُ الْحُسْنى)خدای تعالی همه راوعدهٔ ثواب داده است وحسنی تأنیث احسن باشد که افعل تفضیل بود و کنایت است از ثواب بیانش «للّذین أحسنوا الحسنی و زیادة» (وَفَضَّلَ اللهُ الْمُجاهِدِینَ عَلَى الْقاعِدِینَ أَجْراً عَظِیماً دَرَجاتٍ مِنْهُ ـ الآیة) و خدای تفضیل داد جهاد کنندگانرا بر نشستگان بثوابی و مزدعظیم درجه‌های و پایه‌های از او وآمرزش ورحمت . اگر گویند در اول آیت گفت تفضیل یك درجه است و در آخر آیت گفت بدرجات است واین متناقض باشد گوئیم ازاین دوجواب است یکی آنکه خدای تعالی در اول آیه وعده داد بفضل مجاهدان را بر نشستگانی که خداوندان ضرر باشند بیك درجه ودر آخر آیه بر نشستگانی که نه خداوندان ضرر باشند بدرجات و بر این وجه تناقض زایل بود جواب دوم آنکه مراد بدرجه دراول آیه علوّ منزلت است و ارتفاع قدر برسبیل مدح گویند: فلان أعلی درجة عندالامیر من فلان. و مراد بدرجات درجات بهشت است که درجات بهشت متفاضل باشد بعضی را بر بعضی بر قدر استحقاق و بر این وجه همه تنافي زایل باشد.

قوله تعالی :

---

(۱) یعنی زمین‌گیر نباشد و باید دانست که ببسیاری از روایات شأن نزول اعتماد نمیتوان کرد تا بگویند خداوند تعالی چرا اول سخن جامع الاطراف نگفت تا چون محذوری پیش آمد استدراك آن کرد مانند کسیکه متنبه نباشد وپس از آن متنبه شود .

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ

آنانکه ستانند ایشان را فرشتگان ستمکار برخودهاشان گویند درچه بودیدشما گفتند بودیم ضعیفان

فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ

در زمین گفتند آیا نبود زمین خدا وسیع پس هجرت اختیار کنید در آن پس آنها جایگاهشان

جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (۱۰۰) إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ

جهنم استو بداست بازگشت‌آن مگر عاجزان از مردان و زنان و فرزندان

لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا (۱۰۰) فَأُولَٰئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ

که نداشته باشند چاره و نیابند راهی آنهاشایدکه خدا در گذرد از ایشان و باشد

اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا (۱۰۱) وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغَمًا كَثِيرًا

خدا عفوکننده وآمرزنده وآن‌کس‌که هجرت کند درراه خدا می‌یابد درزمین راحت وکشتگاهی بسیار

وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ

وفراخی وکسیکه بیرون آید از خانه‌اش مسافر بسوی خدا و رسولش پس دریابد اور ا مرگ لازم باشد

أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۰۲) وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ

اجرش بر خدا و باشد خدا آمرزنده و مهربان و چون سفر کنید در زمین نیست بر شما گناهی

جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ

که قصر گردانید از نماز اگر بترسید که رنجه دارد شما را کافران که کافران

كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا (۱۰۳) وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ

بباشند شما را دشمن آشکار و چون باشی در ایشان و نماز کنی برای‌ایشان باید که بایستند گروهی

مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ

ازایشان باتووبایدکه برگیرند اسلحه شان را پس‌چون سجده‌کنند بایدکه باشند ازپشت‌سرشما وبایدکه بیایند

طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ

گروه دیگری‌که نماز نکرده باشند، پس نمازگذارند با تو و باید که برگیرند پاسشان و سلاحشان را

وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً

دوست داشتند كافران كه غافل شويد از سلاحتان و متاعهاتان پس حمله ميكردند برشما حمله

وَاحِدَةً وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى

واحده و نيست گناه بر شما اگر باشد بر شما رنجى از باران يا باشيد شما بيمار

أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً مُهِيناً (١٠٤)

كه بگذاريد اسلحه تان را و بگيريد پاستان را خدا آماده كرد براى كافران عذابى خوار كننده

فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلوٰةَ فَاذْكُرُوا اللهَ قِيَاماً وَقُعُوداً وَعَلَى جُنُوبِكُمْ فَإِذَا

پس چون گذاريد نماز را پس ياد كنيد خدا را ايستاده و نشسته و بر پهلوهاتان پس چون

اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلوٰةَ إِنَّ الصَّلوٰةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْقُوتاً (١٠٥)

آرميديد بپا داريد نماز را كه نماز باشد برمؤمنان نوشته بوقت

وَلاَ تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ

وسست نشويد در طلب آن قوم كه اگر شما الم و درد مى‌يابيد، ايشان درد مى يابند چنانكه شما مى يابيد

وَتَرْجُونَ مِنَ اللهِ مَا لاَ يَرْجُونَ وَكَانَ اللهُ عَلِيماً حَكِيماً (١٠٦).

واميد ميداريد شما از خدا آنچه اميد نمى دارند و خدا دانا و درستكار است

قوله تعالى قوله(إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيٰهُمُ الْمَلاَئِكَةُ) مفسران گفتند آيت در جماعتي آمد از اهل مكه كه بزبان ايمان آوردندو در دل نفاق داشتند ازجملهٔ ايشان قيس‌بن‌الفاكه بودوقيس‌بن‌الوليدبن‌المغيرة و هجرت نكردند بارسول عليه السلام چون مشركان ببدر حاضر آمدند ايشان با مشركان حاضر آمدند چون قلت لشكر مسلمانان ديدند گفتند«غرّ هؤلاء دينهم »دين ايشان اينان را بفريفته است ايشان در غزاة بدر كشته شدند و فرشتگان برروى وپشت ايشان ميزدند و ميگفتند . « ذوقوا عذاب الحريق » ابوالجارود روايت كرد از باقر عليه السلام كه اينان پنج كس بودند حارث بن زمعة بن الاسود و ابوالعاص بن منبه بن الحجاج و عليّ بن امية بن خلف و قيس بن الوليدبن المغيرة و قيس بن الفاكه بن المغيرة هرپنج ببدر كشته شدندحق تعالى گفت كه آنان كه فرشتگان جانهاى‌ايشان برداشتند وايشان‌ظالم نفس خودبودند،ونصب

او برحال است از مفعول یعنی در آن حال که ایشان چنین بودند و توفي و إستیفاء تمام بستدن باشد و توفیه تمام بدادن باشد ومراد قبض روح است وقبض واستیفاء و توفی دریك طریق باشد جز که توفی بلیغ تراست از قبض ومرده‌را متوفی برای آن گویند که مقبوض الروح باشد. قال‌الله تعالی «الله یتوفّی الانفس حین موتها». مراد بظلم نفس کفر است واصل او نقصان حظ نفس باشد یقال ظلمته حقه إذا بَخَسْتَهُ حقّه وشاید که‌مراد ادخال الضرر علیها بالعقاب باشد و گفته اند مرادبملائکه ملك‌الموت‌است و گفته‌اند مراد اعوانان‌اویند و گفته‌اند مرادفرشتگانند که روز بدر خدای‌تعالی ایشان‌را بیاری رسول ﷺ فرستاد فی‌قوله: «یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین» (قالوا) گفتند ایشان را یعنی فرشتگان گفتند این کافران را (فِیمَ کُنْتُم) درچه بودی شما؟ سؤال تو بیخ وتعنیف است و بیان کردیم که حرف‌جرچون در ماء استفهامی شود الف ازاو بیفکنند و بفتحه اکتفا کنند چنانکه فیم ولم وبم وعلام و حتام (قالوا کُنّا مُسْتَضْعَفِینَ فِي الأَرض). جواب‌دادند که مادرزمین‌مکه ضعیفان‌بودیم ومستضعف آن باشد که اوراضعیف‌دارندیعني ضعف‌ماپوشیده نبود برمردمان که مشرکان‌مارا ضعیف کردند فرشتگان ایشان‌راجواب دادند که (أَلَمْ تَکُنْ أَرضُ‌اللهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِیها) نهزمین خدای فراخ بود گفتند زمین مدینه خواست. قوله «فتهاجروا» در محل نصب است برای آنکه جواب استفهام است بفاء وعلامت نصبش سقوط نون است چنانکه گفت: «وهل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا» نه زمین فراخ بود تا هجرت کردی‌تان (۱) در زمین آنکه حقتعالی بیان کرد که اینان دروغ‌میگویند و این تعلل باطل است و آنچه گفتند بنفاق گفتند وإنما مأوی و مرجع ایشان دوزخ است «ومأوی» مفعل باشد من‌أوی الیه اذا ذهب‌إلیه (وَساءَتْ مَصِیراً) یعنی وساءت‌النار مصیراً ومصیر مرجع باشد یقال‌صار إلیه‌إذا رجع‌إلیه ونصب‌او برتمیزاست. قوله (إِلّا المُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ - الایة) آنکه‌استثنا کرداز ایشان گروهی‌مستضعفان برحقیقت‌را که ایشان راراه وحیلتی‌نباشد ازمردانی پیرو درویش وزنان و کودکان که اینان چارهٔ هجرت و برگ وساز وقوت آن ندارند که بیرون‌آیند وراه ندانند ایشان که چنین باشند همانا خدای تعالی ایشان را عفو بکندچون‌عذر ایشان‌داند، وعسی برای مقاربت عفو وترجّي ایشان گفت‌تا

---

(۱) کلمه‌تان درکردیتان بجای کاف خطاب است درعربی مانند تلکم وذاك در فارسی عهدمؤلف با فعل مستعمل بود چنانکه در اراًیتك بجای ارأیت و اکنون هم درقم وقزوین وکرمانشاه وبلاددیگر مستعمل است.

مكلف قاطع نباشد بر آن بل‌متردد بود ازميان‌خوف ورجا كه‌خداى تعالى عفو كننده وآمرزنده است . حسن بصرى روايت كرداز رسول ﷺ كه‌او گفت هر كه دين خود بگريزاند اززمينى بزمينى واگرچه ازروى مثل بدستى (١) باشد بهشت واجب شود اورا ودر بهشت رفيق‌ابراهيم خليل باشد و رفيق من كه محمدم (وَمَنْ يُهاجِرْ فِي سَبِيلِ اللهِ) وهر كه او هجرت كند در راه خداى يعنى در طاعت خداى و رضاى او(يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُراغَماً كَثِيراً وَسَعَةً) درزمين مرا غمى بسياريابد و فراخى، مجاهد گفت مراغم متزحزح باشد يعنى مبعد و دورى از مكاره عبدالله عباس وضحاك گفتند مراغم متحول باشد اززمينى بزمينى ،وابوعبيده گفت مراغم مهاجر باشد و گفتندمذهب ومضطرب(٢)وقال‌النابغة الجعدى :

كَطَوْدٍ يُلاذُ بِأَرْكانِهِ عَزِيزُ المُراغَمِ وَالمَذْهَبِ (٣)

وقال آخر :

إلىٰ بَلَدٍ غَيْرِ داني المَحَلّ عَزِيزُ المُراغَمِ وَ المَهْرَبِ (٤)

«وسعة» گفتند مراد فراخى‌شهرهااست و گفتند مرادفراخى روزى‌است ومعنى‌آيت‌برنهاد اين بيتها است كه شاعر گفت :

وَفي‌الأَرْضِ عَنْ ذي الجَوْرِ مَنْأىً وَمَذْهَبٌ
وَكُلُّ بِلادٍ أُوطِنَتْ كَبِلادي (٥)

و ديگر گفت :

وَفِي‌النّاسِ إنْ رَثَّتْ حِبالُكَ واصِلٌ وَفِي‌الأَرْضِ عَنْ دارِ القِلىٰ مُتَحَوَّلُ
إذا أَنتَ لَمْ تُنْصِفْ أَخاكَ وَجَدْتَهُ عَلىٰ شرف الهِجْرانِ إنْ كانَ يَعْقِلِ
وَيَرْكَبُ حَدَّالسَّيْفِ مِنْ‌أَنْ تُضِيمَهُ إذا لَمْ يَكُنْ عَنْ شَفْرَةِالسَّيْفِ مَزْحَلٌ
وَكُنْتُ إذا ما صاحِبٌ رامَ ظِنَّتي وَ بَدَّلَ سُوءً بِالَّذي كُنْتُ أَفْعَلُ

---

(١) بدست بمعنى‌وجب است يعنى شبر.

(٢) مراغم مهاجر است يعنى جائى‌كه بدان‌هجرت‌كنند و مذهب يعنى محل رفتن‌و مضطرب‌يعنى محل رفت‌وآمد وهمه اسم مكانند .

(٣) مانندكوهى‌كه باركان آن پناه برند وراه رفتن‌بدان دشوار باشد .

(٤) سوى شهرى‌كه نزديك نباشد و رفتن وگريختن بدان سخت باشد .

(٥) در زمين جاى هست‌كه از ستمگر توان دورگشت ورفت وهرزمين‌كه گام نهند و مسكن‌گيرند در آن مانند شهر خود من است .

قَلَبْتُ لَهُ ظَهْرَ المِجَنِّ فَلَمْ أَدُمْ عَلَى ذاكَ إِلّا رَيْثَ مَا أَتَحَوَّلُ
إذا انصرَفَتْ نَفْسي عَنِ الشَّيءِ لَمْ تَكَدْ إِلَيْهِ بِوَجْهٍ آخِرَ الدَّهْرِ تُقْبِلُ(۱)

یقول العرب راغمت فلاناً اذا هاجرته و تركته و إن كان بالرغم منه والمذلة و أصله من الرغام وهو التراب ومنه قولهم على رغم أنفه وقولهم و إن رغم أنفه ای ترب ، اصل کلمه این است که گفتیم مفسران گفتند سبب نزول آیت آن بود که چون خدای تعالی آن آیت فرستاد که پیش از این است «إن الذين توفيهم الملائكة ظالمی أنفسهم ـ الآية ـ» جماعتی مسلمانان منهم ضمرة بن العيص بیمار بود گفت من از جملهٔ آنان نه ام که خدا استثناء کرد مرا بل من راه دانم و ساز دارم حرام است برمن اگر من یکشب درمکه مقام کنم بفرمود تا برای اوچهارپای وجای خواب بساختند واورا ازمکه بیرون آوردند درراه چون به تنعیم رسید فرمان یافت خدای تعالی دراو این آیت بفرستاد عمر بن شبّه گفت این مرد ابوامية بن سمرة بن جندب الخزاعی بود زبیر بن بکار گفت خالد بن حزام بود. عکرمه گفت جماعتی ازمکه بدر آمدند تا بمدینه آیند مشرکان ازقفای ایشان بدر آمدند وایشان را بفریفتند وبازپس بردند خدای تعالی درایشان این آیت بفرستاد « و من الناس من يقول آمنا بالله فاذا اُوذی فی الله جعل فتنه الناس كعذاب الله » مسلمانان ازمدینه این آیه بایشان نوشتند ایشان بخواندند وتوبه کردند و هجرت کردند خدای تعالی در ایشان این آیت فرستاد «ثم إنّ ربّك للذين هاجروا من بعد ما فتنوا ثمّ جاهدوا وصبروا إنّ ربّك من بعدها لغفور رحيم » . آنگه حق تعالی درحق آنان که هجرت کردند و درراه وفات رسید ایشان را این آیت فرستاد و گفت : (وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ ـ الآية) هر که او از خانهٔ خود بیرون آید . (مُهاجِراً) هجرت کننده (ونصب او برحال است) بخدای و پیغمبر آنگه مرگ دریابد اورا. (فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللهِ) . و سبب آن بود که چون این مرد بیمار از مکه بیرون آمد آنجا که حال براوسخت شد ودانست که بخواهد مردن دست راست میآورد و بر دست چپ میزد و میگفت «اللّهمّ هذه لك وهذه لرسولك» بارخدایا این بیعت توراست واین بیعت رسولت راست

(۱) اگر رشته کارتو گسیخته شود درمیان مردم کسی هست که آن را بازپیوندد ودرزمین جائی هست که از سرای دشمنان بدان انتقال کنی اگر با برادرت انصاف ندهی اورا آماده هجران یابی اگر خردمند باشد و اگر چاره وگریزی ازشمشیر تیز نداشته باشد برای پرهیز از بیدادگری تو تیغ بکار خواهد برد . هرگاه دوستی من خواهد و نیکی مرا ببدی مکافات کند پشت سپر را سوی او بگردانم و برآن حال ثابت نمانم مگر بآن اندازه که ساز رفتن کنم من چون از چیزی برگردم تا روزگار باقی است بسوی آن روی نیاوردم .

«أبايعك على ما بايع عليه رسولك» بيعت میکنم ترا بر آنچه رسولخدای ترا بیعت کرد این بگفت و گذشته شد مسلمانان گفتند اگر بمدینه رسیدی ثواب ومزد مهاجران یافتی اما چون نرسید ندانیم که اورا مزدمهاجران باشد یا نه مشرکان گفتند این مرد نه بخانهٔ خودبماند و نه بمقصود رسید برطریق شماتت خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت: «فقد وقع أجره على الله» ای وجب، مزد او برخدای واجب شد و بنزدیك خدای واقع شد و بموقع افتاد. (وَكانَ اللهُ غَفُوراً رَحِيماً) و خدای تعالی آمرزنده است آن را که اول حال شکر کرد و بخشاینده است براو در آنچه درحال اسلام کرد. (وَإِذا ضَرَبْتُمْ فِي الأَرْضِ). وچون درزمین سفر کنی و بروی. (فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ - الآية) برشما بزه وحرجی نیست که قصر کنی در نماز اگر ترسی ازفتنهٔ کافران بدانکه ظاهر آیت چنین می نماید که قصردر نماز روا نبود إلا باخوف، وخلاف نیست که اگرخوف باشد یا نباشد در نماز سفرقصر باید کردن وخوف شرط نیست درقصر نماز برای این معنی اصحاب شافعی گفتند اینجا کلام تمام است که گفت «من الصلوة» قوله «إن خفتم» ابتداء کلامی دگر است وواو مقدراست وتقدیر آن است که (و إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا). و آنچه اوراحمل کرد براین آن است که ما گفتیم ، وجماعتی بسیارازفقهاء گفتند که اگرچه ظاهر قرآن چنان است که قصر باخوف شاید این حکم منسوخ است باجماع وبنزدیك او نسخ الكتاب بالسنة روانباشد آن را بنابراین کرد و برمذهب ماو دیگرفقهاء آن است که نسخ القرآن بالسنّة المعلومة المقطوع عليها رواباشد برای آنکه سنة معلومه از اخبار متواتر واجماع امت حکم قرآن است چنانکه نسخ قرآن روا باشد بعضی ببعضی نسخ قرآن بسنة مقطوع عليها روا باشد و فرقی نبود . فأما نسخ القرآن بالسنة غير المقطوع عليها بناء آن برعمل باخبار آحاد باشد بنزدیك او روا باشد و بنزدیك ما روا نباشد برای آنکه بنزدیك ما عمل باخبار آحاد روا نباشد (١) و آن تقدیر که ایشان کردند آیت راتقدیری فاسداست برای آنکه اگر «ان خفتم» بشرط مستأنف کنند آنرا جزائی بایدبود درآیت جزای آن شرط که ایشان تقدیر کردند نیست دگر آنکه واوی تقدیر کردند که درکلام نیست و نه دلیلی هست برحذف آن. و نیز ظاهر آیت

---

(١) بمذهب مؤلف این تفسیر و بسیاری از علمای ما بخبر واحد عمل نمیتوان کرد نه دراصول الدین و نه در فقه و جماعتی عمل بآنرا در فقه جائز میشمارند ودر اصول الدین جائز نمیدانند وحق آن است که نسخ قرآن بخبر واحد جائز نیست هرچند خبر واحد حجت باشد چون ائمه (ع) بمادستور دادند هرخبر مخالف قرآن دیدیم آنرا رد کنیم .

آن است که مرد مسافر مخیر است در قصر نماز و بنزدیك ما و بیشتر فقهاء آن است که مسافر مخیر نیست بین القصر والاتمام بل‌چون سفر بشرایط خودبودواجبست اورا که قصر کندومذهب شافعی آن است که مسافرمخیر است اگر خواهد قصر کند و اگر خواهد اتمام و اتمام‌اولیتر باشد والقصر رخصت . عبدالله عباس گفت اول‌نمازی که در او قصر فرمودند نماز دیگر بود(۱) بعسفان درغزاة ذی‌أنمار واین هم از جملهٔ‌آن است منسوخ است باخبار متواتر دراجماع‌اهل البیت اعنی التخییر بین‌القصر والاتمام و بنزدیك مافرض مسافر قصر است چنانکه فرض حاضر اتمام است وخوف شرط نیست بل خوف سببی است برأسه موجب قصر است و از شرائط سفر تا دراو قصر باید کردن آن‌است که سفر مباح باشد یاطاعت ، معصیت نبود ، وهشت فرسنگ باشد یابیشتر ، وابوحنیفه گفت سه مرحله باید بیست وچهار فرسنگ ، وشافعی گفت شانزده فرسنگ چهل و هشت میل ! وگروهی دگر از فقهاء گفتند دَر اندك و بسیار سفر قصر واجب بود و قصر در نماز چهار گانه (۲) واجب باشد از نماز پیشین و دگر و نماز خفتن که چهاردو شود فأما نمار شام و نماز بامداد برحال خود بود در سفر و حضر و بنزدیك ما از سنت هفده رکعت بیفتد در سفر و هفده بماند آن هفده که بیفتد شانزده رکعت پیشین است و دیگر(۳)و دو رکعت نشسته از پس نماز خفتن که آن‌را و تیره گویند و آن بیك رکعت شمارند. و از شرط مسافر تا قصر کند آن‌است که‌نیت‌سفر از شب کرده باشد چه‌اگر بروز اتفاق افتدنا گاه که بیرون رود آن‌روز نماز تمام کند (٤) وتااز شهر بیرون نرود و چندان نبشود که دیوارهای شهر ازچشم او غایب شود یابانگ نماز شهر نشنود اورا قصر نشاید کردن وچون بشهری یا منزلی فرود آید وده روز نیت مقام کند حکم او حکم حاضران‌است و اگرعزم مقام کمتراز ده روز باشد نماز بقصر کند که حکم او حکم مسافر است و اگر نداند که چه مقدار مقـام خواهد بودن گوید امروز بروم و فردابروم ومنتظر صحبت‌باشد وهرساعت مجوزبود که‌صحبت در افتد او نماز بقصر کند تا سی‌روز اگر سی‌روز بگذرد سی و یکم روز نماز تمام کند و اگر همه یك نماز باشد و آنکس که یك نماز تمام کند درمنزل پس ازآن عزم مقام ده روز بگرداند اورا نماز تمام باید کردن. و چند کس‌را ازجملهٔ مسافران قصر نشاید کردن مکاری و ملاحو

---

(۱) یعنی نماز عصر .

(۲) یعنی چهاررکعتی .

(۳) یعنی هشت رکعت نافله ظهر وهشت رکعت‌نافله عصر .

(٤) علمای زمان ما این شرط را مراعات نکرده اند .

شبان و بدوی که بطلب باران گردد و آنکه درامارت خود می گردد ازشهری بشهری و آنکه در تجارت می گردد ازبازاری ببازاری و آن را که سفر بیش از حضر باشد وحدش آن بود که درشهری ده روز بیشتر مقام نکند و آنکه سفر او معصیت باشد و آنکس که سفر او بصید لهو وبطر باشد فأما آنکس که صید او برای تجارت باشد او نماز تمام کند و روزه بگشاید (١) و آنکس که سفر او بصید باشد برای قوت عیال اورا نماز قصر باید کردن وروزه بگشادن ، و در چهار جایگاه اتمام مستحب است درمکه ومدینه ومشهدامیر المؤمنین علیه السلام ومشهدحسین بن علی علیهما السلام و قولی دگر درآیت آنست که مراد بقصر نماز قصر ارکان نماز است درحال خوف و بنزدیك ما نماز خوف بقصر باید کردن چون نماز سفر و بیانش بیاید و نماز شدت خوف بایماء باشد روی بتکبیر احرام بقبله کند و آنکه چنانکه میآید روی می گرداند و رکوع وسجود باشارت کند و سجودش از رکوع خافض تر باشد اگر چنین نتواند کردن ببدل هرر کعتي چهار تسبیح کند «سبحان الله و الحمد لله ولا إله إلاّ الله والله اکبر » . و بعضی مفسران گفتند قصر دو گونه است یکی قصر نمار مسافر بی خوف که اورا هرچهارر کعت دوشود ویکی خوف قصر نماز که آن قصر قصر باشد أعنی قصر نماز مسافردو یکی شودچنانکه آنچه حاضررا چهار باشد مسافر خایف رایکی باشد و این مذهب عبدالله عباس است بروایتی و فتنهٔ کافران در آیت دل مشغولی دادن ایشان باشد مؤمنان را بترسانیدن و کید کردن وحرب کردن باایشان واصله في الامتحان، ابن جریج و قتاده گفتند در قراءت اُبی چنین است « إذا ضربتم في الارض فلیس علیکم جناح أن تقصروا من الصلاة ان یفتنکم الذین کفروا» «وإن خفتم» در جامع او نیست علی معنی لئلا یفتنکم الذین کفروا کما قال الله تعالی . «یبین الله لکم أن تضلّوا » والمعنی لئلا تضلّوا و قوله « وألقی فی الارض رواسی أن تمید بکم» والمعنی لئلا تمید بکم . و معنی آنکه برشما حرجی نیست که قصر کنی از نماز تا بفتنه نیفکند شمارا کافران و براین قراءت چون در آیت خوف نبود بر مذهب ما و مذهب فقهاء راست باشد، و راوی خبر گوید که من گفتم عمر خطاب را که مارا چه عذر است که قصر میکنیم خدای تعالی بخوف مشروط بکرد وما ایمنیم گفت اینکه تورا مشکل است مرا نیز مشکل بود از رسول علیه السلام پرسیدم گفت : «صدقة تصدق الله بها علیکم فاقبلوا صدقته » گفت صدقه است که خدای تعالی بشما داد صدقهٔ او قبول کنی وقومی گفتند که قصر روانباشد إلا باخوف و این ازعایشه روایت کردند و سعد ابووقاص ، واین خلاف منقرض است ودرفقهاء مذهب هیچکس نیست. قوله(إنّ الکافرینَ کانوا لکم عدوّاً مبیناً) برای آن بلفظ واحد گفت

---

(١) یعنی میان نماز وروزه دراین مسئله فرقست وعلمای زمان ما فرق نمی گذارند بصفحه ٥٥ جلد دوم رجوع شود .

عدو با آنکه کافران جمعند که فعول وفعیل را لفظ واحد وجمع یکی باشد یقال رجل عدوٌ وقوم عدوٌ و کذلك کفور وشکور و کذلك جریح و قتیل .

قوله (وَ إِذا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلٰوةَ) قوله «فیهم» ای فی الضاربین فی الارض حق تعالی گفت یا محمد اگر تو در میان این مسافران و مجاهدان باشی که ایشان از دشمن ترسند و خواهی تا نماز جماعت کنی برای ایشان براین ترتیب باید کردن ، نماز کنی با ایشان قصر مسافر دون قصر خایف که او را شدت خوف باشد اعنی نقصان ارکان نماز و اقتصار در رکوع و سجود بر ایماء ، بل دو رکعت نماز کنی برای ایشان چنانکه شرح دهیم و این بدو شرط باشد یکی آنکه در مسلمانان کثرتی باشد که چون دو فرقه باشند هریکی از ایشان در برابر دشمن مقاومت توانند کردن ، دگر آنکه دشمن در خلاف جهت قبله باشد چون این دو شرط باشد رسول ﷺ یا امام که نایب رسول باشد یا کسیکه نایب امام باشد در جهاد در نماز ایستد و تکبیر احرام بکند و گروهی بیایند ودر قفای او بایستند واحرام نماز ببندند با او ، گروهی دیگر در برابر دشمن باسلاح مقاومت میکنند با ایشان وامام با ایشان یك رکعت نماز بکند و بدوم برخیزد والحمد بخواند و سورتی دراز و اینقوم که در قفای او باشند رکعت دوم مخفف کنند و بنشینند و سلام باز دهند و بروند و بجای آن فرقه بایستند در برابر دشمن و ایشان بیایند وبقفای امام تکبیر ببندند و آن یك رکعت با امام بکنند چون امام بتشهد بنشیند تشهد مطول کند تا ایشان برخیزند و یك رکعت دیگر ضم کنند با آن رکعت و بنشینند تشهد خفیف خوانند و امام با ایشان سلام بازدهد فرقه اول را تکبیر باشد ودوم را تسلیم ، و اگر نماز نماز شام بود هم این ترتیب باشد جز که امام اگر خواهد بفرقهٔ اول یك رکعت کند و بفرقهٔ دوم دو رکعت و اگر خواهد بفرقهٔ اول دو رکعت کند و بفرقهٔ دوم یك رکعت و همچنین فرقهٔ اول را تکبیر باشد و دوم را تسلیم فهذا معنی قوله (فَلْتَقُمْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرائِكُمْ وَلْتَأْتِ طائِفَةٌ أُخْرىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ) و این کیفیت بعینها مذهب شافعی است و مذهب احمد حنبل و مذهب مالك در اول آنگه باز آمد از این(۱) و خلاف کرد در یك فصل و آن آن استکه گفت چون امام سلام باز دهد ایشان که در پی او یند سلام باز ندهند بل برخیزند و رکعتی دگر کنند و آنگه سلام بازدهند، و ابن ابی لیلی هم چونین گفت جز که در یك فصل خلاف کرد و آن آنستکه گفت امام بأول تکبیر احرام بهردو فرقه ببندد ، و آنگه فرقتی بروند

(۱) یعنی مذهب مالك در اول موافق مذهب شافعی بود اما از آن عدول کرد .

و يك فرقه بااو بايستند و باقی چنـانكه گفتيم، و مذهب ابوحنيفه آن است كه دو فرقه شوند چنانكه ما گفتيم و امام تكبير احرام كند و بيك فرقه يك ركعت نماز بكند چون بر كعت دوم برخيزد اين گروه كه باول يك ركعت كرده باشند در نماز بروند و ببرابر دشمن روند و آن طايفه بيايند و تكبير نماز ببندند و با امام اين يك ركعت نماز بكنند و امام سلام دهد وايشان ندهند بلدر نماز بروند و ببرابر دشمن شوند و آن طايفهٔ اول باز آيند و آن ركعت دوم كه برايشان مانده باشد بكنند و برابر دشمن روند، و آنگه آن طايفه بيايند اعني طايفهٔ دوم و نماز خود تمام بكنند و هردو فرقه را نماز تمام باشد، مخالفت او باما چند جای است يكی آنكه گفت در نماز آيند وشوند و نمازشان تباه نشود بسبب خوف، و دوم آنكه گفت باامام سلام ندهند و اصحاب شافعی حكايت مذهب ابوحنيفه برمذهب ابن ابی ليلی و اصحاب ابوحنيفه از اصحاب شافعی حكايت ابن ابی ليلی كنند و اخبار بسيار آمد از طرق ما و مخالفان براين ترتيب كه ما گفتيم كه رسول عليه السلام صلوة خوف چنين كرد در چند جايگاه بعسفان و ذات النخل و ذات الرقاع و جز آن . و اما نماز شام اگر چه امام مخيراست بنزديك ما فاضلتر آن استكه بفرقهٔ اول يك ركعت كند و بدوم دو ركعت ومذهب شافعی هم اين است و اصحاب او از او دوقول گفتند و اختيار مذهب آن كردند كه بفرقهٔ اول دو ركعت كند و بدوم يك ركعت و نمازخوف در سفر و حضر جايز باشد، ومذهب ابوحنيفه و شافعی هم چنين است و مذهب مالك آن است كه در حضر روانباشد، دليل ما عموم آيت است و عموم اخبار و تخصيص نيست حال سفر را از حال حضر . اگر امام قوم را چهار فرقه بكند در حضر و بهر فرقه ركعتی بكند نماز امام و مأموم باطل باشد ، و ابوحنيفه گفت نماز امام درست باشد و نماز مأموم باطل، وشافعی را دو قول است يكی آنكه نماز هر دو درست باشد و يكی چون قول ابوحنيفه. قوله «و ليأخذوا أسلحتهم » سلاح بر گرفتن واجب است بنزديك ما براين گروه كه نماز ميكنند و اين مذهب داود است از فقها ويك قول شافعی و قول دوم شافعی را آن است كه مستحب است و اين مذهب ابوحنيفه است . نماز شدت خوف بنزديك ما چنان استكه گفتيم بايماء و بتكبير احرام روی بقبله كند و چنانكه آيد میگردد و از آمدن و شدن و تيغ زدن و نيزه زدن و پشت برقبله و روی بقبله و بهروجه كه باشد، و مذهب شافعی هم اين است إلا آنكه او گفت اگر نيزه زندو شمشير زند نمازش تباه شود بگذرد در نماز وپس نماز باسر گيرد، وابوالعباس سريج گفت نماز باسر نگيرد مثل آنكه ما گفتيم، و ابوحنيفه همچنين گفت كه ما گفتيم جز آنكه او گفت اگر

رود نمازش تباه شود و اگر بطعن و ضرب محتاج باشد هم نماز درست نبود مثل قول الشافعی نماز را تأخیر کند و آنگاه قضا کند . چون سواد بیند و گمان برد که دشمن است نماز خوف بکند آنگه پیدا شود که دشمن نیست مثلا شتر باشد یا گاو و یاقومی دگر که نه کافر و نه دشمنان باشند نمازش درست بود و باسر نباید گرفتن . وشافعی را دوقول است یکی چنانکه ما گفتیم و یکی آنکه باسر باید گرفتن و این مذهب ابوحنیفه است ، نماز آدینه برهیئت نماز خوف روا باشد در شهر و صحرا چون شرایط وجوبش حاصل بود و أبوحنیفه گفت نماز آدینه روانباشد إلا در شهر یادرصحرا در مصلی که نماز عید کنند و شافعی گفت درصحرا بهیچ حال روا نباشد وجز در شهر روانبود. ونماز خوف در سفروحضر دو رکعت باشد جملهٔ نمازها إلا نماز شام که سه رکعت بود واین مذهب عبدالله عباس است وحسن بصری وطاووس ، وبعضی اصحاب ما گفتند نماز خوف در سفر دو شود واما در حضر برحال خود باشد چهار چهار واین مذهب جمله فقهاء است وقول اول در مذهب درست تراست ،مذهب جملهٔ فقهاومذهب ما آن است که صلوة خوف منسوخ نیست و ابویوسف و مزنی گفتند منسوخ است و ابویوسف از آن بازآمد(۱) و بقول فقها گفت ومزنی تنها برخلاف ماند وآن خلاف منقرض است امروز، قوله «وإذا کنت فیهم فأقمت لهم الصلوة » کلبی روایت کرد از ابوصالح از عبدالله عباس که او گفت سبب نزول آیه آن بود که رسولﷺ در بعضی غزوات نماز پیشین کردی برهیئت آنکه هروقت گذاردی بجماعت و جمله صحابه و لشکر باو نماز کردند ودشمن دربرابر، چون رسولﷺ از نماز فارغ شد مشرکان تأسف خوردند و گفتند چرا ما برایشان حمله نبردیم چون ایشان در نماز بودند و ایشان را بتیغ و نیزه فرو نگرفتیم باز گفتند که ایشان را نماز دیگر هست که آن نمازدوست تر دارند از پدران وفرزندان خود چون درآن نماز شوند ما مراد خود بیابیم چون رسول ﷺ خواست که نماز دیگر کند جبرئیل آمد و اورا از کید مشرکان خبر داد ونماز خوفش بیاموخت چنانکه شرح دادیم و گفت این نماز خوف است چون حال براین جمله باشد نماز چونین کن و این آیت آورد« و إذا کنت فیهم » خطاب است بارسول ﷺ یعنی چون درمیان ایشان باشی و بایشان حاضر باشی و خواهی تا نماز کنی « فلتقم طائفة منهم معك » لام امر است و امر غایب بلام بود یعنی باید تا گروهی باتو بایستند « ولیأخذوا أسلحتهم » بگو تاسلاح برگیرند واین گروه نماز کنان را می گوید و این دلیل است برصحت مذهب ما در آنکه گفتیم که سلاح بر گرفتن این گروه را

(۱) یعنی عدول کرد .

واجب است برای آنکه خدای تعالی امر کرد باخذ سلاح این قوم را و امر قرآن‌را ظاهر بر وجوب بود تادلیلي برخاستن کهواجب نیست و آن سلاح که بر گیرند تیغ باشد و کارد وخنجر فی‌قول أکثرالمفسرین و دراخبار ما هم‌چنین آمد ، وعبدالله عباس گفت این گروه که مأمورند باخذ سلاح آنانند که در برابر دشمنند و قول‌اول‌درست تر است که ظاهر دلیل آن میکند در سیاقت کلام «فاذا سجدوا » چون سجده کنند یعنی آن گروه که باتو درنمازند و ازسجده‌فارغ شوند «فلیکونوا من‌ورائکم » بازپس شماشوند یعنی برابردشمن باجای آن گروه دگر و این دلیل است برقاعده ای ازقواعد مادر این مسئله وآن آنست که ما گفتیم و این نماز براینوجه بدو شرط واجب شودیکي آنکه دشمن در خلاف جهت قبله‌باشد ازاین کار حق‌تعالی گفت‌اینان را باجایگاه مقاومان دشمن شوند که « فلیکونوا من ورائکم» و شرط دگر آنکه درمسلمانان کثرتی باشدچنانکه گفتیم « فلتأت طائفة اخری لم‌یصلّوا » و بفرما تابیایند آن گروهی دیگر که نماز نکرده باشند. «فلیصلوا معك» و بگو تا باتو نمازکنند و این‌نیز دلیل صحت قول ما است در مسئله علی ابی‌حنیفه و غیره ممن خالفنا که حقتعالی گروه اول را یك رکعت فرمودبا رسول و رکعت دوم طایفهٔ دیگررا ، وآنکه گفت که اینان نیز که بیایند باید که برابردشمن باسلاح آیند برای آنکه طمع دشمن در آنان بیشتر باشد که نمازکنند پس ایشان رابسلاح گرفتن احتیاط بهتر باید کردن ،دگر آنکه آنانکه برابردشمن باشندایشان را حاجت‌نیست که امر کنندباخذ‌سلاح‌برای‌آنکه‌درقضیه عقل‌واجب‌است(١) برایشان وپیش‌از امر وجوب این دانند برخود چه‌از باب دفع ضرر است آنکه گفت :

(وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ)وکافران خواهند وتمنا کنند که شما غافل‌شوی از سلاح‌و متاعتان تا ایشان برشما حمله آرند بیکباریك حمله تقول العرب: ملنا علیهم أی‌حملناعلیهم وازاینجاست قول‌عباس‌بن عبادة بن فضلةالانصاری شب عقبهٔ دویم‌رسول‌را ﷺ «والله‌لوشئت لنمیلن‌ّغداً علی‌أهل‌منا بأسیافنا . بخدای اگرخواهی ما فردا براهل منا بشمشیر حمله‌کنیم رسول ﷺ گفت مرا نفرموده‌اندهنوز، پس‌از حق شما

---

(١) یعنی گفتن چیزهای واضح وتصریح بآنچه بی‌شبهه معلوم است‌برخلاف قاعده فصاحت‌وبلاغت میباشد نبینی که مردم تعجب میکنند از اینکه خداوند بتأکید فرمود «ان عدةالشهور عندالله اثنا عشر شهراً فی کتاب‌الله یوم خلق‌السموات» چون‌نمیدانند گاهی عرب سال‌را سیزده ماه میگرفتند وبعضی‌گویند خداوند چرا نام حسن و حسین (ع) و فاطمه سلام‌الله علیهارا در قرآن نیاورد و مودت و ولایت آنان را واجب نفرمودگوئیم برای آنکه محبت رسول (ص) ازمحبت آنان جدا نیست .

آن است که غافل نباشی و تمکین نکنی دشمن را از خود که غدر کرده باشی آنگه گفت بر ـ سبیل رخصت چون امر واجب کرده بود باخذ سلاح (وَلاَ جُناحَ عَلَيْكُمْ) برشماحرجی و بزه‌ای نیست اگر شمارا ازباران رنجی باشد و یا بیمار و مجروح باشی (أنْ تضعُوا أسلِحَتِكُمْ) که سلاح نهی و آنچه آلت حذر و احتیاط است بجای آری وَالحِذْر وَالحَذَرُ لغتان ککبد و کبد و کرش و کرش و فخذ و فخذ و گفتند آیت برای آن آمد که بعضی صحابه رنجور و بیمار بودندوسلاح برایشان گران بود گفتند رواباشد اگر ما سلاح نهیم خدایتعالی رخصت داد .(إنَّ اللهَ أعدَّ لِلْكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً) که خدای تعالی برای کافران‌عذابی بجارده است (۱) ذلیل و مهین کننده یعنی مخلد مؤبد واین لام‌ها که‌در آیت‌است لام امر است‌و عمل او جزم باشد واصل او کسر استچون ابتدا کنند باو چنانکه گوئی لیقم زید چون‌حرفی باو پیوندد ازواو یافاء ساکن کنند چنانکه فلتقم ولیأخذوا واگر «ثم» باشد هردو روا باشدهم حرکت‌لام وهم‌سکون‌فی‌قوله «ثم لیقضوا تفثهم» و حقتعالی‌دراین‌خبر‌ازطایفه‌ای که‌داد یکبار برلفظ راندو یکبار برمعنی برلفظ گفت فلتقم‌ولتأت‌و باقی بلفظ‌جمع فرمود من‌قوله «ولیأخذوا حذرهم و أسلحتهم » و قوله «لم‌یصلّوا فلیصلّوا » ونگفت ولتأخذ حذرها و أسلحتها و کذاالباقی و مثله قوله «و ان طائفتان من‌المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت إحدیهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفيء إلی أمرالله فان فاءت » در این آیت بیشتر بالفظ داد و درآیت ما بیشتر بامعنی و مثله « فریقاً هدی و فریقاً حقّ‌علیهم الضلالة » ومثله «نحن جمیع منتصر » علی اللفظ دون المعنی و درقرآن از این بسیار است . ودر آیه دلیل است بر نبوت رسول ﷺ برای آنکه این‌آیه در وقعتی آمد که رسول ﷺ بعسفان بود و مشرکان‌بضَجْنان‌رسول ﷺ نماز پیشین بکرد و از میان مسلمانان و کافران مسافتی بود ایشان سکالش (۲) آن کردند که بسر مسلمانان فرود آیند خدای تعالی از کید ایشان رسول‌را خبر داد بی‌آنکه کسی ازایشان بلشکرگاه رسول آید و گفتند سبب اسلام خالد ولیداین بود، قوله « ولا جناح علیکم إن کان بکم أذی من‌مطر »بعضی گفتند درعبدالرحمن عوف آمد که‌اورا بیماری بود و سلاح‌نمیتوانست بر گرفتن، وکلبی گفت عن‌أبی‌صالح عن‌عبدالله عباس که آیت دررسول ﷺ آمد وآن آن بود که رسول ﷺ بغزاة محارب و بنی‌أنمار شد بمنزلی فرود آمد و مسلمانان فرود آمدند و از مشرکان هیچکس پدید نبود رسول ﷺ برخاست و بقضاء حاجتی برفت و باران میآمد چون

---

(۱) بجاردن آماده کردن است.

(۲) یعنی قصد واندیشه وعزم و تصمیم .

رسول عليه السلام فارغ شد وخواست تا بلشکر گاه آید روددر آمده بود (١) و حایل شده رسول عليه السلام از آن جانب بماند تنها وسلاح نداشت برفت ودر زیر درختی بنشست از سر کوه حویرث بن الحارث المحاربی ثم الحضرمی نگاه کرد رسول را عليه السلام ازدور بدید اصحابش را گفت هذا محمد قد انقطع من اصحابه . آن محمد است که تنها آنجا نشسته است از اصحاب خود تنها شده «قتلنی الله إن لم أقتله» خدای مرا بکشاد اگر اورا نبکشم بیامد شمشیر بدست گرفته و بر کشیده که رسول خبر دار شد که او بسر او رسیده بود باتیغ گفت : «من یمنعك منّی » تورا از من که حمایت کند ؟ رسول عليه السلام گفت الله تعالى مرا ازتو حمایت کند ، آنگه گفت : «اللهم اکفنی حویرث بن الحارث بما شئت » بارخدایا شر این مرد کفایت کن مرا بهرچه خواهی آنگه تیغ بر آورد تا بر رسول زند فرشته‌ای بیامد و پری میان کتف او زد و او برو در آمد و تیغ ازدستش بیفتاد رسول عليه السلام تیغ بر گرفت و برسر اوبایستاد و گفت : «الآن من یمنعك منّی» اکنون ترا که ازمن حمایت کند ؟ گفت «لاأحد یمنعنی منك» کس نیست که مرا ازتو حمایت کند رسول عليه السلام گفت گواهی ده که خدا یکی است و محمد رسول اوست تا تیغ باتو دهم تابروی گفت این نگویم ولکن باتو عهد کنم که هرگز باتو و قوم تو کار زار نکنم وکس را بر تو یاری نکنم . رسول عليه السلام تیغ باو داد تیغ بستد و گفت: «والله لانت خیرمنّی » بخدای که تو از من بهتری رسول عليه السلام گفت «أنا أحق بذلك منك » بهرحال من سزاوارترم بآنکه از توبه باشم حویرث باأصحابش شداورا گفتند ویلك تیغ بر کشیده بسر محمد شدی چرا تیغ نزدی و جهان را از دست او نرهانیدی و چرا بیفتادی بی آنکه تو را بیفکند گفت آنجا من تیغ بر آوردم پنداشتی کسی بیامد و چیزی برپشت من زد و مرا بیفکند و تیغ از دست من بیفتاد ومحمد تیغ بر گرفت واگرخواستي که مرا بکشد توانستی ولکن نکرد واو از من جوانمردتر بود.مرا گفت اسلام آر قبول نکردم ولکن عهد کردم که نیز باو قتال نکنم وکس را براویاری نکنم ورود ساکن شد رسول عليه السلام با لشکر گاه آمد واز اینحال صحابه را خبر داد وآیت برایشان خواند، واصل جناح من جنح اذا مال باشد برای آنکه صاحب جناح مایل استاز صواب وراستی پس گفتند سبب نزول آیت این بود . والله أعلم.

(فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلوٰةَ ـ الآية) حقتعالی گفت چون حال اینحال باشدوشما رابادشمن مصاف باشد و نماز خوف کرده باشی و پرداخته در عقب آن ذکر خدای کن از حمد و ثنای او و دعای خود و برادران خود بفتح و ظفر و نصرت و نفرین بر دشمنان خدای تا باشد که

(١) یعنی نهر جاری شده .

ظفر یابی چنانکه گفت «یا أیها الذین آمنوا إذا لقیتم فئة فاثبتوا واذکروا الله کثیراً لعلکم تفلحون ـ الایة » اینقول عبدالله عباس است و بیشتر مفسران، ودر اخبار ما آمد که مستحب است که عقب نماز سفر و نماز خوف که با قصر میباید کردن سی بار بگوید « سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أکبر »تاجبر نقصان نماز باشد قوله (قِیاماً وَقُعُوداً) جمع قایم و قاعد باشد و نصب او برحال باشد (وَعَلیٰ جُنُوبِکُم)جار ومجرور هم درمحل نصب است برحال والتقدیر مضطجعین علی جنوبکم در این احوال که باشی اگر ایستاده باشی و اگر نشسته و اگر بر پهلو خفته. آنگه چون ذکر نماز سفر و نماز خوف و حالات أعذار بگفت باز نمود که چون خوف زایل شود و سفر کناره شود (فَإذا اطْمَأْنَنْتُم) چون ساکن شوی و جای بشما آرام گیرد (فَأقِیمُوا الصَّلوٰةَ) نماز را إقامه کني بتمام و کمال و حدود و ارکان وشرایط خود چنانکه نماز حضر و أمن بود بی‌قصری و إیمای بر کوع و سجود و قراءت ((إنَّ الصلاة کانَتْ عَلیَ المُؤْمِنِینَ کِتاباً مَوْقوتاً) . عبدالله عباس وعطیة العوفی و ابن زید وسدی‌و مجاهد گفتند فریضة‌مفروضة نماز برمؤمنان فریضه مفروض است و هو المروی عن أبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام و دیگران گفتند فرضاً واجباً و معنی متقارب است ، و بعضی دگر گفتند فرضاً منجماً فریضةٌ منجم است نجم بنجم بوقت بباید گذاردن. این قول عبدالله مسعود است وزید بن أسلم وقتاده . و موقوت مفعول باشد ازوقت یعنی فریضه است موقّت. قوله: (وَلا تَهِنُوا فِي ابْتِغاءِ القَوْمِ) حقتعالی در این آیه قومها را تحریص کرد برقتال کفار و نهی کرد ایشان را از آنکه سستي و ناتونی وکسل نمایند گفت : «ولا تهنوا» من الوهن وهو الضیف یقال وهن یهن وهنا إذا ضعف فی ابتغاء القوم در طلب این قوم یعنی ابوسفیان و لشکرش چنانکه قصهٔ آن در سورهٔ آل عمران برفت آنگه گفت (إنْ تَکونُوا تَألَمُونَ فَإنَّهُمْ یَألَمُونَ کَما تَألَمُونَ) اگر از جراحت وقتل المی میبابی ایشان همچو شما آدمیانند از گوشت و خون آفریده همچنان الم یابند که شما میبابی واین برطریق مثل است چنانکه شاعر گفت :

أَلقَوْمُ أَمْثالُکُمْ لَهُمْ شَعْرٌ . فِي الرَّأْسِ لا یُنْشَرُونَ إنْ قُتِلُوا(۱)

ومثله بالفارسیه :

فریدون فرّخ فرشته نبود ز مشک وزعنبر سرشته نبود

آنگه گفت شمارا در این باب برایشان مزیتی هست که شما ازخدای امید ثواب میداری

---

(۱) آن قوم مانند شمایند سرشان موی دارد و اگر کشته شوند دیگر زنده برنخیزند .

و ایشان را این امید نیست پس شمارا بمصابرت کردن بر کار زار و احتساب کردن و مزد بدو رسیدن‌اولیتری ، و گفتند مراد آن است که آنوعدهٔ نصرت وظفر که شما را هست ازخدایتعالی کافران را نیست پس شما ازخدای‌فتح وظفر امید میداری که ایشان نمیدارند و بعضی دگر گفتند مراد برجاء خوف است یعنی ازخدای میترسی برمخالفت فرمان او بآنچه ایشان‌نمی‌ترسند فرّاء گفت رجاء بمعنی خوف آنجا باشد که حجت باشد (١) چنانکه . «قل للذین آمنوا یغفروا للذین لایرجون أیّام‌الله» . و نحو قوله . «مالکم لاترجون لله وقاراً» . أی لاتخافون له عظمة . و این لغت أهل‌حجازاست‌ ، وقال الشاعر :

لا تَرتَجي حِينَ تُلاقِي الرّائِدا أَسَبْعَةً لا قَتْ مَعاًأمْ واحِداً (٢)

وقال الهذلی :

إذا لَسَعَتْهُ النَّحلُ لَم يَرْجُ لَسْعَها وَ خالَفَها في بَيْتِ نُوبٍ عَواسِل (٣)

و مراد آنست که رجاء بمعنی خوف آنجا استعمال کنند که درفحوای کلام دلیلی باشد براو یا در کلام قرینه‌بود، وکسائی گفت این لغت الابتهامه نشنیدم و درجای مبالات استعمال میکنند چنانکه شاعر گفت :

لَعَمْرُكَ لاأَرجُو إذاكُنْتُ مُسلِماً عَلىٰأَيِّ جَنْبٍ كانَ لِلّهِ مَصْرَعی (٤)

أی ماأُبالی ، واگر برخوف تفسیر دهند دربیت‌هم روا باشد.

پایان مجلدسوم

(١) مانند مجازکه تاحجت نباشد حمل برآن نبایدکرد .

(٢) چون رائد را ملاقات‌کند بیم ازآن نداردکه هفت تن را باهم ملاقات‌کند یا یکی را ورائد در اینجا کسی است که ناپسند و مکروه بـاشد و فی‌الحدیث «اعیذك بالواحد من شر کل حاسد وکل خلق‌رائد».

(٣) چون زنبوران عسل او را بگزند از گزیدن آن باك ندارد و باز در کندوی زنبوران عسل بجای آنها داخل شود یعنی آنکه طالب شهد است ازگزیدن زنبور نمیترسد .

(٤) بجان تو سوگندکه اگر مسلمان باشم هراس از آن ندارم‌که در راه خدابرهریك‌از دوپهلو برزمین افتم وشهید.شوم .

فهرست

تذکار لازم

بسم الله الرحمن الرحیم

چون جلد اول و دویم این تفسیر شریف منتشر گشت چند تن از دوستان که به نیکی فطرت خویش نه از لیاقت حقیر حسن ظنی داشتند نامه‌هائی محبت‌آمیز نگاشته واز تصحیح و ترجمه ابیات و اعراب آن اظهار رضایت فرمودند و برای تکمیل فوائدچند پیشنهاد نیك‌نمودند که از انجام آن بعللی عذر خواستیم و برای آنکه حمل بر تقصیر نشود ببیان عذر خویش در چند مورد مبادرت ورزیدیم .

از جمله یکی از خوانندگان‌مرقوم داشته است که‌در ترجمه ابیات شواهد بهتر بودهمه جا اول لغات‌غریب‌را تفسیر آنگاه همه‌شعر راترجمه میکردیم چنانکه در بعضی ابیات‌بدینطریق عمل شده است و من عذرخواستم که خواننده چون اهل فضل وادب باشد از ترجمه معنی‌لغات غریب را استنباط خواهدکرد و دیگران مطلقاً آن قسمت از تفسیر که مشتمل بردقائق علمی وادبی است نمیخوانند وبمعانی و قصص اکتفا میکنند وبیش‌از این‌تطویل حواشی‌مناسب‌نبود.

یکی از دوستان نوشته است عبارت این تفسیر بشیوه قدیم نثر فارسی است بهترآن بود که بعبارت عصری تبدیل میشد و این توقع را نامناسب دیدم چون در عبارات دیگران تصرف و تغییر جایز نیست و من خود عبارت آن عصر را بهتر از شیوه نثر امروز میپسندم و آنکه غیر مأنوس باشد باندك ممارست مأنوس میگردد .

دیگری گوید در این تفسیرو سایر تفاسیر نیز روایت ضعیف بسیار است کاش آنهارا در حواشی معین‌میفرمودید که موجب گمراهی‌نشود درجواب گفتیم گمراهی در اصول‌دین‌است اگر کسی بخلاف واقع معتقد باشد مانندجبر وتفویض و تجسم وعدل و امامت ودراین‌تفسیر سخن ضعیف دراین مسائل مطلقاً نیافتم اما سایر قصص وحکایات مانند آنکه کشتی نوح‌چند ذرع بود و ازچه چوب ساخته شد و سنگ‌حضرت موسی علیه‌السلام از کجا بدست او آمد وچشمه‌ها چگونه از آن‌تراوید وسگ اصحاب کهف چه نام داشت و امثال‌آن چیزی نیست که‌ازدانستن

و ندانستن آن خللی در دین لازم آید و کسیکه معتقد بخلاف واقع شود گمراه باشدیاحدیث ضعیفی را صحیح پندارد یاصحیحی راضعیف شمارد خداوند در قیامت از او مؤاخذه کندواگر مثلا ماهی یونس او را در بحر فارس برده و کسی گمان برد وی را ببحرالروم برد خداوندا و را براین عقیده باطل عقاب فرماید با اینحال اگر روایتی را بقرینه قطعی غیر صحیح دانستیم بدان اشارت کردیم .

دیگر از نکات لازم آنکه گاهی ابیات شواهد و عبارات دیگرکه در این تفسیر آمده است درکتب دیگر بصورت دیگر آمده و اختلاف در روایات اشعار بسیار است آن را حمل برتصحیف نباید کرد .

در ترجمه اشعار بحفظ اصل معنی و سلاست الفاظ و روشنی مقصود بیشتر توجه داشتیم و چون با ترجمه تحت اللفظ مراعات این امور ممکن نیست از آن اجتناب ورزیده و حتی المقدور کوشیدم مفاد هرکلمه عربی درعبارت فارسی گنجانیده شود و خود تعجب میکردمچرا ترجمه متن قرآن درتفسیر بشیوه عهد مؤلف نیست و نقل لفظ بلفظ بشیوهٔ عهد صفوی وتبدیل حروف غیر مستقله بمعانی اسم مستقل عبارت ویرا سنگین و خشن کرده‌است وتصور تحریف میکردم تانسخه بسیارقدیمومعتبر بدست آمد متعلق بجناب دانشمند وادیبفاضل آقای کی‌استوان وفقه‌الله لمرضاته که ازغایتلطف ومرحمتبیدریغ دراختیار این‌بنده گذاشتند وازاینجهت منّتی عظیم دارند برمنوبرخوانندگان و این نسخه از اواسط سوره آل‌عمران استتامقداری‌از سوره مائده وترجمه های‌آن را ملاحظه کردم نظر خودرا درتحریف نسخه‌های جدید صائب دیدیم و ترجمه‌آن‌را باترجمه‌های مطبوعه سنجیدم فرق بسیارداشت. و ترجمه قرآن‌دراین‌قسمتمطابق نسخه ایشانست .

اینکازاختلاف ترجمه چند مثال میآوریم: دراوایل‌سوره مائده‌آیه وضورا درنسخ جدید چنین ترجمه کرده‌اند:ای‌آنانکه گرویدید هنگامی که‌برپاشوید بسوی‌نمازپس بشوئیدرویهاتان را ودستهای خودرا تامرفقها و مسح کنید بسرهای‌خود وپایهای‌خود تادو کعبواگربوده‌باشید جنب پس‌غسل‌کنید واگربوده‌باشیدبیماریا برسفری‌یا بیایدیکی ازشمارا ازغائط الی آخره . و در نسخه‌قدیم‌جناب‌آقای کی‌استوان‌چنین‌است‌ای‌آنانکه‌بگرویده‌ای چون‌برخیزی بنمازبشوئید رویهایتان و دستهایتان تابأرشنو مسح کنی برسرهایتان و پایهایتان تابکعبها واگرباشی جنب غسل‌بکنی واگرباشی‌بیماران یا برسفر یاآیدیکی ازشمابحاجت‌گاه الخ وترجمه مرفق‌بهأرشنه

فائدتی‌است که ازترجمهٔ جدید فوت شده استوکلمه ارشنه را گرچه دربرهان‌قاطع وامثال‌آن نیافتیم اما ارش که در آن عهد واحدطول بود وازسرانگشتان تا آرنجرا می گفتند مؤیدآن‌است هم‌چنین ترجمه غائط که‌بمعنی‌باغ یازمین پست‌است بحاجت گاه نیزازفوائدی‌است که درترجمه جدید مستفاد نمیشود .مثال دیگرترجمه واتقوالله ان‌الله علیم بذات‌الصدور درنسخ جدید چنین است وبترسید خدا را بدرستیکه خدا دانا است بحقیقت سینه‌ها ودرنسخه قدیم چنین است : بترسی از خدای که خدا داناست بآنچه دردلهاست . ناسخ جدید آن را غلط پنداشتو گمان برد اگر إنّ را « بدرستیکه » ترجمه نکند در عبارت خلل است و ذات الصدور را بحقیقت سینه‌ها ترجمه کرد چون ذات بمعنی حقیقت است و صدر بمعنی سینه اما مفاد عبارت عربی از اینجمله فارسی مفهوم نمی گردد و معنی‌جمله همان است که درنسخه جناب‌آقای کی استوان مرقوم افتاده است . این نسخه گرچه در ترجمه آیات با نسخ جدید فرق بسیار دارد اما در عبارت متن تفسیر کاملا مطابق است و تحریف عمدی در نسخ جدید بعمل نیامده است مگر سهو کاتب که نسخه قدیم هم ازآن مصون نیست اما گـاهی کاتب متعصب شیعی منقبت عظیم در عبارت یکی از مخالفان دیده و دریغ آمدش آن را منسوب بغیر ائمه علیهم‌السلام دارد تغییر داد وتحریف کردچنانکه درصفحه ۴۳۶ ازهمین‌جلد درذیل‌تفسیر آیه حسن‌اولئك رفیقاً عبارت نسخه قدیم چنین‌است عکرمه گفت مراد بپیغمبران محمد مصطفی‌است صلی‌الله‌علیه‌وآله وبصدیقان ابوبکرصدیق و بشهداعمروعثمان‌وعلی وبصالحان باقی‌صحابه الی آخره وعکرمه قائل‌اینقول‌مذهب شیعه‌نداشت وازاو عجب‌نباشد این گونه تفسیر کنداما کاتب‌نسخه جدید شیعی متعصب‌بود دریغ آمدش‌چنین مدحی درباره خلفا گفتن‌آن‌را تغییر داد چنان که درصفحه‌مذکور گذشت. عوام مردم‌اینگونه تحریفات بسیار کنندچون‌حفظ‌حقوق دیگران‌را اگر مانع‌مقصدخویش بینند واجب‌نمیشمارند بلکه این گونه خیانترا امرخیر وخدمت بدین‌مبین‌ومرضی خداوند دانند .

و درخاتمه ذکراین نکته لازم است که عدد آیات درهمه مصاحف مطابق یکدیگر نیست وآن شماره‌ها که جناب‌آقای غفاری مصحح کتاب وفقه‌الله لمرضاته درمتن قرآن دراین تفسیر اختیار کردند مطابق با کشف‌الایات متداول است که بجلد اول منضم گردیده است وممکنست باعددی که مؤلف معین فرموده مطابق نباشد چنانکه دراول سوره بقره صفحه ۵۹ ازجلد اول پنج شماره‌درمتن‌قرآن مطابق چهار آیه بتعیین‌مؤلف‌استوآن‌راحمل‌بر تقصیر یاقصور نباید کرد

خدای تعالی همه‌را براه خیر هدایت فرماید و توفیق سعادت دهد تا درآنچه رضای او است بکوشیم.

و درخاتمه ازساعیان درنشر آثارخیر ومآثر بزرگان دین‌عموماً وبخصوص جناب آقای حاج سیداسمعیل کتابچی مدیر مکتبه و مطبعه‌اسلامیه واخوان گرام ایشان زادالله‌فی‌توفیقاتهم غایت تشکر باید داشت از بذل مال وصرف وقت وهمت بی‌دریغ ایشان نهایت امتنان باید نمود که اقتداء باسلافهم مفاخر گذشتگان را زنده نگاه میدارند و الحمد لله علی هذه النعمة و الصلوة علی الرسول و الطاهرین من ولده و اهل بیته و الصالحین من تابعیه و اتباعه الی یوم الدین.

حرره الاحقر أبوالحسن المدعو بالشعرانی

مو تمییز نیست و اولیتر آن بود که بر حال باشد اما آنکه جز لفظ واحد گفت با آنکه
ذو الحال جمع اند چند قول گفتند یکی آنکه ذهب به مذهب الفعل و الفعل لا یثنی
و لا یجمع یکی آنکه رجع بالوصف الی کل واحد منهم [illegible] دیگر آنست که عرب این جنس را
چون نصب کنند بر حال یا تمیز انجا هم واحد گویند و هم جمع قال الله تعالی ثم یخرجکم
طفلا و قالوا لله درهم فارسا و هؤلاء من احسن الناس وجها او سیرة و طریقة و یقولون ایضا
فرسانا و وجوها و قول دیگر آنست که لفظ واحد بجای جمع نهاد نحو قوله و یولون الدبر
و ینظرون من طرف خفی ه قال الشاعر

مصین الهوی ثم ارتمین قلوبنا باعین اعداء و هن صدیق اراد اصدقاء

و اصل کلمه من الرفق باشد و فعیل بمعنی مفاعل باشد که الاکیل و الندیم و الجلیس
و الصدیق و در متناول ص این آیه قول گفتند یکی عکرمه گفت مراد به پیغامبران محمد
مصطفی است صلی الله علیه و علی آله و بصدیقان ابو بکر صدیق و بشهدا عمر و عثمان
و علی و بصالحان باقی صحابه و حسن اولئک رفیقا از وصف و حال ایشان است
در حسن صحبت و بعضی دیگر مفسران گفتند آیه بر عموم است مراد جمله انبیا
و صدیقان و شهیدان و صالحانند و در تفسیر اهل البیت علیهم السلم چنین آمد از محمد بن
علی الباقر که مراد به پیغامبران محمد مصطفی است و بصدیقان علی ابو طالب است
و شهیدان حسن و حسین و بصالحان ده از فرزندان حسین از زین العابدین تا لحسن
عسکری و حسن اولئک رفیقا مهدی امت است و در خبر هست که یک روز
ابوذر غفاری رحمة الله علیه از رسول خبری روایت می کرد قومی را باور نمی بود
گفتند ابوذر دروغ می گوید او دل تنگ شد رسول علیه السلم درآمد او شکایت کرد
با رسول از ایشان و گفت ای رسول الله این خبر نه تو گفتی گفت بلی آنگاه گفت
ما اظلت الخضرا و لا اقلت الغبرا اصدق لهجة من ابی ذر آسمان سایه بر کس
نیفکند و زمین کس را بر نگرفت راست گوی تر از ابوذر چون رسول علیه السلم
این می گفت امیر المؤمنین علی از در درآمد گفت الا هذا الرجل المقبل فانه
الصدیق الاکبر و الفاروق الاعظم جز این مرد که روی بما داد که او صدیق
اکبرست و فاروق اعظم و ذلک مما اورده الشیخ ابوجعفر بن بابویه رحمه الله
فی کتاب معانی الاخبار ه

نمونه یك صفحه از نسخهٔ خطی جناب آقای حاج حسین کی‌استوان